

جلد سوم

دکتر آنه طواق آخوندکاشاهی

نفس کلشی

از دیدگاه اهل سنت



نشر احسان

تفسیر گلشاهی

تفسیر کاملی از قرآن مجید

« اهل سنت »

۳

دکتر آناه طواق آخوند گلشاهی



نقتر احسان

گلشاهی، آنه طواق، ۱۳۳۱ -

تفسیر گلشاهی: تفسیر کاملی از قرآن مجید / آنه طواق آخوند گلشاهی.

تهران: آنه طواق آخوند گلشاهی، ۱۳۸۷

ج ۸

شابک دوره: ۱-۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۱۴۹-۱

شابک ج ۳: ۹-۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۱۴۳-۹

تفاسیر اهل سنت -- قرن ۱۴.

۱۳۸۷ ص ۹۸ / گ/ BP

۲۹۷/۱۷۹

۱۱۳۰۳۱۵

کتابخانه ملی ایران

تفسیر گلشاهی (جلد سوم)

دکتر آنه طواق آخوند گلشاهی

✦ مؤلف:

مؤلف

✦ ناشر:

نشر احسان

✦ ناظر چاپ:

مریم مقدم سلیمی

✦ صفحه‌آرا:

اول - ۱۳۸۷

✦ نوبت چاپ:

چاپخانه مهارت

✦ چاپ:

دوره ۳۰۰۰

✦ تیراژ:

تومان ۴۰۰۰۰

✦ قیمت:

◀ دفتر مرکزی: خیابان انقلاب - خیابان صفی علیشاه - کوچه تهرانی - پلاک ۳۶ طبقه اول. تلفن: ۷۷۵۳۷۶۵۵

◀ فروشگاه: تهران - خیابان انقلاب - روبروی دانشگاه - مجتمع فروزنده - شماره ۴۰۶ - تلفن: ۶۶۹۵۴۴۰۴

صندوق پستی: تهران ۳۸۵ - ۱۱۴۹۵



شابک دوره: ۱-۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۱۴۹-۱

شابک ج ۳: ۹-۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۰۱۴۳-۹

فہرست

صفحہ	نام سورہ
۱	۸- سورۃ انفال
۵۶	۹- سورۃ توبہ
۱۴۹	۱۰- سورۃ یونس
۲۱۴	۱۱- سورۃ ہود
۲۹۱	۱۲- سورۃ یوسف
۳۶۳	۱۳- سورۃ رعد
۳۹۴	۱۴- سورۃ ابراہیم
۴۲۵	۱۵- سورۃ حجر

سوره انفال

سوره «الانفال» هفتاد و پنج آیه و مدنی است مگر هفت آیه که در مکه فرود آمده است. از آیه ۳۰ یعنی از *وان یکر بک...* تا *ثم یطلبون* آیه ۳۶ مکی می باشد. این سوره در «غزوه ی بدر کبری» نازل شده و احکام جهاد در راه خدا، قانون های صلح و جنگ و نقش بر آب شدن توطئه های کافران در آن آمده است. در این سوره شش آیه منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت. در فضیلت این سوره ابی کعب از مصطفی ﷺ روایت می کند که گفت: هر که این سوره را بخواند بر راستی من در روز قیامت بر او شفاعت خواهم و به او ده درجه در بهشت بیفزایند.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَأَنْفِقُوا لِلَّهِ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا
اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾

ای رسول! تو را از غنیمتها پرسند، بگو غنیمت ها از خدا و پیغمبر است، شما مؤمنان باید از خدا بترسید، و روابط خویش را اصلاح کنید و خدا و پیغمبر را فرمان برید و اطاعت کنید اگر ایمان دارید (۱)

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ

يَسْأَلُونَكَ : فعل مضارع (و) فاعل

ابن عباس گفت: سبب نزول این آیت آن بود که در روز جنگ بدر مصطفی ﷺ گفت «من قتل قتیلًا و من اسرا سیراً فله کذا و کذا»^۱ هرکسی کافری را بکشد غنایم و آنچه از آن بدست آید مال اوست و هر کسی اسیری را بگیرد همچنین غنایم و مالی که از او بدست می آید از آن اوست. جوانان و نوجوانان به سوی جنگ پیش رفتند و قومی را کشتند وعده ای را به اسارت گرفتند آن جوانان و نوجوانان طمع داشتند که مال و غنایم بدست آمده از آن خودشان باشد اما پیران و بزرگانی هم بودند که از قلب لشکر محافظت می کردند و محافظ حضرت مصطفی ﷺ بودند و جنگ نمی کردند.

پس آن جوانان و نوجوانان که با دشمن جنگ می کردند امیدشان این بود که غنایم به ایشان اختصاص یابد. یکی از انصار، نام وی ابوالیسر برخاست و گفت یا رسول الله ﷺ اینک در جنگ هفتاد تن از دشمن

^۱ - روی ابو داود و النسائی عن ابن عباس أن النبی صلی الله علیه وسلم قال: «من قتل قتیلًا فله کذا و کذا، و من أسرا سیراً فله کذا و کذا».

را کشتیم و هفتاد تن را اسیر گرفتیم غنایمی که بدست آمده همه از آن ماست آنطوریکه وعده داده بودید سعد معاذ گفت یا رسول الله ما از ترس، دست از جنگ نکشیدیم بلکه نخواستیم قلب لشکر خالی بماند و تو را رها نکرده باشیم پس از غنایم سهم ما نیز منظور شود تا اینکه جبرئیل آیت آورد.

يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ

ای محمد ﷺ از تو درباره‌ی انفال (غنایم) می‌پرسند تا بدانند که حکم آن چیست، آیا حلال است یا حرام و به چه کسی باید داد؟

قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ

انفال از ریشه نفل به معنای فضل و بخشش است، مبتداء، لله جار و مجرور خبر

در پاسخ سؤال آنان ای محمد ﷺ بگو که غنایم از آن خداست و حکم غنایم از حلال و حرام و تقسیم اموال را به مصطفی ﷺ دادیم که او فرستاده بحق ماست در واقع غنایم از آن اوست بهر نحو مقتضی که او صلاح بداند درباره‌ی آن حکم کند.

فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ

آن زمانی که خداوند فرمود غنایم از آن خداست و حکم آن با رسول خداست پس از خدا بترسید و از بحث و جدل و آنچه که منجر به اختلاف و مشاجره شود دوری کنید و حکم آن را به خدا و رسولش واگذارید تا آنچه خواهد و صلاح بداند در حق آن حکم کند و همه با هم صلح کنید تا رستگار شوید.

وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

و درباره غنایم و غیر آن از فرمان خدا و رسول او مصطفی ﷺ فرمان برید اگر از مؤمنان هستید زیرا که اقتضای ایمان آنست که آنچه را که خدا و رسولش فرمان دهد اطاعت کنید و فرمانبردار باشید اگر از مؤمنین باشید در حدیث شریف به روایت بخاری و مسلم آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: پنج چیز بمن داده شد که قبل از من به هیچ کس دیگری داده نشده است یکی از آنها آن بود که غنایم برای من حلال شد در حالیکه قبل از من برای هیچ کس حلال نبوده است.

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا

وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿۲﴾

مؤمنان فقط کسانی هستند که چون ذکرى از خدا شود، دلهايشان بترسد و چون آيه‌هاى وى برايشان بخوانند به ايمانشان بيفزايد و در هر كارى به پروردگار خويش توكل كنند. (۲)

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا

وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

ذِکَر: فعل ماضی مجهول - لفظ اللّهُ : نایب فاعل

براستی کسانی که در ایمان کاملان و مخلصان اند هر زمان که آیت های ایمان برایشان خوانده شود قلبهایشان آنرا می پذیرد و ایمانشان زیاده تر می گردد و قلبشان جلی تر می شود. در این بخش از آیه «و اذا تلّیت ...» مسند الیه حقیقت لغوی و مسند مجاز لغوی است. یعنی اگر حکم غنایم بر آنها خوانده شود و بیان شود که غنایم از آن خدا است و حکم و فرمان از رسول اوست با جان و دل و از روی صدق ایمان می پذیرند و کارشان را خاضعانه به خداوند واگذار می کنند و به خدا توکل می کنند و به آنچه که از غنایم بدست آورده اند نمی اندیشند و می دانند که خدای تعالی روزی دهنده آنان است.

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنفِقُونَ ﴿۲﴾

آنانکه [با حضور قلب] نماز پیا می دارند و از آنچه روزیشان داده ایم انفاق می کنند. (۳)

الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَهُمْ يُنفِقُونَ

و این مؤمنان که در ایمان کامل و مخلص هستند نماز را با تمام شرایط آن پیا می دارند و از آنچه که به آنان روزی داده ایم به دیگران و محتاجان نفقه می کنند یعنی هم رابطه خود را با خدا محکم می کنند و هم با بندگان خدا ارتباط برقرار می کنند.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿۴﴾

آنها، خودشان، براستی مؤمن اند و نزد پروردگارشان مرتبت های بلند و آمرزش و روزی سخاوتمندانه و نیکو دارند. (۴)

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا

أُولَئِكَ: مبتدا - هُم: ضمیر فصل - الْمُؤْمِنُونَ: خبر - حَقًّا: مفعول مطلق

آنان مؤمنان با ایمان یکتا پرست و صالحی هستند که هم در شریعت درست اند و هم در طریقت و هم در حقیقت یعنی هم در تزکیه ظاهر و هم در تزکیه باطن خود می کوشند تا به حق و حقیقت برسند

شریعت پوست و مغز آمد حقیقت

میان این و آن باشد طریقت

برای اینگونه افرادی که مراحل کمال انسانی را طی کرده است خداوند سه پاداش مهمی می دهد.

لَهُمْ دَرَجَتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - دَرَجَتٌ: مبتدا موخر - عِنْدَ: مفعول فیه

خداوند به اینگونه انسانها در آخرت فضائل و پاداش هایی خواهد داد و این فضیلت به درجه کمال انسانها بستگی دارد.

هست درین دایره لاجورد مرتبه‌ی مرد به مقدر مرد

و طی منازل و مراحل به اعمال نیک آنان وابسته است. باید در این راه کوشید تا بالاترین مقام را بدست آورد و این بدست نمی‌آید مگر به اندازه‌ی رنج و محنتی که سالک تحمل می‌کند.

به قدر الكد تكسب المعالی و من طلب العلی سهر اللیالی

به اندازه رنج و زحمت مقام بدست می‌آید و کسی که مقام بالا را طلب کند باید شبها بی خوابی بکشد، بهر حال آن سه مقامی که از جانب خداوند به سالک داده می‌شود، درجات بزرگی است از نزد پروردگارشان یعنی کرامت و علو مرتبه و مقام دوم مغفرت گناهانشان و پاداش نیک از جانب پروردگارشان است می‌گویند آن گناشیها و بدست آوردن غنایم است سوم رزق و روزی بزرگ یعنی موهبت‌های بزرگ و مستمر و همیشگی و بیش از اندازه‌ای است که خداوند در اختیار آنان می‌گذارد. و برای آنان از جانب خداوند آمرزشی بزرگ است.

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ وَإِنَّ فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَاذِبُونَ ﴿٥﴾

چنان بود که پروردگارت ترا بحق از خانه‌ات برون آورد و گروهی از مؤمنان سخت کراحت اظهار کردند. (۵)

كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ بِالْحَقِّ

أَخْرَجَكَ: فعل ماضی - ك: مفعول به - رَبُّكَ: فاعل

عده‌ای از تقسیم غنایم ناخشنود بودند این ناخشنودی همچنان است که پروردگارت، تو را به حق از خانه‌ات بیرون فرستاد یعنی از مدینه برای جنگ با کافران به سوی میدان بدر بیرون آورد. سبب حرب بدر این بود که رسول خدا ﷺ بازگشت ابوسفیان را همراه کاروان قریش از شام شنید، و این کاروان همان کاروانی بود که به هنگام عزیمت به شام پیامبر ﷺ برای گرفتن آن به دُوَالْعُسَيْرَةِ رفته بود و اموال و کالاهای بازرگانی قریش همراه سی، چهل نفر در آن بود، از جمله مَخْرَمَةُ بن نوفل و عمرو بن وائل هم همراه کاروان بودند.

پیامبر ﷺ مسلمانان را برای حرکت فرا خواند و فرمود: این کاروان قریش حامل اموال ایشان است، بیرون شوید، شاید خداوند متعال آن اموال را بهره و نصیب شما قرار دهد، مردم براه افتادند برخی با کمال میل و برخی با کراحت و بی میلی.

ابوسفیان هم چون نزدیک حجاز رسید در صدد کسب خبر برآمد و از هر مسافری که می‌دید از کار رسول خدا سؤال می‌کرد که بر کاروان سخت می‌ترسید، بعضی از مسافران به او خبر دادند که پیامبر ﷺ اصحاب خود را به قصد فرو گرفتن کاروان بسیج کرده است، ابوسفیان ترسید و خشمم بن عمرو غفاری را اجیر کرد و به مکه گسیل داشت و دستور داد تا قریش را برای حفظ کاروان و اموال خودشان بسیج سازد و به اطلاع آنها برساند که پیامبر ﷺ همراه اصحاب خود قصد تعرض به کاروان را دارد و ضمضم شتابان آهنگ مکه کرد.

وَأَنَّ فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ لَكَرِهُونَ

فَرِيقًا: اسم آن - لَكَرِهُونَ: خبر آن

بدرستی که گروهی از مؤمنان بیرون آمدن به سوی جنگ را کراهت می شمردند و با رفتن به سوی جنگ مخالفت می نمودند.

يُجِدُّ لَوْلَاكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا بَيَّنَّ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿٦﴾

و در کار حق، با وجود آنکه روشن و آشکار شده بود، با تو مجادله می کردند گوئی، به چشم می نگرند که آنها را به سوی مرگشان می کشند. (۶)

يُجِدُّ لَوْلَاكَ فِي الْحَقِّ بَعْدَ مَا بَيَّنَّ كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَهُمْ يَنْظُرُونَ

يُسَاقُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

این گروه کسانی هستند که بعد از روشن شدن جهاد و واجب بودن آن یعنی برای بیرون رفتن به جنگ و در باره انتخاب حق مجادله و مباحثه می کنند هر چند بر آنها وعده پیروزی و نصرت داده بودند و این بعد از غزوه بدر بود چون جنگ بدر در سال دوم هجری در ماه رمضان بود اتفاق افتاد و این بیرون رفتن برای گروهی مثل این می ماند که گویا به سوی مرگ رانده می شوند و گویا اینکه علامات و نشانه های مرگ را مشاهده می کنند و می بینند.

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ

لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ ﴿٧﴾

ای رسول! یاد آر آن زمانی را که خداوند وعده ی فتح بر یکی از دو طایفه را به شما داد و شما دوست داشتید دسته ای که قدرت نداشت نصیبتان شود و خدا می خواست، با کلمات خویش، حق را ثابت کند و بنیاد کافران را قطع نماید. (۷)

وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللَّهُ إِحْدَى الطَّائِفَتَيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ

لَكُمْ وَيُرِيدُ اللَّهُ أَن يُحَقِّقَ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ

ها: اسم آن - لَكُمْ: جار و مجرور خبر آن

و به یاد آور آن زمانی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه کاروان یا لشکر کافران در اختیار شما قرار خواهد گرفت. و شما آن را اختیار خواهید کرد یکی از آن دو گروه را که دوست می دارید انتخاب کنید اما شما برای خودداری از جنگ و تلفات آن دوست می داشتید کاروان در اختیار شما قرار بگیرد نه لشکر کافران چونکه در کاروان چهل سوار بیشتر نبود ولی لشکر کفار نه صد و پنجاه مرد بودند پس شما آسان تر را می خواهید شما دوست می دارید که از درخت بی خار خرما بگیرید بلکه خداوند می خواهد با این وسیله حق و آئین اسلام را تثبیت نماید و ریشه ی کافران را قطع

کند. مصطفی ﷺ با دوستان و اصحاب خود در باره جنگ مشورت کرد گروهی خروج به سوی جنگ را کاری زشت شمردند و مصلحت ندیدند که با کفار جنگ کنند. ابوبکر صدیق دانست که قصد رسول ﷺ چیست بلند شد و سخنان نیکو در خروج به جنگ گفت. عمر خطاب هم همچنین سخنان نیکو گفت: محمد بن سعد می‌گوید: پیامبر ﷺ روز شنبه دوازده شب از رمضان گذشته، که آغاز نوزدهمین ماه هجرت بود از مدینه بیرون رفت پیامبر ﷺ همراه سیصد و پانزده مرد از مهاجران و انصار بیرون آمد که هفتاد و چهار نفر از مهاجران و بقیه از انصار بودند.

محمد بن سعد می‌گوید: هشت نفر از یاران رسول ﷺ بواسطه‌ی گرفتاری نتوانستند در جنگ بدر شرکت کنند و پیامبر ﷺ سهام ایشان را از غنایم پرداخت فرمود، سه نفر از مهاجران که عبارتند از: عثمان بن عفان که پیامبر ﷺ دستور داد عهده‌دار پرستاری همسر خود رقیه دختر پیامبر ﷺ باشد که بیمار بود و عثمان ﷺ در مدینه ماند و رقیه رحلت کرد. و طلحه بن عبید الله و سعد بن زید که آن دو و پنج نفر از انصار را برای کسب خبر از کاروان قریش اعزام فرموده بود. تعداد شتران اصحاب رسول خدا ﷺ در این جنگ هفتاد شتر بود که هر چند نفر به نوبت بر یک شتر سوار می‌شدند. محمد بن سعد می‌گوید، در این جنگ فقط دو اسب وجود داشت، یکی از مقداد بن عمرو بود و یکی از مرثدبن ابی مرثد غنوی^۱ چون پیامبر ﷺ به منطقه‌ی صفراء^۲ رسید آنگاه رسول خدا ﷺ از ذفران حرکت کرد و نزدیک بدر فرود آمد و خود و ابوبکر ﷺ سوار شدند. چون خبر حرکت پیامبر ﷺ به ابوسفیان رسید با آنکه به کنار آبهای بدر رسیده بود پیش یاران خود برگشت و به سرعت کاروان را از آن راه دور کرد و از خط ساحلی دریا راه افتاد. می‌گوید، کفار قریش فردا صبح زود حرکت کردند و پیش آمدند و همینکه رسول خدا ﷺ آنها را دید گفت پروردگارا! این قریش است که با کبر و غرور و سرافرازی به جنگ تو آمده‌اند، و رسول ترا تکذیب می‌کنند، رسول خدا دعا کرد و گفت: پروردگارا! نصرت و پیروزی‌ای را که وعده فرمودی برسان، و آنان را نابود گردان.

ابن سعد می‌گوید، قریش نه صد و پنجاه نفر بودند و صد اسب همراه داشتند و پیامبر صفها را مرتب کرد و به سایبان خود مراجعت فرمود و خود و ابوبکر ﷺ در آن سایبان بودند و کسی دیگر با ایشان نبود و رسول خدا ﷺ از خداوند متعال استدعا می‌کرد که نصرت و پیروزی را که وعده فرموده است برآورده کند. ابوبکر می‌گفت: ای رسول خدا ﷺ، خداوند راز و نیاز ترا برمی‌آورد و به وعده‌ی خود وفا خواهد نمود، در این هنگام پیامبر چرتی زد و بیدار شد و فرمود: ای ابوبکر مژده که پیروزی خدا برای تو رسید، هم اکنون این جبرئیل ﷺ است که لگام اسب خود را گرفته است و می‌کشد در حالیکه بر دندانهایش غبار نشسته است. ابن اسحاق می‌گوید تیری به مهجَع غلام عمر بن خطاب خورد و کشته شد و او نخستین کسی از مسلمانان است که در آن جنگ شهید شده است. آنگاه رسول خدا ﷺ از سایبان بیرون آمد و مسلمانان را به جنگ تشویق فرمود: فرشتگان در آن روز دارای عمامه‌هایی از نور

^۱ - برخی از سیره نویسان، به جای مرثد، زبیر بن عوام ﷺ را نوشته‌اند.

^۲ - دشتی نزدیک مدینه

به رنگ‌های سبز و زرد و قرمز بودند که دنباله‌ی آن را میان شانه‌های خود آویخته بودند و بر پیشانی اسب‌های ایشان پارچه‌های پشمین بود و سوار بر اسب‌های ابلق بودند. چون پیامبر کار دشمن را بساخت دستور فرمود که میان کشتگان ابوجهل را جستجو کنند، عبدالله بن مسعود که در آن روز از کنار ابوجهل گذشته است می‌گوید: دیدم هنوز رمقی دارد پای خود را روی گردنش گذاشتم، به من گفت: ای چوپانک گوسفندان، پای خود را در جای بلندی گذاشته‌ای و سپس به من گفت: پیروزی از کیست: گفتم: از خدا و رسول خداست، و سرش را بریدم و پیش رسول خدا ﷺ آوردم و گفتم: ای رسول خدا! این سر دشمن خدا ابوجهل است فرمود: ترا به خدایی که غیر از او خدایی نیست راست می‌گویی؟ گفتم: آری، سوگند به همان خدایی که غیر از او خدایی نیست، سر او را برابر رسول خدا انداختم گویند، سپس رسول خدا ﷺ فرمان داد تا اموال و غنایم را جمع کنند و جمع شد، و مسلمانان در مورد آن اختلاف کردند که با نزول وحی «یَسْأَلُونَكَ عَنِ الْإِنْفَالِ» این اختلاف برطرف شد.

لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿۸﴾

تا حق دین اسلام استقرار یابد و باطل محو و نابود شود هر چند بدکاران خوش نداشته باشند و زشت بشمارند (۸)

لِيُحَقِّقَ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

لِيُحَقِّقَ: فعل مضارع منصوب، فاعل (هو) - الْحَقَّ: مفعول به

تا اینکه حق را که همان دین اسلام است آشکار سازد و باطل را که همان شرک و انباز است از بین ببرد هر چند که بزه‌کاران و کافران آن را نپسندند و زشت بشمارند.

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنِّي مُبْدِّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ ﴿۹﴾

آندم که از پروردگار خویش کمک می‌خواستید و پروردگارتان شما را اجابت کرد بیاد آر که به هزار فرشته صف بسته، من نصرت دهنده هستم. (۹)

إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَبَ لَكُمْ أَنِّي مُبْدِّكُمْ بِأَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ مُرْدِفِينَ

إِذْ: بدل-ی، اسم-ان- مُبْدِّكُمْ: خبر آنی - مُرْدِفِينَ: حال

و به یاد آورید آن زمانی را که از پروردگار خود فریاد رسی می‌خواستید و آن طلب رستگاری و پیروزی و کمک در جنگ بدر بود که پس پروردگار شما دعای حضرت رسول ﷺ و شما را اجابت کرد و پذیرفت و فرمود: براستی من نصرت دهنده هستم هزار فرشته در روز بدر به کمک شما آمدند و در کنار شما با کفار جنگیدند این گروه هزار نفری گروه‌های زیادی در پشت سر خود داشتند شما را کمک و یاری کردند و نصرت دادند و دعای حضرت رسول و یاران او چنین بود.

اللهم آتني ما وعدتني اللهم ان تهلك هذه العصابة من اهل الاسلام لاتعبدني الارض: بار خدایا! آنچه را که به من وعده داده‌ای، محقق گردان! بار الها! اگر این گروه از اهل اسلام را هلاک گردانی، دیگر در زمین مورد پرستش قرار نمی‌گیری.

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٠﴾

و این [کمک فرشتگان] را [در روز بدر خداوند] جز نویدی برای شما قرارنداد تا دل‌هایتان بدان آرام گیرد. که نصرت جز از جانب خدا نیست که خدا نیرومند و فرزانه است. (۱۰)

وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ إِلَّا بُشْرَىٰ وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ
جَعَلَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - لفظُ اللَّهِ: فاعل - بُشْرَى: مفعول لاجله

و خداوند این نصرت و کمک یعنی فرشتگان را نفرستاد مگر برای بشارت تا بوسیله آن قلب‌های شما احساس آرامش کنند. گفته‌اند که جبرئیل با پانصد فرشته فرود آمد در سمت راست لشکر که در آن ابوبکر رضی الله عنه بود و میکائیل با پانصد فرشته بر سمت چپ لشکر فرود آمد که در آن علی بن ابی طالب رضی الله عنه بود.

وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ

النصر: مبتدا - من عند: جار و مجرور، خبر

و نصرت و پیروزی نیست مگر از نزد خدا یعنی نصرت و پیروزی به کم و زیادی تعداد نیست بلکه کمک از جانب خدای تعالی است.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

بدرستیکه خدای تعالی غالب و حکیم است. عزیز و غالب است که مؤمنین را نصرت و کمک می‌کند و به نصرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و مؤمنین و شکست مشرکین و کفار دانا و حکیم و آگاه است.

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنْزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيَطَّهَّرَكُم بِهِ وَيُدْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ ﴿١١﴾

بیاد آرید هنگامی را که خواب شما را فرا گرفت، که امانی از جانب وی بود، و از آسمان آبی به شما نازل کرد که با آن پاکتان کند و آرایش و وسوسه‌های شیطانی از شما دور کند و دل‌هایتان را محکم کند و قدم‌ها را بدان استوار سازد. (۱۱)

إِذْ يُغَشِّيكُمُ النُّعَاسَ أَمَنَةً مِنْهُ وَيُنْزِلُ عَلَيْكُم مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيَطَّهَّرَكُم بِهِ وَيُدْهَبَ عَنْكُمْ رِجْزَ الشَّيْطَانِ وَلِيَرْبِطَ عَلَى قُلُوبِكُمْ وَيُثَبِّتَ بِهِ الْأَقْدَامَ

يُعْشِيَكُمْ : فعل مضارع - کم: مفعول به - (هو) فاعل - اَلْثَّعَاسُ : چرت زدن، خواب سبک، مفعول به ثانی - اَمْنَةٌ : حال

و به یاد آورید ای مومنان آن هنگامی را که شما از دشمنان و بی‌آبی به ترس افتادید و خواب سبکی شما را فرو برد از جانب خداوند مایه آرامش و امنیت روح و جسم شما گردید این یک موهبت دیگر خداست که آن را به مؤمنان خود گوشزد می‌کند و می‌گوید بر شما از آسمان بارانی فرو فرستاد تا شما را به وسیله آب آن باران از ناپاکی و حدث پاک گرداند و به وسیله آن ناپاکی‌ها و وسوسه‌های شیطانی را از شما دور کند تا با این نعمت در دل‌های شما امیدواری و محبت خدای تعالی بر بندد و ارتباط برقرار کند و با بارش آن باران و آن نعمت گام‌های شما را استوار دارد و پایداری و استقامت شما را بر حق محکم گرداند.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ ﴿١٢﴾

ای رسول بیاد آر آنگاه که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد که من با شمایم، مؤمنان را ثبات دهید، که در دل کافران ترسی خواهم افکند، بر بالا سر آنها بزنید و همه انگشت‌هایشان را قطع کنید. (۱۲)

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبَّتُوا الَّذِينَ ءَامَنُوا

إِذْ : بدل - يُوحِي : فعل مضارع - رَبُّكَ : فاعل

خداوند یکی دیگر از نعمت‌های خود را به محمد ﷺ بازگو می‌کند و می‌گوید: ای محمد ﷺ! بیاد آور آن زمانی را که ترس و وحشتی از دشمنان در دل داشتید در حق آن، پروردگار شما به فرشتگان وحی کرد و گفت در روز بدر به کمک و نصرت مؤمنان بشتابند و به شما گفتم مؤمنان را دلداری دهید تا ثابت قدم باشند و از کفار نترسند که من در دل کافران ترس و خوفی ایجاد خواهم کرد.

سَأَلْتِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ فَأَضْرِبُوا فَوْقَ الْأَعْنَاقِ وَأَضْرِبُوا مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ وَأَضْرِبُوا : فعل امر - (و) فاعل - کل: مفعول به - بَنَانٍ : سرانگشتان، مضاف الیه

زود باشد که در دل‌های آنان که حق را کتمان کردند از جانب رسول خدا ﷺ و مؤمنین ترس و خوفی خواهم انداخت آن وقت خواهید دانست که مؤمنین چگونه می‌زنند و چگونه می‌کشند. پس خدای تعالی به فرشتگان فرمان داد ای فرشتگان با شمشیرها بر بالا سر آنان بزنید و آن را از تن جدا کنید که سرهای آنان بر گردن‌های ناپاکشان سنگینی می‌کند و سرانگشتان آنان را قطع کنید یعنی سر و گردن و پاهای ایشان را مراد کل بدن آنان را ضربه بزنید و از پای در آورید.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿١٣﴾

زیرا آنها با خدا و پیغمبرش مخالفت کرده اند و هر که با خدا و پیغمبرش مخالفت کند، قطعاً خدا سنگین مجازات است. (۱۳)

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ.

ذَٰلِكَ: مبتدا - هم: اسم ان - شَاقُّوا اللَّهَ: با خدا دشمنی کردند، فعل ماضی - (و) فاعل، خبر ان، جمله خبر ذَٰلِكَ

آن ضرب و قتل از جهت مجازات شدید و سخت برای آنان است چونکه هر که با خدا و رسولش مخالفت کند و با او به دشمنی برخیزد مجازات شدیدی در انتظار آنهاست.

وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ عَذَابًا شَدِيدًا

مَنْ: مبتدا - يُشَاقِقِ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله‌ی فعلیه خبر و هر کسی با خدا و رسولش به مخالفت برخیزد پس بدرستی که خداوند او را در دنیا شدیداً مجازات خواهد کرد و در آخرت عذاب خواهد نمود.

ذَٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ ﴿١٤﴾

این عذاب مختصر و اندک را در این دنیا بچشید و کافران عذاب جهنم نیز دارند. (۱۴)

ذَٰلِكُمْ فَذُوقُوهُ وَأَنَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابَ النَّارِ

لِلْكَافِرِينَ: جار و مجرور، خبر اَنّ - عَذَابَ: اسم انّ

سپس در شدت عذاب کافران می‌گوید: این مجازات دنیا را بچشید که عبارت از ضربه‌های سخت فرشتگان و مومنان است که بعضی با این ضربه کشته شده و بعضی به اسارت نیروهای اسلام درآمده‌اند و در آخرت نیز در انتظار مجازات سخت دیگری باشید که آن عذاب آتش دوزخ است که برای کافران آماده شده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُيَسِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْآدْبَارَ ﴿١٥﴾

شما ای اهل ایمان هر گاه با تهاجم کافران در میدان نبرد روبرو شدید پس پشت به دشمن نکنید. (۱۵)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُيَسِمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحَفًا فَلَا تُولُوهُمُ الْآدْبَارَ

یا: حرف ندا - ای: منادا - الَّذِينَ: بدل - زَحَفًا: در حال رفتن به سوی جنگ، حال منصوب

ای کسانی که ایمان آورده‌اید زمانیکه ببینید که کافران انبوه اند و ساز و برگ جنگی زیادی دارند پس به جنگ پشت نکنید و فرار را برقرار ترجیح مدهید بلکه با کفار مقابله کنید و با آنها جنگ کنید.

وَمَنْ يُولِهِمْ يُوزِمْ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ

مِنْ اللَّهِ وَمَأْوَهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ﴿١٦﴾

و هر که در روز جنگ به آنها پشت خویش بگرداند [و فرار کند] مگر آنکه برای حمله‌ای منحرف شود، یا سوی گروهی دیگر رود، پس قطعاً قرین غضب خدا واقع شده جای او جهنم است که بد سرانجامی است. (۱۶)

وَمَنْ يُؤَلِّمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ

يُؤَلِّمُ: فعل مضارع - هم: مفعول به - (هو) فاعل - يوم: مفعول فيه - إِذْ: مضاف الیه - دُبُرُهُ: مفعول به ثانی - مُتَحَيِّزًا: حال

هر کسی در هنگام جنگ با کفار پشت به آنها کند مگر اینکه به قصد بهبود بخشیدن تاکتیک جنگی باشد و یا کمک و نصرت به مسلمانان باشد چنین کسی مورد خشم خدا قرار خواهد گرفت و جایگاه او در دوزخ است چونکه در اسلام فرار از جنگ و پشت کردن به دشمن از گناهان بزرگ است و به این جهت در اسلام مجازات و مکافات بزرگی برای آنان که میدان جهاد را خالی بگذارند و فرار را برقرار ترجیح دهند در نظر گرفته شده است.

کار هر نازک دلی نبود قتال که گریزد از خیالی چون خپال

وَبَشِّرِ الْمَصِيرُ

و دوزخ چه جایگاه بدی است.

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِئْسَ لِلْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿١٧﴾

ای مومنان شما نبودید که آنها را بکشید بلکه [اراده] خدا ایشان را کشت و چون هدف گیری کردی تو نبود که هدف گیری کردی بلکه خدا هدف گیری کرد تا مومنان را از جانب خویش، نعمت دهد، نعمتی نیک، که خدا شنوا و داناست. (۱۷)

فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ

پس دشمنان را شما به خودی خود نکشتید بلکه خدای تعالی ایشان را کشت تا اینکه به شما نصرت داد. مجاهد گفت: سبب نزول این آیت آن بود زمانیکه کافران شکست خوردند و مسلمانان بر آنان غلبه کردند گروهی از مسلمانان پنداشتند که از قدرت و نیروی خود ایشان بود که کافران شکست خوردند رب العالمین این آیت فرستاد فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ یعنی خدای تعالی به وسیله فرشتگان مسلمانان را کمک کرد و نصرت داد و بیم و ترس در دل ایشان افکند تا در جنگ پیروز شدند.

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ

لَٰكِنَّ: حروف مشبیه بالفعل - اللَّهُ: اسم لکن، منصوب - رَمَىٰ: فعل ماضی، فاعل (هو)

و تو ای محمد ﷺ آن یک مشت خاک را بر چشم کافران نیفکندی زمانیکه تو افکندی به آن اندازه نبود که در چشم تمام لشکر فرو رود بلکه خدای تعالی آن را بیفکند و بر چشم همه کافران فرو برد و گرنه چگونه ممکن باشد که بشری یک مشت خاک به چشم آن لشکر عظیم بیفکند و ذره‌ای از آن خطا نرود و در چشمان همه آنان جای گیرد. این جز قدرت خدای جل جلاله نیست.

ما رمیت اذ رمیت گفت حق کار حق بر کارها دارد سبق
گر بپرانیم تیران نی زماست ماکمان و تیر اندازش خداست

وَلْيُسَبِّلِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا

لِيُسَبِّلِ: فعل مضارع، فاعل هو- الْمُؤْمِنِينَ: مفعول به- بَلَاءٌ: مفعول مطلق- حَسَنًا: نعمت
قصد خداوند از پرتاب مشی خاک به سوی ایشان که به چشمان آنان فرو رفت این بود که مومنان را با اعطائی نیکو که آن پیروزی مسلمانان بر کافران است بیازماید.

إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

بدرستیکه خداوند شنوا و داناست. شنوا است به دعای پیغمبر ﷺ و داناست به اجابت آن و نصرت دادن به او.



ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كِيدَ الْكَافِرِينَ

چنین بود و خدا سست کننده‌ی نیرنگ کافران است. (۱۸)

ذَلِكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ مُوهِنٌ كِيدَ الْكَافِرِينَ

ذَلِكُمْ: مبتدا- خبر محذوف- لفظُ اللَّهِ: اسمُ آن- مُوهِنٌ: خبرُ آن

این است هلاک و شکست برای کافران با فرمان خدای جل جلاله و سست کننده و از بین برنده حيله کافران با بخشش و اعطائی نیکو برای نصرت به مسلمانان و نقش بر آب کردن نقشه کافران بود.
مولانا گفت:

اشکمش گفתי جواب بی طنین که ایاز الله کید الکافرین

إِنْ تَسْتَفِدِّحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ وَإِنْ تَنْهَوْا فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَعُودُوا نَعُدْ وَلَنْ



نَعْنِي عَنْكُمْ فِئَتَكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ

[ای کافران] اگر یک طرفه شدن کار می‌خواستید یعنی فتح و پیروزی به شما آمد، اگر بس کنید [و از عناد دست بردارید] آن برای شما بهتر است. اگر باز آیید ما نیز شما را کفر و عذاب کنیم و گروهتان، هر چند بسیار باشد، هرگز کاری برای شما نمی‌سازد و نمی‌تواند شما را نجات دهد که خدا یار مؤمنان است. (۱۹)

إِنْ تَسْتَفِدِّحُوا فَقَدْ جَاءَكُمْ الْفَتْحُ

خطاب به اهل مکه می‌گوید اگر طلب فتح و پیروزی کردید پس بتحقیق بر شما فتح و پیروزی دادم و دعا کردید اجابت کردم، عطا خواستید، بخشیدم. کردار شما را پسندیدم و عیب‌های شما را پوشیدم.^۱

وَإِنْ تَنْهَوْا فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ

فَهُوَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و اگر از روش اعتراض آمیز خود نسبت به تقسیم غنائم دست بردارید آن بهتر است و شما را به حال خود رها می‌کنیم و اگر دست بر ندارید ما نیز به جهت زشتی اعمالتان شما را در چنگ دشمن گرفتار می‌کنیم.

وَإِنْ تَعُدُّوا نَعْدَ

تَعُدُّوا: فعل مضارع، (و) فاعل جمله شرط - نَعْدَ: فعل مضارع، فاعل (نحن) جواب شرط

و اگر به جنگ مسلمانان باز گردید ما به کمک و نصرت مسلمانان بر می‌گردیم.

وَلَنْ تُغْنِيَ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ

لن: حرف ناصبه - تُغْنِيَ: فعل مضارع - فئت: فاعل

و جماعت شما هر چند زیاد هم باشد بدون یاری خدای تعالی چیزی را از بلا دفع نمی‌کند و کاری انجام نمی‌دهند.

وَأَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ

و بدرستی که خداوند در نصرت دادن و کمک با پیغمبر ﷺ و مومنان و مطیعان راستین است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ ﴿۲۰﴾

شما که ایمان دارید، فرمانبر خدا و پیغمبر شوید و شما که می‌شنوید روی از او مگردانید. (۲۰)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَأَنْتُمْ تَسْمَعُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - تَسْمَعُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل

ای کسانی که ایمان آورده‌اید در کار غنائم و صلح از فرمان خدا و رسولش اطاعت کنید و فرمانبردار باشید و از فرمان خدا و رسولش در امر جهاد روی بر مگردانید در حالیکه شما نصیحت‌های قرآن و امر صلح و کار غنائم را از پیغمبر (ص) که خداوند به او وحی کرده است می‌شنوید.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ ﴿۲۱﴾

^۱ - کفار قریش قبل از شروع جنگ از خدا خواستار پیروزی گروهی شدند، که بر حق است و دعاء کردند که: «خدایا! از میان ما آنکه را نزدت محبوب‌تر و پسندیده‌تر است، یاری کن.

در این مورد خداوند این آیه را نازل فرمود:

نگاه کنید: المرائی جزء ۹ ص ۱۸۲ ذیل آیه والرحیق المختوم ص ۳۱۲

و چون آنکسان مباشید که گفتند شنیدیم ولی نمی شنیدند. (۲۱)

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ

(و) اسم کان - کَالَّذِينَ : جار و مجرور خبر کان

و شما مثل اهل کتاب یا منافقان مباشید که به زبان می گفتند سمعنا و عصینا شنیدیم ولی نمی پذیریم ولی آنان آنچه که باید می شنیدند نمی شنیدند و در دل به آن ایمان نداشتند.

مگو که می شنوم هر چه گفته ی سعدی چه شد که می شنوی چون سخن نمی شنوی

روش منافقان مدینه هم همین بود که در نزد پیغمبر ﷺ و مسلمانان به زبان اقرار می کردند ولی در دل منکر آن بودند.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿٢٢﴾

بدترین جنبدگان به نظر خدا [آن گروہ] کر و گنگ اند که خردوری نمی کنند. (۲۲)

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

شَرَّ: اسم إِنَّ - الدَّوَابِّ: مضاف الیه - عِنْدَ: مفعول فیهِ - الصُّمُّ: خبر إِنَّ

بدرستیکه بدترین جنبدگان یعنی بدترین مردم در نزد خدای تعالی کرانند که از شنیدن حق گنگ اند و بدترین آنها کسانی هستند که حق را در نمی یابند و از عقل و خرد خود استفاده نمی کنند و همچون بهائم آنچه که می شنوند خردوری نمی کنند وصف کردن کفار به ناشنویان گنگ، در حالیکه به ظاهر هم می شنوند و هم نطق می کنند به سبب عدم بهره گیری شان از موهبت شنوایی و نطق در جهت صلاح و فلاح خویش است. شیخ سعدی گفت:

وگر نه شدن چون بهایم خموش

چو مردم سخن گفت باید به هوش

چو طوطی سخنگوی نادان مباش

به نطق است و عقل آدمیزاده فاش

دواب از توبه، گر نگویی صواب

به نطق آدمی بهتر است از دواب

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٢٣﴾

اگر خدا در [نهاد] آنها، خیری سراغ داشت، آنها را به کلام حق شنوا می کرد اگر آنان را به حق شنوا می کرد باز به حال اعراض، روی گردان بودند. (۲۳)

وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ

عَلِمَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - خَيْرًا: مفعول به

و اگر خدای تعالی در آنان (کفار) استعداد پذیرش حق و قبول خیر و نیکی را می دید هر آینه به آنان حق را می شنواید و هدایتشان می کرد.

وَلَوْ أَسْمَعَهُمْ لَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ

ولی خداوند می دانست که اگر به گوش آنان می شنواید هر آینه از پذیرش حق و ایمان روی برمی گردانند و از آن نفع نمی بردند و از روی دشمنی از قبول آن اعراض می کردند و این نشانه شقاوت و دشمنی آنان است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ﴿٢٤﴾

ای اهل ایمان شما که ایمان دارید چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به زندگی جاوید برسید و بدانید که خدا میان شخص و قلب او حایل می شود و در پیشگاه او محشور می شوید. (۲۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ

ای کسانی که ایمان آورده اید دعوت خدای و رسول ﷺ را در امر جهاد اجابت کنید و اطاعت کنید آن زمانیکه رسول خدا ﷺ با آن چیزی که به وسیله ی آن شما را زنده می گرداند و آن قرآن است که قبول آن دل را زنده می گرداند و نور ایمان را در دلها می افزاید و شما را به سوی نور ایمان هدایت می کند.

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ

لفظ **اللَّهُ** : اسم آن - **يَحُولُ** : فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر آن

و بدانید که خدای تعالی میان مرد و دل او جدایی می افکند تا با قدرت و نیروی خود هیچ کاری نتواند انجام دهد. گرداننده ی دلها اوست و به هر نحو مقتضی دل را می گرداند دل یکی را به راه راست هدایت می کند تا در آن نور ایمان جلوه کند و دیگری را کفر می دارد تا کافر دل گردد. جدایی میان مرد و دل را جدایی میان معصیت و روشنائی دل مومن نیز گفته اند.

بیت:

زان پیش همین دیدمش اندر دل خویش دل نیز حجاب بود برداشت ز پیش

و نیز بدانید که همه شما به سوی او محشور خواهید شد و مجازات اعمال خود را خواهید دید.

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ

الْعِقَابِ ﴿٢٥﴾

از فتنه ای که مخصوص به ستمگران شما نباشد، بترسید و بدانید که خدا سنگین مجازات است. (۲۵)

وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً

ظَلَمُوا : فعل ماضی - (و) فاعل - **خَاصَّةً** : حال

سپس در حق عدم اجابت فرمان خدا و رسولش می فرماید. بترسید و بپرهیزید از عواقب عدم اجابت فرمان خدا که فتنه ای ایجاد شود که اگر آن فتنه درگیرد خوب و بد در آتش آن خواهند سوخت و

گفته‌اند این فتنه آنست که میان صحابه رسول خدا از متفرق شدن آنان اتفاق افتاد و جنگی که بین ایشان صورت گرفت از روزگار قتل عثمان رضی الله عنه تا قتل علی رضی الله عنه بود.

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ

و بدانید که خداوند دارای کیفر سخت و مجازات شدید است برای کسی که فتنه را بوجود آورد یعنی از فتنه‌ای بهره‌زید که از ظالم گذشته، دامن گیر خوبان نیز می‌شود و صالح و طالح همه را در بر می‌گیرد چه بسا فتنه‌ای در رسد که ستمکاران را نابود کرده از آنان بگذرد و دامن اهل صلاح را نیز بگیرد. در حدیث شریف^۱ روایت عدی بن عمیره رضی الله عنه آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: خدای عز و جل عامه‌ی مردم را به سبب اعمال بد عده‌ی بخصوصی از آنان عذاب نمی‌کند، مگر اینکه منکر میان آنان شیوع پیدا کند و آنان قادر بر دفع آن باشند. ولی اقدامی نکنند در آن صورت عذاب فراگیر و خاصه و عامه‌ی مردم را در بر می‌گیرد

وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَفَكُمْ النَّاسُ فَتَأْوِنَكُمْ
وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ، وَزَرَقَكُمْ مِنَ الْأُطْبَيْتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿٢٦﴾

و ای مومنان! یاد آرید زمانی را که شما در زمین اندک و مستضعف بودید و بیم داشتید که مردم بر شما هجوم بیاورند، که خدا پناهتان داد و به نصرت خویش نیرومند کرد و از چیزهای پاکیزه روزیتان داد، شاید سپاس دارید. (۲۶)

وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَفَكُمْ النَّاسُ فَتَأْوِنَكُمْ
وَأَيَّدَكُمْ بِنَصْرِهِ، وَزَرَقَكُمْ مِنَ الْأُطْبَيْتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

أَنْ يَخَطَفَكُمْ: اینکه شما را بدزدند، فعل مضارع- کم: مفعول به- النَّاسُ: فاعل

ای مؤمنان! آن زمانی را که شما در تعداد اندک بودید و بیچارگان روی زمین بودید و در سرزمین مکه با ترس بسر می‌بردید بیاد آورید می‌ترسیدید از مکه خارج شوید از آنکه کافران قریش یا اهل فارس و روم شما را بربایند پس خداوند شما را در سرزمین مدینه پناه داد و با نصرت و یاری خود شما را در روز بدر پیروز گرداند و مال و غنایم پاکي نصیب شما گردانید تا شاید شما به خاطر این نعمت شکرگزار باشید و خدا و رسولش را اطاعت کنید.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَحُونُوا أَمْنَتَكُمْ وَأَنْتُمْ تَقْلَمُونَ ﴿٢٧﴾

شما که ایمان دارید! بخدا و پیغمبر خیانت مکنید و شما که دانائید در امانتهای خودتان خیانت مکنید (۲۷)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ وَتَحُونُوا أَمْنَتَكُمْ وَأَنْتُمْ تَقْلَمُونَ

^۱ - قال عدی بن عمیره: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: «ان الله لا يعذب العامه بعمل الخاصه حتى يبروا المنكر بين ظهرانيهم، و هم قادرون على ان ينكروه، فاذا لك عذاب الله الخاصه و العامه.

امام ثعلبی رحمه الله فرمود که: بعضی از مسلمانان از پیغمبر صلی الله علیه و آله سخنانی را می شنیدند و آن را افشا می کردند تا به گوش منافقین می رسید حق تعالی این آیت نازل کرد. ای کسانی که ایمان آورده اید در آشکار کردن رازها به خدا و رسولش خیانت مکنید.

در شأن نزول این آیت گفته اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داد یهود (بنی قریظه) را محاصره کنند و این محاصره بیست و یک روز بطول انجامید تا سرانجام ناچار شدند تن به صلح و آشتی دهند و به سوی شام بروند پیامبر پیشنهاد آنان را نپذیرفت و گفت فقط باید حکمت سعد بن معاذ را بپذیرند و قرار شد که ابو لبابه را به نزد آنان بفرستد ابو لبابه به آنان اشاره کرد که اگر حکمت سعد را بپذیرید کشته می شوید و جبرئیل علیه السلام وحی آورد و این خیانت را بر ملا کرد و ابو لبابه به مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و خود را به ستون مسجد بست تا اینکه توبه او مستجاب حق گردید. و نیز خطاب به منافقان، آنانکه امانت دین را پذیرفتند و سپس در آن امانت خیانت کردند می فرماید ای منافقان! که شما در ظاهر ایمان آوردید و در باطن کفر دل داشتید در امانتهایی که میان یکدیگر دارید خیانت مکنید در حالیکه شما می دانید در امانت نباید خیانت کرد.

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَدُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٨﴾

بدانید که مالهایتان و فرزندانان فقط آزمایشی است و نزد خدا پاداشی بزرگ هست. (۲۸)

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَدُكُمْ فِتْنَةٌ

أَمْوَالُكُمْ: مبتدا - فِتْنَةٌ: خبر

در این بخش از آیه صنعت جمع آمده است. و بدانید برآستی که مالهای شما و اولاد شما وسیلهی آزمایشی هستند که خدای تعالی با آن شما را می آزماید یعنی بر شما هستند مثل خیانت ابو لبابه چونکه اموال و زن و فرزند وی نزد بنی قریظه بودند.

وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

لفظ **اللَّهِ**: اسم ان - **عِنْدَهُ**: مفعول فیه، ه: مضاف الیه، خبر **أَنَّ**

و برآستی بدانید که مزد و پاداش بزرگی در نزد خدای تعالی است. برای کسانی که صبر می کنند و خیانت نمی کنند یعنی بهشت نصیبشان خواهد شد.

يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ

لَكُمْ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ﴿٢٩﴾

شما که ایمان دارید! اگر از خدا بترسید بشما فرقان [حق از ناحق] دهد و گناهانتان را بپوشاند و شما را بیامرزد و خدا دارای فضل و کرم بزرگ است. (۲۹)

يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ

تَتَّقُوا : فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ الله : مفعول به

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدای بترسید و تقوا پیشه کنید و خدا را اطاعت کنید و فرمانبردار باشید و به او معصیت نکنید خداوند برای شما راه خروجی باز می‌کند و بشما قدرت تشخیص می‌دهد که تمیز کنید حق را از باطل و بدان رستگار گردید و در دنیا پیروز و سعادتمند گردید و در آخرت به بهشت برسید و بدیهای شما را در می‌گذرد و گناهان شما را از شما محو می‌کند و گناهان کبیره‌ی شما را می‌آمرزد و عیب‌های شما را می‌پوشاند. مولانا گفت:

نور فرقان فرق کردی بهر ما ذره ذره حق و باطل را جدا

وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

لفظ الله : مبتدا - ذو : خبر - الْفَضْلُ : مضاف الیه

و خداوند دارای فضل و کرم و بخشش عظیم است برای کسانی که از خداوند بترسند و تقوا پیشه کنند و فرمانبردار و مطیع باشند.

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ

خَيْرُ الْمَكْرِينَ ﴿٣٠﴾

و چون کسانی که کافر بودند، درباره تو نیرنگ می‌زدند که بازت دارند یا بکشندت یا بیرون کنند، آنها نیرنگ می‌کردند و خدا نیرنگ [ایشان را بی‌اثر] می‌کرد و خدا از همه نیرنگیان ماهر تر است. (۳۰)

وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ

این آیه مکی است تا آیه ۳۶ یعنی ثم یغلبون،

جماعتی از مفسران و نیز ابن عباس نزول این آیت را آن می‌دانند که بزرگان و مهتران قریش در دارالندوه جمع شدند که دارالندوه^۱ خانه امیر شهر بوده است که در آنجا جلسات مشورتی تشکیل می‌دادند. تا درباره‌ی حضرت رسول و از بین بردن او مشورت کنند و بیندیشند و ابوجهل یکی از آنان بوده است. آنچه درست تر است که ابلیس با لباس یکی از سرداران نجد در میان ایشان ظاهر شد و خود را در مشورت آنان شریک گرداند پس از بحث و گفتگو ابوجهل در از بین بردن محمد ﷺ پیشنهاد کرد و گفت از هر قومی از عرب یک جوان تنومند برای نابودی محمد ﷺ آماده کنیم که با تیغ و سر نیزه همه با هم او را بکشند تا کشته‌ی وی معلوم نباشد که چه کسی است ابلیس گفت این بهترین مصلحت است. پس همه به این قول متفق شدند و متفرق گشتند. جبرئیل علیه السلام از آسمان نازل شد و مصطفی ﷺ را از کید و حيله ایشان خبر داد و آیت آورد و اذ یمکر بک الذین... می‌گوید: ای محمد ﷺ بیاد آور آن

^۱ - دارالندوه، محل برگزاری جلسات مشورتی قریش در مکه بود، دارالندوه را قصی بن کلاب، جد چهارم پیامبر ﷺ بنیان نهاد.

هنگامی را که کافران قریش به مشورت ابلیس در حق تو نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیندازند یا با اشخاص مختلف و سرنیزه های مختلف تو را بکشند و یا تو را از مکه بیرون کنند و تبعید کنند.

وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ

و سران قریش در حق تو بد می اندیشیدند و خداوند مکر می کند و جزا می دهد ایشان را بر مکرشان. در آن شب که قرار بود حضرت رسول ﷺ را بکشند. حضرت علی کرم الله وجهه را بر بستر خویش خواباند و خود به چشم قومی که به قتلش گرد آمده بودند خاک افکند و بیرون رفت و به خانه ابوبکر صدیق آمد و به اتفاق ابوبکر ﷺ به طرف غار ثور رفتند، کافران چون دیدند در جایگاه محمد ﷺ علی ﷺ بود، گفتند. محمد ﷺ کجا رفت. گنت تا من با وی بودم او با من بود. پس همه نومید شدند و بازگشتند اینست که رب العالمین گفت: و یمکرون و یمکر الله

وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينِ

لفظ الله: مبتدا- خیر: خبر- الْمَكْرِينِ: مضاف الیه

و خداوند بهترین مکرکنندگان و جزا دهندگان بر مکاران است و جزا آنست که خداوند مکر ایشان را به ایشان بازگرداند و آن چاهی را که خود کنده اند خود بیفتند.

بد مکن که بد افتی چه مکن که خود افتی

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا إِنْ هَذَا إِلَّا
أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿٣١﴾

و چون آیه های ما برای آنها خوانده شود. گویند: شنیدیم و اگر هم بخواهیم مثل این می گوئیم که این جز افسانه های گذشتگان نیست. (۳۱)

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا قَالُوا قَدْ سَمِعْنَا لَوْ نَشَاءُ لَقُلْنَا مِثْلَ هَذَا

می گویند این آیت در شأن نصر بن الحارث آمد، که در دارالندوه با هم جمع می شدند و در کار مصطفی ﷺ حيله می ساختند نصر مردی کافر و بد دین بود و با مصطفی ﷺ دشمنی سختی داشت در قرآن آیات زیادی در شأن وی آمده است. پروردگار می فرماید: زمانیکه قرآن و کلام خدا بر او خوانده می شد او با تمسخر به آن گوش می داد و می گفت این نوع از کلام را ما نیز می توانیم بگوئیم چون مردی بازرگان بود و نواحی فارس و حیره زیاد رفته و گشته بود و قصه های پیشینیان را می دانست البته ایشان از آوردن سوره ای از سوره قرآن عاجز بودند ولی از روی دشمنی چنین سخنی می گفتند. می گوید:

و زمانیکه بر نصر بن الحارث و پیروان او آیات ما خوانده شود گویند بدرستیکه ما این کلام را شنیدیم و از روی تمسخر می گفتند اگر بخواهیم هر آینه ما نیز مانند این نوع از سخن را می توانیم بگوئیم.

إِنْ هَذَا إِلَّا أَسْطِيرُ الْأَوَّلِينَ

هَذَا: مبتدا - اسَاطِيرُ: خبر

و نیز می‌گفت این آیات چیزی نیستند مگر قصه‌های پیشینیان که نوشته‌اند و من نیز از این قصه‌ها یاد دارم بعد از شنیدن این سخن حضرت رسول ﷺ فرمود وای بر تو این حقیقتاً کلام خدای و وحی منزل است.

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَتْ هَذَاهُ أَلْحَقٌ مِن عِنْدِكَ فَأَمِّطِرْ عَلَيْنَا جِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ أَتَيْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٢﴾

و چون گفتند: خدایا اگر این همان حق [منزل] از جانب تو است پس سنگی از آسمان ببارانیز یا ما را بعذابی الم انگیز گرفتار ساز. (۳۲)

وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ إِن كَانَتْ هَذَاهُ أَلْحَقٌ مِن عِنْدِكَ فَأَمِّطِرْ عَلَيْنَا جِجَارَةً مِّنَ السَّمَاءِ أَوْ أَتَيْنَا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

این آیه هم متصل به آیه قبلی است و در حق نضر است. قبلاً گفته بودیم زمانی که نضر، از هذا الاساطیر الاولین گفت: این چیزی نیست مگر قصه‌های پیشینیان است. حضرت مصطفی ﷺ گفت: وای بر تو ای نضر! این کلام خداست و وحی منزل است. یاد کن آن را که نضر و پیروان او گفتند خداوند اگر این آئین و قرآن حق است و از جانب و بقدرت توست پس بارانی از سنگ از آسمان بر سر ما فرود آور همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی یا برای ما عذابی دردناک و الم انگیز بیاور پس خداوند دعایش را اجابت کرد و در روز بدر بکشت.

وَمَا كَانَتْ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَتْ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ﴿٣٣﴾

خداوند در آن حال که پیامبر ﷺ در میان آنها بود آنان را عذابشان نمی‌کرد و در آن حال که آمرزش می‌طلبند باز آنها را عذاب نمی‌کند. (۳۳)

وَمَا كَانَتْ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ

لفظ الله: اسم کان - لِيُعَذِّبَهُمْ: فعل مضارع، فاعل (هو) - هم: مفعول به جمله خبر - أَنْتَ: مبتدا - فِيهِمْ: جار و مجرور، خبر

در آیات قبلی دو مورد از اشکال از جانب مخالفان به پیغمبر شده بود یکی این بود که می‌گفتند اگر بخواهیم ما نیز می‌توانیم سخانی مثل قرآن بیاوریم. دوم اینکه گفتند: اگر این آیات حق است و از جانب خداست پس باید که بما عذابی الم انگیز فرود آورد. در این آیه به این چنین سئوالات پاسخ می‌دهد و می‌گوید خداوند ایشان را عذاب نمی‌کند تا زمانی که تو در میان آنان هستی. مولانا گفت:

چون دل آن شاه زیشان چون بود عصمت و انت فیهم چون بود

وَمَا كَانَتْ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ

لفظ **اللَّهُ** : اسم کان - **مُعَذِّبُهُمْ** : خبر کان

هیچ‌گاه خداوند آنان را عذاب نمی‌دهد تا زمانی‌که تو در میان آنان هستی چونکه تو رحمت جهانیان هستی و دوست داری و حریص هستی که همه اسلام را بپذیرند و هدایت شوند شاید به فکر آیند و به آغوش اسلام باز گردند و توبه کنند و از خداوند آمرزش خواهند زیرا که خداوند بسیار توبه‌پذیر و آمرزنده است.

در حدیث شریف آمده است. حضرت رسول ﷺ فرمود: خدای عزوجل دو امان برای امتم نازل کرده است:

«و ما كان الله ليعذبهم وانت فيهم، و ما كان الله معذبهم وهم يستغفرون»

[یک امان، وجود من در میانشان است و امان دیگر، استغفار] پس چون من در گذرم، استغفار را تا روز قیامت در میانشان باقی می‌گذارم، اما معناهای مختلف از این عبارت کرده‌اند.

وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ
إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُنَافِقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٤﴾

چرا خدا عذابشان نکند که آنها از مسجد الحرام، که متولیان آن نیستند، باز می‌دارند. متولیان مسجد جز پرهیزکاران نیستند ولی بیشترشان نمی‌دانند. (۳۴)

وَمَا لَهُمْ أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ وَهُمْ يَصُدُّونَ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَمَا كَانُوا أَوْلِيَاءَهُ
مَا : مبتدا - لَهُمْ : جار و مجرور، خبر

چرا و به چه علت خدای تعالی آنها را عذاب نکند در حالیکه آنان رسول خدا ﷺ و مؤمنان را از طواف مسجد الحرام باز می‌دارند و از مکه بیرون می‌کنند آنان بر کوه‌های ورودی مکه نگهبانان می‌گذاشتند، تا هر که عزم دیدار حضرت رسول ﷺ را داشته باشند از همانجا برمی‌گردانند و بعضی را می‌کشتند و آنان خود را متولیان مسجد الحرام می‌دانستند در حالیکه آنان اولیای مسجد الحرام نیستند و چنین استحقاقی را هم ندارند.

إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ إِلَّا الْمُنَافِقُونَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

أَكْثَرٌ : اسم لَكِنَّ - لا يعلمون: فعل مضارع منفی، (و) فاعل، خبر لَكِنَّ

متولی بودن مسجد الحرام استحقاق آنان نیست که حضرت رسول ﷺ و مؤمنان را از طواف مسجد الحرام باز می‌دارند بلکه این تولیت مخصوص کسانی است که از شرک بری و دور هستند و پرهیزکار و متقی و مطیع امر خدا و رسول او هستند اما بیشتر ایشان نمی‌دانند که ولایت حق ایشان نیست البته بعضی‌ها هم می‌دانند و دانسته دشمنی می‌کنند در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا ﷺ

پرسیدند. اولیا و دوستان شما چه کسانی اند؟ فرمود هر شخص با تقوایی، ولی بیشترشان نمی دانند. این حقیقت را که چه کسی سزاوار دوستی خدا ﷻ یا شایسته ی تولیت حرم وی است.

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿٣٥﴾

دعا کردن آنها در پیشگاه این خانه، بجز صفیر زدن و کف زدن نیست [که خلق را از مسجد الحرام باز می دارد]، پس ای کافران! این عذاب را به سزای انکار کردنتان تحمل کنید. (۳۵)

وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصْدِيَةً

صلاه: اسم کان - عِنْدَ : مفعول فیه - مُكَاءً : خبر کان

مشرکان می گوید: آن اعمالی و حرکتی را که باصطلاح متولیان مسجد الحرام انجام می دادند و نماز که می خواندند نیست مگر بانگ زدن و کف زدن چونکه ایشان حضرت رسول و مؤمنان را از طواف مسجد الحرام باز می داشتند و خود به نزدیک کعبه می آمدند و بانگ می کردند و با دستهایشان کف می زدند و بقول خودشان این کار تقرب به خداوند عزوجل است. خداوند فرمود نماز آنان چیزی جز بانگ کردن و کف زدن نیست.

فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ

ذُوقُوا : فعل امر، (و) فاعل - الْعَذَابُ : مفعول به

پس ای مشرکان اهل مکه در روز قیامت عذاب جهنم را به جهت اعمالی که در محروم کردن مسلمانان از طواف مسجد الحرام و پافشاری در کفر و شریک و انباز گرفتن به خدای عزوجل انجام داده اید، بچشید خداوند ایشان را در دنیا ذلیل و خوار و در آخرت به عذاب جاودان گرفتار می گرداند.

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ

عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ ﴿٣٦﴾

کسانیکه کفر می ورزند اموال خویش را خرج کنند که بندگان خدا را از راه خدا بازدارند، همانا کافران اموالشان را خرج خواهند کرد تا مردمان را از راه خدا باز دارند پس زود باشد که آن را خرج کنند، و عاقبت مایه حسرتشان خواهد شد، سپس مغلوب شوند و کسانیکه کافر بوده اند در جهنم محشور شوند. (۳۶)

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

الَّذِينَ : اسم إِنَّ - يُنْفِقُونَ : فعل و فاعل، جمله خبر إِنَّ - أَمْوَالَهُمْ : مفعول به

بدرستیکه مشرکان مکه یعنی طعام دهندگان روز بدر به جهت دشمنی و عداوت با رسول الله ﷺ و این مطعمان کسانی بودند که در روز بدر آن زمانیکه مشرکان برای جنگ بدر خارج شده بودند در راههای حرکتشان نفقه و طعام می دادند می گویند طعام دهندگان دوازده نفر بودند این قوم از مکه تا به صحرای بدر سپاه کافران را مهمانی می دادند و میزبانی می کردند، هر روز ده شتر برای نفقه آنان می خریدند و می کشتند و به سپاه کفار طعام می دادند تا اینکه مردمان (مؤمنان) را از راه خدای تعالی و دین و اطاعت او و رسولش باز دارند و از جنگ منحرف کنند می گویند این آیت در حق ابوسفیان فرود آمد که روز احد چهل اوقیه، هر اوقیه چهل و دو مثقال بر مشرکان نفقه کرد.

فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ

(هی) اسم تَكُونُ - حسره: خبر تَكُونُ

تا اینجاى آیه همانطوریکه گفتیم از آیات مکی است.

پس زود باشد که آنان مالهای خود را خرج کنند اما سپس آن نفقه و خرجی که کرده اند باعث حسرت و ندامت آنان خواهد شد و در جنگ مغلوب خواهند شد و این پیروزی از معجزه های قرآن است که قبل از وقوع فتح مکه چنین خبری داده است.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ

و آن مشرکانی که بر کفر پایدار بمانند کشته می شوند و شکست می خورند و برگناه ایشان کفارتی نیست پس در آخرت به جهنم می روند و در آن محشور می گردند.

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ ۚ أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٣٧﴾

تا خدا پلید را از پاکیزه ممتاز کند و بعض پلید را بر بعض دیگر نهد و همه را یکجا توده کند و در جهنم قرار دهد که آنها خودشان زیانکارانند. (۳۷)

لِيَمِيزَ اللَّهُ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ بَعْضُهُ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيَرْكُمُهُ جَمِيعًا فَيَجْعَلُهُ فِي جَهَنَّمَ ۚ

لِيَمِيزَ: فعل مضارع منصوب - لفظُ اللَّهِ: فاعل - الْخَبِيثَ: مفعول به

و این عذاب و شکست کافران بخاطر آنست تا اینکه کافر را از مومن و ناپاک را از پاک و حق را از باطل جدا کند در روز قیامت آنچه را که مؤمنان در راه خدا نفقه کرده اند و آنچه را که کافران در راه شرک و کفر هزینه کرده اند یعنی آن مالها و شترانی که برای سپاه مشرکان خرج کرده اند و کشته اند همه از هم جدا کنند.

کافران را به جهنت صرف آن مالها در راه حرام عذاب کنند و مؤمنان را به جهنت صرف در مالهای حلال پاداش دهند و به درجات رسانند و برخی از ناپاکان را به روی برخی دیگر بیفزاید و سپس همه را درهم جمع کند و در دوزخ بیندازد.

أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُم: ضمیر فصل - الْخَاسِرُونَ: خبر

ایشان زیان دیدگان در مالها و نفسهایشان هستند آن روزیکه اجل شان فرا رسد لامحاله پاسخگوی اعمال خود خواهند بود.

شیخ سعدی گفت:

خجل آنکس که رفت و کار نساخت	کوس رحلت زدند و بار نساخت
یار نا پایدار دوست مدار	دوستی را نشاید این غدار
نیک و بد چون همی بیاید مرد	خنک آنکس که گوی نیکی برد
برگ عیشی بگور خویش فرست	کس نیارد زپس ز پیش فرست
هر که مزروع خود بخورد بخوید	وقت خرمنش خوشه باید چید

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنتُ

الْأُولَئِكَ ﴿٢٨﴾

به کسانی که کفر می ورزند بگو: اگر بس کنند گذشته ها را به آنها ببخشند، و اگر باز گردند [به کفر و ستم روی آورند] یقیناً راه و رسم گذشتگان جاری می شود. (۲۸)

قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ

به آنانکه مشرک اند چون ابوسفیان و اصحاب او بگو اگر از دشمنی حضرت رسول ﷺ و از شرک و کشتار مومنین دست بردارند اعمال گذشته ی آنان بخشوده خواهد شد.

وَإِنْ يَعُودُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنتُ الْأُولَئِكَ

مَضَتْ: فعل ماضی - سُنتُ: فاعل

می گوید: اگر به ارتکاب کفر پافشاری کنند و از دشمنی و کشتار و مخالفت با پیغمبر و اصحاب او دست برندارند باید برای آنان سرگذشت پیشینیان که بر پیغمبران لشکر کشیدند عبرت بزرگی باشد و ایشان نیز آن امید را داشته باشند که به سر اقوام پیشین به جهت مخالفت و دشمنی با پیغمبران آمده است.

وَقَلِّبُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ فَإِنَّ انْتَهُوا فَإِنَّ

اللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٢٩﴾

ای مومنان! با کافران کارزار کنید تا فتنه نماند و دین‌ها یکسره خاص خدا شود. اگر بس کردند، خدا بینای عمل‌هایی است که می‌کنند. (۳۹)

وَقَنِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ

يَكُونَ: فعل مضارع - الدِّينُ: فاعل - كُلُّهُ: توكید

ای مومنان با اهل کفر و شرک جنگ کنید تا اینکه به خدا شریک مگیرند و شرکی در مکه باقی نماند و پروردگار یکتا را بپرستند تا دین اسلام آشکار شود و دینی غیر از دین اسلام باقی نماند. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که کسی از وی پرسید: قتال فتنه را چگونه می‌بینی؟ گفت: آیا می‌دانی که فتنه چیست؟ پیغمبر خدا ﷺ با مشرکین جهاد می‌کردند، و کسی که [از مسلمانان] به نزد مشرکین می‌رفت فتنه محسوب می‌گردید، و جهاد آنها مانند جنگ شما سر ملک و دارائی نبود.

فَإِذَا أَنْتَهُوا فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ الله: اسم ان - بَصِيرٌ: خبر ان

پس اگر از شرک و عبادت بتان و کشتار مسلمین و از مخالفت و دشمنی با پیغمبر ﷺ و اصحاب او دست برداشتند به اعمالشان پاداش می‌دهد و آنان را مغفرت می‌کند بتحقیق خداوند به آنچه که می‌کنید آگاه و بیناست بنابراین، آنان را بر اسلامشان پاداش می‌دهد.

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَانَكُمْ نِعَمَ الْمَوْلَى وَنِعَمَ النَّصِيرِ ﴿۴۰﴾

و اگر [کافران] به دین خدا پشت کردند بدانید که خدا مولای شماست و چه نیکو مولایی و چه بهترین یآوری است. (۴۰)

وَإِنْ تَوَلَّوْا فَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَوْلَانَكُمْ

و اگر از قبول حق روی بر گردانند و دست از دشمنی برندارند بدانید و آگاه باشید که خداوند هادی و کمک دهنده و یار و یاور شماست و شمارا بر دشمنان پیروز می‌گرداند.

نِعَمَ الْمَوْلَى وَنِعَمَ النَّصِيرِ

نِعَمَ: فعل مدح - الْمَوْلَى: فاعل - نِعَمَ: فعل مدح - النَّصِيرِ: فاعل

خداوند چه دوست و یاور خوبی است که دوستان خود را تنها نمی‌گذارد و چه یاری کننده‌ی خوبی است که مومنان را بر جنگ دشمن یاری و کمک می‌کند. لذا هر کس به شرف ولایت و دوستی الله ﷻ نایل شد، رستگار و هر کسی که از نصرت وی برخوردار گشت، پیروز است.

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ
وَأَنْتُمْ السَّيْلُ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ النَّفَىٰ
الْجَمْعَانِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤١﴾

ای مومنان بدانید که هر چه غنیمت گیرید پنج یک آن از خدا و پیغمبر و خویشان او و یتیمان و تنگدستان و براه ماندگان است، اگر به خدا و به آنچه بر بنده‌ی خویش روز تلافی دو سپاه، نازل کرده‌ایم ایمان آورده‌اید [چنین کنید] که خدا بهمه چیز قادر و تواناست. (۴۱)

وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسْكِينِ
وَأَنْتُمْ السَّيْلُ

لفظ لِلَّهِ: جار و مجرور - خبر آن - خُمُسَهُ: اسم آن - ه: مضاف الیه
این آیه معطوف به آیه فاتقوا الله واصلحوا ذات بینکم - است

غَنِمْتُمْ: هر مالی که با جنگ و قهر از دست کافران بیرون می‌کنند

ای مومنان آگاه باشید آنچه از کافران از چیزها غنیمت گرفتید پنج یک آن از آن خدا و بر خویشاوندان رسول که بنی هاشم و بنی مطلب‌اند باید دانست که آمدن نام الله در این آیه نه از جهت آنست که برای او سهمی باشد بلکه از روی تعظیم و اکرام است و بخاطر تبرک آمده است چونکه خدای عزوجل صاحب ملک دنیا و آخرت است پس می‌گوید: یک سهم از پنج سهم از آن رسول خدای است و آن بیت المال خواهد بود تا به اصلاح و پیشرفت دین اسلام و نیز به اقوام و خویشان رسول خدا ﷺ و آن بنی‌هاشم و بنی‌مطلب‌اند آنان که از گرفتن زکات محروم شده‌اند و سومی از آن یتیمان مسلمانان است که فقیر باشد و نیز به درویشان و مسکینان و همچنین به مسافران مسلمان در راه مانده هزینه و صرف شود باید دانست که بعد از وفات حضرت رسول ﷺ نزد علمای حنفیه از پنج مورد مصارف فقط سه مورد آخر باقی مانده است یعنی یتیمان، مساکین، در راه ماندگان (مسافران) چونکه بعد از رحلت رسول خدا آنچه که به خود حضرت صرف می‌شد و نیز سهمی که به خویشاوندان پیغمبر ﷺ می‌رسید دیگر ضرورتی باقی نماند مگر از باب فقر و مسکنت باشد چهار سهم باقی‌مانده نیز میان جهادگران جنگجو حاضر در صحنه جنگ تقسیم می‌گردد. مذهب ابوحنیفه رحمه الله آنست که به سواره دو سهم و به پیاده یک سهم داده می‌شود. اما امام شافعی و امام مالک بر آن‌اند که: به سواره سه سهم و به پیاده یک سهم داده می‌شود.

إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ وَمَا أُنْزِلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا يَوْمَ الْفُرْقَانِ يَوْمَ النَّفَىٰ الْجَمْعَانِ

اگر شما حقیقتاً به خدا و آنچه که بر بنده‌ی خود در روز جنگ بدر، روز جدایی حق از باطل، روز جنگ بین مؤمن و کفر نازل کردیم ایمان آورده باشید به این دستورات عمل کنید و در برابر آن تسلیم باشید.

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

لفظ الله: مبتدا- قَدِيرٌ: خبر

و خداوند بر همه چیز قادر و تواناست یعنی بر نصرت مؤمنین و شکست کافران قادر و تواناست.

در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از جابر بن عبدالله انصاری رضی الله عنهما روایت است گفت: «برای شخصی از ما خداوند فرزندی داد، پدرش او را قاسم نام گذاشت، انصار برایش گفتند: ترا به نام ابوالقاسم یاد نخواهیم کرد، و به تو چیزی نخواهیم داد، آن شخص نزد پیغمبر خدا ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله! خدا برایم فرزندی داده و من او را قاسم نام گذاشتم، انصار می‌گویند: ترا به نام ابوالقاسم یاد نکرده و به تو چیزی نخواهیم داد، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «انصار خوب گفتند، به نام من نام گذاری کنید، ولی به کنیه‌ی من به خود کنیه اختیار نکنید، چون من ابوالقاسم هستم».

و نیز در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از خوله‌ی انصاری رضی الله عنها روایت است که گفت: از پیغمبر خدا ﷺ شنیدم که فرمودند: «مردمی هستند که در مال خدا بدون حق تصرف می‌نمایند، در روز قیامت جزای اینها دوزخ است».

باز در حدیث شریف صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره ؓ روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «پیغمبری از پیغمبران اراده‌ی جهاد نمود، و به قوم خود گفت: اگر کسی زنی را به نکاح گرفته و با او هم بستری نکرده باشد، و یا خانه‌هایی را بنا نموده ولی سقف آنها را نبوشیده باشد، و یا گوسفندان و یا شتران آبستنی را خریده و انتظار ولادت آنها را داشته باشد، با من همراهی نکند».

آن پیغمبر به جهاد رفته و هنگام نماز عصر و یا نزدیک نماز عصر، به همان قریه مورد نظر رسید، خورشید را [مخاطب قرار داده] و گفت: تو ماموریت داری و من هم ماموریت دارم، و خدایا! آفتاب را برایم متوقف بساز! و همان بود که [آفتاب] برایش تا هنگامیکه آن قریه را فتح کرد متوقف ساخته شد، اموال غنیمت را جمع نمود، آتشی آمد که آن غنائم را بسوزاند، ولی نتوانست بسوزاند.

آن [پیغمبر] برای قوم خود گفت: کدام کسی از شماها در اموال غنیمت خیانت کرده است، باید از هر قبیله‌ای یک نفر آمده و با من بیعت نماید، [چنان کردند] و دست یکی از آنها با دست آن پیغمبر چسبید، پیغمبر برایش گفت: خیانت در مال غنیمت در قبیله‌ی شما صورت گرفته است، باید همه‌ی افراد قبیله آمده و با من بیعت نمایند، و دست دو و یا سه نفر از آنها به دست پیغمبر چسبید، برای آنها گفت: خیانت در بین شما دو سه نفر است، و آنها کله‌ای مانند کله‌ی گاوی را که از طلا بود، آورده و روی اموال غنیمت گذاشتند، و همان بود که آتش آمده و اموال غنیمت را سوزانید، و چون خداوند متعال ضعف و بیچارگی ما را دید، غنائم را برای ما حلال نمود.

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ
لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ وَلَكِنْ لَيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ
بَيْنَتِهِ وَيُحْيِي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْنَتِهِ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٤٢﴾

بیاد آرید هنگامیکه شما بر کناره نزدیک بودید و آنها بر کناره دور بودند، و کاروان پایین تر از شما بود، اگر وعده کرده بودید بر [وصول به] میعادگاه اختلاف می یافتید [و به وقوع نمی رسیدید] ولی [چنین شد] تا خدا کاری را که انجام شدنی بود، به پایان برد، تا هر که هلاک می شود به دلیلی هلاک شود و هر که زنده می ماند به دلیلی زنده بماند که خدا شنوا و داناست. (۴۲)

إِذْ أَنْتُمْ بِالْعُدْوَةِ الدُّنْيَا وَهُمْ بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَى وَالرَّكْبُ أَسْفَلَ مِنْكُمْ
بِالْعُدْوَةِ : ظرف، سو، ناحیه - الدُّنْيَا : مونث ادنی، نزدیکتر - الْقُصْوَى : مونث اقصی، دورتر
وَالرَّكْبُ : کاروان ابوسفیان

بیاد آورید آنزمانی را که شما در کنار (بالای) وادی نزدیک مدینه که ریگزاری بی آب و علف بودید و کاروان کافران به زیر وادی دورتر از مدینه که زمین آنان محکم بود و بر آب دسترسی داشتند فرود آمده بودند و سواران کاروان ابوسفیان و اصحاب او در آن بودند.

وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ لَاخْتَلَفْتُمْ فِي الْمِيعَادِ
و اگر وعده جنگ در بین دو فرقه مومنان و کافران از قبل معین شده بود از جهت ترس اختلاف واقع می شد یعنی مسلمانان از کثرت و تجهیزات کافران ترسان بودند و کافران از حقانیت و خدا پرستی و شجاعت مسلمانان ترسان می شدند پس در نتیجه در تعهد و مسئولیت جنگ تردد واقع می شد.

وَلَكِنْ لَيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا
و اما خداوند شما را برای جنگ جمع کرد بدون اینکه زمان و مکان جنگ از قبل معین و مشخص شده باشد تا اینکه خدای تعالی در نصرت اولیاء و مؤمنین و قهر دشمنان امر خود را جاری کند و بدین خاطر هر دو گروه را در مقابل عمل انجام شده قرار داد.

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيْنَتِهِ وَيُحْيِي مَنْ حَيَّ عَنْ بَيْنَتِهِ
لِيَهْلِكَ : فعل مضارع - مَنْ : فاعل

بدینوسیله خداوند خواست که نصرت مؤمنان را با کمی ساز و برگ جنگی و شکست کافران با کثرت تجهیزات نمایان کند. چونکه جنگ بدر را با این صفت و حجت روشن و معجزه ظاهر آشکار کرد تا فردا برای کافران عذری باقی نماند و دلایل خدا برای آنها روشن و قاطع باشد و آنان که راه حق را پذیرفته اند با دلایل روشن و آشکار و با آگاهی تمام و حجت بینة پذیرند و کورکورانه نباشد.

وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظ **اللَّهُ** : اسم **ان** - **لَسَمِيعٌ** : خبر **ان** - **عَلِيمٌ** : خبر **ان** ثانی

بدرستی که خداوند شنوا و داناست یعنی به کافران پاداش کفرش را و به مومنان پاداش ایمانش را خواهد داد.

نقل است که حضرت رسول ﷺ در شب قبل از جنگ که بدر واقع شود رؤیایی دید که لشکر کافران قریش در غایت ذلت شکست می خورند و دوستان غالب می شوند مؤمنان بعد از شنیدن خبر این رؤیا و تعبیر آن بغایت شادمان شدند و خدای تعالی در یادآوری آن نعمت می فرماید:

إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا وَلَوْ أَرَدْنَاكَ كَثِيرًا لَفَاشَلْتُمْ وَلَنَنْزَعْنَهُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ﴿۱۲۳﴾

و ای رسول بیاد آر آنگاه که خداوند دشمنانت را در چشم تو اندک نشان داد، اگر دشمنان را به چشم تو بسیار نشان می داد، کاملاً هراسان و بد دل می شدید و در امر ما مخالفت می کردید اما خداوند شما را به سلامت داشت که او به مکنونات سینه ها آگاه است. (۴۳)

إِذْ يُرِيكَهُمُ اللَّهُ فِي مَنَايِكَ قَلِيلًا

يُرِيكَهُمُ : فعل مضارع، فاعل (هو) - **ك** : مفعول به - **هم** : مفعول به ثانی - **قَلِيلًا** : مفعول به ثالث
زمانیکه خدای تعالی در خواب تو لشکر قریش را اندک نمود آن زمانیکه این خبر را به اصحاب خود رساند همگی دلیر شدند و شاد گشتند دانستند که خواب انبیاء حق و راست است.

وَلَوْ أَرَدْنَاكَ كَثِيرًا لَفَاشَلْتُمْ وَلَنَنْزَعْنَهُمْ فِي الْأَمْرِ وَلَكِنَّ اللَّهَ سَلَّمَ

أَرَدْنَاكَ : فعل ماضی - **ك** : مفعول به - **هم** : مفعول به ثانی - **(هو) فاعل** - **كَثِيرًا** : مفعول به ثالث
در آن زمان که در خواب تعداد دشمنان را به صورت اندک نشان داد و اگر لشکر دشمنان را زیاد نشان می داد ای اصحاب رسول خدا هر آینه بد دل می شدید و در جنگ سست می شدید و در قتال تردید می کردید و با یکدیگر در حق جنگ نزاع می کردید که آیا بجنگیم یا فرار کنیم و اما خداوند شما را با خوابی که به حضرت رسول ﷺ نمود که گویای حقیقت است شما را از این سستی و تردید نجات داد و سالم نگه داشت.

إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ

ه : اسم **ان** - **عَلِيمٌ** : خبر **ان**

بدرستی که خداوند آنچه در درون سینه و قلب هاست آگاه است فرار یا قرار در جنگ و ترس و شجاعت و تسلیم شما را می داند.

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَيُقَلِّلُكُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ ﴿۱۱﴾

و یاد آر آن هنگامی را که تلاقی کردید و با دشمن روبرو شدید و دشمنان را در مقابل شما اندک نمود و شمارا نیز در چشم ایشان کم نمود تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود، به پایان برد و کارها به خدا بازگشت دارد. (۴۴)

وَإِذْ يُرِيكُمُوهُمْ إِذِ الْتَقَيْتُمْ فِي أَعْيُنِكُمْ قَلِيلًا وَقَلِيلًا كُمْ فِي أَعْيُنِهِمْ لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا

يُرِيكُمُوهُمْ: فعل مضارع - کم: مفعول به - (و) اشباع - هم: مفعول به ثانی
این آن زمانی است که هر دو گروه جنگ را آغاز کردند آن موقعی که هر دو گروه در روز بدر به هم رسیدند. رب العالمین لشکر کافران را در چشم مومنان اندک نشان داد تا اینکه به جنگ دلیر شدند و از جنگ نترسیدند و حال آنکه تعداد کافران سه برابر تعداد مومنان بود و لشکر مومنان را در چشم کافران اندک گردانید تا نسبت به جنگ حریص شوند تا اینکه خداوند آنچه را که خواست مومنان بود در این جنگ به حقیقت پیوندد و آن کشتار و شکست اهل شرک و پیروزی آشکار مسلمانان بر کافران است که خداوند با کمک فرشتگان کافران را تار و مار کرد که قبلاً بیان شد.

وَالِی اللَّهِ تَرْجِعُ الْأُمُورُ

تَرْجِعُ: فعل مضارع مجهول - الْأُمُورُ: نایب فاعل

و همه کارها بسوی خدا بازگردانیده شود و آنچه که خواست و اراده باری تعالی است تحقق پذیرد و آنچه که خدا بخواهد می شود و هیچگونه شک و تردیدی در تحقق آن نیست

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ﴿٤٥﴾
شما که ایمان دارید اگر با گروهی از دشمنان برخورد کردید، استوار مانید و خدا را بسیار یاد کنید شاید رستگار شوید. (۴۵)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُوا وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
لَقِيتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - فِئَةً: مفعول به

ای کسانی که ایمان آورده اید زمانی که با گروه کافران که قصد جنگ با شما را دارند روبرو شدید در جنگ ثابت قدم و پایدار باشید و به همراه پیغمبرتان بجنگید و از رویارویی با دشمن روی مگردانید و فرار را برقرار ترجیح ندهید و خداوند را بسیار ذکر کنید تا رستگار و پیروز شوید چونکه بزرگترین اسلحه صحابه (رض) ذکر خدا بود که با یادآوری نام الله دلهایشان آرامش می یافت.
مختومقلی فراغی گفت:

شکر را هر روز کار خویش کن مرگ را یاد آر ذکر بیش کن
در همه احوال دنیا فکر کن این چنین خود را معاد اندیش کن

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَا تَنَازَعُوا فَنفَشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَأَصِيرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٤٦﴾
همه پیرو فرمان خدا و رسول باشید هر گز راه اختلاف و نزاع مجوئید که در اثر تفرقه ضعیف شده
عظمت شما نابود خواهد شد بلکه [باید یک دل و] صبور باشید و خدا همیشه با صابران و شکیبایان
است. (۴۶)

وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ، وَلَا تَنَازَعُوا فَنفَشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَأَصِيرُوا
أَطِيعُوا: فعل امر - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

و در جنگ از فرمان خدا و رسولش اطاعت کنید و ثابت قدم باشید و تردیدی به دل خود راه مدهید و
با فرمان خدا و رسولش مخالفت نکنید و از مخالفت با یکدیگر اجتناب کنید زیرا که آن مخالفت
شما را بد دل می گرداند و باعث بروز سستی در میان شما می شود و شکوه و عظمت شما را از بین
می برد. پس در جنگ صبور و شکیبا باشید، و این یکی دیگر از قواعد جنگ و آداب آن است.

إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

بدرستی که خداوند در نصرت و پیروزی با صبر کنندگان است.

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِشَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ
وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٤٧﴾

و شما مومنان چون آنکسان مباشید که برای خود نمایی و ربای مردم از دیار خویش برون شده اند و
[خلق را] از راه خدا باز می دارند و خدا به اعمالی که می کنند احاطه دارد. (۴۷)

وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَطَرًا وَرِشَاءَ النَّاسِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ

(و) در تَكُونُوا: اسم کان - كَالَّذِينَ: جار و مجرور، خبر کان

می گوید ای مسلمانان شما که مؤمنانید به مانند کافران ابوجهل و اصحاب او که از مکه بقصد جنگ
بدر در حالت سرمستی و غرور و طاغی و یاغی بیرون آمده اند مباشید و برای نمایش و ریا مردم اهل
مکه که به حمایت کاروان قریش خارج شده اند و مردم را از راه خدا و از داخل شدن به دین اسلام باز
می داشتند مباشید.

وَاللَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

لفظ الله: مبتدا - مُحِيطٌ: خبر

و خداوند به آنچه که انجام می دهید آگاه است و کیفر آنچه که انجام می دهید خواهد داد.

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتْ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٤٨﴾

و بیاد آر و قتیکه شیطان اعمالشان را در نظر ایشان بیاراست و گفت: امروز از این مردم، کسی بر شما غالب شدنی نیست و من پناه دار شما، و چون دو گروه با هم برخورد کردند شیطان عقب گرد کرد و گفت: من از شما بیزارم که من چیزی که شما نمی بینید، می بینم از خدا بیم دارم که خدا سنگین مجازات است. (۴۸)

وَإِذْ زَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَلَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَّكُمْ

مفسران در سبب نزول این آیت گفته اند: زمانی که لشکر کفار در راه برای جنگ بدر در حرکت بودند و قصد حرب داشتند قومی گفتند ما از بنی کنانه و بنی مدلج می ترسیم که ایشان از قدیم دشمن ما هستند و عداوت و کینه شدیدی بین ماست و ایشان دارای ساز و برگ و تجهیزات جنگی اند زمانی که خواستند از ترس برگردند ابلیس به صورت سراقه بن مالک نمودار شد و گفت: چرا باز می گردید ایشان گفتند ما از قوم بنی کنانه می ترسیم و دوست داریم که با محمد ﷺ جنگ کنیم ابلیس گفت امروز کسی نمی تواند به مقابله شما برخیزد از هیچکس مترسید که من شما را از قوم خود، یعنی بنی کنانه و بنی مدلج آسوده می کنم و ایشان بر شما قادر نخواهند بود دست درازی کنند.

می گوید: و به یاد آورید آن زمانی را که ابلیس با اعمال فریبکارانه خود در جلو دیدگاه کافران قریش ظاهر شد و گفت امروز کسی وجود ندارد که بر شما غلبه کند و بر شما چیره شود و من یار و یاور شما هستم و از هیچ چیز و هیچکس مترسید.

مولانا گفت:

همچو شیطان در سپه شد صد یکم خواند افسون که اثنی جار لکم

فَلَمَّا تَرَأَتْ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ

ی در این: اسم ان - بریء: خبر ان

رب العزه فرمود: زمانی که هنوز جنگ بین کفار و مومنین آغاز نشده بود و دو گروه بهم رسیدند ابلیس فرشتگان را دید که از آسمان فرود می آمدند و جبرئیل را دید که در پیش مصطفی ﷺ ایستاد، بترسید و از مشرکان کناره گرفت. ابوجهل به ابلیس گفت: هنوز جنگ شروع نشده راه فرار گرفتی؟ و گفت: ای بری منکم انی اری ما لا ترون... بدرستی که من از شما بیزارم و من می بینم آنچه را که شما نمی بینید یعنی فرشتگان را که به کمک مومنان می آیند. بدرستی که من از خدا می ترسم.

ابن عباس گفت: بد رستیکه ابلیس ترسید که جبرئیل او را به اسارت خود در آورد.

وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **شَدِيدُ**: خبر - **الْعِقَابِ**: مضاف الیه

و خداوند برای کسانی که از او ترسند و بر خلاف امر او عمل کنند و خدا و رسولش را فرمان نبرند سخت مجازات است بر کسانی که بخواهد مجازاتشان کند.

إِذْ يَكْفُلُ الْمُنَافِقُونَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَوَاهُمْ وَهُمْ يَتَوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٩﴾

و بیاد آور و قتی که منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی بود می گفتند. اینان را دینشان مغرور کرده است، و هر که بخدا توکل کند، خدا نیرومند و فرزانه است. (۴۹)

إِذْ يَكْفُلُ الْمُنَافِقُونَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَوَاهُمْ وَهُمْ

إِذْ: بدل - **فِي قُلُوبِهِمْ**: جار و مجرور، خبر مقدم - **مَرَضٌ**: مبتدا موخر

و آن را نیز بیاد آورد زمانیکه منافقان آنانکه در دلهایشان شکی و نفاق است و در قلبهایشان مرضی است و به ظاهر قضیه اظهار اسلام کرده ولی در دل نفاق داشتند در وقت خروج مشرکان به بدر قصدشان این بود که هر کدام از دو گروه مشرکین و مومنین پیروز باشند بدان طرف مایل شوند این گروه زمانیکه مسلمانان را با وجود قلت تعداد در شجاعت زیاد دیدند گفتند این مسلمانان به دین و حقانیت خود مغروراند و خود را به هلاکت می اندازند رب العزه جواب داد و فرمود:

وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

لفظ **اللَّهُ**: اسم ان - **عَزِيزٌ**: خبر **فَائِد** - **حَكِيمٌ**: خبر **فَائِد** ثانی

و هر کسی بر خدا توکل کند و کار خود را به خدا واگذارد پس برآستی که خداوند عزیز و غالب است و توکل کننده را رها نمی کند و خوار و ذلیل نمی گرداند و حکیم است که اهل توکل را نصرت می دهد.

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَرَهُمْ وَذُوقُوا

عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾

اگر بینی آدم که فرشتگان جان کافران گیرند و به روها و پشتهایشان زنند [و گویند] که عذاب سوزان را بچشید. (۵۰)

وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَرَهُمْ

گفته می شود این آیت در شأن کشته شدگان جنگ بدر آمده است زمانیکه مشرکان برای حرب به سوی مسلمانان روی آوردند فرشتگان بر پشت آنان می زدند و بر پشت ابو جهل علامت ضربت ها دیده

شده بود می‌گویند: ای پیغمبر! آن زمانی که تو می‌بینی کافران به هراس و اضطراب افتاده‌اند بدان که فرشتگان به سر و صورتها و پشتهای کافران می‌زنند و جان آنان را می‌گیرند.

وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ

ذُوقُوا: فعل امر، (و) فاعل - عَذَاب: مفعول به

و به مشرکان می‌گویند عذاب سوزان را که نمایانگر عذاب آخرت است بچشید. یعنی فرشتگان به کفار می‌گویند: عذاب سوزان را بچشید. در حدیث شریف آمده است « چون ملک الموت با چهره‌ای عبوس و هولناک در هنگام احتضار کافر نزد وی می‌آید، به او چنین می‌گوید: ای روح پلید! بیرون آی به سوی باد سوزان و آب جوشان و سایه‌ای از دودتار. آن‌گاه روح وی در اجزای بدنش متفرق می‌شود و فرشتگان موکل آن را از تنش چنان با فشار بیرون می‌آورند که سیخ کباب از گوشت سخت و مرطوب به فشار بیرون آورده می‌شود، به گونه‌ای که عروق و اعصاب وی همه با آن زار و افکار می‌شود.

﴿۵۱﴾

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ این، سزای اعمالی است که بدستهای خود پیش فرستادید که خدا با بندگان ستمگر نیست. (۵۱)

ذَلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِلْعَبِيدِ

قَدَّمْتُمْ: فعل ماضی - ایدی: فاعل

این ضرب و عذاب بسبب آنست که شما از کفر و معاصی از قبل بدست آوردید یعنی به جهت کفر و تکذیب رسول الله ﷺ و به ترک ایمان از پیش فرستادید. و خداوند بدون گناه و بدون دلیل بر بندگان خود ستم کننده نیست و عذاب کفار چه در دنیا و چه در آخرت بخاطر رعایت عدل و عدالت است.

كَذَابٍ ءَالِ فِرْعَوْنَ^۷ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ يَذْنُوبِهِمْ إِنَّ اللَّهَ

﴿۵۲﴾

قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ ای رسول! کافران امت تو نیز برسم فرعونیان و اسلافشان بود که آیه‌های خدا را انکار کردند و خدا بگناهانشان مؤاخذه شان کرد که خدا سنگین مجازات است. (۵۲)

كَذَابٍ ءَالِ فِرْعَوْنَ^۷

این کار، عناد کفار یعنی در تکذیب و انکار پیغمبر و اسلام همچون عمل قوم فرعون بودند که خداوند آنان را به عذاب گرفتار کرد.

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

عمل و رفتار آنان که پیش از فرعون بودند، چون قوم نوح و هود و صالح که آیات خدا و معجزات پیغمبران انکار می‌کردند و آن را تکذیب می‌نمودند می‌باشد.

كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ يَذْنُوبِهِمْ

فَاَخَذَهُمْ : فعل ماضی - هم : مفعول به - لفظ الله : فاعل

به آیات و معجزات پیغمبران کافر شدند و دلایل توحید را انکار کردند پس خدای تعالی به جهت تکذیبشان و به جهت گناهی که مرتکب شدند مؤاخذه کرد و به عذاب گرفتار نمود.

إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ شَدِيدُ الْعِقَابِ

لفظ الله : اسم ان - قَوِيٌّ : خبر ان - شَدِيدُ : خبر ان ثانی

بدرستی که خداوند بر انکار کنندگان و تکذیب کنندگان سخت مجازات است و او را بخاطر گناهش به عذاب گرفتار می کند.

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ۗ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ

عَلِيمٌ ﴿۵۳﴾

حکم ازلی خداوند این است که خدا نعمتی را که به قومی عطا کرده تغییر نمی داد تا وقتی که دلهای خویش را تغییر دهند که خدا شنوا و داناست (۵۳)

ذَٰلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَىٰ قَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ۗ

(هو) در يك : اسم كان - مُغَيِّرًا : خبر كان - نِّعْمَةً : مفعول به مُغَيِّرًا

این آماده سازی عقاب و مجازات بخاطر اعمال بد ایشان یعنی انکار و حدانیت و تکذیب معجزات پیغمبران خداوند است، زیرا که خدای تعالی از بین برنده و تغییر دهنده قومی نیست که انعام و بخشش کرده است مگر اینکه خود آن قوم دگرگون و متغیر شوند و تغییر یابند خداوند نیز بر آنها نعمتهایش را تغییر و دگرگون می کند گفته اند مراد از تغییر در اینجاست و اعتقاد است.

وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

لفظ الله : اسم ان - سَمِيعٌ : خبر ان - عَلِيمٌ : خبر ثانی

بدرستی که خداوند تمام آنچه را که مشرکان از تکذیب معجزات و قرآن می گویند و عمل می کنند شنوا و آگاه است.

كَذَابِ ۖ آلِ فِرْعَوْنَ ۖ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۖ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۖ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ

وَأَغْرَقْنَاهُمْ ۖ آلِ فِرْعَوْنَ ۖ وَكُلًّا كَانُوا ظَالِمِينَ ﴿۵۴﴾

همانطوریکه خوی و منش فرعونیان و پیش از آنان بر این بود که آیات پروردگار خویش را تکذیب می کردند ما نیز به سزای گناهانشان هلاکشان کردیم و فرعونیان را که همگی ستمگران بودند، غرق کردیم. (۵۴)

كَذَابِ ۖ آلِ فِرْعَوْنَ ۖ

همانطوریکه عرف و عادت قوم فرعون بود این تکرار از برای تاکید است یعنی رفتار و اعمال زشتشان بمانند انکار آیات و تکذیب پیغمبرانی بود که

وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

وضع و حالت مشرکان بمانند فرعونیان و اعمال اقوام پیشین بود.

كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ

قوم پیشینیان آیات خدا را انکار کردند و پیغمبران را تکذیب کردند پس ما به جهت گناهان آنان را با صاعقه و بادهای سوزان و زلزله نابود ساختیم و قوم فرعون را در آب غرق کردیم که بیان آن رفت اگر بدقت بنگری همه‌ی اینها در واقع به خود ستم کردند چونکه نیت و اعتقادات خود را تغییر دادند پس خداوند آنان را تغییر داد.

وَكُلُّ كَانُوا ظَالِمِينَ

کُلُّ : مبتدا- کَانُوا : فعل ماضی، (و) اسم کان- ظَالِمِينَ : خبر- «جمله کَانُوا ظَالِمِينَ» خبر از برای کل است.

و هر قوم از اقوام قریش نیز بر نفسهای خود ستمگر هستند و اعمال آنان بمانند اعمال آل فرعون بود پس بتحقیق خدای تعالی که به ایشان در دنیا عزت و نعمت داد و این نعمت را تغییر و تبدیل نکرد تا زمانیکه با تکذیب آیات خداوند خودشان تغییر دادند پس تغییر کرد و خداوند بر او نعمتش را بهمراه قوشم هلاک کرد.

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٥٥﴾

بدترین جانوران در نظر خدا آنکسانند که بکفر خو کرده‌اند، آنها ایمان بیار نیستند. (۵۵)

إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الَّذِينَ كَفَرُوا فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

شَرَّ : اسم إِنَّ - عِنْدَ : مفعول فيه - الَّذِينَ : خبر إِنَّ

می‌گویند این آیت در شأن بنی عبدالدار آمده است که ایشان در کفر و دشمنی با رسول خدا ﷺ بسیار اصرار می‌ورزید و نیز گفته‌اند در شأن یهود بنی قریظه آمد که عهد و پیمانی را که با رسول خدا ﷺ بسته بودند شکستند و کافران قریش را برای کشتن مسلمانان یاری کردند: بدرستی که بدترین جنبندها روی زمین در نزد خدا کسانی هستند که در کفر و دشمنی با رسول خدا ﷺ اصرار زیادی داشتند و به هیچ وجه ایمان نمی‌آوردند چون ابوجهل و اصحاب او یا همان قوم یهوداند که با پیغمبر ﷺ پیمان بستند و ناجوانمردانه پیمان خود را شکستند ملاحظه می‌کنید که خداوند متعال در این آیه، کفار را بدترین جنبندها روی زمین معرفی کرد. آنگاه از میان آنان پیمان‌شکنان را به این وصف مخصوص گردانید.

الَّذِينَ عَاهَدَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَنْقُوتُ ﴿٥٦﴾

همان کسان که از آنها پیمان گرفته‌ای و باز هر دفعه پیمان خویش می شکستند و نمی ترسند. (۵۶)

الَّذِينَ عَاهَدَتْ مِنْهُمْ ثُمَّ يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ فِي كُلِّ مَرَّةٍ وَهُمْ لَا يَنْقُوتُ

الَّذِينَ : بدل - عَاهَدَتْ : فعل ماضی، (ت) فاعل

ای پیغمبر ﷺ با کافران و بنی قریظه عهد و پیمان بسته‌ای که حداقل علیه مسلمانان اقدام نکنند و سلاح بدست نگیرند ولی آنان هر بار عهد و پیمان خود را شکستند اهل قریش را با سلاح برکشتن تو کمک کردند آنان از عواقب شکستن عهد و پیمان نمی ترسند.

فَإِمَّا تَنْفِقْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِدَ بِهْمَ مَن خَلَفَهُم لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ ﴿٥٧﴾

اگر در کارزاری با آنها روبرو شدی بوسیله [کشتن] ایشان کسانی را که پس آنها هستند پراکنده ساز، شاید عبرت گیرند. (۵۷)

فَإِمَّا تَنْفِقْنَهُمْ فِي الْحَرْبِ فَشَرِدَ بِهْمَ مَن خَلَفَهُم لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ

تَنْفِقْنَهُمْ : فعل مضارع - (ن) توكید - هم : مفعول به - (انت) فاعل

این آیه مربوط به آیات ما قبل است می گوید: ای پیغمبر ﷺ حال با وجود این همه تعهد و پیمان با کفار قریش ایشان عهد و پیمان خود را شکستند پس تو نیز هر زمانی به آنها دست یافتی و بر آنها پیروز شدی پس آنان را متفرق ساز و پراکنده شان گردان آنکسانیکه در پشت سر آنان قرار دارند آنچنان شکستی بدهید که برای نسل های آینده مایه عبرت و پند باشد و دیگر کسی نتواند جامه پیمان شکنی را بر تن کند تا شاید آن شکست خوردگان به سر عقل آیند و پند و عبرت گیرند.

وَإِمَّا تَخَافُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْذِرْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ ﴿٥٨﴾

اگر از گروهی خیانتی بدانستی منصفانه بآنها اعلام کن که خدا خیانتکاران را دوست نمی دارد. (۵۸)

وَإِمَّا تَخَافُ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْذِرْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ

تَخَافُ : فعل مضارع، (ن) توكید - فاعل (انت) - خِيَانَةً : مفعول به

ای پیغمبر! اگر از قومی که با تو عهد و پیمان بستند خیانتی ظاهر شد تو آنان را آگاه کن که دیگر پیمانی میان تو و آنان وجود ندارد و پیمان به موجب خیانت آنان خاتمه یافته است و این اعلام عدم پیمان بدین خاطر است تا کفار بدانند که نقض عهد شده و تو نیز پس از اطلاع نقض عهد و پیمان به آنان حمله کن و با آنان جنگ کن.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ

اللَّهُ : اسم ان - لَا يُحِبُّ : فعل مضارع، فاعل (هو)، خبر ان

و با کسانی که با آنان پیمان مصالحه بسته بودید قبل از اعلام جنگ، حمله نکنید زیرا خدا خیانت کاران را دوست ندارد.

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ ﴿٥٩﴾

آنها که کفر می ورزند مپندارند که آنان پیشی بسته اند، آن ها نمی توانند عاجز کنند. (۵۹)

وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا سَبَقُوا

لَا يَحْسَبَنَّ: مضارع مجزوم - (ن) توكید - الَّذِينَ: فاعل

و ای پیغمبر ﷺ آنان تصور میکنند که ما از عقوبت ایشان عاجز هستیم و آنان به ما از جهت قدرت پیشی گرفته اند و با نجات یافتن از جنگ بدر از حیطه و قدرت ما بیرون رفته اند.

إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ

بدرستیکه ایشان قادر نیستند که ما را از عذابشان عاجز کنند و باید که کافران قریش بدانند که ما هر لحظه نسبت به عقوبت ایشان قادر و توانا هستیم.

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ

وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لَا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ

اللَّهِ يُوَفِّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ ﴿٦٠﴾

و شما ای مؤمنان هر چه توانستید، قوه و آذوقه و اسبان بسته برای [جنگ] ایشان آماده کنید تا با این، دشمن خدا و دشمن خود را بترسانید و نیز قوم دیگری را که شما بر دشمنی آنان مطلع نیستید و خدا آنها را می شناسد، بترسانید. هر چه در راه خدا خرج کنید پاداشش به تمامی شما برگشت یابد و ستم نخواهید دید. (۶۰)

وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ

وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ

أَعِدُّوا: فعل امر - (و) فاعل - مَا: مفعول به

با توجه به آیات گذشته در حق جهاد اسلامی، در این آیه نیز لزوم آمادگی رزمی در برابر دشمنان و کافران را اشاره می کند و می گوید: ای مؤمنان برای نقض کنندگان عهد و پیمان که فرصت های زیادی به آنان داده شده ولی آنان چندین بار نقض پیمان کردند خود را از هر جهت با اسبهای ورزیده آماده سازید و از ساز و برگ جنگی بطور کامل استفاده کنید و با این آمادگی و ساز و برگ جنگی دشمن خدا و خود را که می شناسید بترسانید یعنی مشرکان قریش و کفار عرب و بنی قریظه را

لَا تَعْلَمُونَهُمْ

و کسان دیگری غیر از آنان را نیز بترسانید که ایشان را نمی شناسید

اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ

لفظ **اللَّهُ** : مبتدا - **يَعْلَمُهُمْ** : فعل مضارع - هم : مفعول به - (هو) فاعل
که خداوند آنان را می شناسد و می داند.

وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ
تُنْفِقُوا : فعل مضارع - (و) فاعل - **شَيْءٍ** : تمیز

در پایان آیه خداوند مسلمانان را علاوه بر آمادگی رزمی به آمادگی مالی نیز سفارش می کند و می گوید:
ای مومنان آنچه دارید در راه خدا و تهیه ساز و برگ جنگی نفقه کنید و جنگ کنید مطمئن باشید که
همه پاداش آن اعمال به شما داده خواهد شد و در جهت نقصان پاداش هیچ گاه و هرگز ستم کرده
نخواهید شد.

وَأِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦١﴾
اگر به صلح مایل شدند، تو نیز بدان مایل باش و به خدا توکل کن که او شنوا و داناست. (۶۱)
وَأِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ

جَنَحُوا : فعل ماضی - (و) فاعل

خدای تعالی در آیه قبلی در مقابل جنگ جنگیدن را سفارش کرد و در این آیه در مقابل صلح آشتی را
سفارش می کند و می گوید: و اگر مشرکان به صلح متمایل باشند و میل به صلح کنند تو نیز به صلح و
مصالحه میل کن و از آن روی بر مگردان و بر خدا توکل کن و از مکر و فریب دشمن مترس که مبادا در
ادعای صلح طرح حيله باشد.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

هـ: اسم **إِنَّ** - هو: ضمیر فصل - **السَّمِيعُ** : خبر - **الْعَلِيمُ** : خبر ثانی

بدرستی که خداوند شنوا و داناست گفتار ایشان را می شنود و به راست و به کذب گفتار آنان آگاه و
داناست.

وَأِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ نَصْرَهُ وَبِالْمُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾

و اگر بخواهند فریبت دهند، خدا تو را بس است، اوست که تو را، به نصرت خویش و یاری به
مومنان، نیرو می دهد [و پیروز می گرداند]. (۶۲)

وَأِنْ يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ

حَسْبَكَ : اسم **إِنَّ** - لفظ **اللَّهُ** : خبر **إِنَّ**

همانطوریکه گفته شد اگر قصد دشمنان فریب دادن و غافلگیر کردن مسلمانان و یا اعمال تاکتیک جنگی باشد شما از این کار نگران مباشید زیرا که خداوند بسنده است.

هُوَ الَّذِي أَيْدَكَ بِنَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ

هُوَ : مبتدا - الَّذِي : خبر

او همان است که تو را در مقابل دشمنان یاری داد و مومنان را تقویت و پشتیبانی کرد همچنانکه در گذشته (روز بدر) تو را بر آنان با یاری خویش نیرومند گردانید، او در آینده نیز هنگامیکه از سوی آنان فریب و پیمان شکنی صورت گیرد، تو را بر آنان نصرت داده و نیرومند خواهد گردانید.

وَأَلْفَ بَيْتٍ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْتَ قُلُوبِهِمْ وَلَئِنْ

اللَّهُ أَلَفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿١٣﴾

و دلهایشان را الفت داد، اگر همه مال زمین خرج می کردی، دلهایشان را الفت نمی توانستی داد. ولی خدا بین آنها الفت داد که او نیرومند و فرزانه است. (۶۳)

وَأَلْفَ بَيْتٍ قُلُوبِهِمْ

أَلَفَ : فعل ماضی، فاعل (هو)

پیش از اسلام در زمان جاهلیت در بین اعراب جنگ و جدل و نفاق و کینه وجود داشت و با بهانه کوچکی میان دو طائفه اوس و خزرج حرب در می گرفت در این وقت حضرت رسول ﷺ با اعلام توحید و معرفت و احکام و حدود و شرایط دین اتحاد و برادری بین آنها برقرار کرد و در بین قلبهایشان با یکدیگر الفت برقرار نمود.

لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مَّا أَلْفَتْ بَيْتَ قُلُوبِهِمْ

أَنْفَقْتَ : فعل ماضی - (ت) فاعل - مَا : مفعول به - جَمِيعًا : حال

چون در بین اقوام عرب دشمنی و عداوت شدیدی بود بسیار سخت بود که حتی با خرج مال و متاع روی زمین هم بتوان بین دلهای ایشان الفت و دوستی برقرار کرد و خدای تعالی به برکت حضرت رسول ﷺ بین دلهای ایشان به جهت اصلاح ایشان دوستی برقرار کرد.

وَلَئِنْ اللَّهُ أَلَفَ بَيْنَهُمْ

لفظ الله : اسم لَئِنْ : أَلَفَ : فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر لَئِنْ

حق تعالی به میمنت و برکت حضرت رسول ﷺ بین قلبهای ایشان به جهت اصلاح حال ایشان دوستی برقرار کرد.

إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

بدرستی که خداوند قادر و غالب است هر چه بخواهد با قدرت مطلقه خود می‌کند و به آنچه که انجام می‌دهد دانا و آگاه است.



يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
ای پیغمبر خدا! تو را و مومنانی که پیروی ات کرده‌اند بسنده است. (۶۴)

يٰۤاَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللَّهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

می‌گوید ای پیغمبر! خدای تعالی برای تو و برای آنان که متابعت تو شده‌اند از مومنین و عمر خطاب بسنده و کافی است می‌گویند این آیت در زمان قبل از شروع جنگ بدر برای تقویت روحیه پیغمبر و صحابه نازل شده است و ابن عباس گفت: تا زمان اسلام آوردن عمر خطاب سی و نه نفر مسلمان شده بودند و مسلمانیّت خود پنهان می‌داشتند تا اینکه عمر خطاب مسلمان شد و تعداد مسلمانان به چهل نفر رسید و با اسلام آوردن عمر در مکه اسلام آشکار شد.
فردوسی گفت:

عمر کرد اسلام را آشکار
رب العزه در شأن وی این آیت فرستاد.
بیاراست گیتی چو باغ بهار

عمر خطاب از بزرگان قریش بود و در دوره جاهلی عهده‌دار سفارت بود یعنی هرگاه میان قریش جنگی در می‌گرفت اعم از آنکه میان طوایف خودشان یا با طوایف دیگر بود عمر رضی الله عنه را به عنوان سفیر گسیل می‌داشتند و اگر کسی می‌خواست با آنها در فضل و نسب فخر فروشی کند او را می‌فرستادند که پاسخگوی باشد و همگی به او خشنود بودند با مستجاب شدن دعای حضرت پیغمبر در مورد او به هنگامی که گفته بود خدایا، اسلام را با مسلمان شدن عمر بن خطاب یا ابوجهل بن هشام نیرومند گردان و این دعا در مورد عمر مستجاب شد. اسلام عمر در ذیحجه سال ششم بعثت، در بیست و شش سالگی او بود عبدالله بن مسعود می‌گوید، ما نمی‌توانستیم کنار کعبه نماز بگذاریم و چون عمر مسلمان شد با قریش زد و خورد کرد و کنار کعبه نماز خواند و ما هم با او نماز می‌خواندیم و هم می‌گفته است اسلام عمر مایه گشایش، هجرت او مایه نصرت و امارت و فرماندهی او رحمت بود. آن روزی که عمر اسلام را پذیرفت مصطفی صلی الله علیه و آله او را کنار گرفت و گفت: الحمد لله الذی هدانا لى الاسلام یا عمر، پس دست وی گرفت و او را پیش یاران برد و گفت ای یاران من! بشارت پذیرید که عمر به اسلام درآمد حمزه برخاست و او را در کنار گرفت و یاران هم شاد گشتند و خوشحالی نمودند عمر گفت یا رسول الله چرا اسلام را پنهان داریم و چرا این پرچم اسلام را آشکارا بلند نمی‌کنیم و دامن عصمت مصطفی صلی الله علیه و آله گرفت و او را بیرون آورد و آن قوم که با مصطفی صلی الله علیه و آله بودند از صدیقان همه بیرون آمدند تعداد مسلمانان با عمر چهل نفر شده بود و به همراه حمزه تا به مسجد الحرام می‌آمدند و کافران منتظر بودند که عمر هم اکنون سر محمد صلی الله علیه و آله می‌آورد عمر چون کافران را دید تکبیر گفت که رعب در دل‌های کافران افتاد و با دیدن عمر که اسلام آورده است دل از دوست خویش بریدند.

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَرَضٌ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَدِيرُونَ يَغْلِبُوا
مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا
يَفْقَهُونَ ﴿٦٥﴾

ای پیغمبر! مؤمنان را به کارزار ترغیب کن، اگر از شما بیست تن صبور باشند بر دویست تن غالب شوند و اگر از شما صد تن صبور باشند، بر هزار تن از آنها که کفر می ورزند غالب شوند، زیرا آنها گروهی هستند که فهم نمی کنند. (۶۵)

يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ حَرَضٌ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الْقِتَالِ

یا: حرف ندا- ای: منادا- ها: حرف تنبيه- النَّبِيُّ: بدل

در این آیه خدای تعالی به پیغمبر دستور جهاد می دهد و می گوید ای پیغمبر مؤمنان را برای جنگ با کافران برانگیز و تشویق کن در حدیث شریف آمده است که آن حضرت ﷺ در روز بدر به یارانشان فرمودند «پیاخیزید به سوی بهشتی که پهنای آن به وسعت همه آسمان ها و زمین است.»

إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ عَشْرُونَ صَدِيرُونَ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ

مِنْكُمْ: جار و مجرور خبر کان- عَشْرُونَ: اسم کان

اگر از شما مسلمانان بیست نفر در جنگ و جهاد از صبر کنندگان باشید بر دویست نفر از مشرکان غالب می شوید یعنی یکی از شما در مقابل ده نفر از مشرکان مقابله خواهید کرد.

وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ يَغْلِبُوا أَلْفًا مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

هم: اسم آن- قَوْمٌ: خبر آن

و اگر از شما مسلمانان صد نفر در جنگ و جهاد از صبر کنندگان باشید به خواست خداوند بر هزار نفر از آنانکه مشرک هستند غالب شوند و این پیروزی و غالب شدن شما بخاطر آنست که دشمنان بی ایمان شما گروهی هستند که نمی فهمند و درک نمی کنند و از آخرت و عقاب و مجازات آن بی خبرند.

أَلَنْ خَفَّ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا إِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا

مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ ﴿٦٦﴾

اکنون خدا بشما تخفیف داد که ضعف شما را معلوم کرد، اگر از شما صد تن صبور باشند بر دویست تن غالب شوند و اگر از شما هزار باشید باذن خدا، بر دو هزار غالب شوند که خدا با صابران است. (۶۶)

أَلَنْ خَفَّ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا

الْفَنَ: مفعول فيه - خَفَّفَ: فعل ماضی - لفظ اللَّهُ: فاعل - فَيَكُمُ: جار و محرور، خبران مقدم - ضَعْفًا: اسم ان موخر

ابن عباس گفت: بر مسلمانان جنگ و مقاتله کردن در برابر ده مشرک فرض بود پس این کار بر مسلمانان بسیار مشکل آمد و در حق ﷺ در سبک کردن این بار سنگین تضرع و درخواست کردند تا اینکه رب العالمین آن را منسوخ کرد و ناسخ فرستاد که این آیت باشد که در تخفیف آن می گوید: هم اکنون خداوند این حکم سنگین را به شما تخفیف و سبک گردانید و دانست که در میان شما کسانی ضعیف حال و سست رای هستند.

فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتَيْنِ

مِنْكُمْ: جار و مجرور، خبر کان - مِائَةٌ: اسم کان - صَابِرَةٌ: نعت

پس اگر از شما مسلمانان صد نفر در جنگ و جهاد از مبارزان و صبرکنندگان باشید بر دویست نفر از مشرکان غالب می شوید.

وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ بِإِذْنِ اللَّهِ

و اگر هزار نفر باشید بر دو هزار نفر با تائید و خواست حق تعالی بر دشمن پیروز و غالب می شوید.

وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ

لفظ اللَّهُ: مبتدا - مَعَ: مفعول فيه - الصَّابِرِينَ: مضاف الیه - مَعَ الصَّابِرِينَ: خبر

و خداوند با صبرکنندگان و مقاومت کنندگان است و ظفر و پیروزی از آنانست.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

مَا كَانَتْ لِيَنْبِيَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يَتَخَيَّرَ فِي الْأَرْضِ تَرْيُودَ عَرْضِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ

يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٦٧﴾

پیغمبری را نسزد که اسیرانی داشته باشد، تا در زمین کشتار بسیار کند، شما خواسته و مال دنیا خواهید و خدا [برای شما] پاداش آخرت خواهد که خدا نیرومند و فرزانه است. (۶۷)

مَا كَانَتْ لِيَنْبِيَّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَسْرَى حَتَّى يَتَخَيَّرَ فِي الْأَرْضِ

لَهُ: جار و مجرور، خبر يَكُونُ - أَسْرَى: اسم يَكُونُ

سبب نزول این آیت آن بود که روز بدر بعد از اینکه مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند و هفتاد نفر را کشته و هفتاد نفر دیگر را اسیر گرفتند. حضرت رسول ﷺ درباره ی اسیران با صحابه مشورت کرد ابوبکر صدیق گفت: یا رسول الله! اینها از اقوام و خویشان تو اند به نظر من بهتر است از ایشان فدیة بگیریم تا برای مسلمانان قوتی باشد تا شاید خدای تعالی ایشان را هدایت کند و مسلمان شوند رسول

خدا به عمر بن خطاب اشارت کرد و از او نظر خواهی کرد. عمر رضی الله عنه گفت رأی من بر خلاف رأی ابوبکر رضی الله عنه است رأی من آنست که مشرکان را از روی زمین محو و نابود کنیم. رسول خدا گفت ای ابوبکر مثل تو مثل ابراهیم خلیل است که گفت:

فمن تبعني فانه مني ومن عصاني فانك غفور رحيم.

و یا عمر مثل تو مثل نوح است که گفت: رب لاتذر علی الارض من الکافرین دیارا.

آنکه مصطفی صلی الله علیه و آله به گفتار ابوبکر عمل کرد و از ایشان فدیة گرفت. عمر خطاب گفت: روز دیگر بامداد به حضور حضرت رسول اکرم آمد مصطفی و ابوبکر را دیدم که هر دو می‌گریستند. گفتم یا رسول الله در این ساعت بشما چه شده است گفت: یا عمر خداوند آن حکم که دیروز انجام دادیم و فدیة‌ها که از اسیران گرفته‌ایم نپسندید و ما را سرزنش کرد و الان این آیت نازل کرد ما کان نبی ان یکون...

می‌گوید: شایسته و سزاوار نیست برای هیچ پیغمبری که اسیرانی داشته باشد و از آنان فدیة بگیرد زیرا که فدیة گرفتن هیبت و حشمت و عظمت قوا را از بین می‌برد بدین سبب بسیاری از اسیران را می‌کشتند و مغلوب می‌کردند تا در دل‌های مشرکان از پیغامبر و مؤمنان ترس و وحشت داشته باشند.

شیخ اجل سعدی گفت: بر عجز دشمن رحمت مکن که اگر قادر شود بر تو نبخشد.

تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا

تُرِيدُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل - عَرَضَ: مفعول به - الدُّنْيَا: مضاف الیه

شما مال و متاع ناپایدار دنیا را می‌خواهید که همان فدیة گرفتن از اسیران باشد

وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ

و خداوند برای شما پاداش و ثواب آخرت را می‌خواهد هر چند فدیة گرفتن اسیران به ظاهر قضیه نسبت به کشتن آنان بهتر می‌نماید بلکه در اصل هیبت و شکوه و عظمت قوا را زیر سؤال می‌برد.

شیخ سعدی گفت: هر که بدی را بکشد خلق را از بلای او برهاند و او را از عذاب عزوجل.

پسندیده است بخشایش و لیکن منه بر ریش خلق آزار مرهم

وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

و خداوند عزیز و غالب است مؤمنین را بر مشرکین غالب می‌گرداند و هر کاری که انجام می‌دهد و یا دستور انجام آن را صادر می‌کند از روی حکمت است و به آن داناست.

لَوْلَا كُنْتُ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ ﴿٦٨﴾

اگر قضای خدا بر این نرفته بود، در مورد آن چه [از اسیران] که گرفتید عذاب بزرگ بشما می‌رسید. (۶۸)

لَوْلَا كُنْتُ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَخَذْتُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

كُنْتُ: مبتدا - خبر محذوف

ای پیغمبر! اگر فرمانی و حکمی از قبل نیامده بود که بدون دستور از طرف خدا کسی را مجازات نکنند در مقابل آنچه انجام دادید از جهت گرفتن فدیة از اسیران هر آینه عذاب بزرگی در انتظار شما بود. در روایت آمده است که حضرت رسول ﷺ فرمود که اگر عذاب در حق گرفتن فدیة از اسیران نازل شده بود غیر از عمر خطاب و سعد بن معاذ (رض) از آن نجات نمی یافتید چونکه نظر این دو نفر آن بود که کفار را به قتل برسانند و به گرفتن فدیة راضی نبودند در گلستان سعدی آمده: رحم آوردن بر بدان ستم است بر نیکان، عفو کردن از ظالمان جور است بر درویشان.

خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی بدولت تو گنه می کند به انبازی

پس از نازل شدن این آیت صحابه از غنایم بدر دست کشیدند آیت آمد که:

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٦٩﴾

از آنچه غنیمت برده اید، حلال و پاکیزه، بخورید و از [نافرمانی] خدا پرهیزید که خدا آمرزگار و رحیم است. (۶۹)

فَكُلُوا مِمَّا غَنِمْتُمْ حَلَالًا طَيِّبًا

غَنِمْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - حَلَالًا: حال - طَيِّبًا: نعت

پس حالا از آن چه که از فدیة اسیران بدست آورده اید حلال و پاکیزه بخورید و غم و اندوه بردل راه مدهید و آنچه که از غنایم بدر بدست آورده اید دست برندارید.

وَ اتَّقُوا اللَّهَ

و در مخالفت با امر و فرمان الهی بترسید و آنچه حکم کرده است جاری نمائید.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ **اللَّهُ**: اسم ان - **غَفُورٌ**: خبر **إِنَّ** - **رَحِيمٌ**: خبر ثانی

بدرستی که خداوند آمرزنده و مهربان است. یعنی گناهان شما را می آمرزد و اخذ فدیة را از اسیران بر شما حلال کرده است.

يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلُومًا مِّنْ أَیْدِيكُمْ مِّنَ الْأَسْرَىٰ إِن يَحْلُمِ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا مِّمَّا أُخِذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرَ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٧٠﴾

ای پیغمبر! به آن اسیران که در دست شما هستند بگو: اگر خدا در دلهايتان خیری بداند، بهتر از آن، که ازتان گرفته اند بشما دهد و شما را بیامرزد و خدا آمرزگار و رحیم است. (۷۰)

يَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلُومًا مِّنْ أَیْدِيكُمْ مِّنَ الْأَسْرَىٰ

کلبی گفت: این آیت در شأن عباس بن عبدالمطلب و برادرزاده ی وی عقیل بن ابی طالب و نوفل بن الحارث آمد. حضرت رسول ﷺ به عباس که از جمله اسیران بود گفت شما به اتفاق دو برادرزاده ی خود عقیل و

نوفل جهت اسارتان فدیة بدهید. عباس گفت ای محمد ﷺ من این همه مال از کجا آرم حضرت رسول الله ﷺ فرمود کجاست آن بیست اوقیه زر که در وقت خروج بجنگ بدر برای طعام مشرکان می دادی و آنان را به قصد مسلمانان تشویق می کردی. عباس گفت: ای محمد ﷺ گواه باش که من به وحدانیت خدا و پیغمبری تو گواهی می دهم پس فدیة خود و برادرزادگان را بداد در این مورد آیت آمد که: **يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِمَنْ فِي آلِ بَيْتِكَ مِنْكُمْ** به آن کسانی که در دست شما اسیران اند بگو:

إِنْ يَسْأَلُكَ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ خَيْرًا يَأْتِيَكُمُ خَيْرًا مِمَّا أَخَذَ مِنْكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ

يَأْتِيَكُمُ: فعل مضارع - کم: مفعول به - (هو) فاعل - **خَيْرًا**: مفعول به ثانی

اگر خداوند در قلبهایتان خیر و نیکوئی از صدق ایمان و اخلاص ببیند هر آینه از آنچه که شما به عنوان فدیة اسیران داده اید بهتر و نیکوتر است و خداوند شما را می آمرزد.

وَاللَّهُ عَفْوٌ رَحِيمٌ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **عَفْوٌ**: خبر - **رَحِيمٌ**: خبر ثانی

و خداوند آمرزنده گناهانی است که در زمان مشرک بودن واقع شده است و مهربان و رحیم است که بشما توفیق مسلمان شدن داده است آورده اند که عباس گفت: وعده خداوند به تحقق پیوست بجای بیست زر فدیة خداوند به من بیست بنده داد که هر یک برای من به بیست هزار دینار تجارت می کنند و سقایه زمزم را نیز به من داد که از همه اموال عرب دوست تر می دارم و وعده ی بعدی مغفرت است امیدوارم که خداوند آن مغفرت را نیز شامل حال من گرداند چونکه در وعده ی خداوند خلاف نیست.

خلاف وعده محال است کز کریم آید لثیم اگر نکند وعده را وفا شاید

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (۷۱)

اگر خواهند به تو خیانت کنند که از این پیش نیز بخدا خیانت کردند خداوند تو را بر آنان مسلط گرداند که خدا دانا و فرزانه است. (۷۱)

وَإِنْ يُرِيدُوا خِيَانَتَكَ فَقَدْ خَانُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ فَأَمْكَنَ مِنْهُمْ

خَانُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - لفظ **اللَّهُ**: مفعول به

و اگر اسیرانی که مسلمان شده اند بخواهند عهد و پیمان مسلمان شدن خود را نقض کنند و به تو خیانت کنند یا مرتد شوند بدرستی که به خدا خیانت کرده اند آن خیانتی که پیش از مسلمان شدنشان در حالت کفر داشتند پس خداوند این امکان را برای تو فراهم کرد تا اینکه در جنگ بدر خائنان در دست تو گرفتار و اسیر شدند و بعد از این نیز این امکان فراهم خواهد شد انشاء الله.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **عَلِيمٌ**: خبر، **حَكِيمٌ**: خبر ثانی

و خداوند به آنچه که آنرا خلق کرده است آگاه و داناست و در احوال ایشان حکم کننده است و به حق و راستی حکم می کند پس او سرانجام کارها و حکمتی را که در آنها نهفته است، بهتر می داند.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا
وَنَصَرُوا أَوْلِيَّكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَلِيَّتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ
حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ
وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿۷۲﴾

کسانیکه ایمان آورده و هجرت کرده و با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کرده اند و کسانی که [ایشان را] جا داده و یاری کرده اند، آنها بعضی شان دوستدار بعضی دیگرند و کسانیکه ایمان آورده و هجرت نکرده اند، شما را از ولایت آنان هیچ چیزی نیست [بشما بستگی ندارند] تا وقتی که هجرت کنند، اگر در کار دین از شما یاری خواستند یاریشان کنید، مگر بر ضد گروهی که میان شما و آنها پیمانی هست و خدا به اعمالی که می کنید بیناست. (۷۲)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا
وَنَصَرُوا أَوْلِيَّكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَآءُ بَعْضٌ

الَّذِينَ: اسمِ إِنَّ - خبرِ إِنَّ محذوف - أَوْلِيَّكَ: مبتدا - بعض: مبتدا ثانی - أَوْلِيَآءُ: خبر ثانی، جمله خبر اولتک، أَوْلِيَّكَ بعض: خبرِ ان

بدرستی آنانکه ایمان آوردند و بخاطر دوستی خدا و رسولش از خانه های خود دور شدند و مالهای خود را در راه خدا و تهیه ساز و برگ جنگی مسلمانان صرف کردند و جهاد کردند و لقب مهاجرین را به خود گرفتند و کسانی که مهاجرین را جای دادند و حضرت رسول ﷺ و یاران و مهاجرین همراه او را نصرت کردند یعنی انصار، بعضی از ایشان دوستان برخی دیگرند. در حق توطئه قتل پیغمبر ﷺ مشورت کردند و مشرکان قریش گفتند، آیا می بینید که کار این مرد، پیغمبر ﷺ به کجا کشیده است بنابراین درباره اش تصمیمی بگیرید و چاره جویی کنید، شروع به مشورت کردند، یکی گفت او را به زنجیر بکشید و حبس کنید و در خانه را بروی او ببندید و منتظر مرگ او باشید. باز مشورت کردند، یکی گفت او را از میان خود بیرون می کنیم و از سرزمین خودمان تبعید می سازیم، ابو جهل بن هشام گفت من در مورد او چاره ای اندیشیده ام که گمان نمی کنم محتاج به چاره ی دیگری باشد، گفتند آن چیست؟ گفت عقیده ام این است که از هر قبیله جوانی چابک و شریف و نژاده برگزینیم و به دست هر یک شمشیر برنده ای دهیم و همگی با هم به او حمله برند و او را بکشند که ما از او خلاص خواهیم شد. جبرئیل به حضور پیامبر ﷺ آمد و این خبر را به اطلاع آن حضرت رساند و گفت امشب در بستری که همه شب می خوابیدی نخواب، و چون پاسی از شب گذشت آنها بر در خانه رسول خدا ﷺ جمع شدند و کمین می کشیدند تا بخواهد و بر او حمله برند، چون رسول خدا آنها را دید به علی بن ابی

طالب فرمود: در بستر من بخواب و این قطیفه‌ی سبز حضرمی را روی خود بینداز و در آن بخواب که هرگز مکروهی از ایشان به تو نخواهد رسید.

گوید، در این هنگام رسول خدا ﷺ از خانه بیرون آمد و مشتی خاک در دست داشت و خطاب به ابوجهل فرمود آری من چنین می‌گویم و تو یکی از کشته شدگانی و خداوند دیدشان را گرفت و آن حضرت را ندیدند و آن خاک را بر سر ایشان پاشید در حالیکه آیات اول تا نهم سوره یس را می‌خواند: در عین حال شروع به نگاه کردن در خانه کردند و علی را در رختخواب دیدند و چون قطیفه رسول خدا ﷺ را بر خود کشیده بود گفتند به خدا سوگند این محمد ﷺ است که در قطیفه خود خفته است. صبحدم علی از رختخواب برخاست و در این موقع بود که گفتند که محمد ﷺ رفته است.

چون پیامبر ﷺ به خروج از مکه به سوی مدینه تصمیم گرفت پیش ابوبکر صدیق آمد و فرمود خداوند به من اجازه‌ی خروج و هجرت فرمود، ابوبکر گفت ای رسول خدا ﷺ! هجرت تو با همراهی من است! فرمود آری با همراهی تو، عایشه گوید به خدا سوگند تا آن روز ندیده بودم کسی از شادی بگیرد و در آن روز دیدم که ابوبکر می‌گریست و سپس خطاب به پیامبر ﷺ گفت این دو مرکب را مدتهاست که برای این کار آماده کرده‌ام، و عبدالله بن ارقط (اریقظ لثی) را که مشرک بود اجیر کردند تا راهنماییشان باشد و مرکب‌ها را به او دادند تا به عنوان چراندن به وعده‌گاه ببرد. پیغمبر ﷺ و ابوبکر ﷺ از پرچینی که پشت خانه‌ی او بود بیرون رفتند و آهنگ غاری در کوه ثور کردند که نام کوهی در ناحیه‌ی پائین مکه است و وارد آن شدند.

ابوبکر به پسرش عبدالله دستور داده بود که تمام روز به آنچه مردم درباره‌ی ایشان می‌گویند گوش دهد و شامگاه همان روز اخبار را به ایشان برساند، اسماء دختر ابوبکر هم شبانه خوراکی مورد احتیاج را برای ایشان بیاورد ابن هشام می‌گوید، یکی از علما از قول حسن بن ابی الحسن برایم نقل کرد که چون پیامبر ﷺ و ابوبکر ﷺ شبانه به غار رسیدند ابوبکر پیش از پیغمبر وارد غار شد تا ببیند که درنده یا مار در غار نباشد و با جان خود پیامبر ﷺ را حفظ و پاسداری کند.

بیت:

واودر خواب و بیداری قرین و یار غار آمد کنون ناطق خمش گردد، کنون خامش به نطق آید

ابن اسحاق می‌گوید، پیامبر ﷺ سه روز همراه ابوبکر در غار بود و مشرکان قریش چون متوجه غیبت رسول خدا ﷺ شدند صد ماده شتر جایزه تعیین کردند برای هر کسی که آن حضرت را برگرداند و تسلیم ایشان کند، عبدالله بن ابی بکر همچنان میان مردم و قریش بود و به مشورتها و رایزنی‌های آنها آگاه می‌شد و آنچه را درباره‌ی پیامبر ﷺ و ابوبکر می‌گفتند می‌شنید و شامگاه پیش ایشان می‌آمد و خبرها را گزارش می‌داد، می‌گویند در آن شب که پیغمبر ﷺ وارد غار شد به عنکبوت فرمان داد تا بر دهانه‌ی غار تار فراوان تنید و به دو کبوتر وحشی دستور فرمود که بر دهانه غار لانه سازند.

«بخشاینده‌ای که تار عنکبوت را سد عصمت دوستان کرد»

در این هنگام جوانان قریش از هر خانواده با شمشیر و چویدستی و تیشه‌های خود به جستجوی پرداختند و چون به چهل ذراعی پیامبر ﷺ رسیدند، پشاهنگ آنها نگاه کرد و دو کبوتر وحشی را دید و برگشت، یارانش گفتند چرا غار را نگاه نکردی؟ گفت دو کبوتر وحشی در دهانه‌ی آن دیدم و دانستم که کسی در آن نیست، رسول خدا ﷺ صحبت او را شنید و فهمید که خداوند به عنایت خود به وسیله‌ی آن دو کبوتر خطر را دفع فرموده است، یکی دیگر از کسانی که به جستجوی پیامبر ﷺ آمده بود گفت عنکبوت پیش از میلاد محمد ﷺ بر این غار تار تنیده است. ابوبکر گوید نگرستم پاهای مشرکان را دیدم و ما که در غار بودیم آنها بالاسر ما ایستاده بودند گفتم ای رسول خدا اگر یکی از ایشان به پائین پای خود نگاه کند ما را خواهد دید، فرمود: ای ابوبکر! گمان تو درباره دو نفری که نفر سوم ایشان خداست چیست؟ گوید، سه شب در غار بودند و عبدالله بن ابی بکر هم پیش آنها می‌مانده است عایشه می‌گوید به پیامبر ﷺ و ابوبکر بهترین زاد و توشه دادیم برای آن دو نفر سفره‌ای در خور جین گذاشتیم. خروج رسول خدا ﷺ و ابوبکر صدیق از غار در شب دوشنبه چهارم ماه ربیع‌الاول بوده است و چون سه روز گذشت و مردم آرام گرفتند، عبدالله بن اریقظ با دو مرکوب آنها و شتر خود به سراغ ایشان رفت، ابوبکر دو شتر را نزدیک پیامبر ﷺ آورده و پیامبر ﷺ فرمود من شتری را که از خودم نباشد سوار نمی‌شوم، ابوبکر گفت پدر و مادرم فدای تو باد، این از شماست، فرمود نه، پولی که برای خرید آن داده‌ای چقدر است؟ گفت این قدر، پیامبر ﷺ گفت به همین قیمت آن را می‌گیرم. ابن اسحاق می‌گوید، سوار شدند و براه افتادند و ابوبکر خدمتگزار خود عامر بن فهیره را هم پشت سر خود سوار کرد تا در راه عهده‌دار خدمت باشد ابوبکر می‌گوید، تمام آن شب و فردا را تا نیمروز راه رفتم و چون گرما شدت پیدا کرد و امکان حرکت نبود و هیچ‌کس هم در راه حرکت نمی‌کرد متوجه سنگی شدم که بر فراز کوه سایه داشت برای پیامبر در سایه‌ی آن جایی را صاف کردم و گلیم کوچکی که همراه داشتم فرش کردم و گفتم شما بخواب تا من اطراف را بررسی کنم چوپانی را دیدم که چون یکی از مردان مکه است گفتم آیا شیرداری گفت آری. چون پیامبر ﷺ بیدار شد پیش او بردم آشامید و فرمود هنوز وقت حرکت نرسیده است؟ گفتم چرا و راه افتادیم، و چون به سرزمین سختی رسیدیم سراقه بن مالک بن جعشم رسید ابوبکر گریست و گفت ای رسول خدا ما را گرفتند و به ما رسیدند، پیامبر ﷺ فرمود هرگز و نفرین کرد تا اسب سراقه تا شکم به زمین فرو رفت سراقه گفت می‌دانم که شما بر من نفرین کردید اکنون دعا کنید که خلاص شوم و آسیبی به شما نرسانم پیغمبر ﷺ برای او دعا کرد و او به عهد خود وفا کرد و برگشت و شروع به برگرداندن دیگران کرد و گفت این جا خبری نیست و تعقیب کافی است.

ابن اسحاق می‌گوید چون اصحاب رسول خدا ﷺ شنیدند که آن حضرت از مکه بیرون آمده است منتظر رسیدن او بودند، هر روز پس از اینکه نماز صبح را می‌خواندند بیرون می‌آمدند و در اول شهر میان بیابان سنگلاخ منتظر می‌ایستادند تا وقتی که آفتاب همه‌ی سایه‌ها را از بین می‌برد که به واسطه‌ی شدت گرما به خانه‌های خود می‌رفتند، روزی که رسول خدا ﷺ وارد مدینه شد آنها به عادت همه روزه بیرون آمده و نشسته بودند و نخستین کسی که او را دید مردی از یهود بود و با صدای بلند فریاد

کشید که ای بنی قریله پیامبرتان آمد و انصار برای دیدار رسول خدا ﷺ بیرون آمدند و آن حضرت همراه ابوبکر که هم سن و سال هم بودند زیر سایه خرما بنی نشسته بود، بیشتر انصار پیامبر ﷺ را نمی شناختند و او را از ابوبکر تشخیص نمی دادند.

ولی هنگامیکه سایه از بین رفت و ابوبکر با ردای خود بر رسول خدا ﷺ سایه افکند آن حضرت را شناختند، پیامبر ﷺ به خانه کلثوم بن هدم از قبیله بنی عمرو بن عوف وارد شد و ابوبکر صدیق به خانه خبیب بن اساف که از قبیله بنی حارث بن خزرج بود فرود آمد. علی بن ابی طالب سه شب در مکه ماند و امانات و ودیعه های مردم را در کرد و سپس به رسول خدا پیوست و همراه آن حضرت در خانه ی کلثوم بن هدم ساکن شد. پیامبر ﷺ از روز دوشنبه تا آخر روز پنجشنبه جمعا چهار روز در قباء سکونت فرمود.

محمد بن اسحاق می گوید، پیامبر ﷺ روز جمعه از منزل کلثوم بیرون آمد و وقت نماز جمعه فرا رسید و نماز جمعه را در مسجدی که در وادی رانواناء است خواند و این اولین نماز جمعه ای است که در مدینه گزارده اند. ابی اسحاق می گوید، عتب بن مالک و عباس بن عباد بن فضله همراه مردانی از بنی سالم بن عوف به حضور پیامبر ﷺ آمدند و گفتند: ای رسول خدا ﷺ میان ما اقامت کن که عدد و سازو برگ و اسلحه ی ما فراوان است، پیامبر ﷺ فرمود راه ناقه را باز بگذارید خودش مأمور است. آنها کنار رفتند و ناقه حرکت کرد و چون به محله ی بنی ساعد رسید، سعد بن عباد و منذر بن عمر و با گروهی از مردان بنی ساعد پیش آمدند و همان تقاضا را مطرح کردند و پیامبر ﷺ به ایشان هم همان پاسخ را داد و آنها هم کنار رفتند و ناقه پیامبر ﷺ حرکت کرد و همچنین در محله های دیگر همین پیشنهاد شد و پیغمبر همان پاسخ را داد تا اینکه شتر حرکت کرد و چون به محله ی بنی مالک بنی نجار رسیدند شتر بر در مسجد رسول خدا ﷺ زانو به زمین زد و در آن هنگام آنجا زمین افتاده ای بود که به دو پسر بچه ی یتیم از بنی نجار تعلق داشت و جای خشک کردن خرما و علوفه بود، آن دو کودک سهل و سهیل پسران عمرو بودند که تحت کفالت و در خانه ی معاذ بن عفره زندگی می کردند چون شتر زانو بر زمین زد پیامبر ﷺ همچنان بر پشت او سوار ماند و پیاده نشد، ناقه حرکت کرد و اندکی رفت دوباره به همان جای نخست برگشت و زانو به زمین زد و همانجا بدون حرکت باقی ماند و سینه و گردن خود را هم به زمین گذاشت در این هنگام رسول خدا ﷺ پیاده شد و ابو ایوب خالد بن زید بار آن حضرت را برداشت و به خانه خود برد و پیامبر ﷺ هم به خانه او فرود آمدند.

ابن اسحاق باسندی که آن را به ابو ایوب می رساند نقل می کند که می گفته است، وقتی پیامبر ﷺ به خانه ی من آمدند در طبقه ی پائین ساکن شدند و من و همسر در طبقه ی بالا بودیم، گفتم ای رسول خدا پدر و مادرم فدای تو باد، من دوست نمی دارم و گناه می دانم که ما در طبقه بالا باشیم و شما در طبقه پائین، لطف کن و شما به طبقه بالا بیا و ما در طبقه ی پائین زندگی می کنیم، فرمود برای ما و کسانی که اینجا می آیند بهتر است که در طبقه پائین باشیم. ابو ایوب می گوید:

شبه معمولاً برای آن حضرت غذا می پختیم و پایین می فرستادیم و بقیه ی آن را که برای خود ما برمی گردانند و برای تیمن و تبرک سعی می کردیم از آنجا که انگشت آن حضرت به آن برخوردیده است بخوریم.

پیغمبر برای ساختن مسجد آن دو پسر بچه یتیم را که قبلاً ذکر او رفت خواست و پیشنهاد کرد آن قطعه زمین را برای ساختن مسجد بفروشد، گفتند زمین را برای مسجد می بخشیم و به شما می دهیم رسول خدا ﷺ نپذیرفت و فقط به خریدن از آنها قبول کرد می گویند این زمین را به ده دینار خرید و به ابوبکر دستور فرمود این مبلغ را به آن دو پسر دازد و در آن مسجد بنا کردند. ابو ایوب می گفت همین مسجد قباء مسجدی است که بر تقوی بنیان گذاشته شده است. حضرت رسول ﷺ عقد برادری میان مهاجران و انصار منعقد کرد. و اما آنچه که در باب هجرت به مدینه در حدیث شریف در صحیح البخاری روایت شده چنین آمده است که: پیغمبر خدا ﷺ در این وقت به مکه بوده و به مسلمانان گفتند: «جای هجرت شما بر این نشان داده شده است، نخلستانی است بین دو سنگزار». و از این وقت به بعد، عده ای به طرف مدینه هجرت نمودند، و اکثر کسانی که به حبشه رفته بودند، برگشته و به مدینه هجرت نمودند، و ابوبکر رضی الله عنه هم آمده هجرت به مدینه شد. پیغمبر خدا ﷺ برایش گفتند: «انتظار بکش، زیرا امیدوارم برای من نیز اجازه داده شود»، ابوبکر رضی الله عنه گفت: پدر و مادرم فدای شما، مگر شما هم چنین امیدی دارید؟ گفتند: «بلی»، ابوبکر رضی الله عنه جهت همراهی با پیغمبر خدا ﷺ منتظر مانده و دو شتری را که داشت، مدت چهار ماه از برگ درخت (سَمُر) علف می داد.

عایشه رضی الله عنها می گوید: روزی هنگام چاشت در حالی که در خانه ی ابوبکر رضی الله عنه نشسته بودیم، کسی به ابوبکر رضی الله عنه گفت: اینک پیغمبر خدا ﷺ نقاب پوشیده آمدند، و چون در چنین وقتی پیغمبر خدا ﷺ نمی آمدند، ابوبکر رضی الله عنه گفت: پدر و مادرم فدای شان باد، به خداوند قسم که آمدن شان در چنین وقتی به سبب امر مهمی است، و همان بود که پیغمبر خدا ﷺ آمده و اجازه داخل شدن خواستند، برای شان اجازه داده شد و داخل گردیدند، پیغمبر خدا ﷺ به ابوبکر رضی الله عنه گفتند: «کسانی را که اینجا هستند بیرون کن»، ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! پدرم فدای شما! اینها اهل خانواده ی خود شما هستند، فرمودند: «برایم اجازه ی بیرون شدن داده شده است»، ابوبکر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله! پدرم فدای شما، یکی از این دو شترم را شما انتخاب نمایید، پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: [اولی در مقابل] قیمت.

عایشه رضی الله عنها می گوید: ایشان را بطور کامل مجهز نمودیم، و طعامی برای شان در کیسه نهادیم، اسماء رضی الله عنها قسمتی از جامه اش را پاره کرد و سر کیسه را با آن بست، و از این جهت به نام (ذات النطاقین) شهرت یافت [همان جامه ای را که پاره کرده و سر کیسه را با آن بسته بود، بمعربی نطق می گویند].

عایشه رضی الله عنها می‌گوید: بعد از آن، آن‌ها به غاری در کوه ثور رفتند، و سه شب در آن‌جا پنهان بوده و عبدالله بن ابوبکر رضی الله عنه که جوان زیرک، فهمیده و هشیاری بود شب را با آن‌ها می‌بود، هنگام سحر از نزدشان خارج گردیده و صبح با قریش طوری وانمود می‌کرد که گویا شب را در مکه با آن‌ها بوده است، و هیچ سخنی بر علیه آن‌ها زده نمی‌شد مگر آنکه آن را به خاطر سپرده، و هنگامی که شب تاریک می‌گردید نزدشان آمده و آن خبر را به آن‌ها می‌رسانید.

و عامر بن فُهیره غلام ابوبکر رضی الله عنه چند گوسفندی را آن‌جا چرانده و چون پاسی از شب می‌گذشت، از شیر اندکی که از گوسفندان خود بدست می‌آوردند استفاده می‌کردند، و هنوز که شب تاریک بود عامر بن فُهیره گوسفندان را صدا زده و آن‌ها را از آن‌جا دور می‌کرد، و همین کار را در هر سه شبی که آن‌جا بودند، انجام داد.

پیغمبر خدا ﷺ و ابوبکر ﷺ شخصی را از (بنی‌الدیل) از قبیله‌ی (بنی‌عبد بن عدی) که راهنمای ماهری بود، مزدور کرده بودند و او با (آل‌عاص بن وائل سهمی) هم پیمان گشته بود، و گرچه او در دین کفار قریش بود، بر او اطمینان کرده و شترهای خود را بدست او داده و با او وعده گذاشته بودند که بعد از سه روز به غار ثور بیاید، و او صبح روز سوم شتران را به دم غار ثور حاضر ساخته و آن‌ها با راهنمایشان به راه افتادند در راه با زبیر ﷺ که با قافله‌ای از مسلمانان که به تجارت رفته و از طرف شام بر می‌گشتند، برخورد نمودند، زبیر ﷺ برای پیغمبر خدا ﷺ و ابوبکر ﷺ جامه‌های سفیدی بخشش داد. مسلمانان در مدینه از بیرون شدن پیغمبر خدا ﷺ از مکه خبردار شده بودند، و هر روز صبح در بیرون مدینه آمده و تا چاشت که هوا گرم می‌شد انتظار آمدن‌شان را می‌کشیدند.

در یکی از روزها که بعد از انتظار زیاد به خانه‌های خود برگشته بودند، شخصی از یهود به جهت کاری که داشت به پشت بام قلعه‌اش بالا رفته و این طرف و آن طرف نگاه می‌کرد، در این وقت نظرش به پیغمبر خدا ﷺ و همراهانش افتاد، که با جامه‌های سفیدی نمایان می‌شوند، آن یهودی اختیارش را از دست داده و با صدای بلند فریاد زد: ای مردم عرب! اینک نور چشمی که انتظارش را می‌کشیدید رسید، مسلمانان اسلحه‌شان را برداشته و در منطقه‌ی (حره) با پیغمبر خدا ﷺ ملاقات نمودند، پیغمبر خدا ﷺ با آن‌ها طرف راست راه را گرفته تا آنکه به محله‌ی (بنی‌عمرو بن عوف) رسیدند، و این در روز دوشنبه و در ماه ربیع‌الاول بود.

در حالی که پیغمبر خدا ﷺ نشسته بودند ابوبکر ﷺ برخاسته و از مردم پذیرایی می‌کرد، کسانی که از انصار آمده و پیغمبر خدا ﷺ را ندیده بودند، به ابوبکر ﷺ خوش آمدید می‌گفتند، تا آنکه آفتاب بر پیغمبر خدا ﷺ تابید، ابوبکر ﷺ آمده و با ردای خود بالای سرشان سایه می‌کرد، و در این وقت بود که مردم پیغمبر خدا ﷺ را شناختند.

پیغمبر خدا ﷺ در محله‌ی بنی‌عمر و بن‌عوف بیش از ده شب باقی ماندند، و مسجدی را که به اساس تقوی تاسیس شده بود، در همین‌جا بنا نموده، و در آن نماز خواندند.

بعد از آن پیغمبر خدا ﷺ راحله‌ی خود را سوار شده و در حالی که مردم با آن‌ها همراهی می‌کردند رفته تا این که در جای مسجد نبوی امروز شتر خوابید، در آن وقت عده‌ای از مسلمانان در آن‌جا نماز می‌خواندند، و آن زمین مربوط به دو طفل یتیمی به نام‌های سهیل و سهل بود که در آغوش اسعد بن زراره زندگی می‌کردند، هنگامی که شتر پیغمبر خدا ﷺ در آن‌جا خوابید فرمودند: «ان شاء الله منزل همین جاست».

بعد از آن پیغمبر خدا ﷺ آن دو یتیم را طلب نموده و به آن‌ها پیشنهاد کردند که آن زمین را بفروشند تا در آن‌جا مسجدی بنا نمایند، آن‌ها گفتند: یا رسول الله! آن را برای شما می‌بخشیم، پیغمبر خدا ﷺ بخشششان را قبول نکرده بلکه آن را از آن‌ها خریده و مسجد را در آن زمین بنا نمودند. در ساختن مسجد پیغمبر خدا ﷺ با دیگر مردم خشت آورده و می‌گفتند: «این بار از باری که از خیر می‌آید [در نزد خداوند] بهتر و پابنده‌تر است» و می‌فرمودند: «خدایا مزد، مزد آخرت است، و بر انصار و مهاجرین رحمت و مهربانی کن».

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِنْ وَكَيْتِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا

و آنانکه ایمان آوردند ولی به سوی مدینه هجرت نکرده‌اند و با توجه به قدرت مهاجرت در مکه ماندند شما ای پیغمبر! هیچگونه تعهدی و مسئولیتی در حق آنان ندارید تا زمانی که به سوی مدینه مهاجرت کنند.

وَإِنْ أَسْتَضَرُّوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَقٌ

بَيْنَكُمْ : بین: مفعول فیه - کم: مضاف الیه، خبر مقدم - مِثْقٌ : مبتدا موخر

و اما اگر مؤمنان غیر مهاجری از شما در کار دین کمک طلبید یعنی اگر میان ایشان و کفار جنگ درگیرد کمک و نصرت مسلمانان بر شما واجب است مگر بین گروهی از مشرکان که میان شما و ایشان عهد و پیمانی باشد در اینصورت نقض عهد و پیمان مکیند چونکه وفای به عهد قویتر از کمک دادن به چنین مؤمنان ضعیف النفس است.

وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

لفظ الله: مبتدا - بَصِيرٌ : خبر

و خداوند آنچه را که شما در وفای به عهد و پیمان و یا در نقض آن می‌کنید بیناست پس باید رعایت حال همه جانبه کرد تا بر خلاف حکم الهی عمل نشود.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ

كَبِيرٌ ﴿٧٣﴾

و کسانی که کفر ورزیده‌اند بعضیشان دوستدار بعض دیگراند اگر [بستگی و دوستداری را رعایت نکنید، در این سرزمین، فتنه می‌شود، با فساد بزرگ. (۷۳)]

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِعَصَائِهِمْ أُولَئِكَ بَعْضٌ

الَّذِينَ: مبتدا - بَعْصُهُمْ: مبتدا - هم: مضاف الیه - أُولَئِكَ: خبر، جمله اسمیه (بعضهم اولیاء)، خبر
الَّذِينَ است.

در این آیه به جامعه‌ی کفر و دشمنان اسلام اشاره کرده می‌گوید: آنها که کافر شدند در کمک و پشتیبانی
برخی از آنان دوستان برخی دیگرند پس ایشان را به دوستی مگیرید.

إِلَّا تَفْعَلُوا تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ

اگر آن چیزی را که بشما فرمودم انجام ندهید در حق کمک و دوستی در روی زمین فتنه و فساد بزرگی
حاصل می‌شود یعنی مؤمنان از یکدیگر گریزان باشند و اهل کفر ظهور می‌کند و فتنه بزرگی روی
می‌دهد. در حدیث شریف آمده است: «من جامع المشرک وسکن معه فانه مثله» هر کس با مشرک
در آمیخت و همراه او در یک مکان سکونت گزید پس او نیز مانند وی است.

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَّهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ
الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ﴿٧٦﴾

و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده و در راه خدا جهاد کرده‌اند و کسانی که ایشان را جا داده و
یاری کرده‌اند، آنها براستی مؤمن‌اند که آمرزش خدا و روزی نیکوی بهشتی مخصوص آنهاست. (۷۶)

وَالَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَّهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ ءَاوُوا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ
الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا

أُولَئِكَ: مبتدا - هم: ضمیر فصل - الْمُؤْمِنُونَ: خبر - حَقًّا: مفعول مطلق.

بدرستی آنانکه ایمان آوردند و بخاطر دوستی و محبت خدا و رسولش از خانه و کاشانه خود هجرت
نمودند و دور شدند و مالهای خود را در راه خدا و تقویت اسلام و مسلمین صرف کردند و جهاد
نمودند و لقب مهاجرین را به خود گرفتند و کسانی که مهاجرین را جای دادند و حضرت رسول ﷺ و
یاران و مهاجرین همراه او را نصرت کردند یعنی انصار آنان حقیقتاً مؤمنان راستین‌اند.

لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - مَغْفِرَةٌ: مبتدای موخر - رِزْقٌ: معطوف - کَرِيمٌ: نعمت

و بر آنان است آمرزشی از جانب خدا و روزی نیکو بدون رنج و زحمت به خاطر از خود گذشتگی و
سخاوت‌مندانه و ایثارگرانه آنان روزی شایسته‌ای که از هرگونه آلودگی خالص و پاک بوده و در عین
حال گوارا و لذیذ باشد، یا روزی‌ای است که هیچ انقطاعی نداشته باشد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿٧٥﴾

و کسانی که بعد از این بخدا ایمان آورده و هجرت کرده و همراه شما جهاد کرده‌اند، آنها از شمايند و خویشاوندان، در کتاب خدا، [در کار میراث] به یکدیگر سزاوارترند که خدا بر همه چیز داناست. (۷۵)

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَٰئِكَ مِنْكُمْ

و آنانکه ایمان آوردند پس از صلح حدیبیه و هجرت کردند و به همراه شما و مهاجران و انصار جهاد کردند و در راه اثتلاي اسلام شمشیر زدند پس آنان از جمله‌ی شمايند این ولایت و دوستی از جهت ایمان است.

وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ

وَأُولُوا: مبتدا- بعض: مبتدا- أَوْلَىٰ: خبر، بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ خبر اولوا می‌باشد

و اما در پایان آیه به ولایت و اولویت خویشاوندان و اقربا نسبت به یکدیگر اشاره کرده می‌گوید: کسانی که با یکدیگر خویشاوندند برخی از آنان نسبت به برخی دیگر در میراث گرفتن از مهاجرین و انصار سزاوارترند که حکم آن در کتاب الله (قرآن) آمده است.

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لفظ الله: اسم ان- بِكُلِّ: جار و مجرور، خبر

بدرستی که خداوند آنچه را که از موارث فرض کرده است می‌داند و خداوند به همه چیز آگاه و داناست.

سوره التوبه

سوره التوبه در مدینه نازل شده و یکصد و بیست و نه آیه است این سوره دارای شش نام است در ابتدای این سوره، بسم الله ننوخته اند بجهت آنکه به عقیده عثمان رضی الله عنه چنان بود که انفال و برآئت یک سوره است قومی از صحابه بر آنند که دو سوره و هر دو سوره را قرینتین نام نهادند که در این سوره بیان توبه مؤمنان و تخلف کنندگان از جنگ تبوک مخصوصاً، مطرح شده است این سوره در سال نهم هجری، یعنی یکسال بعد از فتح مکه نازل شد. آورده اند که در اول این سوره به جهت وعید و نقض عهد بسم الله الرحمن الرحیم ننوخته اند و اصحاب نیز بعد از عثمان رضی الله عنه به وی اقتدا کرده و در آغاز آن بسم الله الرحمن الرحیم ننوشتند. و گفته اند در این سوره نه آیه منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿١﴾

بیزاری خداست، و پیغمبر او، از آنکسان، از مشرکان، که با ایشان پیمان بسته اید. (۱)

بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُم مِّنَ الْمُشْرِكِينَ

مبتدا محذوف - بَرَاءَةٌ: خبر

سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان عهد و پیمانی که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و با مؤمنان بسته بودند آن را نقض کردند پس پروردگار جهانیان به مصطفی صلی الله علیه و آله و به مومنان فرمود که: چون ایشان پیمان و عهد خود شکستند و به جنگ شما آمدند، شما نیز عهد و پیمان خود را که با ایشان بسته اید نقض کنید به این معنی آیت آمد بَرَاءَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...

می گوید: این اعلام بیزاری خدای تعالی و رسولش از مشرکانی است که شما با آنان پیمان بسته اید و آنان آن پیمان را نقض کردند و در صف دشمنان اسلام قرار گرفتند.

فَسَيَحْضُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَأَنَّ اللَّهَ مُحْزِي الْكَافِرِينَ ﴿٢﴾

پس شما مشرکان چهار ماه، در این سرزمین بگردید و بدانید که از خدا فرار کردن نتوانید که خدا خوار کننده کافرانست (۲)

فَسَيَحْضُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ وَاعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ

فَسَيَحْضُوا: فعل امر - (و) فاعل - أَرْبَعَةَ: مفعول فيه

خداوند آنکه سخن را به سوی دشمنان و عهد شکنان گردانید و گفت: چهار ماه است آنطوریکه خواهید روی زمین می آئید و می روید یعنی از اول شوال تا آخر محرم و گفته اند از عرفه تا دهم ربیع الآخر. می گوید:

به ایشان این چهار ماه دیگر را فرصت دهید و بعد از آن با ایشان عهدی و پیمانی باقی نیست، یعنی سال دهم هجری به هر کجا می خواهید بروید و بگردید و بدانید که شما در همه حال مغلوب و مقهور قدرت خداوند هستید و از چنگال قدرت خداوند رهایی نمی یابید و کار شما هم نیست که بتوانید خداوند را درمانده کنید و این از خدای ضمانت است که مؤمنان را بر کافران نصرت دهد.

وَأَنَّ اللَّهَ مُخْزِي الْكَافِرِينَ

لفظ **اللَّهِ** : اسم **أَنَّ** - **مُخْزِي** : خبر **أَنَّ**

و بدرستی بدانید و آگاه باشید که خدای عزوجل ذلیل و خوارکننده کافران است، در دنیا کافران را محو و نابود می کند و در آخرت به عذاب آتش دوزخ می سوزاند.

وَأَذِّنْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٢﴾

و اعلام خداست و پیغمبر او، در روز حج اکبر، که خدا، و پیغمبر او نیز، از مشرکان بیزار است، اگر توبه کنید برای شما بهتر است و اگر روی بگردانید بدانید که از خدا فرار کردن نتوانید. و کسانی را که کفر می ورزند بعذابی الم انگیز، بشارت بده. (۳)

وَأَذِّنْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ إِلَى النَّاسِ يَوْمَ الْحَجِّ الْأَكْبَرِ

وَأَذِّنْ عطف بر برائه است. این اعلام و آگاه ساختن از خداوند و رسولش به همه مردمان که در اجتماع سالانه ی مکه در روز عید نحر، گویند که آن روز را حج اکبر گفته اند. که همه اهل ملک ترسایان و جهودان و گبران در آن روز جمع شده بودند که بقول بعضی روز عرفه است. و حج اکبر آن روزی است که وقوف به عرفه است و حج اصغر عمره و اجماع است.

أَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ

این عبارت پرهیز از بیهوده کاری بکار رفته است. رب العالمین در این آیت به **مصطفی** ﷺ فرمود تا اینکه به مشرکان و کافران عرب در روز حج اکبر خبر دهد که خدای تعالی و رسول وی از ایشان بیزار است و امیر حج در آن سال ابوبکر صدیق رضی الله عنه بود و **علی** رضی الله عنه از اول سوره برائه ده آیت بقولی بیشتر و بقولی تمام سوره را بر مردم خواند و بدین ترتیب بیزاری خدا و رسولش را از کافران قریش اعلام کرد.

فَإِنْ تُبْتُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ

هو: مبتدا - **خَيْرٌ** : خبر

پس اگر از کفر و عداوت بازگردید پس آن بهتر است از اینکه در کفر مصر و پای بند شرک باشید.

وَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَأَعْلَمُوا أَنَّكُمْ غَيْرُ مُعْجِزِي اللَّهِ

کم: اسم آن - عَيْرٌ: خبر آن

اگر توبه نکنید و کفر را ترک نکنید و در کفر ماندگار باشید و از فرمان و رحمت الهی سرپیچی کنید پس بدانید که شما برآستی از چنگال خداوند نمی‌توانید فرار کنید و آنچه خواهد می‌کند و شما قادر نیستید جلو قدرت او را بگیرید.

وَبَشِّرِ الَّذِينَ كَفَرُوا بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

بَشِّرِ: فعل امر، فاعل (انت) - الَّذِينَ: مفعول به

ای پیغمبر ﷺ آنانکه از فرمان خدا سرپیچی کردند و نقض عهد و پیمان کردند و از اعمال خود توبه نکردند و عذر گناه بجای نیاوردند ایشان را در آخرت به عذاب دردناک بشارت بده.

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٤﴾

مگر آنکسان. از مشرکان، که با ایشان پیمان بسته‌اید، و چیزی از [پیمان] شما را نقصان نداده و با کسی بر ضد شما همپستی نکرده‌اند، برای آنها پیمانشان را تا مدتشان کامل کنید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد. (۴)

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ثُمَّ لَمْ يَنْقُصُوكُمْ شَيْئًا وَلَمْ يُظَاهِرُوا عَلَيْكُمْ أَحَدًا فَأَتِمُوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ

إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ، مستثنی متصل به ان الله برئ من المشركين و رسوله است. مگر آن قومی از مشرکین که در حدیبیه با آنان عهد و پیمان بسته‌اید و قرارهایی که با آنان منعقد کرده‌اید چیزی از آن نکاسته‌اند و عهد و پیمان را به کمال انجام دادند و عهد و پیمان خود را نقض نکردند و بر علیه شما دشمنان را تحریک نکردند مراد بنو کنانه و بنی ضمره که با پیغمبر عهد بستند و به عهد و پیمان خود وفادار ماندند.

پس شما نیز عهد و پیمانی که با آنها بسته‌اید تا مدت تعیین شده محترم بشمارید و بدان وفا کنید.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

بدرستی که خداوند رعایت کنندگان به عهد و پیمان و وفاکننده به آن را دوست می‌دارد.

فَإِذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْضُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٥﴾

غَفُورٌ رَحِيمٌ

و چون ماههای حرام بسر رسید مشرکان را هر جا یافتید بکشید و اسیرشان کنید و بازشان دارید و برای [دستگیر کردن] ایشان در هر کمین گاه بنشینید اگر توبه آوردند و نماز کردند و زکات دادند، راهشان را خالی کنید که خدا آمرزگار و رحیم است. (۵)

فَإِذَا أَسْلَخَ الْأَشْهُرَ الْحُرُمَ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ

أَسْلَخَ: گذشت، فعل ماضی - الْأَشْهُرُ: فاعل - الْحُرُمُ: نعت

پس زمانی که ماههای حرام یعنی چهار ماه حرام رجب و ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم که از ماههای حرام اند بگذرد آن مشرکان که نقض عهد و پیمان کرده اند هر کجا یافتید چه در حل و چه در حرم بکشید در آیه ما قبل تأکید وفای به عهد شده بود و در این آیه پس از پایان یافتن مدت پیمان مسلمانان را به شدت عمل دعوت می کند یعنی باید در مقابل نرمی، نرمی و در مقابل درشتی، درشتی با آنها کرد.

درشتی و نرمی بهم در به است چو رگزن که جراح و مرهم نه است

و نیز می گوید حلقه محاصره را به ایشان تنگ کنید و تا نتوانستید به اسارت بگیرید و راهها و گذرگاههای فرار را بر ایشان ببندید و راه گریز و فرار را از ایشان بگیرید تا از شرک و کفر دست باز دارند و توبه کنند و به آغوش اسلام باز گردند و ایمان استوار دارند.

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ

أَقَامُوا: فعل ماضی - (و) فاعل - الصَّلَاةُ: مفعول به

و به سوی خدا باز گردند و نماز به پا دارند و زکات مالهای خود را بدهند و اگر این کار کردند از ایشان دست بکشید و آنها را به حال خود رها سازید چونکه آنان از زمره ی شماینند.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

لفظ الله: اسم ان - غَفُورٌ: خبر ان - رَحِيمٌ: خبر ثان

بدرستی که خدای تبارک و تعالی آمرزنده و مهربان است و گناهان ایشان را به رحمت خود می آمرزد و توبه پذیر است و توبه شان را می پذیرد.

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَا مَنَّهُ ذَلِكَ

بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦﴾

اگر یکی از آن مشرکان از تو زینهار خواست، وی را زینهار ده، تا گفتار خدا را بشنود آنگاه وی را به امانگاهش برسان، زیرا آنها گروهی هستند که دانا نیستند. (۶)

وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلِمَ اللَّهِ ثُمَّ ابْلِغْهُ مَا مَنَّهُ

حَتَّى يَسْمَعَ: فعل مضارع منصوب - (هو) فاعل - كَلِمَ: مفعول به

اگر یکی از آن مشرکان به دار الاسلام آمد و از شما امان خواست و به شما پناهنده شد و زینهار طلبید او را امان دهید تا اینکه سخن خدای تعالی که کلام قرآن است بشنود اگر با شنیدن کلام خدا دوباره به آغوش اسلام باز نگردد پس به جایگاه اصلی ایشان برگردان تا اینکه از دارالاسلام خارج شود و دوباره با او بعنوان یک مشرک مقاتله کن.

ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ

هم: اسم آن - قَوْمٌ: خبر آن

این امان دادن به آن خاطر است که عده‌ای سخن خدای را نشنیده‌اند پس باید فرصت داد تا کلام خدای را بشنوند و به آن بیندیشند و به خدا بازگردند و دست از شرک و کفر بردارند. البته احناف بر این عقیده‌اند که حکم امان آنست که مشرکان حق اقامت دائمی در دارالسلام را ندارند فقط می‌توانند به مدت چهار ماه - برای ضرورت - اقامت نمایند پس از آن مدت بر امام (زمام دار مسلمان) واجب است تا امان خواه را پس از سپری شدن مدت فوق و برطرف شدن نیاز و ضرورت وی به خارج شدن از کشور اسلام دستور دهد. اگر بعد از دستور خروج، دوباره به مدت یک سال در دارالسلام اقامت گزید. او پس از این مدت به یک شهروند ذمی تبدیل می‌شود پس باید بر وی جزیه مقرر و معین نمایند تا آن را بپردازد.

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ فَمَا اسْتَقِيمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ ﴿٧﴾

مشرکان را نزد خدا و نزد پیغمبر او پیمانی نیست، مگر آنکسان که [با ایشان] نزد مسجد الحرام پیمان کرده‌اید که تا وقتی با شما ثبات ورزیدند، با ایشان ثبات ورزید و در عهد خود پایدار باشید که خدا پرهیزکاران را دوست دارد. (۷)

كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ إِلَّا الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ

عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

این آیه نیز متصل به آیه برائۀ من الله و رسوله الی الذین عاهدتم من المشرکین در اول سوره است. می‌گوید: چگونه ممکن است و چطور می‌تواند باشد، استفهام انکاری است که مشرکان نزد خدا و رسولش عهد و پیمانی داشته باشند؟! یعنی آنان به این اعمال و نقص پیمان‌شان چنین انتظار بی‌موردی را نداشته باشند که پیغمبر ﷺ بعد از شکستن پیمان‌شان به عهد و پیمان‌شان وفادار باشد اما در مقابل آنکسانی که به عهد و پیمان‌شان وفادار ماندند و نقض پیمان نکردند مراد بنی‌کنانه و بنی‌ضمره که با پیغمبر ﷺ نزدیک مسجد الحرام در حدیبیه نزدیک مکه مکرمه عهد و پیمان بسته بودند و بر عهد خود وفادار ماندند.

فَمَا اسْتَقِيمُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ

پس تا زمانی که ایشان در عهد و پیمان خود وفادار باشند شما نیز بر عهد و پیمان بطور کامل وفادار باشید و بصورت یک جانبه عهد شکنی نکنید اگر ایشان نقض کردند و پیمان شکستند شکستن پیمان و کشتن و جنگیدن با ایشان حلال است.

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ

لفظ **اللَّهِ** : اسم **ان** - **يُحِبُّ** : فعل مضارع، فاعل (هو)، خبر **ان**

بدرستی خداوند کسانی را که از خدا می ترسند و بر عهد و پیمان خود وفادار باشند و از عهد شکنی پرهیزند دوست می دارد.

كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ ﴿٨﴾

چگونه [پیمانی توانند داشت] و اگر بر شما ظفر یابند در حقتان خویشاوندی [الی را] و پیمانی را [ذمه ای را] رعایت نکنند. شما را بزبانهای خویش راضی می کنند اما دلهای شان ابا دارد و بیشترشان عصیان پیشگازند. (۸)

كَيْفَ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ لَا يَرْقُبُوا فِيكُمْ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً
ذِمَّةٌ : عهد و پیمان

جمله باز بصورت استفهام انکاری است. می گوید چگونه ممکن است با مشرکان وفای به عهد کنید در حالیکه آنان اگر بشما پیروز و غالب شوند هیچوقت مراقب خویشاوندی شما را نمی کنند و به عهد و پیمانی که بسته اند وفا نمی کنند بلکه در نابودی تمام همت خود را بکار می برند.

يُرْضُونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَتَأْبَىٰ قُلُوبُهُمْ وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ

يُرْضُونَكُمْ : فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به

آنان با چرب زبانی سعی در راضی نگه داشتن شما می کنند و به شیرین زبانی با شما سخن می گویند و به وفای عهد و پیمان وعده می دهند و بظاهر ایمان می آورند ولی دلهایشان از آنچه که به زبان جاری می کنند سرپیچی می کند و از آنچه که به زبان می گویند سرباز می زند پس چگونه ممکن است به تعهد آنان ایمان آورد و به گفتار ظاهر آنان اعتماد و اطمینان کرد.

وَأَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ

أَكْثَرُ: مبتدا - هم: مضاف الیه - فَاسِقُونَ: خبر

بلکه اکثر آنان فاسق و نافرمانبردارند و چون فاسق هستند و دلهایشان از اطاعت و فرمانبرداری ابا می کند چگونه ممکن است بر عهد و پیمان خود وفادار بمانند.

أَشْرَوْا بِأَيْدِي اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٩﴾

آیه های خدا را به بهای اندک فروختند و از راه وی بگشتند و اعمالیکه می کردند بسیار بد بود. (۹)

أَشْتَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَصَدَّوْا عَنْ سَبِيلِهِ ۖ

یکی از نشانه های فسق و نافرمانی آنان این است که خداوند می فرماید آنان قرآن و ایمان را به متاع اندک دنیا فروختند ابوسفیان قبل از فتح به بعضی از مشرکین شتر و طعام می داد و بدین ترتیب آنان را به حطام دنیا تشویق می کرد و آنان را به جنگ مسلمانان می فرستاد و مشرکین نیز به طمع مال و متاع دنیا خدا و رسولش را تکذیب می کردند و در نابودی مسلمانان می کوشیدند.

إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

هم: اسم ان - سَاءَ: فعل ذم - مَا: فاعل - جمله كَانُوا يَعْمَلُونَ: جمله فعلیه، خبر ان
براستی چه کار بدی است که آنان می کردند که عهد و پیمان خود را شکسته و آیات تورات را به بهای اندک دنیا فروخته تحریف کردند و خدا و رسولش را تکذیب نمودند و از اطاعت دین و فرمانبرداری او سر پیچی کردند.

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ ﴿۱۰﴾

درباره هیچ مؤمنی و ذمه ای [پیمانی] را رعایت نمی کنند و آنها، خودشان، تجاوز گردانند. (۱۰)

لَا يَرْقُبُونَ فِي مُؤْمِنٍ إِلَّا وَلَا ذِمَّةً

لَا يَرْقُبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل - إِلَّا: مفعول به

آنان (یهودان) نه تنها عهد و پیمان خود را در حق شما نقض می کنند بلکه در حق هیچ شخص با ایمانی کمترین ملاحظه خویشاوندی و عهد و پیمان را نخواهند کرد.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُعْتَدُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُمُ: ضمیر فصل - الْمُعْتَدُونَ: خبر

چونکه آنان در شرارت و سرکشی و نقض عهد و پیمان از حد در گذرندگانند.

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ

يَعْلَمُونَ ﴿۱۱﴾

اگر توبه آوردند و نماز پیا داشتند و زکات دادند، در این صورت برادران دینی شمايند، و اين آيه ها را برای گروهی که دانائی و معرفت دارند، بیان می کنیم. (۱۱)

فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ

مبتدا محذوف - فَإِخْوَانُكُمْ: خبر

پس اگر از کفر و معاصی برگردند و به گناهان خود توبه کنند و نماز را بپا دارند و زکات را بپردازند پس ایشان برادران دینی شمااند.

الَّذِينَ وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

نُفَصِّلُ : فعل مضارع - (نحن) فاعل - الْآيَاتِ : مفعول به

و ما بیان می کنیم آیتها را برای گروهی که در آن تفکر کنند و آن را دریابند و به آن عمل کنند.

وَأِنْ كَثُرُوا أَيمَنُهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَبِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْا ﴿١٢﴾

اگر قسمهای خویش را پس از پیمان بستن بشکستند، و به دین شما طعنه زدند، با پیشوایان کفر که با بند قسم های خود نیستند، کارزار کنید، شاید بس کنند. (۱۲)

وَأِنْ كَثُرُوا أَيمَنُهُمْ مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَبِلُوا أَيْمَةَ الْكُفْرِ

اگر آن مشرکان عهد و پیمان شان بعد از آنکه با شما عهد بستند بشکنند و دین اسلام را تمسخر کنند و در دین و احکام اسلام عیب جویی کنند پس رهبران کفر و شرک چون ابوسفیان و متابعین او را بعد از نقض عهد و پیمان شان بکشید تا ریشه فساد و شر برچیده شود.

إِنَّهُمْ لَا أَيْمَنَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُوْا

هم اسم ان - أَيْمَنَ : اسم لای نفی جنس - لَهُمْ : جار و مجرور، خبر لای نفی جنس -

لَا أَيْمَنَ لَهُمْ : جمله اسمیه، خبر ان

بدرستی که آنان پایدار به عهد و پیمان شان نیستند پس با ایشان بجنگید تا شاید که مشرکان از شرک و کفر دست باز دارند و از تمسخر به دین دست بردارند و توبه کنند و به سوی حق باز گردند.

أَلَا تَقُولُونَ قَوْمًا نَزَكُوا أَيمَنُهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أُولَٰئِكَ مَرَّةً كَرِهَتْهُمْ فَأَلَّاهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١٣﴾

چرا با گروهی که پیمانهای خویش بشکستند و قصد بیرون کردن پیغمبر [از شهر و وطن] خود کردند کارزار نمی کنید؟ که اول بار آن ها دشمنی و قتال با شما آغاز کرده اند، مگر از آنها می ترسید؟ اگر بر راستی مومن اید، خدا سزاوارتر است که از او ترسید. (۱۳)

أَلَا تَقُولُونَ قَوْمًا نَزَكُوا أَيمَنُهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أُولَٰئِكَ مَرَّةً كَرِهَتْهُمْ

نَزَكُوا : شکستند، بهم زدند، فعل ماضی، (و) فاعل - أَيمَنُهُمْ : مفعول به

آیا با آن گروهی که در حدیبیه با شما عهد و پیمان بستند و تصمیم گرفتند که پیغمبر ﷺ را از مکه بیرون کنند و نیز در مکه بر مسلمین بی گناه بدون علت و سبب ظلم و ستم آغاز کردند و با مسلمانان از سر جنگ در آمدند مقابله نمی کنید؟ پس ای مسلمانان شما نیز در مقابل این چنین رفتار ساکت ننشینید و در قتال آن ها هیچگاه کوتاهی نکنید. در معنای نهی آمده است می گوید.

فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

لفظ الله : مبتدا- احق : خبر

مومنین بجای اینکه از قوت و جمعیت و ساز و برگ جنگی مشرکان بترسند باید که از خدا بترسند اگر در دلها ترس خدا بجای گیرد ترس های دیگر از دل بیرون رود اگر شما مؤمن واقعی و از باور دارندگان به ایمان هستید باید از خدا بترسید.

فَتِلْكَ لَهُمُ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيَضْرِبُكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ



مُؤْمِنِينَ

با آنها کارزار کنید تا خدا به دستهای شما عذابشان کند و خوارشان گرداند و شما را بر آنها نصرت دهد و سینه های گروهی را که مؤمن اند شفا دهد. (۱۴)

فَتِلْكَ لَهُمُ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِيهِمْ وَيَضْرِبُكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ

مُؤْمِنِينَ

يَشْفِ : فعل مضارع، فاعل (هو) - صُدُورَ : مفعول به

با کافران جنگ کنید و آنان را بوسیله شمشیرهایتان و سرنیزه هایتان بکشید تا خداوند آن مشرکان را بوسیله شمشیرها و سرنیزه هایی که در دستتان است عذاب کند و شما را بر ایشان غالب و مستولی گرداند و شما را بر ایشان نصرت و پیروز گرداند و دلهای بعضی از مسلمانانی را که همچون بنی خزاعه اسلام را پذیرفته و از دست مشرکان بخاطر اسلام آوردن رنج ها دیده اند، شفا دهد و بوسیله این شفا بخشی دلهای زخم خورده و اذیت کشیده مؤمنان را مرهم نهد.



وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

و خشم دلهای شما فرو نماند، و خدا توبه هر که را بخواهد می پذیرد که خدا دانا و فرزانه است. (۱۵)

وَيُذْهِبْ غَيْظَ قُلُوبِهِمْ

يُذْهِبْ : فعل مضارع- فاعل (هو) - غَيْظَ : مفعول به

و خداوند غم و اندوه دلهای مؤمنانی را که از دست مشرکان آزرده خاطر شده بودند بزدود و بجای غم و اندوه شادی و خوشی جایگزین کرد.

وَيَتُوبُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَشَاءُ

يَتُوبُ : فعل مضارع - لفظ اَللّٰهُ : فاعل

و خداوند توبه هر کسی از مشرکین اهل مکه را که بخواهد بپذیرد چون ابوسفیان و عکرمه بن ابوجهل و سهیل بن عمرو و دیگران که به اسلام گرویدند و ایمان آوردند خداوند آنان را به اسلام هدایت کرد.

وَاللّٰهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ اَللّٰهُ : مبتدا - عَلِيمٌ : خبر - حَكِيمٌ : خبر ثانی

و خداوند کسانی که توبه کردند و به او ایمان آوردند می داند و به ایمان آورندگان و به نیت پیمان شکنان حکیم است.

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهَةٍ وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

مگر پنداشتید رها می شوید و خدا کسانی از شما را که جهاد کرده و غیر خدا و پیغمبر او و مؤمنان همدمی نگرفته اند معلوم نمی دارد! که خدا از اعمالی که می کنید آگاه است. (۱۶)

أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَا رَسُولِهِ وَلَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِجَهَةٍ

لَمْ يَتَّخِذُوا : فعل مضارع - (و) فاعل - وَلِجَهَةٍ : محرم راز، مفعول به

گفته اند که این خطاب به کسانی است که کشتار مشرکان را زشت می شمردند رب العالمین فرمود: ای مؤمنان آیا می پندارید که خداوند شما را به حال خود رها می کند و فکر می کنید خداوند آنان را که در راه خدا جهاد کرده نمی بیند چونکه جهاد فی سبیل الله بهترین وسیله آزمایش و محک مؤمن خالص از ناخالص است و خداوند کسانی که در راه خدا ایثار جان و مال می کنند و غیر از خدا و پیغمبرش و مؤمنان دوست نزدیک تر و محرم رازی برای خود انتخاب نکرده اند می داند و همه ی اعمال آنان را از کوچک و بزرگ از نظر دور نمی دارد و به آن پاداش خواهد داد.

وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

لفظ اَللّٰهُ : مبتدا - خَيْرٌ : خبر - بِمَا : جار و مجرور - تَعْمَلُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل

و خداوند به جمیع اعمال شما آگاه است و هیچ چیزی از او مخفی و پنهان نیست پس قصدشان را از جهاد می داند که آیا در آن اخلاص دارند یا ناخالص اند چونکه خداوند به علم قدیم خود می داند که منافق کیست و موافق کدام است؟

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ أُولَٰئِكَ حِطَّتْ أَعْمَالُهُمْ وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ ﴿١٧﴾

مشرکان که بکفر خویش گواهی می دهند حق ندارند، مسجدهای خدا را عمارت کنند! آن ها اعمالشان باطل است و خودشان در جهنم جاودانند. (۱۷)

مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَعْمُرُوا مَسْجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بِالْكَفْرِ
أَنْ يَعْمُرُوا : مضارع منصوب - (و) فاعل - مَسْجِدَ : مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ : مضاف الیه -
شَاهِدِينَ : حال

گفته اند که این آیت در شأن بنی عبدالدار و جماعتی از رؤسای قریش که در روز جنگ بدر اسیر شدند آمده است تعمیر کنند مراد مسجد الحرام است در حالیکه خود می دانند و گواه اند که دل های ایشان به کفر مایل است که آن سجده کردن بتهاست. البته این مساجد مسجدهای مجازی است و مسجدهای حقیقی در قلبهای پاک است که مطلق از لوث شرک پاک باشد.

أُولَٰئِكَ حِطَّتْ أَعْمَالُهُمْ

أُولَٰئِكَ : مبتدا - حِطَّتْ : فعل ماضی - أَعْمَالُهُمْ : فاعل، جمله خبر
تباه و باطل شده است عملهای مشرکان بخاطر شرک و کفرشان که به آن افتخار می کردند بجهت تعمیر مساجد و آب دادن حجاج.

وَفِي النَّارِ هُمْ خَالِدُونَ

فِي النَّارِ : جار و مجرور - هُمْ : مبتدا - خَالِدُونَ : خبر
و آن گروه مشرکان به جهت کفر و شرکشان در آتش دوزخ جاودان می مانند و تعمیر مساجد و سقایت حجاج که از جانب آنان صورت می گرفت هدر و باطل و بی مزد است و هیچ اثری برای آنان باقی نمانده و خود در آتش جاودانند.

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى

۱۸

الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُتَهَدِّينَ
مسجدهای خدا را فقط آنکس عمارت کند که بخدا و روز دیگر ایمان دارد و نماز پیا دارند و زکات مال خود داده و جز از خدا نترسیده، شاید آنها از هدایت یافتگان باشند. (۱۸)

إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسْجِدَ اللَّهِ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَءَاتَى
الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ

يَعْمُرُ : فعل مضارع - مَسْجِدَ : مفعول به - مَنْ : فاعل

در این آیه به کسانی اشاره می کند که مسجدها را عمارت می کنند در حق آنان می گوید این ها تنها کسانی هستند که مساجد خدا را تعمیر می کنند که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند برای اینکه شرایط

تعمیر مساجد به برپا داشتن نماز پنجگانه است که نماز پنجگانه را با تمام رکوعش و سجودش برپا کنند در حالیکه آنان، بنی دار، و دیگران بودند که نماز برپا نمی کردند و نیز زکات بدهند و در کارهای دین غیر از خدا نترسند و در ایمان به خدا و رسولش خالص باشند.

فَعَسَىٰ أَوْلَتْكَ أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ

فَعَسَى: فعل ماضی - أَوْلَتْكَ: اسم عسی - أَنْ يَكُونُوا: فعل مضارع، (و) اسم کان، جمله خبر عسی پس آن گروه ایمان آورندگان شاید از جمله راه یافتگان باشند و بر آنها در مقابل اعمالشان ثوابی است و پاداش آن را خواهند دید.

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ



چسان آب دادن حاجیان و عمارت کردن مسجدالحرام را با آنکه به خدا و روز دیگر ایمان آورده و در راه خدا جهاد کرده، مانند کرده اید [آنان] نزد خدا برابر نیستند، و خدا گروه ستمکاران را هدایت نمی کند (۱۹)

أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

أَجَعَلْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - سِقَايَةَ: مفعول به - الْحَاجِّ: مضاف الیه

این آیت نیز خطاب به بنی هاشم و بنی عبدالدار است که امور تعمیر مسجدالحرام و سقایات حجاج را داشتند می گوید: آیا اهل سقایه حاجیان و تعمیرکنندگان مسجدالحرام را مانند آنکس که بخدا و به روز قیامت ایمان آورده است و یا آنکس که در راه خدا جهاد کرده است یکسان و برابر می پنداری؟

لَا يَسْتَوُونَ عِنْدَ اللَّهِ

آیا تعمیرکنندگان مسجدالحرام و آب دهندگان به حجاج را که قبلاً بیان شد با ایمان آورندگان به خدا و روز قیامت و با آنکسانی که در راه خدا جهاد کرده اند برابر و یکسان می کنید؟ آنها نزد خدا برابر نیستند.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

لفظ اللَّهُ: مبتدا - لَا يَهْدِي: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر

و خداوند گروه کافران را که با شرک خود به خود ستم کرده اند هدایت نمی کند و به راه راست و خیر دنیا و ثواب آخرت رهنمون نمی کند.

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ﴿٢٠﴾

کسانیکه ایمان آورده و هجرت کرده و با مالها و جانهای خود در راه خدا جهاد کرده‌اند، به مرتبت نزد خدا برترند و آنها خودشان، کامیاب شد گانند. (۲۰)

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
الَّذِينَ : مبتدا

بدرستی آنانکه ایمان آوردند و بخاطر محبت و دوستی با خدا و رسولش از خانه و کاشانه خود مهاجرت نمودند و مالهای خود را در راه خدا و تقویت اسلام و مسلمین صرف کردند و جهاد نمودند و لقب مهاجرین را به خود گرفتند و کسانیکه مهاجرین را جای دادند و حضرت رسول ﷺ و یاران و مهاجرین همراه او را نصرت کردند.

أَكْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ

أَكْظَمُ : خبر الذين - دَرَجَةً : تمیز - عِنْدَ : حال

این ایمان آورندگان و مهاجرین و جهادگران فی سبیل الله از جهت درجه نزد خدای تعالی از آنکسانی که حجاج را ساقیت کردند و تعمیر مسجد الحرام کردند بلند مرتبه ترند.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ

أُولَئِكَ : مبتدا - هُمُ : ضمیر فصل - الْفَائِزُونَ : خبر

ایشان رستگارانند و به آرزوهای دو جهانی نایل می‌شوند در دنیا سربلند و در آخرت از عذاب آتش دور هستند.

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتِ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ ﴿٢١﴾

پروردگارشان به رحمت و رضایت خویش نویدشان می‌دهد با بهشت‌هایی که در آنجا نعمت جاودانی است. (۲۱)

يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِّنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّتِ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ

لهم : جار و مجرور، خبر مقدم - نَعِيمٌ : مبتدا موخر

در قرآن سه گروه از انسانها به عذاب و عقوبت بشارت داده شده است یکی از این سه گروه مشرکانند، دیگر منافقان، سوم منع‌کنندگان زکات است، در مقابل ده گروه از انسانها به ثواب و رحمت و کرامت بشارت داده شده است مؤمنان، محسان، توبه‌کنندگان، متواضعان، اولیاء و دوستان، ثابت قدمان در راه حق، شنوندگان کلام خدا، متقیان، صبرکنندگان، جهادگران در راه خدا، می‌گوید: پروردگارشان آنها را به رحمت وسیع خود و به خشنودی و رضایت کامل از ایشان بشارت می‌دهد و

بهشت‌هایی برای ایشان آماده می‌کند که در آن نعمت‌های جاودان و مداوم برای آنان وجود دارد نعمتهایی که قلم از وصف آن عاجز و زبان از گفتار آن قاصر است.
شیخ سعدی گفت:

درین گوش تا با تو ماند مقیم که
هرچ از تو ماند، درین است و بیم

خَلِيلِيكَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ ﴿٢٢﴾
و تا ابد در آن جاودانند که خدا، نزد وی پاداشی بزرگ هست. (۲۲)

خَلِيلِيكَ فِيهَا أَبَدًا
خَلِيلِيكَ : حال - أَبَدًا : مفعول فيه

این قوم در آن جنات و بوستانها و باغ بهشتی جاودان می‌مانند و از نعمتهای همیشگی آن بهره‌مند می‌شوند.

إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ

لفظ **اللَّهِ** : اسم **إِنَّ** - **عِنْدَهُ** : مفعول فيه، خبر مقدم - **أَجْرٌ** : مبتدا مؤخر، جمله خبر **إِنَّ**
بدرستیکه مزد بزرگی در نزد خدا برای آنان خواهد بود چه نعمتی بهتر و بالاتر از نعمتهای بهشت خواهد بود. آورده‌اند که به رسول خدا ﷺ اجازه هجرت داده شد. بعضی از صحابه (رض) با خوشحالی تمام به طرف مدینه به سرعت حرکت نمودند و خانه و کاشانه‌ی خود را ترک کردند و بعضی دیگر در منزل ماندند و ماندن در خانه را التماس کردند تا اینکه این آیت نازل شد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾
شما که ایمان دارید! پدران و برادران خویش را، اگر کفر را بر ایمان برگزیده‌اند، آنان را بدوستی مگیرید. کسانی از شما که با ایشان دوستی کنند، خودشان، ستمگراند. (۲۳)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَتَّخِذُوا ءَابَاءَكُمْ وَإِخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ

يَا أَيُّهَا : حرف ندا - ای : منادا - ها : حرف تنبيه - الَّذِينَ : بدل

عده‌ای مخالف با هجرت به مدینه بودند و گفتند که ما در حال حاضر بین اقوام و دوستان و پدران و فرزندان خود زندگی می‌کنیم و به تجارت مشغول هستیم اگر تصمیم به هجرت بگیریم به ناچار باید از پدر و فرزند باید دور شویم و تجارت را از دست بدهیم بدین ترتیب قومی از مسلمانان بخاطر پیوند عیال خویش هجرت نکردند و در مکه ماندند. می‌گوید: ای کسانی که به خدا گرویده‌اید و پیغمبر ﷺ را به رسولی وی پذیرفته‌اید پدران و برادران و دوستان و اقوام و خویشان خود را اگر راه کفر را پیشه

کرده‌اند، بدوستی مگیرید و پیوند آنان را بر ایمان که همان حکم هجرت است ترجیح دهید، خدای تعالی به جهت تائید می‌گوید.

وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَاُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

و کسانی که آنها را (مخالفین هجرت) به یاری و دوستی و ولایت برگزینند و عمل آنان را بپذیرند و بستایند پس آنان ستمگران‌اند.

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسْكِنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ ۖ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٢٤﴾

ای پیغمبر! به امت بگو ای مردم اگر پدرانتان و فرزندانان و برادرانتان و همسرانتان و خویشانان و اموالی که بدست آورده‌اید و تجارتی که از کساد آن می‌هراسید و مسکن‌هایی که بدان خوش دل‌اید، نزد شما، از خدا و پیغمبر او و جهاد در راه وی، محبوب‌تر است پس انتظار برید تا خدا فرمان خویش بیاورد، که خدا گروه عصیان پیشگان را هدایت نمی‌کند. (۲۴)

قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسْكِنٌ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ ۖ

قُلْ : فعل امر - (انت) فاعل - آبَاؤُكُمْ : اسم کان - وَأَبْنَاؤُكُمْ : معطوف - أَحَبَّ : خبر کان همانطوریکه در آیت قبل گفته شد: قومی از مسلمانان مخالف با هجرت بودند و در مکه ماندند و می‌گفتند اگر ما یکباره از فرزندان و خویشان خود دور شویم فرزندان و کودکان مان ضعیف و بی‌کس می‌مانند و مالی که بدست آورده‌ایم از دست می‌رود. در شأن ایشان این آیت آمد « قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ و... » می‌گوید: ای محمد ﷺ به ترک کنندگان و مخالفان هجرت بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و زنان شما و اقوام و خویشان شما و مالهایی که از تجارت بدست می‌آورده‌اید و از بی‌رونقی مالهایتان می‌ترسید و خانه‌هایتان را که دوست می‌دارید و از دل برکندن این چیزها نگران‌اید و از تلف شدن و ضعیف شدن آن بیمناکید و بخاطر این چیزها ماندن را بر هجرت ترجیح می‌دهید و این چیزها را بر خدا و رسولش و جهاد در راه خدا دوست می‌دارید پس منتظر عواقب آن باشید و زود باشد که خدای تعالی عقوبت خود را عنقریب بشما بیاورد و عذاب خود را بر شما نازل کند می‌گویند اینجا مراد فتح مکه است.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

لفظ الله : مبتدا - لَا يَهْدِي : فعل مضارع - فاعل (هو)، جمله خبر - الْقَوْمَ : مفعول به

و خداوند آنکسانی که از فرمان او بیرون رفته‌اند و بخاطر حطام دنیا و زن و فرزند و اقوام خود رضایت خدا را نادیده می‌گرفتند راه نمی‌نماید و هدایت نمی‌کند.
رباعی:

آنکس که تو را شناخت جان را چه کند فرزند و عیال و خانمان را چه کند
دیوانه کنی هر دو جهانش بخشی دیوانه‌ی تو هر دو جهان را چه کند

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ ﴿۲۵﴾
خدا در مواقع بسیار شما را نصرت داد، و در جنگ حنین، آن‌دم که بسیار بودنتان بشگفت‌تان آورده بود، اما کاری برایتان نساخت، و زمین با همه فراخی بر شما تنگ شد و عاقبت پشت بکردید و فراری شدید. (۲۵)

لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ

فی: حرف جر- مَوَاطِنَ: مجرور به فتحه

بدرستیکه ای مؤمنان! خدای تعالی شما را در موطن‌های بسیار یعنی در جایگاه‌های حرب و میدان کارزار همچون روز بدر و روز احزاب و صلح حدیبیه شما را یاری کرد.

وَيَوْمَ حُنَيْنٍ

و در روز حنین و آن وادی است بین مکه و طائف که حضرت رسول ﷺ در آن جای با سپاه هوازن و ثقیف جنگید این جنگ در شوال سال هشتم هجری انجام شد زمانیکه پیغمبر ﷺ مکه را فتح کرد قبایل هوازن و ثقیف متحد شدند و سرپیچی آغاز کردند و فرمانده آنان مالک بن عوف نصری بود، در محلی به نام اوطاس فرود آمدند و در کنار هوازن و ثقیف قبایل دیگری نیز جمع شدند و خبر به رسول الله ﷺ رسید که ایشان آماده جنگ می‌شوند رسول خدا ﷺ اسباب جنگ آماده کرد و با دوازده هزار مرد جنگی بیرون آمد، ده هزار مرد از مهاجر و انصار و دو هزار مرد که از مکه به کمک مسلمانان برخاسته بودند و به وادی حنین رسیدند با این سپاه آماده نبرد با مشرکان شدند.

إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ

بِمَا رَحُبَتْ: با وجود فراخی- مُدْبِرِينَ: حال برای تاکید معنا است.

زمانیکه زیادی و انبوهی لشکرتان شما را به شگفتی واداشت و به زیادی لشکر فریفته و مغرور شدید اما آن لشکریان انبوه بکار شما نیامدند و به درد شما نخوردند و مشکل شما را حل نکردند و آن زمین وسیع (وادی) از حمله دشمن بر شما تنگ شد پس شما بر دشمن پشت کردید و از جنگ برگشتید در حالیکه شکست خوردگان بودید.

پیامبر ﷺ در صحرای حنین پس از آماده کردن لشکر خود سوار بر اسب سپید خود که موسوم به دلدل بود شد، و زره و مغفر و خود پوشید و گروه زیادی از هوازن که هرگز چنان جمعیتی دیده نشده بود در صبحگاهان به مسلمانان حمله آوردند و سواران بنی سلیم که پیشاپیش مسلمانان بودند گریختند و پشت به جنگ کردند کلبی می گوید، در آن روز برگرد رسول خدا ﷺ فقط سیصد نفر باقیماندند و بقیه گریختند پیامبر ﷺ به عباس که مردی بلند صدا بود دستور داد: که بانگ بردارد و بگوید، ای گروه انصار، ای اصحاب شجره، ای اصحاب سوره بقره، و او چنان کرد و گوید، مسلمانان مانند ماده شتران که به سوی کوهی خود برگردد با شتاب برمی گشتند و فریاد بر می آوردند که گوش به فرمانیم و بر مشرکان حمله کردند و پیامبر ﷺ به عباس فرمود: مثنی سنگریزه به من بده و عباس چنان کرد پیامبر فرمود: روهایتان سیاه باد، و آن سنگریزه ها را به مشرکان پرتاب کرد و فرمود: به خدای کعبه سوگند که باید به هزیمت شوید، و خدای چنان بیم در دل آنها انداخت که گریختند بطوریکه هیچکس بر کس دیگری توجه نداشت.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ ﴿٢٦﴾

سپس خدا آرامش خویش را بر پیغمبرش و بر مؤمنان نازل کرد و سپاهیانی فرود آورد که ندیدیدشان و کسانی را که کفر می ورزیدند عذاب کرد که سزای کافران همین است. (۲۶)

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا
أَنْزَلَ: فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ: فاعل - سَكِينَتَهُ: مفعول به

و رب العزه در آن حال آرامشی در دل مؤمنان قرار داد و ترس از دل ایشان بزدود تا قوی دل و دلیر شدند و به سوی کافران حمله ور شدند رب الكعبه از آسمان پنج هزار فرشته با قدهای بلند و لباس های سفید سوار بر ابلق فرستاد که شما ایشان را نمی دیدید ولی کافران می دیدند کافران زمانیکه ایشان را دیدند ترسیدند و رو به فرار گذاشتند و مسلمانان بدنبال ایشان رفتند و بسیاری از ایشان کشته شدند. مالک بن عوف را گرفتند و به پیش حضرت رسول ﷺ آوردند. رسول خدا فرمود ای مالک! اسلام بیاور. مالک گفت اسلام نمی آورم، آنکه گفت یا محمد ﷺ آن مردان بلند بالای سفید جامه سوار بر اسبهای ابلق کجا اند که به نزدیک تو بودند؟ ایشان ما را شکست دادند نه شما، رسول خدا ﷺ فرمود: خداوند این فرشتگان را برای نصرت من فرستاد محمد بن سعد می گوید، فرشتگان در روز جنگ حنین عمامه های سرخ داشتند که دنباله ی آن را میان شانه های خود انداخته بودند در این جنگ مشرکان زیادی بدون توجه به زنان و کودکان کشته شدند در آن روز پیامبر ﷺ به جسد زنی برخورد و پرسید این چیست؟ گفتند: زنی است که خالد بن ولید او را کشته است، پیامبر ﷺ به یکی از همراهان فرمود: خود را به خالد بن ولید برسان و به او بگو که رسول خدا تو را از کشتن زنان و کودکان منع می کند، و

خداوند متعال آیات ۲۵ و ۲۶ سوره التوبه را در مورد جنگ حنین نازل کرده است که در آن می‌فرماید:

عَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا

وَعَذَّبَ : فعل ماضی - (هو) فاعل - الَّذِينَ : مفعول به

و بدین وسیله خدای تبارک و تعالی کافران را عذاب کرد با کشتن و شکست دادن و حق هم همین است که معذب می‌شدند به خاطر سرپیچی و عنادهایی که در مقابل حضرت رسول ﷺ داشتند و تکذیبهایی که در حق قرآن می‌کردند. در نهاییه الارب آمده که این جنگ را (حنین) پیامبر ﷺ در شوال سال هشتم هجرت انجام داد و چنین بود که پیامبر ﷺ مکه را گشود اشراف قبایل هوازن و ثقیف پیش یگدیگر رفتند و فراهم آمدند و سرپیچی آغاز گردید، مالک بن عوف نصری را که در آن هنگام سی ساله بود فرماندهی ایشان به عهده گرفت و دستور داد که همگی همراه اموال و زنان و فرزندان خود بیایند و در محل اوطاس فرود آمدند و نیروهای امدادی شروع به آمدن کردند.

به پیامبر ﷺ گفتند، که صفوان بن امیه مقداری زره و اسلحه دارد و او هنوز مشرک بود، پیامبر ﷺ کسی پیش او فرستاد و پیام داد که سلاح‌های خودت را به ما عاریه بده که در جنگ با دشمن استفاده کنیم، صفوان گفت: ای محمد آیا به غضب می‌خواهی بگیری؟ پیامبر ﷺ فرمود: نه، به عاریه می‌گیرم با ضمانت این که به تو پس بدهم، صفوان گفت: در این صورت مانعی نیست و صد زره و به میزان کافی اسلحه تسلیم پیامبر کرد. پیامبر روز شنبه ششم شوال همراه دوازده هزار نفر از مسلمانان حرکت کرد، ده هزار نفر اشخاصی که برای فتح مکه آمده بودند و دو هزار نفر هم از اهل مکه.

محمد بن سعد می‌گوید، گروه زیادی از مشرکان از جمله صفوان بن امیه هم همراه پیامبر بودند.

گوید، پیامبر ﷺ در صحرای حنین از تعبیهی لشکر خود که فارغ شد، سوار بر استر سپید خود که موسوم به «دلدل» بود شد، دو زره و مفقر و خود پوشید و گروه زیادی از هوازن که هرگز چنان جمعیتی دیده نشده بود در سپیده دم به مسلمانان حمله آوردند و لشکرهای کفار از همه جای دشت بیرون آمدند و سواران بنی سلیم که پیشاپیش مسلمانان بودند گریختند و پشت به جنگ کردند و مردم مسلمان هم از پی ایشان به هزیمت رفتند پیامبر ﷺ به طرف راست پناه گرفت و می‌فرمود: ای انصار خدا و رسول من بندهی خدا و رسول اویم و در آن روز ابوبکر رضی الله عنه و عباس بن عبدالمطلب و علی بن ابیطالب رضی الله عنهم و فضل بن عباس و ... همراه گروهی دیگر از اصحاب و خاندان پیامبر ﷺ پایداری کردند.

محمد بن اسحاق می‌گوید، پدرم اسحاق یسار نقل می‌کرد که برای او از قول جبیر مطعم نقل کرده‌اند که می‌گفته است، روز حنین همانطور که مسلمانان جنگ می‌کردند پیش از هزیمت مشرکان دیدم چیزی از آسمان چون جامه‌ی سپید بیامد و میان ما و دشمن فرو افتاد و نگاه کردم دیدم مورچگان سیاه پراکنده شدند و صحرا را پر کردند، تردید نکردم که فرشتگانند و بلافاصله گریز در دشمن افتاد.

ابن اسحاق می‌گوید، چون مشرکان به هزیمت شدند گروهی همراه مالک بن عوف به طائف رفتند و برخی در اوطاس اردو زدند و برخی دیگر سوی نخله رفتند، سواران رسول خدا ﷺ آن گروه را که به نخله رفته بودند تعقیب کردند ولی کسانی که به ارتفاعات گریخته بودند مورد تعقیب قرار نگرفتند. محمد بن سعد می‌گوید، فرشتگان در روز جنگ عمامه‌های سرخ داشتند که دنباله‌ی آن را میان شانه‌های خود انداخته بودند.

ابن اسحاق می‌گوید، از مسلمانان روز جنگ حنین از بنی هاشم ایمن بن عبید به شهادت رسید. و از بنی‌اسد، یزید بن زمعه بن اسود شهید شد، و از انصار سراقه بن حارث بن عدی و از اشعریها ابو عامر. گوید، رسول خدا ﷺ دستور فرمود اموال و اسیران را جمع کردند و به جعرانه بردند و مسعود بن عمرو غفاری بر آن‌ها گماشته شد و تا هنگام بازگشت رسول خدا ﷺ از جنگ طائف همانجا بودند و برای آن‌ها سایبان‌هایی درست شده بود که از آفتاب در پناه آن‌ها قرار می‌گرفتند، و پیامبر بعداً آن‌ها را تقسیم فرمود.

ذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

وَذَلِكَ : مبتدا - جَزَاءُ : خبر

و این است پاداش و جزای کافران و ناگرویدگان و در آخرت هم سزای اعمال خود را خواهند دید.



ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

و عاقبت از پس این، خدا توبه هر که را بخواهد می‌پذیرد که خدا آمرزگار و رحیم است. (۲۷)

ثُمَّ يَتُوبُ اللَّهُ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَنْ يَشَاءُ

يَتُوبُ : فعل مضارع - لفظُ اللَّهِ : فاعل

با تمام این مجازاتها که در حق مشرکان اعمال شده خدای آمرزنده و مهربان درهای توبه را به روی آنان باز گذاشته است سپس می‌گوید: خداوند پس از این شکست به مشرکان فرصت توبه می‌دهد و هر که بخواهد به سوی خدا بازگردد و اسلام را بپذیرد هدایت می‌کند و آن چنان بود که بعضی از قبایل هوازن و ثقیف بعد از شکست جنگ حنین به پیشگاه حضرت رسول ﷺ آمده و اسلام آوردند.

وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ

و خداوند آمرزنده و بخشنده گناه کسی است که توبه کند و به آنان مهربان است و بعد از توبه به جهت گناهشان باز خواست نمی‌کند.

يَتَّيْنُهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَاهِمِهِمْ هَذَا وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ إِنْ شَاءَ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

شما که ایمان دارید! حق این است که مشرکان نجسند و پس از امسال که عهدشان به پایان می‌رسد نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند، اگر از فقر می‌ترسید، زود باشد که خدا اگر بخواهد از کرم خویش شما را توانگر کند که خدا دانا و فرزانه است. (۲۸)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا

الْمُشْرِكُونَ: مبتدا- نَجَسٌ: خبر، به معنی ناپاک،

ابن عباس رضی الله عنه فرمود که نجس العین است مانند سگ. می‌گوید، ای مؤمنان! حقیقت این است که مشرکان نجس‌اند، یعنی نجاست از شرک و ظلم و اخلاق و عادات زشت آنهاست لذا کافر ذاتاً نجس العین است. زیرا خدای تعالی، خوردن غذای کفار اهل کتاب را بر مسلمانان حلال گردانیده است. ولی همانطوریکه قول ابن عباس رضی الله عنه بود آن است که کفار ذاتاً نجس‌اند، چونکه آنان غسل جنابت نمی‌کنند پس جسماً هم نجس‌اند. پس نباید به مسجد الحرام نزدیک شوند. چون آنان اجازه گزاردن حج و عمره ندارند. ولی احناف ورود به مساجد را، اعم از مسجد الحرام یا غیر آن برای کفار مباح می‌دانند زیرا هدف آیه، نهی از حج و عمره مشرکان است. مولانا در مثنوی گفت:

چون نجس خوانده است کافر را خدا آن نجاست نیست در ظاهر و را
ظاهر کافر ملوث نیست زین آن نجاست هست در اخلاق و دین

وَإِنْ خِفْتُمْ عَيْلَةً فَسَوْفَ يُغْنِيكُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۖ إِنْ شَاءَ

در سبب نزول این آیه آمده است ای کسانی که ایمان آورده‌اید غیر از این نیست که برآستی مشرکان نجس و ناپاک‌اند بخاطر کفرشان و فساد عقیده‌شان نباید پس از امسال که سال نهم هجرت می‌باشد به مسجد الحرام داخل شوند برآستی آنها نجس هستند. پس از داخل شدن به آن، آنان را نهی کردیم امام اعظم گفته است که مراد از نهی از داخل شدن منع کفار از ادای حج و عمره است نه داخل شدن به مسجد الحرام.

سَوْفَ: استقبال- يُغْنِيكُمُ: فعل مضارع- کم: مفعول به- لَفْظُ اللَّهِ: فاعل

و ای اهل مکه اگر از تنگدستی به جهت عدم خرید و فروش و رونق بازار کفاران می‌ترسید و بدین جهت زندگی برایتان تنگ شود پس زود باشد که خداوند شما را از کرم و بخشش خود توانگر سازد و از مشرکان و تجارت آنان بی‌نیازتان می‌گرداند چونکه خداوند به نیت و اعمال شما آگاه است و چاره رزق و روزی شما خواهد کرد بخشنده و روزی دهنده است.

إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ حَكِيمٌ

بدرستیکه خدای تعالی به احوال بندگان و رساندن رزق و روزی به مؤمنان دانا و آگاه است و در کارش حکیم است و هرکاری که می‌کند از روی حکمت کند.

قَالُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴿٢٩﴾

ای کسانی که مؤمن هستید با آن جماعت از اهل کتاب که به خدا و روز دیگر ایمان ندارند و آنچه را خدا و پیغمبرش حرام کرده، حرام نمی‌شمارند و پیرو دین حق نیستند، کارزار کنید تا بدست خود جزیه دهند و حقیر شوند. (۲۹)

قَالُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ

وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ: به دین حق که اسلام است معتقد نمی‌باشند - صَاغِرُونَ: کوچکی و رذالت می‌گوید: با کسانی که به خدا و روز قیامت یعنی به زنده شدن بعد از مرگ ایمان نمی‌آورند کشتار کنید اهل کتاب، قریظه و نصیر و غیر ایشان که آنان می‌گفتند و اقرار می‌کردند که خدای تعالی خالق و کردگار همه جهانیان است اما به او انباز می‌گرفتند و صفتی که شایسته‌ی او نیست نسبت می‌دادند و نبوت حضرت رسول ﷺ را نمی‌پذیرفتند پس اقرار و ایمانی که به ظاهر آوردند مانند ایمان آوردن یکتاپرستان نیست و هر آن چیزی را که خداوند و رسولش حرام کرده است مانند شراب و خوردن گوشت خوک حرام نمی‌دانند و به دین حق تعالی خاضع و فروتن نیستند و کلمه شهادت را بزبان نمی‌آورند پس با آنان کشتار کنید تا زمانی که به اسلام بگروند و یا اینکه به اندازه وسع توان خود خاضعانه جزیه بپردازند (مالیات سرانه که از اقلیتهای مذهبی برای زندگی در کشور مسلمان گرفته می‌شود).

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ ذَلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ يُضَاهِئُونَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ قَالَهُمْ اللَّهُ أَنْفٌ يُؤَفَّكُونَ ﴿٣٠﴾

یهودان گفتند: عزیر پسر خداست و نصاری گویند: مسیح پسر خداست، این گفتار ایشان است که به زبان‌های خویش گویند و گفتار کسانی را پیش از آنها کافر بوده‌اند تقلید کنند خدا آنها را هلاک و نابود کند، که چگونه آنها باز بخدا دروغ نسبت می‌دهند؟ (۳۰)

وَقَالَتِ الْيَهُودُ عُزَيْرُ ابْنُ اللَّهِ وَقَالَتِ النَّصَارَى الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ

قَالَتِ: فعل ماضی - الْيَهُودُ: فاعل - عُزَيْرُ: مبتدا - ابْنُ: خبر - لفظُ اللَّهِ: مضاف الیه

و جهودان گفتند عزیر پسر خداست نعوذ بالله. آورده‌اند که عزیر بن شریح از نسل یعقوب علیهم السلام است آن زمانی که بخت نصر بر بنی اسرائیل حکومت می‌کرد کتاب تورات سوزاند و بیت المقدس را نابود

کرد و هر کسی که تورات می خواند و یا می دانست از بین برد و عده ای را به اسارت گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و تورات می خواند زمانیکه از اسارت بیرون آمد خداوند بلند مرتبه او را در بین راه در قریه ی سائر آباد بمیراند و بعد از گذشت صد سال دوباره زنده گرداند چنانکه قصه ی آن در سوره بقره رفت زمانیکه عزیر به میان قوم آمد او را قبول نکردند و حرفهایش را باور نکردند بلکه او را به خواندن و نوشتن تورات امتحان کردند و گفتند کسی بتواند تورات بخواند و بداند در میان ما نیست چون همه کشته شدند مردی در میان ایشان بود گفت که من از پدر خود شنیده بودم که او نیز از پدر خود شنیده بود که من در زمانیکه بخت نصر آن واقعه کشتار مردم و سوزاندن تورات را آغاز کرد تورات را در داخل ظرفی قرار داده ام و در شکاف فلان کوه گذاشته ام عده ای رفتند و تورات را از آن محل گرفتند و به مجمع آوردند و بآنچه عزیر گفته بود مطابقت کردند یک حرف تفاوت نداشت متعجب شده گفتند حق تعالی تورات را بعد از صد سال در دل عزیر زنده گرداند و سبب این چیزی نیست مگر اینکه عزیر پسر خداست، و ترسایان گفتند عیسی پسر خداست که داستان زنده کردن مرده و معجزات دیگر و نیز به آسمان رفتن عیسی قبلاً بیان شد.

ذَٰلِكَ قَوْلُهُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ

ذَٰلِكَ : مبتدا - قَوْلُهُمْ : خبر

آنچه که آنها اظهار کردند و به زبانهای ایشان جاری شد فقط افتراست و سخنی است پوچ و بی معنا و عاری از حقیقت.

يُضَاهَوْنَ قَوْلَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَبْلُ

یضاهون: مثل آنان می گویند، فعل مضارع، (و) فاعل - قول: مفعول به

اینان سخنان خود را با سخنان کافران که پیش از ایشان بودند مشابه می سازند که می گفتند فرشتگان دختران خدا هستند و کفار عرب لات و عزی را که بتهای دوره جاهلیت بود خدا می دانستند

قَالَهُمْ ٱللَّهُ

قَالَهُمْ : فعل ماضی - هم: مفعول به - لفظ ٱللَّهُ: فاعل

خداوند هلاک گرداند و لعنتشان کند آنان را که چگونه دروغ می بافند و افترا می بندند.

أَن يُّؤْفَكُواْ

يُّؤْفَكُواْ : منصرف گردانده می شوند، فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

چگونه دروغ می بافند و افترا می بندند و با این کارشان به انحراف کشانده می شوند.

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ
وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَنَهُ عَمَّا
يُشْرِكُونَ ﴿٣١﴾

غیر خدا، حبران و راهبان خویش را، با مسیح پسر مریم، خدا گرفتند، و حال آنکه جز خدای یگانه را
نپرستند که خدائی جز او نیست و او از آنچه برایش شریک پندارند منزّه و برتر است. (۳۱)

اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ
یهودیان و نصاریان غیر از خدا علمای خود را خدای خود می گرفتند پس خداوند می فرماید که ایشان علما
و زهاد را خدا پنداشتند و ایشان را سجده کردند چون که علماء و زهاد ایشان آنچه را که خدا حلال
کرده است حرام و آنچه را که حرام کرده است حلال می دارند و نیز عیسی پسر مریم را بخدائی گرفتند.
وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا إِلَهًا وَاحِدًا
لِيَعْبُدُوا : فعل مضارع - (و) فاعل - إِلَهًا : مفعول به

و در حالیکه عیسی و علما و زهاد یهودان و نصاری در هیچ کتابی هیچگاه به خدائی مأمور نشده است
مگر اینکه خود فرمانبردار باشند و خدای یکتا را بپرستند آنان بندگان خدایند.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

هیچ معبودی جز خدای یکتا نیست و او خدای همه جهانیان است.

سُبْحَنَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ

سُبْحَنَهُ : مفعول مطلق

خدای تبارک و تعالی از آنچه که به او شریک و انباز می گیرند پاک و منزّه است.

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَن يُثَمِّمَ تُوْرَهُ وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ ﴿٣٢﴾

کافران می خواهند نور خدا را بدهانهای خویش خاموش کنند و خدا نمی خواهد جز آنکه نور خویش
آشکار کند و گرچه کافران کراحت داشته باشند. (۳۲)

يُرِيدُونَ أَن يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّأ أَن يُثَمِّمَ تُوْرَهُ وَلَوْ كَرِهَ
الْكَافِرُونَ

أَن يُطْفِئُوا : فعل مضارع، (و) فاعل - نُورَ : مفعول به

آن یهودان و نصاری می خواهند نور خدا را که قرآن است فرو نشانند و رسالت حضرت رسول ﷺ را
تکذیب کنند و با سخنان بیهوده و یاوه گوئیهای خود آن را خاموش گردانند و اما خداوند نور خود را با

اعلام و اعتلای توحید تمام می گرداند هر چند که مورد پسند و پذیرش کافران نباشد. **یرید الجاحدون** لطفه منکران می خواهند آن نور را خاموش گردانند ولی چراغی را که ایزد برافروخته است هرگز قادر به خاموش کردن آن نخواهند بود.

چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴿٣٣﴾

اوست که پیغمبر خویش را با هدایت و دین حق فرستاده تا وی را بر همه دینها غالب کند و گر چه مشرکان و کافران خوش نداشته باشند. (۳۳)

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ
هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر

او کسی است (خداوند تبارک و تعالی) که به کرم و فضل خود رسول خود محمد ﷺ را برای هدایت مردم فرستاد و قرآن را به او نازل کرد که محض هدایت است و مراد این است تا دین و آئین و روش خود را به مردم بیان کند و آئین و روش غیر از آن را به برکت نور اسلام خاموش و نابود گرداند.

وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ

هر چند مشرکان رسول ﷺ و قرآن و آئین و روش دین بر حق خدا را نمی پسندند و کراهت دارند منتها علی رغم میل آنان دین اسلام فراگیر و همه جاگیر است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٣٤﴾

شما که ایمان دارید! بسیاری از خبران و راهبان مالهای مردم را بناحق می خورند و از راه خدا باز می دارند، کسانی که طلا و نقره را گنجینه و ذخیره می کنند و آن را در راه خدا خرج نمی کنند، بعدایی الم انگیز بشارت بده. (۳۴)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ

یا: حرف ندا - ای: منادا - ها: حرف تنبيه - الَّذِينَ: بدل

سدی گفت: الْأَخْبَارِ: یهود - وَالرُّهْبَانِ: نصاری است

ابن عباس گفت: الْأَخْبَارِ: علما - وَالرُّهْبَانِ: یاران صوامع

می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید بدرستی که بسیاری از علما و زهاد یهود و نصاری و اصحاب صوامع- اینان مالهای مردم را می‌خورند و به باطل می‌برند یعنی حکم می‌کنند و در مقابل حکم رشوت می‌گیرند و مردم را از راه خدا و دین او باز می‌دارند و جلو کسانی را که بخواهند به اسلام داخل شوند می‌گیرند و مانع مسلمان شدن آنان می‌شوند.

وَالَّذِينَ يَكْزِبُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَفْقَهُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

الَّذِينَ : مبتدا- يَكْزِبُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل- الذَّهَبَ : مفعول به

و آن کسانی از اهل کتاب از روی حرص و طمع طلا و نقره می‌اندوزند و آن مال را در راه خدا خرج نمی‌کنند مراد زکات آنرا نمی‌پردازند

فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

فَبَشِّرْهُمْ : فعل امر و فاعل (انت) خبر الذین

پس آن کسانی را که گنج و طلا و نقره ذخیره می‌کنند و از روی بخل زکات آنرا نمی‌پردازند به عذابی دردناک بشارت بده.

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا أَنْفُسَكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْزِبُونَ ﴿٣٥﴾

روزی که آنرا در آتش جهنم سرخ کنند و پیشانیهایشان و پهلوهایشان و پشتهایشان را بدان داغ کنند که همین است نتیجه آنچه [از زر و سیم] برای خویش گنج کرده‌اید اکنون [رنج] آن گنج را که می‌کردید بچشید. (۳۵)

يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ

تُكْوَىٰ : داغ کرده می‌شود، فعل مضارع مجهول- جباه: نایب فاعل

در این آیه به مجازات اخروی ثروت اندوزان اشاره می‌کند و می‌گوید:

روزی خواهد رسید که این گنجها در آتش دوزخ گداخته می‌شوند پس بوسیله‌ی آن گنج گداخته و تافته پیشانیها و پهلوها و پشتهای ایشان داغ کرده می‌شوند.

هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا أَنْفُسَكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْزِبُونَ

هَذَا : مبتدا- ما : خبر

و به ایشان گفته می‌شود این همان چیزی است که برای ذخیره کردن آن در دنیا زحمت زیادی می‌کشیدید و زکات آن را نمی‌پرداختید پس بچشید مزه آنچه را که از گنج بدون در کردن زکات ذخیره می‌کردید.

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الَّذِينَ أَلْقَيْتُمْ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَتْلُوا
الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يَقْتُلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿٣٦﴾

شماره ماههای نزد خدا دوازده ماه است در مکتوب خدا آن روز که آسمانها و زمین را بیافرید. از آن
جمله چهار ماه حرام است، این طریقه درست است. در این ماهها بخودتان ستم مکنید و با مشرکان
یکسره کارزار کنید چنانکه با شما یکسره کارزار می کنند و بدانید که خدا با پرهیزکاران است. (۳۶)

إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَوَاتِ
وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ

عِدَّة: اسم إِنَّ - عِنْدَ: مفعول فيه - اثْنَا: خبر إِنَّ - عَشَرَ: لا محل له - شَهْرًا: تمیز
در این آیه بر خلاف آیات قبلی که صحبت از شدت بخشیدن به جنگ بود دست کشیدن جنگ را در
ماههای حرام بیان می کند و می گوید: بدرستی که ماهها نزد خدا که در کتاب آفرینش از روز آفرینش
آسمانها و زمین از آن یاد کرده دوازده ماه است که از این دوازده ماه چهار ماه حرام است رجب و
ذوالقعدة و ذوالحجه و محرم که خداوند جنگ را در این چهار ماه حرام کرده است که مسلمانان باید
حرمت این ماهها را حفظ کنند و آنچه را که خداوند امر فرموده است فرمانبردار باشند.

ذَلِكَ الَّذِينَ أَلْقَيْتُمْ

ذَلِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر - أَلْقَيْتُمْ: نعت

این چهار ماه از ماههای حرام هستند که جنگیدن در این ماهها از سفارشات اکید خداوند است که
مسلمانان رعایت آن را بکنند.

فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ

پس در این ماههای حرام با شکستن حرمت آن به خود ستم مکنید و خویشتن را موجب عقوبت دنیا و
آخرت نگردانید مگر اینکه تجاوز و حرمت شکنی از جانب دشمنان باشد که در اینصورت بناچار
باید از خود و اقوام و ملت و خانه و کاشانه خود دفاع کرد.

وَقَتْلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يَقْتُلُونَكُمْ كَافَّةً

قَتْلُوا: فعل امر - (و) فاعل - الْمُشْرِكِينَ: مفعول به - كَافَّةً: حال

و با مشرکان با تمام وجود بجنگید همانطوریکه آنان با تمام وجود با شما کارزار می کنند و می جنگند،
اگر شروع جنگ از جانب مشرکان صورت گرفته باشد حتی در ماههای حرام نیز باید پاسخ دندان شکن
به دشمن مشرک داد

وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

و بدانید که خداوند با پرهیزکاران است اگر پرهیزکار باشید و احکام اسلام را رعایت کنید خداوند شما را پیروز می‌گرداند و به جهت رعایت احکام الهی بشما نصرت می‌دهد.

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِّيُؤْطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ زَيْنٌ لَهُمْ سُوءٌ أَعْمَلِهِمْ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ ﴿٣٧﴾

تاخیر ماه حرام، زیادتی در کفر است و کسانی که کافر شده‌اند بدان گمراه می‌شوند یکسال آن را حلال کنند و سال دیگر آن را حرام کنند تا با عده ماههائی که خدا حرام کرده مطابق شوند اما ماهی را که خدا حرام کرده حلال می‌کنند اعمال بدشان در نظرشان آراسته نمود و خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند. (۳۷)

إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُحْلُونَهُ عَامًا وَيُحَرِّمُونَهُ عَامًا لِّيُؤْطِئُوا عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فَيُحِلُّوا مَا حَرَّمَ اللَّهُ

النَّسِيءُ : به تاخیر انداختن (در اینجا تاخیر ماه حرام است)، مبتدا - زِيَادَةٌ : خبر

تغییر دادن و یا به تاخیر انداختن ماههای حرام به ماهی دیگر یعنی ماه حرام محرم را به صفر و صفر را بجای ماه محرم تغییر دادن حلال شمردن ماه حرام و حرام شمردن ماه حلال زیادتی در کفر است بر کفر ایشان زیرا که قبیله‌های بنو مالک بن کنانه و بنو سلیم و غطفان و هوازن آنرا سنت نهادند و بر آن عادت عمل می‌کردند یکسال محرم را ماه حرام می‌نهادند و صفر را ماه حلال و سالی صفر را ماه حرام می‌نهادند و محرم را حلال، تا با تعداد ماههائی که خدا حرام کرده است موافق گردانند و عدد چهار را تکمیل سازند و با این اعمال می‌خواهند چیزی را بر خود حلال کنند که خداوند آن را حرام کرده است و چیزی را بر خود حرام کنند که خداوند آن را حلال کرده است.

در جاهلیت، اعراب به این دلیل در ماه حرام تاخیر می‌کردند و ماه حرام را با حلال بدل می‌کردند که ترک جنگ در سه ماه متوالی (ذی القعدة، ذی الحجه و مُحَرَّم) بر طبع آنان سازگار نبود. ثانیاً در ماه‌های تابستان عبادت و تجارت در فصل حج برای آن‌ها مشکلاتی بوجود می‌آورد. این بود که آن‌ها در ماه حرام تاخیر می‌کردند و تبدیل می‌نمودند. این بود که حق تعالی تاخیر و تبدیل ماه‌های حرام به حلال و حلال به حرام را نکوهش کرد و فرمود: «انما النسيء زيادة ...» این کار شما فزونی و زیادتی در کفر است.

زَيْنٌ لَهُمْ سُوءٌ أَعْمَلِهِمْ

زَيْنٌ : فعل ماضی مجهول - سُوءٌ : نایب فاعل

چونکه شیطان در دل ایشان این اعمال زشت یعنی تغییر و تاخیر ماه حرام به حلال و برعکس را آراسته و مزین گردانیده است.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

لفظ: اللَّهُ؛ مبتدا- لَا يَهْدِي : فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر

و خداوند گروه کافران و تغییردهندگان ماههای حرام به حلال و برعکس را به سوی دینش هدایت و راهنمایی نمی‌کند بلکه آنان را به خاطر کفرشان مجازات و مکافات می‌کند.

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَالَكُمُ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ
أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا
قَلِيلًا ﴿٣٨﴾

ای کسانی که ایمان دارید! شما را چه شده که چون بشما گویند در راه خدا و جهاد بیرون شوید به خاک زمین دل بسته‌اید آیا از آخرت، به زندگی دنیا راضی شده‌اید، متاع دنیا و بهره‌مندی از آن در [قبال] آخرت اندکی بیش نیست. (۳۸)

يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مَالَكُمُ إِذَا قِيلَ لَكُمْ أَنْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَتَأْتَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ
أَتَأْتَلْتُمْ : سستی کرد، فعل ماضی - تم: فاعل

این آیت تشویق و تحریک مؤمنان در غزوه تبوک از جانب روم است می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید برای چه زمانیکه بشما فرمان می‌رسد در راه خدا جهاد کنید و به سوی جنگ حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به حطام دنیا می‌بندید و به سوی زمین مایل می‌شوید و به مزروعات و میوه‌های آن علاقمند می‌گردید و دوست دارید جنگ و فرمان خدا را رها کنید. قصه آن چنان است که رسول خدا ﷺ بعد از فتح مکه و بعد از جنگ طائف و حنین به مدینه بازگشت تا اینکه به او به جهاد با اهل شام و روم فرمان رسید یعنی جنگ تبوک و آن سرزمین بین شام و روم است جنگ تبوک در ماه رجب سال نهم هجرت پیامبر ﷺ اتفاق افتاده است و سبب آن چنین بود که به پیامبر ﷺ خبر رسیده بود که روم گروه‌های زیادی در شام جمع کرده است و هر قل خوار و باریکساله سپاه خود را تدارک دیده و قبایل لخم و جذام و عامله و غسان را هم برای یاری خود گرد آورده و پیشرو لشکر خود را به بلقاء ناحیه‌ای در شام گسیل داشته است.

هوا بشدت گرم بود، پیامبر ﷺ دستور فرمود: مسلمانان زکات و صدقات خود را بپردازند و لشکر را در راه خدا تقویت سازند.

ابن هشام می‌گوید، عثمان بن عفان در جنگ تبوک که معروف به سپاه عسرت هم بود هزار دینار پرداخت کرد و پیامبر ﷺ فرمود: پروردگارا، از عثمان راضی باش که من از او راضی هستم. هفت نفر از گروه، گریه‌کنندگان پیش رسول خدا ﷺ آمدند و تقاضا کردند که وسیله حرکت در اختیارشان گذاشته

شود، پیامبر ﷺ فرمود: چیزی که شما را بر آن راه بیندازم نمی‌یابم، آنها در حالیکه اشک می‌ریختند اندوهگین از اینکه چیزی نمی‌یابند که انفاق کنند برگشتند، و خدای ایشان را معذور داشت!

گوید، و به پیامبر ﷺ خبر رسید که جمعی از منافقان در خانه سویلم یهودی جمع شده و مردم را از حرکت با رسول خدا ﷺ باز می‌دارد طلحه بن عبیدالله را همراه گروهی از اصحاب خود فرستاد و دستور داد خانه سویلم را آتش بزنند، طلحه چنان کرد، گروهی از منافقان هم بدون هیچ بهانه و عذری پیش پیامبر ﷺ آمدند و از او اجازه خواستند که در جنگ شرکت نکنند و رسول خدا ﷺ اجازه فرمود، و آنها هشتاد و چند نفر مرد بودند. گروهی هم از بهانه تراشان عرب آمدند که به ایشان هم اجازه داده شود تا شرکت نکنند و بهانه‌هایی آوردند که پیامبر ﷺ نپذیرفت و آنها هشتاد و دو نفر از قبیله بنی‌غفار بودند. در ادامه آیت آمده است که:

أَرْضَيْتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ

آیا راضی شدید و خوشحال و مسرور می‌شوید به حطام و زندگانی دنیا از ثواب آخرت یعنی ثواب و پاداش آخرت را به مال و حطام دنیا مفروشید زیرا که:

فَمَا مَتَّعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ

مَتَّعُ: مبتدا - قَلِيلٌ: خبر

مال و حطام دنیا در مقابل پاداش و ثواب آخرت چیزی نیست مگر اندکی و آدم عاقل زیاده‌تر را به کمتر معاوضه نمی‌کند چونکه مال و مقام دنیوی فانی است و نعم و بهشت آخرت باقی و محبوب و دوست داشتنی است.

إِلَّا نَفَرُوا يُعَذِّبُكُم عَذَابًا أَلِيمًا وَيَسْتَبْدِلُ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٣٩﴾

بدانید اگر [برای جهاد] بیرون نشوید خدا بشما عذابی الم‌انگیز دهد و گروهی غیر شما را بجای شما می‌گمارد و شما بخدا زیانی نمی‌رسانید که خدا به همه چیز تواناست. (۳۹)

إِلَّا نَفَرُوا يُعَذِّبُكُم عَذَابًا أَلِيمًا

يُعَذِّبُكُم: فعل مضارع - کم: مفعول به - (هو) فاعل - عَذَابًا: مفعول مطلق - أَلِيمًا: نعت

اگر به جنگی که بشما فرمان شده بیرون نیائید خداوند شما را عذاب کند عذابی دردناک و الم‌انگیز که در دنیا دشمن را بر شما غالب می‌گرداند و در آخرت به آتش سوزان عذاب کند زمانی که رسول خدا ﷺ از حرکت به سوی جنگ تبوک خبر داد. سه فرقه شدند، قومی حرکت به سوی جنگ را با جان و دل قبول کردند و آنان مهاجرین و انصارانند و گروهی کسانی بودند که برایشان فرمان دشوار بود اما اطاعت رسول خدا را پذیرفتند و فرمان را گردن نهادند و قصد حرکت به سوی جنگ کردند. گروه سوم از دستور تخلف کردند و از رفتن باز ایستادند.

پیامبر ﷺ ابوبکر صدیق را بر لشکر خود گماشت، آنگاه خود با مردم نماز گزارد و محمد بن مسلمه را بعنوان جانشین خود در مدینه تعیین کرد همین که پیامبر ﷺ حرکت کرد عبدالله بن ابی و همراهانش از حرکت خودداری کردند و نرفتند و گروهی از مسلمانان هم بدون اینکه شک و تردیدی به دل داشته باشند از شرکت در این جنگ خودداری کردند که از جمله ایشان کعب بن مالک، هلال بن امیه مراره بن ربیع، ابو حیثمه مالک بن قیس سالمی و ابوذر غفاری هستند.

وَيَسْتَبْدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّهُ شَيْئًا

لَا تَضُرُّهُ: فعل مضارع، (و) فاعل - ه: مفعول به - شَيْئًا: مفعول مطلق

زمانیکه شما حرکت به سوی جنگ را نپذیرفتید و برای جنگ بیرون نیائید خداوند قومی را جایگزین شما می سازد که غیر از شما هستند و فرمان خدا را بی چون و چرا قبول می کنند و به سوی جنگ روانه می شوند ولی شما بدانید که با این نافرمانی فقط به خودتان زیان می رسانید و چیزی به خدای تعالی زیان نمی رسانید زیرا که که خدای تعالی از همه کس و همه چیز بی نیاز است.

القصة: پیامبر آهنگ تبوک کرد و با سی هزار لشکر به تبوک رسید و در این جنگ ده هزار اسب همراه سپاه مسلمانان بود پیامبر بیست شب در تبوک توقف کرد و نماز خود را شکسته خواند و همانجا ابوخیثمه و ابوذر غفاری هم به آن حضرت پیوستند.

محمد بن اسحاق در سبب حرکت ابوخیثمه می گوید، پس از رفتن رسول خدا، روزی ابوخیثمه به خانه ی خود آمد و آن روز بسیار گرم بود، دید هر دو همسرش برای او در خیمه ی خود آب خنک و خوراکی فراهم آورده اند و خیمه را آب پاشی و رفت و روب کرده اند، لحظه ای بر در هر دو خیمه ایستاد و نگاه کرد که زنهایش برای او چه چیزهایی فراهم آورده اند، گفت: رسول خدا ﷺ میان آفتاب و گرما و باد سوزان باشد ابوخیثمه در سایه ی خنک نخلستان و خوراک مهیاوزن زیبا و کنار اموال خود، این انصاف نیست و به همسران خود گفت: به خدا سوگند به خیمه ی هیچکدام وارد نخواهم شد و باید خود را به رسول خدا ﷺ برسانم، شتری آبکش برگرفت و بیرون شد و در پی رسول خدا ﷺ راه افتاد و هنگامی به آن حضرت رسید که در تبوک فرود آمده بودند. چون ابوخیثمه آمد و شتر خود را خواباند بر رسول خدا سلام کرد پیامبر ﷺ فرمود: ای ابوخیثمه شایسته برای این کار بودی و برایش دعای خیری کرد. اما ابوذر غفاری، بین راه تبوک به پیامبر ﷺ رسید و سبب آن بود که شترش خسته شد و او را عقب گذاشت، ابوذر رضوان الله علیه بار را بر پشت خود نهاد و تنها در پی لشکر روان شد تا اینکه به پیامبر ﷺ رسید و آن حضرت فرمود: خدا رحمت کند ابوذر را، که تنها راه می رود و تنها می میرد و تنها مبعوث می شود و همچنان شد که رسول خدا فرموده بود. گوید، چون پیامبر ﷺ به تبوک رسید. هرقل در حمص (از شهرهای آباد سوریه میان حلب و دمشق) بود و پیامبر ﷺ، خالد بن ولید را به سوی آگیرد گسیل فرمود: آگیرد تن به اسیری داد ولی برادرش حسان ایستادگی و جنگ کرد تا کشته شد و بر تن او جامه ای بود که بر آن قطعات طلا دوخته شده بود. ابن اسحاق می گوید، چون پیامبر ﷺ

به تبوک رسید یحنه بن رؤبه فرمانروای ابله به حضور پیامبر ﷺ آمد و پیشنهاد صلح داد و پیامبر ﷺ با قبول جزیه از ایشان موافقت کرد، گوید پیامبر ﷺ بر نگهبانان مسلمان در ناحیه‌ی تبوک عباد بن بشر را فرمانده کرد و به مدینه برگشت و در راه پیشامدی رخ نداد.

وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

و خداوند بر تمام چیزها قادر و تواناست.

إِلَّا نَضُرُّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ﴿٤٠﴾

اگر یاریش نکند قطعاً خدایش او را یاری کرده، وقتی که کافران بیرونش کرده بودند، [خدا یاریش کرد] یکی از آن دو تن در غار بودند وقتی رسول به رفیق خود می‌گفت غم مخور و مترس که خدا با ماست. آنگاه خدا آرامش خویش به او نازل کرد و به سپاهانی که دیده نمی‌شدند، امداد غیبی مدد فرمود و کلمه کافران را خوار و زبون گرداند که والا کلمه خدا است و خدا نیرومند و فرزانه است. (۴۰)

إِلَّا نَضُرُّوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَخْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا
أَخْرَجَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - الَّذِينَ: فاعل

این آیت متصل به آیت ماقبل است می‌گوید: اگر ایشان، پیغمبر ﷺ را یاری ندهند و با وی به جهاد بیرون نروند زود باشد که خدای تعالی او را یاری دهد و او را پیوسته نصرت و کمک کند و حقیقتاً خدای تعالی او را کمک و نصرت داد آن زمانی که کافران قصد بیرون کردن او از مکه کردند خدای تعالی به او دستور خروج از مکه را صادر کرد و جبرئیل را فرستاد و رسول خدای را از کینه و حيله آنان مطلع ساخت.

در حالیکه دو تن بودند رسول خدا ﷺ و ابوبکر صدیق و خداوند آنزمانی که در غار ثور بودند نیز ایشان را نصرت داد و عنکبوت را فرستاد تا بر در غار همان ساعت خانه خویش ساخت و دو پرند کبوتر آمدند و بر در غار نشستند و همان ساعت خانه بنهادند بامدادان کافران خبر یافتند و بر پی ایشان بیرون آمدند تا بگیرند چون نزدیک غار رسیدند ابوبکر گفت: یا رسول الله ﷺ دشمنان بما رسیدند مصطفی ﷺ گفت غم مخور ای ابوبکر که خدای با ماست: این عبادت در معنای اثناس (خوگرفتن) آمده است. پس ایشان به در غار رسیدند خانه عنکبوت دیدند بر در غار تنیده و

مرغ خانه نهاده و گفتند اگر در این جایگاه کسی بوده باشد خانه‌ی عنکبوت و لانه‌ی کبوتران در این وقت کم ساخته نمی‌شد که قبلاً قصه آن در سوره الانفال گذشت.

فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَّمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ
الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى

فَأَنْزَلَ: فعل ماضی - لفظ اللَّهُ: فاعل - سَكِينَتَهُ: مفعول به

پس خداوند رحمت خود را که سبب آرامش پیغمبر است فرو فرستاد و مشهورتر آنست که بر ابوبکر صدیق فرستاده است^۱ چونکه از روی شفقت بر حال آن حضرت بسیار نگران بود شیخ فرید الدین عطار گفت:

خواجه اول که اول یار اوست ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست
چون سکینه شد ز حق منزل برو گشت مشکلهای عالم برو

و نیز خداوند پیغمبر ﷺ را با لشکرهای فرشتگان که شما ایشان را ندیدید نصرت داد تا از در غار محافظت کردند و یا مراد این بوده است که فرشتگان در جنگهای بدر و احزاب و حنین به لشکر پیغمبر ﷺ وارد شدند و نصرت دادند و سخن کسانی را که کافر شدند پست تر گردانید و دعوت آنان را بی مقدار و بی ارزش کرد و به جای آن کلمه الله یعنی دعوت اسلام و توحید کلمه را جایگزین کرد.

وَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
كَلِمَةُ: مبتدا - هِيَ: ضمیر فصل - الْعُلْيَا: خبر
و کلمه الله بلندتر و بالاتر و عالی تر است.

وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

لفظ اللَّهُ: مبتدا - عَزِيزٌ: خبر - حَكِيمٌ: خبر ثان

و خداوند عزیز و با حکمت است و هر کاری که انجام دهد از روی حکمت کند

أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾

[برای جنگ با مشرکان] سبکبار و مجهز، بیرون شوید و با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کنید که این، اگر بدانستید، برای شما بهتر است. (۴۱)

أَنْفِرُوا خِفَافًا وَثِقَالًا وَجَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

^۱ - ابن عباس، ابن العربی و جمعی دیگر معتقدند که ضمیر علیه به ابوبکر صدیق راجع می‌گردد و رازی نیز این قول را ترجیح داده است. نگاه کنید: المنیر جزء ۱۰ ص ۲۱۸ ذیل آنه.

انْفِرُوا : فعل امر - (و) فاعل - خِفَافًا : حال

می‌گوید: همگی از پیران و جوانان و توانگران و درویشان به غزوه تبوک بیرون روید و با مالهائیتان ساز و برگ جنگی تهیه کنید و با جانهای خود به میدان جنگ وارد شوید و در راه خدا جهاد کنید در خبر است که ابن ام مکتوم که کور بود آمد و گفت من که کور هستم باید بیرون بروم؟ فرمود بلی، تا این که رب العالمین این آیت لیس علی الضعفا ولا علی المرضى... را نازل کرد.

ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ

ذَٰلِكُمْ : مبتدا - خَيْرٌ : خبر

آن ایشار مال و جان در راه خدا و جهاد فی سبیل الله برای شما بهتر از ترک جهاد است، اگر ثواب جهاد و عقاب ترک آن را بدانید.

چونکه گروهی از منافقان به مردم می‌گفتند، در این گرمای سوزان بیرون نروید و آنها را از جهاد باز می‌داشتند و خداوند آیات ۸۱ و ۸۲ سوره توبه را در حق این گفتارشان نازل کرد که می‌فرماید: گفتید، در گرما بیرون نروید به آنها بگو آتش دوزخ بشدت گرمتر است اگر بفهمند پس باید اندک بخندند و بیشتر بگیرند.

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَا تَبْعُوكَ وَلَكِنْ بَعْدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ وَسَيَحْلِفُونَ

﴿۴۴﴾

يَاللَّهِ لَوْ أَسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
اگر منفعتی آتی و فوری و یا سفری کوتاه در پیش می‌بود [دعوت کنی] البته، تو را پیروی می‌کردند ولی این مسافت به نظرشان بسیار دور آمد، به خدا قسم خواهند خوردند که اگر می‌توانستیم و توانایی داشتیم با شما بیرون آمده بودیم که خویشان را هلاک می‌کنند و خدا داند که دروغگویان‌اند. (۴۲)

لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا لَا تَبْعُوكَ وَلَكِنْ بَعْدَتْ عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ

اسم کان محذوف - عَرَضًا : خبر کان

اگر سفری نزدیک و سهل و آسان و غنایم نزدیک بود ای محمد ﷺ آنان به طمع مال دنیا از تو پیروی می‌کردند و اما برایشان مسافت دور شد و به مشقت باید آن مسافت را طی کرد از تو پیروی نمی‌کنند. آورده‌اند که چون حضرت رسول ﷺ مردمان را به غزوه تبوک دعوت کرد ایشان سه گروه شدند جمعی با شتاب آماده حرکت شدند و فرمان خدا و رسولش را بی‌چون و چرا اجرا کردند آنان مهاجرین و انصار بودند و گروه دوم که به بعضی مومنان فرمان خدا و حکم رسول الله ﷺ سنگینی آمد و هوای نفس را اختیار کردند و برخی مانند را برگزیدند و به امر خدا و رسولش خلاف کردند و آنان منافقان بودند که در شأن ایشان این آیت نازل شد **لَوْ كَانَ عَرَضًا قَرِيبًا وَسَفَرًا قَاصِدًا...**

وَسَيَحْلِفُونَ يَاللَّهِ لَوْ أَسْتَطَعْنَا لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ

زود باشد که به خدا سوگند خورند و این از معجزات قرآن است که قبل از وقوع وضع آینده را بیان می‌کند زمانیکه آنان از غزوه تبوک برگردند به طریق عذرخواهی نزد تو قسم یاد می‌کنند مثلاً می‌گویند اگر می‌توانستیم و توانایی داشتیم هر آینه سفر می‌کردیم و به سوی غزوه بیرون می‌آمدیم و با کفار در کنار شما می‌جنگیدیم.

آورده‌اند که فردای آن روز رسول خدا ﷺ آمد رسم بر این بود که پیامبر ﷺ هرگاه از سفر می‌آمد نخست به مسجد می‌رفت و دو رکعت نماز می‌گزارد آنگاه برای مردم می‌نشست، چون این کار را فرمود کسانی که از جنگ تخلف کرده بودند آمدند هشتاد و چند مرد بودند و شروع به بهانه تراشی و عذر خواهی کردند و برای پیامبر ﷺ سوگند می‌خوردند پیامبر اظهارات ظاهری آنها را قبول کرد و برای آنها آمرزش خواهی فرمود و امور باطنی آنها را به خداوند واگذار فرمود.

کعب بن مالک می‌گوید، چون خبر رسید من هم از جمله کسانی بودم که به پیش پیامبر بیایم و دروغی بیافم. همینکه به پیامبر سلام دادم تبسمی فرمود که از لبخندش خشم هویدا بود فرمود: جلو بیا، رفتم و روبروی آن حضرت نشستم، فرمود: چه چیزی موجب شد که از شرکت در جنگ تخلف کنی؟ مگر مرکوب نخریده بودی؟ گفتم: آری، به خدا قسم اگر من در حضور کس دیگری غیر از تو از مردم دنیا می‌نشستم چنین مصلحت می‌دیدم که با عذر خواهی و بهانه تراشی خود را از خشم او آسوده کنم ولی به خدا سوگند که اگر امروز سخن دروغی بگویم که تو از من خشنود شوی ممکن است خدای تعالی تو را در روز قیامت نسبت به من به خشم بیاورد و اگر هم راست بگویم ممکن است بر من خشم بگیری و به هر حال راست می‌گویم و امیدوارم رضایت خداوند در آن باشد، نه به خدا قسم من هیچ عذر و بهانه‌ای نداشتم و هیچ‌گاه هم به آن چنان توانگر و نیرومند نبودم، پیامبر ﷺ فرمود: این راست می‌گوید برخیز تا خداوند خود درباره تو حکم فرماید.

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰنَفُسُهُمْ

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ: فعل مضارع - (و) فاعل - انفس: مفعول به

جانهای خود را با خوردن این قسم دروغین هلاک می‌کنند و خود را مستحق عذاب آتش دوزخ می‌کنند.

وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّهُمْ لَكَاذِبُوْنَ

هم: اسم ان - لَكَاذِبُوْنَ: خبر ان

و خداوند می‌داند برآستی که ایشان دروغ‌گویان اند و برای بیرون نرفتن خود به غزوه تبوک دلیل اقتناعی می‌آورند که پایه و اساس حقیقی ندارد.

عَفَا اللّٰهُ عَنْكَ لِمَ اَذْنٰتَ لَهُمْ حَتّٰى يَتَّبِعَنَّ لَكَ الَّذِيْنَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِيْنَ ﴿١٣﴾

خدایت ببخشد، چرا پیش از آنکه راستگویان از دروغگویان بر تو آشکار شوند به آنها اجازه دادی؟ (۴۳)

عَفَا اللَّهُ عَنْكَ

این عبارت دعاست یعنی خداوند گناه تو را عفو کند قومی گفتند در مورد نرفتن به غزوه تبوک از حضرت رسول ﷺ اجازه خواستند و او نیز قبل از اینکه وحی بیاید اجازه داده بود خداوند گناه تو را عفو کند و ببخشد.

لَمْ أَذْنَبْ لَهُمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَتَعْلَمَ الْكَذِبِينَ

أَذْنَبْتُ : فعل ماضی - (ت) فاعل

چرا به آنان اجازه داده‌ای که از جهاد بازمانند و به همراه شما بیرون نروند و چرا عذرهای آنان را شنیدی بهتر بود با ماندن آنان موافقت نمی‌کردی و باید که برای تو کاملاً روشن شود عذر آنان درست است یا نه چه کسانی در عذر و بهانه‌ای که آورده‌اند راست می‌گویند و چه کسانی دروغگویان‌اند.

لَا يَسْتَفِذُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُنْفِقِينَ ﴿٤٤﴾

کسانیکه بخدا و روز دیگر ایمان دارند. برای اینکه با مالها و جانهای خویش جهاد کنند از تو اجازه نمی‌خواهند که خدا پرهیزکاران را می‌شناسد. (۴۴)

لَا يَسْتَفِذُكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
يَسْتَفِذُكَ : فعل مضارع - ك: مفعول به - الَّذِينَ : فاعل

پس نشانه‌ی منافقان را ذکر می‌کند می‌گوید:

ای محمد ﷺ! آنکسانیکه به خدا و به روز قیامت ایمان دارند با مالها و جانهایشان در جهاد فی سبیل الله از تو دستوری نمی‌طلبند بلکه بلافاصله بعد از صادر شدن فرمان جهاد داوطلبانه و عاشقانه و بدون سستی به سوی آن می‌شتابند و عذر و بهانه اقماعی برای آنها نمی‌تراشند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالْمُنْفِقِينَ

لفظ اللَّهُ: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر - بِالْمُنْفِقِينَ: جار و مجرور

و خداوند به نیت پرهیزکاران داناست و می‌داند که آنان در جهاد تعلل نمی‌کنند و عاشقانه به سوی آن می‌شتابند.

إِنَّمَا يَسْتَفِذُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَازْتَابَتْ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي

فقط کسانی که بخدا و روز دیگر ایمان ندارند و دلهایشان به شک افتاده و در شک خویش سرگردانند، از تو اجازه می‌خواهند. (۴۵)

إِنَّمَا يَسْتَأْذِنُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَآزَنَاتٌ قُلُوبُهُمْ فَهُمْ فِي رَيْبِهِمْ يَتَرَدَّدُونَ

هم: مبتدا - يَتَرَدَّدُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر
اما آن کسانی از تو اجازه می‌طلبند که به خدا و روز قیامت ایمان ندارند و دلهای ایشان در حقیقت اسلام و فلسفه جهاد در شک و تردیدند پس در حالت سرگردانی بسر می‌برند و دنبال بهانه‌جویی و آوردن دلیل اقناعی برای عدم شرکت خود در جهاد فی سبیل الله هستند.

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٤٦﴾

اگر آنان قصد بیرون رفتن [برای جهاد] داشتند، برای آنان لوازمی آماده کرده بودند ولی خدا حرکتشان را مکروه داشت و بازشان داشت و گفته شد: بازنشتگان بنشینید. (۴۶)

وَلَوْ أَرَادُوا الْخُرُوجَ لَأَعَدُّوا لَهُ عُدَّةً وَلَكِنْ كَرِهَ اللَّهُ انْبِعَاثَهُمْ فَثَبَّطَهُمْ وَقِيلَ اقْعُدُوا مَعَ الْقَاعِدِينَ

كَرِهَ : فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ : فاعل - انْبِعَاثَهُمْ : مفعول به - هم: مضاف الیه

و اگر این منافقان می‌خواستند به سوی جهاد بیرون روند هر آینه توشه و ساز و برگ جنگی فراهم می‌کردند و به همراه حضرت رسول می‌توانستند راه بیفتند اما خداوند کراهت داشت و حرکت آنان را به سوی جهاد به همراه پیغمبر نپسندید پس ایشان را از حرکت باز داشت و سستی و کاهلی بر آنان مستولی ساخت تا از رفتن باز مانند اگر برای جهاد بیرون می‌آمدند جز ضرر چیز دیگری نداشتند به خاطر همین است که خداوند حرکت آنان را به سوی جهاد نپسندید و به ایشان گفته شد که با نشتگان (پیران و بیماران و کودکان و زنان) در خانه بنشینید چون شایستگی و لیاقت جهاد فی سبیل الله را ندارید.

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا تُضَعُّوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ وَفِيكُمْ سَمَّاعُونَ لَهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ ﴿٤٧﴾

اگر [این منافقان] با شما بیرون شده بودند، در کارهایتان جز تباهی نمی‌افزودند و میان شما (اراجیف) می‌ساختند، و در کار شما فتنه‌جویی می‌کردند و میانان جاسوسان داشتند که خدا ستمکاران را می‌شناسد. (۴۷)

لَوْ خَرَجُوا فِيكُمْ مَا زَادُوكُمْ إِلَّا خَبَالًا وَلَا تُضَعُّوا خِلَالَكُمْ يَبْغُونَكُمُ الْفِتْنَةَ

زمانیکه حضرت رسول ﷺ از مدینه به سوی تبوک رفت به ثنیه الوداع فرود آمد و آنجا را الشکرگاه خود قرار داد پس آن موقعی که حضرت رسول به همراه مومنان به سوی غزوه تبوک حرکت کردند عبدالله ابی سلول به همراه منافقان و اهل مرتد خلاف کردند و باز گشتند رب العالمین در حق ایشان آیت فرستاد لو خرجوا فیکم مازادوکم الا خیالاً که اگر در میان شما آن منافقان بیرون می آمدند به شما هیچ سودی نمی بخشیدند مگر تباهی و حيله و بدی می آوردند و هر آینه در میان شما غمازی و سخن چینی می کردند و در میان شما اختلاف ایجاد می کردند تا از حرکت به سوی تبوک باز مانید و دست از فرمان الهی بردارید. مولانا گفت:

زانکه زاد و کم حبالا گفت حق کز رفیق سست برگردان ورق

وَفِیکُمْ سَمْعُونَ هُمْ

واو حالیه - فِیکُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - سَمْعُونَ: مبتدا موخر
و آنان در میان شما جاسوسی می کردند و خبرهای حساس جنگی و تاکتیک های جنگی را به دشمن می رساندند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ

لفظ الله: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خداوند به ستمکاران یعنی به نیت منافقان آگاه و داناست و این وعید برای آنهاست که عقوبت آن را در آخرت خواهند دید.

لَقَدْ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ

وَهُمْ كَرِهُونَ

از پیش نیز، فتنه جو بودند و کارها را برای تو وارونه ساختند، تا حق بیامد و فرمان خدا با وجود اینکه کراهت داشتند آشکار شد. (۴۸)

لَقَدْ ابْتَغَوُا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَقَلَبُوا لَكَ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ

وَهُمْ كَرِهُونَ

واو: حالیه - هُمْ: مبتدا - كَرِهُونَ: خبر

این منافقان به تحقیق قبلاً نیز در غزا خلاف می کردند و این کار و جاسوسی آنان عادت ایشان است همچنانکه در غزاهم چنین کردند که عبدالله ابی سلول به همراه منافقان خود در روز احد نیز برگشتند و بدین ترتیب کارها را برای مسلمانان رزمنده مشکل و راه جهاد را مسدود می کردند تا اینکه نصرت و کمک خداوند به سر مسلمانان سایه افکند و مسلمانان در جنگ به نصرت خداوند پیروز و غالب شدند در حالیکه آنان از پیروزی تو ناراحت بودند و پیروزی تو را ناپسند می شمردند.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّقُولُ أَتَذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي ۚ أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ
لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ ﴿٤٩﴾

از جمله آنها کسانی است که گویند به ما اجازه بدهید [تا به جهاد بیرون نرویم] و ما را بدانید که آنان به گناه افتاده‌اند و جهنم فراگیر کافران است. (۴۹)

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَّقُولُ أَتَذَن لِّي وَلَا تَفْتِنِّي ۚ

مِنْهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - مَنْ: مبتدا موخر

این آیت در شأن جد بن قیس الخزرجی یکی از منافقان آمده است که پیش پیغمبر آمد و گفت به من اجازه بده که من در جنگ حاضر نشوم که گرفتار فتنه به جهت دیدن جمال ماهرویای رومی نشوم در این موقع این آیت خطاب به پیغمبر ﷺ نازل شد و عمل آن شخص را قبیح شمرد.

أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَقَطُوا

آگاه باش و بدان که ایشان در فتنه افتاده‌اند و این عمل نشانه‌ی نفاق ایشان است و بهانه تراشی و شانه خالی کردن از مسئولیت است.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ

جَهَنَّمَ: اسم ان - لَمُحِيطَةٌ: خبر ان

بدرستیکه آتش جهنم احاطه کننده و فراگیرنده کافران است و خداوند به کسانی که از روی نفاق از فرمان دین شانه خالی می‌کنند مستولی و غالب است.

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ ۖ وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا

مِنْ قَبْلُ وَيَكْتَوَلُوا وَهُمْ فَرِحُونَ ﴿٥٠﴾

اگر تو را خوشی نصیب شود، غمگیشان کند و اگر تو را مصیبتی رسد گویند ما از پیش احتیاط خویش بکردیم آنان از دین باز گردند و شادمان شوند. (۵۰)

إِنْ تُصِيبَكَ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ

تُصِيبَكَ: فعل مضارع - ك: مفعول به - حَسَنَةٌ: فاعل

ای محمد ﷺ اگر در غزوه تبوک پیروز شوند آن منافقان به جهت داشتن نفاق در دل از پیروزی مسلمانان دلتنگ و اندوهگین می‌شوند همچنانکه منافقان در روز بدر یعنی در پیروزی مسلمانان اندوهگین و دلتنگ شده بودند.

وَإِنْ تُصِيبَكَ مُصِيبَةٌ يَقُولُوا قَدْ أَخَذْنَا أَمْرَنَا مِنْ قَبْلُ وَيَكْتَوَلُوا وَهُمْ
فَرِحُونَ

(و) حالیه - هم: مبتدا - فَرِحُوا : خبر

و اگر شکست بخورند خوششان می آید و می گویند ما از قبل هم می دانستیم که مسلمانان شکست می خورند و آنچه که ما فکر می کنیم درست از آب در آمده است و بدین خاطر به جنگ نرفتیم و به این شکست خوشحال می شوند همچنانکه منافقان بخاطر مصیبتی که بر مسلمانان وارد شده بود شاد شده بودند.

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿۵۱﴾
 بگو: بما، جز آنچه خدا برای ما مقرر کرده، نمی رسد که او مولای ماست و مؤمنان باید بخدا توکل کنند. (۵۱)

قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا

يُصِيبُنَا: فعل مضارع - نا: مفعول به - ما: فاعل

بگو ای پیغمبر ﷺ هرگز چیزی از پیروزی و شکست به ما نمی رسد مگر آن چیزی که خداوند در لوح محفوظ برای ما مقرر کرده باشد بخاطر همین است که ما در مقابل پیروزی احساس غرور نمی کنیم و در مقابل شکست عجز و ناله و جزع نمی کنیم.

هُوَ مَوْلَانَا

هُوَ: مبتدا - مولی: خبر

سرور و چاره ساز و یار و یاور ما اوست آنچه دهد از روی حکمت دهد چه پیروزی و چه شکست.

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

و باید تنها به خدا توکل کرد و به غیر او نباید متکی شد و مؤمنان کارهای خود را به او واگذار می کنند و بآنچه که از خدا به او رسد راضی و خشنودند:

به توکل زیم اکنون نه به کسب که رضا صبر فزای است مرا

قُلْ هَلْ تَرْتَضُونَ إِنَّا إِلَٰهٌ أَحَدٌ الْحُسَيْنِيُّ وَنَحْنُ نَرْتَضِي بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ

بِعَذَابٍ مِّنْ عِنْدِهِ أَوْ يَأْتِيَنَا فَتَرْبِصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُّتَرَبِّصُونَ ﴿۵۲﴾

بگو: ای پیغمبر! مگر شما منافقان برای ما جز (وقوع) یکی از دو نیکی را انتظار می برید، ولی ما درباره شما انتظار داریم که خدا بوسیله عذابی از جانب خویش یا بدست ما، جانتان بگیرد پس منتظر باشید که ما نیز با شما منتظریم. (۵۲)

قُلْ هَلْ تَرْتَضُونَ إِنَّا إِلَٰهٌ أَحَدٌ الْحُسَيْنِيُّ

تَرْتَضُونَ: انتظار می کشید، فعل مضارع - (و) فاعل - إِلَٰهٌ: مفعول به

ای محمد ﷺ به ایشان بگو که: آیا جز این است که شما انتظار آن را می کشید و به آن دل بسته اید از دو راه خارج باشد. یعنی انتظار شما از دو راه خارج نیست یا با نصرت و یاری خدای تعالی بر دشمن پیروز می شوید و یا در راه خدا شهید می شوید بهر حال به نفع ما جهاد گران فی سبیل الله است.

وَحَنُّ نَرَبِّصُ بِكُمْ أَنْ يُصِيبَكُمُ اللَّهُ بِعَذَابٍ مِنْ عِنْدِهِ أَوْ يَأْتِيَنَا نَحْنُ: مبتدا - نَرَبِّصُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل، جمله خبر

و اما ای کافران در مقابل از خدا انتظار داریم بشما دو بدی می رسد یکی اینکه خدای تعالی بشما عذابی از نزد خود برساند و آن چون زلزله و ... و دیگر اینکه ما با دستهای توانا و قدرتمند شما را به هلاکت برسانیم.

فَرَبِّصُوا إِنَّا مَعَكُمْ مُتَرَبِّصُونَ

(نا) اسم ان - مُتَرَبِّصُونَ: خبر ان

پس شما منتظر عذاب خدا باشید و ما نیز به همراه شما منتظر آن هستیم که از خدا می خواهیم یعنی در آینده نزدیک انتظارها به سر آید و خواست خداوند عملی خواهد شد آن فرجام نامبارکی را که کار شما بدان خواهد انجامید خواهید چشید.

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿٥٣﴾

چه برغبت خرج کنید، یا بکراهت، هرگز از شما نپذیرند که شما گروهی عصیان پیشه اید. (۵۳)

قُلْ أَنْفِقُوا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا لَنْ يُتَقَبَلَ مِنْكُمْ

أَنْفِقُوا: فعل امر - (و) فاعل - طَوْعًا: حال

می گویند: این آیه در حق عبدالله بن ابی سلول رئیس منافقان آمده است ای پیغمبر ﷺ به منافقان بگو که: اگر شما چه از روی میل و رغبت و چه از روی اکراه و اجبار و بخاطر ترس جان نفقه کنید از شما پذیرفته نخواهد شد.

إِنْ كُمْ كُنْتُمْ قَوْمًا فَاسِقِينَ

کم: اسم ان - تُم: اسم کان - قَوْمًا: خبر کان - جمله کُنْتُمْ قَوْمًا: خبر ان

بدرستی که شما از گروه فاسقین و کافران هستید و نفقه کافران در پیشگاه الهی قابل قبول نیست که نخست باید به خدا ایمان داشته باشید و پاکی دل و اعتقاد خالص، پس از آن، نفقه و صدقه و زکات شما مورد قبول درگاه الهی خواهد شد.

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقَبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَرِهُونَ ﴿٥٤﴾

هیچ مانعی از قبول نفقات آنان نبود، جز این نبود که آنها خدا و پیغمبر او را منکرند و جز بحال ملالت و اکراه به نماز [جماعت] نیایند و جز به کراهت خرج نکنند. (۵۴)

وَمَا مَنَعَهُمْ أَنْ تُقْبَلَ مِنْهُمْ نَفَقَتُهُمْ إِلَّا أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ
أَنْ تُقْبَلَ: فعل مضارع مجهول منصوب - نَفَقَتُهُمْ: نایب فاعل

می‌گوید: علت پذیرفته نشدن نفقات و صدقات کافران آنست که ایشان به خدا و رسول او کافرند و به نماز و جماعت پیغمبر ﷺ نمی‌آیند و در نماز تنبلان و کسلان‌اند و گوش به ثواب آن ندارند و دل به آن نمی‌بندند و در راه خدا نفقه و صدقه نمی‌دهند مگر به کراهت و اجبار در وقت ضرورت نه به امید ثواب آخرت.

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٥٥﴾

کثرت اموال و اولادشان تو را بشگفت نیارد، فقط خدا می‌خواهد بوسیله آن، در زندگی دنیا عذابشان کند و جانشان را بحالت کفر، بگیرد. (۵۵)

فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ

این آیه خطاب به مصطفی ﷺ و مراد به امت اوست. پس ای پیغمبر ﷺ تو را به عجب و اندارد و به شگفتی نیندازد مالهایشان یعنی مالهای منافقان و فرزندان ایشان چونکه زیادی اموال و اولاد برای ایشان موجب وبال است.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ

براستی غیر از این نیست که خدای تعالی می‌خواهد با کثرت اموال و اولاد ایشان را با آن در دنیا به سبب رنج و مشقتی که از فراهم آوردن و جمع کردن مال و حفظ آن متحمل می‌شوند عذاب کند چونکه در جمع آوری مال حریص بودند و بدین ترتیب هم زندگی دنیوی را به تباه می‌کشاند و هم دائم در فکر جمع آوری و حفظ آن خواهد بود از بس که در این فکرند بیماری مالیخولیا گرفته‌اند و با این کار در حالت کفر از دنیا بیرون روند. به قول شیخ سعدی: که فلان انبارم بترکستان و فلان بضاعت بهندوستان و این قبالة فلان زمین است و فلان چیز را فلان، ضمین. انصاف، از این مالیخولیا.

وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِيَّاهُمْ لِمَنْكُم مَّا هُمْ بِمِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْقَهُونَ ﴿٥٦﴾

بخدا قسم می‌خورند که آنها از شما نیستند ولی آنها از شما نیستند، بلکه ایشان گروهی هستند که [از شما] می‌ترسند. (۵۶)

وَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ إِيَّاهُمْ لِمَنْكُم

نشانه‌ی دیگر منافقان آنست که می‌گوید:

آنها به خدا سوگند می خورند که از جمله شما هستند و برادر مومن و مسلمان شما هستند در حالیکه از جمله‌ی شما نیستند.

وَمَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَكِنَّهُمْ قَوْمٌ يَفْقَهُونَ

هَمْ : مبتدا - مِنْكُمْ : جار و مجرور خبر

بلکه آنها گروهی هستند که بسیار می ترسند و از شدت ترس کفر را پنهان کرده و به ظاهر قضیه اظهار ایمان می کنند که مبادا به چنگال مسلمانان گرفتار شوند.

لَوْ يَخْتَفُونَ مَلَجَأً أَوْ مَغْرَبَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَّوَلَوْ أَلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ ﴿٥٧﴾

اگر پناهگاه یا نهان گاه یا گریز گاهی می یافتند شتابان به سوی آن رو می کردند. (۵۷)

لَوْ يَخْتَفُونَ مَلَجَأً أَوْ مَغْرَبَاتٍ أَوْ مُدْخَلًا لَّوَلَوْ أَلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ

هَمْ : مبتدا - يَجْمَحُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

اگر آن منافقان پناهگاهی بیابند که بتوانند به آن پناه ببرند و یا غارها در کوه‌ها و یا سوراخی که بتوانند در آنجا بزنند هر آینه از ترس شما به آن روی می آورند و پناشتاب در آن می خزند و این خزیدن و پناه آوردن به غار کوه‌ها و سوراخ‌ها و دهلیزها را به ایمان آوزدن از دل ترجیح می دهند و بنابراین، نزد شما از روی تقیه به اسلام تظاهر می کنند در حالیکه حقیقت واقع امر غیر از این است.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطَوْا مِنْهَا إِذَا هُمْ

يَسْتَخْطُونَ ﴿٥٨﴾

بعضی از آنها در [تقسیم زکات] بر تو خرده می گیرند، پس اگر به آنان از آن داده شود خشنود شوند و اگر به آنان از آن داده نشود آنوقت، خشمگین می شوند. (۵۸)

وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ

يَلْمِزُكَ : از تو عیب جویی می کنند، فعل مضارع - ك: مفعول به - (هو) فاعل

و از منافقان کسانی هستند که در تقسیم غنائم (صدقه‌ها) به تو عیب می گیرند.

می گویند: این آیت در حق مردی منافق که نامش حرقوس بن زهیر بود آمده است. رسول خدا در غزاه حنین غنائم جنگی را تقسیم می کرد. حرقوس گفت در تقسیم غنائم عدالت را رعایت کن رسول خدا ﷺ زمانیکه سخن وی شنید چهره‌ی او سرخ شد. عمر رضی الله عنه گفت: یا رسول الله ﷺ اجازه بده گردنش را بزنم پس به عمر گفت او را رها کن برآستی دوست ندارم اینکه گفته شود محمد صلی الله علیه و آله یارانش را می کشد. در خبر است که ابوبکر بدنبال او رفت و او را در غار یافت و بازگشت، عمر هم بدنبال او برفت و در نماز یافت و بازگشت و علی بدنبال او رفت و او را ندید. رسول خدا گفت ای علی این مرد در روزگار

خلافت تو بیرون می‌آید و تو او را می‌کشی و نشانه او را بر شمرد علی در جنگ نهروان او را در میان کشتگان یافت.

فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ

أُعْطُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

پس اگر از صدقات (غنائم) آنچه که دلخواه و باب طبع ایشان باشد به او داده شود آنرا می‌پسندند و می‌پذیرند و اگر به دلخواه و باب طبع او از صدقات به ایشان داده نشود هر آینه خشمگین شوند و از نحوه‌ی تقسیم غنائم عیب جویی می‌کنند.

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ

وَرَسُولُهُ إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ ﴿۵۹﴾

[چه می‌شد] اگر بعطای خدا و پیغمبر او راضی می‌شدند و می‌گفتند: خدا ما را بس است، زود باشد که خدا از کرم خویش، بما عطا کند، پیغمبر او نیز؛ و ما بخدا امیدواریم. (۵۹)

وَلَوْ أَنَّهُمْ رَضُوا مَا آتَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ

هم: اسم آن - رَضُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، جمله خبر آن
و اگر آنان مراد حرقوس و یاران او آنچه را که خداوند به ایشان از صدقات و غنائم داده و بوسیله رسولش تقسیم صدقات کرده راضی می‌شدند.

وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ سَيُؤْتِينَا اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَرَسُولُهُ

و می‌گفتند فضل و کرم خداوند ما را بس است، زود باشد که خداوند از فضل و کرم خود و نیز فرستاده‌ی او بما عطای دیگری می‌بخشد که از این تقسیم بیشتر و بهتر است.

إِنَّا إِلَى اللَّهِ رَاغِبُونَ

(نا) اسم آن - رَاغِبُونَ: خبر آن

اگر چنین می‌گفتند یعنی می‌گفتند فضل و کرم خدا و رسولش برای ما بس است و ما به فضل و کرم او امیدواریم و به آنچه بما داده است راضی هستیم. قطعاً رفتاری اینگونه، بهتر از خشم و اعتراضشان بود.

إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمَوْلَفَةِ فُلُوبِهِمْ وَفِي الرِّقَابِ

وَالْعَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۶۰﴾

زکات فقط از فقیران و تنگدستان و عاملان آنست و آنها که جلب دل‌هایشان کنند و برای آزادی بندگان و وامداران و صرف در راه خدا و به راه مانده، فریضه‌ای از جانب خداست و خدا دانا و فرزانه

است. (۶۰)

إِنَّمَا الصَّدَقَتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسْكِينِ وَالْعَمِلِينَ عَلَيْهَا وَالْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَفِي الرِّقَابِ
وَالْغَرَمِينَ وَفِي سَبِيلِ اللَّهِ وَابْنِ السَّبِيلِ

الصَّدَقَتُ : مبتدا - لِلْفُقَرَاءِ : جار و مجرور خبر

می‌گوید: چون منافقان در تقسیم صدقات (اموال زکات) بر رسول خدا ﷺ خرده گرفتند، خداوند متعال وجوه مصارف صدقات را بیان نمود تا قابل اعتراض و طعن نباشد و به فتنه ایشان پایان دهد مصارف هشتگانه زکات بطریق زیر است:

۱- مال زکات به فقیران اختصاص دارد، فقیر کسی است که چیزی ندارد.

۲- به مسکینان و بیچارگان اختصاص دارد، در حدیث شریف آمده است که اصحاب رسول خدا ﷺ گفتند: یا رسول الله مسکین کیست؟ فرمود، مسکین کسی است که توانگری را نمی‌یابد تا او را بی‌نیاز کند در نزد احناف مسکین کسی است که وضع مالیش از فقیر بدتر باشد و نیز در نزد احناف کسی که حد نصاب زکات را مالک باشد نباید زکات بگیرد.

۳- و نیز کسانی که آن مال را جمع می‌کنند و عامل و کارگزار جمع‌آوری صدقات (زکات) هستند اینان نیز یکی از مستحقان اموال زکات به شمار می‌روند.

۴- و گروهی که دلهای ایشان برای پذیرش اسلام امید بسته که رسول خدا ﷺ از این نوع کسان دلجویی می‌کرد و از صدقات سهمی برای آنان در نظر می‌گرفت تا اسلام بر دلهای ایشان متمکن شود و دلهای دیگران را نیز به اسلام سوق دهد.

۵- و دیگر اینکه صرف زکات آزادی بندگان از اسارت بندگی از دست اربابشان است و این در مذهب شافعی‌ها و حنفی‌هاست. اما مالکی‌ها و حنبلی‌ها می‌گویند: خریدن برده و سپس آزاد کردن به استقلال آن نیز شامل این معنی است.

۶- و نیز صرف دیگر آن از آن کسی است که مقروض و مدیون و بدهکار باشد و به فساد خرج نکند رسول اکرم ﷺ خود، کسانی را که زیر بار قرض بودند از وجوه زکات یاری می‌کردند احناف می‌گویند: غارم کسی است که وامی برگردن وی است و مالک نصابی که از وامش افزون باشد، نیست.

۷- و دیگر آنکه در راه خدا باشد یعنی در تهیه ساز و برگ جنگی مسلمانان علیه کافران صرف کند.

۸- و دیگر اینکه مسافری که از مال خود دور شده و درمانده شده باشد. ابن السبیل: مسافری است که توشه‌ی رسیدن وی به خانه و دیارش در سفر تمام شده، یا بهر دلیلی از دسترس وی خارج است و در راه مانده. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا زکات ناگزیر بر همه‌ی هشت صنف یاد شده صرف شود، یا اگر به بعضی از آن اصناف هم داده شد، کافی است؟ فقها در این باره بر دو قول‌اند: حنفی‌ها و مالکی‌ها صرف آن را به برخی از اصناف یاد شده جایز و شافعی‌ها آن را نا جایز

می دانند. اما با توجه به شرایط زمانی و مکانی دادن زکات در حال حاضر به بعضی از آن هشتگانه تعلق نمی گیرد.

فَرِيضَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

فَرِيضَةٌ: مفعول مطلق

خدای تبارک و تعالی برای این گروه ها که بر شمرديم مصارف زکات را فرض گردانیده است.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ اللَّهُ: مبتدا- عَلِيمٌ: خبر- حَكِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند به مصلحت بندگان خود داناست و در وضع شرایط و حدود مصارف زکات حکیم و آگاه است.

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ

۱۱

لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

بعضی از آنها پیغمبر را اذیت کنند و گویند: او شخص ساده و زود باوری است؛ بگو: ای پیغمبر زود باوری من به نفع شماست چونکه به خدا ایمان دارد و مؤمنان را تصدیق می کند، و برای مؤمنان شما، رحمتی است و کسانی که پیغمبر را اذیت کنند، عذاب الیم انگیز دارند. (۶۱)

وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ

خبر مقدم محذوف- الَّذِينَ: مبتدا مؤخر

این آیت در شأن نبیل بن الحارث که مردی منافق و کریه المنظر بود فرود آمده است- نبیل مردی سخن چین و بد زبان بود و اسرار حضرت رسول ﷺ را به منافقان می برد و آنچه می شنید و می دید به آنها بازگو می کرد. می گوید: و از میان منافقان آن کسانی که حضرت رسول ﷺ را می آزارند و رنج می دهند.

قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ

مبتدا محذوف- أُذُنٌ: خبر

بگو ای محمد ﷺ پیغمبر از شما می شنود و او به سخن شنواست که هر چه با او گفته شود گوش فرا می دهد ای محمد ﷺ به ایشان بگوی شنونده خیر است زیرا که با این اعمال نسبت به شما پرده دری نمی کند و شما را رسوا نمی گرداند و سپس اضافه می کند او به خدا و به فرمانهای او ایمان دارد و سخنان مؤمنان راستین را گوش می دهد و آن را می پذیرد و به آن اهمیت می دهد برای کسانی از شما که ایمان آوردند سبب رحمت است.

وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

الَّذِينَ: مبتدا- هَلَمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا مؤخر، جمله خبر الَّذِينَ و آنانکه قصد ایذا و آزار حضرت رسول ﷺ را دارند هم درگفتار و هم در عمل برای ایشان در آخرت عذابی دردناک و الم انگیز است.

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٦٢﴾

برای شما بخدا قسم می‌خورند که راضیتان کنند، اگر ایمان داشتند بهتر بود خدا و پیغمبر او را راضی کنند. (۶۲)

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيَرْضَوْكُمْ
آن زمانیکه حضرت رسول حیل‌های منافقان را آشکار می‌کرد در پیش روی مسلمانان بدون عذری در جنگ تبوک خلاف کردند و به خدا سوگند خوردند که در حق رسول الله ﷺ حرف بدی نگفته‌اند و عمل بدی انجام نداده‌اند می‌خواهند با این سوگندها بتوانند شما را از خودشان راضی و خشنود گردانند خدای تعالی در حق ایشان این آیت فرستاد که یخلفون بالله لکم لیرضوکم

وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ
(و) حالیه- لفظ: اللَّهُ: مبتدا- أَحَقُّ: خبر

اگر آنها راست می‌گویند نخست خدا و رسولش را راضی و خشنود کنند اگر واقعاً ایمان دارند و مؤمن حقیقی هستند.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا ذَلِكَ
الْخِزْيُ الْعَظِيمُ ﴿٦٣﴾

مگر نمی‌دانند که هر کس با خدا و پیغمبرش مخالفت کند، سزای او آتش جهنم است که جاودانه در آن باشد و این خَفْتُ و رسوائی بزرگ است. (۶۳)

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنْ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا
له: جار و مجرور، خبر ان- نَار: اسم ان- جَهَنَّمَ: مضاف الیه- خَالِدًا: حال

آیا آنها نمی‌دانند برآستی هر کسی با خدا و رسولش و دوستان خدا خلاف کنند و از خدا در گذرند سزاوار آتش دوزخ هستند و در آن آتش جاودان می‌مانند و در دنیا و آخرت خوار و رسوا می‌شوند نهایت آن پشیمانی است.

ذَلِكَ الْخِزْيُ الْعَظِيمُ

ذَلِكَ: مبتدا- الْخِزْيُ: خبر- الْعَظِيمُ: نعت

این خواری و رسوایی بزرگی است و نتیجه نفاقشان است که به ظاهر ایمان می‌آوردند و بدروغ به خدا قسم می‌خوردند و در دل خلاف می‌کردند.

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ ۚ قُلِ اسْتَزِرُوا بِإِتِ اللَّهِ
مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ ﴿٦٤﴾

منافقان بیم دارند درباره آنها سوره‌ای نازل شود که از آنچه در دلهایشان هست خبرشان دهد، بگو تمسخر کنید که خدا سوره‌ای را که از آن بیم دارند پدید می‌آورد. (۶۴)

يَحْذَرُ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تُنْزَلَ عَلَيْهِمْ سُورَةٌ تُنَبِّئُهُمْ بِمَا فِي قُلُوبِهِمْ
يَحْذَرُ: فعل مضارع - الْمُنَافِقُونَ: فاعل

این منافقان می‌ترسند که مبدا سوره‌ای از قرآن بر مؤمنین فرود آید تا اینکه بوسیله آن سوره آنچه که در قلبهایشان از نفاق و شرک است مومنین را خبر دهد و بی‌گناهانند می‌گویند دوازده نفر از منافقان بودند که در غزای تبوک قصد رسول خدا کردند و خواستند که در وقت شب پیش مصطفی ﷺ بیایند و او را رنج دهند و هلاک گردانند جبرئیل عليه السلام از آسمان آمد و مصطفی ﷺ از آن حال و آنچه که در دل داشتند خبر داد و آگاه کرد.

قُلِ اسْتَزِرُوا

ای محمد ﷺ! به ایشان بگو هر چه می‌خواهید استهزاء کنید و فسوس کنید اما بدانید و آگاه باشید که:

إِنَّا اللَّهُ مُخْرِجٌ مَّا تَحْذَرُونَ

لفظ الله: اسم إنا - مُخْرِجٌ: خبر إنا

بدرستی که خدای تعالی آشکارکننده آن چیزی است که شما آن را در دل دارید و از آشکار شدن آن می‌ترسید. همانطوریکه گفته شد حضرت جبرئیل از آسمان آمد و حضرت رسول ﷺ را از آن حال آگاه کرد. حضرت رسول ﷺ به عمار یاسر فرمود بروید و برملا شدن راز درون دل ایشان را به آنها بگوئید عمار یاسر پیغام رساند و منافقان پیش حضرت رسول ﷺ آمدند و عذر خواستند که ما سخن از راه شوخی گفته‌ایم آیت آمد که:

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ ۚ قُلِ أَبِاللَّهِ وَآيَاتِهِ وَرَسُولِهِ
كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ ﴿٦٥﴾

اگر از آنها پرسى گویند، حرف می‌زدیم و تفریح می‌کردیم بگو چطور خدا و آیه‌های او و پیغمبرش را مسخره می‌کردید؟ (۶۵)

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ لَيَقُولُنَّ إِنَّمَا كُنَّا نَخُوضُ وَنَلْعَبُ

این در شأن مردی آمد زمانیکه حضرت رسول ﷺ به غزای تبوک بیرون رفت آن شخص گفت: محمد کشتار رومیان را در سر می‌پروراند و به خانه‌های روم و قصرهای شام طمع می‌پندارد و می‌خواهد تاج و تخت شاهان را بر سر بگذارد ضحاک گفت:

در شأن عبدالله بن ابی سلول و یاران او آمد که حضرت رسول ﷺ را ناسزا می‌گفتند هیئات له من ذلک جبرئیل علیه السلام آیت آورد و لئن سالتهم ليقولن...

می‌گوید: و ای محمد ﷺ از آن منافق و یاران او پیرس که چه گفتند هر آینه می‌گویند جز این نیست که ما آن سخن را بر زبان می‌رانیم و شوخی و بازی می‌کردیم.

قُلْ أَيْدِيَّ وَأَيْدِيهِمْ وَرَسُولُهُمْ كُنْتُمْ تَسْتَهْزِئُونَ

ای پیغمبر به آنها بگو: آیا خدا و آیاتش و رسولش را به مسخره می‌گیرید و در حالیکه اینها شایسته استهزاء و مسخره نیستند و این شما هستید که با سخنان بیهوده و تمسخر آمیز خود خودتان را مسخره می‌کنید.

برو این دام را در جای دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

لَا تَعْذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ إِنْ نَقَفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿٦٦﴾

عذر میاورید که پس از ایمان آوردنتان، کافر شده‌اید [دیگر عذر شما پذیرفته نیست] اگر دسته‌ای از شما را ببخشیم دسته دیگر را عذاب می‌کنیم برای آنکه گنه کار بوده‌اند. (۶۶)

لَا تَعْذِرُوا قَدْ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ

این بخش از آیه در معنای نا امید کردن آمده است.

عذر خواهی نکنید که عذر خواستن شما هم دروغی بیش نیست بدرستی که شما بعد از اظهار ایمانتان آشکارا با استهزاء در حق رسول الله ﷺ کفر ورزیدید.

إِنْ نَقَفَ عَنْ طَائِفَةٍ مِّنْكُمْ نُعَذِّبْ طَائِفَةً بِأَنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ

طَائِفَةٍ: در اینجا به معنی یک تن است که عرب یک تن را طائفه می‌گفتند

اگر به یکی از شما که توبه کنند عفو کنیم و او مخشی بن حمیر بود آن مرد که با منافقان بود در وقتی که استهزاء می‌کردند استهزاء نمی‌کرد پس پروردگار جهانیان توبه وی را پذیرفت و گناه وی را عفو کرد یعنی در جنگ یمامه به شرف شهادت نائل شد و گروهی دیگر را به سبب آنکه ایشان استهزاء کنندگان اند. و منافقان که کفر ورزیدند و بر نفاق اصرار داشتند و از جمله مجرمین و گناهکاران اند عذاب کنیم و هلاک گردانیم.

الْمُتَفِقُونَ وَالْمُنْفِقَتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ
الْفَاسِقُونَ ﴿١٧﴾

مردان منافق و زنان منافق، بعضی از بعض دیگرند، بمنکر و می دارند و از معروف باز می دارند، و دستهای خویش [از بخشش] باز می گیرند. خدا را فراموش کرده اند و خدا نیز ایشان را به فراموشی وا گذاشته که منافقان، خودشان، عصیان پیشگانند. (۶۷)

الْمُتَفِقُونَ وَالْمُنْفِقَتُ بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنْكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ
الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ

الْمُتَفِقُونَ: مبتدا - بعض: مبتدا - من بعض: خبر - بَعْضُهُمْ مِّنْ بَعْضٍ: جمله خبر الْمُنْفِقُونَ
مردان منافق که تعداد آنان سیصد نفر بودند و زنان منافقه که تعداد آنان صد و هفتاد نفر بودند آنان در
تظاهر به ایمان و ننگ داشتن راز قلبها که کفر و نفاق است همه باهم یکدست و یک تن بودند به
کارهای ناپسند و معصیت امر می کردند و پیغمبر ﷺ و قرآن را تکذیب می کردند و از نیکیها که ایمان و
طاعت و تصدیق قرآن و پیروی از حضرت رسول ﷺ است باز می داشتند و دستهای خود را از خیرات و
دادن زکات مانند طعام دادن به مسکینان فرو می بستند.

نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ

پس اطاعت و فرمانبرداری خدا را ترک کردند و خدا نیز آنان را بدست فراموشی سپرده و آنان را در
ذلت و خواری افکنده و در آخرت در آتش دوزخ خواهند سوخت.

إِنَّ الْمُنْفِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

الْمُنْفِقِينَ: اسم إِنَّ - هُمْ: ضمیر فصل - الْفَاسِقُونَ: خبر إِنَّ
براستی منافقان مرد و زن همه فاسق هستند و خارج شوندگان از اطاعت خدای تعالی هستند واقعاً هم
گناهکار و فاسق و سرکش هستند.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَتِ وَالْكَافَرَةَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبُهُمْ
وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ ﴿١٨﴾

خدا به مردان منافق و زنان منافقه و کافران آتش جهنم وعده داد که جاودانه در آنند همان بس شان
است، خدا لعنت شان کرده و عذاب دایم دارند. (۶۸)

وَعَدَ اللَّهُ الْمُنْفِقِينَ وَالْمُنْفِقَتِ وَالْكَافَرَةَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا

وَعَدَ: فعل ماضی - لفظ **اللَّهُ**: فاعل - **الْمُنَافِقِينَ**: مفعول به - واو عطف - **وَالْمُنَافِقَاتِ**: معطوف

خداوند مردان منافق و زنان منافقه و همه‌ی کافران را به آتش جهنم وعده داده است و جاودان در آن می‌مانند منافقین کسانی بودند که در مدینه بر علیه اسلام اقدام می‌کردند و بظاهر خود را مسلمان وانمود می‌کردند و کافران اهل مکه بودند بهر حال جایگاه هر دو در روز قیامت آتش جهنم است.

هِيَ حَسْبُهُمْ

هِيَ: مبتدا - حَسْبُهُمْ: خبر

آن آتش دوزخ عقوبت و عذاب کافران و منافقان در روز قیامت بر ایشان کافی است.

وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ

لَعَنَهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - لفظ **اللَّهُ**: فاعل

و خداوند ایشان را از رحمت خود طرد کرد و برای آنان آتش دوزخ مهیا ساخت.

وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا موخر - مُّقِيمٌ: نعت

جاودان که پیوسته به جهت کفرشان و نفاقشان در آن آتش می‌سوزند رباعی:

ای آنکه ز تیره حالی و بد روزی در باطن آتش نفاق افروزی
در هر نفست شعله غم بیشتر است می‌سوزی در آن شعله که خوش می‌سوزی

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَكَثَرُوا مَوَالًا وَوَلَدُوا فَاسْتَمْتَعُوا بِخُلُقِيِّهِمْ فَاسْتَمْتَعْتُمْ بِخُلُقِيِّكُمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ بِخُلُقِيِّهِمْ وَخُضْتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا أُولَئِكَ حِطَّتْ أَعْمَلُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ ﴿٦٩﴾

شما هم بمانند آنکسان که پیش از شما بودند و نیرویشان بیش از شما بود و اموال و اولاد فروتر داشتند، و از نصیب خویش برخوردار شدند و شما نیز از نصیب خویش برخوردار شدید، چنانکه اسلاف شما نیز از نصیب خویش برخوردار شده‌اند، شما یاوه گفتید چنانکه آنها نیز یاوه گفتند. آنها اعمالشان در دنیا و آخرت باطل است و آنها، خودشان، زیانکارانند. (۶۹)

كَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْكُمْ قُوَّةً وَكَثَرُوا مَوَالًا وَوَلَدُوا

كَانُوا: فعل ماضی (ناقصه) - واو (اسم کان) - أَشَدَّ: خبر کان - قُوَّةً: تمیز

ای منافقان شما مانند امتهای هلاک شده گذشته هستید که آنان از نظر جسمانی قویتر از شما بودند و از جهت اموال و اولاد بیشتر بودند که مالهای ایشان و نیز اولادشان به آنها سودی نبخشید و آنان را از عذاب الهی نجات نداد مطمئن باشید که اموال و اولاد شما نیز سودی به حال شما نخواهد بخشید.

فَاسْتَمِعُوا يَحْلِقِهِمْ فَاسْتَمِعْتُمْ يَخْلِقُكُمْ كَمَا اسْتَمِعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ يَخْلِقُهُمْ
وَحُضُّتُمْ كَالَّذِي خَاضُوا

خلاق: بهره، نصیب - حُضُّتُمْ: فرو رفته اید

پس آنان از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره گرفتند همچنانکه شما از آرزوهای این دنیای فانی بهره گرفتید و شما در دنیا به آن چیزی دست از زشتیها زده اید و اقدام کرده اید که آنان بخاطر لذتهای دنیا به آن دست یازیدند.

أُولَئِكَ حِطَّتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

آنان اعمالشان در دنیا و آخرت باطل است و در دنیا کردارهای ایشان نابود و تباه گشت چونکه مال و فرزندانشان به آنان در دنیا سودی نبخشید و در آخرت نیز ثوابی به جهت اعمال بدشان نصیب آنان نگردید.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ

أُولَئِكَ: مبتدا - هُم: ضمیر فصل - الْخَاسِرُونَ: خبر

و آنان در دنیا و آخرت از زیانکارانند پس شما نیز ای منافقان اگر اعمال و رفتار گذشتگان خود را متابعت کنید در هر دو جهان زیان می بینید لاجرم سرانجام به لعنت خدا گرفتار می شوید و از رحمت او دور می شوید و در آتش دوزخ سوزندگان اید.

لَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ
مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ أَنْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ
وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٧٠﴾

مگر خبر کسانی را که پیش از ایشان بوده اند، نشنیده اند؟ قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و اهل مدین و دهکده های وازگون شده، که پیغمبرانشان با حجت ها سویشان آمدند چنین نبود که خدا ستمشان کند بلکه آنها بخودشان ستم می کرده اند. (۷۰)

لَمْ يَأْتِهِمْ نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ

أَلَمْ يَأْتِهِمْ : فعل مضارع مجزوم - هم : مفعول به - نَبَأٌ : فاعل

آیا منافقان که در لذت دنیا غرق شده بودند از سرگذشت اقوامی که پیش از خود بودند عبرت نگرفتند؟ و آن قوم نوح است که به طوفان غرق شد و قوم عاد که به باد صرصر و قوم ثمود که به صیحه (نعره غیبی) و زلزله هلاک شدند.

وَقَوْمِ إِبْرَاهِيمَ وَأَصْحَابِ مَدْيَنَ وَالْمُؤْتَفِكَاتِ

و نیز قوم ابراهیم را به انواع عذاب هلاک کرد و نمرود را که قصد جان ابراهیم کرده بود سرانجام نیش پشه را تیغ قهر دشمنان گردانید و اصحاب مدین و آنان اهل مدین و از قوم شعیب بودند که خداوند ایشان را به آتش یوم ظله هلاک کرد و مؤتفکات یعنی قوم لوط که زیر و زیر شد و سنگباران گردید، قصه اقوام پیغمبران فوق به غیر از حضرت ابراهیم در سوره اعراف گفته شد.

أَنَّهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ

أَنَّهُمْ : فعل ماضی - هم : مفعول به - رُسُلُهُمْ : فاعل

همه پیغمبران ایشان با دلایل روشن و حجت های درست به سویشان آمدند و آنان را به سوی پروردگار یکتا رهنمون کردند بلکه ایشان به تکذیب و معجزات ایشان پرداختند و به سخنان رسولان خدا گوش ندادند.

فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

واو در کائنات اسم كَانَ - أَنفُسَهُمْ : مفعول به مقدم - هم : مضاف الیه يَظْلِمُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل - جمله خبر کان

هر آینه خداوند هیچکس را بدون علت و سبب ستم نمی کند و اما ایشان هستند که بر نفسهای خود ستم کردند و پیغمبران خدا را تکذیب کردند و راه کفر پیش گرفتند و بدین طریق مستحق عقوبت گشتند و در آتش دوزخ سوختند.

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ
وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ
إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

(۷۱)

مردان مؤمن و زنان مؤمن، بعضی آنها دوستاند بعضی دیگرند. به معروف امر می کنند و از منکر باز می دارند و نماز را برپا می کنند و زکات را می دهند و خدا و پیغمبرش را فرمان می برند آنها را خدا رحمتشان خواهد کرد که خدا نیرومند و فرزانه است. (۷۱)

وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ

وَالْمُؤْمِنُونَ : مبتدا - بعض : مبتدا - أَوْلِيَاءُ : خبر بعض - جمله بعضهم أَوْلِيَاءُ : خبر الْمُؤْمِنُونَ

مردان مؤمن و زنان مؤمنه برخی از ایشان دوستان برخی در کمک و یاری دادن هستند و در خبر است مهاجرین و انصار بعضی از آنان دوستان برخی دیگر در دنیا و آخرت هستند چون در اعتقاد امور دین و حدود احکام و شرایع دین یکسان اند.

يَا مُرُوتَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَتَهَوَّنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ

به نیکی و معروف یکدیگر را امر می‌کنند و از کارهای زشت و گناه باز می‌دارند و نماز را با تمام شرایط آن برپا می‌دارند و زکات را به مستحقان می‌دهند و خدای تعالی رسولش را در تمام کارها اطاعت می‌کنند و یار و یاور یکدیگرند و بر یکدیگر مشفق و مهربان و در راحتی و آسایش شریک و در غمها غمخوار یکدیگرند.

أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ

أُولَئِكَ : مبتدا - سَيَرْحَمُهُمُ : فعل مستقبل - هم : مفعول به - لفظ اللَّهُ : فاعل

جمله‌ی سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ خبر أُولَئِكَ است.

زود باشد که خداوند در روز قیامت بر ایشان رحمت کند و به درجات جنات می‌رساند و آن بهشتی است که خدای تعالی مؤمنان را به آن وعده داده است.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

لفظ اللَّهُ : اسم إن - عَزِيزٌ : خبر إن - حَكِيمٌ : خبر ثانی

بدرستی که خداوند عزیز و غالب است و هر چه خواهد می‌کند و به آنچه که می‌کند حکیم است و کارها را با حکمت و در جایگاه خود انجام می‌دهد.

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسْكَنٌ

طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٧٢﴾

خدا به مردان مومن و زنان مومنه بهشت‌ها وعده داده که جویها در آن روانست و جاودانه در آنند، با مسکن‌های پاکیزه، در بهشت‌های جاوید و رضایت خدا [از همه] بهتر است که کامیابی بزرگ این است. (۷۲)

وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

وَمَسْكَنٌ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ

وَعَدَ : فعل ماضی - لفظ اللَّهُ : فاعل - الْمُؤْمِنِينَ : مفعول به - وَالْمُؤْمِنَاتِ : معطوف - جَنَّاتٍ :

مفعول به ثانی

خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمنه بهشت‌هایی را وعده داد که در زیر درختان آن جویهای روان است از آب و غسل و خمر و شیر و در آن جاودان‌اند و نیز وعده داده است ایشان را به مسکن‌های پاکیزه و خوب و با صفا در بهشت‌هایی که عدن نام دارند و آن نام بهشتی است از برترین درجات بهشت که زندگی در آن خوش و با صفاست و در خبر است برآستی قصرهایی از لؤلؤ و زبرجد و یاقوت سرخ در جنت عدن برای مؤمنان آماده شده است.

در حدیث شریف به روایت ابوهریره رضی الله عنه آمده است که فرمود: «گفتیم، یا رسول الله! به ما از بهشت بگوئید که ساختمان آن چگونه است؟ فرمودند: خشتی از طلا و خشتی از نقره است، ملاط آن مشک است، ریگهای آن مروارید و یاقوت و خاک آن زعفران، هر کس که به آن در آید، خوش برخوردار شده و هرگز آزاری نمی‌بیند، جاودانه می‌زید و نمی‌میرد، نه جامه‌هایش کهنه می‌شود و نه جوانی‌اش از بین می‌رود.

وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ

رِضْوَانٌ: مبتدا - أَكْبَرُ: خبر

و خشنودی از جانب خدا برای مؤمنان است بزرگتر از نعمتهای بهشت است که بر شمردیم که در رأس تمام سعادات است.

محققان راه و عارفان آگاه را درگاه و بیگاه جز رضای او مطلوبی نیست.

یکی می‌خواهد از تو جنت و حور	یکی خواهد که از دوزخ شود دور
و لیکن ما نخواهیم این و آن جست	مراد ما همان خشنودی تست
چو تو خشنود گردی در دو عالم	همین مقصود بس و الله اعلم

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری گفت:

طالب دنیا رنجور، و طالب عقبی مزدور، و طالب مولی مسرور. گل بهشت در پای عارفان خار است، جوینده‌ی مولی را با بهشت چه کار است، اگر دست همت عارف به حور بهشت باز آید، طهارت معرفت او شکسته شود؛ و اگر درویش از الله جز الله خواهد، در اجابت بر روی بسته شود. بهشت اگر چه عزیز است، از کم یافتن است، بهشت خواستن آبروی کاستن است. ای عزیز! بهشت و دوزخ بهانه است، مقصود خداوند خانه است.

الهی! اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است.

الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی دار نیستم، و اگر در بهشت کنی، بی جمال تو خریدار نیستم.

الهی! من به حور و قصور کی نازم؟ اگر نفسی با تو پردازم، از آن هزار بهشت سازم.

ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

ذَلِكَ: مبتدا - هُوَ: ضمیر فصل - الْفَوْزُ: خبر - الْعَظِيمُ: نعت

این خشنودی که از جانب خدا به مؤمنان می‌رسد بالاتر از هر چیز است و آن رستگاری بزرگی است.

يَتَّيْبُهَا النَّبِيُّ جَهْدَ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَعْلَظَ عَلَيْهِمْ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَيَتَّبِعُ الْمَصِيرُ ﴿٧٣﴾

ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد کن و بر آنها بسیار سخت بگیر جایشان جهنم است که بد سرانجامی است. (۷۳)

يَتَّيْبُهَا النَّبِيُّ جَهْدَ الْكُفَّارِ وَالْمُنَافِقِينَ وَأَعْلَظَ عَلَيْهِمْ
يَتَّيْبُهَا : حرف ندا- ای: منادا- ها: حرف تنبيه- النَّبِيُّ: بدل

ای پیغمبر با کافران جهاد کن و بر آنها خشمگین و سخت گیر باش و از آنان مترس. بلکه با شمشیرت جهاد کن و اگر به آن قادر نیستی پس با زبانت و اگر به آن هم قادر نیستی بوسیله قلبت مبارزه کن و ایشان را با چهره‌های عبوس و ترش‌رویی ملاقات کن.

وَمَا وَنَهُمْ جَهَنَّمُ

وَمَا وَنَهُمْ: مبتدا- جَهَنَّمُ: خبر

و بازگشت اینها در آخرت دوزخ است.

وَيَتَّبِعُ الْمَصِيرُ

يَتَّبِعُ: فعل ذم- الْمَصِيرُ: فاعل

دوزخ چه جایگاه و بازگشتگاه بدی است

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهُمْ أُولَئِكَ
يَنَالُوا وَمَا نَقَمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ وَإِنْ
يَسْتَوُوا يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا

نَصِيرٍ ﴿٧٤﴾

منافقان بخدا قسم می‌خورند که [چیزی] نگفته‌اند و حرف کفر بر زبان نیاورده‌اند محققاً کلمه کفر را گفته‌اند و پس از اسلام آوردنشان کافر شده‌اند و چیزی را که قصد کرده‌اند بدان نرسیدند، گله‌ای نداشتند جز آنکه خدا و پیغمبر او از کرم خویش توانگرشان کرده است، اگر توبه آرند برای آنها نیک است و اگر روی بگردانند، خدا در دنیا و آخرت عذابشان کند، عذابی الم انگیز و در این سرزمین دوست و یابوری نخواهند داشت. (۷۴)

يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ مَا قَالُوا

این منافقان به خدا سوگند یاد می‌کنند که پیغمبر ﷺ و معجزات او را انکار نمی‌کنند و قرآن را که کلام خداست باور دارند.

وَلَقَدْ قَالُوا كَلِمَةَ الْكُفْرِ وَكَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ وَهَمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا

و بتحقیق منافقان کلمات کفر آمیز را بصورت استهزاء و تمسخر گفته‌اند و در دین و سخنان حضرت رسول ﷺ شک آوردند و بعد از اسلام آوردنشان به کفر بازگشتند و مرتد شدند و آنان قصد و اراده‌ی دیگری داشتند که بخواست خداوند تعالی بدان نرسیدند یعنی مراد، قتل پیغمبر بعد از جنگ تبوک یا اخراج مهاجران و دور کردن آنان از مدینه و یا بدست آوردن حکومت و سلطنت بوده است.

وَمَا تَقْصُمُوا إِلَّا أَنْ أَغْنَاهُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ مِنْ فَضْلِهِ

تَقْصُمُوا : فعل ماضی - (و) فاعل - أَنْ : مصدری - أَغْنَاهُمُ : فعل ماضی - هم : مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ : فاعل منافقان از پیغمبر ﷺ چیزی که باعث خشم و یا گرفتاری آنان باشد ندیده بودند و چنین بهانه‌ای از ناحیه اسلام به آنان وارد نشده بود بلکه بر عکس خداوند و رسولش با فضل و کرم خود ایشان را توانگر گردانید و اهل مدینه را که بسیار محتاج و تنگدست بودند با قدوم مبارک سید و سرور عالم به توانگری رسیدند پس هیچ چیزی که باعث طغیان و عداوت آنان باشد وجود ندارد مگر توانگری که نصیب آنان گردید و در مقابل این توانگری آن هم برای منافقی که فقط مال دنیا را طلب می‌کردند جای خشونت باقی نیست.

فَإِنْ يَتُوبُوا يَكُ خَيْرًا لَهُمْ

(هو) : اسم یک - خیراً : خبر

پس اگر از شرک و نفاق توبه کنند و به سوی خدا بازگردند برای ایشان بهتر از باقی ماندن در شرک و نفاق است.

وَإِنْ يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبْهُمْ اللَّهُ عَذَابًا أَلِيمًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

يُعَذِّبْهُمْ : فعل مضارع - هم : مفعول به - لَفْظُ اللَّهِ : فاعل - عَذَابًا : مفعول مطلق

و اگر از توبه برگردند و از گناهی که مرتکب شده‌اند توبه نکنند خدای تعالی ایشان را عذاب کند عذابی دردناک، در دنیا او را هلاک گرداند و در آخرت به آتش دوزخ بسوزاند.

وَمَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

لَهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ : حرف جز زائد - وَلِيٍّ : مبتدا مؤخر

و در روی زمین دوستی که دست او را بگیرد و او را یاری و کمک کند و از عذاب باز دارد بر ایشان نیست.

(۷۵)

وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِذَا آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لِنَصَّدَّقَنَّ وَلِنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ
 بعضی از آنها اینگونه با خدا عهد کردند که اگر خدا از کرم خویش بما عطا کند، صدقه دهیم و از
 شایستگان شریم. (۷۵)

وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهَ لَئِذَا آتَيْنَا مِنْ فَضْلِهِ لِنَصَّدَّقَنَّ وَلِنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ
 مِنْهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - مَنْ: مبتدا موخر

و از اهل نفاق کسانی هستند که با خدای خود عهد و پیمان می بندند و سوگند می خورند و می گویند اگر
 خدای تعالی به ما از فضل و کرم خود ببخشد و ما را از مال بی نیاز گرداند و به نعمتی برساند هر آینه
 ما صدقه می دهیم و به پرداخت زکات آن مشغول می شویم و از جمله صالحان و نیکوکاران باشیم.

(۷۶)

فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ
 همینکه خدا از کرم خویش به آنها عطا کرد بدان بخل ورزیدند و روی بگردانیدند و اعراض گران
 بودند. (۷۶)

فَلَمَّا آتَاهُم مِّن فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَتَوَلَّوْا وَهُمْ مُّعْرِضُونَ
 هُمْ: مبتدا - مُّعْرِضُونَ: خبر

خداوند بعد از عهد و پیمانشان آن زمانیکه به آنان از فضل و کرم خود بخشید و به ایشان مال داد
 نسبت به دادن صدقه و زکاتی که عهد کرده بودند بخیلی از خود نشان دادند و از عهد و پیمان خود
 روی گردانیدند و ایشان از امر و فرمان خداوند روی گردانندگان اند آورده اند که ثعلبه پسر حاطب
 انصاری^۱ به پیش حضرت رسول ﷺ آمد و گفت در حق من دعا کن تا توانگر گردم. پیغمبر فرمود تو
 قادر به شکر آن نخواهی بود وی دوباره خواهش کرد. باز پیغمبر نپذیرفت برای بار سوم اصرار کرد.
 حضرت رسول ﷺ دعا کرد پس در بزهای او چندان برکت افتاد که مجبور شد در یکی از روستای خارج
 از مدینه سکونت گزیند و شهر را ترک کند. به تدریج مال و ثروت او بیشتر شد تا جائیکه او را مشغول
 گردانید و به ترک جمعه و جماعات کرد و به عاملین زکات گفت. این زکاتی که شما می گوئید به اعتقاد
 من جزیه است و نهایتاً انکار کرد تا اینکه پیغمبر ﷺ فرمود وای ثعلبه! اقوام او این خبر را به وی
 رسانیدند و زکات مال را تقدیم نمودند ولی پیغمبر از گرفتن آن خودداری کرد. بعد از حضرت رسول ﷺ
 مال زکات را به حضرت ابوبکر صدیق داد نپذیرفت و به حضرت عمر رضی الله عنه و سپس به حضرت
 عثمان رضی الله عنه تقدیم نمودند همه گفتند هر چه را که پیغمبر ﷺ رد کرده است ما نیز نمی پذیریم.

^۱ - در مورد شأن نزول آیه: داستان ذکر شده در مورد ثعلبه بن ابی حاطب، نزد مفسرین مشهور است و عموماً سبب نزول آیات
 را تعلل وی از پرداخت زکات می دانند اما از دیدگاه محدثین. داستان ثعلبه درست نیست و نام برده یکی از یاران با وفا و مخلص
 پیامبر بوده است و این آیات در مورد منافقین همچون نبتل بن الحارث و جد بن قیس و معتب بن قشیر نازل شده است. نگاه کنید:
 المنیر جزء ۱ ص ۳۱۹ ذیل آیه.

فَاعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ ﴿٧٧﴾

خداوند به سزای آن تکذیب در دلشان تا روزی که به پیشگاه او می‌روند، نفاق انداخت، برای آن تخلف که با خدا کردند از وعده‌ای که با وی نهاده بودند و برای آن دروغها که می‌گفته‌اند. (۷۷)

فَاعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَبِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ

فَاعْقَبَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - (هو) فاعل - نِفَاقًا: مفعول به ثانی

پس بدنبال بخل و ندادن زکات در دل ایشان نفاقی جایگزین کرد که آن نفاق زائل نشود و از دل بیرون نرود تا روزیکه در قیامت با خدا ملاقات کنند به جهت آن خلافتی که کرده‌اند و وعده‌هایی که در حق صدقه و ادای زکات به دروغ داده‌اند و پیمان خدا را شکستند پس در چنین روزی مکافات و پاداش آنرا ببینند.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ ﴿٧٨﴾
مگر نمی‌دانند که خدا باطن آنها و راز و نجوا گفتشان را می‌داند و از آن آگاه است که خدا دانای پنهان است. (۷۸)

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ وَأَنَّ اللَّهَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ
يَعْلَمُوا: فعل مضارع - (و) فاعل

آیا آن منافقان که در وعده عهد و پیمان خود خلاف کردند نمی‌دانند که خداوند آنچه در درون خود پنهان کردند می‌داند؟ چونکه خدای تعالی داننده‌ی رازها و سرهای پنهان است پس بر آنچه که در وعده خلاف کرده‌اند و از دادن صدقه و ادای زکات خودداری کردند می‌داند و جزای آن را خواهد داد.

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٧٩﴾

کسانیکه به مؤمنان راغب بخیر که بیش از استطاعت خویش نمی‌یابند، در کار صدقه دادن عیب گیرند و تمسخرشان کنند، خدا تمسخرشان [را تلافی] کند و عذابی الم‌انگیز دارند. (۷۹)

الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ

الَّذِينَ : مبتدا

گفته‌اند: حضرت رسول الله ﷺ آن زمانیکه حرکت به سوی غزای تبوک را تدارک دید یاران خود را بر دادن صدقات تحریض و تشویق کرد تا ساز و برگ جنگی فراهم کند هر کس به اندازه‌ی وسع توان مالی خود صدقه می‌داد عبدالرحمن بن عوف از هشت هزار درم که ذخیره داشت چهار هزار درم آنرا صدقه داد و عمر خطاب نیز چهار هزار درم صدقه داد. عثمان بن عفان آمد و صد شتر و صد اسب آورد. و ابوبکر و سایرین هم همچنین ولی ابو عقیل یک صاعی خرما آورد منافقان گفتند: ابوبکر و عمر و عثمان و عبدالرحمن عوف از مال فراخ می‌بخشند تا رب العالمین این آیت فرستاد می‌گوید: کسانی که زیاد دهندگان صدقات را جهت تهیه ساز و برگ جنگی از مؤمنین عیب می‌گیرند و به ریا و تظاهر نسبت می‌دهند و باز آنکسانی را که بقدر طاقت و توان مالی خود صدقه می‌دهند عیب می‌گیرند و ایشان را مورد تمسخر خود قرار می‌دهند.

سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ

سَخِرَ: فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ: فاعل، جمله خبر الذین

خداوند ایشان را به خاطر تمسخری که کردند و مؤمنین را به ریا و تظاهر متهم کردند جزا دهد.

وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا موخر - أَلِيمٌ: نعت

و بخاطر آن تمسخری که کردند عذابی بسیار دردناک در روز قیامت برایشان است و مصطفی ﷺ را با این آیه از ایمان و آمرزش ایشان مأیوس کرد و گفت:

أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ

كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ﴿٨٠﴾

ای پیغمبر! برایشان چه آمرزش بخواهی، یا برایشان آمرزش نخواهی، اگر هفتاد بار برای ایشان آمرزش بخواهی، هرگز خدا ایشان را نخواهد آمرزد، این به سبب آن است، زیرا آنها بخدا و پیغمبرش کافر شده‌اند و خدا گروه عصیان پیشه را هدایت نمی‌کند. (۸۰)

أَسْتَغْفِرُ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ

می‌گوید: ای محمد ﷺ بخاطر آن منافقان که عیب می‌گرفتند چه آمرزش بخواهی و چه آمرزش نخواهی یکسان است.

إِنْ تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ

إِنْ تَسْتَغْفِرُ: فعل مضارع - فاعل (انت) - مَرَّةً: تمیز

اگر هفتاد بار برای ایشان آمرزش بطلبی پس خدای تعالی ایشان را نمی آمرزد حضرت رسول ﷺ گفت اگر بیش از هفتاد بار آمرزش خواهم چه خواهد شد آیت آمد که برایشان چه آمرزش بخواهی و چه آمرزش نخواهی یکسان است و خدای تعالی نپذیرد.

ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ
خداوند جل جلاله می فرماید:

آن عدم پذیرش استغفار برای منافقان بدان سبب کردم که ایشان به خدای و به رسول خدا (ص) کافر شدند و خداوند کافر را مغفرت نمی کند.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **لَا يَهْدِي**: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر - **الْقَوْمَ**: مفعول به و خداوند قوم منافقین و فاسقین را هدایت نمی کند تا به جزای اعمال خود برسند و در آخرت کیفر پاداش خود را ببینند که آن آتش دوزخ است.

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ ﴿٨١﴾
بجا ماندگان، از نشست خویش از پس رفتن پیغمبر خدا، شادمان گشتند و کراهت داشتند که با مالها و جانهای خویش در راه خدا جهاد کنند و گفتند در این گرما بیرون مروید، بگو گرمای آتش جهنم سخت تر است، اگر می فهمیدند. (۸۱)

فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلَافَ رَسُولِ اللَّهِ وَكَرِهُوا أَنْ يُجَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَقَالُوا لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ

فَرِحَ: فعل ماضی - الْمُخَلَّفُونَ: فاعل - خِلَافَ: مفعول فیه

این در حق عبدالله بن ابی بود که با هشتاد مرد منافق بدون عذر، بهانه کردند و در رفتن به غزای تبوک خلاف کردند.

می گوید: نشستگان از غزوه تبوک از جنگ باز پس ماندند این خانه نشینان از اینکه از همراهی رسول خدا ﷺ باز ماندند شادمان بودند و جهاد کردن با مالها و جانهای خود در راه خدا را که آسایش و راحتی خود را می طلبیدند زشت می شمردند و کراهت داشتند و می گفتند در این هوای گرم به جنگ بیرون مروید و با این کار مؤمنان را نیز از حرکت باز می داشتند و ماندن در راه مدینه را ترجیح می دادند.

قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا

نَارُ: مبتدا - أَشَدُّ خبر - حَرًّا: تمیز

ای پیغمبر ﷺ به ایشان بگو اگر دانا بودند می فهمیدند و در می یافتند که آتش جهنم گرمتر و داغ تر از گرمای تابستان است.

لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ

اگر گرمای داغ و طاقت فرسای آتش جهنم را درک می کردید و می فهمیدید.



فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

به سزای اعمالی که کرده اند باید کم بخندند و باید بسیار بگریزند. (۸۲)

فَلْيَضْحَكُوا قَلِيلًا وَلْيَبْكُوا كَثِيرًا

ل: امر - وَلْيَبْكُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - كَثِيرًا: مفعول مطلق

فعل، فعل امر است و مراد توبیخ است. باید که در این دنیا با مسخره کردن مؤمنان اندکی بخندند و در روز قیامت بسیار گریه کنند. مولانا گفت:

گفت فلیکو اکثیرا گوش دار تا بریزد شیر فضل کردگار

جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

جَزَاءً: مفعول لاجله

خداوند به ایشان پاداش دهد پاداشی که در مقابل نفاق و شرکشان بدست آوردند چه پاداشی سخت تر از این که در روز قیامت خداوند ایشان را در آتش جهنم می سوزاند که دیگر جای خندیدن و تمسخر کردن مؤمنین نیست.

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَدْنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَّنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَن



تَقْتُلُونَا مَعِيَ عَدُوًّا إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَالِفِينَ

اگر خدایت سوی گروهی از آنها به سوی مدینه باز گردانید و برای بیرون شدن از تو اجازه خواستند بگو: هرگز با من بیرون میناید، هیچوقت! و هرگز همراه من با دشمنی کارزار نکنید که شما نخستین بار به نشستن رضایت داده اید، پس با و مانند گان بنشینید. (۸۳)

فَإِنْ رَجَعَكَ اللَّهُ إِلَى طَائِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَدْنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُلْ لَّنْ تَخْرُجُوا مَعِيَ أَبَدًا وَلَن تَقْتُلُونَا مَعِيَ عَدُوًّا

این آیت نشان می دهد نه هر کسی که تخلف کرده بود همگی از گروه منافقان بودند بلکه آنان که از جنگ تبوک بازمانده بودند سه گروه بودند که از رفتن سرباز زدند و خلاف کردند گروهی به دشمنی برخاستند و به جنگ بیرون نیامدند. و گروهی به معذرت خواهی نشستند و گریه و زاری کردند و

گروهی هم در غفلت مانده و پشیمان شدند می گوید: پس اگر خدای تعالی تو را از جنگ تبوک به مدینه به سوی گروهی بازگرداند و سپس ایشان توبه کنند و به سوی جنگ بیرون روند و در جنگهای بعد از تبوک در کنار تو بجنگند پس به ایشان بگو هرگز بیرون نیائید و در کنار من هرگز با دشمن جنگ نکنید و این جهاد فی سبیل الله و شهید شدن در راه خدا نصیب شما خواهد شد.

إِنَّكُمْ رَضِيتُمْ بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُوا مَعَ الْخَلِيفِينَ

کم: اسم ان - رَضِيتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل، خبر ان - أَوَّلَ: مفعول مطلق

چونکه شما بار اول به نشستن و باز ایستادن جنگ تبوک را برگزیدید و خلاف کردید پس هم اکنون نیز با بازماندگان که لیاقت جنگ کردن را ندارند چون کودکان و پیران و زنان بنشینید و به سوی جنگ بیرون نیائید.

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا نَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ ﴿٨٤﴾

دیگر هرگز به نماز میت آن منافقان حاضر نشده و بر قبر وی (جنازه) وی بدعاء مایست، آنها خدا و پیغمبرش را انکار کردند و در حال عصیان بمردند. (۸۴)

وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُمْ مَّتَّ أَبَدًا وَلَا نَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ
مَاتَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - أَبَدًا: مفعول فيه

می گویند این آیت در شأن عبدالله بن ابی آمده است که رسول خدا ﷺ بر جنازه وی نماز خواند یا خواست که بر جنازه وی نماز بخواند آیت آمد: بر جنازه هیچک از منافقان نماز مخوان زمانیکه کسی بر کفر و انکار بمیرد بر سرگورش برای دعا و جلب مغفرت و دفن او مایست.

إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُوا وَهُمْ فَسِقُونَ
بدرستیکه منافقان به خدا و رسولش کافر شدند و فرمان رسولش را اطاعت نکردند و ایشان بمردند در حالیکه ایشان بیرون رفتگان از راه ایمان بودند.

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿٨٥﴾

ای رسول! زیادی اموال و اولاد آن منافقان تو را بشگفتی نیارد که خدا بخواهد با آن مال و اولاد آنها را در دنیا عذابشان کند و در حال کفر جانشان در آید. (۸۵)

وَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلَادُهُمْ

اموال و اولاد منافقان، شما را به تعجب و اندازد چونکه خداوند دوست دارد آنان را با دوستی در مال و فرزندان در دنیا متکبر و مغرور و از کار دین غافل گرداند تا مستحق عذاب آخرت گردند.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُعَذِّبَهُمْ بِمَا فِي الدُّنْيَا وَتَرْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ

(و) حالیه - هُم: مبتدا - كَافِرُونَ: خبر

بدرستی جز این نیست که خدای تعالی ایشان را با دوستی مال دنیا و فرزندان عذابشان کند و جانهایشان در حالی از نشان بیرون روند که کافر باشند و با حسرت تمام از دنیا بروند.

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أَُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ ﴿٨٦﴾

و چون سوره‌ای نازل شود که بخدا ایمان بیارید و همراه پیغمبر او جهاد کنید، ثروتمندان [آن منافقان] از تو اجازه خواهند و گویند: ما را بگذار با نشستگان باشیم. (۸۶)

وَإِذَا أَنْزَلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمَنُوا بِاللَّهِ وَجَاهِدُوا مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أَُولُوا الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُوا ذَرْنَا نَكُنْ مَعَ الْقَاعِدِينَ

اسْتَأْذَنَكَ: فعل ماضی - ک: مفعول به - أَُولُوا الطَّوْلِ: ثروتمندان - توانگران، فاعل

و آن زمانیکه سوره‌ای نازل گردد اینکه به خدا ایمان بیاورید و به‌مراه رسولش در راه خدا جهاد کنید و برای عزت دین و اعلاء کلمه توحید بجنگید بلافاصله منافقان صاحب مال و ثروت و قدرت از تو اجازه می‌طلبند که سوی جنگ بیرون نروند و می‌گویند ما را رها کن تا در خانه با نشستگان بنشینیم یعنی اجازه بده که ما بر جای ماندگان معذور از جنگ، همچون ضعفا و بیماران زمین بنشینیم و از همراهی با تو در جنگ معاف باشیم.

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ ﴿٨٧﴾

به این راضی شده‌اند که با خانه نشینان [با زنان و کودکان] در خانه بنشینند بر دل‌هایشان مهر (غفلت) زده شد و فهم کردن نتوانند. (۸۷)

رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَفْقَهُونَ

يَكُونُوا: فعل مضارع ناقصه - (و) اسم کان - مَعَ الْخَوَالِفِ: مفعول فیه و مضاف الیه، خبر کان

آن منافقان راضی و خشنود شدند به اینکه با زنان مجالست کنند و با پس ماندگان و خانه نشینان بنشینند و بر دل‌هایشان مهر نفاق و خوف زده شده است و ثواب حرکت به سوی جهاد را در نمی‌یابند و از سعادت دنیوی و اخروی آن بی‌خبر و غافل‌اند.

لَكِنَّ الرُّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ

الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴿٨٨﴾

ولی پیغمبر و کسانی که به او ایمان آورده اند با مالها و جانهای خویش جهاد کردند، نیکوئیها خاص ایشانست و آنها خودشان، رستگارانند. (۸۸)

لَيْكِنَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
الرَّسُولُ: مبتدا - جَاهِدُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، جمله خبر

اما پیغمبر ﷺ و کسانی که به او ایمان آورده اند و با مالها و جانهایشان در راه خدا جهاد کردند و با این کار رضایت و خشنودی خدا را طلب نمودند و دین خدا را بالا بردند

وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ

وَأُولَئِكَ: مبتدا - لَهُمُ: جار و مجرور، خبر مقدم - الْخَيْرَاتُ: مبتدا موخر - جمله لهم الْخَيْرَاتُ خبر وَأُولَئِكَ

بر ایشان است نیکوئیها و خیرات هر دو دنیا، نصرت و پیروزی در دنیا و بهشت و نعمتهای بهشتی در آخرت. صنعت تأکید تخصیص در عبارت بکار رفته است.

وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

اولئك: مبتدا - هم: ضمیر فصل - المفلحون: خبر
آنان رستگاران و به مقصود رسیدگان اند.

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (۸۹)
خدا برای آنها بهشت ها آماده کرده که جویها در آن روانست و جاودانه در آنند و این کامیابی بزرگی است. (۸۹)

أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

أَعَدَّ: فعل ماضی - لَفْظَ اللَّهِ: فاعل - جَنَّاتٍ: مفعول به

خداوند به مردان مؤمن و زنان مومنه بهشت هایی آماده کرده است که جویها در آن روانست و جاودانه در آن می مانند، با مسکن های پاکیزه، در بهشت های جاوید.

ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

ذَلِكَ: مبتدا - الْفَوْزُ: خبر - الْعَظِيمُ: نعت

آن است پیروزی بزرگ و رستگاری و نجات و ثواب آخرت.

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ
الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۹۰)

برخی از عذر جویان بادیه نشین پیامدند [و عذر می آوردند] تا از رفتن به جهاد معاف باشند و گروهی که خدا و رسولش را تکذیب کرده و از جهاد باز نشستند به کسانی از ایشان که کافر شده‌اند، عذابی الم انگیز رسد. (۹۰)

وَجَاءَ الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ

و عذر خواهان از اعراب بادیه نشینان در زمان حرکت به سوی جنگ تبوک به پیش حضرت رسول ﷺ آمدند و از تنگدستی و کثرت عیال خود عذر خواستند تا به آنان در عدم شرکت روز تبوک اجازه دهد و در خانه بنشینند و در حالیکه تظاهر به ایمان می‌کردند، نشستند و به سوی جنگ بیرون نیامدند و خدا و رسولش را دروغ گفتند.

سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

سَيُصِيبُ : فعل مستقبل - الَّذِينَ : مفعول به - عَذَابٌ : فاعل - أَلِيمٌ : نعت
زود باشد به آنانکه کافر شدند و نفاق کردند و به دروغ از شرکت در جنگ عذر خواهی کرده و در خانه ماندند عذابی الم انگیز رسد در دنیا هلاک گردند و در آخرت به آتش جهنم گرفتار شوند.

لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَحْدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا

نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولَهُ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٩١﴾
بر ضعیفان و بر مریضان و بر آنکسان که چیزی برای خرج کردن ندارند هیچ گناهی نیست، اگر برای خدا و پیغمبر او نیکخواهی کنند، بر نیکوکاران هیچ راه [تنگی و زحمتی] نیست و خدا آمرزگار و رحیم است. (۹۱)

لَيْسَ عَلَى الضَّعْفَاءِ وَلَا عَلَى الْمَرْضَى وَلَا عَلَى الَّذِينَ لَا يَحْدُونَ مَا يُنْفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُوا لِلَّهِ وَرَسُولَهُ

لَيْسَ : فعل ناقصه ماضی - عَلَى الضَّعْفَاءِ : جار و مجرور، خبر لَيْسَ مقدم - حَرَجٌ : اسم لَيْسَ مؤخر
بر ضعیفان و ناتوانان و مریضان و عاجزان و نابینایان و معلولان و پیران و دیوانگان و زنان و نیز به کسانی که چیزی از مال ندارند که بر خود و برای ساز و برگ جنگی نفقه کنند و تهیه اسباب جنگ سازند اگر از جنگ باز مانند حرجی و گناهی نیست هرگاه اینان که بر شمردیم همچون ابن ام مکتوم که نابینا بود نیک خواهی کنند و از خدا و رسولش فرمان برند یعنی گفتار و کردارشان به صدق و نیت و اخلاص باشد مشکلی در باز ماندن از جنگ بر ایشان نیست.

مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ

آنان در اینصورت نیکوکارند و بر نیکوکاران که ناصح‌اند هیچ سرزنشی و ملامتی نیست.

وَاللَّهُ عَفُورٌ رَحِيمٌ

و خداوند بخشنده و آمرزنده است برای کسانی که از روی خیرخواهی از جنگ بازمانند و برای آنان رحیم و مهربان است و آنان را به جهت عدم شرکت در جنگ مؤاخذه نمی‌کند.

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَحِمْكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّوْا
وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُفْقُونَ ﴿٩٢﴾

همچنین بر آن مؤمنانی که آماده رفتن به سوی جهاد شده و نزد تو آمدند که [ساز و برگ جنگی آنان را آماده کنی] و تو پاسخ دادی که من چیزی ندارم که شما را بر آن سوار کنم، برفتند، در حالیکه دیدگانشان از اشک پر بود که چیزی برای خرج کردن ندارند هیچ گناهی و حرجی بر ترک جهاد برای آن‌ها نیست. (۹۲)

وَلَا عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لَا أَحِمْكُمْ عَلَيْهِ
و نیز هیچ وبالی و مشکلی نیست بر کسانی که به پیش تو آمدند و از شما مرکبی و توشه راه درخواست کردند تا بوسیله‌ی آن با دشمنان خدا و دین جهاد کنند و تو گفتی من مرکبی ندارم که شما را بر آن سوار کنم و به سوی جنگ روانه گردانم.

تَوَلَّوْا وَأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَنًا أَلَّا يَجِدُوا مَا يُفْقُونَ

اعین: مبتدا - تَفِيضُ : فعل مضارع - (هی) فاعل، جمله خبر

از پیش تو برگشتند در حالیکه چشمانشان پر از اشک بود یعنی اشک حسرت از دیدگان ایشان روان بود بر اینکه ایشان چیزی نمی‌یافتند که در این سفر برای خود و برای تهیه ساز و برگ جنگی نفقه کنند و خرج و هزینه کنند.

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُوكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ رَضُوا بِأَنْ يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ
وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٩٣﴾

بدرستی گناه و عقوبت آنها راست که با وجود تمکن و دارائی از تو اجازه معافیت از جنگ می طلبند و ایشان توانگرانند و خوش دارند که قرین زنان باشند، خدا بر دل‌هایشان مهر زده که دانستن نتوانند. (۹۳)

إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُوكَ وَهُمْ أَغْنِيَاءُ

السَّبِيلُ: مبتدا - عَلَى الَّذِينَ : جار و مجرور خبر

فقط کسانی مستحق شکنجه و عذاب هستند که دارای ثروت و قدرت هستند و از تو برای عدم شرکت در جنگ اجازه می‌خواهند و می‌توانند ساز و برگ جنگی تهیه کنند و آمادگی جسمانی برای جنگیدن دارند.

رَضُوا بِأَن يَكُونُوا مَعَ الْخَوَالِفِ

طبیع: فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ : فاعل

از تو در تخلف از جهاد اجازه می خواهند و دوست دارند که با زنان خانه نشین باشند.

وَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

خداوند بر دلهای آنان مهر زده است و آنان نمی دانند که چه سرانجام بدی در دنیا و آخرت به جهت عدم شرکت ایشان با توجه به قدرت جسمی و مالی در انتظار آنهاست.

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ
أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلِيمِ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٩٤﴾

چون باز گردید عذر پیش شما آرند، بگو عذر میارید، که شما را باور نکنیم خدا ما را از حقیقت شما مطلع کرد، زود باشد که خدا و پیغمبر او عمل شما را ببیند آنگاه بدنیای غیب و شهودتان می برند و شما را از اعمالی که می کرده اید خبر می دهد. (۹۴)

يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ

إِذَا: مفعول فيه - رَجَعْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل

زمانیکه آنان به سوی جنگ تبوک برگردند، ایشان دروغها آوردند و از تخلف خود شروع به عذر خواهی کردند.

قُلْ لَا تَعْتَذِرُوا لَنْ تُؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَأْنَا اللَّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ

نَبَأْنَا: فعل ماضی - (نا): مفعول به - لفظُ اللَّهِ: فاعل

ای محمد! به آنان بگو عذر نخواهید ما هرگز به شما باورمان نمی شود چونکه عذر این عذر خواهان دروغ و باطل بود از آنجهت نپذیرند، اگر عذر آنان راست بود پذیرفتن آن واجب بود چونکه خدای تعالی از اخبار شما و قصد و نیت شما ما را خبر داده و آگاه کرده است.

از منافق عذر رد آمد نه خوب ز آنکه در لب بود آن نی در قلوب

کذب چون خس باشد و دل چودهان خس نگرود در دهان هرگز نهان

وَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلْمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُمْ
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

سَيَرَى: فعل (مستقبل) - لفظُ اللَّهِ: فاعل - عَمَلَكُمْ: مفعول به - کم: مضاف الیه

و زود باشد که خدای تعالی کار شما را قصد و نیت شما را آشکار خواهد کرد و او اعمال و نیت شما را می بیند و کارهای شما در دفتر محفوظ ثبت و ضبط می شود و در روز قیامت خداوند شما را به اعمالتان جزا می دهد اگر از نفاق و شرک توبه کنید و قصد و نیت شما توبه باشد خداوند توبه شما را می پذیرد و اگر بدان کفر اصرار ورزید و ثابت قدم باشید جزای آن را بشما خواهد داد. در این قسمت (عالم الغیب و الشهاده) مسند الیه در حقیقت معین و معلوم است.

سَيَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَعْنُهُمْ فَاغْرُضُوا عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ

چون شما به سوی آنان باز گردید قسم های مؤکد بخدا برای شما یاد کنند که از تخلف آنها چشم پوشی کنید. و از آنها روی برگردانید که مردمی پلیدند و بموجب کردار زشت خود به آتش دوزخ جای خواهند گرفت. (۹۵)

سَيَخْلِفُونَ بِاللّٰهِ لَكُمْ إِذَا انْقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لَتَعْرِضُوا عَنْهُمْ

سَيَخْلِفُونَ: فعل مستقبل - (و) فاعل

آن زمانیکه از سفر باز گردید و از جنگ تبوک برگشتید. زود باشد به شما به نام خدا قسم می خورند و این یکی از معجزه های قرآن کریم است که خداوند پیغمبر ﷺ را از قسم خوردن منافقان در آینده خبر داده است کسانی مانند جد بن قیس و معتب بن قشیر و اصحاب او بعد از مراجعت پیغمبر ﷺ از تبوک به پیش حضرت رسول ﷺ به مسجد آمده قسم خوردند که ما به بیرون رفتن برای جنگ قادر نبودیم ولی دوست داشتیم در جنگ در کنار شما شرکت کنیم خداوند تبارک و تعالی می فرماید که: منافقان به دروغ سوگند می خورند پس از ایشان روی برگردانید.

فَاعْرِضُوا عَنْهُمْ

پس از ایشان روی برگردانید چه روی گرداندنی و ایشان را به حال خود رها کنید و اعتنایی به قسم آنها نکنید که دروغ است.

إِنَّهُمْ رِجْسٌ

هم: اسم ان - رِجْسٌ: خبر ان
بدرستی که آن منافقان پلید و نجس اند و عملشان زشت و ناپسند است.

وَمَا أُولَٰئِهِمْ جَهَنَّمُ

ماوی: مبتدا - جَهَنَّمُ: خبر
و جایگاه ایشان در جهنم است و پاداش ایشان آتش جهنم است.

جَزَاءُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

جَزَاءُ: مفعول لاجله

و سزای آنچه از کفر و نفاق و شرک بدست آورده بودند خواهند دید.

يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ

الْفَاسِقِينَ ﴿٩٦﴾

آن منافقان برای شما قسم می خورند که از آنها راضی شوید، اگر شما از آنها راضی شوید خدا از گروه عصیان پیشه راضی نمی شود. (۹۶)

يَخْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْا عَنْهُمْ

برای بدست آوردن رضایت شما منافقان به دروغ سوگندها می‌خورند تا رضایت و خشنودی شما را جلب کنند نه به خاطر جلب رضایت خدای تعالی.

فَإِنْ تَرْضَوْا عَنْهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَرْضَىٰ عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ

پس ای مومنان اگر از آن منافقان دروغگو خشنود و راضی شوید بدرستی که خدای تعالی از قوم فاسقین خشنود نمی‌شود پس به قسم‌های آنها توجه نکنید و از ایشان خشنود مپاشید و به عذرهای و قسم‌های باطل آنها گوش مدهید و فریفته سخنان باطل و قسم‌های دروغ آنها مشوید.

عذر احمق بدتر از جرمش بود عذر نادان زهر هر دانش بود

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَنْ لَا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٩٧﴾

اعراب بادیه نشینان، در کفر و نفاق [از دیگران] سخت‌تر است و سزاوارترند آن چیزهایی که خدا به پیغمبر خویش نازل کرده ندانند و خدا دانا و فرزانه است. (۹۷)

الْأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْرًا وَنِفَاقًا وَأَجْدَرُ أَنْ لَا يَعْلَمُوا حُدُودَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ ۗ

كُفْرًا: مراد بنی‌اسد و غطفان بنی‌تمیم و اصحاب او از سخت‌ترین کافرانند و منافقون: مراد یهودان از سخت‌ترین منافقان است می‌گوید: کافران اعراب بادیه‌نشینان از دیگر کافران سخت‌ترند زیرا که قرآن نمی‌دانند و خبرها نسبت به اهل مدینه به ایشان کمتر می‌رسد بدین جهت از جهت کافر بودن نسبت به مقیم اهل مدینه سخت‌تر و بیشرانند و نیز منافقان و یهودان بادیه‌نشینان از منافقان اهل مدینه منافق‌ترند که دیردیر پند می‌شنوند و ارتباط اجتماعی کمتری دارند و حدود و شرائط احکام خدای تعالی را که بر پیغمبر خود از فرایض و سنت‌های شرع فرو آمده است نمی‌دانند بدین لحاظ نسبت به کفر و نفاق و شرک سزاوارتر از اهل مدینه هستند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

و خداوند به احوال و نیات ایشان آگاه و داناست و از روی حکمت حکم می‌کند.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُرِّ الدَّوَابِّ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ ۗ وَاللَّهُ

سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴿٩٨﴾

بعضی از اعراب بادیه‌نشینان آنچه را خرج می‌کنند گرامتی می‌دانند و برای شما منتظر حادثات است حادثه بد، بر آنها باد که خدا شنوا و داناست. (۹۸)

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ مَغْرَمًا وَيَتَرَبَّصُّ بِكُرِّ الدَّوَابِّ

يَتَرَبَّصُّ: انتظار می‌کشد، فعل مضارع - (هو) فاعل - الدَّوَابِّ: بلایا و مصیبت‌ها، مفعول به

گفته اند این آیت در شان منافقان عرب است زمانی که نفقه یا زکات می دادند اولاً از روی میل و رغبت و به جهت امید ثواب آخرت نمی دادند و ثانیاً از ترس می دادند و آن را به عنوان غرامت می دانستند و سعی می کردند از دادن آن خودداری کنند و انتظار آن را می کشیدند تا اینکه روزی شوکت و عظمت اسلام به نکت تبدیل شود و ایشان از دادن نفقه و زکات خلاص یابند.

عَلَيْهِمْ دَايِرَةُ السَّوْءِ

عَلَيْهِمْ: جار و مجرور، خبر مقدم- دَايِرَةُ: مبتدا مؤخر

گردش بدزمانه و تبدیل روزگار برایشان باد و خداوند روزگاران را سیاه و تیره گرداند.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و خداوند بر آنچه که کافران و منافقان بر زبان می آورند و آنچه را که در دل پنهان می دارند شنوا و داناست.

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَتٍ عِنْدَ اللَّهِ

وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ إِلَّا إِنْهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ سَيَدْخُلُوهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ ﴿۹۹﴾
بعضی بادیه نشینان به خدا و روز دیگر ایمان دارند و آنچه را خرج می کنند مایه ی تقرب بخدا و صلوات، دعای پیغمبر ﷺ می دانند، بدانید که همان برای ایشان مایه قربت است، بزودی خداوند ایشان را در رحمت خویش داخل خواهد کرد که خدا آمرزگار و رحیم است. (۹۹)

وَمِنَ الْأَعْرَابِ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنْفِقُ قُرْبَتٍ عِنْدَ اللَّهِ
وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ

مِنَ الْأَعْرَابِ: جار و مجرور خبر مقدم- مَنْ: مبتدا مؤخر

و نیز از اهل اعراب بادیه نشین کسانی هستند که به خدا و بعث و حساب و ثواب و عقاب و روز واپسین ایمان دارند و چیزی از نفقه یا زکات به جهت قربت الی الله می دادند و آن را وسیله قرب الهی می شمردند و دعای خیر پیغمبر ﷺ را موجب خیر و سعادت خود می پنداشتند و به شفاعت او طلب مغفرت می کردند.

إِلَّا إِنْهَا قُرْبَةٌ لَهُمْ

ها: اسم ان - قُرْبَةٌ: خبر ان

بدانید و آگاه باشید که نفقات و زکات ایشان و نیز صلوات و دعای رسول الله ﷺ باعث قربت الی الله خواهد بود.

سَيَدْخُلُوهُمُ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ

سَيَذَرُكُمُ اللَّهُ: فعل مضارع - هم: مفعول به - لفظ اللَّهُ: فاعل

زود باشد که خدای تعالی ایشان را به رحمت خود داخل کند که آن بهشت جاودان است.

إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

بدرستی که خدای تعالی بر صدقه دهندگان آمرزنده و بر کسانی که قرب الهی می جویند رحیم و مهربان است.

وَالسَّيْفُوتُ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنِ اللَّهِ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۰۰﴾

و پیشروان نخستین از مهاجر و انصار و کسانی که به نیکی پیرویشان کرده اند، خدا از آنها راضی است و آنها نیز از خدا راضی اند برای ایشان بهشت ها آماده کرده که در آن جویها روان است و تا ابد در آن جاودان اند، و این کامیابی بزرگ است. (۱۰۰)

وَالسَّيْفُوتُ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَنِ

مهاجرین: کسانی بودند که از مکه به سوی مدینه هجرت کردند و از منزلهایشان و وطنهایشان دور شدند.

انصار: کسانی بودند که رسول خدا و مؤمنین مهاجر را در مدینه پناه دادند.

پیشقدمان نخستین مهاجران یعنی کسانی از مهاجرین که بر عموم مؤمنین در هجرت از مکه به سوی مدینه سبقت گرفتند. ابوموسی و قتاده گفتند: آنها کسانی بودند که به دو قبله به همراه پیغمبر ﷺ نماز گزارده اند یعنی در ابتدای اسلام به بیت المقدس و بعد از آن به کعبه استقبال کردند. عطاء بن ابی رباح گوید: کسانی بودند که در جنگ بدر حاضر بودند، قومی گفتند: کسانی بودند که در اسلام آوردن پیشی گرفتند و اول کسیکه از مردان مسلمان شد و سبقت در اسلام آوردن گرفت ابوبکر بود و از زنان خدیجه و می گویند از نوجوانان علی بن ابی طالب بود که دین اسلام را پذیرفت.

روزی ابوطالب به علی گفت: یا بنی، ما هذا الدین الذی انت علیه؟ ای پسرکم این چه دینی است که تو آنرا داری و آنرا می پرستی. گفت: ای پدر ایمان آوردم بر این که خدای یکی است و محمد ﷺ رسول و پیغامبر اوست و دین وی محکم و استوار است و هر چه گوید راست می گوید و من به فرمان خدا بخاطر رضایت و قرب او با محمد نماز می گزارم. ابوطالب گفت: محمد هر چه گفت خیر گفت آگاه باش و متابعت او کن و از او برنگرد.

در حق شان نزول این آیت آمده است (سابقون)، نظریه های دیگری نیز هست ولی در ادامه آیه آمده است که انصار یعنی ساکنان اهل مدینه، اهل مکه (مهاجرین) را یاری کردند و آنان که پیغمبر و صحابه

را با اطاعت و ایمان خالص یاری دادند یعنی سایر صحابه (رض) از مهاجر و انصار که پیروی سابقان کردند و گفته‌اند هر که از مهاجرین و انصار پیروی کنند تا روز قیامت اهل ایمان‌اند.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا

تَجْرِي: فعل مضارع - تحت: مفعول فيه - الْأَنْهَارُ: فاعل - خَالِدِينَ: حال - أَبَدًا: مفعول فيه خداوند به جهت قبول طاعت و ایمان خالص که همان پیروی کننده سابقان و مهاجرین و انصارند خشنود باد و ایشان نیز از خدای به جهت بدست آوردن نعمت‌های بهشتی که خدای تعالی برای ایشان آماده کرده است خشنود باشند و آن بوستانهایی که در زیر درختان آن نه‌رهایی از آب و شیر و عسل جاری است و همیشه در آن جاودان مانند.

ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

ذَلِكَ: مبتدا - الْفَوْزُ: خبر - الْعَظِيمُ: نعت

این رستگاری بزرگی است و دارای نعمت کامل و مراد حاصل.

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ لَا يَعْلَمُهُمْ

۱۰۱

نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنَعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ بعضی بادیه‌نشینان که اطراف شمايند منافقاند و بعضی اهل مدینه نیز، در نفاق فرو رفته‌اند، تو نمی‌شناسی‌شان ما می‌شناسیم‌شان، دو بار عذاب‌شان خواهیم کرد و آنگاه عذابی بزرگ برده می‌شوند. (۱۰۱)

وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ

مِمَّنْ: جار و مجرور خبر مقدم - حول: مفعول فيه - مُنَافِقُونَ: مبتدا مؤخر

و آن کسانی‌که در اطراف شهر اند از اهل بادیه‌نشینان منافقانی چون اسلم و اشجع که در نفاق و شرک مهارت پیدا کرده بودند.

وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ

و نیز از اهل مدینه کسانی هستند که:

مَرَدُّوا عَلَى النَّفَاقِ

این منافقان چه ساکنان حوالی شهر مدینه و چه ساکنان اهل مدینه قومی هستند که بر نفاق و شرک مهارت پیدا کرده و به آن خو کرده‌اند.

لَا يَعْلَمُهُمْ

لَا تَعْلَمُهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - (انت) فاعل

و تو ای محمد! با توجه به کمال زیرکی و مهارت خود آنچه را که منافقان در دل خود پنهان می دارند نمی دانی.

نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ

نَحْنُ: مبتدا - نَعْلَمُهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - (نحن) فاعل، جمله خبر

و ما راز درون دل این منافقان را می دانیم و آنچه که در درون دل آنان می گذرد مطلع ایم. چونکه نفاق ایشان بقدری مخفی است که رازشان آشکار نمی شود.

سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّوْنَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ

زود باشد که این منافقان را عذاب می دهیم یکی در دنیا و دیگری عذاب قبر است سپس در قیامت باز گردانیده شوند به سوی عذاب سختی که آن آتش دوزخ است و هیچ عذابی از نکبت حرمان و مشقت هجران بزرگتر نیست.

دوزخ از فرقت چنان سوزان شده است بید از فرقت چنان لرزان بده است
گر بگویم از فراق چون شرار تا قیامت یک بود از یک هزار

قتاده گفت: عذاب اول آنست که حضرت رسول ﷺ راز آن دوازده مرد را که ليله العقبه قصد حضرت رسول کردند به حذیفه گفت عذاب دوم، عذاب قبر است.

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا عَسَىٰ اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ عَفُوٌّ رَحِيمٌ ﴿١٠٢﴾

و دیگران که به گناهان خویش اعتراف آورده و عمل شایسته ای را با عمل دیگر که بد است آمیخته اند، شاید خدا توبه آنها را پذیرد که خدا آمرزگار و رحیم است. (۱۰۲)

وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا

و این آیت در شأن ابولبابه عبدالمنذ و اوس بن ثعلبه، و ودیعه بن خزیم الانصاری آمد که در جنگ تبوک سستی کردند و به غزای تبوک نرفتند ولی آن زمان که پیامبر صلی الله علیه وسلم از غزوه تبوک مراجعت نمودند، آن ها خودشان را به ستون های مسجد بستند و قسم یاد کردند که خودشان را باز نخواهند کرد، مگر آنکه توبه آن ها پذیرفته شود و رسول خدا ﷺ آن ها را آزاد نماید. پس از نزول این آیت حضرت رسول ﷺ شخصاً آن ها را از ستون های مسجد باز کردند ولی حکم آیه در باره ی همه ی مؤمنان خطاکار، عام است.

می گوید، قومی دیگر غیر منافقان که به پیش پیغمبر ﷺ آمدند و به گناهان خود در خلاف اعتراف و از کرده ی خود ندامت کرده بودند و عمل نیک و صالح خود را با کردار زشت و بد بیامیختند و از عمل خود توبه کردند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از سمره بن جندب رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «شب گذشته دو نفر نزد من آمده و مرا با خود به شهری بردند که از خشت های طلا و نقره ساخته شده بود، در آنجا مردمی از ما استقبال نمودند که: یک طرف جسم شان به بهترین شکلی بود که در عمر خود دیده باشی، و طرف دیگر جسم شان به بدترین صورتی بود که در عمر خود دیده باشی، آن دو نفر برای آن مردم گفتند: بروید و خود را در فلان جوی بیندازید، آنها رفته و خود را در آن جوی انداخته و آمدند، دیدیم که آن شکل قبیح و زشت از آنها دور گردیده و به بهترین شکلی در آمده اند، آن دو نفر برای ما گفتند: این جوی «جنت عدن» است، و این منزل برای تو است، و آن مردی که قسمتی از جسم شان زیبا و قسمت دیگری زشت بود، کسانی اند که کارهای نیک و بدی با هم انجام داده و خداوند از گناهان شان در گذشته است».

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ

عَسَى: فعل ماضی فعل مقاربه - لفظ الله: اسم عَسَى - أَنْ يَتُوبَ: فعل مضارع فاعل (هو)، جمله خبر عَسَى

شاید که خدای تعالی اینکه توبه ایشان را بپذیرد و رسول خدا ﷺ دانست که توبه ایشان قبول حق خواهد شد، برخاست و رفت و ایشان را از آن رهایی داد.

چون بدی گناه را دانی کشتد جانب پشیمانی
و رندانی گناه را که بد است آن نشان شقاوت ابد است

إِنَّ اللَّهَ عَفُورٌ رَحِيمٌ

بدرستی که خداوند آمرزنده و مهربان است یعنی توبه توبه کنندگان را می پذیرد و گناه آنان را می آمرزد و بر توبه کنندگان رحیم است. پس از نزول آیت حضرت رسول ایشان را آزاد و رها کرد ایشان گفتند یا رسول الله ﷺ ما بخاطر محبت مال دنیا بر تو خلاف کردیم و از جنگ باز ماندیم این مالها را بگیر و در راه خدا نفقه کن حضرت رسول ﷺ فرمود من مأمور مالهای شما نیستم این آیت نازل شد.

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

۱۰۳

ای رسول! از اموالشان زکات بگیر تا پاکشان کنی و بوسیله آن مصفایشان کنی درباره آنها دعای خیر کن که دعای تو مایه آرامش آنهاست و خدا شنوا و داناست. (۱۰۳)

خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ

خَذَ : فعل امر - (انت) فاعل - صَدَقَهُ : مفعول به

ای پیغمبر ﷺ از مالهای این اختلاف کنندگان روز تبوک و اعتراف کنندگان از گناهان را بصورت صدقه (زکات فریضه) بگیر تا اینکه مالهایشان را پاک گردانی و زیاده و تزکیه گردانی نیکبهای ایشان را و بدین طریق در دلهای ایشان خیرات و حسنات را نشو و نمادهی و مقامشان را بالاتر گردانی و برای ایشان دعا کن و آمرزش بطلب.

إِنَّ صَلَوَتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ

صَلَوَتَكَ : اسم آن - سَكَنٌ : خبر آن

بدرستی که دعای تو و طلب مغفرت تو موجب آرامش دلهای ایشان خواهد شد اگر خدای تعالی توبه ایشان را قبول کند آمرزیده خواهند شد.

وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ

و خداوند شنوا و داناست و دعای تو را در حق توبه کنندگان می شنود و به کسانی که استحقاق پذیرش توبه و آمرزش توبه هستند آگاه است.

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ، وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

الرَّحِيمُ (۱۰۴)

آیا مومنان نمی دانند که توبه از بندگان خویش می پذیرد و زکاتها را قبول می کند و البته خدا بسیار توبه پذیر و رحیم است. (۱۰۴)

أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ، وَيَأْخُذُ الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

لفظ **اللَّهُ** : اسم آن - **هُوَ** : ضمیر فصل - **التَّوَّابُ** : خبر آن - **الرَّحِيمُ** : خبر آن ثانی

آیا نمی دانند برآستی که قبول توبه و قبول صدقات فقط در اختیار خداست زیرا که او می داند چه کسی با اخلاص و نیت خالص و رعایت شرایط توبه کرده است و یا صدقه داده است پس خدای تعالی توبه‌ی توبه کنندگان مخلص را می پذیرد و صدقات و زکات آنان را می گیرد تا مالهایشان پاک کرده شود و به پیغمبر ﷺ می فرماید در حق آنان دعا کند و مغفرت بطلبد اما صدقات و دعا و توبه منافقین را نمی پذیرد حتی خواندن نماز جنازه برایشان را هم ممنوع کرده است.

و نیز نمی دانند برآستی که خدای تعالی او توبه پذیر توبه کنندگان است و بر توبه کنندگان مهربان به کسانی که صدق و راستگویی شان را در توبه و انابت بداند.

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری گفت: برخیز و طهارت کن، «قامت»^۱ نزدیک است، و توبه کن که قیامت نزدیک است! اگر در آیی در باز است، و اگر نیایی، خدای بی نیاز است.

^۱ - ما خود از «قد قامت الصلوه»، مراد نماز است.

وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلِّيِّهِ الْعَلِيِّ وَالشَّهَادَةِ
فَيُنْشِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٠٥﴾

بگو به عمل کوشید که خدا عمل شما را خواهد دید و پیغمبر او و مؤمنان نیز بزودی بجهان غیب و شهودتان می‌برند و خدا شما را از اعمالی که می‌کرده‌اید خبر می‌دهد. (۱۰۵)

وَقُلْ أَعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ

فَسَيَرَى: فعل مستقبل - لفظ الله: فاعل - عملکم: مفعول به

و ای پیغمبر ﷺ از جهت تهدید آینده‌سازان چه آنان که توبه کردند و توبه آنان پذیرفته شد و چه آنان که توبه نکردند بگو پس زود باشد که خداوند اعمال شما از خیر و شر و آنچه را که در دل دارند می‌بیند و می‌داند و پیغمبر ﷺ و مؤمنان نیز اعمال ظاهر شما را می‌بینند و به نسبت عمل شما با شما ارتباط برقرار می‌کند.

وَسَتُرَدُّونَ إِلَىٰ عِلِّيِّهِ الْعَلِيِّ وَالشَّهَادَةِ فَيُنْشِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

تم در کُنْتُمْ: اسم کان - تَعْمَلُونَ: فعل مضارع و فاعل (و)، جمله خبر کان و زود باشد که به مرگ به سوی دانای آشکار و نهان باز گردانده می‌شوید و شما را به آنچه که انجام داده‌اید آگاه می‌کند و به نسبت اعمال شما پاداش می‌دهد و مکافات می‌کند.

وَأَخْرُوتَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿١٠٦﴾

و برخی دیگر از گناهکاران آتایی هستند که محول بفرمان خدا شده‌اند یا عذابشان کند یا توبه آنها را بپذیرد که خدا دانا و فرزانه است. (۱۰۶)

وَأَخْرُوتَ مُرْجُونَ لِأَمْرِ اللَّهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ

ء أَخْرُوتَ: مبتدا - مُرْجُونَ: نعت - يُعَذِّبُهُمْ: فعل مضارع، فاعل (هو) - هم: مفعول به - جمله خبر

وَأَخْرُوتَ

این آیت در حق کسانی است که به گناهان خود اعتراف نکردند و توبه نکردند توبه و یا اصرار بر گناه ایشان با خداست اگر خداوند خواست در صورت ندامت از گناهان توبه می‌کنند و خداوند توبه‌شان را می‌پذیرد و اگر بر گناه اصرار کنند خدای تعالی ایشان را عذاب کند.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

و خداوند به نیت و احوال ایشان آگاه است. و به بندگان خود حکیم است و از روی حکمت بندگان را پاداش می‌دهد و یا مکافات می‌کند.

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ﴿١٠٧﴾

و کسانی که مسجدی برای ضرر زدن و [تقویت] کفر و تفرقه مؤمنان بانتظار کسی که از پیش با خدا و پیغمبر ستیزه کرده ساخته‌اند و قسم می‌خورند که جز نیکی نمی‌خواستیم، خدا گواهی می‌دهد که آنها دروغگویان‌اند. (۱۰۷)

وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ

خبر مقدم محذوف - الَّذِينَ : مبتدا مؤخر

در این آیه شریفه یکی دیگر از اعجاز قرآن را که خبر دادن از حال باشد آورده است.

پیغمبر ﷺ هنگامیکه از مکه مکرمه هجرت نمود در مدینه مسجد نبوی در کوی بنی‌عمر و در آنجا که حضرت رسول ﷺ نماز می‌گزارد ساکنان محل مسجدی ساختند که به مسجد قبا معروف است. بعضی منافقان خواستند به مخالفت آنها مسجد دیگری بنیاد گذارند و بدین وسیله از جماعت جدا شوند و بعضی مسلمانان ساده لوح را از مسجد قبا به مسجد خویش بیاورند محرک اصلی این فتنه ابو عامر راهب خزرچی بود این آیت در شأن ایشان فرو آمد می‌گوید: آن منافقانی که مسجدی برای ضرر و ضربه زدن مؤمنان و مسلمانان و کشمکش و مبارزه با آنان و برای تقویت کفر و برای تفرقه افکندن بین مومنان که در مسجد قبا جمع می‌شدند و نماز می‌گزارند ساخته‌اند و ساختن کمینگاه برای کسی که قبلاً با خدا و رسولش جنگیده بود و مقصودشان آن بود، تا ایشان در آن مسجد به رازهای مومنان پی ببرند چون رسول خدا ﷺ از تبوک باز آمد آن قوم خواستند که به آن مسجد آید و نماز خواند. مصطفی ﷺ آمد و اجابت کرد و قصد مسجد کرد. جبرئیل علیه السلام آمد، او را از قصد آنان آگاه ساخت.

وَلَيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ

و هر آینه به ایشان گفته شود چرا این مسجد را ساختید سوگند می‌خورند قصدمان از ساختن این مسجد جز نیکی چیز دیگری نیست خواستیم که در آن نماز بخوانند.

وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ

لفظ اللَّهُ : مبتدا - يَشْهَدُ : فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و خداوند می‌داند و گواهی دهد که ایشان در سوگندهایشان دروغگویان‌اند.

مولانا گفت:

تو مهی ما شب دمی با مابساز

ای جماعت آفتاب جان فروز

تا مراد آن نفر حاصل شدی

مسجد و اصحاب مسجد را نواز

تا شود شب از جماعت همچو روز

ای دریغاکان سخن از دل بدی

لَا نَقُومُ فِيهِ أَبَدًا لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ ﴿١٠٨﴾

هیچوقت در آن مایست، مسجدی که از نخستین روز بنیان آن با پرهیزکاری نهاده شده، سزاوارتر است که در آن بایستی. در آنجا مردانی هستند که دوست دارند پاکیزه خوئی کنند و خدا پاکیزه خویان را دوست دارد. (۱۰۸)

لَا نَقُومُ فِيهِ أَبَدًا

لَا نَقُومُ: فعل مضارع، فاعل (انت) - ابدًا: مفعول فيه

ای محمد ﷺ در آن مسجدی که منافقین به قصد مبارزه و ضربه زدن به مؤمنان ساخته‌اند هرگز به نماز مایست.

لَمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ
ل: ابتدا - لَمَسْجِدٍ: مبتدا - أَحَقُّ: خبر

هر آینه مسجدی که از اول بر پایه پرهیزکاری بنا نهاده شده است که آن مسجد پیغمبر ﷺ یعنی مسجد قباست و در محله بنی عمرو بن عوف در حوالی مدینه فرود آمد و در مدتی که در آنجا اقامت نمود این مسجد را ساخت سزاوارترست اینکه در آن مسجد بر پا ایستی و نماز بخوانی.

فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا

فِيهِ: جار و مجرور، خبر مقدم - رِجَالٌ: مبتدا موخر

در آن مسجد (قبا) مردان پاکیزه سرشتی هستند که پاکی را دوست می‌دارند و می‌خواهند جسم و روح خود را با ادای فرایض و عبادات پاک و مطهر گردانند.

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ

و خداوند پاکیزگان را دوست می‌دارد.

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَاكِرٍ فَاتَّهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٩﴾

آیا آنکه بنای خویش بر پرهیزکاری خدا و رضای او پایه نهاده بهتر است یا آنکه بنای خویش بر لب سیل گاهی نهاده که فرو ریختنی است که با وی در آتش جهنم سقوط کند؟ و خدا قوم ستمکاران را هدایت نمی‌کند. (۱۰۹)

أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَىٰ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَمْ مَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى شَفَا جُرْفٍ هَاكِرٍ فَاتَّهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ

مَنْ: مبتدا - اَسَسَ: فعل ماضی، فاعل (هو) - بُنِيَكَهُ: مفعول به - خیر: خبر

آیا کسی که بنای کارهای دین خود را به جهت ترس از خدا و طلب رضا و خشنودی او انجام داده و پایه ریزی کرده بهتر است یا آنکس که کارهای دین خود را در گذرگاه سیل بنا کرده و ظاهراً بنظر می‌رسد. این بنا به پای خود ایستاده است. ولی پایه‌های آن بر روی زمین بنا نهاده شده و پس آن زمین سست گردد و با فرو ریختن آن بنا سازنده‌ی آن را نیز به آتش دوزخ فرو اندازد.

وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

و خداوند گروه ستمکاران را هدایت نمی‌کند و آنان را به هدف‌هایشان نمی‌رساند.

لَا يَزَالُ بُنْيَنُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿۱۱۰﴾
بنیانی که ساخته‌اند پیوسته مایه اضطراب دل‌های ایشان است، تا وقتی که دل‌هایشان پاره پاره شود و خدا دانا و فرزانه است. (۱۱۰)

لَا يَزَالُ بُنْيَنُهُمُ الَّذِي بَنَوْا رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلَّا أَنْ تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ
لَا يَزَالُ: فعل مضارع ناقصه - بنیان: اسم زال - رِيبَةً: خبر زال

این بنائی که آن را بر هدف‌های فاسده ساخته‌اند باعث شک و نفاق در دل‌های ایشان است یعنی همیشه در دل‌های آنها می‌باشد مگر اینکه از مرگ دل‌هایشان پاره پاره گردد و یا اینکه توبه کنند و به سوی خدا برگردند چون حضرت رسول ﷺ توسط جبرئیل علیه السلام بر هدف‌های شیطانی آنها آگاه شد دستور داد آن مسجد را بکنند و بسوزانند تا با خراب کردن آن همیشه داغ زحمت‌های آنها در دل‌هایشان باقی بماند.

پس نبی فرمود کآن را بر کنید
مطرح خاشاک خاکستر کنید

وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر - حَكِيمٌ: خبر ثانی

و خداوند به خراب کردن آن دانا و حکیم است و فلسفه خراب کردن آن را می‌داد و هر چه حکم کند از روی آگاهی و به حق حکم کند.

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ يُقَرَّبُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِنِعْمِ اللَّهِ الَّتِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿۱۱۱﴾

خدا از مؤمنان جانها و مال‌هایشان را [در مقابل این] که بهشت از آنهاست در راه خدا کارزار کنند خرید آنها در راه خدا جهاد می‌کنند که دشمنان دین را بکشند و یا [خود] کشته شوند، این وعده خدا است که در تورات و انجیل و قرآن بعهدہ او محقق است و کیست که به پیمان خویش از خدا

وفادارتر است، به معامله [پرسود] خویش که انجام داده‌اید شادمان باشید، که این کامیابی بزرگ است. (۱۱۱)

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ

لفظ الله: اسم إِنَّ - اشترى: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبری

بدرستی که خداوند از مؤمنان که با نفسهای خود به غزا رفتند و در راه خدا جانفشانی کردند و با دشمنان دین بخاطر رضای خدا جنگ کردند و مالهای خود را در این راه نفقه و هزینه کردند بخريد و پيسندید بر اینکه بهشت بر ایشان باد خداوند می‌فرماید ای بنده از تو بذل جان و مال و از من عطا دادن بهشت بی‌زوال همچنانکه خدای تعالی فرمود: من ذا الذي يقرض الله قرضاً حسناً فيضاً عف له ... مولانا گفت:

ای خداوند این خم و کوزه مرا در پذیر از فضل الله اشتري

کاشفی گفت: جان سرمایه‌ی شر و شور و مال سبب طغیان و غرور این دو ناقص معیوب را در راه خدا کن و بهشت باقی مرغوب را بستان.

سنگ بینداز و گهر می‌ستان
خاک زمین می‌ده و زر می‌ستان
در عوض فانی خوار و حقیر
نعمت پاکیزه باقی بگیر

يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ

يُقَاتِلُونَ: فعل مضارع مجهول - (و) نایب فاعل

این مومنان در راه خدا و بخاطر طلب رضای خدا با جان و مال خود جنگ می‌کنند پس گاهی دشمنان را به جهت رضای خدا می‌کشند و گاهی بدست کافران کشته و شهید می‌شوند پس بهشت بر آنان است.

وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ

وَعَدًا: مفعول مطلق - حَقًّا: مفعول مطلق

و خداوند ایشان را به بهشتهایی بخاطر این بیع وعده داده است چه وعده دادنی که آن حق و ثابت و باقی است که خلاقی در آن نیست این وعده ای است که خدای تعالی در سه کتاب آسمانی تورات، انجیل و قرآن آورده است.

وَمَنْ أَوْفَىٰ بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ

مَنْ: مبتدا - أَوْفَى: خبر

و چه کسی بر عهد خود وفا کننده تر از خدای بخشنده و مهربان است که در آن وعده خلاقی نیست پس خشنود و خوشحال باشید به این معامله‌ای که با خدا کرده‌اید و این اعلام بر آنهاست بر راستی در معامله‌شان سود بردند.

وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

ذَلِكَ : مبتدا - هُوَ : ضمیر فصل - الْفَوْزُ : خبر

و آن پیروزی و رستگاری بزرگی است و پاداش آنرا خواهند دید.

التَّائِبُونَ الْعَمِيدُونَ الْحَمِيدُونَ الْمُتَكِبُونَ الزَّكِيُّونَ السَّاجِدُونَ
الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ
الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱۱۲﴾

[مؤمنان] همان توبه کنندگان عبادت کنندگان و ستایشگران اند و روزه داران و رکوع گزار
سجده گزارند که به معروف وادارند و از منکر بازدارند و حافظان حدود خداوند و مؤمنان را نوید
بده. (۱۱۲)

التَّائِبُونَ الْعَمِيدُونَ الْحَمِيدُونَ الْمُتَكِبُونَ الزَّكِيُّونَ السَّاجِدُونَ
الْأَمْرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ

مبتدا محذوف - التَّائِبُونَ : خبر - الْعَمِيدُونَ : خبر - الْمُتَكِبُونَ : خبر - الزَّكِيُّونَ : خبر - السَّاجِدُونَ :
خبر - الرَّاكِعُونَ : خبر - السَّاجِدُونَ : خبر - الْأَمْرُونَ : خبر

این آیه معطوف به اوایل سوره آنجا که گفت: المومنون والمومنات بعضهم اولياء بعض

می گوید: از صفات خصیصه این مؤمنان این است که از گناه توبه کنندگان و یکتا پرستان و
اطاعت کنندگان و در همه حال خدای تعالی را ستایش کنندگان و در روی زمین سیاحت کنندگان اند و یا
(روزه داران) به درگاه خدای تعالی رکوع کنندگان و خشوع کنندگان و سجده کنندگان در خلوت اند و به
ایمان و نیکی و طاعت و فرائض و احکام و حدود و شرایط آن و به سنت حضرت رسول ﷺ امر
کنندگان و بازدارندگان از گناه و کفر و بدعت سیئه اند و نیز از صفات این مؤمنان این است که احکام و
حدود و شرائط و قوانین خدا را نگهدارندگان اند.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

و به مؤمنانی که به این صفات فوق متصف اند بهشت را بشارت بده. شیخ احمد غزالی به برادرش امام
محمد غزالی گفت کل علم دنیا را در دو کلمه خلاصه کرده ام فرمان خدا را به بزرگی و با نیت خالص
پذیرفتن و به آن عمل کردن و به خلق خدا شفقت و مهربانی کردن.

مَا كَانِ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ
مَا بَيَّنَّ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ ﴿۱۱۳﴾

پیغمبر و کسانی که ایمان آورده اند نمی باید برای مشرکان پس از آنکه واضحشان شد که آنها اهل
جهنم اند، آمرزش بخواهند و گرچه خویشاوند باشند. (۱۱۳)

مَا كَانِ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ

سبب نزول این آیت آن بود که حضرت رسول ﷺ زمانی که ابوطالب عموی پیغمبر ﷺ در وقت وفات بود به نزد او رفت و بوجهل و عبدالله بن امیه هر دو در نزد وی حاضر بودند. پیغمبر گفت ای عموی من بگو لا اله الا الله بوجهل و عبدالله بن امیه به ابوطالب گفتند ای ابوطالب آیا می خواهی از کیش و آئین آبا و اجداد خود برگردی ابوطالب گفت: « انا علی مله عبدالمطلب » پس این آیه نازل شد و در حالیکه ابوطالب در کفر بمرده می گوید:

برای پیغمبر و آنانکه ایمان آورده اند شایسته نیست اینکه برای شرک آرنندگان و کافران آمرزش طلب کنند و استغفار بطلبند و اگر چه آن مشرکان خویشاوندان باشند پس از آنکه شرک او روشن و آشکار شد و در حالت شرک مردند ایشان ملازمان دوزخ اند.

وَمَا كَانِ اسْتَغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَيِّهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا بَيَّنَّ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ

آمرزش خواستن ابراهیم برای پدرش، نبود مگر به اقتضای وعده ای که با وی کرده بود و چون برای او آشکار شد که او [پدرش] دشمن خداست از او بیزاری جست که ابراهیم خدا ترس و بردبار بود. (۱۱۴)

وَمَا كَانِ اسْتَغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَيِّهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ

اسْتَغْفَارُ: اسم گات - إِبْرَاهِيمَ: مضاف الیه مجرور به فتحه (غیر منصرف) - لِأَيِّهِ: جار و مجرور، خبر

طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش نبود مگر از برای وعده ای که بین او و پدرش رفته بود و گفته اند که آزر، به ابراهیم وعده داده بود که ایمان آورد و ابراهیم بر امید اینکه آزر ایمان بیاورد تا زنده بود بر امید ایمان او بخاطر او از خداوند استغفار کرده بود ولی آزر ایمان نیاورد و در کفر بمرده.

فَلَمَّا بَيَّنَّ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ

آن زمانی که برای ابراهیم معلوم و آشکار شد بد رستیکه پدر او آزر دشمن خداست یعنی بر کفر و شرک اصرار می ورزد و توفیق ایمان نیافت و مطمئن شد که آزر ایمان نخواهد آورد از او بیزار شد و بعد از اینکه بمرده ترک دعا کرد و برای او استغفار نطلبید.

پیر هرات گفت: ابراهیم را از آن چه زیان که پدرش آزر است، و آزر را چه سود از آنکه ابراهیمش پسر است؟

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ

إِبْرَاهِيمَ: اسم إن، منصوب به فتحه - حَلِيمٌ: خبر إن

بدرستیکه ابراهیم بسیار آه کننده و مهربان و دست به دعا و فروتن و صبور و رقیق القلب بود.

وَمَا كَانُ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ﴿۱۱۵﴾

خداوند بعد از آنکه قومی را هدایت کرد دیگر گمراه نکند تا چیزهائی را که باید از آن بترسند، برای ایشان بیان کند. که خدا بهمه چیز داناست. (۱۱۵)

وَمَا كَانُ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ

لفظ الله: اسم کان - لِيُضِلَّ: فعل مضارع، فاعل (هو)، خبر کان - قَوْمًا: مفعول به

و خداوند به خاطر عدالت و حکمتی که دارد قومی را پس از آنکه هدایت یافتند و به اسلام روی آوردند مانند قومی که گمراه و تباه شده اند به عذاب نمی گیرد یعنی تا بوسیله وحی آشکارا حجت تمام نشود و حق آشکار و روشن نشود خدای تعالی مردم را گمراه نمی گرداند و این آنست که هنوز حدود احکام و شرائط آن نازل نشده بود که قومی با ارتکاب آن چیزی که بعد از مرگشان حرام گردیده از جهان رفته بودند جمعی به پیش حضرت رسول ﷺ آمده گفتند: وضعیت پدران و اقوام ما که قبل از نازل شدن آیات تحریم با ارتکاب آن از دنیا رفتند چه می شود آیه نازل شد و این موضوع را نفی و روشن کرد تا حجت و دلیل تحریم آیات نازل نشود و برای مردم آشکار نگردد خدای تعالی مردم را بخاطر آن عذاب نمی دهد.

إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ

لفظ الله: اسم إن - عَلِيمٌ: خبر إن

بدرستیکه خدای تعالی به همه چیزها داناست و کسی را که هنوز بوسیله وحی آشکار نشده باشد و حجت بر مردم تمام نشده باشد مؤاخذه نمی کند.

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿۱۱۶﴾

در حقیقت فرمانروائی آسمانها و زمین خاص اوست، زنده می کند و می میراند و شما را جز خدا دوست و یاورى نیست. (۱۱۶)

إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

لفظ الله: اسم إن - لَهُ: جار و مجرور، خبر مقدم - مُلْكُ: مبتدا موخر، جمله خبر إن

بدرستیکه خدای تعالی مالک و پادشاه آسمانها و زمینهاست و کسی قادر نیست چنین ادعایی کند.

کیست درین دیرگه دیر پای کاو لمن الملک زند جز خدای

يُحْيِي وَيُمِيتُ

مردگانرا زنده می گرداند و زندگان را می میراند.

وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ

لَكُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم- مِنْ: حرف جر زائد- وَلِيٍّ: مبتدا موخر

و برای شما ای مؤمنان هیچ ولی و یاری دهنده و مدد رساننده ای غیر از او نیست پس تنها او را بپرستید که برای شما غیر از او نصرت دهنده ای نیست که عذاب را از شما باز دارد و به داد شما برسد.

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ
الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ
رَءُوفٌ رَحِيمٌ ﴿١١٧﴾

خدا پیغمبر و مهاجران و انصار را بخشید. همانکسان که در موقع سختی، از پس آنکه نزدیک بود دلهای گروهی از ایشان بگردد، وی را پیروی کردند، باز آنها را ببخشید که خدا با آنها مهربان و رحیم است. (۱۱۷)

لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ
الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ

(هو): اسم کاد- يَزِيغُ: فعل مضارع- قُلُوبُ: فاعل، جمله خبر کاد

خداوند توبه پیغمبر ﷺ را به جهت اجازه دادن منافقان در عدم شرکت جهاد فی سبیل الله و نیز توبه مهاجرین و انصار را به جهت تبلی و سستی در جنگ تبوک پذیرفت از این آیت معلوم می شود که همه انسانها محتاج به توبه هستند حتی پیغمبر ﷺ و اصحاب او که قبلاً گفته شد مسلمانان در جنگ تبوک روزگار سختی داشتند تنگی لشکر تبوک یعنی کمبود از جهت ساز و برگ جنگی و کمی مرکب و کمی غذایی که بتوانند با آن ارتزاق کنند با وجود این سختی ها به همراه پیغمبر به سوی جنگ حرکت کردند ولی بعضی از مردم از متابعت رسول خدا باز ماندند سپس خداوند توبه آنان را پذیرفت.

إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ

ه: اسم ان- رَءُوفٌ: خبر ان- رَحِيمٌ: خبر ثانی

بدرستی که خداوند آن زمانیکه آنان توبه کردند توبه آنان را پذیرفت و خداوند بر توبه کنندگان رئوف و مهربان است و برایشان بخشش می کند.

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّى إِذَا صَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ﴿١١٨﴾

و نیز آن سه تن را که جا مانده بودند تا وقتی که زمین با همه فراخی بر آنها تنگ شد و از خویش بتنگ آمدند و بدانستند که از خدا، جز به سوی او پناهی نیست سپس خداوند به آنان توفیق توبه داد تا توبه کنند [تا بخدا باز گردند] که خدا بخشنده و رحیم است. (۱۱۸)

وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا

و نیز خداوند توبه‌ی آن سه نفری که در جنگ خلاف کرده بودند و کار آنها به حکم الهی واگذار شده بود یعنی کعب بن مالک، مراره بن الربیع، و هلال بن امیه را پذیرفت.

حَتَّى إِذَا صَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَصَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَظَنُّوا أَنْ لَا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ

صَاقَتْ : فعل ماضی - الْأَرْضُ : فاعل

پیغمبر ﷺ و مؤمنان و خانواده‌شان به جهت خلاف در جنگ تبوک با خلاف‌کنندگان سخن نگفتند و بعد از چهل روز فرمود تا از زنان خود دور شدند و ناراحتی ایشان به حدی رسید تا اینکه زمین با همه‌ی وسیعی بر آنان تنگ شد و در نهایت و شدت پریشانی قرار گرفتند و نیز دل‌های ایشان از جهت غم و وحشت و نگرانی بر ایشان تنگ گردید و دانستند هیچ پناهگاهی که آنها را از این تنگی نجات دهد نیست مگر توبه و بازگشت به سوی خدای تعالی چونکه پناه پناهندگان فقط اوست.

ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا

تا اینکه به خدا توبه کردند و به سوی حق باز گشتند و از گناه خود استغفار کردند.
رباعی:

گر لطف تو یاری ننماید ز نخست
چون توبه بامید پذیرفتن توست
هم توبه شکسته است و هم پیمان سست
تا تو نپذیری نشود توبه درست

بعد از پنجاه روز از توبه ایشان این آیت آمد و خداوند توبه‌ی ایشان را پذیرفت.

إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ

لفظ الله: اسم إن - هو: ضمیر فصل - التَّوَّابُ: خبر - الرَّحِيمُ: خبر ثانی

بدرستی که خدای تعالی قبول کننده و پذیرنده توبه توبه‌کنندگان است و به آنان رحیم و مهربان است بعد از پذیرش توبه ایشان را باز خواست نمی‌کند.

شما که ایمان دارید! از خدا بترسید و قرین راستگویان باشید. (۱۱۹)

يٰۤاَيُّهَا الَّذِيْنَ ءَامَنُوْا اتَّقُوا اللّٰهَ وَكُوْنُوْا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ

(و) اسم کان - مع: مفعول فيه - الصّٰدِقِيْنَ : مضاف الیه - مع الصّٰدِقِيْنَ : خبر کان
در این آیه کریمه صنعت وصل آمده است.

این خطاب به کعب مالک و یاران او مراره و هلال است این سه نفر مثل بقیه در حق خلاف کردن جنگ عذر خواهی نکردند می گوید: ای کسانی که مؤمن هستید از خدای بترسید و راه صلح و سازش را در پیش گیرید و خدای و رسولش را در همه حال اطاعت کنید و در گفتار و کردار خود راستگو باشید با صادقان و راستگویان باشید نه با منافقان، و به همراه مهاجرین و انصار و یاران رسول خدا غذا کنید و خلاف نکنید.

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِيْنَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ۚ ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْشُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿١٢٠﴾

مردم مدینه و بادیه نشینان اطرافشان نمی بایست از پیغمبر خدا تخلف کنند و نه جان خویش از جان وی عزیزتر دارند، چنین است، زیرا در راه خدا تشنگی و رنج و گرسنگی به آنها نمی رسد و در جائیکه کافران را بخشم آرد، قدم نمی نهند و بدشمنی دستبرد نمی زنند، مگر بعوض آن برای ایشان عمل شایسته ای نویسند که خدا پاداش نیکو کاران را تباه نمی کند. (۱۲۰)

مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِيْنَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ۚ

اهل مدینه مراد اوس و خزرج و بادیه نشینان حوالی آن، یعنی شایسته مسلمانان مدینه نیست که در جنگ خلاف کنند و از غزای تبوک باز ایستند و از حکم رسول الله ﷺ سرباز زنند و در جهاد شرکت نکنند و در کنار رسول الله ﷺ جانفشانی نکنند و جان خود را از جان رسول الله ﷺ دوست تر دارند چونکه شایسته نیست پیغمبر ﷺ رنج بردارد و آنها آرام بنشینند بلکه باید به همراه رسول خدا ﷺ رنجها و مشقت ها را به جان خریده و جان خود را به پای آن حضرت ﷺ بذل و نثار کنند.

ذَٰلِكُمْ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطْشُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ ۚ مَخْمَصَةٌ: گرسنگی - وَلَا يَطْشُونَ: نمی گذارند - مَوْطِئًا: جای قدم - كُتِبَ: فعل ماضی مجهول - عَمَلٌ: نایب فاعل

با توجه به اینکه هیچ رنجی و تشنگی و گرسنگی در راه جهاد به آنان نمی‌رسد و قدمی به جلو برای مبارزه با کفار بر نمی‌دارند که کافران را به خشم آورد و با حمله خود به دشمنان ضرب و قتل و جرحی نمی‌رسانند مگر اینکه در مقابل کردار شایسته پاداشی شایسته به آنان داده شود چونکه خداوند پاداش زیادی به نیکوکاران جهادگران بر نشستگان می‌دهد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

لفظ **اللَّهُ**: اسم **ان** - **لَا يُضِيعُ**: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر **إِنَّ** - **أَجْرَ**: مفعول به - **الْمُحْسِنِينَ**: مضاف الیه مجرور به ی بدرستی که خدا پاداش نیکوکاران (مجاهدان) را باطل نمی‌کند در دنیا پیروز و در آخرت به بهشت می‌رساند.

وَلَا يُفْقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۱۲۱﴾

هیچ خرجی کوچک، یا بزرگ انفاق نکنند و هیچ دره‌ای نسپردند مگر برای آنها نوشته شود تا خدا بهتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند به آنها پاداش دهد. (۱۲۱)

وَلَا يُفْقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ

لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

يُفْقُونَ: فعل مضارع، فاعل (و) - **نَفَقَةً**: مفعول مطلق

جهادگران در راه خدا هیچ خرجی و نفقه‌ای چه کم و چه زیاد نمی‌کنند و در راه هیچ زمین طی نمی‌کنند مگر اینکه پاداش آن برایشان نوشته شود و مراد از نوشته شدن آنست که خدای تعالی به ایشان پاداش دهد نیکوترین پاداش را به جهت اعمالی که در راه حق انجام داده‌اند پاداشی که نمی‌توان آنرا شمرد. بیت:

مجاهدان شرف اینچنین از آن دارند که در غزا کمر جهد بر میان دارند

وَمَا كَانَتِ الْمُؤْمِنُونَ لِيَسْفِرُوا كَأَفٍّ فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَسْفِقَهُوا فِي

الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ ﴿۱۲۲﴾

مومنان همگی نتوانند سفر کنند چرا از هم گروه ایشان، دسته‌ای سفر نکنند تا در کار دین، دانش اندوزند و چون باز گشتند، قوم خویش را بیم دهند شاید آنها بترسند. (۱۲۲)

وَمَا كَانَتِ الْمُؤْمِنُونَ لِيَسْفِرُوا كَأَفٍّ

الْمُؤْمِنُونَ: اسم کان - **لِيَسْفِرُوا**: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر **كَانَ** - **كَأَفٍّ**: حال

شایسته و روا نیست اینکه همه‌ی مؤمنان برای غزا بیرون بروند زیرا که کار زندگی مختل می‌ماند و غزا بر مسلمانان فرض کفایت است.

فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ

پس چرا از هر قوم عده‌ای بیرون نمی‌روند باید از هر قوم یک نفر یا دو نفر برای جهاد بیرون بروند و باقی در شهر بمانند تا اینکه در تحصیل علوم دینی و معارف و احکام اسلام بکوشند و هنگامیکه به سوی قبیله و قوم خود بازگشتند به تعلیم دین اسلام بپردازند و مردمان را با آگاهی بیشتر و معرفت زیادتر هدایت کنند تا اینکه مردمان را از آنچه که باید از آن بترسند بیم دهند و از ارتکاب آنچه که در قرآن ایشان را ترسانده‌اند بر حذر کنند.

يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا قَبِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ ﴿١٢٣﴾

شما که ایمان دارید با آنکسان از کافران که مجاور شمایند، کارزار کنید، باید در شما خشونت بینند و بدانید که خدایار پرهیزکاران است. (۱۲۳)

يَتَأْتِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا قَبِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً
يَتَأْتِيَهَا : حرف ندا- ای: منادا- ها: حرف تنبيه- الَّذِينَ : بدل

با حکم این آیت کشتن کافران فریضه است می‌گوید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید با آن کافرانی که در نزد شما زندگی می‌کنند مثل یهود که در حوالی مدینه می‌باشند. ابن عباس گفت: این خطاب به اهل مدینه است، قریضه و نصیر و خبیر و فدک و باید که دشمن از شما شدت و قدرت به‌کاری بینند تا کافران قدرت شما را درک کنند.

وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ

لفظ اللَّه : اسم آن - مَعَ : مفعول فيه - مَعَ الْمُتَّقِينَ : خبر آن

و باید بدانید که خدای تبارک و تعالی با پرهیزکاران است در قرآن نظیر این آیت زیاد آمده است و باید هم دشمن اسلام کفر را از بین برد و هم دشمن نفس اماره را.

هنر نه پنجه مردم شکستن است مردی درست باشی اگر نفس بشکنی

مثنوی:

ماند ازو خصمی بتردد اندرون
این زمان اندر جهاد اکبریم
شیر آن را دان که خود را بشکند

ای شهان کشتیم ما خصم برون
قد رجعنا من جهاد الا صغیریم
سهل شیری دان که صفها بشکند

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿۱۲۴﴾

و چون سوره‌ای نازل شود بعضی آنها گویند: این، ایمان کدام یک از شما را بیفزود. اما کسانی که براستی ایمان آورده‌اند، ایمانشان را بیفزوده و آنان شادمان می‌شوند. (۱۲۴)

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُمْ مَن يَقُولُ أَيُّكُمْ زَادَتْهُ هَذِهِ إِيمَانًا
أُنزِلَتْ: فعل ماضی مجهول- سُورَةٌ: نایب فاعل

این آیت در شأن منافقانی آمد آن زمانی که سوره قرآن فرود می‌آمد و از زبان رسول خدا ﷺ جاری می‌شد از طریق استهزاء بیکدیگر می‌گفتند بگوئید که این سوره بر ایمان کدامیک از شما افزوده است و آیا ایمان شما را نسبت به اسلام زیاده کرده است؟

فَأَمَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا فَزَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَهُمْ يَسْتَبْشِرُونَ

واو حالیه - هُم: مبتدا- يَسْتَبْشِرُونَ فعل مضارع، فاعل (و)، جمله خبر
و اما آنان که ایمان آورده‌اند با شنیدن این سوره از زبان حضرت رسول ﷺ ایمانشان بیشتر شد و یقین و پایداریشان در دین محکم تر گردید و این گرویدگان با زیاد شدن ایمانشان به نزول این آیه فرایض آن که از زبان رسول الله ﷺ جاری می‌شود به جهت منافع دینی و دنیوی شادمان و خوشحال می‌شوند.

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ ﴿۱۲۵﴾

و اما کسانی که در دلهایشان مرضی هست، شکی به شکشان افزوده و با کفر بمرده‌اند. (۱۲۵)

وَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَّرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا إِلَىٰ رِجْسِهِمْ وَمَاتُوا وَهُمْ كَافِرُونَ

الَّذِينَ: مبتدا- فِي قُلُوبِهِمْ: جار و مجرور خبر

و آنانکه درباره‌ی اسلام مریضی و نفاق و حسد و بخل در دلهای ایشان است پس آن نفاق شک و تردید را در دلهایشان بیشتر می‌کند و روز به روز بر کفرشان اضافه می‌کند اینان در حالت کفر می‌میرند و جایگاهشان آتش جهنم است این آیه دلیل است که ایمان بنده به طاعت زیاد می‌شود و به معصیت کم. در تفسیر این آیه مولانا چنین آورده است.

ز آنک استعداد تبدیل و نبرد	بودش از پستی و آنرا فوت کرد
باز حیوان را چو استعداد نیست	عذر او اندر بهیمی روشنی است
رو چو استعداد شد کآن رهبرست	هر غذائی کو خرد مغز خورست
ماند یک قسم دگر اندر جهاد	نیم حیوان نیم حی بارشاد
روز و شب در جنگ و اندرکش مکش	کرده چالیش اولش با آخرش

أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ ﴿١٢٦﴾

مگر نبینید که هر سال یکبار یا دوبار دچار فتنه شوند و پس از آن نه توبه کنند و نه پند گیرند. (۱۲۶)

أَوَلَا يَرَوْنَ أَنَّهُمْ يُفْتَنُونَ فِي كُلِّ عَامٍ مَّرَّةً أَوْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ لَا يَتُوبُونَ وَلَا هُمْ يَذْكُرُونَ

(و) حالیه - هُمْ : مبتدا - يَذْكُرُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و در سرزنش و ملامت منافقان می گوید: آیا نمی بینید که این منافقان در هر سال به تمام بلیات از مرض و گرسنگی و غیر آن یکبار یا دوبار مبتلا می شوند و مورد آزمایش قرار می گیرند و دروغی که آنان می بافند آشکار می شود و از این همه رفتارها و آزمایش از کردار و اعمال ناپسند و گفته های نادرست خود دست بر نمی دارند و از نفاق و شرک و کذب خود توبه نمی کنند و عبرت نمی گیرند؟

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ هَلْ يَرَيْنَكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ ﴿١٢٧﴾

و چون سوره ای نازل شود، بعضی آن ها به بعضی دیگر بنگرند: آیا کسی شما را می بیند؟ سپس باز می گردند. خدا دل های شان را بگردانیده زیرا آنها گروهی هستند که فهم نمی کنند. (۱۲۷)

وَإِذَا مَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ نَّظَرَ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ

این در حق منافقین فرو آمد که ایشان در مسجد حضرت رسول ﷺ برای شنیدن قرآن و آیات نازل شده می نشستند بعضی از آنها با نظر انکار آمیز و استهزاء به آن سوره بعضی دیگر را نگاه می کردند و شنیدن و پذیرفتن آن برای ایشان گران و دشوار می آمد چونکه می ترسیدند که با نزول آن سوره، رسوایی دیگری برای آنها ایجاد شود و کذب و دروغشان بر ملا شود.

هَلْ يَرَيْنَكُمْ مِنْ أَحَدٍ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا

زمانیکه از ترس رسوایی خواستند از آن مجلس برخیزند و بروند و بگریزند به یکدیگر اشارت می کردند و می گفتند نگاه کنید آیا کسی از ایشان شما را می بیند اگر کسی متوجه آنها نبود از مجلس بلند می شدند و می رفتند.

صَرَفَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ

صَرَفَ : فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ : فاعل - قُلُوبَهُمْ : مفعول به

و خداوند دل‌های ایشان را از درک و فهم قرآن و سوره‌ی آن و یا از آوردن ایمان بگردانید گفته می‌شود که این بر وجه لعنت و دعاست برای اینکه قومی هستند که حق را نمی‌فهمند و درک نمی‌کنند.

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ

عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿۱۲۸﴾

به شما پیغمبری از خودتان آمد که رنج بردن شما بر او گرانست و به شما علاقه دارد و با مومنان مهربان و رحیم است. (۱۲۸)

لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ

عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَّحِيمٌ

این تهنیت و بشارت برای مؤمنین است می‌گوید: ای اهل مکه بتحقیق پیغمبری به حکم خدای تعالی به شما آمد نام او محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف پیغمبری از خود شما، بشری همچون شما از نسب عرب که به سخنان او گوش دهید و صدق و راستی و امانت او را بشناسید و بدانید اگر بر او نافرمانی کنید و بر او معصیت کنید و دین وی نپذیرید بر او سخت خواهد آمد این پیغمبر در هدایت و ارشاد و مسلمان شدن شما بسیار حریص و آزمند است و بر جمیع مؤمنین مهربان.

شَفِيعَ مَطَاعِ نَبِيِّ كَرِيمٍ

قَسِيمٍ جَسِيمٍ بَسِيمٍ وَسِيمٍ

چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان

چه باک از موج بحر آن را که باشد نوح کشتیان

بلغ العلی بکماله کشف الدجی بجماله

حسنَتِ جَمِيعُ خِصَالِهِ صَلُّوا عَلَيْهِ وَآلِهِ

که صفت رحیمیت مخصوص خداوند در آخرت است که این صفت مخصوص خود را به هیچ یک از پیغمبران پیشین نداده است و بر وجه بزرگداشت به مقام شامخ محمد ﷺ رثوف و رحیم آورده است.

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ﴿۱۲۹﴾

اگر پشت بکردند بگو: خدا مرا بس است که خدایی جز او نیست به او توکل می‌کنم که او پروردگار عرش بزرگ است. (۱۲۹)

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ

حَسْبِيَ : فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ : فاعل

اگر از ایمان آوردن به او خودداری کنند و از فرمان او سرپیچی نمایند پس تو ای پیغمبر به ایشان بگو که خدای تعالی شر شما را از سر ما برمی دارد و مرا بر شما غالب می گرداند و او برای من بسنده و کافی است.

لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

لَا : لای نفی جنس - إِلَهَ : اسم لای نفی جنس - موجوده خبر لای نفی جنس محذوف
هیچ معبودی و یاری دهنده و روزی دهنده ای جز او نیست.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

هُوَ : مبتدا - رَبُّ : خبر

و کارهایم را به او واگذار می کنم و در تمام امور به کمک و نصرت او توکل می کنم و او صاحب عرش عظیم است یا عرش که قبله ی دعا و محل طواف فرشتگان است یعنی آن خدایی است که عرش را بدان عظمت که هشت هزار رکن دارد و به روایتی سیصد هزار قاعده بیافرید و همه در قدرت اوست.

از او خواه یاری که یاری ده اوست	بدو التجا کن که اینها ازوست
کسی را که او آورد در پناه	چه غم دارد از فتنه ی کینه خواه

سوره یونس

سوره یونس: می گویند این سوره جز یک آیه «و منهم من یؤمن به و منهم من لا یؤمن به» در مکه نازل شده و ۱۰۹ آیه است. گفته اند در این سوره چند آیه منسوخ است که در جای خود خواهیم گفت و در فضیلت این سوره ابی کعب از مصطفی روایت کند: «من قرأ سوره یونس اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق بیونس و کذب و بعدد من غرق مع فرعون». کسی که سوره یونس را بخواند خداوند به او ده نیکی به تعداد کسانیکه یونس را قبول کردند و تکذیب نمودند و بعدد کسانی که به همراه فرعون غرق شدند می بخشد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان



الرَّ تِلْكَ ءَايَةُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

الف، لام، را، این آیه های کتاب تغییر ناپذیر است. (۱)

الرَّ

الرَّ: از حروف مقطعه اند: یعنی من آن خداوندی هستم که می بینم و جز من بیننده و داننده ای نیست.

تِلْكَ ءَايَةُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ

تِلْكَ: مبتدا: - ءَايَةُ: خبر.

و آیت های این کتاب (قرآن) شامل حکمت است و حکیم آنست که در آن حکم به عدل و نیکی کند و حکم کند برای کسی که اطاعت کند به بهشت می رود و برای کسی که سرکشی و عصیان کند به جهنم و نیز حکم کند به حلال و حرام و رزق و روزی، و حکیم کسی را گویند که سخن با حکمت گوید، پس هر چه این قرآن گوید با حکمت گوید چون کلام الله است و کلام الله هیچگاه بی حکمت نیست.

أَكَاَنَّ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ



صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا السَّحَرُ مِثْلُ

مگر برای این مردم عجب آور است که بمردی از ایشان، وحی کرده ایم که همه مردم را بترسان؟ و کسانی را که ایمان آورده اند نوید بده که نزد پروردگارشان، سابقه نیک دارند، کافران گویند: بی گفتگو، این جادوئی آشکار است. (۲)

أَكَاَنَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِّنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ

«ا» استفهام بمعنى توبيخ - النَّاسُ : مشرکان قریش.

سبب نزول این آیت آن بود که کافران قریش از طریق انکار گفتند: جای تعجب است که خدا غیر از محمد ﷺ پیغمبر دیگری را نیافت که بچه ای یتیم است و او را برای هدایت خلق برگزیده است. می گوید: جای تعجب نیست برای خلق که ما کسی را از جنس خودشان پیغمبر برگزیدیم و به سوی ایشان و به او گفتیم اینکه عامه مردم را از عقوبت کار و عذاب آخرت بترسان و به کسانی که به اسلام گرویدند و اطاعت فرمان خدا و رسولش کردند و کارهای نیک و اعمال صالحی که از قبل فرستند بشارت و مژده بده که در نزد پروردگارشان دارای مقامی رفیع هستند و آن نعمتهای بهشت است.

قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُّبِينٌ

هَذَا: اسمِ اِت - لَسِحْرٌ: خبرِ اِت .

بعد از اینکه پیغمبر ﷺ بر ایشان آمده و ایشان را هدایت و ارشاد نمود و از کفر بازداشت و مومنین را به بهشت بشارت داد و کارهای خارق العاده و معجزات خود را آشکار ساخت کافران گفتند بدرستی که این مرد جادوگر و ساحری آشکار است.

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مَا

مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿٣﴾

پروردگار شما خدای یکتاست که آسمانها و زمین را به شش روز آفریده آنگاه به عرش پرداخت، اوست که تدبیر امور می کند و بی اجازه او شفاعتگری نباشد، این خدای یکتا پروردگار شماست، بندگی او کنید، مگر اندرز نمی گیرید؟ (۳)

إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ

رَبِّ: اسمِ اِنْ - کم: مضاف الیه - لفظُ اللَّهِ: خبرِ اِنْ.

خطاب به کافران مکه می گوید، بدرستی که پروردگار شما خداست دارنده و پرورنده شماست. آن خداوندی که بقدرت و حکمت کامله خود آسمانها و زمین را که یکی از بزرگترین اجسام جهان هستند در شش روز از ایام بیافرید او خدائی است که جامع جمیع صفات کمال است و اوست که آسمانها و زمین و هر چه در آن است در شش روز بدون واسطه و به علم و اراده خود بیافرید سپس به عرش غالب و چیره شد و تدبیر و نظم بخشیدن تمام امور مخلوقات در دست قدرت اوست.

در حدیث شریف از ابوهریره ؓ آمده که پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آیا آنچه را که [خداوند متعال] از روز خلقت آسمانها تا امروز عطا نموده است، تصور کرده اید؟ این همه چیز از خزینهای خداوند چیزی را کم نکرده است، عرش خداوند بر آب است و تقدیر ارزاق در اختیار او بوده، و کم و زیاد می کند».

پیر هرات گفت: که الله تعالی دارنده و نگهدارنده ی عرش است. عرش خداجویان را ساخته، نه خدانشان را، خداجوی دیگر است و خدانشان دیگر، خداجوی را گفت الرحمن علی العرش استوی خدانشان را گفت و هو معکم. بر عرش به ذات، به علم هر جای، به صحبت در جان، به قرب در نفس. مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ

مَا: نفی - مِنْ: حرف جر زائد - شَفِيعٌ: مبتدا - مِنْ بَعْدِ: جارو و مجرور خبر. و هیچ شفاعت کننده در روز قیامت نیست مگر کسی که به او از جانب خداوند اجازه شفاعت داده شده باشد چونکه کافران بتها را می پرستیدند و می گفتند که این بتان نزد خدا در قیامت برای ما شفاعت خواهند کرد.

ذَٰلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ

ذَٰلِكُمْ: مبتدا - لَفْظُ اللَّهِ: خبر - رَب: بدل.

و پرورنده شما اوست که آسمان و زمین را آفرید پس او را پرستید و او را در خدایی یکتا بدانید و در پرستش وی هیچ چیزی را شریک و انباز مگیرید.

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا پند و عبرت نمی گیرید؟ زیرا که مستحق عبادت تنها اوست نه بتان شما.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

باز گشت شما، همگی بدوست، خدا وعده درست کرده، او از نخست خلق می کند و سپس خلق خویش را باز میاورد، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته بانصاف کرده اند پاداش دهد و کسانی که کفر ورزیده اند به سزای آن انکار که می کرده اند، نوشیدنی از آب جوشان با عذابی الم انگیز دارند. (۴)

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا

إِلَيْهِ: جارو مجرور خبر مقدم - مَرْجِعُكُمْ: مبتدا موخر - جَمِيعًا: حال منصوب.

می گوید: همگی شما بعد از مرگ به سوی او بر انگيخته می شوید و شما پاسخگوی سئوالات او در آخرت خواهید بود.

امروز مرده بین که چه سان زنده می شود	آزاد سر و بین که چه سان بنده می شود!
پوسیده استخوان و کفنهای مرده بین	کز روح و علم و عشق چه آکنده می شود
غم مرد و گریه رفت، بقای من و توباد!	هر جاکه گریه ای است، کنون خنده می شود

آن گلشنی شکفت که از فربوی او بی داس و تیشه خار تو برکنده می شود
پاینده گشت خضر که آب حیات دید پاینده گشت و دید که پاینده می شود

وَعَدَ اللَّهُ حَقًّا

حَقًّا : مفعول مطلق.

خدای تعالی به شما وعده داده است و وعده راست و درست که در آن هیچ خلافی نیست که بسوی او برای پاسخ گویی حاضر می شوید.

در حدیث شریف از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند متعال فرموده است که: بنی آدم مرا دشنام می دهد، و برایش مناسب نیست که مرا دشنام دهد، و مرا تکذیب می نماید، و این هم برایش مناسب نیست، دشنامش این است که به من نسبت فرزند می دهد، و تکذیبش این است که می گوید: مرا طوریکه بار اول خلق کرد، [بعد از مرگ] قادر به زنده کردن نیست.

إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ

بدرستی که خدای تعالی اول خلق را می آفریند و سپس او را می میراند و بعد زنده می گرداند تا پاسخگوی اعمال و کردار خود باشد و خداوند برای کسانی که ایمان آورده اند و به عدل و قسط روی آورده اند و بر بکتاپرستی استوار بوده اند و معتقدند که بعد از مرگ مبعوث می شوند خداوند در مقابل کردارشان جزا و پاداش می دهد.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

لَهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم - شَرَابٌ : مبتدا مؤخر

و آنان که کفر ورزیدند برای ایشان شرابی از آب گرم دوزخ که نهایت گرما در آن است و عذابی الم انگیز که هرگز آن عذاب کم نشود این عذاب به سبب آن است که ایشان به خدا و رسولش محصول آنچه را که بکارند بدروند.

« من یزرع الشوک لایحصد به عنباً » کسی که خار می کارد انگور درو نمی کند.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ



وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

اوست خدایی که خورشید را پر توی و ماه را تابشی کرده و برای آن منزلها معین کرده تا شمار سالها و حساب کردن را بیاموزید. خدا این ها را بدرستی بیافرید، و این آیه ها را برای گروهی که می خواهند بدانند شرح می دهد. (۵)

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ

وَالْحِسَابَ

جَعَلَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - اَلشَّمْسُ: مفعول به - ضِيَاءٌ: مفعول به ثانی.

اوست که به قدرت کامل خود خورشید را روشنایی و نورانیت بخشید و برای ماه نیز روشنایی و نورانیت داد و برای هر یک از خورشید و ماه منزلتهائی به اندازه های مناسب مقرر کرده است و گفتند قمر دارای بیست و هشت منزل در طی کردن دوازده برج و در هر برجی دو روز و یک سوم روز تا اینکه هر ماه فلک تمام و کامل شود و شما عدد سال را بدانید که شامل ماههاست در اینجا تعداد ماه را ذکر نکرده است. و در کارهای روزانه خود شما ماهها و روزها را بدانید و بروج دوازده گانه عبارتند از حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد و سنبله، میزان، عقرب، جدی، قوس، دلو و حوت.

خور بجز است سی و دو و یکیست
حمل و ثور و شیر با پس و پیش
دلو و میزان و حوت و عقرب بینی
بیست نه قوس و جدی بی کم و بیش
مولانا گفت:

نور از آن ماه باشد وین ضیا
آن خورشید این فروخوان از نبا

مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ

خَلَقَ: فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ: فاعل - ذَلِكَ: مفعول به

و خداوند آنچه را که از آفرینش خورشید و ماه و بروج دوازده گانه و ماهها و روزهای هر ماه ذکر کرده است به بازی نیافرید مگر براستی و درستی برای رفع نیاز انسانها آفرید.

يُقْضَىٰ الْأَيَّاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

خداوند فصل می کند و با این کارها دلایل قدرت خود را برای گروهی روشن می کند تا اینکه در آن بیندیشند و از آن بهرمند شوند.

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ ﴿٦﴾
براستی در اختلاف شب و روز و آن چیزها که خداوند در آسمانها و زمین آفریده برای گروهی که برهیزکاری می کنند، عبرتهاست. (۶)

إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَّقُونَ

فِي اخْتِلَافِ: جار و مجرور خبر ان - آیات: اسم ان

کلبی: گفت، اهل مکه گفتند: یا محمد ﷺ! برای ما آیه بیاور تا اینکه به تو ایمان بیاوریم و ترا تصدیق کنیم پس خدای تعالی این آیت را نازل کرده «ان فی اختلاف الیل و النهار ...» می گوید:

بدرستیکه در آمد و رفت شب و روز و اختلاف تاریکی و روشنایی و آنچه را که خدای تعالی در آسمانها و زمین از فرشتگان و انسانها و حیوانها و موجودات روی زمین خلق کرد هر آینه، نشانه هایی بر وجود صانع یکتا و علامت کمال علم و قدرت اوست برای کسانی که از عواقب و عذاب الهی بترسند و بپرهیزند و به راه راست در آیند.

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ ﴿٧﴾

کسانیکه انتظار معاد ندارند و زندگی دنیا را پسندیده اند و بدان آرام گرفته اند و کسانی که از آیات های ما غافلند. (۷)

إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ

الَّذِينَ : اسم إن

بدرستی آنان به دیدار ما در آخرت یعنی روز قیامت یعنی روز بعثت یا پاسخگویی به اعمال امید ندارند و رجاء بر توقع خیر اطلاق می شود مانند آرزوهای آینده، این ناامیدان از دلایل روشن آن روی بر می گردانند و به زندگانی دنیا خشنودند و در لذات و مزخرفات دنیا آرام گرفتند و در آن غرق شده اند آنان کسانی هستند که از آیات و نشانه های صنع ما و دلایل روشن ما ناآگاه و بی خبرند.

رباعی

آن کیست که دل نهاد و فارغ بنشست پنداشت که مهلتی و تاخیری هست
گو خیمه مزین که میخ می باید کند گو رخت منه که بار می باید بست



أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨﴾
آنها جایشان، به سزای اعمالی که می کرده اند، جهنم است. (۸)

أُولَٰئِكَ مَا لَهُمْ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

أُولَٰئِكَ : مبتدا - مَا لَهُمْ : مبتدا ثانی - النَّارُ : خبر ثانی، جمله خبر أُولَٰئِكَ - کل جمله خبر إن می باشد.

آن گروه ناامیدان جایگاهشان آتش دوزخ است به جهت آنچه که از کفر و شرک و نفاق و تکذیبشان کسب کردند در آتش جهنم خواهند سوخت.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ﴿٩﴾

کسانیکه ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند خدا به ایمانشان هدایشان میکند در بهشت های پر نعمت جویها از جایگاهشان روانست. (۹)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ
یهدی: فعل مضارع - هم: مفعول به - رب: فاعل.

بدرستی کسانی که ایمان آوردند، و اعمال نیکو انجام دادند و در دنیا از نیکوکاران بودند و از خدا و رسولش ﷺ اطاعت و فرمانبرداری کردند و شریعت و سنت حضرت رسول ﷺ درست انجام دادند خدای تبارک و تعالی بخاطر ایمانشان هدایت می‌کند و راه می‌نماید و در آخرت به بهشت می‌رساند.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ

بهشت‌هایی که در زیر درختان آن رودهایی از آب و می و عسل و شیر جاری است به هر جای که بنشینند در پشت سر و جلو و چپ خود آب روان بیند.

دَعْوَهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ۖ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ

الْعَالَمِينَ ﴿۱۰﴾

در آن بهشت زبان به تسبیح و دعا می‌گشایند و می‌گویند: خدایا تو منزهی «و درودشان، سلام» است و ختم دعایشان اینست که «ستایش خاص پروردگار جهانیان است». (۱۰)

دَعْوَهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ۖ

سُبْحَانَكَ: مفعول مطلق - تحیت: فعل مضارع - سَلَامٌ: فاعل.

در این آیه صنعت ارساد بکار رفته است.

در آن بهشت همه به دعای خدا مشغولند و همه خدای را به پاکی می‌خوانند و به دعا و ثنای وی می‌آسایند و از نعم آن بهشت احساس راحتی و آرامش می‌کنند هر گاه طعامی یا شرابی بخواهند آرزوی خواستشان برآورده می‌شود و در بهشت به یکدیگر درودی که می‌فرستند سلام علیکم است، این نعمت در بهشت از بین رفتنی نیست و جاودان و همیشگی است.

وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و آخر دعای ایشان آن است که از برای رب العزه حمد و سپاس گویند که پروردگار جهانیان است و این حمد و سپاس از برای آنست که خداوند جهانیان به ایشان ایمان نصیب کرده و امروز صاحب این چنین نعمت بزرگی شده اند خداوند نعمت بی‌کران بهشت را برای همه مسلمین جهان نصیب گرداند «الحمد لله الذي هدانا لهذا»

وَلَوْ يَعْجَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ فَنَذَرُ الَّذِينَ

لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿۱۱﴾

اگر خدا عقوبت شر را با شتاب به مردم می‌داد بهمان شتاب که خیر را به ایشان می‌دهد، بی‌گفتگو، مدتشان سرآمده بود، ولی ما کسانی را که انتظار معاد ندارند در طغیانشان رها می‌کنیم که کور دل

بمانند. (۱۱)

وَلَوْ يَعْجَلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ

گفته‌اند حکم این آیت عموم مردم را شامل است آنجا که گفت اگر کسی از روی دلتنگی بر خود یا بر فرزند و اقوام و یا بر مردم خود لعنت کند و دعای بد کند مثلاً به زبان بگوید لعنک الله در دل قبول این دعا کراهیت دارد می‌گوید: اگر خداوند برای مردمان در قبول دعای بد و لعنتشان شتاب کند آنچنان است که در قبول دعای خیر شتاب کند اگر اجلهای بد ایشان را اجابت کنیم هر آینه نابود شوند و اجلهایشان فرا رسد. شیخ سعدی گفت:

نه گردنگشان را بگیرد به فور نه عذر آوران را براند بجور

فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ

نَذَرُ: فعل ماضی - (نحن) فاعل - الَّذِينَ: مفعول به

پس ما مشرکان اهل مکه را به حال خود رها می‌سازیم آنانکه در روز حشر به دیدار ما امید ندارند و در روز شرک و نفاق و طغیانشان از دیدار ما نمی‌ترسند پس ما ایشان را افسار گسیخته رهایشان می‌کنیم تا در دنیا در آرزوهای باطل خود و در سرکشی‌ها و نافرمانی‌های خود سرگردان شوند و بدین طریق مستحق عذاب در آخرت گردند.

ما عبث تخم امل در دار دنیا کاشتیم دانه خود در زمین شور بیجا کاشتیم

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ

كَانَ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٢﴾

و چون انسانها با محنتی برخورد کند، ما را خفته یا نشسته یا ایستاده بخواند و همینکه محنتش از او برداریم، برود، گوئی اصلاً ما را برای محنتی که بدو رسیده نخوانده بود بدینگونه، [همین کفران و غفلت است که:] اعمال زشت تبه کاران را در نظرشان آراسته و زیبا نموده است. (۱۲)

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا

مَسَّ: فعل ماضی - الْإِنْسَانَ: مفعول به - الضُّرُّ: سختی و بلا، فاعل

این در شأن هشام بن المغیره المخزومی آمد. می‌گوید: اگر به مشرکان بلا و سختی و رنجی و مریضی برسد ما را برای نجات از آن سختی بعنوان فریاد رس و رفع آن سختی بر پهلوی خوابیده و یا نشسته و یا ایستاده به کمک می‌خوانند.

فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَانَ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرِّ مَسَّهُ

كَشَفْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ضُرَّهُ: مفعول به

پس زمانیکه ما آن سختی و بلا را از ایشان به جهت اخلاص او در دعا برداشتیم به همان راهی که قبلاً در آن بود می‌روند یعنی راه کفر را پیش می‌گیرند و حالت سختی و بلا را فراموش می‌کنند و بر کفر پافشاری می‌نمایند گویا اینکه در حالت سختی و رنج ما را به کمک نخواستند و از ما برای رفع

سختی نصرت نطلبیده اند پس در هوا های خود غرق می شوند و عمر گرانیامه را در هوا و هوس خود ضایع می گردانند و از عواقب کار غافل اند و به زندگی چند روز دنیا مغرورند.
صائب گفت:

ازین چه سود که در گلستان وطن دارم مرا که عمر چو نرگس بخواب می گذرد

كَذَلِكَ زَيْنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

زَيْنَ: فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف

اینچنین کارهای بد اسراف کنندگان در نظرشان آراسته و مزین می آید و از امر به معروف روی بر می گردانند و به نواهی و امور باطل روی می آورند و در آخرت رسوا می شوند.

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا

لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿۱۳﴾

پیش از شما بسیار نسل ها را وقتی ستم کردند و پیغمبرانشان با حجت ها سوی ایشان آمده بودند ولی هرگز مستعد آن نبودند که ایمان بیاورند و ما هم گروه بزهکاران را چنین سزا می دهیم. (۱۳)

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا

أَهْلَكْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - الْقُرُونَ: مفعول به

بدرستیکه ما ای اهل مکه اهل قرنهای پیش از شما را آن زمانیکه به تکذیب پیغمبران ستم کردند و بر کفرشان ثابت قدم شدند به عذاب هلاک کردیم پس شما نیز ای ساکنین اهل مکه از عذاب امتهای گذشته عبرت گیرید و محمد ﷺ را تکذیب نکنید.

وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا

ای اهل مکه زمانیکه امتان گذشته بعد از آمدن پیغمبران با دلایل روشن به معجزات و آیات امر و نهی به خدا کافر شدند و ایمان نیاوردند پس هیچوقت و هرگز استحقاق آنرا نداشتند که ایمان بیاورند و حقشان هلاک و عذاب بود.

كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ

همچنین که ایشان را یعنی گروه مشرکین را که اهل مکه هستند و پیغمبر ما را تکذیب کردند جزا می دهیم.

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ ﴿۱۴﴾

شما را از پی ایشان در این سرزمین جانشین ساخته ایم تا بنگریم چگونه عمل می کنید. (۱۴)

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ

جَعَلْنَاكُمْ: فعل ماضی - (نا) فاعل - کم: مفعول به - خَلَائِفَ: مفعول به ثانی.

ای کسانی که محمد ﷺ را برای ارشاد و هدایت شما مبعوث کرده ایم و به دنبال گذشتگان شما را در روی زمین جانشین قرار دادیم تا ببینیم که شما چگونه عمل می کنید تا نسبت به انجام اعمال خیر و شر شما را پاداش و مکافات کنیم آیا شما می توانید این امانت جانشینی را آنچه که خدای شما خواسته است به پایان برسانید یا از تحمل آن، بار سنگین احساس می کنید که در نهایت شانه از زیر بار آن خالی می کنید و به عذاب آخرت گرفتار می شوید؟

زحمل بار امانت به تنگ می آید به مردمان منمائید معتمد خود را

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَتَنْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَآئِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿١٥﴾

و چون آیه های روشن ما را برای ایشان بخوانی کسانی که انتظار دیدار ما [معاد] ندارند گویند: قرآنی جز این بیار یا آنرا عوض کن! بگو حق من نیست آنرا از پیش خود، عوض کنم، که من جز آنچه را بمن وحی می رسد پیروی نمی کنم که من، اگر نافرمانی پروردگار خویش کنم، از عذاب روزی بزرگ بیم دارم. (۱۵)

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ

تُتْلَى: فعل مضارع مجهول - ءَايَاتُنَا: نایب فاعل

و زمانی که آیت های ما در حالیکه با دلایل روشن و واضح که بر حقیقت توحید و بطلان شرک و نفاق استوار است بر مشرکین مکه مراد عبدالله بن ابی امیه المخرومی و الولید بن المغیره و العاص بن عامر و گروهی که به بعث و نشور ایمان نداشتند خوانده شود می گویند:

قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا أَتَنْتِ بِقُرْءَانٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ

مشرکان مکه آنانکه به دیدار ما امید ندارند و از وعید ما نمی ترسند و به بعث و حشر ایمان ندارند بعد از شنیدن قرآن خطاب به پیغمبر ﷺ می گویند قرآن دیگری از نزد خدا به ما بیاور که در آن سخنی از بعث و نشور نباشد و ترک عبادت بت هایمان لات و عزی و مناه و هبل نکند یا همین قرآنی را که آورده ای تغییر بده و سخنان بعث و نشور و ترک بتانمان را از آن خارج کن پروردگار جهانیان فرمود:

قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَآئِ نَفْسِي

به مشرکان مکه مراد کسانی که به بعث و نشور منکر بودند که ذکر شد بگو که: این قرآن سخن من نیست و من این سخنان را نگفته ام تا بتوانم در آن تغییر و تبدیلی کنم یعنی من به خودی خود نمی توانم این قرآن را که وحی از جانب خداست تغییر دهم و یا به کم و زیاد آن اقدام کنم. صائب گفت:

ایمن زکجروان نتوان شد به هیچ حلال خط بر زمین زرفتن خود مار می کشد

إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ

أَتَسْبِعُ : فعل مضارع، فاعل (انا) - ما: مفعول به.

من پیروی چیزی نمی کنم مگر آن چیزی که به سوی من از جانب پروردگارم وحی کرده شود یعنی من آیات قرآن را نه کم می کنم و نه زیاد و نه تبدیل می کنم و نه تغییر هر آن کلامی که از جانب خدا به من وحی شده همان است که هست.

إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابٌ يَوْمٍ عَظِيمٍ

ی: اسم ان - أَخَافُ : فعل مضارع، فاعل (انا) ، جمله خبری ان .

براستی من می ترسم از اینکه به جهت تبدیل قرآن و یا کم و زیاد کردن آن به خدا عاصی شوم و به عذاب روز بزرگ که همان قیامت است گرفتار آیم.

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا

مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٦﴾

بگو: اگر خدا می خواست قرآن را برای شما نمی خواندم و خود او هم شما را به آن آگاه نمی گردانید. که پیش از نزول آن روزگاری میان شما بوده ام، چرا خردوری نمی کنید؟ (۱۶)

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ

ای محمد! به مشرکان اهل مکه بگو که: اگر خدا خواسته بود آنچه که بر من از نزد خدا نازل شده است بر شما نمی خواندم در حالیکه خداوند شما را به خواندن و درک آن دانا ساخت ولی درک نمی کنید و من وظیفه دارم باید تبلیغ قرآن بکنم چون در تبلیغ آن مامورم ولی در تبدیل و یا کم و زیاد کردن آن قادر نیستم.

فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ

لَبِثْتُ : فعل ماضی، ت (فاعل) - عُمُرًا : مفعول به.

پس بدرستی که من در میان شما عمر درازی را که به مدت چهل سال است گذراندم و شما مرا در این مدت شناختید که من هیچ وقت دروغی نگفتم و کتابی ننوشته ام و آنچه خوانده ام از سرگذشت پیشینیان و احوال ایشان نیست و هر چه گفته ام جز این نیست که از نزد خدا و وحی پاک اوست و این قرآن نیز از پیغام خداست.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

از سرگذشت پیشینیان و اعلام خبر از احوال کنونی باید بفهمید و درک کنید آنچه که من برای شما می خوانم وحی خداست پس چرا درک نمی کنید و در نمی یابید؟

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ

الْمُجْرِمُونَ ﴿١٧﴾

ستمگر تر از آنکه دروغی درباره خدا ساخته یا آیه های او را دروغ شمرده کیست؟ براستی که بزهکاران رستگار نمی شوند. (۱۷)

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ

مَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر - افْتَرَى: فعل ماضی، فاعل (هو) - كَذِبًا: مفعول مطلق.

پس کیست ستمکارتر از آنکه بر خدای دروغ بندد و افترا کند و گوید که برای او شریک و انبازی است و قرآن که سخن خداست دروغ شمارد و محمد ﷺ را که پیغامبر خداست تکذیب کند من هیچوقت و هرگز خدای تعالی را تکذیب نکردم و این شما بودید که تکذیب کردید.

إِنَّكَ لَا يَفْلِحُ الْمَجْرِمُونَ

ه: اسم ان - لَا يَفْلِحُ: فعل مضارع - الْمَجْرِمُونَ: فاعل، جمله خبران.

براستی مجرمان و مشرکینی که به خدا انباز می گیرند و آیات و قرآن و رسول او را تکذیب می کنند هرگز رستگار نمی گردند و حتماً به عذاب خدا گرفتار خواهند شد و در آتش جهنم خواهند سوخت.

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا
عِنْدَ اللَّهِ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ سُبْحَنَهُ وَتَعَالَى
عَمَّا يُشْرِكُونَ

(۱۸)

و سواي خدا چيزها مي پرستند كه نه ضررشان رساند و نه سودشان دهد و گويند: اينان، بتان شفيعان ما نزد خدايند بگو: مگر شما مي خواهيد خدا را آنچه در آسمانها و زمين هست و نمي داند خبر دهيد؟! خدا منزّه است و از آن چيزها كه با وي شريك مي شماريد، برتر است. (۱۸)

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شَفَعُونَا
عِنْدَ اللَّهِ

هَؤُلَاءِ: مبتدا - شَفَعُونَا: خبر - نا: مضاف اليه

مشرکان اهل مکه غير از خدا بتان را مي پرستيدند كه از اين براي آنها نه ضرري است و نه نفعي نه دانائي را شايد و نه توانائي و كردگاري را، و مي گويند اين بتان نزد خدا در امور دنيا براي ما شفاعت خواهند و از او مي خواهند تا آرزوي دنيايشان را بر آورده كند در حاليكه به خدا و به بعث و نشور ايمان ندارند.

قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ

أَتُنَبِّئُكَ : فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ **اللَّهِ** : مفعول به

آیا خدای را از وجود بتان باخبر می سازید که خداوند سراغی از آنها در آسمانها و در روی زمین ندارد یعنی اینکه شما می گوئید خدا شریکی و انبازی دارد و از بتان شفاعت می طلبید در حالیکه برای خدای جهانیان شریکی و انبازی نیست و این بتان هم قادر به شفاعت او نیستند.

سُبْحَنَهُ، وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

سُبْحَنَهُ : مفعول مطلق.

خدای تعالی پاک و منزّه است از آنچه ایشان به او شریک و انباز می گیرند.

واحد اندر ملک او را یار نی بندگان را جز او سالار نی

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ فَاخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ

لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (۱۹)

مردم [در آغاز] جز یک امت نبودند، آنگاه مختلف شدند اگر کلمه پروردگار تو از پیش بر این نرفته بود، میان مردم درباره مطالبی که در آن اختلاف می کنند، داوری شده بود. (۱۹)

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةٌ وَاحِدَةٌ فَاخْتَلَفُوا

النَّاسُ : اسم کان - **أُمَّةٌ :** خبر کان.

مردمان در آغاز آفرینش امت واحده بودندو خدای تعالی در هیچ زمان و در هیچ ملت شرک را جائز نداشته است اما اختلاف در بین مردم وجود داشته و بعضی ایمان آوردند و بعضی بر کفر اصرار کردند.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

كَلِمَةٌ : مبتدا - خبر محذوف

و اگر سخن پروردگار شما قبلاً بر این حکم و قضا استوار نبود و عذاب بزرگ این امت را به تاخیر نینداخته بود یعنی به روز قیامت هر آینه در مقابل آن چیزی که اختلاف کرده بودند عذابی آنی نازل می شد و باطل از بین می رفت و حق جاری می شد.

نسفی می گوید:

حکمت در این فیصله الهی این بود که سرای دنیا، سرای تکلیف است و سرای آخرت، سرای جزا و پاداش. به قولی: آن کلمه این است که خداوند متعال کسی را جز به حجت مواخذه نمی کند، این حجت عبارت است از: فرستادن پیامبران چنانکه می فرماید: «وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً» و تا

ما پیامبری نفرستیم، عذاب کننده نیستیم. (اسراء ۱۵)

مردم به این اصل توحیدیشان می باشند پس چرا مردم از آن در شگفت می شوند.

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿٢٠﴾

گویند: چرا معجزه ای (که می خواهیم) از پروردگارش به او نازل نمی شود، بگو: غیب دانستن خاص خداست، منتظر بمانید که من نیز با شما منتظر می مانم. (۲۰)

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ
أُنْزِلَ : فعل ماضی مجهول - آيَةٌ : نایب فاعل.

قبلاً گفته بودیم که مشرکان اهل مکه از روی سرزنش آیات خواستند و گفتند چرا این محمد ﷺ برای ما آیتی نشان نمی دهد که موسی بر قوم خود معجزه عصا و یدییضا نشان داد که دلایل نبوت و رسالت ایشان بود، کافران می گویند: کاش معجزه غیر از قرآن که خود معجزه است همچون سایر پیغمبران بر محمد ﷺ از سوی پروردگارشان فرستاده میشد و ما نسبت به ادعای نبوت ایشان قانع می شدیم.

فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا

الْغَيْبُ : مبتدا - لِلَّهِ : جارو مجرور خبر.

ای محمد ﷺ به ایشان بگو آنچه که از نزول معجزات می خواهید همه از غیب است و علم غیب در نزد خداست و غیر از خدا هیچکس از غیب نمی داند پس اگر معجزه بودن قرآن شما را قانع نمی سازد پس منتظر باشید و حال اینکه پیغمبر دارای معجزات فراوان بود. در نهایت الارب فی فنون الادب. شهاب الدین احمد نویری بخشی از معجزات رسول اکرم ﷺ را چنین بر می شمرد.

۱- قرآن، که بزرگترین نشانه و دلیل صدق نبوت پیامبر ﷺ است.

۲- شق القمر، و نگهداشتن خورشید از حرکت و برگرداندنش.

۳- جوشیدن و روان شدن آب از میان انگشتانش.

۴- افزون شدن طعام و خوراکی، در منزل جابر ﷺ و در منزل ابوطلحه در روز جنگ خندق و طعام سپاهیان.

۵- گفتگوی درخت با پیامبر ﷺ و حرکت کردن آن بطرف آن حضرت و نالیدن ستون و ستایش کردن آن.

۶- و سخن گفتن خوراکی و سنگ ریزه و صحبت کردن جمادات و گواهی دادن جانوران به پیامبری آن حضرت.

۷- صحبت کردن مردگان و بهبود یافتن بیماران و اجابت دعا، و دگرگون شدن جنس اشیاء.

۸- مطلع ساختن خداوند آن حضرت را از امور غیبی و پوشیده و خبر دادن از امور پوشیده گذشته و آینده.

۹- تسلیم شدن شیر برای سفینه غلام رسول خدا ﷺ.

۱۰- شفای بیماران و دردمندان. همچون برگرداندن چشم قتاده و بینا ساختن کور و آب دهن انداختن بر زخمهای سنگین و بهبودی آنها.

إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْظِرِينَ

ی: اسم ان - مِنَ الْمُنْظِرِينَ: جار و مجرور خبر.

بدرستی من نیز منتظر نزول عذاب به جهت انکار شما هستم بر اینکه بوسیله آن ظالم را عذاب کند.

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهْمٍ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا إِنَّ

رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ ﴿۲۱﴾

و چون این مردم را از پی محنتی که به ایشان رسیده رحمتی فرستیم، آنوقت درباره آیه های ما نیرنگ و مکر و سیاست بکار برند بگو: خدا زودتر تدبیر تواند کرد که فرستادگان پیغمبران و فرشتگان ما نیرنگ کردن شما را می نویسند. (۲۱)

وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَاءٍ مَسْتَهْمٍ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا

إِذَا - مفعول فيه - أَذَقْنَا: فعل ماضی، نا (فاعل) - النَّاسُ: مفعول به - رَحْمَةً: مفعول به ثانی

و زمانیکه به مردمان اهل مکه بعد از سختی و بلاها برایشان رحمت فرستیم و از بلاها نجات دهیم و نعمت و راحتی بر ایشان نازل کنیم ایشان در آن نعمت سرمست شوند تا اینکه حق را منکر و نعمت خدا را فراموش کنند و بجای شکر گزاری از خدای تعالی غیر خدای را شکر کنند و سپاس دارند.

قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا

لفظ الله: مبتدا - أَسْرَعُ: خبر - مَكْرًا: تمیز.

ای محمد به آنان بگو که خداوند در رساندن مکافات مکر شما باشتاب تر است و بزودی بشما سخت ترین عذاب را فرمان خواهد داد.

إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ

بدرستی که فرستادگان ما یعنی فرشتگان آنچه که شما از مکر و تکذیب رسول و قرآن می اندیشید می نویسند و خدا از ظاهر و باطن شما مطلع است.

بیت:

چون شود هموار دشمن، احتیاط از کف مده مکرها در پرده باشد آب زیرکاه را

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكَ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ حَتَّى إِذَا كُنْتَ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهَمَّ رِيحٍ طَبَقَتْ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَجَبْنَاهُمْ مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿۲۲﴾

اوست که شما را در خشکی و دریا می برد که چون بکشتی باشید و کشتی ها بیادملایم ایشان را می برند و بدان خوش دلند، یکباره بادی سهمگین بر آن وزد و موج از هر کنار، بایشان رسد و پندارند که راه گریز ندارند، خدا را به اعتقاد خالص بخوانند که اگر ما را از این خطر رهایی می دهی گفتگو از سپاسداران خواهیم بود. (۲۲)

هُوَ الَّذِي يُسِرُّكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر.

او آن خدائی است که در دریا و در دشت میراند و می خیزاند و می پراکند در خشکی بوسیله مرکب همچون اسب و شتر و در دریا بوسیله زورق و کشتی و کشتیها حرکت می کنند و میروند.

حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ

تم: اسم کان - فِي الْفُلْكِ: جارو مجرور خبر کان.

آن کشتی ها شما را در بحر که شما در داخل کشتی نشسته اید سر نشینان و بارهایی را که بر آن کشتی حمل کرده اند حرکت می دهد. یعنی بوسیله ی باد کشتی ها به حرکت در می آیند.

وَجَرَيْنَ بِهِم بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ

جَرَيْنَ: فعل ماضی - (ن) فاعل

و کشتیها به جریان می افتند در حالیکه بادی خوش و نرم به آن می وزد و شما به آن بادهای شادمان شده می روید و دوست دارید با خوشحالی به مقصدهای خود برسید ناگهان بادی سخت و ناموافق که دریا را به موج آورد بدان کشتی می وزد و به این کشتی از هر سمت و سویی از چپ و راست و پیش و پس موجی در آید و تصور می کنند که بلاها ایشان را از هر طرف احاطه کرده است. مولانا گفت:

آب دریا مرده را بر سر نهد	ور بود زنده ز دریا کی رهد
چون بمردی تو ز او صاف بشر	بحر اسرار نهد بر فرق سر
ای که خلقان را تو خر می خوانده ای	این زمان چون خبر برین یخ مانده ای

دَعَاُ اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ

دَعَاُ: فعل ماضی - (و) فاعل - لَفْظُ اللَّهِ: مفعول به.

در آن موقعی که بادهای ناموافق و بلاهای ناگهانی او را احاطه کرد و راه گریزی برای نجاتشان نیست و خدا را به فریاد می خوانند از ترس مرگ دین خدای را پاک کنندگان از شرک می دانند و نجات خود را فقط از خدا می طلبند چون ذاتاً و فطرتاً خدا شناس بودند که آن فطرت در هولناکی دریا ظهور و خدا را فریاد رس می خوانند.

لَئِنْ أَجَیَّتْنَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ

می گویند خدایا اگر ما را از این بلاها نجات بدهی هر آینه ما از شکرگزاران باشیم و در مقابل نعمتی که به ما عطا فرمودی سپاسگزار خواهیم بود.

فَلَمَّا أَجَسَّهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ

مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿٢٣﴾

و چون نجاتشان دادیم، باز همانا در زمین به ناروا و به ناحق سرکشی و ستمگری آغاز کنند. ای مردم! سرکشی کردن شما به ضرر خودتان است، برخورداری ناچیز از زندگی دنیاست و عاقبت بازگشت شما بسوی ماست و شما را از اعمالی که می کرده اید خبر می دهیم. (۲۳)

فَلَمَّا أَجَسَّهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ

هُم : مبتدا - يَبْغُونَ : ظلم و تعدی می کنند، فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

این دلیل است که خدای تعالی دعای مشرکان را برای مراد دنیایشان برآورده و اجابت می کند پس آن زمانی که خدای تعالی آنان را از آن ورطه هولناک نجات دهد دوباره به سرشرب و نفاق بر می گردند و آن محنت و نعمت و نجات از مرگ را فراموش می کنند.

و قتیکه زندگی دنیوی آنان به کام چرخید دیگر ترس مرگ را از یاد می برند. صائب گفت:

چون زندگی به کام بود مرگ مشکل است پروای باد نیست چراغ مزار را

يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ

ای مردم اهل مکه! جز این نیست که آنچه کردید بر خود کردید و ستم آن به خود شما بر می گردد هر که او بد می کند بی شبهه با خود می کند. بد مکن که بد افتی، چه مکن که خود افتی.

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو، ز جو

مَتَّعَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا

مَتَّعَ : مفعول مطلق

این لذت و برخورداری از دنیا چند روزی پابنده است و شایسته توشه آخرت نیست که شما با این سرکشی و کجروی باعث غضب عقوبت خدای تعالی گشته اید.

ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ

إِلَيْنَا : جار و مجرور خبر مقدم - مَرْجِعُكُمْ : مبتدا مؤخر

پس بازگشت شما در قیامت بسوی ماست پس به آنچه که در دنیا انجام دادید خبر می دهیم و متناسب با آن شما را به کیفر و مجازات خواهیم رساند.

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنْزِلَتْهُ مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ
وَالْأَنْعَمُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُوا عَلَىهَا
أَتْنَهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ
لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

حکایت زندگی این دنیا، مانند آبی است که از آسمان فرستیم، بوسیله آن گیاهان زمین، از آنچه مردمان خورند و از آنچه حیوانات خورند، بهم پیوسته شود و چون زمین رونق خویش بگیرد و آراسته شود صاحبان زمین گمان برند که گیاهان را در چنگ خویش دارند، بناگاه فرمان ما شب یا روز، بدان رسد و از ریشه اش بر آریم، گویی روز پیش اصلاً نبوده، بدینگونه این آیه ها را برای گروهی که اندیشه می کنند روشن کرده شرح می دهیم. (۲۴)

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أُنْزِلَتْهُ مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ
وَالْأَنْعَمُ

مَثَلُ : مبتدا - كَمَاءٍ : جارو مجرور، خبر

مثل زندگانی دنیا جز این نیست یعنی از بین رفتن زندگانی و مال دنیا مانند بارانی می ماند که خداوند از آسمان فرو می فرستد و بوسیله آن گیاهان روی زمین را سیراب می گرداند و بهم می آمیزد آنطوریکه مردم و چهارپایان از گیاهان تر و خشک آن بخورند و ارتزاق کنند.

حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَدِرُوا عَلَىهَا
إِذَا : مفعول فيه - أَخَذَتِ : فعل ماضی - الْأَرْضُ : فاعل - زُخْرُفَهَا : مفعول به.

تا آنجا که زمین کاملاً به گیاهان و به میوه های گوناگون آراسته و مزین می شوند و ساکنان روی زمین گمان می کنند که آن محصول را بدرونند و میوه های آنرا بچینند و از آن بهره مند شوند.

أَتْنَهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبْ بِالْأَمْسِ

أَتْنَهَا : فعل ماضی - ها : مفعول به - أَمْرُنَا : فاعل

در میان این شادی و سرسبزی و آراستگی فرمان ما برای خراب شدن آن در شب یا روز می رسد و بوسیله بلاهایی مانند سيل، طوفان، حمله ملخ و ... آن کشت را ویران و نابود می کنیم گویا که دیروز کشتی و زرعی در کار نبوده است.

ترسمت پر نیاوری دستار

ای تهیدست رفته در بازار

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

همین است ما آیات و نشانه های قدرت خود را برای قومی با دلایل روشن بیان می کنیم تا بیندیشند و عبرت گیرند در اینجا گفته اند چون آب باران بزمین رسد قرار نگیرد و بلکه به اطراف و جوانب

روان کرده مال دنیا نیز یکجا قرار نگیرد بلکه هر روز در دست دیگری باشد و هر شب با یکی عقد مواضلت بندد نه عهد او را وفایی و نه وفای او را بقایی.
حافظ گفت:

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد که این عجز، عروس هزار دامادست
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل بشال بلبل بیدل که جای فریادست

وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ﴿٢٥﴾
خدا همه خلق را به سرای سلامت و سعادت دعوت می کند و هر که را بخواهد برای راست هدایت می کند. (۲۵)

وَاللّٰهُ يَدْعُوْا اِلَى دَارِ السَّلَامِ

لفظ **اللَّهُ**: مبتدا - **يَدْعُوْا**: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر.

و خداوند شما را به سوی خانه سلامت و امن و آرامش که آن بهشت است فرا می خواند و دعوت می کند دعوت چهارتاست. یکی توحید و شهادت دیگر دعوت حمد و اجابت سومی دعوت اتباع و امامت چهارم دعوت کرامت و ضیافت و مهمانی است. مولانا گفت:

قل تعالوا قل تعالوا ای غلام هین که ان الله يدعو بالسلام

وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ اِلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ

و خداوند هر کسی را که بخواهد به بهشت راهنمایی می کند و به راه مستقیم که راه هدایت است رهنمون می گرداند این دعوت عامه مردم است ولی چه کسی مستحق هدایت خواهد بود به ارادت خدا بستگی دارد.
حافظ گفت:

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و که در نظر آید؟
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر باغ شود سبز و شاخ گل بیرآید

لِّلَّذِيْنَ أَحْسَنُوا الْحُسْنٰى وَزِيَادَةٌ ۖ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوْهُهُمْ قَتَرٌ ۚ وَلَا ذَلَّةٌ ۚ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ ﴿٢٦﴾

کسانی که کار نیکی کرده اند، به جهت آن نیکی به نیکوترین پاداش عمل و زیادت لطف خدا نائل می شوند. سخی و زبونی چهره هایشان را نمی گیرد، آنها اهل بهشت اند و خودشان، در آن جاودانند. (۲۶)

لِّلَّذِيْنَ أَحْسَنُوا الْحُسْنٰى وَزِيَادَةٌ

لِّلَّذِيْنَ: جارو مجرور خبر مقدم - الْحُسْنٰى: مبتدا موخر.

برای آن کسانی که نیکوئی کرده اند و کارهای نیک انجام داده اند در مقابل کارهای نیک ایشان پاداش نیکوئی است یعنی بهشت و زیاده از بهشت که پاداش یکی را ده برابر یا بیشتر دهد.

وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهُهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذَلَّةٌ

لَا يَرْهَقُ: فعل مضارع - وُجُوهُهُمْ: مفعول به - هم: مضاف الیه - قَتَرٌ: فاعل.

و چهره های بهشتیان را گردوغباری پوشیده نگرداند و پوست چهره ایشان را مذلت و رسوائی نباشد بلکه همیشه بشاش و الحق مستحق بهشتی اند.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ

أُولَئِكَ: مبتدا - أَصْحَابُ: خبر.

آن قوم نیکوکاران اهل بهشت اند به جهت کارهای نیک که کرده اند و پاداش نیک که گرفته اند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ: مبتدا - خَالِدُونَ: خبر.

آن گروه نیکوکاران در بهشت جاودان می مانند و به دیدار دوست می شتابند و بخت و اقبال آنان زوال ناپذیر است.

پیر هرات گفت: دیدار دوست بهره‌ی مشتاقان است، روشنایی دیده و دولت جان و آیین جهان است، راحت جان و عیش جان و درد جان است. هم درد دل منی و هم راحت جان.

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَّا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِرٍ كَانَمَا

أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنْ آتِلٍ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲۷)

و کسانی که کارهای بد کرده اند، بقدر همان اعمال مجازات شوند و بخواری و رسوائی درافتند و در قبال خدا نگهداری ندارند، گوئی چهره‌هایشان را پاره هائی از شب تاریک پوشانیده آنها اهل جهنم اند و خودشان در آن جاودانند. (۲۷)

وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا

الَّذِينَ: مبتدا - جَزَاءُ: مبتدا - بِمِثْلِهَا: جارو مجرور خبر، (جمله خبر الذین)

و آنانکه پاداش بدیهای خود چون شرک و کفر و نفاق را کسب کردند به اندازه اعمال بدی که کرده اند پاداش می گیرند نه زیاد و نه کم و جایگاه مشرک آتش دوزخ است چونکه هیچ گناهی بالاتر از شرک نیست همچنانکه عذابی سخت تر از آتش دوزخ نیست.

در حدیث شریف از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت است که گفت: اشخاصی نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله آمده و گفتند: آیا در روز قیامت پروردگار خود را خواهیم دید؟ فرمودند: «در روز قیامت منادی ندا می کند که: هر امتی پیروی کسانی را بنمایند که آنها را عبادت می کرده اند، همه‌ی کسانی که خدای دیگری را

غیر از خداوند عبادت می کردند، مانند بت پرستان و امثال آنها، در آتش سقوط می نمایند. اما خداوند به خداپرستان نیکوکار می گوید: من پروردگار شما هستم، و آن ها می گویند: ما هیچ چیزی را به خدا شریک نمی آوریم و این سخن را دو و یا سه بار تکرار می کنند.

وَرَزَقَهُمْ ذَلَّةً

رَزَقَهُمْ: فعل مضارع - ذَلَّةً: فاعل.

و چهره ایشان را خواری و مذلت می پوشاند یعنی چهره هایشان سیاه می شود.

مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِرٍ

هیچ نگهدارنده ای نمی تواند عذاب آتش دوزخ و سیاهی چهره را از ایشان باز دارد.

كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا

أُغْشِيَتْ: فعل ماضی مجهول - وُجُوهُهُمْ: نایب فاعل

آنچنان چهره هایشان از غم و اندوه و از سیاهی پوشیده است گویا اینکه پاره هایی از شب پی در پی بر چهره های آنها افکنده و در تاریکی مطلق فرو رفته باشد.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ

أُولَئِكَ: مبتدا - أَصْحَابُ: خبر.

آن قومی که بدیها را کسب کرده اند یعنی مشرکان و منافقان یاران آتش هستند و جایگاهشان آتش جهنم است.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ: مبتدا - خَالِدُونَ: خبر.

این مشرکان در آن آتش جاودان می مانند و پیوسته در آتش جهنم می سوزند.

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَلَلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ ﴿٢٨﴾

روزی که همه آنها را محشور کنیم، آنگاه به کسانی که شرک آورده اند با قهر و غضب گوئیم: و بتهایتان بجای خود بایستید پس میان آنها جدایی می افکنیم و شریکانشان گویند شما مشرکان هرگز ما را پرستش نکردید. (۲۸)

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ

وَيَوْمَ : مفعول فيه - تَحْشُرُهُمْ : فعل مضارع - هم : مفعول به - (نحن) فاعل - جَمِيعًا : حال.

و آن روزیکه کافران را با بتانشان جمع می کنیم و حشر می کنیم و به حساب و کتاب آنان رسیدگی می کنیم سپس به آنان می گوئیم شما در جای خود بایستید شما و شریکان شما که همان بتان شما هستند منتظر باشید که ما با شما چه می کنیم یعنی به حساب و کتاب آنان رسیدگی خواهیم کرد.

فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ

فَزَيَّلْنَا : جدایی انداختیم، فعل ماضی - (نا) فاعل

پس میان کافران و بتان ایشان جدایی می افکنیم و نخست از کافران می پرسیم که چرا شما بتان را عبادت کردید میگویند آن بتان ما را به پرستش خود دعوت کردند خدای تبارک و تعالی سپس بتان را به سخن در می آورد و بتان در پاسخ مشرکان و بت پرستان می گویند آنان به میل و رغبت و هوا و هوس خود پرستش می کردند سپس می گویند.

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا يَبْنَا وَيَنْكُمُ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَفِيلِينَ ﴿٢٩﴾

گواه بودن خدا میان ما و شما بس، که ما از عبادت شما غافل بوده ایم. (۲۹)

فَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا يَبْنَا وَيَنْكُمُ إِن كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَفِيلِينَ

كَفَى : فعل ماضی - ب : حرف جر زائد - لَفْظُ اللَّهِ : فاعل - شَهِيدًا : تمیز.

پس خداوند گواه بین من و شما بسنده و کافی است بدرستیکه ما هر آینه از عبادت شما بی خبران بودیم زیرا که درک و شعور نداشتیم که با آن درک کنیم و بفهمیم.

هَٰذَا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا

يَفْتَرُونَ ﴿٣٠﴾

در آن هنگام هر کس بهره از پیش کرده، مبتلا شود و بسوی خدای یکتا، مولای حقیقی خویش، بازگشت یابد و آن دروغها که می ساخته اند، نابود شود. (۳۰)

هَٰذَا كُلُّ نَفْسٍ مَّا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقُّ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَّا كَانُوا

يَفْتَرُونَ

تَبَلَّوْا : فعل مضارع - كُلُّ : فاعل - مَّا : مفعول به

در آنجا بت پرستان و بتان را مورد آزمایش قرار می دهد و به هر جانی پاداش آنچه را که از پیش فرستاده اند و اعمالی را که از قبل کرده اند می دهد که مشرکان و بتان پاداش اعمال زشت و شرک خود را آشکارا ببینند چون همه جانها برای پاسخگوئی و گرفتن ثواب و عقاب به سوی خدا باز گردانده می شوند و هر کس بدنبال آن گروه می رود که از پیش فرستاده است مطیعان و عبادت کنندگان بدنبال

مطیعان می روند و عاصیان بدنبال عاصیان و کافران از شفاعت بتان خود که انتظار شفاعت داشتند محروم می مانند و بتان نیز از ایشان دوری جویند.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾

بگو: چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد، یا چه کسی مالک گوش و چشم هاست و چه کسی زنده را از مرده پدید می آورد و مرده را از زنده پدید می آورد و چه کسی، تدبیر امور می کند، خواهند گفت: خدا، بگو: پس چرا (از او) نمی ترسید؟ (۳۱)

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ

من: مبتدا - يَرْزُقُكُمْ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر.

ای محمد ﷺ! به آنان بگو که چه کسی از آسمان باران می باراند و از زمین بوسیله آن باران گیاهان و دانه ها می رویاند و بشما روزی می دهد؟

باران رحمت بیحسابش همه را رسیده و خوان نعمت بیدریغش همه جا کشیده فراش باد صبا را گفته تا فرش زمردین بگسترد و دایه ابر بهاری را فرموده تا بنات نبات در مهد زمین پیرورد. و نیز چه کسی مالک گوشها و چشمهاست و آنها را آفریده است؟ و به آن نیروی شنوایی و بینایی داده است و چه کسی از مرده که نطفه یا دانه است زنده بوجود می آورد که آن حیوان یا گیاهان است و چه کسی از زنده که همان حیوان یا گیاهان است مرده یعنی نطفه یا دانه بیرون می آورد. و چه کسی بعد از آفرینش اینها کارها و امور جهانیان را چاره سازی میکند و مشکل گشای جهانیان است و حاجت و نیاز آنان را برآورده می سازد.

حاجت موری به علم غیب بداند
در بن چاهی به زیر صخره صما
مولانا گفت:

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ بَدَان
که عدم آمد امید عابدان

فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ

پس زود باشد که در پاسخ این همه سئوالات بگویند الله است که روزی می دهد و از مرده زنده و از زنده مرده بوجود می آورد و چاره ساز و مدبر کارها اوست.

قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ

پس ای محمد ﷺ! بعد از این اقرار که گفتند آفرینش همه اینها الله است به ایشان بگو: حال که آفریننده همه اینها الله است و به آن اقرار می دهید پس چرا از عقوبت وی نترسیدید و با این علم و آگاهی بتان را پرستش کردید؟

فَذَلِّكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ ﴿٣٢﴾

همین خدای یکتا، پروردگار حقیقی شماست، از حق که بگذری، جز ضلال چیست؟ پس چگونه چشم (از حق) می پوشید؟ (۳۲)

فَذَلِّكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ

فَذَلِّكُمْ: مبتدا - لفظ الله: خبر - رَبُّكُمْ: بدل

او خدای حقیقی و بر حق شماست و با این صفتها که بر شما در پروردگاری او ثابت است و شکی در آن باقی نیست.

فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ

فَمَاذَا: مبتدا - بَعْدَ: مفعول فيه - الْحَقِّ: مضاف الیه، خبر - الضَّلَالُ: بدل

پس اکنون که راه حقیقت را شناختید آیا چه چیزی بعد از راستی و حقیقت بجز گمراهی وجود دارد.

فَأَنَّى تُصْرَفُونَ

فَأَنَّى: حال

پس چگونه از پرستش خدای یگانه منحرف می شوید با اینکه راه حق و حقیقت و راست را شناختید و می دانید هیچ معبود حقیقی جز او نیست.

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٣٣﴾

بدینسان کلمه پروردگارت بر آنکسان که فسق ورزیدند محقق گشت که ایمان نمی آورند. (۳۳)

كَذَلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ

حَقَّتْ: فعل ماضی - كَلِمَتُ: فاعل.

همچنانکه خداوند ربوبیت جهانیان را سزاوار است حکم پروردگار تو یعنی عذاب خداوندی بر کسانی که از فرمان حق سرپیچی می کنند و آگاهانه به بیراهه می روند نیز در ازل صادر شده است که ایمان نیاورند و آنچه در دل دارند و به آنچه که از قبل سرنوشت ایشان است برسند که همان آتش دوزخ است.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلْ اللَّهُ يَسْبُدُّ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ ﴿٣٤﴾

بگو: مگر از شریکان و بتان باطل شما کسی هست که اول بار خلق کند و آنرا باز بیارد، بگو: خدا خلقت آغاز می کند و باز آنرا می آورد پس چرا سرگردان می شوید؟ (۳۴)

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَدْعُوا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ

مِنْ شُرَكَائِكُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ: مبتدا مؤخر

این آیت حجت ها و دلائل دیگر بر حقیقت توحید و بطلان شرک است بگو آیا این شریکان شما یعنی بتانی که به خدا قرار دادید و آن را می پرستید و عبادت می کنید کسی هست که از ابتدا بیافریند سپس او را بعد از مرگ زنده کند چون کافران بر بعث و نشور منکر بودند حق سبحانه و تعالی فرمود.

قُلِ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَاللَّهُ يَخْتَارُ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنْتَ تَوَفَّكُونَ

ای محمد ﷺ! به ایشان بگو: آن خدایی که در آغاز خلق کند قادر هست که بعد از مرگش زنده گرداند پس چگونه بعد از این همه دلایل روشن در حقانیت ربوبیت از عبادت خدای تعالی روی بر می گردانید و به عبادت بتان می گرائید؟

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ﴿٣٥﴾

بگو: مگر از شریکان (عبادت) شما کسی هست که سوی حق هدایت کنند؟ بگو خدا بسوی حق هدایت می کند آیا کسی که سوی حق هدایت می کند، شایسته تر است که بیرونش کنند یا کسی که هدایت نمی کند؟ مگر اینکه هدایت شود، شما را چه شده، چگونه قضاوت می کنید؟ (۳۵)

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ

ای محمد ﷺ! بگو: آیا یکی از بتان شما که برای خدا شریک قرار داده اید قادر هستند اینکه به سوی حق هدایت کنند و مردم را به اسلام دعوت کنند و یا پیغمبرانی برای هدایت مردم بفرستند و کتابها نازل کنند پس اگر گفتند نه:

قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ

لفظ الله: مبتدا - يَهْدِي: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

بگو که خدای تعالی مردم را به سوی حق هدایت می کند و به اسلام دعوت می کند و قادر است پیغمبرانی برای هدایت مردم بفرستد و کتابهایی نازل کند.

أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ

مَنْ: مبتدا - الْحَقِّ: خبر

آیا آنکسی که به سوی حق هدایت کند و راه نماید بهتر است که دنباله رو او باشند یا آنکس که به سوی حق هدایت نکند بلکه خود او را هدایت کنند بهتر است؟

فَمَا لَكُمْ

فَأَ : مبتدا - لَكُمُ : جار و مجرور خبر

پس ای مشرکان چه شده است شما را که عقلتان را از دست داده اید و دنباله کسی یا چیزی هستید که قادر به هیچ چیزی نیست.

كَيْفَ تَحْكُمُونَ

این چه حکمی است می کنید که بتان را با خدای تعالی برابر می کنید کسی یا چیزی که خود او محتاج است در حالیکه همه شما به خدا محتاج هستید و آفریننده همه چیز و همه کس اوست.

وَمَا يَنْبَغُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾
بیشترشان جز گمانی را پیروی نمی کنند و گمان به هیچ وجه جای حق را نمی گیرد و خدا به کارهائی که می کنند داناست. (۳۶)

وَمَا يَنْبَغُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا

يَنْبَغُ : فعل مضارع - أَكْثَرُهُمْ : فاعل - ظَنًّا : مفعول مطلق

اکثر مشرکان در اعتقادات خود از روی شک و گمان پیروی می کنند نه از روی یقین
مولانا گفت:

ناکسان را ترک کن بهر کسان قصه را پایان برو مخلص رسان

إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا

بدرستیکه شک و گمان انسان را چیزی از حق و حقیقت بی نیاز نمی گرداند و نجای یقین را پر نمی کند.

إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ

بدرستیکه خدای تعالی به آنچه که مشرکان پیروی از بتان می کنند و از دلایل روشن ربوبیت روی بر می گردانند و از حق و حقیقت سرپیچی می کنند دانا و آگاه است.

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٧﴾

این قرآن مصنوع غیر خدا نیست، بلکه تایید آن چیزهاست که پیش از آن بوده و توضیح آن کتابهاست و تردید در آن نیست که از پروردگار جهانیان است. (۳۷)

وَمَا كَانَ هَذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ

هَذَا : اسم کان - اَلْقُرْآنُ : بدل - اَنْ يُفْتَرَى : فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر

و این قرآن با این همه دلایل روشن و اعجاز و حسن نظم و معانی دقیق و جمیع حقایق - ساخته و بافته از سوی محمد ﷺ و یا کسی دیگر غیر خدا نیست و کسی غیر از خدای شایسته آوردن سخنان معجز قرآن نیست و بلکه وحی خداست و تصدیق کننده کتابها آسمانی مثل تورات و انجیل است و بیان کننده کتابهایی که از جانب خدای تعالی در گذشته از جهت شرائع و عقاید و احکام و حدود و شرائط حلال و حرام آمده است پس هیچ شک و تردیدی در آن نیست که این قرآن از جانب پروردگار جهانیان است چون حجت و دلالت آن بقدری روشن است که شک و تردیدی در آن باقی نیست.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣٨﴾

آیا کافران می گویند: قرآن را [محمد] بافته و ساخته است، بگو: اگر راست می گوئید پس سوره ای مانند آن بیارید از هر که می توانید غیر خدا بخوانید و کمک گیرید. (۳۸)

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ

بلکه می گویند این سخن را یعنی کلام خدا را محمد ﷺ ساخته و بافته است. ای محمد! به آنان بگو اگر این کلام را محمد ﷺ ساخته و بافته باشد پس

قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

آنچه که خداوند بر بنده خویش فرو فرستاده است این قرآن است که سوره سوره و آیه آیه نازل شده و در سوره بقره گفته است بما نزلنا علی عبدنا این قرآن را پراکنده بر بنده خود که محمد ﷺ است فرستادیم نه مثل کتاب تورات که یکبار فرستاده باشیم. در این آیت مشرکان را به مقابله مثل دعوت می کند میگوید اگر این قرآن ساخته پیغمبر ﷺ است پس بمانند آن کتابی بیاورید از آوردن مثل آن عاجز شدند و گفت اگر نتوانستید کتابی بیاورید مثل آن پس ده سوره بیاورید و گفت اگر ده سوره نمی توانید بیاورید پس یک سوره بیاورید آنکه گفت اگر یک سوره نمی توانید بیاورید حدیثی مانند آن بیاورید اگر از راستگویان هستید، منکران از آوردن آن عاجز و درمانده شدند.

فرمود حال که شما با همه فصاحت و بلاغت از آوردن سوره کوچکی بمانند سوره قرآن عاجز شدید پس بدانید که قرآن کلام خداست نه گفته بنده، این آیت بر نبوت حضرت محمد ﷺ نیز دلیل است. سعدی گفت:

زبان در دهان است عذری بیار
نه چون نفس ناطق زگفتن بخفت
که فردا نکیرت بیرسد به هول
که بی مرغ قیمت ندارد قفس

کنونت که چشم است اشکی بیار
کنون بایدت عذر تقصیر گفت
زدانندگان بشنو امروز قول
غنیمت شمار این گرامی نفس

مکن عمر ضایع به افسون و حیف که فرصت عزیز است و الوقت سیف
 بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ كَذَّابٌ كَذَّابٌ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ
 كَانَتْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ﴿٣٩﴾

این منکران چیزی را انکار می کنند که علمشان به آن نمی رسد و از تاویل آن خبر ندارند [دروغ
 شمرده اند] کسانی که پیش از آنها بودند نیز چنین تکذیب کردند، بنگر سرانجام ستمکاران چگونه
 بود؟ (۳۹)

بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ
 كَذَّبُوا : فعل ماضی - (و) فاعل.

بلکه مشرکان چیزی را دروغ پنداشتند و تکذیب کردند و به آن نگرویدند مراد قرآن است که علم و
 آگاهی و دانش فراگیر نسبت به آن ندارند و آنچه در حق قرآن کریم گفتند بطلان آشکاری است
 چونکه از مقام رفیع کلام خدا اطلاعی ندارند و به اعجاز قرآن واقف نیستند پس بدانید برآستی که
 قادر نیستند اینکه نظیر آن را بیاورند این قرآن که کتابی مثل آن نیست از کارهای آینده و اتفاقات
 مستقبل خبر می دهد که بعضی از آن اتفاقات در دنیا و بعضی از آن در آخرت آشکار می شود.

كَذَّابٌ كَذَّابٌ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَتْ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ
 كَيْفَ : خبر کان - عَاقِبَةُ : اسم کان

همچنین پیشینیان نیز پیغمبران و کتابهای آسمانی را بدون علم و آگاهی تکذیب می کردند پس نگاه کن
 و بین سرانجام کار ستمکاران و تکذیب کنندگان چگونه بود؟ یعنی اینان نیز مثل پیشینیان که تکذیب
 می کردند و به عذاب سخت مبتلا شدند معذب خواهند شد.

وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ ﴿٤٠﴾
 بعضی از این مردم به قرآن می گروند و بعضی دیگر بدان نمی گروند و پروردگار تو تباهکاران را بهتر
 می شناسد. (۴۰)

وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ

مِنْهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم - مَنْ : مبتدا مؤخر

این آیت در شأن اهل کتاب فرو آمد و از ایشان کسی بود که به پیغمبر و به قرآن ایمان آورده است
 چون عبدالله بن سلام و یاران او و نیز از ایشان کسی بود که بقرآن و پیغمبر از جهل و بی دانشی ایمان
 نیاورده است همچون دیگر یهودان و بعضی هم گفته اند این آیت در شأن اهل مکه فرود آمده است
 می گوید: از قوم تو ای محمد کسی هست که به تو و به قرآن تو ایمان خواهد آورد. و قومی هم هست
 که هرگز ایمان نخواهد آورد.

وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ

رَبُّ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

و پروردگار تو به دشمنان و تبهکاران که بر تکذیب پیغمبر ﷺ و قرآن اصرار می‌ورزند داناتر است و می‌داند چه کسانی از قوم به خدا ایمان خواهد آورد و چه کسانی با کفر خواهند مرد لذا حق تعالی عادل است که هرگز ستم نمی‌کند.

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلٍ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿٤١﴾

اگر ترا تکذیب کردند بگو، عمل من خاص من است، و عمل شما خاص شماست، شما از عملی که من می‌کنم بیزارید و من نیز از اعمالی که شما می‌کنید بیزارم. (۴۱)

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلٍ وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ

لِي: جار و مجرور خبر مقدم - عمل: مبتدا مؤخر

این آیت به آیت قتال (السيف) منسوخ است و اگر ای پیغمبر ﷺ ترا و کتاب ترا تکذیب کنند و بر آن اصرار ورزند و تو از اسلام ایشان ناامید شدی پس بگو جزای کردار من از آن من است و پاداش عمل شما از آن شماست: نظیر این آیت که منسوخ شده است «لکم دینکم ولی دین ، لنا اعمالنا و لکم اعمالکم»

أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - بَرِيئُونَ: خبر.

شما از آنچه که من می‌کنم پاک و دور هستید و من هم پاک و دور و بی‌گناه هستم از آنچه که شما می‌کنید یعنی هرکس بارگناه خود را به گردن می‌گیرد.

حافظ گفت:

من اگر نیکم و گریه، تو بر خود را باش هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ ؕ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ ﴿٤٢﴾

بعضی از آن‌ها گوش به تو فرا می‌دارند، آیا تو می‌توانی کران را که عقل هم ندارند شنوا کنی؟ (۴۲)

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ ؕ

این آیت در شأن مسخره‌کنندگان که گوش دادن آنان با استهزاء و سرزنش همراه بود می‌گوید: ای محمد ﷺ! زمانی که قرآن می‌خوانی و احکام و حدود و شرائط قرآن را به امت می‌آموزی از کفار گروهی هستند که از روی تمسخر به آن گوش می‌دهند و استهزاء می‌کنند.

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ

أَفَأَنْتَ : مبتدا - تُسْمِعُ : فعل مضارع - (انت) فاعل، جمله خبر - أَلَصَّمُ : مفعول به

استفهام انکاریه است آیا تو می توانی به گوش کران برسانی؟ یعنی تو قادر نیستی به گوش کران برسانی و اگر با وجود کری تعقل نمی ورزند و در نیابند زیرا ناشنوی عاقل، چه بسا با فراست چیزی را در یابند، اما اگر عقل و شنوایی هر دو با هم یکجا نشد، دیگر فهم چیزی نا ممکن است. و سمع (شنیدن) بر دو وجه است. یکی سمع ایمان بدل است و دیگری سمع بگوش سر است.

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْى وَلَوْ كَانُوا لَا يَبْصُرُونَ ﴿٤٣﴾

و بعضی از آنها در وقت تلاوت بتو می نگرند مگر، تو توانی کوران را که بصیرت هم ندارند هدایت کنی؟ (۴۳)

وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ إِلَيْكَ

مِنْهُمْ : جارو مجرور خبر مقدم - مَنْ : مبتدا موخر.

این نگاه، نگاه چشم سر است. و از میان ایشان کسانی باشند که در وقت تلاوت قرآن به تو نگاه کنند و نشانه های نبوت ترا می بینند و صدق گفتار ترا می شنوند ولی از غایت دشمنی چنان وانمود می کنند که هیچ نشانه ای از نبوت وی ندیده اند.

أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْى وَلَوْ كَانُوا لَا يَبْصُرُونَ

انت: مبتدا - تَهْدِي : فعل مضارع، فاعل (انت) جمله خبر.

این عمی و نابینائی، نابینائی دل است. می گوید: آیا تو کوران را مراد آنانکه دل کور دارند می توانی هدایت کنی؟ در حالیکه بادیده بصیرت نمی بینند.

ای پیغمبر ﷺ کافران و جهودان در تو نگاه می کنند و دلایل و معجزات آشکار ترا می بینند اما آن دید سودی بحال آنان ندارد که بصیرت دل و بینائی سر ندارد پس همچون نابینایان اند که خود به اصل هیچ نمی بینند.

چشم از برای دیدن آیات قدرت است گوش از پی شنیدن اخبار حکمت است
هر که که حق نبیند و حق نشنود کسی کور و کر است بلکه از آن هم بترسی

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ﴿٤٤﴾

براستی که خدا به هیچ وجه به مردم ستم نمی کند ولی مردم بخودشان ستم می کنند. (۴۴)

إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

النَّاسَ : اسم وَلَئِنْ : انفس؛ مفعول به مقدم - يَظْلِمُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر لکن بدستیکه خدای تعالی بر هیچ کس ظلم و ستم نمی کند و عمل وی به هیچ وجه ظلم و ستم نیست اما بندگان بر خود ظلم و ستم می کنند که کفر و شرک آوردند و دست به کاری زدند یعنی به ترک حق گفتند و با این کار بر خودشان زیان و ضرر رساندند.

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبِسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِقَوْلِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ﴿٤٥﴾

و روزی که محشورشان کند، گوئی جز ساعتی از روز بسر نبرده اند، با یکدیگر آشنائی کنند، حقاً کسانی که معاد را دروغ شمرده اند، زیان کرده اند و هدایت یافته نبوده اند. (۴۵)

وَيَوْمَ يُحْشَرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبِسُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ لَمْ يَلْبِسُوا : زندگی نکرده اند - بسر نبرده اند.

ای پیغمبر ﷺ! ایشان را از آن روزی بترسان که جمع کنیم ایشان را و محشور گردانیم برای حساب و کتاب و این عبارت است از گرد آوردن مرده ها بعد از زنده گردانیدن و برآوردن ایشان از قبور در جائی که آنرا حشر گویند.

در روز قیامت مومن شادی و امن و راحتی که می بینند توقف خود را در دنیا و در برزخ فراموش می کند تصور می کند که بیش از یک ساعت بسر نبرده است و کافر از اندوه و ترس و ناامیدی توقف خود را در دنیا و در برزخ فراموش می کند و در حشر انسانها یکدیگر را می شناسند گویا که زمان جدایی بسیار اندک بوده است.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَبُوا بِقَوْلِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ

قَدْ : حرف تحقیق - خَسِرَ : فعل ماضی - الَّذِينَ : فاعل

بتحقیق آنانکه دیدار خدای را در بعث بعدالموت و جزا منکر شدند از زیانکاران اند و از هدایت شدگان و راه یافتگان و از مومنین در دنیا نبودند.

وَإِنَّمَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتُوبُكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ﴿٤٦﴾

یا شمه ای از آن عذاب را که به منکران وعده می دهیم بتو می نمایانیم یا ترا بمیرانیم و باز گشت آنها سوی ماست و بهر حال خدا بر کارهائی که می کنند گواه است. (۴۶)

وَإِنَّمَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتُوبُكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ

لفظ اللَّهُ : مبتدا شَهِيدٌ : خبر.

گفته اند این آیت نیز با آیت سیف منسوخ است.

و اگر بشما بعضی از آنچه را که به کافران و مشرکان از عذاب این جهان و آن جهانی که هلاکت جمعی از ایشان در روز بدر و عذاب آن جهانی به قوت خود باقی است بنمائیم و به بصیرت آنرا ببینید یا اینکه تو را بمیرانیم آنان بسوی ما برمی گردند و تمام کردارهایشان حساب و کتاب خواهد داشت خداوند بخاطر کفر و شرک و تکذیب و نفاقشان که در دنیا کرده اند در روز قیامت جزا خواهد داد.

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٤٧﴾

هر امتی را پیغمبری بود و چون پیغمبرشان بیامدشان میان ایشان به انصاف قضاوت شد، و آنها، ستم نمی دیدند. (۴۷)

وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولٌ

لِكُلِّ: جارو مجرور خبر مقدم - رَّسُولٌ: مبتدا موخر.

و هر امتی از امتهای گذشته پیغمبری آمده بود که قوم خود را بر دین حق دعوت کرده بود.

فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

قُضِيَ: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل

پس آن زمانی که از طرف خدا پیغمبری که برای ایشان مبعوث شده بودند آمد و قوم خود را به دین حق دعوت کرد پس اگر ایشان ایمان نیاوردند و رسالت او را نپذیرفتند و تکذیبشان کردند بدانید که بین رسول و تکذیب کنندگان به عدل و قسط حکم کرده خواهد شد. خداوند ناگرویدگان را هلاک خواهد کرد و مومنان و رسول ایشان را نجات خواهد داد چون حکم خداوند از روی عدل و داد است و در جای دیگر گفت: وما كنا معذبين حتى نبعث رسولا. تا حجت بر قوم تمام شود آنگاه ایمان نیاوردند خدای جهانیان روز قیامت می گوید: رسولان من بشما آمدند و پیغام ما بشما گزاردند و نامه من بر شما خواندند، ایشان می گویند برای ما نه رسولی آمد و نه کتابی. پس پیغمبران حاضر شوند و بر امت خویش گواهی دهند.

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤٨﴾

و کافران می گویند این وعده کی باشد اگر از راستگویان هستید؟ (۴۸)

وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْوَعْدُ إِن كُنْتُمْ صَادِقِينَ

مَتَى: مفعول فیه - خبر مقدم محذوف - هَذَا: مبتدا موخر - الْوَعْدُ: بدل.

زمانیکه این آیت فرود آمد کافران از روی استهزاء و سرزنش گفتند این وعده عذاب و وعیدی که می دهی کی خواهد بود؟

و چرا به ما این عذاب فرود نمی آوری ای محمد ﷺ و ای مومنان! اگر از راستگویان هستید پس عذابتان را بیاورید؟

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَعْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴿٤٩﴾

بگو من اختیار زیان و سود خویش ندارم، مگر آنچه خدا خواسته باشد هر امتی را مدتی است و چون مدتشان سر رسد نه ساعتی پس آیند، و نه جلوتر روند. (۴۹)

قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ
لَا أَمْلِكُ: فعل مضارع - (انا) فاعل - ضَرًّا: مفعول به

زمانیکه مشرکان از رستاخیز بیرسند می گویند که رستاخیز کی می شود ای محمد ﷺ تو به ایشان جواب بده و بگو: قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا.

بگو که من هیچ سود و زبانی برای خود و به دیگران ندارم به ایشان بگو اگر من از غیب می دانستم خویشان را از گزند آن نگاه می داشتم و به هر چه خیر بود می رسیدم.

لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ

لِكُلِّ: جار و مجرور خبر مقدم - أَجَلٌ: مبتدا مؤخر

برای هر امتی زمانی و وقتی برای هلاک ایشان تعیین و مقرر شده است.

مال و زر و چیز رایگان باید باخت چون کار به جان رسید جان باید باخت

إِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَعْجِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

زمانیکه اجل ایشان فرا رسد پس در آن لحظه ای تاخیر نمی شود و لحظه ای پیش نیاید این آیت تهدید مشرکان است به آنکه ساعت به ساعت عذاب الهی به ایشان فرود آید.

شیخ سعدی گفت:

دو چیز محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم.

در جای دیگر قرآن آمده است کل نفس ذائقه الموت.

هر جانی چشنده مرگ است.

باز شیخ سعدی گفت:

چو آهنگ رفتن کند جان پاک چه بر تخت مردن چه بر روی خاک

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيِّنَاتٍ أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ ﴿٥٠﴾

بگو: پس به من خبر دهید اگر عذاب خدا شب یا روز بشما رسد بدکاران کدام را بشتاب می خواهند؟ (۵۰)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيِّنَاتٍ أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ

مَاذَا : مبتدا - يَسْتَعْجِلُ : فعل مضارع - الْمُجْرِمُونَ : فاعل، جمله خبر

این عذاب در این آیت نام رستاخیز است و نظیر آن در قرآن آمده است بدانجهت آن را عذاب نام کرده اند که روز عذاب کافران است چون مشرکان در عذاب عجله داشتند و از روز قیامت و عذاب می پرسیدند فرمان آمد که ای محمد ﷺ به ایشان بگو: اگر این عذاب ناگهان بشما فرود آید و عذاب چه روز یا چه شب بر پا شود شما از ترس آن به سوی چه چیزی می شتابید و این استفهام در معنای ترساندن است. سپس می گوید و این مشرکان و گناهکاران چه نوع عذابی می طلبند و در فرود آمدن آن عجله می کنند گفتند اگر عذاب بما فرود آید به آن ایمان می آوریم آیت آمد که:

أَنذَرُ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنْتُمْ بِهِ ءَا لَكُنَّ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ ﴿٥١﴾

آیا پس از وقوع عذاب، شما که آنرا بشتاب می خواستید هماندم بدان ایمان می آورید؟ (۵۱)

أَنذَرُ إِذَا مَا وَقَعَ ءَامَنْتُمْ بِهِ ءَا لَكُنَّ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ

این استفهام بمعنی انکار است - ثم: در اینجا حرف عطف بمعنی حینئذ است این آیت در جواب گفتار مشرکان است که گفته بودند اگر عذاب بما فرود آید و ما به معاینه آنرا ببینیم ایمان می آوریم، می گوید: آیا بعد از تعجیل در وقوع عذاب اگر آن عذاب را به معاینه ببینید واقعاً به خدا ایمان می آورید؟ یعنی شما ایمان نمی آورید، سپس به ایشان بگوی که

ءَا لَكُنَّ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ

اکنون ایمان هم بیاورید هیچ سودی بحال شما ندارد و در حالیکه قبلاً شما آن را در دنیا استهزاء و تکذیب می کردید و نزول عذاب را منکر بودید و برای فرود آمدن آن عجله داشتید.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ ﴿٥٢﴾

آنوقت بکسانی که ستم کرده اند گویند: عذاب جاوید را بچشید، مگر جز در قبال اعمالی که می کرده اید جزا داده می شوید؟ (۵۲)

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ

قِيلَ : فعل ماضی مجهول - نایب فاعل محذوف - ذُوقُوا : فعل امر، (و) فاعل.

پس بعد از نزول عذاب آنانکه با تکذیب و شرک و نفاق بر خود ستم کردند ایمان آوردن از روی ترس مورد قبول الهی نیست پس عذاب جاوید و همیشگی را بچشید.

هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ

بدانید که جزا داده نمی شوید مگر شما به خاطر یک عمر کفر و نفاق و شرک و تکذیب
نپنداری که بدکو رفت و جان برد حسابش با کرام الکاتبین است

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قَوْلِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٥٣﴾

از تو می پرسند آیا عذاب حق است، بگو آری به پروردگارم سوگند که عذاب حق است و شما عاجز کننده نیستید. (۵۳)

وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ

أَحَقُّ : خبر مقدم - هُوَ : مبتدا موخر.

و از تو ای محمد ﷺ استهزاء کنندگان درباره ادعای نبوت و کتاب تو می پرسند که آیا آن حق و راست است یا نه؟

قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ

ه: اسم ان - ل: مزحلقه - لَحَقٌّ : خبر ان.

ای محمد ﷺ در جواب ایشان بگو بلی بحق و درست است بدرستی که دعوی نبوت من و قرآن و یا عذابی که قرار است بر منکران فرود آید همه حق و درست است.

وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

أَنْتُمْ : اسم مآ - ب: حرف جز زائد - بِمُعْجِزِينَ : خبر ما.

و شما ای استهزاء کنندگان و ای منکران! قادر نیستید عذاب خدای تعالی را از بین ببرید و یا آنرا کم رنگ کنید.

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ۖ وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ ۖ

وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ ۖ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿٥٤﴾

هر کس ستم کرده، اگر همه مال جهان داشته باشد، بعوض خویش دهد و چون عذاب را به بینند حسرت و پشیمانی خود را پنهان دارند و میان ایشان به انصاف قضاوت شود و آنان ستم کرده نشوند. (۵۴)

وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ۖ

در روی زمین حاکمان کافر و ظالم هر چه که مال و متاع داشته باشند و از آن مال فدا کنند و دوست دارند در روز عذاب بوسیله آن مال خود را از آن نجات دهند بدانید و مطمئن باشید کسی صدای او را گوش نمی دهد و عذاب از وی برداشته نمی شود.

وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ ۖ

أَسْرُوا : فعل ماضی (و) فاعل - النَّدَامَةُ : مفعول به.

بزرگان و حاکمان کافر و ظالم در آن روز از کردار خود پشیمان می شوند ولی آن پشیمانی را از روی نادانی پنهان می کنند و آشکار نمی کنند.

وَقُضِيَ بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ ۖ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ

قَضَى : فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل

و گفته اند قضاء در اینجا آنستکه دوزخیان را از بهشتیان جدا کنند، و بدین طریق عدل و قسط در بین آنان رعایت میشود و ایشان بهشتیان نقصان کرده نمی شوند و در دادن کیفر به دوزخیان افزونی عقاب نخواهد بود.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٥﴾

بدانید که هر چه در آسمانها و زمین هست از خداست، بدانید که وعده خدا درست است ولی بیشترشان نمی دانند. (۵۵)

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ

أَلَا: حرف تنبيه - لِلَّهِ: جار و مجرور خبری - ما: اسم إن.

بدانید و آگاه باشید بدرستیکه هر چه در آسمانها و زمین است از آن خداست پس خداوند به مال حاکمان و کافران برای نجات از عذاب احتیاجی ندارد.

أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

وَعْدَ: اسم إن - حَقٌّ: خبری

و بدانید و آگاه باشید بدرستیکه وعده خدای تعالی در پاداش و عقوبت راست و درست است و در آن خلافی نیست و اما اکثر کافران نمی دانند چونکه مال دنیا چشمشان را کور کرده است و آن را باور نمی کنند پس خدای تعالی گفت:

هُوَ يَحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٥٦﴾

او زنده می کند و می میراند و به سوی او باز گردانیده می شوید. (۵۶)

هُوَ يَحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

هُوَ: مبتدا - يَحْيِي: فعل مضارع، فاعل (هو).

اوست که مرده را در حشر زنده میگرداند و زنده را در دنیا می میراند و بازگشت شما به سوی اوست و به حساب و کتاب که عبارت از ثواب و عقاب است رسیدگی خواهد شد.

يَتَأْتِيَ النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٥٧﴾

ای مردم! شما را از پروردگارتان پندی رسیده، شفای دل‌های شما که در سینه هاست و هدایت و رحمتی برای مومنان است. (۵۷)

يَتَأْتِيَ النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ

یا: حرف ندا - ای: منادا - ها: حرف تنبيه - الناس: عطف بیان.

ای مشرکان قریش! از جانب پروردگارتان بشما موعظه ای و شفائی است که همه این از صفات قرآن اند. در قرآن موعظه آمد زیرا که در آن پند و اندرز است و هم زجر، انسانهای آگاه و مطیع از قرآن عبرت می گیرند و در طاعت خود می افزایند عاصی از آن قرآن پند و عبرت گیرند و از ادامه گناه باز ایستند و نیز قرآن شفا و داروی است زیرا که برای درد جهل که در دلهاست درمان است و بیماری شک و تردید را از بین می برد.

وَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

قرآن هدایت و رحمت است زیرا که انسانهای بیراهه را به راه می آورد و نا آشنا را آشنا می کند و به راه درست و مستقیم هدایت می کند و سبب رستگاری آنان می گردد.

زهی کلام تو محض هدایت و حکمت زهی پیام تو عین عنایت و رحمت

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا الْأَرْضُ يَجْمَعُونَ ﴿٥٨﴾

ای رسول بگو: بکرم و رحمت خدا، بهمین شادمان باشید که از آنچه منکران از مال جمع می آورند بهتر است. (۵۸)

قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا

ای محمد ﷺ در حق فضل و رحمت خدا بگو آنچه که گفته اند فضل خدای همان قرآن است رحمت، و دین اسلام است و یا پیغمبر ﷺ است در کشف الاسرار آمده است که: ای بنده مومن بر فضل و رحمت من اعتماد کن نه بر طاعت و خدمت خود که اعتماد نیست جز بر فضل من آسایش نیست و جز رحمت من برای کسی سرمایه ای نیست پس مومنان به آنچه که فضل و رحمت من است و بدیشان فرود آمده است شاد شوند چونکه برای امت محمد ﷺ در این ایت شرفی تمام است که ایشان را در مرتبت فضل برابر پیغمبر نهاده است.

هُوَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ

هُوَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

او بهترین است از آنچه که کافران و دنیا پرستان از مال و حطام دنیا جمع می کنند زیرا که مال زوال پذیر و از بین رفتنی است و این فضل باقی ماندنی است.

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ ءَلِلَّهِ أَذِنَ لَكُمْ

أَمَرَ عَلَى اللَّهِ تَفَتَرُونَ ﴿٥٩﴾

ای رسول! باز به مشرکان عرب بگو:

بمن بگوئید این روزی که خدا نازل کرده و از آن حلالی و حرامی قرار داده اید، بگو: آیا این حلال و حرام که کردید خدا بشما اجازه داده یا بخدا دروغ می بندید؟ (۵۹)

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا

أَرَأَيْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل - مَأْ: مفعول به

این آیه خطاب به مشرکان قریش است که ایشان چیزهایی را بخودی خود حرام کردند که حلال بودند مانند: آنچه که خداوند ﷻ از رزق و کشت و چهارپایان حلال کرده است و نیز چیزهایی را که حرام بود بر خود حلال کردند چون خون و مردار است پروردگار ﷻ در حق تحریم و تحلیل مشرکان قریش می گوید: ای پیغمبر ﷺ! به مشرکان عرب بگو و خبر بده آنچه را که خدای تعالی از رزق و روزی بشما فرستاده یعنی چهارپایانی که خوردن آن حلال است پس شما آنرا حرام ساختید و حرامی را حلال کردید آیا خداوند بشما چنین اجازه ای داده است که با میل خود چنین کنید؟

قُلْ ءَآللهٗ اٰذِنٌ لَّكُمْ اَمْ عَلٰى اللّٰهِ تَفْتَرُوْنَ

لفظ الله: مبتدا - اٰذِنٌ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر

ای محمد ﷺ! به این مشرکان که در حرام و حلال خود دستوری داده اند و حکم کرده اند بگو آیا خدای تعالی بر ایشان چنین اجازه ای داده است یا اینکه افترا و دروغ بر خدا می بندند و در فرمان او خلاف می کنند؟ در این آیه شریفه، هشدار سخت به شتاب کنندگان در عرصه فتوی است، آنانکه به شتاب در مورد تحلیل یا تحریم، یا جواز و عدم آن، برای بندگان خدا ﷻ از شریعت فتوی صادر می کنند است باید از کتاب و سنت بفهمند و ژرف اندیش باشند.

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٦٠﴾

کسانی که بخدا دروغ می بندند روز قیامت بخدا چه گمان می برند خدا نسبت به مردم صاحب کرم است ولی بیشترشان سپاس نمی دارند. (۶۰)

وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ۚ

مَا: مبتدا - ظَنُّ: خبر.

آیا کسانی که به خدا دروغ نسبت می دهند و حرام را حلال و حلال را حرام می دارند درباره روز رستاخیز چه خیال و گمانی دارند آیا تصور می کنند که هیچ سؤال و جوابی در میان نیست و در مقابل این تغییر و تبدیلات باز خواست نمی شوند بلکه باید بدانند که این تهدیدی برای مشرکان است که در روز قیامت حتماً عذاب خواهند دید اگر از عقیده خود بر نگردند و توبه نکنند.

إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ

أَكْثَرَهُمْ: اسم لکن - لَا يَشْكُرُونَ: فعل مضارع (و) فاعل، جمله خبر لکن.

بدرستیکه خدای تعالی با ارسال پیغمبران و کتابهای آسمانی به ایشان صاحب فضل و رحمت است این نعمت عظیمی است که سرتاسر فروغ هدایت و درمان دلهاست و باید در مقابل این همه نعمت شکرگزار بود. و اما اکثراً در مقابل این همه نعمت شکرگزار نیستند.
سعدی گفت:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری
همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار
شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبیری
بازشیخ سعدی می فرماید:

منت خدای را عزوجل که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است و چون بر می آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

اعملوا ال داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور.

بنده همان به که زتقصیر خویش
عذر بدرگاه خدای آورد
ورنه سزاوار خداوندیش
کس نتواند که بجای آورد

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾

ای رسول ما! بدان که تو بحالی نباشی و قرآنی نخوانی و هیچ عملی انجام ندهی مگر وقتی بآن می پردازید، ما ناظر شماییم، از پروردگارت در آسمان و زمین، هموزن ذره ای نهان نیست و نه کوچکتر از این و نه بزرگتری از آن، مگر اینکه در کتابی روشن (لوح محفوظ) نوشته شده است. (۶۱)

وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ

تَتْلُوا: فعل مضارع - (انت) فاعل - من: حرف جز زائد - قُرْآنٍ: مفعول به

در این آیه به این حقیقت می رسم که خداوند از اعمال تمام موجودات در آسمانها و زمین با خبر و آگاه است و می گوید: ای محمد ﷺ! در همه کارها که انجام می دهید و آیتی از سوره را که می خوانید خداوند به آن کار و از تلاوت آن آگاه و باخبر است و ای انسانها هر کاری که شما می کنید هیچکدام از چشم ما دور نیست و ما بر شما آن زمانیکه شما به آن کار اقدام می کنید گواه و نگاه کنندگانیم.

وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

وَمَا يَعْزُبُ : پنهان نمی ماند، فعل مضارع - مِنْ : حرف جر زائد - مَثْقَالٍ : فاعل - ذَرَقَ : مضاف الیه
هیچ چیزی حتی به مقدار ذره ای در روی زمین در آسمانها چه کوچکتر باشد و چه بزرگتر از علم
خداوند پوشیده و مخفی نمی ماند مگر اینکه در لوح محفوظ ثبت و ضبط میشود که هیچ عملی و
گفتاری برحق تعالی سبحانه پوشیده نیست و به مقتضای آن حکم خواهد کرد مشرکان را به غایت
عذاب و مومنین و اهل ایمان را به پاداش بهشت نوید می دهد.

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿۶۲﴾
بدانید که دوستان خدا نه بیمی دارند و نه غمگین می شوند. (۶۲)

أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ

أَوْلِيَاءَ : اسمِ إِنَّ - خَوْفٌ : مبتدا، عَلَيْهِمْ : جارو مجرور خبر (جمله لاخوف علیهم خبر
إِنَّ)

آگاه باشید و بدانید که دوستان واقعی خداوند به از دست دادن مال و مقام دنیا و مشکلات و شدائد آن
اندوهگین نمی شوند و از روز ترسناک رستاخیز هم باکی ندارند به نظر بنده اولیاء الله کسانی هستند
که دارای ایمانی قوی و اراده ای محکم و استواراند و نیز مراحل پریپیچ و خم عرفان را پشت سر
گذاشته اند و به عبارت دیگر از هفت خان رستم گذشته و هفت شهر عشق را طی کرده اند و از شریعت
که قدم اول است گذشته و وارد طریقت شده و پس از ادای داد طریقت به حقیقت رسیده و از اولیاء
الله شده اند.

شیخ محمود شبستری گفت:

شریعت پوست و مغز آمد حقیقت
در مثنوی مولانا آمده است:

میان این و آن باشد طریقت

که ندارد اعتراضی در جهان
که همی دورند و گاهی می درند
که دهانشان بسته باشد از دعا
جستن دفع قضاشان شد حرام
کفرشان آید طلب کردن خلاص
که بنوشند از غمی جامه کبود
آب حیوان گردد ار آتش بود
سنگ اندر راهشان گوهر بود
از چه باشد این زحسن ظن خود
کای اله از ما بگردان این قضا

باشنواکنون قصه آن رهروان
زاولیا اهل دعا خود دیگرند
قوم دیگر می شناسم زاولیا
از رضا که هست رام آن کرام
در قضا ذوقی هم بینند خاص
حسن ظنی بردل ایشان گشود
هرچ آید پیش ایشان خوش بود
زهر در حلقومشان شکر بود
جملگی یکسان بودشان نیک و بد
کفر باشد نزدشان کردن دعا

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿٦٣﴾

همان کسان که ایمان آورده و پرهیزکاری می کرده اند. (۶۳)

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

اولیاء الله کسانی هستند که آنچه از سوی خدای تعالی و رسول و کتابها آمده است گرویده و به آن ایمان آورده اند و بر آنچه که خدای تعالی در کتاب خود حرام کرده است محترم می شمارند و حلال و حرام را در جای خود صرف می کنند.
کاشفی گفت:

رخش زمین ازل تاخته	گوی بچوگان ابد باخته
معتکفان حرم کبریا	شسته دل از صورت کبر و ریا
راه نوردان شکسته قدم	رازکشایان فرو بسته دم

لَهُمُ الْبَشَرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا بُدَّ لِلَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ﴿٦٤﴾

بشارت در زندگی این دنیا و در آخرت، خاص آنهاست، کلمات خدا تغییر پذیر نیست، و این کامیابی بزرگ است. (۶۴)

لَهُمُ الْبَشَرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ

لَهُمُ : جارو مجرور خبر مقدم - الْبَشَرَى : مبتدا موخر.

برای مومنان در دنیا و آخرت مژده باد در این جهان خوابی نیکو بینند و آن حال و مقام اولیاست و در آخرت بهشت نصیب آنان می شود و فرشتگان در بهشت به آنان درود و سلام می گویند.

لَا بُدَّ لِلَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

وعدۀ هایی که خدای تعالی به دوستان خود اولیاء الله و مومنین مخلص داده است تبدیل و تغییر پذیر نیست و در وعده او خلافتی نیست.

ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

ذَلِكَ : مبتدا - هُوَ : ضمیر فصل - الْفَوْزُ : خبر.

برای آن اولیاء الله رستگاری بزرگی است که در دنیا خوشبخت و کامیاب و در آخرت بهشت نصیب آنان است.

وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦٥﴾

گفتار منکران ترا غمگین نکند، که قدرت یکسره خاص خداست، او شنوا و داناست. (۶۵)

وَلَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا

الْعِزَّةَ : اسمِ إِنْ - لِلَّهِ : جار و مجرور خبرِ إِنْ - جَمِيعاً : حال

ای اولیاء الله ! سخنان دشمنان یعنی سخنان زشت و ناروای آنان ترا اندوهگین نگرداند اگر ایشان ترا دروغ زن خطاب کنند و ترا بترسانند اندوهگین مشو.

بانگ سگ دان حدیث بدگویان قرص مه را زبانگ سگ چه زیان

هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

هُوَ : مبتدا - السَّمِيعُ : خبر - الْعَلِيمُ : خبر ثانی

خداوند هر آن چیزی را که منکران از جهت کنایه و هزل و شوخی به اولیاء الله می‌گویند شنوا و داناست.

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ

دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٦٦﴾

بدانید که هر چه در آسمانها و زمین هست از آن خداست، و کسانی که غیر خدا شریکان (برای او) می‌خوانند. جز پیروی گمان نکنند و جز تخمین نزنند. (۶۶)

أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ

لِلَّهِ : جار و مجرور خبرِ إِنْ مقدم - مَنْ : اسمِ إِنْ

آگاه باشید و بدانید که هر چه در آسمانهاست از ملائکه و هر چه در زمین از جن و انس است همه آفریده خدای تعالی است و تحت فرمان الهی به حرکت خود ادامه می‌دهند پس آنچه که از جمادات است بر روی زمین انباز خدا گرفتن نهایت جهالت و ضلالت است.

وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ

يَدْعُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - شُرَكَاءَ : مفعول به

مشرکان چیزی را متابعت و پرستش می‌کنند و بخدا انباز می‌گیرند که آن چیز غیر از خداست و بتها را خدای خود می‌خوانند که هیچ نفعی به حال آنان ندارد و حتی نفعی بحال خود نیز ندارد.

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ

هم : مبتدا - يَخْرُصُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر - به معنی گمان می‌کنند، می‌پندارند.

این مشرکان که بتان را می‌پرستند و به یگانگی خدا شریک می‌گیرند جز بدنبال حدس و گمان نمی‌روند و کارشان جز پندار و گمان و دروغ بافتن نیست البته باید

بدانند که فقط خداست که مستحق عبادت و پرستش است چنانکه می‌گوید

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ ﴿١٧﴾

اوست که شب را برای شما آورد تا در آن آرام گیرید و روز را روشن ساخت بی گمان که در این، برای گروهی که گوششان شنواست، عبرت‌هاست. (۶۷)

هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا
مُبْصِرًا : حال - هُوَ : مبتدا - الَّذِي : خبر.

همانطوریکه در آیه ماقبل گفته شد هر که در آسمانها از ملائکه و هر که در زمین از جن و انس است همه آفریده خدای تعالی است و تحت فرمان اوست او آنکسی است که بقدرت کامل خود برای شما شب تاریک را قرار داد تا در آن بیاسائید و استراحت کنید و روز روشن را پس از آن بوجود آورد تا به کارهای روز مره خود برسید و رفع نیاز کنید.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

فِي ذَلِكَ : جارو مجرور خبر إِنَّ - لَ : ابتدا - لَآيَاتٍ : اسم ان.

براستی در آفرینش شب و روز که تاریکی و روشنایی به‌همراه دارد هر آینه نشانه‌هایی به صانع حکیم است برای کسانی که آن را بشنوند و در آن تفکر کنند و بیندیشند و عبرت گیرند.

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِّنْ سُلْطٰنٍ بِهٰذَا أَتَقُولُونَ عَلَىٰ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾

گویند: خدا فرزندی گرفته، او منزّه است، او بی نیاز است، هر چه در آسمانها و زمین هست از اوست. برای این سخن دلیلی نزد شما نیست، چرا درباره خدا چیزها گویند که نمی دانید؟ (۶۸)

قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَنَهُ

اتَّخَذَ : فعل ماضی - لفظُ اللَّهِ : فاعل - وَلَدًا : مفعول به.

مشرکان می گویند خداوند برای خود فرزندی برگزیده است که فرشتگان دختران خدایند پاک و منزّه است اینکه برای خود فرزندی گزینند.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده که: از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند متعال فرموده است که: بنی آدم مرا دشنام می‌دهد، و برایش مناسب نیست که مرا دشنام دهد، و مرا تکذیب می‌نماید، و اینهم برایش مناسب نیست، دشنامش این است که به من نسبت فرزند می‌دهد، و تکذیبش این است که می‌گوید: مرا طوریکه باز اول خلق کرد، [بعد از مرگ] نمی‌تواند زنده کند.

هُوَ الْغَنِيُّ

هُوَ : مبتدا - الْغَنِيُّ : خبر.

او از گرفتن فرزند برای خود بی نیاز است زیرا که خدای تعالی هیچیک از اموری که یک پدر از فرزند نیاز دارد نیازی ندارد پس او غنی مطلق است و وجودش واجب الوجود است و ذاتش قائم به ذات پس احتیاج به او راهی ندارد.

بیت:

بود کمال غنا از صفات ذاتی او کسیکه هست غنی کی بود بکس محتاج

لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

له: جارو مجرور خبر مقدم - ما: مبتدا موخر.

و آنچه که در آسمانها و زمین است همه متعلق به اوست فرشتگان و انس و جن همه آفریده اویند و مالک همه کائنات اوست.

کیست درین دیرگه دیر پای کاو لمن الملک زند جز خدای

پس درست نیست که چیزی از آنها فرزند وی باشد زیرا میان مالکیت و پدری و فرزندی، منافات وجود دارد بر این ادعای شما که خداوند دارای فرزند است هیچ حجتی نیست و هیچ دلیل و برهانی بر این ادعا وجود ندارد.

إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَنِ بِهَذَا

ای مشرکان در نزد شما هیچ دلیل و برهانی بر این گفتارتان نیست اینکه خداوند برای خود فرزندی بگیرد.

أَقُولُوكَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ

این توییخ است بر اینکه نادانی کردند و با حق خلاف کردند آیا بر خدا دروغ و افترا می بندید و آنچه نمی دانید و اطلاعی در آن ندارید می گوئید؟

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ ﴿٦٩﴾

بگو کسانی که درباره خدا دروغ می سازند رستگار نمی شوند. (۶۹)

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ

ای محمد (ص)! به افتراکنندگان بگو: بتحقیق آنانکه بر خدای دروغ می بندند و گرفتن ولد را بدو نسبت می دهند و به وی شریک قائل می شوند هیچگاه رستگار نشوند و به بهشت نرسند و از دوزخ نجات نیابند و جایگاهشان آتش جهنم است.

مَتَّعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ ﴿٧٠﴾

این گفتار باطل همه برای بهره گرفتن از این دنیاست، و عاقبت بازگشت آنها سوی ماست که برای انکار که می ورزیده اند به آنان عذاب سخت می چشانیم. (۷۰)

مَتَّعَ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نَذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

مبتدا محذوف - مَتَّعَ : خبر

ایشان از مال و متاع دنیا برای مدتی محدود این دنیا بهره مند می شوند بهر حال باید آن مال را بگذارند و از دنیا بروند در حالیکه بر خدا دروغ نسبت می دهند و به وی شریک قائل می شوند و اتخاذ فرزند بدو نسبت می دهند اینان هیچگاه رستگار نشوند و به بهشت نروند پس به ایشان به جهت آنکه بر پیغمبر ﷺ و قرآن کافر شدند عذاب سخت و شدید و همیشگی و پی در پی می چشانیم.

وَأَنذَرْتَهُمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَتَقَوَّمُ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بِمَا آتَى اللَّهَ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ ﴿٧١﴾

ای رسول! خبر نوح را بر آنها بخوان که بقوم خود گفت: ای قوم! اگر اندرز من که آیه های خدا را تذکار می دهم شما گرانست و به آن انکار می کنید، بخدا توکل می کنم، شما و شریکان (بتانسان) یکدل شوید تا امر بر شما پوشیده نباشد و در باره من هر چه خواهید کنید و مهلت ندهید. (۷۱)

وَأَنذَرْتَهُمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَتَقَوَّمُ إِن كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذِكْرِي بِمَا آتَى اللَّهَ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنظِرُونِ

اتل: فعل امر - (انت)فاعل - بنا: مفعول به

این آیت در تقویت دل مصطفی ﷺ و تسلی خاطر وی که از سوی کافران و مشرکان به وی ایذا و رنج می رسید آمده است می گوید:

ای محمد ﷺ! راه تو راه پیامبران پیشین است، به ایشان خبر نوح پیغمبر را بیاد آور و بر آنها بخوان که نوح آنچنان بر نصرت و کمک و تقویت ما مطمئن بود و به قوم خود گفت شما هر چه می خواهید از حيله و مکر خویش در قصد کشتن من نقشه بریزید و آشکار و پنهان در آن بکوشید ولی آگاه باشید و بدانید که دعوت من و قیام من بخاطر پرورگار است چون نوح مدت طولانی یعنی نه صد و پنجاه سال قوم خود را به خدای یگانه دعوت کرد و از کافران آزار و رنج دید و تحمل فرمود زمانیکه جفای قوم به نهایت رسید گفت ای قوم اگر مرا بخاطر درنگ من و پند دادن من و دعوت من با اتهامهای آشکار بر وحدانیت حق تعالی است می رنجانید پس در دفع حيله و مکر شما به خدای تعالی توکل کردم.

پس اگر جمع شوید و گردآورید بزرگان و روسا قوم خود را که به گمان خود آنان را که شرکاء حق می دانید یعنی قصد کشتن مرا در سر می پرورانید همچنانکه قصد کشتن نوح را نقشه کشی کرده بودند

پس کار شما بر شما پوشیده نیست آنچه می خواهید و اراده شماست در حق من انجام دهید و در این کار به من فرصت و مهلتی مدهید تا اینکه از مشقت خلاص یابید این معنی بدان جهت گفت که غیر از اراده و مشیت خدا هیچ چیز نیست و هر چه هست به خواست و مشیت او خواهد بود و وعده پیروزی که بر پیغمبران داده است حق است که در آن خلاقی نیست.

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٧٢﴾

پس هر گاه شما از حق روی گردانیده [و نصیحت مرا نپذیرفتید] من از شما هیچ اجری نخواسته‌ام بلکه همه اجر رسالت من بر خداست و من خود از جانب حق مامورم که از اهل اسلام و تسلیم حکم او باشم. (۷۲)

فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ

پس اگر شما از ایمان آوردن به اسلام که من شما را به آن دعوت کردم و شما را امر به معروف و نهی از منکر کردم خودداری کنید و روی برگردانید بدانید هیچ مزدی و پاداشی برای دعوت من نیست و اگر شما از ایمان آوردن روی برگردانید هیچ ضرری بحال من ندارد.

أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ

و فقط خدا بدان دعوت به من پاداش خواهد داد چه شما ایمان بیاورید و چه ایمان نیاورید.

وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ

أَكُونَ : فعل مضارع - (انا) اسم کان - مِنَ الْمُسْلِمِينَ : جارو مجرور خبر کان.

و اینکه من بر پایداری و دعوت به توحید به مسلمانان امر شده‌ام و در آن استقامت خواهم کرد و به فرمان خدا خلاف نخواهم کرد و مزد و پاداشی هم غیر از خدا از کسی نمی طلبم.

فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّتْهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلْفًا وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَكِبِينَ ﴿٧٣﴾

[قوم نوح]، نوح را دروغگو شمردند و او را با همراهانش در کشتی برهاندیم و آنها را جانشین ساختیم و کسانی را که آیه های ما را دروغ شمرده بودند، غرق کردیم، بنگر سرانجام کار بیم یافتگان چسان بود؟ (۷۳)

فَكَذَّبُوهُ فَجَبَّتْهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلْفًا وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا

پس قوم نوح او را دروغ پنداشتند بعد از اینکه حجت بر ایشان تمام کرد او را تکذیب کردند پس بر ایشان طوفان فرستادیم و ما کسانی را که به همراه او در کشتی نشستند به همراه نوح نجات دادیم و آن کسانی که آیات و معجزات پیغمبر ما را تکذیب کردند بوسیله آن طوفان غرقشان نمودیم. در غزلیات شمس آمده است:

اینک آن نوحی که لوح معرفت کشتی اوست هر که در کشتیش ناید غرقه طوفان کند

فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُتَذَرِّينَ

کَيْفَ : خبر کان - عَاقِبَةُ : اسم کان.

پس نگاه کن و بدیده عبرت بین سر انجام کار بیم کرده شدگان و مشرکان قوم نوح را و نیز این تهدید اهل کفر و ضلالت است.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ.

مِنْ قَبْلُ كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ ﴿٧٦﴾

آنگاه از پی او پیغمبرانی به سوی قومشان فرستادیم برای آنها حجت ها آوردند، اما همان آیاتی را که پیشینیان تکذیب کردند، تکذیب کردند، و ایمان نیاوردند بدینسان بردلهای مردم متجاوز مهر غفلت می نهیم. (۷۶)

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءَهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ

بَعَثْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - رُسُلًا : مفعول به

پس بعد از هلاک قوم نوح پیغمبران زیاد و بزرگواری را همراه با دلائل روشن و آشکار به سوی قومشان فرستادیم یعنی هر پیغمبری را به سوی قوم خودش فرستادیم هود را به قوم عاد و صالح را به قوم ثمود و ابراهیم را به قوم بابل و شعیب را به قوم اهل مدین فرستادیم. پس امتهای این پیغمبران از ایمان آورندگان نبودند پیغمبران خود را تکذیب کردند همچنانکه قوم نوح را تکذیب کرده بودند و به او نگروده بودند و بر کفر و نفاق و شرک و بر استمرار گناه اصرار ورزیده بودند.

كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ

همچنان که مهری که بر دلهای امتهای گذشته نهاده بودیم بردلهای از حد در گذرندگان بر تکذیب یعنی تکذیب کنندگان قریش نیز مهری می نهیم.

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ يَتْلِيَانَا فَاستَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿٧٧﴾

از پی آنها موسی و هارون را با معجزه های خویش بسوی فرعون و بزرگان او فرستادیم که تکبر کردند و گروهی بدکار بودند. (۷۷)

ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِم مُّوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ يَتْلِيَانَا فَاستَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُّجْرِمِينَ

بَعَثْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - مُوسَى : مفعول به

پس بعد از این پیغمبران که در آیه قبل اشاره شد موسی بن عمران و برادر او هارون را برانگیختیم بسوی ولید بن معصب که فرعون و معجزه های روشن و آشکار ما چون عصا و یدییضا ایمان نیاوردند گردنکشی کردند و از قبول آن سرباز زدند و ایشان گروه مجرمین و مشرکین و تکذیب کنندگان بودند.

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧٦﴾

و همینکه آن حق از نزد ما سوی آنها آمد، گفتند: این، براستی، جادوئی آشکار است. (۷۶)

فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ

هَذَا : اسم ان - ل: مزحلقة - سحر: خبر ان

زمانیکه حضرت موسی پیغام خدای تعالی بر مردم رسانید و رسالت حق را انجام داد قوم وی از روی سرپیچی و عناد گفتند بدرستی آنچه که تو آوردی و معجزات کردی، واقعاً جادوی آشکار و روشنی است.

قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ أَسِحْرٌ هَذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ ﴿٧٧﴾

موسی گفت: اکنون که حق سوی شما آمده چرا درباره آن گویند. آیا این جادوگریست در صورتیکه جادوگران رستگار نمی شوند. (۷۷)

قَالَ مُوسَى أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ

موسی به عنادکنندگان قوم گفت سخنی راست و درست از جانب پروردگار شما به شما آمد تا شما را به راه راست هدایت کند ولی از روی تمرد نپذیرفتید.

أَسِحْرٌ هَذَا

أَسِحْرٌ : خبر مقدم - هَذَا : مبتدا موخر.

آنکه شما می گوئید این جادوی آشکار و روشنی است.

وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ

ساحران در دنیا و آخرت به مراد نرسند و هرگز پیروز نشوند و از عذاب نجات نیابند این جمله تاکید و توبیخ برای منکران و اثبات نادانی آنان است.

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ

لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ ﴿٧٨﴾

گفتند: مگر سوی ما آمده ای تا از آئینی که پدران خویش را بر آن یافته ایم، منصرفشان کنی و بزرگی و سلطنت این سرزمین خاص شما شود؟ ولی ما بشما هرگز ایمان نخواهیم آورد. (۷۸)

قَالُوا أَجِئْنَا لِنُلْفِنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمُ الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ

أَجِثْنَا : فعل ماضی - (ت) فاعل - (نا) مفعول به

عناد کنندگان قوم موسی گفتند آیا تو آمدی تا اینکه ما را از آنچه که عبادت می کنیم و از آبا و اجداد خود تقلید می نمایم بگردانی و آئین ما را تغییر دهی که آن پرستش فرعون بود و با این کار می خواهی ما را از پرستش فرعون باز داری و دوست دارید پادشاهی سرزمین از آن شما دو برادر باشد؟ ما هرگز چنین اجازه ای را به تو نمی دهیم و دست از پرستش خود و آئین آبا و اجداد خود بر نمی داریم.

وَمَا نَحْنُ لَكُمْ بِمُؤْمِنِينَ

نَحْنُ: اسم ما - ب: حرف جز زائد - بِمُؤْمِنِينَ: خبر ما.

و ما شما دو برادر موسی و هارون را تصدیق نمی کنیم و به شما ایمان نمی آوریم این همان قرار نهایی و فیصله آخری بود که آن را آشکار و اعلان کردند.

وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتَأْتُونِي بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ ﴿٧٩﴾

فرعون گفت: همه جادوگران ما هر را پیش من آرید. (۷۹)

وَقَالَ فِرْعَوْنُ أَتَأْتُونِي بِكُلِّ سِحْرِ عَلِيمٍ

و فرعون به گروهی از زیردستان و همراهان خود دستور داد هر ساحری که در فن سحر دانا و حاذق باشد به نزد من بیاورید تا با موسی در فن سحر معارضه کند قبلاً در سوره الاعراف بیان آن رفت.

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمُ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ﴿٨٠﴾

ساحران بیامدند، موسی به آنها گفت: شما اول هر چه از سحر دارید بیفکنید. (۸۰)

فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمُ مُوسَى أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - مُلْقُونَ: خبر.

آن زمانیکه ساحران به معارضه موسی آمدند. موسی به آنان گفت چون قصد شما مقابله و معارضه است و این را نهایت همت خود می دانید پس اول شما رسن ها و عصاهای خود را بیفکنید و نیروی خود را کاملاً آزمایش کنید.

فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٨١﴾

و چون بیفکندند، موسی گفت: اینکه آورده اید جادوست و خدا آن را باطل خواهد کرد که خدا عمل تبهاران را بصلاح نمی آورد. (۸۱)

فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَى مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ

پس آن زمانیکه جادوان آنچه را که ساخته بودند از رسن و عصای خود در وقت چاشتگاه بیفکندند و با نیروی سحر خود چشمان تماشاچیان را جادو کردند و آنان را ترسانند آوردند که جادوان

ریسمانها و چوبهای خود را به زمین افکندند و چنان شده که گویی سطح زمین را مار فرا گرفته بود البته این کار ساحران چشم بندی بیش نبود.

إِنَّ اللَّهَ سَيَبْطِلُهُمْ

لفظ الله: اسم ان - سَيَبْطِلُهُمْ: فعل مستقبل فاعل (هو)، جمله خبر ان.
بدرستی که خدای تعالی زود باشد که سحر شما را ناچیز و باطل گرداند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ

بدرستی که خدای تعالی عمل مفسدین و تباہکاران را به صلاح نمی آورد گفته اند که جبرئیل علیہ السلام به موسی آمد و گفت ای موسی عصای خود بیفکن پس موسی عصای خود بیفکند اژدها شد دهان باز کرده سحر را جمع کرد و به یک لقمه فرو برد تا همه آلت های ساحران به شکم وی رفتند و سپس رو به سوی کوشک فرعون نهاد فرعون بگریخت.

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ ﴿٨٢﴾

خدا به آیات و کلمات خود حق را تا ابد پایدار گرداند هر چند بدکاران عالم راضی نباشند. (۸۲)

وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ

وَيُحِقُّ: فعل مضارع - لفظ الله: فاعل - الْحَقَّ: مفعول به

و خداوند با وحی خود که بر پیغمبران می فرستد حق را پایدار میگرداند هر چند که گناهکاران و مجرمین آن حق را نپسندند و کراهت دارند. آزماییکه آن عصا اژدها شده بود آنچه را که ساحران تزویر می کردند و به مردم نمایانده بودند و چشم مردم را با آن سحر کرده بودند همه را فرو بلعید آنان می گفتند که این چوبها و رسن ها مارها هستند و دروغ می گفتند، بلکه مار نبودند پس موسی عصا برگرفت و بحال خود باز آمد و چوب گشت و با این معجزه حق سبحانه تعالی ادعای ساحران را نیست و نابود گردانید پس راستی و درستی کار موسی ثابت شد و آنچه از روی تزویر ساحران سحر کرده بودند باطل گشت.

فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنْ

فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٨٣﴾

[بعد از آن همه آشکار شدن معجزات و باطل ساختن سحر ساحران] سرانجام به موسی فقط فرزندان از قوم وی ایمن آوردند و از فرعون و بزرگان وی بیم داشتند که مبادا در صدد فتنه و قتلشان برآیند که فرعون در آن سرزمین سرکش بود و هم از افراط کاران بود. (۸۳)

فَمَا أَمَّنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ
موسی گفت:

پس بدرستیکه من از طرف پروردگار شما با دلایل روشن و معجزات آشکار آمده‌ام و آن معجزه عصا و دست سفید است که بر حق بودن رسالت من دلیل است پس مرا تصدیق کنید و باور دارید و به حق بگروید.

می‌گوید پس به موسی ایمان نیاوردند مگر فرزندان از قومش و آن چنان بود که موسی از سرزمین مدین به مصر آمده بنی اسرائیل را به حق دعوت کرد بعضی از جوانان و فرزندان با وجود ترس از فرعون به وی ایمان آوردند ولی پیران و بزرگان به جهت اینکه فرعون ایشان را عذاب کند دعوت را اجابت نکردند.

وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ

فِرْعَوْنَ : اسم آن - ل: مزحلقه - لَعَالٍ : خبر آن.

و بدرستیکه فرعون مردی منکبر و متمد و بر اهل سرزمین مصر غالب و مسلط بود و همه کس و همه چیز را تحت سیطره خود داشت.

وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ

اسم آن، ل: مزحلقه، لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ: جار و مجرور خبر آن.

و بدرستیکه او هر آینه از حد برون روندگان در تکبر و تمرد بود تا جائی که ادعای خداوندی کرد و بنی اسرائیل را به بندگی و بردگی واداشت.

وَقَالَ مُوسَى يَقَوْمِ إِن كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللّٰهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُّسْلِمِينَ ﴿٨٤﴾

موسی گفت: ای قوم! اگر بخدا ایمان آورده اید [و گردن نهاده اید]، پس بدو توکل کنید. (۸۴)

وَقَالَ مُوسَى يَقَوْمِ إِن كُنْتُمْ ءَامِنْتُمْ بِاللّٰهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِن كُنْتُمْ مُّسْلِمِينَ

موسی برای کسانی که ایمان آورده بودند آن زمانیکه آثار ترس در ایشان دید گفت ای قوم من! اگر شما از ایمان آوردگان هستید میدانید که سیدن به منافع و دفع ضرر در قدرت اوست پس در تمام امور خود به خدا توکل کنید و کارها را به او واگذار کنید کار خود را به او تسلیم کنید حکم قضای او را به جان پذیرا باشید.

مولانا گفت:

هر که در بحر توکل غرق گشت

همتش از ما سوی الله درگذشت

این توکل گرچه دارد رنجها

فهو حسبہ بخشد از وی گنجها

آن زمانیکه موسی قوم خود را به توکل دعوت کرد پس مومنین گفتند:

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٨٥﴾

پس مومنین گفتند: بخدا توکل می‌کنیم پروردگارا! ما را منت کش گروه ستمگران مساز. (۸۵)

فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا

پس گفتند: ما به خدا توکل کردیم کارمان را به او واگذار می کنیم و به غیر او واگذار نمی کنیم.

رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

پروردگارا ما را محل فتنه و آزمایش خود مگردان و قوم ستمکاران و تبهکاران را بر ما چیره مگردان و از ایذا و رنج ایشان ما را نجات بده.

وَنَحْنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ ﴿٨٦﴾

و ما را بر رحمت خود از گروه کافران نجات بده. (۸۶)

وَنَحْنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

وَنَحْنَا: فعل امر - (نا)مفعول به - (انت)فاعل

و ما را بر رحمت و بخشایش خود از قوم کافران و کینه و حيله فرعون و قوم ایشان نجات بده و این چنین اند مومنان که به جهت ترس و امید به فضل حق تعالی، از او درخواست عافیت و نجات می کنند.

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ يُثُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا

الصَّلَاةَ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴿٨٧﴾

به موسی و هارون وحی کردیم که برای قوم خویش در مصر خانه ها آماده کنید و خانه های خویش جای عبادت کنید و نماز کنید و مومنان را بشارت بده. (۸۷)

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَن تَبَوَّءَا لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ يُثُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا
الصَّلَاةَ

وَاجْعَلُوا: فعل ماضی، (و) فاعل - بُيُوتًا: مفعول به ثانی.

و ما به موسی و برادرش هارون وحی کردیم آنکه محل بازگشت خود را برای قوم خود انتخاب کنند و آن شهر مصر یا اسکندریه بوده است که در آن شهر برای پرستش خدای یگانه بپردازند و نیز حکم فرمودیم که شما دو نفر (موسی و برادرش) و قوم او خانه ها از برای مسجد خود در آنجا بسازید و به سوی قبله نماز گزاید چون برای ایشان غیر از آن جای تعیین شده خواندن نماز جایز نبوده است این مخصوص امت محمد ﷺ است که در هر جائی و در هر شهری می توانند روی به سوی قبله بایستند و نماز بخوانند. زمانیکه موسی آن نمازگاه را به فرمان حق تعالی ساخت فرعون دستور داد تا همه آن را خراب کردند و ایشان و قوم او را از خواندن نماز بازداشتند از حق سبحانه و تعالی فرمان رسید که در خانه ها مسجد سازید و نماز بخوانید از شر فرعون ایمن و آسوده باشید.

وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ

بَشِّرْ: فعل امر - (انت) فاعل - الْمُؤْمِنِينَ : مفعول به

و ای موسی مومنین را به نجات دنیا و نصیب درجات عقبی بشارت بده و نیز گفته اند خطاب به محمد ﷺ است که مومنین را به نصرت در دنیا و رستگاری بشارت می دهد.

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٨٨﴾

موسی گفت: پروردگارا! تو فرعون و بزرگان در زندگی این دنیا زیورها و مالها داده ای، پروردگارا! تا از راه تو گمراه کنند، پروردگارا! اموالشان را نابود کن و دلهایشان را سخت کن که ایمان نیاورند، تا عذاب الم انگیز را ببینند. (۸۸)

وَقَالَ مُوسَى رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا

ک: اسم ان: آتَيْتَ: فعل ماضی، (ت) فاعل، جمله خبر ان.

و موسی گفت: پروردگارا! بدستیکه تو فرعون و قوم را وسایل آرایش از قبیل لباس و وسیله خانه و نیز مالهای نقد و چهارپایان و زمین های زراعی دادی که با آن در دنیا زندگانی خوب و خوشی دارند.

رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ

پروردگارا! بخاطر این نعمت فرعون و قوم ایشان سرمست و گمراه می شوند و از آوردن ایمان سربیزی می کنند و دیگران را نیز از راه گمراه می کنند.

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَى أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّى يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

رب: منادا - اطْمِسْ: فعل امر - (انت) فاعل

موسی گفت: پروردگارا مال و خواسته و متاع ایشان را نیست و نابود کن تا شوکت ایشان کم شود و از سرمستی بیرون آیند و بر دلهایشان مهر نه تا سخت دل و کافر دل گردند چونکه موسی دانست که ایشان ایمان نمی آورند چنین دعایی کرد تا اینکه عذاب دردناک را ببینند و بچشند.

قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٨٩﴾

گفت دعای شما اجابت شده استوار باشید و طریقه کسانی را که دانا نیستند، پیروی مکنید. (۸۹)

قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

أُجِيبَتْ: فعل ماضی مجهول - دعوت: نایب فاعل

موسی دعا می کرد و هارون آمین می گفت و آمین گفتن هم خود دعاست و خداوند دعای آن دو را اجابت کرد و اجابت دعا آن بود که رب العالمین فرعون و قبطیان را به آب غرق کرد گفته اند بین دعای موسی و اجابت حق چهل سال بود پس بر راه مستقیم ثابت قدم و پابر جا باشید و استقامت بخرج دهید و راه کسانی را که از روی نادانی نمی دانند که وعده حق تعالی روزی وفا خواهد کرد نروید چون

عذاب قوم فرعون فرا رسید و حی آمد به موسی که با قوم خود بیرون برود که وقت عذاب کافران فرا رسیده است موسی با عده ای از بنی اسرائیلیان به سوی شام رفتند و به کنار دریای قلزم رسیدند فرعون با لشکریان از عقب رسید و با دعای موسی دریا شکافته شد و بنی اسرائیل بسلامت گذشتند که قبلاً بیان شد و نیز در آیات زیر مختصراً بیان خواهیم کرد.

وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ ءَامَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَامَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَءِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿٩٠﴾

و ما فرزندان اسرائیل را از دریا گذرانیدیم و فرعون و سپاهیاناش به قصد ستم و تعدی از پی آنها رفتند و چون غرقش در رسید گفت: قبول کردم که خدائی جز آنکه پسران اسرائیل بدو گرویده اند، نیست، و من از گردن نهاد گانم. (۹۰)

وَجَوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَءِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدُوًّا

فَأَتْبَعَهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - فِرْعَوْنُ: فاعل - بَغْيًا: مفعول لاجله - وَعَدُوًّا: معطوف.

و ما بسلامت فرزندان یعقوب را از دریای قلزم گذرانیدیم و فرعون با لشکریان برای آسیب رساندن به بنی اسرائیل و از حد بیرون کردن در جفای ایشان از عقب رسید گفته اند اسب فرعون به بوی مادیانی که جبرئیل بر آن سوار بود بدریا در آمد و لشکریان فرعون به دنبال او رفتند و هم خود را به دریا افکندند بر خلاف میل فرعون اسب او را به دل دریا می کشید.

حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرَقُ قَالَ ءَامَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي ءَامَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَءِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ

أَدْرَكَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - الْعَرَقُ: فاعل

تا اینکه فرعون فهمید که دارد غرق می شود گفت ایمان آوردم و به خدای یگانه گرویدم به آنکه هیچ معبودی مستحق عبادت جز او نیست به آن خدایی که موسی مردم را به یگانگی آن فرا می خواند و بنی اسرائیل بدو گرویده اند و من از جمله تسلیم شدگان به حکم او هستم.

ءَالْفَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ﴿٩١﴾

حالا دیگر تو که از پیش عصیان ورزیده ای و از تبهکاران بوده ای. (۹۱)

ءَالْفَنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

ءَالْفَنَ: مفعول فیه - (و) حالیه - وَقَدْ: حرف تحقیق - عَصَيْتَ: فعل ماضی - (ت) فاعل

آیا الان که مرگ را جلو چشم خود می بینی و وقت توبه نیست از گناه خود پشیمان می شوی و ایمان می آوری؟ در حالیکه تو پیش از این نگروردی و از فرمان پیغمبر من بیرون رفتی و سخن او را به گوش رضا نپذیرفتی و تو از گروه گمراهان و گمراه کنندگان بودی چون موسی هلاک فرعون را به قوم خود

گفت قومی از ایشان انکار کردند به دریا فرمان رسید تا اینکه فرعون را از قعر دریا به روی آب آورد در حالیکه در وقت غرق فرعون مسلح به سلاح و درع بود و بر سر آب آمدن او غیر ممکن بود.

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِدَنَّاكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ ﴿٩٢﴾
 اکنون پیکر تو را بجائی بلند می افکنیم تا برای هر که از پی تو است عبرتی باشی براستی که بسیاری مردم از آیه های ما بی خبرند. (۹۲)

فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِدَنَّاكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلَقَكَ آيَةً

لِتَكُونَ: فعل مضارع منصوب، ناقصه - انت مستتر: اسم کان - آيَةً: خبر کان

پس امروز جسد تو را از آب می رهانیم و بر روی اب ظاهر می گردانیم در حالیکه جسد همه قوم تو در قعر دریا مانده اند قوم موسی زمانیکه فرعون را مرده بر سر آب دیدند و با او درع و سنگین سلاح داشت روی آب ندیده بودند. آن انکار از دل قوم موسی بیرون رفت و دانستند که آن نشانه ای از نشانه های خدای یگانه است و بر راستی رسالت موسی گواه است این از قهر خداوند است بر اینکه بر دشمنان پیغمبر خشم رانده است تا برای کسانی که بعد از تو خواهند آمد چنین ادعایی را در سر نپرورانند و قهر خداوند بر مدعیان مالکیت نشانه و عبرت و پند باشد.

عاجزی کو اسیر خواب و خور است لاف قدرت زند چه بی خبر است
 آنکه در نفس خود زیون باشد صاحب اقتدار چون باشد

وَإِنَّ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ

كَثِيرًا: اسم ان- ل: مزحلقه- لَغَافِلُونَ: خبر ان.

و بدرستی که بسیاری از مردمان از نشانه های قدرت ما غافل و بی خبرند که در آن تعقل نمی ورزند و از آن پند و عبرت نمی گیرند باید انسان از این نشانه ها و قدرت خداوند لایزال عبرت بگیرند و برای زندگانی چند روز فانی دنیا نباید آخرت خود را فدا کنند احمق مردا که دل درین دنیا بندد که نیک بستانند و زشت باز گیرد.

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ مَبْوَءَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ

رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿٩٣﴾

براستی که فرزندان اسرائیل را درمکانی مناسب جای دادیم و چیزهای پاکیزه روزیشان کردیم، و تا وقتی آن دانش، [رسول و قرآن] سویشان آمد، آنگاه اختلاف کردند پروردگارت روز قیامت، میان آنها درباره مطالبی که در آن اختلاف دارند، داوری می کند. (۹۳)

وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَءِيلَ مَبْوَءَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِّنَ الطَّيِّبَاتِ

بَوَّأْنَا: منزل و ماوی دادیم - مَبْوَءَ صِدْقٍ: منزل خوب

و بدرستی که ما فرزندان یعقوب را بعد از هلاک شدن فرعون و قوم او آنچه که وعده کرده بودیم خانه های شایسته که آن سرزمین شام و بعد از آن سرزمین مصر است دادیم تا در آسایش و امن بسر برند و از چیزهای پاک و نوید به ایشان روزی دادیم جمعی گفته اند که بنی اسرائیل یهود زمان پیغمبر (ص) است که ایشان در مدینه جای گرفته بودند.

فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جَاءَهُمُ الْعِلْمُ

جاءهم: فعل ماضی - هم: مفعول به - العلم: فاعل

پس در شان و مقام حضرت رسول ﷺ و قرآن که بر زبان محمد ﷺ جاری شده است و دینی که حضرت محمد ﷺ آورده است اختلاف نکردند تا زمانیکه عالم شدند آنوقت در نعت و صفات محمد ﷺ که در تورات آمده است تغییر و تحریف کردند. مولانا گفت:

کرده تاویل حرف بکر را خویش را تاویل کن نی ذکر را
بر هوا تاویل قرآن میکنی پست و کژ شد از تو معنی سنی

إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

رب: اسم ان - يَقْضِي: فعل مضارع، فاعل (هو) خبر ان.

بدرستیکه پروردگار تو در روز رستاخیز میان ایشان در آن چیزی که از روی سرپیچی و نادانی اختلاف می کردند حکم و داوری می کند و همه را به جهت اختلاف بی موردشان مکافات می کند. پس حقدار را در برابر عملش به حق پاداش داده و باطل شده را به آنچه سزاوار است، مجازات خواهد کرد.

فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍ مِمَّا أُنزِلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقرءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ
الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ ﴿٩٤﴾

اگر از آنچه بتو نازل کرده ایم به شک اندری از کسانی که پیش از تو کتاب آسمانی می خوانده اند پرس. برآستی، این حق از جانب پروردگارت سوی تو آمد، به هیچ وجه از دو دلان مباش. (۹۴)

فَإِنْ كُنْتَ فِي شكٍ مِمَّا أُنزِلْنَا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقرءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ
كنت: فعل ماضی - ت: اسم کان - فی شك: جار و مجرور خبر کان

خطاب به پیغمبر ﷺ که در این صورت حکم آن عامه ی مشرکان را شامل است، یا منکران و مشرکان اهل مکه است می گوید:

پس اگر تو به قرآن و احکام و حدود و شرایط آن که ما به سوی تو فرستادیم در شک و تردید هستی پس از کسانی که قبل از تو اهل کتاب بودند و کتاب های آسمانی از قبیل تورات و انجیل می خواندند پرس و چگونگی صحت و صدق آنرا از آنها بخواه چرا که در کتب آسمانی از اینگونه مسائل زیاد آمده است.

لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ

بدرستی که بیان راست و درست از جانب پروردگار تو بر تو نازل شده است یعنی از قصه موسی و فرعون و بنی اسرائیل، پس از شک آورندگان مباش. از سیاق جمله برمی آید که طرف خطاب حضرت رسول ﷺ است ولی مراد قوم اوست چونکه آنحضرت مصون و محفوظ از شک و تردید است و به او وحی می شود.

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا يَتَّيْنَتِ اللَّهُ فَتَكُونُ مِنَ الْخَسِرِينَ ﴿٩٥﴾
و از آنکسان که آیه های خدا را دروغ شمرده اند مباش که از زیانکاران می شوی. (۹۵)

وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَبُوا يَتَّيْنَتِ اللَّهُ فَتَكُونُ مِنَ الْخَسِرِينَ

وَلَا تَكُونَنَّ: فعل مضارع مجزوم - (ن) توکید - (انت) اسم کان - مِنَ الَّذِينَ: جار و مجرور خبر کان و از کسانی که پیغمبر و قرآن را تکذیب می کردند مباش پس اگر تکذیب کنی از زیانکاران خواهی بود این جمله در معنای تنبیه است که مبدا به رسالت پیغمبر و قرآن شک کرد اگر چنین تصور می کند بلافاصله در علاج آن بشتابد یعنی از دانایان کتب پیشین تحقیق کند پس هر آنچه که پیغمبران بیان می کنند راست و درست است و شک و تردیدی در آن راه ندارد علاج کار را در اول ایجاد شک گرفت که اگر شک و تردید در دل جانهد خطر بزرگی است و اگر به درجه ای برسد بر دلش مهر نهاده می شود من الله التوفیق.

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿٩٦﴾

کسانی که گفتار پروردگارت در باره آنها محقق شده [و گرچه همه معجزه ها سوی ایشان بیاید] ایمان نمی آورند. (۹۶)

إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ

الَّذِينَ: اسم إن - لَا يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع و فاعل (و) جمله خبر إن.

بدرستی کسانی که مغرور و متکبر هستند و به درجه سرکشی رسیده اند و از روی نادانی به گمراهی و انکار افتاده اند و پیغمبر و کتاب او را شک می کنند ایشان مطلقاً به پروردگار ایمان نمی آورند و قرآن که کلام خدای تعالی است باور نمی دارند چونکه حکم ازلی برای آنان چنین رفته است که ایشان در گرداب ضلالت بمانند.

وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿٩٧﴾

هر گونه آیتی برایشان بیاید ایمان نیاورند تا عذاب دردناک الله را ببینند. (۹۷)

وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

جَاءَتْهُمْ: فعل ماضی - (ت) تأنیث - هم: مفعول به - کل: فاعل

اگرچه تمام دلایل و معجزات الهی برای آنان گفته شود باز هم ایمان نمی آورند مگر اینکه عذاب الهی انگیز و دردناک را ببینند که در این حالت یعنی در حالت مشاهده عذاب دردناک مانند زلزله - طوفان و غرق شدن در آب و ... سودی ندارد.

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيبَةً ءَامَنْتَ فَنَفَعَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا ءَامَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ ﴿٩٨﴾

هیچ دهکده ای نبود که (پس از عذاب) ایمان بیارد و ایمان آوردنش سودش دهد مگر قوم یونس که ایمان بیاوردند و در زندگی دنیا عذاب خفت را از آنها برداشتیم و تا مدتی بهره ورشان کردیم. (۹۸)

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرِيبَةً ءَامَنْتَ فَنَفَعَهَا إِيْمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ
قَرِيبَةً: اسم کان - ءَامَنْتَ: فعل ماضی، فاعل (هی) خبر کان.

این دلیل و حجت خدای جل جلاله است بر فرعون که خداوند ایمان وی را در حالت مشاهده مرگ (غرق شدن) نپذیرفت و ایمانشان بر آنها سود نداشت اما ایمان قوم یونس را در وقت مشاهده عذاب از آنان پذیرفت البته در میان علما اختلاف است که قوم یونس عذاب رابعیان مشاهده کردند یا نشانه ها و دلایل آنرا دیدند، قومی گفتند عذاب به ایشان نزدیک گشت و قوم آنرا مشاهده کردند و قومی هم گفتند: نشانه ها و دلایل عذاب را دیدند در آن حالت در ایمان آوردن تاخیر نکردند و به اخلاص و صدق دل توبه کردند و دست به تضرع و زاری گشودند تا اینکه رب العالمین دعای آنان را اجابت کرد و عذاب را از ایشان برداشت. روایت شده است که مسکن یونس پیغمبر موصل و خانه او نینوا در عراق بود نام مادر او تنخیس و نام پدر او متی بود.

پروردگار جهانیان یونس را برای دعوت به دین اسلام به میان قوم خود فرستاد و ایشان از ایمان آوردن به او سرباز زدند و رسالت وی را نپذیرفتند یونس گفت حال که شما رسالت ما نمی پذیرید و ما را دروغ می شمارید بدانید که صبحگاهان از آسمان بشما عذاب خواهد آمد و در سه روز عذاب اتفاق افتد ایشان با یکدیگر گفتند: یونس هرگز دروغ نگفته است امشب او را بیازمائیم و نگاه کنید و مراقب باشید آیا امشب از میان ما بیرون می رود یا نه، اگر بیرون برود پس بدانید که راست می گوید. در صبحگاهان زمانی که او را طلب کردند نیافتند یونس بیرون رفته در شکاف کوهی پنهان شد چون زمان موعود نزدیک رسید دانستند که وی راست گفت، همان ساعت نشانه ها و دلایل عذاب آشکار گردید، ابری سیاه بر آمد، و دودی غلیظ در گرفت، چنانکه در و دیوار ایشان سیاه شد ایشان با مشاهده این نشانه ها ترسیدند و از گفتار و کردار خویش پشیمان شدند و پروردگار جهانیان در دلهای ایشان توبه افکند همه بیک بار به صحرا بیرون رفتند و یونس را طلبیدند و نیافتند مردان و زنان و کودکان و حیوانات نیز بیرون رفتند، زبان به زاری و تضرع بگشادند و به اخلاص و صدق دل دعا کردند.

و از اول ذی الحجه تا عاشر محرم براین منوال می نالیدند و در این چهل روزه از فغان و ناله نیا سودند و درماندگی و بیچارگی خود ابر عرض رب العالمین می رسانیدند.

چاره ما ساز که بی یاوریم	گر تو برانی بکه رو آوریم
بی طرییم از همه سازنده ایم	جز تو نداریم نوازنده ایم
پیش تو گری سر و پا آمدیم	هم بامید تو خدا آمدیم

قومی گفتند: پروردگارا یونس به ما گفته بود که خدای تعالی به من گفته که بندگان بخريد و آزاد کنید ما بندگان توایم تو به کرم و فضل و لطف خود ما را از عذاب آزاد کن. قومی گفتند پروردگارا! یونس از قول تو می فرماید که هر که بر شما ستم کند از او در می گذرید خدایا ما به گناه بر خود ستم کرده ایم از ما درگذر.

ما تهی دستان بر آوردیم دستی در دعا	نقد فیضی نه برین دست گنهکاران همه
قاضی حاجات درویشان و محتاجان تویی	پس رواکن از کرم حاجات بسیار همه

روز چهارم که روز آدینه بود و عاشورا توبه مستجاب شد و ظلمت ابر برداشته شد و ابر رحمت سایه افکند یونس بعد از چهل روز رو به سوی نینوا کرد و خواست که از حال قوم خود خبری بگیرد چون نزدیک شهر رسید و به اتفاقی که افتاد مطلع گشت با خود گفت من ایشان را به عذاب ترساندم و عذاب بر رحمت مبدل شد اگر من به این شهر بروم مرا به دروغ گویی نسبت می دهند روی به صحرا نهاد و قصه رفتن او به دریا و زندانی شدن او در شکم ماهی در سوره انبیاء و صافات انشاء الله گفته خواهد شد.

لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ

پس می گوید آن هنگام که قوم یونس توبه کردند و دست تضرع و زاری بگشادند و ایمان آوردند از ایشان عذاب رسوایی را در زندگانی دنیا برداشتیم و تا رسیدن اجل موعد ایشان را بدون نزول عذاب بگذاشتیم چون اخطار عذاب یونس را قبل از وقوع آن جدی گرفتند و از صدق دل و اخلاص توبه کردند و توبه آنان مورد قبول درگاه حق گردید چنین است مشرکان مکه چون سپاه اسلام هنگام فتح مکه برای قتل و غارت آنها رسیدند ایمان آنها اجابت شد و امان یافتند.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا

مُؤْمِنِينَ ﴿۱۱﴾

اگر پروردگار تو می خواست هر که در این سرزمین هست همگی یکسره مومن می شدند آیا تو می توانی همه مردم را به اکراه همه را مومن و خداپرست گردانی؟ (۹۹)

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَن فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا

اگر پرورگار تو می خواست همه مردمان کره زمین ایمان می آوردند چون حضرت رسول ﷺ نسبت به ایمان آوردن قوم بسیار حریص بود و اگر ایمان نمی آوردند بسیار ملول و دلتنگ می شد خدای تعالی این آیت فرستاد و فرمود: مردم را به اراده خود واگذار.

أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ

(انت) مبتدا - تُكْرِهُ : فعل مضارع - (انت) فاعل، جمله خبر

آیا تو ای پیغمبر! قوم را اجبار و اکراه می کنی که ایمان بیاورند؟ بلکه مسلمانان به اراده و خواست خود مسلمانانند نه از روی اجبار، این کار همه درست نیست و هم از تو بر نمی آید که به اجبار ایشان را مسلمان کنی پس مردم را به حال و به اراده خود واگذار. گفته اند این آیت به آیت قتال منسوخ است.

وَمَا كَانَتْ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرَّحْمَنُ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ ﴿۱۰۰﴾

هیچکس نتواند که جز باذن خدا مومن شود و بر کسانی که خرد وری نکنند ناپاکی می نهد. (۱۰۰)

وَمَا كَانَتْ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

و برای هیچ کس شایسته نیست که ایمان بیاورد مگر اینکه ارادت و اجازه توفیق و قضای خداوند در آن باشد و ایمان چیزی نیست که با زور بتوان آن را در دل کسی القاء کرد. و یا نخواسته و بدون اجازه پروردگار ﷻ در دل کسی ایجاد کرد.

وَيَجْعَلُ الرَّحْمَنُ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ

يَجْعَلُ : فعل مضارع - (هو) فاعل - الرَّحْمَنُ : مفعول به

و اگر کسی به ایمان نگرود و از فکر و عقل خود بنحو احسن در گرایش به ایمان استفاده نکند هر آینه بر ایشان شیطان را مسلط می گردانیم و به عذاب گرفتار می کنیم در نتیجه در پلیدهایشان باقی ماندند و در زشتیها دست و پا زدند، خواری و رسوایی بر آنان استمرار یافت و سزاوار خشم حق تعالی شدند.

قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿۱۰۱﴾

بگو بنگرید در آسمانها و زمین چه چیزهاست؟ ولی این آیه ها و بیم دادنها، گروهی را که مومن شدنی نیستند سود نمی دهد. (۱۰۱)

قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

مَاذَا : مبتدا - فِي السَّمَوَاتِ : جارو مجرور خبر.

ای محمد ﷺ! به مشرکان بگو که آیات و نشانه ها و معجزات را طلب می کنند با چشم سر بینند آنچه که در آسمانها و زمین از عجائب آفرینش است چون خورشید و ماه و ستارگان و کوهها و دریاها و درختان و میوه ها همه اینها نشانه ها و دلایلی هستند بر کمال صنع خدای تعالی که بر آن بیندیشند و عبرت گیرند.

وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ

پند و اندرزها و آیات و نشانه ها و ترساندن قوم از عذاب الهی برای کسانی که نمی خواهند بگردند و ایمان بیاورند مفید و سودمند نمی افتد و نیز تفکر و تدبیر در این دلایل نیز، برایشان هیچ سودمند نخواهد بود.

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا مِثْلَ آيَاتِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ قُلْ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ ﴿١٠٢﴾

بجز روزگاری نظیر روزگار کسانی که پیش از آنها بوده اند چه انتظار می برند؟ بگو منتظر باشید که من نیز با شما منتظرم. (۱۰۲)

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا مِثْلَ آيَاتِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ
يَنْظُرُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - مِثْلَ : مفعول به

پس آیا انتظار نمی برید ای مشرکان عذاب را که بشما نازل خواهد شد همچنانکه به قوم پیشین چون قوم عاد و ثمود و ... نازل شد؟ اما آنان پیغمبران خود را تکذیب کرده و بر کفر خویش بیشتر پای می فشردند تا سرانجام، خدای تعالی عذاب خویش را بر آنان فرود آورد.

قُلْ فَانظُرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ

(ی): اسم ان - مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ : جار و مجرور خبر ان

پس ای پیغمبر به ایشان بگو من به همراه شما منتظر هلاک شما هستم که خداوند در دنیا شما را به معصیت هایی گرفتار و در آخرت آتش دوزخ نصیب شما گرداند.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

آنگاه پیغمبران خویش را نجات دهیم و کسانی را که ایمان آورده اند همچنین، که نجات دادن مومنان بعهده ماست. (۱۰۳)

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا كَذَلِكَ

نُنَجِّي : فعل مضارع - (نحن) فاعل - رُسُلَنَا : مفعول به

پس ما پیغمبران خود را هرگاه عذاب به تکذیب کنندگان قوم ایشان نازل شد نجات دادیم و نیز آنکسانی را که به او گرویده بودند و ایمان آورده بودند از عذاب رهایشان کردیم همچنانکه پیغمبران و پیروان او را از عذاب نجات دادیم.

حَقًّا عَلَيْنَا نُنَجِّي الْمُؤْمِنِينَ

حَقًّا : مفعول مطلق.

این وعده راست و درست است آن وقتی که زمان هلاک و عذاب مشرکان فرا رسد پیغمبر ﷺ و اصحاب (رض) و پیروان او را نجات می دهیم که در آن هیچ شکی نیست.

قُلْ يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ اِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا اَعْبُدُ الَّذِيْنَ تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلٰكِنْ اَعْبُدُ اللّٰهَ الَّذِيْ يَتَوَفَّكُمُ ۚ وَاُمِرْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ﴿١٠٤﴾

بگو ای مردم! اگر از دین من در شک هستید من آنکسان را که سوای خدا می پرستند، نمی پرستم ولی خدائی را که جان شما را می گیرد، می پرستم و فرمان یافته ام که از مومنان باشم. (۱۰۴)

قُلْ يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ اِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا اَعْبُدُ الَّذِيْنَ تَعْبُدُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ وَلٰكِنْ اَعْبُدُ اللّٰهَ الَّذِيْ يَتَوَفَّكُمُ ۚ

ای: منادا- (ها) تنبيه- النَّاسُ: بدل- تم: اسم کان- فِي شَكٍّ: جار و مجرور خبر کان
این خطاب به مشرکان قریش اهل مکه است می گوید: اگر شما آن دینی را که من برای شما آوردم در شک و گمان هستید بدانید و آگاه باشید هیچگاه من کسانی را که شما غیر از خدای من می پرستید نمی پرستم بلکه خدائی را می پرستم که شما را می میراند و بعد از مرگ دوباره شما را زنده می کند و به حساب و کتاب شما در قیامت رسیدگی می کند بیان وفات در اینجا به جهت تهدید است.

وَاُمِرْتُ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ

(انا): اسم کان - مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ: جار و مجرور خبر کان.

و به من امر شده است اینکه از جمله مومنان باشم از جمله آن کسانی که خدای تعالی ایشان را از عذاب دوزخ می رهاوند و به بهشت وعده می دهد. این نشانگر آنست که هرگاه مومن با موضع گیریهای شک برانگیز در برابر قرآن و دین خویش روبرو شد، باید از شکاکان بیزاری جسته و بیش از گذشته به خدای خویش روی آورد.

وَاَنْ اَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ﴿١٠٥﴾
و پیوسته اخلاص مند این دین معتدل باش و از مشرکان مباش. (۱۰۵)

وَاَنْ اَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا

اَقِمَّ: فعل امر- (انت) فاعل- وَجْهَكَ: مفعول به- حَنِيفًا: حال

به من امر شده و گفته شده است که به آئینی و روشی روی بیاور که خالی از هر گونه شرک و انحراف است و عمل خود را از برای دین حق و دین اسلام خالص گردان.

وَلَا تَكُوْنَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ

و از جمله مشرکین مباش این خطاب به غیر حضرت رسول ﷺ مراد قوم اوست.

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠٦﴾

و سواى خدا چیزی را که سودى ندهد و ضررت نزند، بخوان که اگر چنین کنی در ردیف ستمگرانى. (۱۰۶)

وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ

لَا تَدْعُ: فعل مضارع - (انت) فاعل

سياق این سخن تحقیر بتان است و مذلت و رسوائی آن، می گوید: و غیر از خدای کسی دیگر را پرستش مکن و خدا بخوان که به تو نه سودی می رساند و نه زیانی حتی برای خودش هم نمی تواند سود برساند.

فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنَ الظَّالِمِينَ

ک: اسم ان - مِنَ الظَّالِمِينَ: جارو مجرور خبر ان.

و اگر این چنین چیزی را خدا بخوانی پس بد رستیکه تو از جمله ظالمان و ستمکاران باشی که بزرگترین تبهکاری شرک است.

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ يَضُرَّكَ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ

﴿١٠٧﴾

اگر خدا بتو محنتی رساند هیچکس جز او بر داشتن آن نتواند و اگر برای تو نیکی خواهد کرم او را مانعی نیست که آنرا بهر کس از بندگان خود خواهد رساند و او آمرزگار و رحیم است. (۱۰۷)

وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ يَضُرَّكَ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ

لا: لای نفی جنس - کاشف: اسم لای نفی جنس - لَهُ: جارو مجرور خبر لای نفی جنس.

و اگر خدای تعالی به شما مرضی یا شدتی یا فقری برساند هیچکس غیر از الله نمی تواند آن را از شما باز دارد.

وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ

و اگر خدای تعالی بخواهد بتو خیر و راحت و توانگری مال و سلامتی برساند پس کسی نمی تواند جلو فضل و بخشش او را بگیرد.

يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

خداوند فضل و بخشش خود را به هر که از بندگان خود بخواهد می رساند و کسی نمی تواند مانع آن شود.

وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

هُوَ: مبتدا - الْغَفُورُ: خبر - الرَّحِيمُ: خبر ثانى.

او غفور و مهربان است پس از پذیرش توبه، گناهان شما را می آمرزد و به کسی که به طاعت او دل بندد مهربان است.

قُلْ يَتَّيْبُهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۖ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ ﴿١٠٨﴾

بگو ای مردم! این حق از پروردگارتان سوی شما آمده، هر که هدایت یابد بسود خود یافته و هر که گمراه شود بضرر خود گمراه شده و من عهده دار امور شما نیستم. (۱۰۸)

قُلْ يَتَّيْبُهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ

حق در اینجا مصطفی و قرآن است. بگو ای مردمان! بدرستی به شما پیغمبری راست و درست از جانب پروردگارتان آمد تا شما را به راه راست هدایت کند و کتاب قرآن بسوی شما آمده است تا از کلام معجز آن بهره مند شوید.

فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ

من: مبتدا - اهْتَدَى: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر.

هرکسی به پیغمبر و به قرآن او هدایت شود و راه یابد و حدود و شرایط و احکام آنرا به خود واجب گرداند بتحقیق جز این نیست که منفعت آن به خود او باز می گردد.

وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا

وَمَنْ: مبتدای جازم - ضَلَّ: فعل ماضی - (هو) فاعل، جمله خبر

و هرکسی با انکار و تکذیب پیغمبر ﷺ و قرآن گمراه شد و بی راهه رفت جز این نیست که خود را گمراه کرد و گناه آن به خود او باز می گردد.

وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ

أَنَا: اسم ما - ب: حرف جر زائد - بِوَكِيلٍ: خبر ما.

و من نگهبان و مراقب کار شما نیستم و قدرت باز داشتن از کار بد را ندارم و من تبلیغ خود را بشما می رسانم گفته اند این آیت با آیت السیف منسوخ شده است.

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَخُذَ اللَّهُ ۖ وَهُوَ خَيْرُ الْخَاكِمِينَ ﴿١٠٩﴾

چیزی را که بتو وحی می شود پیروی مکن و صبور باش تا خدا داوری کند که او از همه داوران بهتر است. (۱۰۹)

وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَأَصْبِرْ حَتَّىٰ يَخُذَ اللَّهُ

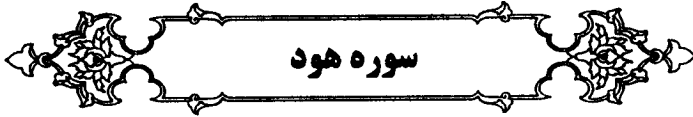
وَاتَّبِعْ: فعل امر - (انت) فاعل - مَا: مفعول به

و ای محمد ﷺ! از جهت اعتقاد و عمل و تبلیغ آن چیزی را که به سوی تو وحی کرده می شود پیروی کن و بر ایذا و اذیتی که به تو از دعوت آن می رسد صبر کن و شکبیا باش تا اینکه خداوند میان تو و دیگران حکم و داوری کند.

وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ

هُوَ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر - الْحَاكِمِينَ: مضاف الیه مجرور به (ی).
و او بهترین حکم کنندگان است زیرا که در حکم او خطائی نیست.
بیت:

از سپیدی تا سیاهی گیرد تا لوح و قلم یک رقم از خط حکمش وهو خیر الحاکمین



این سوره یک صد و بیست و سه آیت است و تمام آیات آن مکی است و بقول ابن عباس مگر یک آیت « اقم الصلوه طرفی النهار » که این یک آیت مدنی است.

وجه تسمیه: این سوره به سبب آنکه مشتمل بر داستان هود علیه السلام است، هود نامیده شد. فضیلت آن سوره: در حدیث شریف آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: سوره هود را در روز جمعه بخوانید در این سوره اثبات وحی، دعوت به سوی ایمان، توحید، معاد، ثواب و عقاب، اعجاز قرآن و ذکر داستانهای بعضی از انبیاء به اجمال بیان شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الرَّكِيبُ أَهْكَمَتْ أَيْنُهُ ثُمَّ فَضِلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَيْرِ ﴿١﴾

الف، لام، را، این کتابی است که آیه های آن از طرف فرزانه ای کار دان استوار شده آنگاه به تفصیل بیان شده است. (۱)

الر

الر: مبتدا.

الحسن گفت: آن اسمی از اسماء خداوند عزوجل است و گفته اند کتاب خداوند است، نامه ی وی سخن وی است. سلطان مفسرین ابن عباس رضی الله عنه گفت: معنی الرآ - انا الله اری - منم خدای که می بینم طاعت اطاعت کنندگان و گناه گناهکاران را و هر کسی را مناسب عمل او جزا خواهم داد پس این کلمه مشتمل بر وعده و وعید است.

كِتَابٌ أَهْكَمَتْ أَيْنُهُ ثُمَّ فَضِلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَيْرِ

كِتَابٌ: خبر الرآست - أَهْكَمَتْ: فعل ماضی مجهول - أَيْنُهُ: نایب فاعل - ه: مضاف الیه.

این کتابی است که آنرا نظم کردم نظمی محکم و استوار که ایت های آن با دلایل روشن منظم و محکم گشته است چنانچه نقص و خلل در آن راه نیست پس سوره سوره و آیه آیه جدا کرده شده و آیات آن

با قاعده‌های زیبا و شیوا در معناهای مختلف از عقاید و احکام و مواعظ و امثال و غیر آن به نظم در آمده که از نزد حکم کننده آن بیان شده است و او به همه چیز داناست.
مولانا گفت:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق	گرمی‌ری تو نمیرد این سبق
کس نتاند بیش و کم کردن درو	تو به از من حافظی دیگر مجو
هست قرآن مر ترا همچون عصا	کفرها را درکشد چون ازدها
تو اگر در زیر خاکی خفته‌ای	چون عصایش دان تو آنچه گفته‌ای
قاصدان را بر عصایت دست نی	تو بخسب ای شه مبارک خفتنی

أَلَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ ﴿٢﴾

که جز خدای یکتا را پرستش نکنید و من برای شما از جانب او بیم رسان و نوید بخشم. (۲)
أَلَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ

تَعْبُدُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

ای پیغمبر به ایشان بگو: اینکه غیر از خدا کسی دیگر نپرستند که جبرئیل قرآن را نازل کرد که در آن یکتا پرستی و توحید پرستی را بیان کرد که فقط خدای یکتا را بپرستند نه غیر او را.

إِنِّي لَكُم مِّنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ

ی، در إِنِّي: اسم ان - نَذِيرٌ: خبر ان - بَشِيرٌ: معطوف.

کلام بر زبان رسول خدا ﷺ است می گوید: بدرستی که من برای شما از طرف خداوند و به امر او نسبت به عاقبت شرک و طغیان بیم دهنده ام و به پاداش بر توحید و ایمان مژده دهنده ام یعنی کسانی را که این پیغمبر ﷺ و قرآن را بپذیرند و شرک را رها کرده خدای واحد و متعال را بپرستند به رستگاری دنیا و آخرت بشارت می دهد و کسانی را که نمی پذیرند و به کفر و شرک اصرار می ورزند از عذاب آخرت می ترساند.

وَأَن تَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمَنِّعْكُمْ مِّنَّا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ. وَإِن تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ ﴿٣﴾

از پروردگار خویش آمرزش بخواهید و توبه بدو بپسندید که شما را تا مدتی معین بهره‌ای نیکو، بهره ور کند و هر صاحب فضیلتی را از کرم خویش عطا کند و اگر پشت کنید من از عذاب روزی بزرگ بر شما بیمناکم. (۳)

وَأَنِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُمْنِعْكُمْ مِّنَّا حَسَنًا إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى وَيُؤْتِ كُلَّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ.

يُمْنِعْكُمْ: فعل مضارع، فاعل (هو) - کُم: مفعول به - مَنَّا: مفعول مطلق - حَسَنًا: نعت. و اینکه از پروردگارتان آمرزش طلب کنید و به او استغفار کنید و از گناهان و شرک خالصانه توبه کنید تا شما بطور نیکوئی از زندگانی دنیا به سلامتی بهره مند شوید خداوند هر صاحب فضلی را در آخرت برابر اعمال و کردارش پاداش خواهد داد.

وَلَا تَوَلَّوْا فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ كَبِيرٍ

ی: اسم ان - أَخَافُ: فعل و فاعل، جمله خبر ان. و اگر شما ای کافران به اسلام پشت کنید و از متابعت من و توحید و استغفار و توبه روی برگردانید بدرستیکه من از عذاب روز بزرگ که همان قیامت است بر شما می ترسم مقصود از عبارت «من می ترسم» اظهار شفقت و همدردی حضرت رسول ﷺ بر مردم است. در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند متعال ظالم را مهلت میدهد، ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، نمی تواند از عذابش نجات یابد»، راوی می گوید: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند: (اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب [خداوند متعال] سخت دردآور و شدید است).

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٤﴾

باز گشت شما سوی خداست و او بهمه چیز تواناست. (۴)

إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ

إِلَى اللَّهِ: جارو مجرور خبر مقدم - مَرْجِعُكُمْ: مبتدا موخر - کم: مضاف الیه.

بازگشت شما در قیامت در بعث و حشر بسوی اوست و به اعمال شما پاداش و جزا داده خواهد شد.

وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

هُوَ: مبتدا - قَدِيرٌ: خبر.

و او بر همه چیز از بعث و حشر و حساب و کتاب تواناست و در قیامت تبهکاران را به دوزخ و مومنان مخلص را به بهشت می رساند.

أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُمْ عَلَيْهِمْ ذَاتُ الصُّدُورِ ﴿٥﴾

بدانید که آنها دل می پیچند تا حال خویش از خدا مخفی کنند، بدانید که وقتی جامه های خویش سر می کشند، خدا آنچه را نهان کند و آنچه را عیان کنند می داند که وی دانای مکنونات سینه هاست. (۵)

أَلَا إِنَّهُمْ يَنْتُونُ صُدُورَهُمْ لِيَسْتَخْفُوا مِنْهُ

هم: اسم انّ - يَنْتُونُ: پیچ می دهند، فعل مضارع - (و)فاعل، جمله خبر انّ
ای مومنان بدانید و آگاه باشید که مشرکان مکه دشمنی پیغمبر در دل می گیرند و در دل پیچ می دهند تا آن را از خدا پنهان دارند. بنابراین خدای عزوجل پیامبر خود و مومنان را از اعمال بدشان آگاه می گرداند. البته آنان از این پنهان ساختن و در دل پیچ دادن هیچ سودی نمی برند چونکه خدای تعالی دانای راز سینه هاست و هر وقت بخواهد پیغمبر و مومنان را از آن آگاه می گرداند.

أَلَا حِينَ يَسْتَغْشُونَ ثِيَابَهُمْ

يَسْتَغْشُونَ: فعل مضارع - (و)فاعل - ثِيَابَهُمْ: مفعول به

آگاه باش آنزمانیکه آن مشرکان لباسهای خود را بر سر می کشند و خویشتن را می پوشانند تا رازهای درون دلشان آشکار و فاش نشود.

يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

يَعْلَمُ: فعل مضارع - (هو)فاعل - مَا: مفعول به

خداوند آنچه را که در درون پنهان می دارند و آنچه را که بر زبان جاری می کنند همه را یکسان می داند و بدان آگاه است.

إِنَّهُمْ عَلَيْهِمْ ذَاتُ الصُّدُورِ

ه: اسم انّ - عَلَيْهِمْ: خبر انّ.

بدرستی که خداوند به اسراری که در دلهايشان است آگاه و داناست. بیت:

ایکه در دل نهان کنی سری آنکه دل آفریده می داند

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ

مبین ۱

هیچ جانوری در زمین نیست، جز آنکه روزی وی بعهده خداست و قرارگاه و امانگاه او را می داند که همه در مکتوبی روشن است. (۶)

وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُسْتَوْدَعَهَا : آرامگاه.

و هیچ جنبنده ای در روی زمین نیست مگر اینکه رزق و روزی آن بر عهده خدای تعالی است خداوند به هر جانوری چه در بروچه در بحر به فضل رحمت و کرم خود روزی رسان است.

از در بخشندگی و بنده نوازی	مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
قسمت خود می خورند منعم و درویش	روزی خود می برند پشه و عنقا
حاجت موری به علم غیب بداند	درین چاهی به زیر صخره صما

و خداوند قرارگاه جنبندگان (حیوانات و جانوران) را درقید حیات و آرامگاه ایشان را بعد از وفات می داند.

کُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ

کُلٌّ: مبتدا- فی کِتَابٍ: جار و مجرور خبر

همه آنچه که گفته شد از جنبندگان و روزی ایشان و قرارگاهشان و آرامگاهشان در لوح محفوظ روشن و آشکار است و آن زندگی و عمر ایشان و روزی و اجل و سعادت و شقاوت آنان است که ثبت شده است.

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَلَئِنْ قُلْتُمْ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ﴿٧﴾

اوست که آسمانها و زمین را به شش روز آفرید. و عرش با عظمت وی آب قرار یافت، تا شما را بیازماید که کدامتان بعمل بهتریید اگر گویم که شما پس از مردن زنده می شوید، کسانی که کافر شده اند گویند: این بجز جادوئی آشکار نیست. (۷)

وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا هُوَ: مبتدا - الَّذِي: خبر.

سته ایام: شش روز ولی در مقدار آن میان علما خلاف است کوتاه است یا مثل زمان ماست یا دراز است.

و اوست آنکه آسمانها و آن فلک قمر است و زمین را بمدت شش روز از اول یکشنبه تا نهایت روز جمعه بیافرید که این جامع جمیع صفات کمال است و اوست که هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن است در شش روز آفرید سپس عرش را بیافرید و پیش از آفریدن آسمان و زمین عرش او بر روی آب بود بدین طریق حق سبحانه و تعالی شما را بیازماید تا اینکه آشکار شود کدامیک از شما از جهت عمل و شکر در مقابل این همه نعمت بهترین و بیشترین است. شیخ سعدی گفت:

زمشرق به مغرب مه و آفتاب، روان کرد و بنهاد گیتی بر آب

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که: پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «خداوند عزوجل می فرماید: نفقه کن، من بر تو نفقه خواهم کرد، و می فرماید: دست خداوند پر است نفقه آن را خالی نکرده و شب و روز در حالت کرم و بخشش است».

و پیغمبر خدا ﷺ فرمودند: «آیا آنچه راکه [خداوند متعال] از روز خلقت آسمانها تا امروز عطا نموده است، تصور کرده اید؟ این همه چیز از خزینه، خداوند چیزی را کم نکرده است، عرش خداوند بر آب است و تقدیر ارزاق در اختیار او بوده، و کم و زیاد می کند.

وَلَئِنْ قُلْتَ إِنَّكُمْ مَبْعُوثُونَ مِنْ بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ

هَذَا: مبتدا - سِحْرٌ: خبر - مُبِينٌ: نعت.

ای محمد ﷺ برای اهل مکه هر زمانی که بگویی برای شما بعد از قیامت بعث و حشری است و بحساب و کتاب شما رسیدگی خواهد شد و هر چند برایشان بخوانی بدرستی این وحی از جانب خداست و حق و راست است می گویند این سحر و جادویی آشکار است و فریبی بیش نیست و باطل و دروغ است و محمد ﷺ خود ساحر و جادوگر است.

وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْسِبُهُمْ إِلَّا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسَ مَصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٨﴾

اگر عذاب موعود را تا مدتی معین از آنها تاخیر کنیم گویند: موجب باز داشتن آن چیست؟ بدانید روزی که (عذاب) بیایدشان از آنها بازگشتنی نیست و آنچه را که مسخره می کردند، آنان را فرو خواهد گرفت. (۸)

وَلَئِنْ أَخَّرْنَا عَنْهُمُ الْعَذَابَ إِلَىٰ أُمَّةٍ مَّعْدُودَةٍ لَيَقُولُنَّ مَا يَحْسِبُهُمْ

أَخْرَجْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - أَلْعَذَابَ: مفعول به

اگر ما عذاب را تا مدت زمان محدودی از کافران و مشرکان مکه باز داریم و عذاب رابه روز قیامت موکول کنیم ایشان از طریق استهزاء و تکذیب خواهند گفت چه چیزی مانع عذاب در حال حاضر از ما شده است؟ و چه چیزی از نزول و وقوع آن جلوگیری کرده است؟

أَلَا يَوْمَ يَأْتِيهِمْ لَيْسٌ مَّصْرُوفًا عَنْهُمْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ
هو مستتر: اسم لَيْسٌ - مَصْرُوفًا: خبر لَيْسٌ

آگاه باش و بدان آن روزی که عذاب بر ایشان بیاید که روز بدراست آن عذاب از ایشان باز نگردانند در حالیکه هم مدت عذاب دنیا و هم شدت آن نسبت به عقبی اندک است آن زمانی که وقت عذاب فرا رسد و در دنیا آن را مسخره می کردند به هیچ وجه مندفع نمی گردد و از بین نمی رود و کسی نمی تواند مانع از آن شود.

وَلَيْنَ أَذْقَنَ الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَكُوشُ كُفُورًا ﴿٩﴾

اگر انسان را رحمتی از جانب خویش دهیم سپس آنرا از او بگیریم نو مید و کفران پیشه می شود. (۹)

وَلَيْنَ أَذْقَنَ الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ نَزَعْنَاهَا مِنْهُ
انسان: در اینجا ولید مغیره است.

و اگر ما از فضل و کرم خود نعمتی و رحمتی به آدمی بچشانیم و او لذت آن نعمت و رحمت را دریابد سپس از او آن نعمت را باز گردانیم و از ایشان بگیریم.

إِنَّهُ لَيَكُوشُ كُفُورًا

ه: اسم آن - لَيَكُوشُ: خبر آن - كُفُورًا: خبر ثانوی.

بدرستی که از باز گرفتن این نعمت ناامید می شود و در برابر نعمت های گذشته ناسپاسی می کند.
شیخ سعدی گفت:

سگی را لقمه گردادی فراموش نگردد گرزنی صد نوبتش سنگ
وگر عمری نوازی سفله ای را به کمتر تندی آید با تو در جنگ

وَلَيْنَ أَذْقَنَ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ ﴿١٠﴾
و اگر او را از پس محنتی که بدو رسیده، نعمتی دهیم، گوید: بدیها از من برطرف گشته و شادمان و مغرور شود. (۱۰)

وَلَيْنَ أَذْقَنَ نِعْمَاءَ بَعْدَ ضِرَاءٍ مَسْتَه لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي

و اگر به انسان ناشناس بعد از محنت و بلا و شدت و ناکامی و فقری، نعمت و سلامتی دهیم و به او آسانی و راحت رسانیم او با داشتن آن نعمت سرمست می شود و زمان بلا و شدت و ناکامی را بکلی

فراموش می کند و دست از شکرگزاری نعمت دهنده بر می دارد و حق نعمت را ادا نمی کند بلکه در آن نعمت می نازد و شادی می کند و می گوید: بدیها و سختی ها و بلاها از من رخت بر بست.

إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ

ه: اسم آن- ل: مزحلقه- لَفَرِحٌ: خبر آن- فَخُورٌ: خبر آن ثانی

بدرستی که انسان به نعمت شادمان و مغرور است پس چه وقت به شکر نعمت حق می پردازد.

که اندر نعمتی مغرور و غافل
چو در سرا و ضرا حالت اینست
گهی از تنگ دستی خسته و ریش
ندانم کی بحق پردازی از خویش



إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ
[این خوی بشر بی صبر و کم ظرف است] مگر آنانکه دارای ملکه صبر و عمل صالح اند بر آنها آمرزش حق و اجر بزرگ ابدی است. (۱۱)

إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
مگر آنانکه در بلا و سختی ها صبر نمودند و شکیبائی بخرج دادند و به حق مشغول شدند و عملهای نیکو انجام دادند و شکر نعمتها و رحمتهای خدا بجا آوردند.

أُولَٰئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ
أُولَٰئِكَ: مبتدا- لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- مَغْفِرَةٌ: مبتدا موخر- جمله لَهُمْ مَغْفِرَةٌ: خبر
أُولَٰئِكَ

آنانکه به این صفتهای پسندیده موصوف اند یعنی به صبر و شکر متصف اند آمرزش گناهان بر ایشان است و پاداش بزرگی در جنت و آن نعمتی است که از همه نعمتهای بهشتی بهتر و بالاتر است و آن مشاهده انوار لقای خداست.

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری گفت: از دیدار شناخت افزایش، لیکن دیدار به قدر شناخت آید. ای عزیز! بهشت و دوزخ بهانه است، مقصود خداوند خانه است.

الهی! اگر چه بهشت چون چشم و چراغ است، بی دیدار تو درد و داغ است.

الهی! اگر مرا در دوزخ کنی، دعوی دار نیستم، و اگر در بهشت کنی، بی جمال تو خریدار نیستم.

الهی! من به حور و قصور کی نازم؟ اگر نفسی با تو پردازم، از آن هزار بهشت پُر سازم

شیخ سعدی گفت:

حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم
جمال حور نجویم دوان به سوی تو باشم

فَلَعَلَّكَ تَارِكُ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ ﴿١٢﴾

شاید بعضی چیزها را که به تو وحی می شود، رها کنی و مبادا سینه ات از آن تنگ شود تا بگویند چرا گنجی به او نازل نمی شود، یا فرشته ای همراه او نمی آید، تو فقط بیم رسانی و همه چیز بعهده خداست. (۱۲)

فَلَعَلَّكَ تَارِكُ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ أَنْ يَقُولُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ كُتُبٌ أَوْ جَاءَ مَعَهُ مَلَكٌ

فَلَعَلَّكَ : حرف مشبه بالفعل - ک: اسم لعل - تَارِكُ : خبر لعل - بعض: مفعول به تارک - وَضَائِقٌ : خبر مقدم - صدر: مبتدا مؤخر

سبب نزول این آیت آن بود که کفار مکه گفتند: یا محمد! برای ما کتابی از این قرآن بیرون آر که در آن کتاب از بتان و خدایان ما عیب نگیرد تا آنکه ما با تو بنشینیم و متابعت تو کنیم و نیز قومی گفتند: چرا فرشته ای از آسمان آشکارا به تو نمی آید و بصدق تو گواهی نمی دهد و چرا مالی فراوان بتو ندهند و گنجی بر تو سرازیر نمی شود تا بر خود و دیگران نفقه کنی البته این سخن بر طعن و سرزنش می گفتند و از ایشان که این سخن می گفتند، یکی عبدالله بن امیه المخزومی بود و رسول خدا ﷺ بر ایمان ایشان بسیار حریص بود تا اینکه رب العالمین آیت فرو فرستاد فَلَعَلَّكَ تَارِكُ بَعْضَ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ. می گوید: پس شاید تو ترک کننده باشی یعنی تو ترک مکن از آنچه بسوی تو وحی کرده شده است و دل و سینه تو به تنگ است از ترس آنکه گویند چرا به پیغمبر گنجی فرو نیامده است تا بر مردمان نفقه کند متابعت او کنند یا چرا فرشته ای به همراه او نمی آید تا به صدق نبوت وی گواهی دهد.

إِنَّمَا أَنْتَ نَذِيرٌ

أَنْتَ : مبتدا - نَذِيرٌ : خبر.

ای محمد ﷺ چه بسا آیات قرآن بر تو توسط فرشته مقرب حضرت جبرئیل علیه السلام وحی کرده می شود و از درخواست دروغگین و تعنت ایشان دلتنگ و غمگین مباش زیرا که تو فقط بیم دهنده کافران و مزده رسان مومنان هستی.

وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ

لفظ اللَّهُ: مبتدا - وَكِيلٌ : خبر.

و خداوند بر همه چیز وکیل و گواه است از آنکه کار را به او سپارند پس بر خدا توکل کن و از سخنها بی مورد و تعنت آور مشرکان غمگین مباش.

در شبی مهتاب مه را بر سماک از سگان و عوعو ایشان چه باک

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۱۳﴾

یا این که می گویند: این قرآن را به دروغ ساخته است، بگو شما نیز ده سوره ساخته شده ای مثل آن بیارید و اگر راست می گویند غیر خدا هر که را توانید بخوانید. (۱۳)

أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَيْنَاهُ

کافران می گویند محمد این قرآن را خود ساخته است و حال آنکه می گوید الله بمن وحی کرده است این سخنی که می گویند و پیغام که می رسانند محمد دروغ می گوید و به الله افترا می بندد و سخنی را که خود ساخته است به خدا نسبت می دهد پس

قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُوْرٍ مِّثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ مُفْتَرِيَاتٍ: حال - تم: اسم کان - صَدِيقِينَ: خبر کان.

ای محمد ﷺ! به آنان بگو اگر آنچه را که من از قرآن بشما خواندم و گفتم تصور می کنید ساخت بشر است و من آنرا ساخته ام بشما می گویم پس شما نیز مردمان اید ده سوره مانند این سوره قرآن بیاورید در اینجا ده سوره گفت و در سوره یونس یک سوره «سوره مثله» چون عاجز شدند از آن کم کرد و گفت یک سوره بمانند سوره قرآن بیاورید که در فصاحت و بلاغت و حسن نظم مثل آن باشد با توجه به اینکه شما از فصاحتی عرب اید و از برای معارضه با سوره قرآن هر کسی می تواند از برای خود یاری بطلبد از هر کس غیر از خدا، اگر شما از راستگویان هستید ایشان از آوردن یک سوره هم عاجز شدند.

فَإِلَّا يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ ﴿۱۴﴾
اگر (غیر خدایان) اجابت شما نکردند بدانید که قرآن بعلم خدا نازل شده و خدائی جز او نیست آیا شما مسلمان می شوید؟ (۱۴)

فَإِلَّا يَسْتَجِيبُوا لَكُمْ فَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُنْزِلَ بِعِلْمِ اللَّهِ وَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

می گوید: پس اکنون که هیچ کس به یاری شما نیامد و به آوردن ده سوره یا سوره ای از قرآن عاجز شدید و عجز بر همه عرب آشکار و مشخص شد و حجت خدای سبحانه تعالی بر شما ظاهر گشت پس بدانید که این قرآن از جانب خدا و کلام خدا و علم اوست هر که به آن بگردد و به آن عمل کند در زندگی دنیا و آخرت او بکار آید و آگاه باشید که هیچ معبودی جز او شایسته پرستش و عبادت نیست او دانا و قادر است.

فَهَلْ أَنْتُمْ مُسْلِمُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - مُسْلِمُونَ: خبر.

پس آیا شما بعد از آشکار شدن معجزه قرآن از ثابت قدمان به اسلام و ایمان آورندگان هستید؟ یعنی باید که به اطاعت خدای تعالی گردن نهید و تسلیم شوید.



مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ
 هر که نیکی این دنیا و زیور آن خواهد، پاداش اعمال شان را در دنیا بایشان تمام دهیم و در اینجا نقصانی ندارند. (۱۵)

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ
 مَنْ: مبتدا - يُرِيدُ: فعل مضارع، فاعل (هو) جمله خبر کان.

این آیت در شان اهل ریا آمده است که در حق کسانی که در دید مردم نه از روی اخلاص بلکه به ریا و تظاهر طاعت می کنند.

سنائی غزنوی گفت:

عابدانی که روی بر خلق اند پشت بر قبله می کنند نماز

می گوید: کسانی که از پستی همت و بخاطر معاش دنیوی و زینت آن اعمال خود را به ریا بیالیند همچون منافقان از طاعتی که می کنند امیدی به پاداش آخرت ندارند. کاملاً جزای اعمال ایشان را به خودشان باز پس می دهیم و از مال دنیا چیزی از ایشان کم نشود یعنی از سلامتی و خوشبختی دنیا و زیادی رزق و کثرت اولاد او چیزی نمی کاهیم.

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّكَارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلُّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾

همان کسانی که در آخرت نصیبشان جز جهنم نیست و هر چه کرده اند در آنجا نابود می شود و اعمالی که می کرده اند هدر است. (۱۶)

أُولَئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّكَارُ

أُولَئِكَ: مبتدا - الَّذِينَ: خبر - لَهُمْ: جارو مجرور خبر لیس - النَّكَارُ: اسم لیس.

ابن عباس گفت: در حق منافقین و کافرین نازل شد.

آن گروه کسانی هستند برای ایشان در آخرت خانه ای جز آتش دوزخ نیست چون مزد و پاداش اعمال ایشان است که در دنیا انجام داده اند.

وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا فِيهَا وَبِطُلُّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وَحَبِطَ: فعل ماضی - ما: فاعل - بِطُلُّ: خبر مقدم - مَا: مبتدا مؤخر

و آنچه طاعت به ریا و تظاهر در دنیا کردند باطل و تباه گشت چونکه عبادت به اخلاص است و ایشان در عمل مخلص نبودند این حکم کافران و منافقان است، اما مومن در دنیا عمل صالح انجام دهد و در آن عمل صدق و اخلاص داشته باشد اگرچه در دنیا معیشت بر وی غالب باشد رب العالمین بخاطر

اعمال نیکویش ایشان را هم در دنیا رزق حلال نصیب او می گرداند و هم در آخرت سعادت ابد و نعمت های جاودان بهشت به او رساند.

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ يَنبَغٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كُتِبَ مُوسَىٰ إِمَامًا
وَرَحْمَةً أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ، وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ، مِنَ الْأَحْزَابِ فَالْنَّارُ مَوْعِدُهُ، فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ
مِّنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١٧﴾

مگر آنکس که از پروردگار خویش دلیلی روشن دارد و گواه خداوند آنرا همی خواند و پیش از آن کتاب موسی، بوده، راهبر و رحمت، که ایشان بدان مومن اند، و هر کس از این دسته ها منکر (قرآن) دلیل روشن خدا شود، وعده گاه او جهنم است، درباره آن به شک در مباحث که حق است و از جانب پروردگار تست ولی بیشتر مردم ایمان نمی آورند. (۱۷)

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ يَنبَغٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كُتِبَ مُوسَىٰ إِمَامًا وَرَحْمَةً
يَنبَغٍ: بیان و حجت، و آن قرآن است - شَاهِدٌ: گفته اند اینجا جبرئیل علیه السلام است یا ابوبکر صدیق، یا علی مرتضی.

می گوید: آیا کسی که او راستی و درستی حجت و برهانی از پروردگار خویش در اختیار دارد، و در پی آن شاهد و گواه از طرف خدا آمده و آن جبرئیل است که در پی محمد صلی الله علیه و آله به پیغام رسانی و دین آرائی نشسته و به حجت آن گواهی می دهد و قبل از قرآن هم کتابی آسمانی موسی (تورات) به عنوان پیشوا و رحمت و بیانگر عظمت و قدرت برای اهل ایمان بوده و آن راه را تایید کرده اند و سبب بخشایش بر مومنان شده اند.

أُولَٰئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع و فاعل (و)، جمله خبر.

آن گروه که صاحب یبینه هستند و به قرآن می گروند و در پی پیغمبر صلی الله علیه و آله رفته اند آیا

وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ، مِنَ الْأَحْزَابِ فَالْنَّارُ مَوْعِدُهُ

مَنْ: مبتدا - يَكْفُرْ: فعل مضارع، فاعل (هو) خبر.

همانند کسی است که کفر نموده و قرآن را انکار کرده و محمد صلی الله علیه و آله را تکذیب نموده از گروه اهل مکه و آنکه حزب ایشان در عداوت و دشمنی پیغمبر صلی الله علیه و آله اصرار می ورزند با هم یکسان و برابرند؛ پس محل وعده آنان آتش دوزخ است و در آن آتش خواهند سوخت.

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ

(انت) اسم کان - فِي مِرْيَةٍ: جار و مجرور خبر کان

پس هرگز از این موعد (محل و عده) ایشان که همان آتش دوزخ است در شک و تردید مباش و حتماً و قطعاً در آتش دوزخ خواهند سوخت.

إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

ه: اسمِ اَنْ - الْحَقُّ: خبرِ اَنْ - أَكْثَرُ: اسم - لَكِنَّ - لَا يُؤْمِنُونَ: فعل مضارع و فاعل (و)، جمله خبرِ اَلَكِنَّ.

بدرستی که این وعده راست و درست است و از جانب پروردگارتست اما بیشتر مردمان به قرآن نمی‌گروند و در پی پیغمبر ﷺ نمی‌روند و تصدیق نمی‌کنند و ایمان نمی‌آورند پس جایگاه گمراهان آتش جهنم است و چه بد جایگاهی است آن.

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ

هتولاء الذین کذبوا علی ربهم ألا لعنة الله علی الظالمین ﴿۱۸﴾

ستمگر تر از آنکه دروغی درباره خدا بسازد کیست، آنها به پروردگارشان عرضه شوند و شاهدان گویند: همین کسانی که به پروردگار خویش دروغ بستند، هان! لعنت خدا بر ستمگران باد. (۱۸)

وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا

مَنْ: مبتدا - أَظْلَمُ: خبر - افْتَرَىٰ: فعل ماضی، فاعل (هو) - كَذِبًا: مفعول مطلق.

در این آیه نتیجه سرنوشت منکران و تکذیب کنندگان را بیان می‌کند و می‌گوید: چه کسی ستمکارتر از آنکس است که بر خدا دروغ بدد و وحی منزل را نفی کند و یا بر او انباز گیرد.

أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هتولاء الذین کذبوا علی ربهم

أُولَٰئِكَ: مبتدا يُعْرَضُونَ: فعل مضارع، (و) نایب فاعل، جمله خبر - هتولاء: مبتدا - الذین: خبر.

آن گروه افترا کنندگان کسانی هستند که در وعده گاه بر پروردگار خود عرض کرده خواهند شد و نمایانده خواهند شد و به حساب و کتاب آنان رسیدگی خواهد شد و گواهان و شاهدان حاضر در آنجا اعم از پیغمبران و فرشتگان و غیره بر آنان گواهی می‌دهند و می‌گویند اینان بر پروردگار خود به گرفتن ولد دروغ بسته اند و انباز و شریک قائل شدند.

أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ

لَعْنَةُ: مبتدا - عَلَى الظَّالِمِينَ: جارو مجرور، خبر.

بدانید که لعنت خدای تعالی بر ستمکاران است و اینان از رحمت خدا و از درگاه قرب الهی دور هستند سپس صفت ظالمان را بیان می‌کند و می‌گوید:



الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

همان کسانی که مردم را از راه خدا باز می دارند و برای آن راه، کجی می خواهند، و آنها، خودشان دنیای دیگر را منکرند. (۱۹)

الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا

يَبْغُونَهَا : فعل مضارع - (و) فاعل - ها : مفعول به - عِوَجًا : حال.

آنانکه (کافران) مردمان را از راه خدا یعنی دین او باز می دارند و بر راه خداشناسی مانع ایجاد می کنند و راه خدا را به کجی و انحراف از راستی وصف می کنند و بدین طریق در دلها شک و تردید ایجاد می کنند تا آنان را از راه راست منحرف سازند.

از صحبت خسیس حذر کن که می شود یک برگ کاه مانع پرواز دیده را

وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

هُم : مبتدا - هُمْ : توكید - كَافِرُونَ : خبر.

و اینان به قیامت و روز رستاخیز ایمان ندارند و ایشان کافران اند تکرار ضمیر برای تاکید کفر ایشان است.

حافظ گفت:

گویا باور نمی دارند روز داوری کین همه قلب و دغل درکار داور می کنند

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضْعِفُ



لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ

آنها در زمین هیچگونه راه فراری ندارند و جز خدا دوستانی ندارند، عذابشان دو برابر شود، که نه شنیدن توانند، و نه اهل بصیرت بوده اند. (۲۰)

أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ

لَهُمْ : جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ : حرف جز زائد - أَوْلِيَاءَ : اسم کان مؤخر

آن گروه ناگرویدگان در روی زمین یعنی در دنیا قادر به ناتوان کردن عذاب خدا نیستند و ایشان غیر از خدای تعالی دوستانی ندارند که عقوبت و عذاب ایشان را کمتر کنند.

در حدیث شریف آمده است همانا خداوند ﷻ به ستمگر مهلت می دهد تا اینکه چون او را فرو گرفت، بر وی به جهت افترا ایشان نجاتی نیست.

يُضْعِفُ لَهُمُ الْعَذَابُ

يُضْعِفُ : فعل مضارع مجهول - الْعَذَابُ : نایب فاعل.

به کسانی که مردم را گمراه کردند و راه راست خدا را کج نشان دادند و قرآن و محمد ﷺ را تکذیب کردند و به خدا افترا بستند بر ایشان است عذاب مضاعف از طرف پروردگارشان.

مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ

و آن کافران در دنیا از شنیدن سخن حق کر بودند و آیات و نشانه‌های قدرت حق را ندیدند و از شنیدن آن کر و از دیدن آن کور بودند.

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ﴿٢١﴾

همان کسانی که به خویشان زیان زده اند و دروغها که می ساخته اند نابود شده است. (۲۱)

أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

أُولَئِكَ : مبتدا - الَّذِينَ : خبر.

آنان کسانی‌اند که بر خدا افترا می‌بندند و از راه حق و درست پروردگارشان روی بر می‌گردانند نصیب ایشان از معامله بازار قیامت جز زیانکاری و خسران نیست و باطل است آنچه که عمل می‌کردند و عبادت می‌کردند غیر خدای تعالی را که هیچ نفعی و سودی به حال ایشان ندارد.

ای تهیدست رفته در بازار ترسمت پر نیآوری دستار

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ ﴿٢٢﴾

و بی گفتگو در آخرت، آنها، خودشان، زیانکارترند. (۲۲)

لَا جَرَمَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمْ الْأَخْسَرُونَ

جَرَمَ : اسم لای نفی جنس - هم : اسم ان - هم : ضمیر فصل - الْأَخْسَرُونَ : خبر ان ، جمله هُم الْأَخْسَرُونَ : خبر لای نفی جنس.

بی شک و بی گفتگو ایشان در آخرت از جمله زیانکاران‌اند چونکه ایشان مال فانی دنیا را بر نعمت باقی آخرت ترجیح دادند و در این معامله از جمله زیان دیدگان بودند.
قطعه:

آنکه دنیا جملگی رنج است و دین آسایش است

اندر این دنیا خرد داند که غبن فاحش است

مایه دین را به دنیا دادن از بی همتی است

عمر فانی ستانی دولت باقی دهی

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ

فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٢٣﴾

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و پروردگار خویش را تواضع کرده‌اند، آنها اهل بهشت‌اند و خودشان در آن جاودان‌اند. (۲۳)

إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَخْبَتُوا إِلَىٰ رَبِّهِمْ

الَّذِينَ : اسم ان

بدرستی آنانکه از روی اخلاص گرویدند و کارهای نیکو انجام دادند و فرائض و عبادات بجای آوردند و به ذکر پروردگار انس گرفتند و از غیر خدا بریده شده و به وحدانیت اقرار کرده و در عبادت خود خشوع و فروتن بودند.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ

أُولَئِكَ : مبتدا - أَصْحَابُ : خبر، جمله خبران

آنان به جهت خشوع و فروتنی شان یاران بهشت اند.

هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ

هُمْ : مبتدا - فِيهَا : جارو و مجرور - خَالِدُونَ : خبر.

آنان در گلزار بهشت جاودان باقی خواهند بود و هیچگاه نمی میرند و از آن خارج نمی شوند و در پناه یاد و نام پروردگار خود آرامش و آسایش دارند.

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا نَذَكَّرُونَ ﴿٢٤﴾

حکایت این دو گروه چون کور و کر و بینا و شنواست، مگر حکایتشان یکسان است؟ چرا اندرز نمی گیرید؟ (۲۴)

مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصْمَى وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ

مَثَلُ : مبتدا - كَالْأَعْمَى : جارو مجرور خبر.

مثل مومن و کافر مانند کور و کر و مانند بینا و شنوا هستند که کافر بودن در نابینائی و کر بودن در کوری دل است همچون کسی است که به ظاهر از چشم کور و از گوش کر باشد.

هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا

يَسْتَوِيَانِ : فعل مضارع - (ا) فاعل - مَثَلًا : تمیز.

آیا این دو گروه با هم برابر و یکسان اند یعنی با هم برابر نیستند.

أَفَلَا نَذَكَّرُونَ

آیا از این مثلها پند و اندرز نمی گیرید و در آنچه که کافر به نابینائی از جهت دیدن و ناشنوایی را از جهت شنیدن کلام حق تشبیه کرده است پند و اندرز نمی گیرید و در آن تفکر و تامل نمی نمائید؟ در آیه ۱۸ سوره بقره آمده است.

« صم بکم عی فهم لا یرجعون » کر و لال و کورند و از گمراهی باز نگردند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿٢٥﴾

براستی. نوح را به قومش فرستادیم که من برای شما بیم رسانی آشکارم. (۲۵)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ

ی: اسم آن - نَذِيرٌ: خبر آن - مُبِينٌ: نعت.

بدرستی که ما نوح را به سوی قوم او فرستادیم گفت من شما را بیم کننده و ترساننده آشکار هستم و نهایتاً هدایت تهدید برای اهل مکه است آورده اند که مادر نوح در وقت زایمان از بیم پادشاه بر خود و فرزندش به غاری پناه برد و نوح را آنجا زایید و مادر نوح را در آن غار نهاد و نوح چهل روز در غار بود و فرشتگان نوح را در حالیکه آراسته و چشمانش سرمه کشیده بود بردند و برابر مادرش نهادند، مادر شاد شد و او را پرورش داد تا به حد بلوغ رسید. نوح خردمند و دانشمند و زبان آور و دارای آواز خوش و دارای پیشانی بلند و چهره گشاده بود. ایشان را پادشاهی به نام درمشیل بود که ستمگر و سرکش و نیرومند بود و از نخستین کسی بود که باده گساری کرد و قمار زد ناچار نوح از ایشان کناره گیری کرد و در صحراها روزگار می گذراند و با آنان معاشرت نداشت تا آنکه خداوند متعال او را به پیغامبری برانگیخت و خداوند متعال داناتر است.

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ ﴿۲۶﴾

که غیر خدای یکتا کسی را نپرستید [که اگر بجز خدا کسی را پرستش کنید] که من از عذاب روز سخت قیامت بر شما می ترسم. (۲۶)

أَنْ لَا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ

لَا تَعْبُدُوا فعل مضارع - (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

خداوند متعال به جبرئیل فرمان داد که پیش نوح علیه السلام فرو آید و او را به رسالت و پیامبری مژده دهد، جبرئیل پیش او آمد و وحی خداوند را به او ابلاغ کرد که سوی درمشیل شاه و قوم او برود و آنان را به پرستش خداوند دعوت کند و نوح آنان را به پرستش خدای یگانه دعوت کرد می گوید: به آنکه کسی یا چیزی را غیر از خدا نپرستید و عبادت مکنید از آن معبودی که هم نفعی و ضرری بحال شما نیست و حتی برای خودشان نیز منفعتی نیست تنها او را بپرستید و پروردگاری جز خدا نیست و من نوح فرستاده خدایم، درمشیل خشمگین شد و گفت اگر امروز عید نبود ترا می کشتیم. چون در روز عید بتهای خود را بر تخت ها و پایه ها نهاده و برای آنان قربانی می کردند.

إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ أَلِيمٍ

(ی) اسم آن - أَخَافُ: فعل مضارع - (انا) فاعل، جمله خبر آن - عَذَابَ: مفعول به

بدرستی که من بر شما از عذاب (غرق شدن) که روز درد آوری است می ترسم. و تفسیر آن: روز قیامت، یا روز طوفان است.

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرْنَكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرْنَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّىَ الرَّأْيِ وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ ﴿٢٧﴾

بزرگان قوم وی که کفر می ورزیدند، گفتند: ما ترا جز بشری مانند خویش نمی بینیم و نمی بینمت که جز فرومایگان سبک سر ما پیروی تو کرده باشند، شما را بخوشتن برتر نمی بینیم! بلکه دروغگویتان می پنداریم. (۲۷)

فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا نَرْنَكَ إِلَّا بَشَرًا مِثْلَنَا وَمَا نَرْنَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بِادِّىَ الرَّأْيِ

نَرْنَكَ : فعل مضارع - ک: مفعول به - (نحن) فاعل - بَشَرًا : حال

آن زمانی که حضرت نوح قوم خود را بر عبادت و پرستش خدای تعالی فرا خواند و از پرستش بتان برحذر داشت و ایشان را از عذاب بیم داد بزرگان قوم جواب دادند و گفتند: ای نوح! ما شما را بشری در شکل و قیافه مثل خود می دانیم و تو نسبت بما افزونی نداری و از روی انکار گفتند کسی ترا متابعت نکرد و بشما ایمان نیاورد مگر عده کمی از آدمهای اراذل و بی مایه متابعت تو کردند و اگر تحقیقاً به کار تو تامل و تفکر می کردند ترا نمی پذیرفتند و متابعت تو نمی کردند.

وَمَا نَرَى لَكُمْ عَلَيْنَا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ

نَظُنُّكُمْ : فعل مضارع - کم: مفعول به - (نحن) فاعل - كَاذِبِينَ : مفعول به ثانى

و ما نمی بینیم شما را مگر بشری مثل خودمان و فضیلتی که دلیل بر نبوت تو باشد و اطاعت از تو را برای ما واجب گرداند از تو مشاهده نمی کنیم چونکه ایشان به ظاهر قیافه توجه داشتند و از درک حقایق انسانی غافل بودند بلکه گفتند ما شما را در دعوی نبوت از دروغگویان می پنداریم.

مولانا گفت:

همسری با انبیا برداشتند	اولیاء را همچو خود پنداشتند
هر دو گون آهو گیاه خوردند و آب	زان یکی شد خون زدیرگ مشک ناب
آن دونی خوردند از یک آب خور	این یکی خالی و آن دیگر شکر
صد هزاران همچنین اشباه بین	فرقشان هفتاد ساله راه بین

قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى يَمِينٍ مِّن رَّبِّىْ وَءَالِئِى رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِيتَ عَلَيْكُمْ أَنْزَلْنَاهُمْ مَّكُوهًا وَأَنْتُمْ لَهَا كَاذِبُونَ ﴿٢٨﴾

گفت: ای قوم! بمن بگوئید اگر حجتی از پروردگار خود دارم و مرحمتی از جانب خویش بمن عطا کرده که برای شما نامعلوم است چگونه توانم شما را که از آن متفرید به (قبول) آن وادار کنم. (۲۸)

قَالَ يَقَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى يَمِينٍ مِّن رَّبِّىْ وَءَالِئِى رَحْمَةً مِّنْ عِنْدِهِ فَعُمِيتَ عَلَيْكُمْ

يَنْتَقِرُ : در اینجا دلایل نبوت از معجزات است - رَحْمَةً : نبوت است.

نوح گفت ای قوم من ! به من بگوئید اگر من دلایل روشن از معجزات از جانب پروردگارم به شما بیاورم و خدای سبحانه و تعالی از نزد خود رحمتی و نبوتی به من عطا کند که سبب نجات خلق و باعث سعادت است بخاطر دوستی مادیات و حطام دنیا پنهان داشته‌اید و شیطان آنرا بر دل شما وسوسه کرد و معیشت دنیا بر چشم شما آراسته گرداند اگر آن سعادت معنوی و اخروی بر شما آشکار گردد آیا باز هم رسالت مرا انکار می‌کنید؟

أَنْزِلْ مُكُومَهَا وَأَنْتُمْ لَهَا كَرِهُونَ

أَنْتُمْ : مبتدا - كَرِهُونَ : خبر.

در پایان می‌فرماید آیا من می‌توانم شما را به پذیرش ایمان الزام کنم و شما را به این راه هدایت کنم در حالیکه شما رسالت مرا انکار می‌کنید؟

نخستین کسی که به نوح گروید زنی از قوم او به نام عمره بود که نوح با او ازدواج کرد و او برای نوح سه فرزند پسر به نامهای سام و حام و یافت و سه دختر زائید سپس زن دیگری از قوم او به نام والعه به او ایمان آورد که او را هم به همسری برگزید و او پسری به نام کنعان آورد، گفته‌اند آن زن سپس منافق شد و به آئین خود برگشت. نوح همه روز به انجمنهای قوم خود می‌رفت و آنان را به پرستش خداوند متعال دعوت می‌کرد و او را چنان می‌زدند که بیهوش و از خود بی خود می‌شد و پایش را می‌گرفتند و می‌کشیدند و بر خاکروبه ریزها می‌انداختند و چون بهوش می‌آمد باز پیش آنان برای دعوت بر می‌گشت همچنان آنان را فرا می‌خواند و آنان همچنان او را می‌زدند و دشنام می‌دادند و چه بسا که بر او خاک می‌پاشیدند می‌گفتند ای دورغ‌گو از پیش ما برو، و انگشتان خود را در گوش خویش می‌نهادند و او از نزد ایشان می‌رفت و باز بر می‌گشت و باز به تنهایی مردی از ایشان را می‌دید او را دعوت می‌کرد ولی آنان بر سرکشی و ستمگری و استکبار خود می‌افزودند.

وَيَقُولُ لَآ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَآ إِنَّ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنَّهُمْ

مُلَفَّقُوا رِيْهِمْ وَلِنَكْفِيَنَّ أَرْكَكُمْ قَوْمًا يَّجْهَلُونَ ﴿٢٩﴾

ای قوم من ! من برای پیغمبری از شما مالی نمی‌خواهم که مزد من جز به عهده خدا نیست و کسانی را که ایمان آورده‌اند طرد نمی‌کنم که آنها به پیشگاه پروردگار خویش می‌روند ولی شما را گروهی جهالت پیشه می‌بینم. (۲۹)

وَيَقُولُ لَآ أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مَا لَآ

أَسْتَلْكُمْ : فعل مضارع - کم: مفعول به - (انا) فاعل - مَا لَا: مفعول به ثانی

این جواب آنست که کافران گفته بودند جز عده ای از اراذل و بی مایه از شما متابعت نمی کنند و ما ننگ داریم که به همراه عده ای اراذل به شما ایمان بیاوریم. می گوید: ای قوم! من از شما بخاطر تبلیغ رسالت خود هیچ مالی و خواسته و مزد و پاداشی نمی خواهم.

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَمَا أَنَا بِطَارِدٍ الَّذِينَ ءَامَنُوا

أَجْرِي : مبتدا - **عَلَى اللَّهِ** : جار و مجرور، خبر

اگر اجر و پاداشی باشد نیست مزد من مگر از جانب خدای تعالی و در جواب اینکه کافران گفته بودند آن آدمهای اراذل و بی مایه را از نزد خود بران فرمود من ایشان را که از ایمان آورندگان اند از نزد خود نمی رانم.

إِنَّهُمْ مُلْكُوا رَبِّهِمْ وَلِكَيْفَ أَرْنَكُمْ قَوْمًا يَجْهَلُونَ

هم: اسم ان - **مُلْكُوا** : خبر ان

ایشان به بعث و نشور ایمان دارند، و ایشان خدای خود را بعد از بعث خواهند دید و ملاقات خواهند کرد و جزای اعمال و کردار خود را ببینند و هر کسی ایشان را براند به جزای خود خواهد رسید اما شما قومی احمق و نادان اید شما نمی دانید که ایشان از شما بهتر اند چونکه ایشان مومنان اند و شما کافران اید.

وَيَقَوْمٍ مِّنْ يَّضُرُّنِي مِّنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

ای قوم! اگر آنها را طرد کنم، چه کسی مرا در قبال (غضب) خدا یاری می کند، چرا پند می گیرید؟ (۳۰)

وَيَقَوْمٍ مِّنْ يَّضُرُّنِي مِّنَ اللَّهِ إِنْ طَرَدْتُهُمْ

و ای قوم من اگر ایشان را که گرویدگان و ایمان آورندگان و مومنان اند به جهت اراذل و بی مایه که به چشم شما حقیر بنظر می آید از پیش خود برانم چه کسی می تواند کیفر آنرا که عذاب خدای تعالی است از من دفع کند و براند؟

أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

آیا در نمی یابید که می گوید ایشان را از خود برانم؟ کافران گفتند آن مومنانی که بشما گرویده اند بظاهر ملازم تو هستند و در باطن مخالف تو. حضرت نوح فرمود:

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِندِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ

تَزْدَرِي أَعْيُنُكُمْ لَن يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

بشما نمی گویم که خزینه های خدا پیش من است و نه غیب می دانم و نه می گویم که فرشته ام، و در باره آنکسان که در چشم شما خوار می نمایند نمی گویم که خدا به ایشان خیری نخواهد داد، و خدا بهتر داند که در ضمائر ایشان چیست؟ و گرنه از ستم گران خواهم بود. (۳۱)

وَلَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ إِنِّي مَلَكٌ وَلَا أَقُولُ لِلَّذِينَ تَزْدِرِي أَعْيُنُكُمْ لَنْ يُؤْتِيَهُمُ اللَّهُ خَيْرًا

عِنْدِي: مفعول فیه، خبر مقدم - خَزَائِنُ: مبتدا موخر.

این آیت هم در جواب ایشان است که گفته بودند نراک الالبشراً مثلنا ما شما را بشری مثل خود می دانیم: حضرت نوح گفت: من خود نیز نمی گویم که فرشته هستم بلکه من هم آدمی هستم که شما می گوئید. مولانا گفت:

گفت اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی هست فرقی در میان بی منتهی

و من هرگز درباره افرادی که در چشم شما حقیر و اراذل می شمارید نمی گویم خداوند پاداش و نیکی به آنان نخواهد داد.

اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا فِي أَنْفُسِهِمْ

و خداوند به آنچه در نفسهای ایشان است از ایمان و معرفت و صدق و اخلاص داناتر است.

إِنِّي إِذَا لَمِنَ الظَّالِمِينَ

(ی) اسم ان- من الظَّالِمِينَ: جار و مجرور خبر ان

بدرستی که بعد از ایمان ایشان به من آشکار شد بخاطر گفت شما که اراذل و بی مایه می دارید اگر ایشان را طرد و رها کنم از جمله ظالمین خواهم بود در اینصورت من بر نفس خود ستم کرده باشم.

قَالُوا يَنْحُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأَيْنَا بِمَا نَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣٢﴾
گفتند: ای نوح! با ما مجادله کردی و در مجادله افراط کردی، اگر راست می گوئی عذابی را که بما وعده میدهی سوی ما بیاور. (۳۲)

قَالُوا يَنْحُوحُ قَدْ جَدَلْتَنَا فَأَكْثَرْتَ جِدْلَنَا فَأَيْنَا بِمَا نَعِدُنَا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

جَدَلْتَنَا: فعل ماضی - (ت) فاعل - نا: مفعول به

گفتند: ای نوح! با ما باز پیچیدی و مجادله و مخاصمه کردی پس جدال را با ما بسیار گردانیدی و بحث ما به درازا کشید دیگر بحث و جدل کافی است بسیار برای ما از عذاب وعده داده بودی اگر در دادن وعید راستگو هستید آنچه داری بیاور.

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ﴿٣٣﴾

گفت: فقط خدا اگر بخواهد آنرا به سوی شما می آورد و شما فرار نتوانید کرد. (۳۳)

قَالَ إِنَّمَا يَأْتِيكُمْ بِهِ اللَّهُ إِنْ شَاءَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ

حضرت نوح فرمود: غیر از این نیست که خدای تعالی بشما عذاب را می آورد اگر بخواهد چه در آینده نزدیک و چه بعداً و در صورت نزول عذاب هیچیک از شما قادر نیستید عذاب را مانع شوید و اراده خدا را عاجز و ناتوان کنید.

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ هُوَ رَبُّكُمْ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٣٤﴾

و اگر خدا خواهد گمراهتان کند، نصیحت کردن من سودی به شما ندهد، اگر بخواهم شما را نصیحت کنم، که او پروردگار شماست و به سوی او باز گشت می یابید. (۳۴)

وَلَا يَنْفَعُكُمْ نُصْحِي إِنْ أَرَدْتُ أَنْ أَنْصَحَ لَكُمْ إِنْ كَانَ اللَّهُ يُرِيدُ أَنْ يُغْوِيَكُمْ
أَنْ أَنْصَحَ: فعل مضارع منصوب - (انا): فاعل

نصیحت من امروز به شما چه سودی می بخشد اگر خدای سبحانه و تعالی خواسته باشد که شما را گمراه کند و حکم شقاوت و بدبختی در ازل بر شما نوشته شده باشد و من اگر نیکی شما را بخواهم هیچ سودی ندارد چون حکم از ازل محکم و صادر شده است.

هُوَ رَبُّكُمْ

هُوَ: مبتدا - رب: خبر

او پروردگار شما و مسلط همه کارهای شماست و هر چه بوده و خواهد بود به خواست و اراده اوست و کسی هم مانع کار او نخواهد بود.

وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

تُرْجَعُونَ: فعل مضارع مجهول، نایب فاعل (و).

و بازگشت شما به اوست و به سوی او باز گردانیده می شوید و جزای اعمال شما را خواهد داد.

أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَنَاهُ قُلْ إِنْ أَفْتَرَيْتُهُ، فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا يُخَرِّمُونَ ﴿٣٥﴾

مگر گویند این سخن را افترا کرده، بگو اگر آن را تزویر کرده باشم گناه کردن من بعهده من است، اما از این گناه که بمن نسبت می دهید بر کنارم. (۳۵)

أَمْ يَقُولُونَ أَفْتَرَنَاهُ

قبلاً گفته بودیم که خداوند به حضرت رسول ﷺ فرمود ای محمد! به کافران قصه عذاب قوم نوح را بیان کن و به آنها بگو حال در میان قصه نوح مخاطب به حضرت رسول ﷺ است و معنی آنست که

کافران قریش می گویند که این محمد قصه نوح را خود ساخته به ما تعریف می کند در جواب ایشان ای محمد ﷺ به مشرکان بگو

قُلْ إِنْ أَفْتَرَيْتُهُ، فَعَلَىٰ إِجْرَامِي وَأَنَا بَرِيءٌ مِّمَّا يَتَّبِعُونَ

علی: جار و مجرور خبر مقدم - إِجْرَامِي: مبتدا مؤخر

بگو که اگر این قصه را من نهاده باشم و ساخته باشم وبال جرم و جزای سوء آن بر من و به گردن من است نه بگردن شما و من از آنچه که شما گناه می کنید و افترا و دروغ بمن می بافید دور و بری هستم.

وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ ﴿٣٦﴾
و به نوح وحی شد که از قوم تو جز آنها که ایمان آورده اند، ایمان نیاورند، بنابراین از اعمالی که می کرده اند اندوهگین مباش. (۳۶)

وَأَوْحَىٰ إِلَىٰ نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
این آیه دوام کفر کافران قوم نوح را بیان می کند اصرار و پافشاری قوم وی در کفر بجائی رسید که حضرت نوح از ایمان ایشان ناامید و مایوس شد تا اینکه وقت نزول عذاب بر ایشان محقق گشت و بدین جهت شایسته دید که بر ایشان عذاب آید پس بر ایشان دعای بد کرد. می گوید:

و به نوح آن زمانیکه قوم وی ایمان نخواهد آورد وحی کرده شده از قوم تو ایمان نمی آورد مگر آن کسانی که ایمان آورده بودند پس شما از اینکه ایمان نیاورده اند اندوهگین مباش به آنچه که از تکذیب و تعجیل نزول عذاب می کنند پس زمان نزول عذاب فرا رسید و به نوح حکم شد نوح گفت پروردگارا بر روی زمین هیچ ساکنی از کافران را باقی نگذار. بدرستی که اگر ایشان را بگذاری بندگان را گمراه می کنند و نزایند مگر بدکار ناسپاس.

فرشتگان برنفرین او آمین گفتند و خداوند باران و گیاه را از ایشان باز گرفت، و نوح دانست که خداوند قوم او را نابود خواهد فرمود و دوست می داشت که اگر تمام ایشان ایمان نمی آوردند برخی از ایشان ایمان بیاورند و خداوند متعال به او چنین وحی فرمود: و به نوح وحی شد بدرستی که از قوم تو هرگز نمی گرود مگر هر کس که گرویده است. از آنچه می کنند اندوه مخور، کشتی را به وحی و یاری ما بساز، و درباره آنان که ستم کردند با من سخن مگوی که همانا ایشان غرق شدگانند.

وَأَصْنَعِ الْفُلَکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا وَلَا تَخْطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ ﴿٣٧﴾
کشتی خویش را بفرمان ما و مراقبت ما بساز، و مرا درباره کسانی که ستم کرده اند، مخاطب مساز که آنها غرق شدگان اند. (۳۷)

وَأَصْنَعِ الْفُلَکَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحِّينَا وَلَا تَخْطِبْنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا

می گوید: و کشتی را به نگاهداشت ما و تحت نظارت ما و طبق وحی که بر شما نازل می شود بساز و بدان که تو و مومنان همراه تو تحت نظارت ما از ظالمان محفوظ و مصون هستند و با من درباره کسانی

که ستمگران اند گفتگو منما یعنی نجات هیچ کافری را از من درخواست مکن و یا برای هیچ کس تقاضای دفع عذاب مکن.

إِنَّهُمْ مُّعْرِضُونَ

هم: اسم آن - مُّعْرِضُونَ: خبر آن.

بدرستی که ایشان غرق شدگانند در خبر آمده است که نوح چوب کشتی می طلبید فرمان در رسید تا درخت ساج بکاشت و در مدت بیست سال آن درخت برآمد و بیالید و خشک گشت مزدوران را فرستاد تا آن کشتی بساختند گویند هزار و دویست گز طول آن بود و ششصد گز عرض آن و سی گز ارتفاع آن بود. نوح کشتی را می ساخت و هرگاه گروهی از قوم او بر او می گذشتند او را از آن کار مسخره می کردند.

وَيَصْنَعُ الْفُلَ كُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ ﴿٣٨﴾

و کشتی همی ساخت هر وقت بزرگان قومش بر او می گذشتند تمسخرش می کردند گفت: اگر ما را مسخره می کنید، بزودی ما نیز شما را چنانکه اکنون ما را مسخره می کنید، مسخره خواهیم کرد. (۳۸)

وَيَصْنَعُ الْفُلَ

یصنع: فعل مضارع - (هو) فاعل - الفلک: مفعول به

و نوح کشتی را می ساخت.

وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأٌ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ

(و) حالیه - مَرَّ: فعل ماضی - مَلَأٌ: فاعل

و زمانی که گروه بزرگان قوم نوح بر او می گذشتند تمسخر می کردند و می گفتند کشتی را در بیابان دور از آب می سازد و نیز طعن می کردند و می گفتند اول نبی بود و سرانجام نجار شد.

قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ

حضرت نوح فرمود اگر شما ما را مسخره می کنید پس زود باشد همچنانکه شما ما را مسخره می کنید ما نیز شما را در آینده نزدیک بوسیله غرق شدنشان در طوفان مسخره خواهیم کرد.

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُقِيمٌ ﴿٣٩﴾

بزودی کسی را که عذابی بدو می رسد که خوارش می کند و عذاب دائم بر او فرود می آید خواهید شناخت. (۳۹)

فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

پس زود باشد که بدانید عذاب به شما خواهد آمد.

مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَيَحِلُّ عَلَيْهِ عَذَابٌ مُّقِيمٌ

يَأْتِيهِ: فعل مضارع - ه: مفعول به - عَذَابٌ: فاعل

برای کسی که عذاب به او بیاید او را در دنیا رسوا می گردانند که آن غرق در طوفان است علاوه بر عذاب دنیا عذابی دایم و سخت که آن آتش دوزخ است در آخرت بدو فرود آید پس نوح علیه السلام در مدت دو سال کشتی را ساخت.

آنان شبها می آمدند و کشتی را آتش می زدند و آتش نمی گرفت و به او می گفتند ای نوح این هم از جادوگری توست و حضرت نوح سرکشتی را همچون سر طاووس و گردن آن را همچون گردن عقاب و سینه آن را چون سینه کبوتر و دم آن را چون دم خروس و نوک آن را چون نوک باز و بالهای آن را چون بالهای عقاب ساخت و سپس بر آن زفت مالید و آن را هفت طبقه و به قولی سه طبقه ساخت و برای هر طبقه دری قرار داد و چون از ساختن کشتی آسوده خاطر شد.

نوح علیه السلام به قوم خود گفت آیا ایمان می آورید؟ گفتند این اندکی از جادوگری تو است آنگاه نوح از خداوند اجازه خواست که حج بگذارد و خداوند اجازه فرمود. و چون نوح بیرون شد قوم کوشیدند تا کشتی را به آتش بکشند و خداوند به فرشتگان دستور داد آن را در هوا بردند و کشتی تا بازگشت نوح از حج همچنان در هوا آویخته بود و چون نوح از حج باز آمد کشتی از هوا فرود آمد و خداوند به او وحی فرمود که مرگ و نابودی قوم تو نزدیک شده است و چون فرمان رسید و از تنور آب جوشید پس در آور در کشتی از هر جفتی دوتا و افراد خانواده ات را. آنگاه خداوند به نوح دستور داد تا میان جانوران وحشی و درندگان و پرندگان و چهارپایان و خزندگان ندا دهد، نوح بر فراز خانه خود ایستاد و فریاد برداشت بشتابید برای سوار شدن به کشتی نجات دهنده و دعوت او به خاور و باختر و راه دور و نزدیک رسید و گروه گروه پیش او آمدند نوح گفت: به من فرمان داده شده است که از هر جفت دوتا بر کشتی سوار کنم و میان ایشان قرعه کشید و هر چه را خداوند مقدر فرموده بود قرعه به نامش در آمد، از آدمیان هم از زن و مرد هشتاد تن با او بودند.

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ قُلْنَا احْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَن سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ ﴿٤٠﴾

تا وقتی که فرمان قهرما بیاید و تنور فوران کرد، گفتیم از هر جفتی دوتا بکشتی بردار، با خاندان خود (مگر کسی که گفتار (خدا) بر او رفته، با هر که ایمان آورده و جز اندکی به او ایمان نیاورده بودند. (۴۰))

حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ

التَّنُّورُ: حسن گفت تنوری بود از سنگ ساخته شده در خانه نوح که اهل وی در آن نان می پخت. رب العزه: بر جوشیدن آب از آن تنور تافته بوقت نان پختن علامتی ساخت.

نوح علیه السلام هنگام سوار شدن بر کشتی همچنان که خداوند از قول او در کتاب عزیز خود بیان می فرماید چنین گفت:

قُلْنَا اَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ وَاَهْلَكَ اِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ ءَامَنٌ

ما به نوح علیه السلام گفتیم از هر جنسی دو جفت از حیوانات یعنی دو تا از نر و ماده بردار و در کشتی بگذار و کسان خود را که مسلمانان اند به کشتی در آر مگر آن کسانی که قبلاً وعده هلاک آنان داده شده و نیز کسانی که ایمان آوردند سوار کشتی کن.

وَمَا ءَامَنَ مَعَهُ اِلَّا قَلِيلٌ

و ایمان نیاورده بودند و موافقت نکرده بودند با نوح علیه السلام مگر اندکی از مردمان که سه پسر حام و سام و یافث و زنان ایشان و هفتاد دو تن از زن و مرد. می گویند جمعاً هفتاد و نه تن بودند و با خود نوح علیه السلام به هشتاد تن رسید.

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ جَعَزَ لَهَا وَ مَرْسَهَا اِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٤١﴾

گفت: در آن سوار شوید که رفتش و ایستادنش بنام خداست که پروردگار من آمرزگار و رحیم است. (۴۱)

وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللّٰهِ جَعَزَ لَهَا وَ مَرْسَهَا

در این بخش از آیه کریمه نوع کلام خبر. بیان جایگاه انشاء است.

پس گفت سوار شوید در آن به نام خدا راندن آن و ایستادنش را چه در خبر است که چون خواستند که کشتی برود و حرکت کند بسم الله می گفتند: روان می شد و زمانی که خواستند کشتی ساکن شود بسم الله می گفتند باز می ایستاد پس حضرت نوح بدین جهت بسم الله را به ایشان آموخت.

الکاشفی گفت:

نوح ایشان را به نزدیک کشتی آورد و سرپوشی که ترتیب داده بود بالای کشتی پوشید و از زمین آب جوشیدن گشت و از آسمان آب بلا فرود آمدن آغاز کرد.

اِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ

بدرستی که پروردگار من آمرزنده کسانی است که به او ایمان آورده اند و به ایشان مهربان است که آنها را از بلای طوفان نجات می دهد.

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ وَنَادَى نُوحُ ابْنَهُ وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ يَبْنِيْ اَرْكَبَ

مَعَنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ ﴿٤٢﴾

کشتی آنها را در میان موجی، چون کوهها همی برد، و نوح پسر خویش را که به کناری بود بانگ زد. پسرک من! با ما سوار شو و قرین کافران مباش. (۴۲)

وَهِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ

هِيَ: مبتدا- تَجَرَّى: فعل مضارع- (هی): فاعل، جمله خبر

و آن کشتی ایشان را در موجهای عظیم که مانند کوهها بود می برد.

وَنَادَى نُوحٌ ابْنَهُ، وَكَانَ فِي مَعْزِلٍ، يَبْنِيْ اَزْكَبَ مَعْنَا وَلَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِيْنَ

نَادَى: فعل ماضی- نُوحٌ: فاعل- ابْنَهُ: مفعول به

و نوح پسر خود کنعان را صدا زد که از زنی به نام والعه بود که آن زن ایمان آورد و سپس منافق شد و به آئین خود برگشت و گفت ای پسرک من همراه ما سوار شو و با کافران مباش، که مبدا از غرق شوندگان باشی این پسر (کنعان) منافق بود و اظهار اسلام می کرد از این جهت نوح او را می خواند، و اگر نوح می دانست که او منافق بود و ایمان از وی زایل شده بود او را صدا نمی زد.
شیخ سعدی گفت:

پسر نوح با بدان بنشست	خاندان نبوتش گم شد
سگ اصحاب کهف روزی چند	پی نیکان گرفت و مردم شد

قَالَ سَآوِیْ اِلٰی جَبَلٍ یَّعِصْمُنِ مِنَ الْمَآءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَّحِمَ

(۴۳)

وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِیْنَ

گفت: سوی کوهی خواهم رفت که مرا از این آب نگاهدارد نوح گفت: ای پسر امروز هیچکس از قهر و فرمان خدا جز به لطف او نگهداری نیست، [مگر کسی را که رحمت آرد]، و امواج میانشان حایل شد و از غرق شدگان بود. (۴۳)

قَالَ سَآوِیْ اِلٰی جَبَلٍ یَّعِصْمُنِ مِنَ الْمَآءِ

سَآوِی: فعل مستقبل- (انا) فاعل

زمانیکه نوح پسر خود کنعان را برای سوار شدن به کشتی فرا خواند او می ترسید که در آن بنشیند گفت به داخل کشتی نمی توانم بیایم آنکه گفت بزودی به سوی کوهی می گریزم که مرا در آن از آب و طوفان پناه دهد.

مولانا گفت:

همچون کنعان کاشنا می کرد او	که بخواهم کشتی نوح عدو
هین بیا کشتی بابا نشین	تا نگردي غرق طوفان ای مهین
گفت می رفتم بر آن کوه بلند	عاصمست آن که مرا از هر گزند
گفت بابا چه زیان دارد اگر	بشنوی یکبار تو پند پدر
اندرین گفتن بدند و موج تیز	بر سر کنعان زد و شد ریز ریز

قَالَ لَا عَاصِمَ الْیَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ اِلَّا مَنْ رَّحِمَ

گفت امروز پناهگاهی از امر خدا نیست مگر هر کس که خدا بر او رحم کند پدر و پسر در میان این گفتگو بودند که طوفان شدت یافت و نصیحت پدر به پسر سودی نبخشید.

همچو کنعان سوی هر کوهی مرو از نبی لاعاصم الیوم شنو
مولانا گفت:

پند گفتن با جهول خوابناک تخم افکندن بود در شوره خاک
چاک حق و جهل نپذیرد رفو تخم حکمت کم دهش ای پند گو

وَحَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ

حَالَ: فعل ماضی - الْمَوْجُ: فاعل

و طوفان میان پدر و پسر حایل و مانع شد پس کنعان پسر نوح علیه السلام از غرق شدگان گردید.
در غزلیات شمس آمده است:

اینک آن نوحی که لوح معرفت کشتی اوست

هر که در کشتیش ناید غرقه طوفان کند

القصه نوح در کشتی نشست و روی زمین بگشت و زمانی که طوفان شدت یافت آب به اندازه چهل ذراع از کوهها فراتر رفت و کشتی همچنان حرکت می کرد و چون به محل خانه کعبه رسید هفت دور طواف کرد و با زبان گویا تلبیه گفت، و آن کشتی در هیچ نقطه نمی ایستاد مگر آنکه نوح را ندا می داد که ای نوح اینجا کدام سرزمین است و این کدام کوه است، کشتی نوح را در خاور و باختر زمین گردش داد و سپس به سرزمین قوم نوح آمد و گفت ای پیامبر خدا آیا صدای زنجیرها را برگردن قوم خود می شنوی؟ و خداوند می فرماید:

از گناهان غرق و وارد آتش دوزخ شدند و کشتی شش ماه در حرکت بود و آخرین ماهها ماه ذی حجه بود. و گفته شده است سوار شدن نوح و همراهانش به کشتی دهم ماه رجب دوهزار و دویست و پنجاهمین سال پس از هبوط آدم علیه السلام بود و روز عاشورا بود پس از شش ماه کامل از کشتی بیرون آمدند و کشتی سر کوه جودی مستقر و پایدار شد و خداوند متعال در این باره چنین می گوید:

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَبَسِّمَاءَ أَقْلَبِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ
وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾

و گفته شد: ای سرزمین! آب خود فرو بر و ای آسمان باز گیر، و آب کاسته شد و آن فرمان انجام گشت و کشتی بجودی نشست و گفته شد، هلاک بر گروه ستمکاران باد. (۴۴)

وَقِيلَ يَا أَرْضُ ابْلَعِي مَاءَكِ وَبَسِّمَاءَ أَقْلَبِي وَغِيضَ الْمَاءِ وَقُضِيَ الْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ
وَقِيلَ بُعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ﴿٤٤﴾

أَقْلَمِي: از بارش و ریزش باز ایست، فعل امر، (ی) فاعل - غِيَصَ: از میان رفته
وَأَسْتَوَتْ: استقرار یافت، فعل ماضی، فاعل (هی).

الْجُودِي: نام کوهی است نزدیک موصل در شمال عراق، مجرور به حرف جر.

و حق سبحانه تعالی فرمان داد: ای سرزمین آن آبی را که بیرون آورده ای ببلع و فرو بر و ای آسمان آبی را که بارش کردی بازگیر و بدین ترتیب آب بر روی زمین کم تر شد و فرمان خدا جاری شد و کشتی بر روی کوه جودی راست ایستاد و برای قوم ستمکاران گفته شد دوری و هلاکت باد شما را.

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ، فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ ﴿٥٠﴾

- ۱- مناسبت تام: «ابلمی» و «اقلمی»
۲- استعاره: «ابلمی» و «اقلمی» برای «ارض» و «سما».
۳- طباق: در دو کلمه «ارض» و «سما».
۴- مجاز: «یا سما» که حقیقت آن «یا مطر السماء» است.
۵- اشاره: در «غیض الماء» واقع شده که خدای سبحانه و تعالی - با این دو لفظ معانی بسیاری را بیان داشته است؛ زیرا آب فرو نمی رود مگر باران آسمان بایستد و زمین آبهای جاری از چشمه ها را ببلعد و در نتیجه آبهای جمع شده روی زمین کاهش یابد.
۶- ارادف: در «استوت علی الجودی» خداوند از استقرار کشتی بر این مکان و نشستن آن بدون انحراف و کجی با لفظی نزدیک به حقیقت خبر داده است.
۷- تمثیل: که در جمله «قضى الامر» تحقق یافته است، با آن جمله، نابودی نابود شدگان و رهایی رهایی یافتگان را با لفظی بیان داشته که نسبت به معنی نزدیک است.
۸- تعلیل: از آن روی که فرو رفتن آب، علت استقرار کشتی است.
۹- تقسیم: خداوند همه اقسام آب را در حال کاهش یافتن برشمرده است.
۱۰- احتراز: در قول خدای متعال: «وَقِيلَ لِقَوْمٍ الظَّالِمِينَ» که خداوند به واسطه آن جمله از پندار کسی که می پندارد چه بسا هلاک شدن شامل کسانی شده که سزاوار هلاک شدن نبوده اند، جلوگیری کرده است.
۱۱- انسجام: بی تردید آیه منسجم است و در روانی مانند آب جاری است.
۱۲- حسن التئیس: بی شک خدای متعال قصه را حکایت کرده است و برخی از آن را با ترتیب نیکو بر برخی دیگر عطف کرده است.
۱۳- اتلاف اللفظ مع المعنی: برای اینکه هر لفظی تنها برای معنای خود شایسته است.
۱۴- ایجاز: خداوند متعال در این آیه فرمان داده، نهی کرده، خبر داده، صفت و نام آورده، نابود ساخته، پایدار کرده، خوشبختی و بدبختی داده، و آنقدر از خبرها حکایت کرده که اگر شرح داده شود قلم خشک می گردد.
۱۵- تسهیم: زیرا اول آیه بر پایان آن دلالت دارد.
۱۶- تهذیب: برای اینکه تک تک الفاظ به صفات نیکو متصف است و مخارج حروف هر یک از کلمه ها آسان و دارای رونق فصاحت است، و از الفاظ متنافر تهی است، و ترکیب الفاظ تعقید ندارد.
۱۷- حسن البیان: برای این که شنونده، در فهمیدن معنای آن دچار مشکل نمی شود.
۱۸- اعتراض: و آن «و غیض الماء و استوت علی الجودی» است.
۱۹- کنایه: بی تردید به آن کس که آب را فرو برد، قضیه را پایان داد و کشتی را استقرار بخشید، تصریح نشده است، همین طرو گوینده «قیل» صریحاً نامش ذکر نشده است. و به گوینده «یا ارض ابلمی ماءک و یا سما اقلمی» در آغاز آیه تصریح نشده است، تا روش کنایه در همه آیه پیموده شده باشد.
۲۰- تعریض: خداوند متعال به همه کسانی که ظالمانه راه آنان را می پیمایند و پیامبران را تکذیب می کنند گوشه زده است، آن طوفان و تصویر هراسناک تنها پدیده ستم آنان بود.
۲۱- تمکین: به سبب این که فاصله آیه در مقر خود استقرار دارد و در مکان خود جایگزین شده است.
۲۲- ابداع: که ما قصد داریم برای آن گواه بیاوریم، و در این آیه صنایع ادبی دیگری نیز وجود دارد. ویژه این آیه و مسایل بلاغی ای که دارد چندین کتاب نگارش یافته است تا آن که برخی صد و پنجاه صنعت بدیعی در این آیه برشمرده اند. و همه حق ستیزان اتفاق کرده اند: آوردن آیه ای. مانند این آیه در توان بشر نیست.
ترجمه و شرح جواهر البلاغه جلد ۲ ص ۳۰۶-۳۰۵، حسن عرفان

و نوح پروردگار خربش را ندا داد و گفت: پروردگارا! پسر من از خاندان من است و وعده تو راست است که تو از همه داوران فرزانه تری. (۴۵)

وَنَادَى نُوحٌ رَبَّهُ، فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي وَإِنَّ وَعْدَكَ الْحَقُّ وَأَنْتَ أَحْكَمُ الْحَكَمِينَ
وَنَادَى: فعل ماضی - نُوحٌ: فاعل - ربه: مفعول به، ه: مضاف الیه.

و نوح پروردگار خود را ندا داد و عرضه داشت بار خدایا پسر من از اهل من است و وعده تو راست و حق و تو حکم کننده ترین حکم کنندگانی، گفته شده است که حضرت نوح از نفاق پسر خود خبر نداشت و چون بظاهر ادعای ایمان می کرد تصورش این بود که مومن است و اگر می دانست که منافق است چنین درخواستی از حق تعالی نمی کرد.

قَالَ يَنْوُحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ فَلَا تَتْلَنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ ﴿٤٦﴾

گفت: ای نوح! وی از خاندان تو نبود که همانا او عملی ناشایسته بود، پس چیزی که مصلحت آن نمی دانی از من مخواه و من پندت می دهم که از مردم نادان مباش. (۴۶)

قَالَ يَنْوُحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ

یا: حرف ندا- نوح- منادا- ه: اسم ان- هو: اسم لیس (مستتر)- مِنْ أَهْلِكَ: جارو مجرور خبر لیس، جمله خبر ان

خداوند فرمود: ای نوح! بدرستی که پسر تو (کنعان) از اهل دین تو نیست و او جزو منافقان است.

إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ

ه: اسم ان - عَمَلٌ: خبر ان.

براستی اعمال و کردارش ناستوده و ناپسندیده است.

فَلَا تَتْلَنِ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

لَيْسَ: فعل ماضی (ناقصه) لَكَ: جارو مجرور خبر لیس - عِلْمٌ: اسم لیس.

پس از من مخواه آن چیزی را که نسبت به آن علم و آگاهی نداری یعنی تو از کفر پسر ت بی اطلاعی و آن را من می دانم نه تو.

إِنِّي أَعِظُكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ

«ی» اسم ان - أَعِظُكَ: فعل مضارع - ک: مفعول به.

براستی من ترا پند و اندرز می دهم و ترا از چنین درخواستی منع می کنم از اینکه از نادانان باشی و در محکمه الهی آنچه مورد نظر است اعمال هر شخصی است که در دنیا انجام داده است نه اصل و نسب کسی.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْكَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلَّا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٤٧﴾

گفت: پروردگارا! بتو پناه می برم چیزی را که مصلحت آن نمی دانم از تو بخواهم، اگر مرا نیامرزی و رحم نکنی از زیانکاران خواهم بود. (۴۷)

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَشْكَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ
(ی) اسم ان - أَعُوذُ: فعل مضارع، فاعل (انا)، جمله خبر ان.

حضرت نوح گفت: پروردگارا! بدرستی که من از پرسش چیزیکه علم به آن چیز نداشتم به تو پناه می برم و از تو می خواهم که مرا از چنین اشتباهات دور داری.

وَلَا تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ

و اگر تو گناه مرا در این اشتباه نیامرزی و به من نبخشایی هر آینه از زیانکاران خواهم بود پس نوح بزلت و لغزش خود پی برد و اعتراف کرد براستی که من به تو پناه می برم از آن چیزی که از تو پرسیدم در حالیکه نسبت به آن علم و دانش نداشتم و گناه مرا بیامرزد و مرا ببخش آنگاه نوح در کشتی راگشود و بر زمین نگریست که از استخوانهای قومش سپید شده بود نخست کلاغ را فرستاد که ببیند بر روی زمین چه اندازه آب مانده است و چون او در بازگشت تاخیر کرد کبوتر را فرستاد که به شرق و غرب نظر افکند و سریع بازگشت و گفت ای پیامبر خدا! زمین و هر کس بر آن بوده نابود شده است آب را هم در جایی جز سرزمین هند ندیدم و بر روی زمین درختی جز زیتون باقی نمانده است و فقط همان درخت بر جای خود پایدار است، خداوند متعال به نوح وحی فرمود که:

قِيلَ يٰ نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ وَأُمٌّ سَمِعَتْهُمْ ثُمَّ يَمْسُهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٤٨﴾

گفته شد، ای نوح: فرود آی، با سلام و برکتهای ما بر تو و امتها از آنها که با تواند. و امتها نیز هستند که بر خوردارشان کنیم آنگاه عذابی الم انگیز از ما بایشان می رسد. (۴۸)

قِيلَ يٰ نُوحُ اهْبِطْ بِسَلَامٍ مِنَّا وَبَرَكَاتٍ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ أُمَمٍ مِّمَّنْ مَعَكَ

در این آیه و آیه شریفه بعد از این اعجاز قرآن یعنی خبر دادن از امور غیبی خبر از گذشته و حوادث آن را بیان کرده است. گفته شد که ای نوح از کشتی به سلامتی از ما و برکتهایی بر تو و بر گروههایی از آنان که با تو هستند فرود آی که بعدها ملتها و گروههای دیگری از نسل تو پدید می آیند.

وَأُمٌّ سَمِعَتْهُمْ ثُمَّ يَمْسُهُمْ مِنَّا عَذَابٌ أَلِيمٌ

أُمُّ: مبتدا- سَمِعْتَهُمْ: فعل مضارع- هم: مفعول به- (نحن) فاعل

و زود باشد امتهایی را که از نسل شما در دنیا فراخی نعمت و عیش و وسعت رزق بخشیم و امتهای دیگری هم در نسل شما پدید می آوریم که از نزد ما عذابی دردناک بر ایشان برسد به جهت غفلت و غروری که در ایشان است.

نوح از کشتی بیرون آمد و کسانی را که در کشتی بودند بیرون آورد و خداوند متعالی شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان و درختان و رستنیها را همچنان که بود برگرداند و جانوران وحشی و درندگان و پرندگان و دیگر اقسام آن بر زمین پراکنده شدند و نوح دستور فرمود دهکده ای پائین کوه جودی ساختند و نام آن را به شمار ایشان نامید (دهکده هشتاد) گویند آن دهکده همان منطقه ای جزیره است و نخستین دهکده ای که پس از توفان نوح بر روی زمین ساخته شد، آنگاه نوح زمین را میان سه پسر خود سام و حام و یافث تقسیم کرد حجاز و یمن و شام را به سام بخشید و او اعراب است، سرزمینهای مغرب را به حام بخشید و او سودانیان و سیاهان است و سرزمینهای مشرق را به یافث بخشید.

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا فَاصْبِرْ إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٤٩﴾

این از خبرهای غیب است که آنرا به تو وحی می کنیم که پیش از این نه تو آن را می دانستی و نه قوم تو، پس صبور باش که سرانجام نیک خاص پرهیزکاران است. (۴۹)

تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ

تِلْكَ: مبتدا- مِنْ أَنْبَاءِ: جار و مجرور، خبر

این قصه که گفته شد مربوط به سرگذشت حضرت نوح از خبرهای غیب است که ما بواسطه جبرئیل علیه السلام آنرا به تو وحی کردیم.

مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا

تو و قوم تو که قریش اند نبودی که این قصه و سرگذشت مذکور را پیش از این بدانی البته در ذکر آن برای کسانی که بخواهند عبرت گیرند پندهایی است.

فَاصْبِرْ

پس ای محمد صلی الله علیه و آله! بر ایذا و اذیتی که از جانب قوم خود یعنی قریش بر تو متحمل می شود شکیا باش و بر رسالت خود و بر تبلیغ آن پا برجا و ثابت قدم باش.

إِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ

الْعَاقِبَةُ: اسم إن - لِلْمُتَّقِينَ: جار و مجرور خبر إن.

بدرستیکه عاقبت نیک و سرانجام خوب در دنیا و آخرت از آن پرهیزکاران است در دنیا بر دشمنان پیروز خواهند شد و در آخرت بدرجات نعیم بهشت نائل خواهند گردید.

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُم هُودًا قَالَ يَنْفَوْرُ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِن إِلَهٍ غَيْرُهُ إِنَّا أَنْتَزِعُوا مَفْزُورًا ﴿٥٠﴾

و به قوم عاد برادرشان هود را [فرستادیم] گفت: ای قوم خدای یکتار را پرستید که خدائی جز او ندارید و شما جز دروغزن نیستید. (۵۰)

وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُم هُودًا

جمله: ارسلنا وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُم هُودًا بوده که ارسلنا در آن محذوف است. - فعل و فاعل محذوف -
اذا: مفعول به - هُودًا: بدل

و به قوم عاد برادر ایشان هود را فرستادیم چنانچه در سوره اعراف گذشت و پادشاه قوم عاد خلیجان بن عاد بن ارم بن سام بن نوح، نژاد این عاد همه ظالمان و طاغیان و ستمگران بودند و در عصر خود جهانداران بودند و در سرزمین یمن مسکن داشتند و اولاد، سام و حام و یافث در آن عصر همه مغلوب و مقهور ایشان گشتند.

قوم او سخن آور و شاعر بودند و او سه بت داشت به نام صدا، وهب، صمو، و آن را به انواع زیورها و بوهای خوش آراسته بودند. آن قوم در گناهها و بت پرستی زیاده روی کردند. مردی از بزرگان ایشان که خلود بن معید بن عاد نام داشت و مردی تنومند و پرنیرو و زیبا و سخن آور بود چون به او می گفتند چرا ازدواج نکرده ای و حال آنکه سن تو به سن پدرت رسیده است؟ می گفت من در خواب دیدم که سلسله زنجیری سپید و نورانی از پشت من بیرون آمد که پرتوی همچون آفتاب داشت و به من گفته شد هرگاه بار دیگر این نور را دیدی با کسی که فرمان می دهد ازدواج کن ولی هنوز برای بار دوم آن پرتو را ندیده ام و تصمیم به ازدواج نگرفته ام، و برخاست تا به بتکده برود و برای توفیق خود در ازدواج دعا کند و چون خواست وارد بتکده شود نتوانست و آواز سروشی شنید که به او گفت ای خلود تو را با آنچه در پشت داری به بتخانه چه کار؟ و او به بتکده نرفت و سپس بار دیگر همان سلسله را در خواب دید که از پشت او بیرون آمد و سروشی به او گفت برخیز و با دخترعموی خود ازدواج کن و چون بیدار شد از او خواستگاری و با او ازدواج کرد و چون با او هم بستر شد او حامله شد مردم از هرسو می شنیدند که سروشی بانگ برداشته و می گفت این هود است که مادرش به او حامله شده است و ای بر شما که اگر از او اطاعت نکنید هلاک خواهید شد.

مادر هود او را در شب جمعه ای زایید و آن شب قبایل عاد گرفتار لرزه شدند و نمی دانستند ایشان را چه حالی پیش آمده است و برخی از ایشان به برخی دیگر می گفتند این پسر دارای شأن و منزلتی است که باید از او بر حذر باشید، هود از همه مردم زیباتر و خردمندتر بود و مادرش او را عابر نام نهاد

بود. روزی مادرش او را دید که نماز می‌گزارد، گفت پسر من این عبادت را برای چه کسی انجام می‌دهی؟ گفت برای خدایی که من و همه خلق را آفریده است، گفت آیا این عبادت برای بتهای ما نیست؟ گفت بتهای شما نه سودی می‌رساند و نه زبانی و شیطان عبادت آنان را در نظر شما آراسته است، مادر به او گفت پسرکم من هم خدای تو را می‌پرستم که در هنگام حمل و کودکی تو عجایب فراوان از تو دیده‌ام.

قَالَ يَقَوْمُ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

هود گفت: ای قوم من خدای یکتا را پرستید و عبادت کنید برای شما معبودی جز او نیست این بتهایی که عبادت می‌کنید همین است که قوم نوح را غرق کردند و شما در پیشگاه خداوند گرامی‌تر از ایشان نیستید از پرستش این بتها از خداوند طلب آمرزش کنید و چون هود از سخن خود فارغ شد پادشاه به او گفت ای هود آیا تصور می‌کنی با این همه لشکر و شدت نیرو که ما داریم خدای تو می‌تواند مقابله کند؟ هود گفت:

إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مُقَرَّبُونَ

أَنْتُمْ: مبتدا - مُقَرَّبُونَ: خبر

شما نیستید مگر افتراکنندگان بر خدای با شریک گرفتن به او هود همواره در سرزمین قوم خود با ایشان درباره بتهای ایشان مجادله می‌کرد تا آنکه به چهل سالگی رسید و خداوند متعال او را به پیامبری مبعوث فرمود و به او وحی شد و او بسوی ایشان که در ریگزارها و بیابانها پراکنده بودند رفت مساکن ایشان در فاصله عمان تا حضرموت و احقاف تا عالجبه بود احقاف به معنی ریگزار - عالجبه نام صحرای ریگزاری است.

يَقَوْمُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿٥١﴾

ای قوم! من از شما مزدی برای پیغمبری نمی‌خواهم، که مزد من جز بعهده آنکه ایجادم کرده نیست؛ چرا خردورزی نمی‌کنید؟ (۵۱)

يَقَوْمُ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا

ای قوم! من در برابر تبلیغ خود از شما اجری و مزدی نمی‌خواهم چونکه پیغمبران مزد دعوت از قوم نخواستند چنانکه هود گفت:

إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى الَّذِي فَطَرَنِي

مزد من نیست مگر آن کسیکه مرا به قدرت خود بیافرید.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا خردورزی نمی‌کنید و عقل و فهم خود را بکار نمی‌اندازید تا حق را از باطل تمیز و تشخیص دهید؟ در خبر است که قوم هود در گردشگاهی که از ایشان و پادشاهان بود جمع شدند و بتهای خود را برپا کردند و هود علیه السلام نزد آنان آمد و فرمود ای قوم من خدا را پرستید که این بتان نه زبانی به شما می‌رساند و نه سودی و نه می‌بیند و نه می‌شنود ولی سران قوم در پاسخ گفتند:

همانا که تو را در بی خردی می بینیم و تو را از دروغگویان می پنداریم، گفت ای قوم در من بی خردی نیست بلکه من فرستاده ای از پروردگار جهانیانم پیامهای پروردگار خود را بشما تبلیغ می کنم و من برای شما نصیحت کننده امین ام.

وَيَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ ﴿٥٢﴾

ای قوم! از پروردگار خویش آمرزش بخواهید و بدو توبه برید تا آسمان را ببارش فراوان بر شما گمارد و نیروئی بر نیرویتان بیفزاید و در این حال که گنهکارید، روی می گردانید. (۵۲)

وَيَقَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَيَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ وَلَا تَتَوَلَّوْا مُجْرِمِينَ

يُرْسِلُ : فعل مضارع - (هو) فاعل - السَّمَاءُ : مفعول به - مِدْرَارًا : حال - مُجْرِمِينَ : حال

زمانیکه هود قوم خود را بی وقفه به پرستش خدای یگانه دعوت کرد. قوم وی گفتند: ای هود بیاور برای ما آنچه را که وعده می دهی و گفته بودی که عذابی خواهد آمد همچنانکه بر قوم نوح آمده است. پس بیاور برای ما آنچه را که وعده می دهی. و بدین طریق قوم وی او را می زدند و دشنام می دادند و او را لگزدمال می کردند آنچنان که تصور می کردند مرده است و در حالیکه می خندیدند رهایش می کردند و می رفتند. می گوید: ای قوم من! از پروردگار خود به ایمان آمرزش طلبید و استغفار کنید و از عبادت غیر او به سوی او باز گردید و از گناهان خود توبه کنید تا اینکه خداوند از آسمان برکشتزار شما بارانی مداوم بفرستد و برکات را بر شما افزونی کند و بشما فرزندانی دهد تا شما بمدد ایشان قادر به ادامه زندگی توأم با اسلام باشید و بر ارتکاب و ادامه گناهان مصر مباحثید.

قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِ هَارُونَ عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿٥٣﴾

گفتند ای هود! برای ما دلیلی نیاورده ای و ما بگفته تو دست بردار خدایان خویش نیستیم و تو را باور نمی کنیم. (۵۳)

قَالُوا يَا هُودُ مَا جِئْتَنَا بِبَيِّنَةٍ وَمَا نَحْنُ بِتَارِكِي آلِ هَارُونَ عَنْ قَوْلِكَ وَمَا نَحْنُ لَكَ بِمُؤْمِنِينَ نَحْنُ : اسم ما - بِمُؤْمِنِينَ : ب: حرف جر زائد - بِمُؤْمِنِينَ : خبر ما

ای هود! دلیل و حجتی که بر صدق نبوت و دعوت تو دلالت کند نیاوردی در حالیکه هود عليه السلام به ایشان معجزات نشان داده بود که آن را بحساب نیاوردند و انکار نمودند و گفتند ما ترک کنندگان عبادت خدایان خود نیستیم از سخن تو که می گوئی یک خدائی را بپرستید و ما هرگز از گرویدگان تو نخواهیم بود.

إِنْ نَقُولُ إِلَّا أَعْرَبْنَاكَ بَعْضَ آلِهَتِنَا بِسْمِ اللَّهِ قَالَ إِنْ أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ﴿٥٤﴾

و جز این نگوییم که بعضی خدایان ما آسیبی به تو رسانده‌اند، گفت: خدا را گواه می‌گیریم و شما نیز گواه باشید، که من از آنچه سوای (با او) شریک می‌پندارید بیزارم. (۵۴)

إِنْ نَقُولُ إِلَّا أَعْتَرَكُ بَعْضُ الْهَيْئَاتِ يَسُوؤُ

ما چیزی غیر از این نمی‌گوئیم که یکی از خدایان ما به تو بلائی و زیانی رسانده است و حال تو را گرفته است بدان جهت به بدگوئی آنان سخن گفته‌ای و ما را از عبادت و پرستش بت‌هایمان بر حذر داشته‌ای.

قَالَ إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ

(ی) اسم ان - بَرِيءٌ : خبر ان

هود گفت: من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواه باشید که من از بتان شما بیزارم و از آنها عیب‌جویی می‌کنم و تا زنده هستم بدگوئی خواهم کرد حرف من اینست، شما هر چه خواهید بکنید و هر حيله و حقه‌ای می‌خواهید انجام دهید و اگر توسط بتان شما به من بدی می‌توانید بکنید برسانید که من از آنچه که شما به خدای تعالی شرک می‌آورید بیزارم.

مِنْ دُونِهِ فَكِدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظَرُونَ ﴿٥٥﴾

بنابراین همه شما در کار من نیرنگ کنید و مهلتم مدهید. (۵۵)

مِنْ دُونِهِ فَكِدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظَرُونَ

فَكِيدُونِي: فعل امر - (و) فاعل - (ن) وقایه - (ی) مفعول به - جَمِيعًا: حال

هود گفت: بر علیه من متفق شوید و هر نقشه‌ای بر علیه من می‌خواهید بریزید و به من لحظه‌ای فرصت و مهلت مدهید و هر چه در قصد من می‌خواهید انجام دهید که من باکی از شما و از خدایان شما ندارم شما و خدایانتان - اگر می‌پندارید که آنها بر آسیب رساندن به من توانایند - هر تصمیمی که می‌خواهید درباره‌ی من بگیرید و هر آنچه می‌خواهید با من بکنید و مهلتم ندهید.

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٥٦﴾

در حقیقت، من [بخدای یگانه]، پروردگار خودم و پروردگار شما، توکل می‌کنم. هیچ جانوری نیست مگر خدا بر او فرمانرواست که پروردگار من بر طریقه حق است. (۵۶)

إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ

ی: اسم ان - تَوَكَّلْتُ: فعل ماضی (ت) فاعل، جمله خبر ان

بدرستی که پروردگار من به راه راست است و من بر خدایی که پروردگار من و پروردگار شماست توکل کرده‌ام، و امور مهمات خود را به وی باز گذاشته‌ام.

مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا

هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه خداوند موی پیشانی او را بردست می‌گیرد و حاکم و مالک همه چیز اوست و او بر همه چیز قادر و غالب است.

إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

رَبِّي: اسمِ إِنَّ - عَلَى صِرَاطٍ: جار و مجرور، خبرِ إِنَّ.

بدرستی که پروردگار من به راه راست و بر طریق عدل است هر کس بر او توکل کند او را هدایت نماید و راه نماید و گمراه نگرداند.

مولانا گفت:

چون همه راه اوست از چپ و راست
چون ازو بود ابتدای همه
تو بهره که می‌روی او راست
هم بدو باشد انتهای همه

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا إِنَّ



رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ

اگر شما از حق روی بگردانید، من چیزهایی را که به [ابلاغ] آن فرستاده شده بودم بشما رسانیده‌ام و پروردگارم گروهی غیر شما را جانشین [شما] می‌کند و او را هیچ ضرری نمی‌زنید، که پروردگار من نگاهبان همه چیز است. (۵۷)

فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ

و اگر از من برگردید و از هدایت من روی بگردانید پس بدرستی که من آنچه را که برای آن بسوی شما فرستاده شدم تبلیغ کردم و پیغام الهی بشما رسانیدم و حجت بر شما تمام کردم.

وَيَسْتَخْلِفُ رَبِّي قَوْمًا غَيْرَكُمْ

یستخلف: فعل مضارع - رب: فاعل

آفریدگار من قومی غیر از شما را جانشین شما می‌گرداند.

وَلَا تَضُرُّونَهُ شَيْئًا

تَضُرُّونَهُ: فعل مضارع - (و) فاعل - ه: مفعول به - شَيْئًا: مفعول مطلق

و با اعراض از حق چیزی به او زیان نمی‌توانید برسانید.

إِنَّ رَبِّي عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيفٌ

رَبِّ: اسمِ إِنَّ - حَفِيفٌ: خبرِ إِنَّ.

بدرستی که پروردگار من بر همه چیزها نگاهبان و مراقب است و از احوال و اعمال و گفتار همه آگاه است و بر حساب اعمالشان و نیاتشان مجازات خواهد کرد.



وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا بَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَبَجَّيْنَاهُمْ مِّنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ

و چون فرمان ما بیامد به رحمت خویش هود را، با کسانی که بدو ایمان آورده بودند، از عذابی سخت نجاتشان دادیم. (۵۸)

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا بَنَيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ رِحْمَةً مِنَّا

بَنَيْنَا: فعل ماضی، نا (فاعل) - هُودًا: مفعول به

آن زمانی که ما عذاب را به قوم عاد دستور دادیم هود را و آن کسانی را که گرویده و ایمان آورده بودند نجاتشان دادیم ایشان را به جهت رحمت و بخشش خود نجات دادیم.

وَبَنَيْنَا لَهُمْ مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ

و ایشان را از عذاب زشت که سموم دوزخ بود برهانیدیم القصة:

نزول عذاب چنین بوده است روز چهارشنبه فرا رسید توفان در آن روز نحس مستمر برایشان دمیدن گرفت. روز نخست آن باد، سپید و بسیار سرد بود و هیچ چیز بر روی زمین نبود مگر آنکه آن را با خاک یکسان کرد روز دوم رنگ آن زرد بود و همه درختان را از بن برآورد و روز سوم سرخ رنگ بود و بر هر چیز که وزید آن را نیست و نابود کرد و آن باد هر روز به رنگی می‌وزید و زنان نگاه می‌کردند که توفان با قوم ایشان چه می‌کند.

توفان هفت شب و هشت روز پیایی بر ایشان می‌وزید، به روز هشتم قوم عاد صف بر کشیدند و هر کس کنار برادر خود ایستاد و آنان ده صف بودند و پادشاه ایشان همانطوریکه گفته شد خلعجان بود. در همین حال توفان آنان را نیست و نابود می‌کرد، در جامه کسی می‌افتاد او را به آسمان بلند می‌کرد و با سر بر زمین می‌کوبید و مرده در می‌افتاد و خداوند می‌فرماید: گویی ایشان تنه‌های درختان خرما را از بن برآورده‌اند. آنگاه توفان در پی آن نمایندگان درآمد و تمام ایشان را کشت و آنان را از زمین بلند می‌کرد و با چهره بر زمین می‌کوفت.

هود همراه مؤمنان در زیر سایانی بود و از آن توفان فقط نسیمی ملایم به ایشان می‌وزید و خداوند متعال می‌فرماید. چون فرمان ما در رسید هود و کسانی را که با او ایمان آورده بودند به رحمت خود نجات دادیم و از عذاب سخت رهانیدیم.

وَلَيْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿٥٩﴾

این عادیان بودند که آیه‌های پروردگار خویش را منکر شدند و پیغمبران او را نافرمانی کردند و فرمان هر ستمگر ستیزه‌گر را پیروی کردند. (۵۹)

وَلَيْكَ عَادٌ جَحَدُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَعَصَوْا رُسُلَهُ وَاتَّبَعُوا أَمْرَ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

لَيْكَ: مبتدا - عَادٌ: خبر - عَنِيدٍ: یعنی طاغی، سرکش

و این قوم عاد بودند که آیات و نشانه‌های پروردگارشان را انکار کردند و کافر شدند و از فرمان پیغمبر خدا یعنی هود تمرد کردند و از دستور پیغمبر خودداری کردند و دنباله‌رو آدمهای سرکش شدند.

وهود و همراهانش از سرزمین عاد به منطقه شحر (ناحیه‌ای در یمن کنار اقیانوس هند) که از سرزمین‌های یمن بود رفتند و آنجا منزل کردند و هود پس از دو سال در گذشت. و گفته شده است که او در سرزمین حضرموت دفن شده و خدا داناتر است.

وَأْتِيعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ ۚ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ ۚ أَلَا بَعْدَ إِعَادٍ قَوْمٌ هُودٌ ﴿٦٠﴾
در این دنیا و روز قیامت لعنتی بدنبال دارند، بدانید که عادیان پروردگار خویش را منکر بودند، هان! هلاک بر عادیان، قوم هود باد! (۶۰)

وَأْتِيعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ ۚ

وَأْتِيعُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل - لَعْنَةً: مفعول به - يَوْمَ: مفعول فیه

در این دنیا موجب لعنت خدا و نفرین مردمان قرار گرفتند و تا قیامت بدنامی و رسوایی برای آنان ثبت شده است و در قیامت نیز مورد لعنت خداوند قرار می‌گیرند و در آتش دوزخ می‌سوزند.

أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ

أَلَا: حرف تنبیه - عَادًا: اسم إن - كَفَرُوا: فعل ماضی، (و) فاعل، جمله خبر إن.

آگاه باشید و بدانید که قوم عاد به پروردگار خود، کافر شدند و ایمان نیاوردند و نگرویدند چه سرانجام بدی داشتند.

أَلَا بَعْدَ إِعَادٍ قَوْمٌ هُودٌ

أَلَا: حرف تنبیه - بَعْدًا: مفعول مطلق - قَوْمٌ: بدل

آگاه باشید و بدانید که قوم عاد از رحمت خداوند دور هستند این آن قومی است که حضرت هود بر آنان مبعوث شده بود نه عاد ارم که ایشان را عاد ثانیه گویند چونکه ایشان با قوم ثمود هلاک شدند آنان همیشه از رحمت خدای قهار دور و مطروحنده پس نفرین خداوند ﷻ بر آنان باد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَمَرُوا بِالْعَدْلِ هُمْ أُولُوا الْقُرْبَىٰ ۚ وَالَّذِينَ لَا آمَنُوا مِنْكُمْ هُمُ الْمُكَذِّبُونَ ﴿٦١﴾
وَأَتِيعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ ۚ أَلَا إِنَّ عَادًا كَفَرُوا رَبَّهُمْ ۚ أَلَا بَعْدَ إِعَادٍ قَوْمٌ هُودٌ ﴿٦٠﴾
وَأَتِيعُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ ۚ

و به ثمودیان برادرشان صالح را [فرستادیم] گفت: ای قوم! خدای یکتا را که جز او خدائی ندارید پرستید او خدایی است که شما را از خاک پدید کرد و آباد کردن آن خاک را بشما سپرد، از او آمرزش بخواهید و بدو توبه برید که پروردگار من به همه نزدیک است [و دعای خلق را می‌شنود] و اجابت می‌کند. (۶۱)

وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَمَرُوا بِالْعَدْلِ هُمْ أُولُوا الْقُرْبَىٰ ۚ

«ارسلنا وَاِلٰى ثَمُودَ اَخَاهُمْ صَالِحًا» ارسلنا محذوف است

و به سوی ثمود برادر ایشان صالح را فرستادیم که از برادران نسبی ایشان است و ثمود عاد آخر است برادرزاده‌ی عاد اول، و او ثمود بن عابر بن ارم بن سام بن نوح است. و میان هلاک شده قوم عاد هلاک

شده قوم ثمود پانصد سال بود. قوم ثمود مردمانی نیرومند و توانا و سرکش و کافر و تباه بودند و محل سکونت آنان در سرزمین‌های میان حجاز و شام بود که همان سرزمین حجر و از وادی القری است، پادشاه آن جندع بن عمر و بن عاد بن ثمود بن ارم بن سام بن نوح بود گروهی که به هود ایمان آورده بودند به آن پادشاه می‌گفتند که چگونه خداوند متعال قوم عاد را با توفانی نابود کننده نابود ساخت و تذکر می‌دادند که روش هود چگونه بوده است و او می‌گفت قوم عاد از این سبب نابود شدند که خانه‌های خود را استوار نمی‌ساختند و بتهای خود را چنان که شاید نمی‌پرستیدند.

آنگاه بزرگان ایشان نزد پادشاه خود جندع جمع شدند و گفتند می‌خواهیم برای خود خدایی برگزینیم و پرستش کنیم که نظیر آن را قوم عاد و قوم نوح نداشته‌اند، او در این باره به ایشان اجازه داد و آنان بتی سنگین از کوهی که نامش کثیب بود برای خود تراشیدند چهره‌اش را چون چهره آدمی و سینه و گردنش را چون گاو و دست پایش را چون اسب ساختند. همگان برای او به سجده افتادند و قربانیها کردند و پادشاه را گفتند و شاه همراه یاران خود در حالی که جامه‌های شاهانه و زر و زیور پوشیده بود آمد و همینکه آن را دیدند همگان به سجده افتادند. آنگاه پادشاه دستور داد برای آن بتخانه‌ای ساخته شود و ساخته شد.

قوم ثمود آن بت را می‌پرستیدند و بر سرکشی و ستم و کفر و تباهی خود افزودند و خداوند متعال آنان را در گشایش و بسیاری نعمت قرار داد و آنان چنان می‌پنداشتند که همه آن نعمت‌ها از برکات آن بت است. قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ ۖ صَالِحٌ كَفْت: ای قوم من! خدای تعالی را به یگانگی بپرستید و به او بگروید و برای شما معبودی جز او نیست قوم ثمود بسبب کثرت غذا و زیادی مال و توانایی جثه‌شان صالح را تکذیب کردند جز عده‌ی معدودی به او نگریدند.

و چون چهل سال از عمر صالح بگذشت خداوند او را به پیغمبری برای قوم ثمود برانگیخت جبرئیل به حضورش آمد و وحی الهی را به او الهام کرد و دستورش فرمود که به مردم بگوید لا اله الا الله بگویند و اقرار کنند که صالح بنده و فرستاده خداست، و صالح را آگاه ساخت که بزودی عجایب و معجزاتی از او آشکار خواهد شد. و بدین طریق قوم خود را به عبادت خدای تعالی و یگانه دعوت کرد و گفت:

هُوَ أَنشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ

خداوند شما را یعنی فرزند آدم را که پدر شماست از خاک آفرید: سعدی گفت:

ز خاک آفریدت خداوند پاک پس ای بنده افتادگی کن چو خاک

پس از حضرت باری تعالی آمرزش بخواهید و به او ایمان آرید و او را عبادت و پرستش کنید سپس به سوی او از گناهان توبه کنید و تنها او را بپرستید.

إِنَّ رَبِّي قَرِيبٌ مُجِيبٌ

ی: اسمِ اِنْ - قَرِيبٌ: خبرِ اِنْ - مُجِيبٌ: خبرِ ثانی

بدرستی که پروردگار من به امید رحمت و مغفرت به امیدواران نزدیک است و کسانی که به سوی او برگردند و از گناهان توبه کنند و طلب مغفرت کنند با فضل و رحمت خود اجابت کننده دعوت کنندگان است.

قَالُوا يَصْلِحْ فَذَكُرْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ ﴿١٢﴾

گفتند: ای صالح! پیش از این امیدها از تو داشتیم، چطور ما را از پرستیدن خدایانی که پدرانمان می پرستیده اند، منع می کنی، و بی گمان از این آئین که بسوی آن دعوتمان می کنی به شک می اندریم. (۶۲)

قَالُوا يَصْلِحْ فَذَكُرْتَ فِينَا مَرْجُوًّا قَبْلَ هَذَا أَتَنْهَانَا أَنْ نَعْبُدَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا وَإِنَّا لَفِي شَكِّ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ مُرِيبٌ

يَصْلِحْ: منادا- كُنْتَ: فعل ماضی (ناقصه)، (ت) اسم کان- مَرْجُوًّا: خبر کان

گفتند: ای صالح! تا امروز ما امیدوار بودیم که برای ما سرور و پیشرو باشی و در کارها راهنمای ما باشی چونکه تو را در جوانی عاقل و زیرک و دانا می پنداشتیم و امید داشتیم که بدین ما بازگردی، این عبارت را بدان گفته بودند که صالح تاکنون با عبادت کردن بتان ایشان مخالفت می کرد ولی ایشان را از آن باز نمی داشت پس آن زمان که ایشان را نهی کرد و از عبادت بتان بازداشت گفتند آیا ما را باز می داری از آنکه می پرستیم و پدران ما آن را عبادت می کردند و بتحقیق ما در شک و تردید هستیم از آنچه که تو ما را به آن می خوانی و دعوت می کنی و به ترک بتان فرمان می دهی.

قَالَ يَنْقُومُ آرَاءُيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِّنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ ۖ فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ ﴿١٣﴾

گفت: ای قوم! بمن بگوئید اینک که به پروردگار خویش یقین دارم و رحمتی از او سوی من آمده، اگر عصیان خدا بکنم چه کسی مرا در قبال او یاری می کند! پس با این کار، شما جز بر زبان من نمی افزاید. (۶۳)

قَالَ يَنْقُومُ آرَاءُيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّي وَآتَانِي مِّنْهُ رَحْمَةً فَمَنْ يَنْصُرُنِي مِنَ اللَّهِ إِنْ عَصَيْتُهُ ۖ

مِنْ: مبتدا- يَنْصُرُنِي: فعل مضارع- ن: وقایه- ی: مفعول به- فاعل (هو)، جمله خبر

صالح گفت: ای قوم من! خبر دهید و بگوئید، اگر من دلیل روشنی از جانب خدا داشته باشم و خدا از جانب خود به من رحمتی یعنی نبوتی و رسالتی داده باشد اگر با این همه نعمت از جانب پروردگار سربیزی کنم چه کسی مرا از خشم خدا نجات می دهد و یاری می کند و از عذاب او مرا می رهااند؟!

فَمَا تَزِيدُونَنِي غَيْرَ تَخْسِيرٍ

تَزِيدُونِي: فعل مضارع - (و) فاعل - (ن) و قايه - ي: مفعول به - غَيْرَ: تمیز

و شما با این کارتان مرا به دین خود دعوت می‌کنید و با من مخاصمه و مجادله می‌کنید پس شما جز ریاکاری من نمی‌افزائید.

گفته‌اند که قوم ثمود بعد از مباحثه و مخاصمه و مجادله طلب معجزه نمود چنانچه در سوره اعراف گفته شد.

قوم ثمود بسبب زیادی عدد و زیادی مال و قدرت جسمانی صالح را تکذیب کردند جز عده معدودی به او نگرویدند و گفتند که به همراه ما به صحرا بیرون بیا که فردا عید ماست و ما بتها را آرایش داده به تماشا خواهیم آورد. و تو از خدای خود چیزی بخواه ما نیز از خدایان خود چیزی بخواهیم پس دعای هر که به محل اجابت رسد آن دیگری از آن تبعیت کند و به این طریق قرار گذاشتند که روز دیگر به صحرا بیرون رفتند و آن قوم هر حاجتی که از بت‌ها خواستند درخواستشان اجابت نشد پس خجالت زده و رسوا شده سرهای ملول در پیش افکندند رئیس ایشان جندع بن عمرو که یکی از اشراف قبیله ثمود بود به صالح گفت: اگر راست می‌گویی که پیامبر خدایی تا به تو ایمان بیاوریم و اشارت به سنگی کرد که آن را کاتبه می‌گفتند که آن سنگی بود که به تنهایی و به هیچ کوهی از زمین متصل نبود و در سرزمین حجر بر آمده بود.

جندع گفت: ای صالح از این سنگ ناقه‌ای بیرون بیاور شتری بسیار موی، تنومند و سرخ رنگ و آبستن باشد. صالح فرمود: اگر خدای من به قدرت کامل خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتری از سنگ بیرون بیاورد شما چه می‌کنید گفتند ما به خدای تو می‌گرویم و خدای تو را پرستش می‌کنیم و به این شرط سوگند یاد کردند.

وَيَنْقُومِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ ءَايَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ ﴿٦٤﴾

ای قوم! این شتر خداست که معجزه‌ای برای شماست، بگذاریدش در زمین خدا چرا کند و بدی به او نرسانید که عذابی زودرس شما را بگیرد. (۶۴)

وَيَنْقُومِ هَذِهِ نَاقَةُ اللَّهِ لَكُمْ ءَايَةٌ فَذَرُوهَا تَأْكُلْ فِي أَرْضِ اللَّهِ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابٌ قَرِيبٌ

هَذِهِ: مبتدا - نَاقَةُ: خبر - ءَايَةُ: حال

بعد از قرار شرط مسلمان شدن در صورت بروز معجزه از جانب صالح، صالح دو رکعت نماز خواند و به تضرع و زاری دعا کرد تا اینکه آن سنگ همچون شتری آبستن شکم باز کرد فی الحال سنگ

بحرکت در آمد بمانند ماده شتری که در وقت زادن ناله کند بنالید و بشکافت و ناقه بدان وجه که خواست قوم بود بیرون آمد.

و آن صالح چوز که زاد یقین گشت مرا کوه پی مژده تو اشتر جمازه شود

و آن شتر بسیار عظیم الجثه بود. و هم در آن حال بزاد و بچه ای همچون خود به بزرگی به تمامی بنهاد و مردمان در آن می نگریستند صالح گفت: هر آینه آمد بشما دلیلی آشکار از جانب پروردگار شما که دلالت می کند بر صدق نبوت من آنکه تفسیر کرد و گفت: معجزه ی روشن از پروردگار شما که دلیل بر کمال قدرت او و صحت نبوت من است. بعد از اظهار این معجزه بزرگ صالح فرمود ای قوم این شتر خداست یعنی خدا بیرون آورد این ناقه را از صخره کائبه یعنی سنگ بزرگ و سخت تا برای شما برهانی باشد بر پیغمبری من که خلق کرد خداوند آن را به قدرت خود در آن سعی و تصرف نیست و صلب نرینه^۱ و رحم مادینه^۲ در میان نیست و جز تکوین و قدرت الله حدوث آن نیست.

زمانیکه ناقه از آن سنگ بیرون آمد در صحرا با بچه خویش می چرید در تابستان به کوه و در زمستان به دشت می رفت. و چهارپایان و مواشی^۳ ایشان از آن ناقه می ترسیدند و می رمیدند و آبشخور بر ایشان تنگ کرده بود که آن آبشخور یک روز برای ناقه و بچه او بود و یک روز برای چارپایان و مواشی ایشان پس جندع بن عمرو از میان قوم ایمان آورد و دیگران همه برگشتند و در طغیان بیفزودند.

یکی به نور عنایت ره هدایت یافت یکی به وادی خذلان بماند سرگردان
یکی به وسوسه دیو رفت سوی سقر یکی ز پیروی حق گرفت ملک جهان

پس بگذاریدش این ناقه را تا گیاه در زمین خدا بخورد و برای شما در خوردن او هیچ مؤنتی و سختی نیست و به وی هیچ بدی مرسانید پس شما را عذاب دردناک فراگیرد به جهت استحقاق عذاب نه به واسطه ضرر ناقه بلکه به اقامت و پافشاری ایشان بر کفر بعد از مشاهده ی معجزه و عقر^۴ دلیل عتو و تعدی و تجاوز ایشان است.



فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ذَٰلِكَ وَعَذَابُ كَذُوبٍ
و شتر را بکشتند گفت: سه روز در خانه خویش، خوش کنید، که این وعده ای تکذیب نشدنی است. (۶۵)

فَعَقَرُوهَا فَقَالَ تَمَتَّعُوا فِي دَارِكُمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ

فَعَقَرُوهَا: فعل ماضی، (و) فاعل - ها: مفعول به

پس کشتند و پی کردند آن ماده شتر را و سرکشی کردند از فرمان برداری فرمان پروردگار خویش و گفتند ای صالح بیار به ما آنچه وعده می کنی از عذاب اگر تو از پیغمبران هستی. چونکه قوم ثمود از

۱ - تیره پشت مردان

۲ - بچه دان زنان

۳ - مثل گاو و گوسفند و شتر

۴ - شتر پی کرده

ناقه به تنگ آمده بودند در روزی که نوبت شرب او می شد تمام آبهای چاههای ایشان را می آشامید و در روزی که نوبت قوم او می شد آب چاهها به چارپایان ایشان وفا نمی کرد و دیگر در تابستان به ظهر و پشت وادی می رفت زیرا که ظهر وادی سردتر بود و انعام یعنی شتران و گاوان و گوسفندان قوم از او هراسان شده بودند و به بطن وادی می رفتند و در زمستان به بطن و شکم وادی روی می آورد و به چارپایان از این جهت ضرر می رسید مفسران در بیان این قصه گفتند که:

قدار بن سالف و مصدع بن دهر دو مرد طاعی و سرکشی بودند و هریکی زنی می خواست از قوم خویش و دو زن بودند در آن عصر یکی صدوف و یکی عنتره قرار بن سالف در صدوف رغبت کرد و مصدع بن دهر در عنتره و این دو زن در کشتن ناقه سخت حریص بودند از بهر آنکه صاحب مواشی بودند و آبشخور برایشان تنگ شده بود که هر روز نوبت آب برایشان بود. یک روز نوبت ناقه و بچه او و آن روز که نوبت ناقه و بچه او بود همه آب را می خوردند و یک قطره آب در چاه باقی نمی ماند و روز دیگر نوبت قوم بود و مواشی ایشان آب برایشان تنگ شده بود و نیز چرندگان ایشان از ناقه می ترسیدند و می رمیدند پس از آن، دو زن بدین سبب قرار و مصدع را بر عقر ناقه داشتند، و خویشتن را بر ایشان عرضه کردند که اگر ناقه را بکشند ما زنان شما باشیم ایشان به طمع زنان رفتند و خمر خوردند تا خمر بر او اثر کرد آنگاه رفتند و هفت کس دیگر را از گمراهان و غاویان قوم خویش را خبر کردند تا با ایشان همدست شدند پس رفتند و منتظر و مترصد نشسته زمانیکه ناقه از آبشخور بازگشتند، مصدع اول بار تیری بر او انداخت و او را زد سپس قرار او را با شمشیر ضربت زد و کامل بکشت پس قوم همه جمع شدند و گوشت آن را قسمت کردند.

اما قول سدی در این قصه آن است که پروردگار عزیز به صالح وحی فرمود که قوم تو ناقه را می کشند صالح قوم خود را از این وحی آگاه کرد. ایشان گفتند ما نمی کشیم و هرگز در فکر کشتن آن نیستیم صالح گفت: قاتل آن در این ماه از مادر متولد می شود و هلاک شما بر دست اوست ایشان گفتند: در این ماه هر پسری که از مادر بزاید او را بکشیم.

در آن ماه نه پسر زائیده شد، همه را کشتند و دهمین پسر متولد شد زنده بگذاشتند، اشقر ارزق و کبود رنگ، شخصی تمام نیکو قد بر آمد آن نه مرد که پسران خود را کشته بودند بر صالح خشم گرفتند و سوگند خوردند که صالح را بکشیم و صالح هر شب به مسجد به محراب عبادت می رفت ایشان سدر راه وی شدند و در غار کمین ساختند پروردگار جهانیان غار را بر سر ایشان فرود آورد و همه را هلاک کرد روز دیگر مردمان بانگ بر آوردند و همه به اتفاق به کشتن ناقه جمع شدند و آن را کشتند.

مولانا گفت:

پی بریدندش ز جهل آن قوم مر
آب حق را داشتند از حق دریغ
ناقه الله و سقیاها چه کرد
روح اندر وصل و تن در فاقه است

ناقه صالح بصورت بد شتر
ناقه الله آب خورد از جوی میغ
تا بر آن امت ز حکم مرگ و درد
روح همچون صالح و تن ناقه است

پس زمانی که ناقه را بکشتند بچه ناقه بگریست چنانچه اشک از چشم وی روان گشته بود و آن را می دیدند آنکه بچه ناقه بر بالای کوه رفت و به صالح خبر رسید که ناقه را کشتند و قومی عذر خواهی می کردند و می گفتند ما گنهکار نیستیم بی خبر بودیم صالح گفت آیا می توانید بچه ناقه را پیدا کنید اگر بتوانید پیدا کنید امید می رود که عذاب وقت از بین برود.

ایشان رفتند و بچه شتر را دریابند بچه شتر بر بالای کوه رفت و به فرمان خدا کوه بالا رفت چندان که هیچ مرغ پرنده ای بر سر آن نرسید، و آن بچه بر سر آن کوه به صدا در آمد تا به فرمان الله که: *این امی؟ این امی؟ (کجاست مادرم؟ کجاست مادرم؟)* آن زمان سه بانگ بکرد و سنگ شکافته گشت و داخل سنگ فرو شد و ناپدید گشت. صالح گفت: می دانی که آن سه بانگ چه اشارت بود؟ هر بانگی اشاره به روزی است که بشما از عمر باقی مانده است و پس آن عذاب الله در رسد و دمار از شما برآرد.

پس دیگر روز پنجشنبه بود برخاستند رویهایشان زرد گشته و روز آدینه برخاستند رویهایشان سرخ گشته به رنگ خون و روز دیگر شنبه برخاستند رویهایشان سیاه گشته به رنگ قیرو صالح از میان ایشان بیرون آمد با مؤمنان قوم خویش و به سوی شام رفتند در ناحیه فلسطین، و ایشان روز شنبه منتظر عذاب نشستند و دل بر مرگ و هلاک نهادند پس روز یکشنبه به وقت چاشت از آسمان صاعقه و صیحه و از زمین زلزله و رجه به یکبار آمد و از بیم و فزع از وی در می افتادند مرده و کشته و چون خاکستر گشته این است که پروردگار عزیز از عذاب خبر داده بود.

مولانا گفت:

گفت صالح چونک کردید این حسد	بعد سه روز از خدا نعمت رسد
بعد سه روز دگر از جانستان	آفتی آید که دارد سه نشان
رنگ روی جمله تان گردد اگر	رنگ رنگ و مختلف اندر نظر
روز اول رویتان چون زعفران	در دوم رو سرخ همچون ارغوان
در سوم گردد همه روها سیاه	بعد از آن اندر رسد قهر اله

ذَٰلِكَ وَعَدُّ غَيْرُ مَكْذُوبٍ

ذَٰلِكَ: مبتدا - وَعَدُّ: خبر

بعد از آن، عذاب بر شما فرود آمدنی است و این وعده ای بی دروغ است.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا بَنَيْنَا صَلْبًا وَأَلْدَيْنَا ۚ ءَامِنُوا مَعَهُ ۚ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ ﴿٦٦﴾

و همینکه فرمان ما پیامد صالح را با کسانی که بدو ایمان آورده بودند، به رحمت خویش از خواری آن روز، رهانیم که پروردگار تو نیرومند و مقتدر است. (۶۶)

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا بَنَيْنَا صَلْبًا وَأَلْدَيْنَا ۚ ءَامِنُوا مَعَهُ ۚ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَمِن خِزْيِ يَوْمِئِذٍ

پس زمانی که فرمان عذاب ما آمد صالح و آنانکه به او گرویده بودند نجات دادیم و به فضل و رحمتی از جانب ما ایشان را از رسوایی بلا رهانیدیم. پس صالح از قوم روی گردانید و اعراض کرد و گفت: ای قوم! من بشما پیغام پروردگار خود را رسانیدم و شما را نصیحت کردم اما شما نصیحت کنندگان را دوست نمی‌دارید.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ

رَبَّكَ: اسمِ اِنَّ - (هو) ضمیر فصل - الْقَوِيُّ: خبر اِنَّ - الْعَزِيزُ: خبر اِنَّ ثانی

به یقین پروردگار تو همان نیرومند شکست ناپذیر است، که بر نجات دادن دوستان و نابود کردن دشمنانش توانا می‌باشد.

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيرِهِمْ جَثَمِينَ ﴿٦٧﴾

و کسانی که ستم کرده بودند دچار صیحه شدند و در دیار خویش بی جان گشتند. (۶۷)

وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِيرِهِمْ جَثَمِينَ ﴿٦٧﴾

(و) اسم اصبح - جَثَمِينَ: خبر اصبح

پس ایشان را به سبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه‌ی عظیم که آن صدایی بود از حد در گذشته که کسی مثل آن نشنیده و ندیده بود یعنی صیحه جبرئیل علیه السلام همه جا را فرا گرفت. پس صبح کردند یعنی قدار بن سلف و اصحاب او. در سوره «اعراف» آمده است که آنها با «زلزله» نابود شدند. پس وجه جمع میان آیات این دو سوره آن است که: زلزله و بانگ مرگبار و صیحه بر آنان فرود آمد. می‌گویند در میان ایشان زنی بود مقعد یعنی بر جای مانده نام وی ذریعه و کافر دل بود و با صالح سخت خصومت بود آن ساعت که عذاب معاینه دید پروردگار عزیز او را تندرست کرد تا از میان ایشان به وادی القری سرحد دیار ثمود بیرون رفت و مردمان را از آنچه از هلاک ثمود دید خبر کرد آنکه همان جای بر دیدار مردم بر جای بمرد و هلاک گشت پس از هلاک ثمود، صالح از شام به مکه بازگشت.

كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا ۖ أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ ۖ أَلَا بَعْدَ الثَّمُودِ ﴿٦٨﴾

گویی اصلا در آنجا نبوده اند. بدانید که ثمودیان پروردگار خویش را منکر شدند، ای هلاک بر ثمودیان باد! (۶۸)

كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا ۖ

خداوند با آن صیحه آنچنان ایشان را هلاک کرد و آنچنان مرده بودند که گویا هرگز در آن خانه‌ها نبودند.

أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ

ثَمُودَ: اسمِ اِنَّ - كَفَرُوا: فعل ماضی - (و) فاعل، خبر اِنَّ

بدانید و آگاه باشید براستی قوم ثمود پروردگار خود را انکار کرده بودند.

أَلَا بَعْدَ الْإِسْمُودَ

بَعْدًا: مفعول مطلق

بدانید که از رحمت خدای خود دور شده بودند دلی که قفل نومیدی برو زده باشد از او چه طاعت آید؟ چشمی که بر کفر آلوده باشد چگونه بعبرت نگیرد؟ آه از پای بند نهانی! فغان از حسرتی جاودانی! زینهار از قهر سلطانی! این است واقعه‌ای که هم تلخ است و هم شیرین. تلخ است از جهت کشته شدن ناقه و بچه او و ... و شیرین است برای کسانی که می‌خواهند از این واقعه عبرت بگیرند. از باب ایمان آوردن به رسالت پیغمبران و به معجزات ایشان و بر حذر داشتن از اتباع نفس شیطانی.

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ

حَنِيزٍ ﴿٦٩﴾

براستی، فرستادگان ما با نوید، نزد ابراهیم شدند، گفتند: سلام بر تو، گفت: سلام بر شما و طولی نکشید که گوساله بریان پیش آورد. (۶۹)

وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا

جَاءَتْ: فعل ماضی - رُسُلُنَا: فاعل - ابراهیم: مفعول به - سَلَامًا: مفعول مطلق

بتحقیق فرشتگان ما که یازده یا دوازده یا هفت یا سه بودند گفته‌اند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل بر صورت‌های جوانان و نیکو رویان آمدند و ابراهیم را به فرزند اسحق بشارت دادند یعنی آن ملائکه آمدند و به ابراهیم رسیدند و سلام کردند و به فرزند اسحق مژده دادند.

قَالَ سَلَامٌ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ حَنِيزٍ

سَلَامٌ: مبتدا - خبر محذوف

ابراهیم جواب سلام را گفت ابراهیم ندانست که فرشتگان اند و ایشان را در مهمانخانه نشانید پس هیچ درنگ نکرد و گوساله بریان شده را آورد و خوان بگسترد و گفت برای خوردن طعام بفرمائید، دست بطعام دراز نکردند و ترس ابراهیم شدت یافت و گفت: همانا ما از شما بیمناکیم. گفتند مترس همانا تو را مژده می‌دهیم به پسر دانا ابراهیم گفت آیا با آنکه پیری مرا فرا گرفته است مژده می‌دهید، در سوره حجر آمده است: ساره که آنجا ایستاده بود بر چهره‌ی خود زد و گفت من پیرزنی نازایم. ساره نمی‌دانست که ایشان فرشتگان اند و جبرئیل به او گفت: فرمان پروردگار تو چنین است که او حکیم و داناست.

فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَّرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً قَالُوا لَا تَحَفَّ إِنَّآ أُرْسِلْنَا إِلَىٰ

قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٠﴾

و همینکه ابراهیم دید دست بدان نمی‌زنند، در حالی دلش متوحش شد و بیمناک گشت، گفتند: بیم مدار که ما را بقوم لوط فرستاده‌اند. (۷۰)

فَلَمَّا رَأَى أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكَّرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ خِيفَةً

رءَا : فعل ماضی - (هو) فاعل - ایدی: مفعول به

پس آن زمانیکه ابراهیم دید که فرشتگان دستهای خود را به آن طعام نمی‌رسانند و دست به طعام نمی‌زنند در دل خود ترسی ایجاد کرد چونکه آن زمان هر که قصد کسی را داشته باشد دست به غذا نمی‌زد و طعام تناول نمی‌کرد و چون طعام نخوردند بترسید که دزدان باشند و به وی ضرری برسانند فرشتگان به ترس ابراهیم واقف شدند و گفتند:

قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أَزْسِلْنَا إِلَى قَوْمِ لُوطٍ

لَا تَخَفْ: فعل مضارع مجزوم، فاعل ضمیر مستتر (انت)

ای ابراهیم از ما مترس بدرستی که ما فرشتگانیم و از جانب خدا به سوی قوم لوط آمده‌ایم تا ایشان را عذاب کنیم.

لوط بن هاران بن آذر - برادر زاده ابراهیم بود با عموی خود از زمین بابل به شام رفت. رب العالمین لوط را به اهل سدوم فرستاد.

بیست و اند سال مردم سدوم را به اسلام دعوت کرد و یکی از ایشان ایمان نیاورد گوید در همان شب که خداوند قوم لوط را عذاب کرد ساره به اسحاق باردار شد و چون اسحاق متولد شد در چهره‌ی او نوری بود که اطراف او را روشن ساخت در آیه ۴۲ سوره ابراهیم آمده است. چون ابراهیم گفت: سپاس و ستایش پروردگار را که در پیری اسماعیل و اسحق را به من ارزانی فرمود.



وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَلَبَسَ نَهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ (۷۱)

و زن وی که ایستاده بود بخندید، وی را به اسحق و از پی اسحق، یعقوب، نوید دادند. (۷۱)

وَأَمْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ فَلَبَسَ نَهَا بِإِسْحَاقَ

امراته: مبتدا - ه: مضاف الیه - قائمه: خبر

و زن ابراهیم (ساره) بنت هاران آنجا ایستاده بود و در پس پرده سخن فرشتگان را می‌شنید همینکه سخن و مژده فرشتگان را شنید از فرط شادی بخندید و گویند خوشحالی او به جهت از بین رفتن ترس ابراهیم بود می‌گوید این مژده‌ای بود که اسحاق را به زبان فرشتگان بشارت دادیم.

وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ

و بعد از اسحق به یعقوب بشارت به ساره داده شد چونکه بزرگی و افتخار زنان بفرزند بیشتر است و دیگر آنکه ابراهیم از هاجر پسری داشت نام او اسمعیل است زمانیکه مژده فرزند شنید ساره گفت:



قَالَتْ يُونِئِي ۖ أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ (۷۲)

ساره گفت: وای بر من! چگونه فرزند می‌زایم که من پیر زنم و این شوهرم پیر مرد است واقعاً که این چیزی شگفت انگیز است. (۷۲)

قَالَتْ يُونِئِي ۖ أَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَذَا بَعْلِي شَيْخًا

انا: مبتدا - عَجُوزٌ: خبر - وَهَذَا: مبتدا - بَعْلِي: خبر - شَيْخًا: حال
ساره گفت ای عجب! آیا من فرزندی تولد کنم و حال آنکه من پیرزن نود و نه ساله و شوهرم ابراهیم
پیرمردی بیش از صد ساله است.

إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ

هَذَا: اسم إِنَّ - لَشَيْءٌ: خبر ان

بدرستی که چیز عجیبی می‌گویند و تعجب ساره از راه عرف و عادت بود نه از روی انکار قدرت حق
جل جلاله.

قَالُوا أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ﴿٧٣﴾
فرشتگان می‌گفتند: مگر از کار خدا تعجب می‌کنی، رحمت خدا و برکتهای وی بر خاندان شما باد که
وی ستوده و بزرگوار است. (۷۳)

قَالُوا أَتَعْجِبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ

رَحْمَتُ: مبتدا - عَلَيْكُمْ: جار و مجرور خبر

فرشتگان گفتند: «اتعجبین من امر الله» مگر از کار خدا تعجب می‌کنید. استفهام است این دعائی است
که فرشتگان به خاندان ابراهیم گفتند (رحمه الله و برکاته علیکم اهل البيت) و این دعا در شریعت
مصطفی ﷺ بماند تا آخر الابد چونکه در تشهد نماز می‌گویند کما صلیت و بارکت علی ابراهیم و علی
آل ابراهیم و آن برکات نبوت است در خاندان ابراهیم که هر چه پیغمبران بودند بعد از ابراهیم از
نسل اسحق و اسمعیل بودند.

إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ

ه: اسم ان - حمید: خبر ان - مجید: خبر ان ثانی

بدرستی که خداوند با بخشش نعمتهای بزرگ و اظهار کرم خاندان ابراهیم را ستوده است.

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجْدِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ ﴿٧٤﴾

و همینکه آن ترس از ابراهیم برفت و نوید بدو آمد، در آن حال برای خلاص قوم لوط، مجادله
می‌کرد. (۷۴)

فَلَمَّا ذَهَبَ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَى يُجْدِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ

ذَهَبَ: فعل ماضی - الرَّوْعُ: فاعل

پس آن زمانیکه ترس از ابراهیم برفت و به وی مژده فرزند آمد با فرشتگان درباره قوم لوط مجادله
کرد یعنی ابراهیم به فرشتگان گفت شما فرستاده شدید که هلاک کنید قومی را که در بین آنان مؤمن
است فرشتگان گفتند اگر در هر دهکده یک نفر مؤمن باشند برای هلاک ایشان فرمان نداریم و ما
لوط و اهل او را در میان قوم او که کافرند بیرون خواهیم آورد.

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿٧٥﴾

ابراهیم، برآستی بردبار و نرم دل و مطیع بود. (۷۵)

إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ ﴿٧٥﴾

إِبْرَاهِيمَ: اسم اَن - ل: مزحلقة، لَحَلِيمٌ: خبر اَن.

بدرستیکه ابراهیم حلیم و شکیبا و بردبار و در انتقام از تبهکاران عجله نداشت آه زننده و تأسف خورنده بر آدمیان و بازگشت کننده به حضرت عزت بود.

يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ لَمَنِيبٌ عَذَابٌ غَيْرَ مَرْدُورٍ ﴿٧٦﴾

ای ابراهیم! از این بگذر، که فرمان پرورد گارت پیامده و عذابی برگشت ناپذیر به آنها می رسد. (۷۶)

يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا

فرشتگان گفتند ای ابراهیم از این جدال که در شأن قوم لوط بمیان آورده ای در گذر و دست از بحث و مجادله بکش.

إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ

بدرستیکه فرمان پروردگار تو در جهت عذاب و هلاک ایشان آمده است.

وَإِنَّهُمْ لَمَنِيبٌ عَذَابٌ غَيْرَ مَرْدُورٍ

هم: اسم اَن - مَنِيبٌ: خبر اَن.

بدرستیکه عذاب بطور قطع و حتم به آنان می رسد و جدال و بحث تو بی فایده است همانطوریکه در اخبار ابراهیم نقل کردیم فرشتگان به ابراهیم خبر دادند که خداوند قوم لوط را نابود کنند فرشتگان به لوط آمدند و گفتند شب فرا رسید هر چه لازم است انجام بده گفت:

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ ﴿٧٧﴾

و همینکه فرستادگان ما به لوط وارد شدند (بر قوم)، لوط از آمدنشان پریشان حال و دلنگ شد و گفت این روز بسیار سختی است. (۷۷)

وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَيِّئًا بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ

جَاءَتْ: فعل ماضی - رُسُلُنَا: فاعل - لُوطًا: مفعول به

و آن هنگام که فرشتگان آمدند، فرستادگان به سوی لوط، حضرت لوط اندوهگین و تنگدل شدند به جهت اینکه با روهای زیبا و خوش بود نه از جهت مهمانداری اندوهگین بود و گفت امروز، روز سختی است. آن هنگام که فرشتگان آمدند و وارد خانه شدند و در را بستند، لوط به همسرش گفت تو چهل سال گناه کرده ای و اینک بر میهمانان خود می ترسم کار ایشان را پوشیده بدار شاید خداوند گناهان تو را بیامزد گفت آری، ولی همان دم از خانه بیرون رفت و چراغی در دست گرفته بود و بر

گروهی از قوم خبر داد که میهمانان لوط دارای چه زیبایی و جمالی هستند، و چون لوط این کار را دانست در خانه را استوار بست ولی تبهکاران آمدند.

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ قَالَ يَنْقَوْمِرْ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي ۚ أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ ﴿٧٨﴾

و قوم لوط به جهت عمل زشتی که در آن سابقه داشتند سرعت به درگاه او وارد شدند لوط به آنها گفت: ای قوم من! اینها دختران من اند که برای شما پاکیزه ترند از خدا بترسید و مرا در مورد، میهمانانم رسوا نکنید، مگر مرد عاقلی در میان شما نیست. (۷۸)

وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ إِلَيْهِ

وَجَاءَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - قَوْمُهُ: فاعل.

و قوم او در حالت شتاب به سوی لوط آمدند و در زدند چون آن قوم بدکار بودند و برای مقاصد شوم خود وارد شدند.

وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ

آن قوم تبهکار بودند و کارهای زشت و بد انجام می دادند از الواط و کبوتر بازی و بانگ زدن در مجالس و مسخره کردن رهگذر در کوچه ها، آمدند و میهمانان را طلب کردند.

قَالَ يَنْقَوْمِرْ هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي ۚ

هَؤُلَاءِ: مبتدا - بَنَاتِي: خبر

لوط گفت: ای قوم من! این دختران من برای شما پاکیزه ترند و من ایشان را به ازدواج شما در می آورم با شریعت ایشان و از خدا بترسید و مرا در مقابل میهمانانم رسوا نکنید.

أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ

مِنْكُمْ: جار و مجرور خبر لیس مقدم - رَجُلٌ: اسم لیس

آیا در میان شما مردی مومن و هدایت یافته نیست که شما را از کارهای زشت باز دارد.

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَنَعْلَمُ مَا تُرِيدُ ﴿٧٩﴾

گفتند: دانی که ما را بدختران تو حقی نیست و تو دانی که چه می خواهیم. (۷۹)

قَالُوا لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ

قوم گفتند: ای لوط! بدرستی که تو می دانی که هیچ نیازی به دختران تو نداریم و میل و رغبتی بر آنان نداریم.

وَإِنَّكَ لَنَعْلَمُ مَا تُرِيدُ

ک: اسم ان - ل: مزحلقه - لَنَعْلَمُ: فعل مضارع، فاعل انت، خبر ان - ما: مفعول به

و بدرستی که تو می دانی که ما چه می خواهیم در را شکستند و وارد خانه شدند لوط بر در خانه ایستاد و گفت میهمانان خود را به شما تسلیم نمی کنم مگر اینکه جانم از دست برود. یکی از ایشان پیش آمد و بر صورت لوط علیه السلام سیلی زد و ریش او را گرفت و آنان او را از در خانه کنار زدند. لوط گفت پروردگارا حق مرا از ایشان که تبهکاران اند بگیر و ایشان را نفرین و لعنتی سخت فرمای. چون آنان قبلاً از دختر لوط خواستگاری کرده بودند، از این رو سخن گفتند. تو خوب می دانی که ما چه می خواهیم یعنی: تو می دانی که ما مردان را می خواهیم نه زنان را.



قال لَوْ أَن لِّي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ أَوْيَ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ
گفت: کاش در قبال شما نیروئی داشتم یا به تکیه گاهی قوی پناه می بردم (۸۰)

قال لَوْ أَن لِّي بِكُمْ قُوَّةٌ أَوْ أَوْيَ إِلَىٰ رُكْنٍ شَدِيدٍ
لی: جار و مجرور خبر ان - قُوَّةٌ: اسم ان

لوط در جواب ایشان گفت ای کاش من در دفع شما نسبت به میهمانانم قوتی و نیرویی داشتم هر آینه شما را دفع می کردم یا پناه گیرم به نیرویی که می توانستم بوسیله قدرت در دفع شما می کوشیدم. مولانا گفت:

آستانش که قبله گاه همه است از همه آفتی پناه همه است
هر که دل در حمایتش بسته است از غم هر دو کون وارسته است

در حدیث شریف به روایت ابوهریره از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است که فرمودند: رحمت خداوند بر لوط باد، در حقیقت او به تکیه گاهی استوار پناه می جست، یعنی حمایت خدای متعال.

قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ فَأَسِرْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْنَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَانِكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ



فرشتگان گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگار توایم، هرگز بتو دست نیابند، پاسی از شب با خاندان خویش از این دیار بیرون رو و هیچیک از شما باز نماند، مگر زنت که هر چه به آنها می رسد باو نیز خواهد رسید، موعد ایشان صبحدم است و تا صبح وقت زیادی نیست. (۸۱)

قَالُوا يَلُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَنْ يَصْلُوا إِلَيْكَ فَأَسِرْ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْنَفِتْ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَانِكَ

لوط: منادی - (نا) اسم ان - رسل: خبر ان

فرشتگان گفتند ما فرستادگان خدای توایم و به عذاب قوم تو آمده ایم قوم لوط در آمدند و به سوی فرشتگان هجوم آوردند و خداوند چشمان ایشان را کور و چهره هایشان را سیاه کرد مطمئن باش که

آنها نمی‌توانند به تو آسیبی برسانند پس کسان و اهل خود را بعد از سپری شدن پاره‌ای از شب بپرو بیرون کن مگر زن خود را که او کافره است.

با بدان یار گشت همسر لوط
سگ اصحاب کهف روزی چند
خاندان نبوتش گم گشت
پی نیکان گرفت و مردم شد

إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ

ه: اسمِ آن - مصیب: خبر مقدم - ما: مبتدا مؤخر - اصابهم: فعل ماضی - هم: مفعول به - (هو) فاعل، خبرِ آن

بدرستیکه به زن تو همان خواهد رسید که به قوم لوط می‌رسد.

إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ

موعد: اسمِ آن - هم: مضاف الیه - الصبح: خبرِ آن.

جبرئیل فرمود بدرستیکه زمان عذاب ایشان در صبح است لوط گفت که هنوز برای صبح خیلی وقت است.

أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ

الصبح: اسمِ لیس - ب: حرف جر زائد - قریب: خبرِ لیس
آیا صبح نزدیک نیست؟ مراد صبح نزدیک است.

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَىٰهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنْضُودٍ ﴿٨٢﴾
و همینکه فرمان ما پیامد دیارشان را زیر و زبر کردیم و سنگهایی از گل سخت و منظم، بر آن بارانندیم. (۸۲)

فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَلَىٰهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنْضُودٍ
سجیل: سنگ گلی - منضود: پی‌درپی و منظم

پس آن زمان که فرمان عذاب ما بدیشان آمد ما بقدرت کامل خود آن شهرها را پی‌درپی زیرورو گردانیدیم و بعد از زیرورو کردن سنگ باران کردیم سنگ‌های گلی و در شهرهای دیگر هم به همین

منوال بود و از محل آن شهرها دود و بخار بسیار بدبو بیرون می آمد که هیچ کس نمی توانست آن را ببوید و آثار آن شهرها باقی مانده است.
خداوند متعال می فرماید:

« و از آن شهرها نشانه های روشنی باقی گذاردیم برای قومی که می اندیشند » گوید و لوط به حضور ابراهیم رسید و این گفتار الهی است که می فرماید: و لوط را حکمت و دانش دادیم و او را از شهری که کارهای زشت می کردند رهانیدیم که آنان مردمی بد و تبهکار بودند و او را وارد رحمت خود کردیم که او از نیکوکاران بود.



مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ
که نزد پروردگار تو نشان گذاری شده بود و چنین عذابی از ستمگران دور نیست. (۸۳)
مُسَوَّمَةٌ عِنْدَ رَبِّكَ

مُسَوَّمَةٌ: نشاندار، حال - عِنْدَ: مفعول فیه
سنگهای گلی که از سوی پروردگار تو نشاندار بودند و کسی قادر به بازداشتن آن نبود.

وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ

هِيَ: اسم ما - ب: حرف جر زائد - بِبَعِيدٍ: خبر ما

این چنین سنگها از ستمکاران دیگر هم بعید نیست و هر قوم منحرف و ظالمی چنین سرنوشتی در انتظارش می باشد این عبرتی است برای امت حضرت رسول ﷺ تا قیامت باید که از پیامد این نوع سرنوشت ها عبرت گیرند و راه مستقیم خود را در یابند.

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُ شُعَيْبًا قَالَ يَنْقُورِمُ أَعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا



الْمَكِّيَّالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرْبُكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُّحِيطٍ
و به مردم مدین برادرشان شعیب را [فرستادیم] گفت: ای قوم! خدای یکتا را که جز او خدائی ندارید بپرستید و پیمان و وزن را کم مدهید که من کار شما را خوب می بینم و از عذاب روزی که فرا گیرنده است، بر شما بیمناکم. (۸۴)

وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُ شُعَيْبًا

و ارسلنا الی مدین اخاهم شعيبا: که ارسلنا محذوف است.

مدین نام آن سرزمینی است نزدیک طور که شعیب آنجا مسکن داشت.

می گوید: و شعیب را به سوی قوم مدین فرستادیم که از برادران ایشان است.

شعیب پسر صنعون بود و صنعون پدر شعیب از دانشمندان و پارسایان مدین بود و زنی از عمالقه داشت که شعیب را برای او زائید و او در کمال جمال و زیبایی بود و چون بزرگ شد خداوند به او علم و فهم ارزانی داشت و کم سخن می گفت و همواره اندیشه می کرد و هرگاه پدرش به لاغری اندام و ناتوانی بدنی

او می‌نگریست می‌گفت پروردگارا تو در مدین قبایل و شعوب فراوان پدید آورده‌ای در این شعیب من هم برکت و فرخندگی قرار ده و در خواب دید که خداوند در شعیب فرخندگی قرار داد و او را به پیامبری برای مردم مدین مبعوث خواهد فرمود و بدین سبب او را شعیب نامیدند. و چون پدر گذشت شعیب جانشینی او شد و از همه مردم روزگار خود پارساتر و به عبادت نام آورتر گردید. جبرئیل پیش او آمد و به او خبر داد که خداوند او را به پیامبری برای مردم ایکه و دیگر بت پرستان مبعوث فرموده است و به او فرمان می‌دهد که ایشان را به عبادت و اطاعت خداوند فرا خواند و به مردم دستور دهد که کم فروشی نکنند. گوید، شعیب به مردم مدین روی آورد و ایشان را به عبادت و اطاعت خداوند فراخواند.

قَالَ يَقَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ

اکثر آیاتی که از سوی خداوند به پیغمبران برای دعوت قوم نازل شده بیشتر دعوت به وحدانیت خداست می‌گوید: شعیب گفت: ای قوم من! خدای یکتا را پرستید و عبادت کنید برای شما معبودی جز او نیست این بت‌هایی که عبادت می‌کنید همان است که قوم نوح و قوم عاد و ثمود داشتند و به همه‌ی آنها عذابی نازل شد پس از پرستش این بت‌ها طلب آمرزش کنید.

وَلَا تَنْفُصُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ إِنِّي أَرَبُكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ

(ی) اسم آن - اراکم: فعل مضارع - کم: مفعول به - (انا) فاعل - جمله خبر آن

و کم مکنید و نقصان مکنید پیمانه را در پیمانه کردن و ترازو را در سنجیدن و زن‌ها کم مکنید بدرستی که من شما را با نعمت و توانگری می‌بینم و من بر شما از خداوند به جهت خیانتی که در پیمانه و ترازو می‌کنید می‌ترسم در آن روزی که عذاب شما را فراگیرد هیچ راه‌هایی از آن نباشد. آمده است روزی که شعیب بر در خانه خود نشسته و مشغول به ذکر گفتن بود مردی غریب پیش او آمد و گفت این قوم به مردم ستم می‌کنند و من از آنان صد پیمانه به صد دینار که ارزش آن است خریدم و اما از من بیشتر گرفتند و حال آنکه بیست پیمانه کم است، شعیب گفت پیش ایشان برگرد شاید اشتباه کرده باشند گفت این کار را کردم مرا زدند و دشنام دادند و گفتند این روش ما در شهر ماست، آن مرد از شعیب خواست ایشان را پند و او را یاری دهد، شعیب همراه او به بازار رفت و از داستان آن مرد پرسید که انکار نکردند و آن را چیزی زشت نشمردند و گفتند ای شعیب مگر نمی‌دانی که این روش پدران ما در این شهر است؟ گفت این سنت ایشان نیست و آنان را سرزنش کرد ولی به گفتار او توجه نکردند و آن مرد را هم چندان زدند که زخمی و خون‌آلود شد و شعیب به خانه خود برگشت.

وَيَقَوْمِ أَزِفُوا الْمَكِّيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ



و ای قوم! پیمانه و وزن را به انصاف، تمام دهید و چیزهای مردم را کم مکنید و در این سرزمین بفساد مکشید. (۸۵)

وَيَقَوْمٍ أَزُفُوا إِلَيْكَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

قوم: منادی- اُزُفُوا: فعل امر- (و)فاعِل- اِلَيْكَ: مفعول به- وَالْمِيزَانَ: معطوف و ای قوم من! پیمانہ و ترازو را از روی قسط و عدل و داد تمام و کامل پیمائید و از چیزهای مردم نگاهید و در روی زمین تبهکارانه گناه مکنید.

کعب در تفسیر خود می گوید: مردم مدین بازرگانی بودند که گندم و جو و دیگر حبوبات را از شهرهای دیگر می خریدند و منتظر می ماندند تا گران شود و آنان را دو پیمانہ بود یکی بیشتر که به هنگام خرید با آن پیمانہ جنس را می خریدند و دیگری کمتر که به هنگام فروش از آن استفاده می کردند و دیگر مقیاسهای وزن هم همچنین بود،



بَقِيَتْ اَللّٰهُ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ وَمَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيْظٍ
و بدانید که آنچه خدا بر شما باقی گذارد [پس از اكمال پیمانہ و وزن] برای شما بهتر است اگر مؤمن اید و من نگهبان شما نیستم. (۸۶)

بَقِيَتْ اَللّٰهُ خَيْرٌ لَّكُمْ اِنْ كُنْتُمْ مُّؤْمِنِيْنَ
بَقِيَتْ: مبتدا- خَيْرٌ: خبر

ای قوم من چیزی از مال حلال را خداوند برای شما باقی می گذارد از مالی که از حرام گرد آورده اید و به خیانت جمع کرده اید بهتر است اگر از باور دارندگان و ایمان آورندگان هستید.

وَمَا اَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيْظٍ

(و) حالیه- (انا) اسم ما- ب: حرف جز زائد- بِحَفِيْظٍ: خبر ما

وظیفه‌ی من تبلیغ اوامر خداست من مواظب و مراقب رفتار و کردار شما نیستم.

قَالُوا يَشْعِبُ اَصْلُوْتُكَ تَأْمُرُكَ اَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ اَبَاؤُنَا اَوْ اَنْ نَّفْعَلَ فِيْ اَمْوَالِنَا مَا نَشْتَوُ اِنَّكَ لَانتَ الْحَلِيْمُ الرَّشِيْدُ



قوم گفتند: ای شعیب! آیا نمازت به تو دستور می دهد که آنچه را پدرانمان می پرستیده اند، رها کنیم و در اموال خویش چنانچه خواهیم تصرف نکنیم، واقعاً که تو بردبار و عاقلی! (۸۷)

قَالُوا يَشْعِبُ اَصْلُوْتُكَ تَأْمُرُكَ اَنْ تَتْرَكَ مَا يَعْبُدُ اَبَاؤُنَا اَوْ اَنْ نَّفْعَلَ فِيْ اَمْوَالِنَا مَا نَشْتَوُ

صلاه: مبتدا - تَأْمُرُكَ : فعل مضارع - ك: مفعول به - (هی) فاعل، جمله خبر

و آورده اند که انبیاء به دو قسم بوده اند بعضی آنکه ایشان را فرمان حرب بود چون موسی و داود و سلیمان و برخی آنکه بحرب نفرمودند و شعیب از آنجمله بود که رخصت حرب نداشت قوم خود را پند می داد و خود هم شب نماز می کرد. می گوید:

که ای شعیب آیا نمازت به تو امر می کند که در گذاریم آنچه که می پرستیدند پدران ما یا که در مالهای خود آنچه خواهیم گفت ای قوم! آیا چه بینید اگر باشم بر حجتی از پروردگارم و روزی کرد مرا از او روزی نیکو و نمی خواهیم مخالفت تمامیتان به آنچه نهی کردم شما را از آن نمی خواهیم مگر اصلاح آنچه توانستم، و نیست توفیقم مگر به خدا و بر او توکل کردم و به سویش بازگردم، و این گروه باز ندارد شما را خلاف من اینکه برسد بشما مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید و قوم لوط از شما دور نیست، و استغفار کنید پروردگار خود را پس توبه کنید بسویش بدرستی که پروردگار من مهربان است.

إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ

لَأَنْتَ : مبتدا - الْحَلِيمُ : خبر - الرَّشِيدُ : خبر ثانی

بدرستی که تو شکیا و بردبار هستی و هدایت شده بسوی حق هستی این سخن را نیز به طریق استهزاء به شعیب علیه السلام گفتند زیرا آنان معتقد بودند که او بر خلاف این دو وصف است. به قولی او در باور آنان به راستی بردبار و فهیم و فرزانه بود آن امر و نهی هایی را که به پندارشان برخلاف بردباری و رشد بود، از وی ناپسند شمرند.

قَالَ يَقُومُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ
أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿۸۸﴾

گفت: ای قوم! بمن بگوئید من که به پروردگار خویش یقین دارم و روزی نیکو بمن داده است و نمی خواهم آنچه را از شما منع می کنم خودم بگیرم [از اغفال شما چه سود می برم] که من جز اصلاح کردن تا آنجا که بتوانم هدفی ندارم و توفیق یافتن من جز به اراده خدا نیست، به او توکل می کنم و اطاعت به او می برم. (۸۸)

قَالَ يَقُومُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى بَيْنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا
شعیب گفت ای قوم من! چه گوئید و چه فکر می کنید اگر من بر حجتی از پروردگار خود باشم و رزق و روزی نیک به من عطا کرده است آیا من بر خلاف فرمان خداوند که روزی رسان و بخشنده است رفتار کنم؟

وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ

أَنَّا خَلَقْنَاكُمْ : فعل مضارع منصوب - کم: مفعول به - (انا) فاعل

و من نمی خواهم و اراده نمی کنم به سوی آن چیزی که شما را از آن نهی می کنم و خود آن کار انجام ندهم بلکه از هر چه شما را از انجام آن نهی می کنم خود نیز از آن کار پرهیز می کنم.
عالم آن کس بود که بد نکند نه گوید به خلق و خود نکند

إِن أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ

و من تا جایی که می توانم و قادر هستم جز اصلاح خود و شما را نمی خواهم و صلاح کار در این است که فقط خدا را بپرستید و او را اطاعت کنید.

وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ

و غیر از رسیدن به اصلاح امور شما هیچ توفیقی آرزوی دل من نیست و جز کمک و نصرت پروردگار چیز دیگری نمی خواهم.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ

فقط به خدا توکل می کنم و به او تکیه می کنم و به سوی طاعت و عبادت او باز می گردم.

وَيَقَوْمٌ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ
وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ

(۸۹)

شعیب باز از روی نصیحت گفت:

ای قوم! مخالفت من به بد کاریتان نکشاند که بشما همان رسد که به قوم نوح یا قوم صالح یا قوم هود رسید و قوم لوط از شما چندان دور نیست. (۸۹)

وَيَقَوْمٌ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ
لَا يَجْرِمَنَّكُمْ : فعل مضارع - ن: توكید - کم: مفعول به - شِقَاقِي : فاعل

و ای قوم من! باز ندارد شما را مخالفت شما با من، اینکه برسد به شما مانند آنچه به قوم نوح یا قوم هود یا قوم صالح رسید چرا به هلاک ایشان پند نمی پذیرید، و عبرت نمی گیرید؟

وَمَا قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ

و قوم لوط از شما دور نیست. دیار و سرزمین قوم لوط به ایشان نزدیک بود چرا به آن دیار نمی نگرید و عبرت نمی گیرید که پروردگار جهانیان آن را چنان زیر و زبر کرده و دمار برآورده است.

(۹۰)

وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ

از پروردگار خویش آمرزش بخواهید و توبه بدو برید که پروردگار من بسیار رحیم و مهربان است. (۹۰)

وَأَسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ

وَأَسْتَغْفِرُوا : فعل ماضی، (و) فاعل - رب: مفعول به - کم: مضاف الیه

و استغفار کنید پروردگار خود را پس توبه کنید بسویش و تنها او را پرستش و عبادت کنید خداوند بخشاینده مؤمنان است و توبه ایشان را می پذیرد و اجابت می کند.

إِنَّ رَبِّيَ رَحِيمٌ وَدُودٌ

رَبِّ: اسم إِنَّ - رحیم: خبر إِنَّ - وَدُودٌ: خبر انّ ثانی

بدرستیکه پروردگار من مهربان و بخشاینده و دوستدار مؤمنان است.

قَالُوا يَشْعِبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِيْنَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ

وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ ﴿٩١﴾

گفتند: ای شعیب! خیلی از این چیزها را که تو می گویی نمی فهمیم تو را میان خویش ناتوان می بینیم اگر بخاطر کسالت نبود، سنگسارت می کردیم که پیش ما عزیز نیستی. (۹۱)

قَالُوا يَشْعِبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِيْنَا ضَعِيفًا

گفتند: ای شعیب! بسیاری از چیزهایی که در حق توحید و طاعت و پرستش می گویی نمی فهمیم و بدرستیکه ما هر آینه تو را در میان خود ناتوان و ضعیف البصر و نابینا می بینیم. گفته اند شعیب ضریر بود، از بس که از ترس خدا گریسته بود نابینا شد و او را خطیب پیامبران می گفتند، شیرین سخن و شیرین زبان و پاک عبارت بود و اقوام و خویش ایشان زیاد بودند از اینجا بود که قوم وی گفتند:

وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ

رهط: عشیره و قبیله

اگر بخاطر احترام قوم اندک تو که در میان است نبود ما هر آینه تو را سنگ باران می کردیم.

وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ

أَنْتَ: اسم ما - ب: حرف جر زائد - بِعَزِيزٍ: خبر ما

و تو در پیش ما قدر و ارزشی نداری و تو بر ما گرامی نیستی.

قَالَ يَنْقُومِ آرْهَطِيْ أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظَهْرِيًّا إِنَّ رَبِّيَ بِمَا

تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ ﴿٩٢﴾

شعیب گفت: ای قوم! مگر کسان و اقوام عزتش و ارزشش نزد شما بیش از خداست؟ و خدا را فراموش کرده اید که پروردگار من به اعمالی که می کنید احاطه دارد. (۹۲)

قَالَ يَنْقُومِ آرْهَطِيْ أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ

أَرْهَطِيْ - مبتدا - (ی) مضاف الیه - أَعَزُّ : خبر

زمانیکه قوم وی گفتند بخاطر احترام و شرم و آزرم قوم تو بشما چیزی نمی گوئیم و الا شما را سنگ باران می کردیم شعیب در پاسخ ایشان گفت: مرا در عشیره بزرگ می شمارید و احترام او را نگه می دارید پس مرا از خداوند سبحانه و تعالی که کردگار و آفریدگار و روزی رسان است آزرم و شرم نمی کنید بهتر آن بود که احترام مرا به خاطر الله نگه می داشتید و بخاطر او حیا می کردید نه به خاطر عشیره من.

وَأَخَذَ ثَمُوهُ وَرَأَاهُ كُمْ ظَهْرِيًّا

وَأَخَذَ ثَمُوهُ : فعل ماضی، (ت) فاعل - هـ : مفعول به - ورأاه : مفعول فیه

شما فرمان خدا را پشت سر خود گرفته اید یعنی حق عشیره من را نگه می دارید و حق سبحانه و تعالی را پشت سر انداخته و فراموش کرده اید.

إِنَّ رَبِّيْ بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ

ی: اسم إِنَّ - مُحِيطٌ : خبر ان.

بدرستی که پروردگار من به آنچه که شما می کنید و در دل دارید آگاه است و آن را می داند و هیچ چیزی بر او پوشیده و پنهان نیست و به حسب اعمال مجازات خواهد کرد.

وَيَنْقُورِ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَيْكُمْ إِنِّي عَمِلْتُ سَوْفَ تَعْلَمُونَ مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ

﴿۹۳﴾

وَمَنْ هُوَ كَذِبٌ وَأَرْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ

ای قوم! شما بجای خود عمل کنید، من نیز عمل می کنم، بزودی خواهید دانست که عذاب ذلت و خواری بر کدام یک از من و شما فروود می آید و دروغگو کیست؟ پس منتظر باشید که من نیز با شما منتظرم. (۹۳)

وَيَنْقُورِ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَيْكُمْ إِنِّي عَمِلْتُ

ی: اسم ان - عَمِلْتُ : خبر ان.

قوم او را استهزاء کردند و او گفت: ای قوم! بر منزلت خود که دارید از شرک و نحس عمل کنید و من نیز بر کار خود ثابت قدم هستم و بر کار خود عمل کننده و متمکن هستم.

سَوْفَ تَعْلَمُونَ

سَوْفَ تَعْلَمُونَ : فعل مستقبل - (و) فاعل - من : مفعول به

زود باشد که بدانید چه کسی از ما یعنی آیا من دچار عذاب می شوم یا شما دچار عذاب خواهید شد.

مَن يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَذِبٌ

(هو) مبتدا - كَذِبٌ: خبر

بر چه کسی از ما عذاب می آید عذابی که او را رسوا کند و رسوایی تمام او را به هلاکت رساند عذابی نازل خواهد شد برای آنکسی که در گویان آن موقع بر ملا می شود که من بر حقم یا شما.

وَأَرْتَقِبُوا إِلَيَّ مَعَكُمْ رَقِيبٌ

(ی) اسم ان - رقیب: خبر ان

و شما انتظار این چنین روزی را داشته باشید و من هم با شما در انتظار هستم تا عذابی بیاید و بچشم خود مشاهده کنم که این عذاب از آن کیست؟

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ

فَأَصْبَحُوا فِي دِIRِهِمْ جَثِيمِينَ

و همینکه فرمان ما بیامد، شعیب را با کسانی که بدو ایمان آورده بودند، برحمت خویش، برهانیدیم و کسانی که ستم کرده بودند به صیحه دچار شدند که صبحگاه همه در دیار خویش بیجان شدند. (۹۴)

وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ ءَامَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ مِنَّا

جاء: فعل ماضی - امر: فاعل - نا: مضاف الیه

آن زمان که عذاب رسید ما شعیب را و آن کسانی را که ایمان آورده بودند به فضل و کرم خود نجاتشان دادیم گویند شعیب آن زمانیکه بت پرستان به بتان خود سجده کردند به آنان گفت همانا این بتان نه زبانی می رسانند و نه سودی پس از پرستش آنها دست بردارید و بدین طریق ایشان را از عذاب خداوند بر حذر داشت، گفتند تو بدون هیچ گونه دلیل و برهانی مرا دعوت به این کار می کنی آیا دلیل و معجزه ای برای ادعای پیامبری خود داری؟ شعیب به آنان گفت اگر این بتها راستی گفتار مرا تصدیق کنند ایمان می آورید؟ گفتند آری پادشاه هم به این کار راضی شد و شعیب عليه السلام جلو بتها رفت و گفت پروردگار شما کیست و من کیستم؟ و به فرمان خداوند سخن بگوئید، به فرمان خداوند بتان به سخن آمدند و گفتند پروردگار ما و آفریننده همه چیزها خداوند است و تو فرستاده و پیامبر خدایی و همه بتان از کرسیها فرو افتادند و هیچ بتی سالم نماند و خداوند متعال توفانی بر ایشان فرستاد که نزدیک بود همگان را از پای درآورد، پادشاه و همراهانش شتابان به خانه های خود پناهنده شدند و گروه بسیاری به شعیب ایمان آوردند. سپس پادشاه و قوم او به شعیب چنین گفتند:

هر آینه، ای شعیب! تو را و کسانی را که با تو ایمان آورده اند از شهر خود بیرون می کنیم مگر آنکه به کیش و آئین ما در آیی و برگردید.

وَأَخَذَتِ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ فَأَصْبَحُوا فِي دِIRِهِمْ جَثِيمِينَ

وَأَخَذَتِ: فعل ماضی - الصَّيْحَةُ: فاعل - الَّذِينَ: مفعول به مقدم - ظَلَمُوا: فعل ماضی، (و) فاعل - (و)

اسم اصبح - جَثِيمِينَ: خبر اصبح

در این هنگام بادی سخت و سوزان بر ایشان وزیدن گرفت که چندان گرما و سختی داشت که آنان را یارای مقاومت نماند و خود را در چاههای آب و سردابها افکندند و گرما سخت شد و مدتی دوام داشت و آنان بر سرکشی و عصیان خود افزودند و شعیب همچنان آنان را دعوت می کرد و از عذاب خداوند می ترساند و آنان می گفتند ما از شکنجه پروردگار تو چیزی جز همین گرما نمی بینیم و بر آن صبر می کنیم سپس گرما برای آنان افزایش یافت و ناچار از مدین به ایکه رفتند ولی گرما همچنان شدت پیدا می کرد و ناچار از دشتها به بیشه زارها پناهنده شدند و گرما همچنان افزون شد و چهره های آنها را سیاه کرد، شعیب پیش ایشان آمد و آنها را به ایمان آوردن دعوت کرد بانگ برداشتند و گفتند ای شعیب اگر این سختیها که برماست به سبب کفر ما به خدای تو است بر آن بیفزای که ما ایمان نخواهیم آورد و خداوند به شعیب وحی فرمود که ایشان را نابود خواهد ساخت و شعیب از پیش ایشان برفت. ناگهان شراره بر ایشان فرو ریخت که جگرهایشان کباب شد و آنان و آنچه بر روی زمین بود سوختند و شعیب و مؤمنان به بلائی که بر ایشان نازل می شد می نگرستند و کشته شدن آنان را نگاه می کردند و از آن عذاب هیچ ناخوشایندی به ایشان نرسید.

می گوید: و چون فرمان ما رسید شعیب و کسانی را که به او گرویده بودند به فضل و رحمت خود نجات دادیم و بانگ جبرئیل علیه السلام بگرفت آنان را که کافر بودند صیحه ای بسیار ترسناک پس در سرهای خود مردگان و بر زمین افتادگان شدند.

كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ ﴿٩٥﴾

گوئی که اصلاً در آن نبوده اند. ای هلاک بر مردم مدین باد، چنانکه ثمودیان هلاک شدند. (۹۵)

كَانَ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا

يَغْنَوْا: فعل مضارع، (و) فاعل.

آنچنان بر روی هم افتادگان و مردگان بودند که گویا هرگز در آن دیار اقامت نکرده اند و نزیسته اند.

أَلَا بُعْدًا لِمَدْيَنَ كَمَا بَعَدَتْ ثَمُودُ

بُعْدًا: مفعول مطلق.

آگاه باشید و بدانید که هلاک و نابود شد قوم مدین همچنانکه قوم ثمود نابود شدند. شعیب و مؤمنان آمدند و بر کشتارگاههای آن قوم می نگرستند شعیب گفت ای قوم! هر آینه بتحقیق رسانیدم شما را پیامهای پروردگارم را و پند دادم شما را، پس چگونه بر گروه کافران اندوه خورم آنگاه شعیب اموال باقی مانده از کافران را بر خود بخش کرد و زنی از دختران مؤمنان را به همسری گرفت و خداوند روزی نیکو بر او ارزانی داشت و همچنانکه در سرزمین مدین بود، چشمش نابینا شد و موسی بن عمران (ع) از مصر آمد و شعیب دختر خود را به همسری او در آورد.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿٩٦﴾

براستی، موسی را با آیه‌های خویش و دلیلی روشن فرستادیم. (۹۶)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

و بتحقیق ما موسی علیه السلام را با دلایل روشن و معجزاتی که نشانه‌های پیغمبری او و معجزه‌هایی چون عصا و ید بیضا که ذکر آن رفت فرستادیم.

خبر آسیه دختر مزاحم و ازدواج فرعون با او:

آسیه دختر مزاحم برادر زاده عمران پدر موسی علیه السلام است از بانویی بسیار پارسا و راستگو بود زنی بسیار زیبا بود و چون خبر او به فرعون رسید به پدرش مزاحم پیام داد آسیه را برای من و پیش من فرست که کنیز و برده من است، پدرش پیش فرعون رفت و گفت دختر من کوچک است و هنوز هنگام ازدواج او نیست، گفت من تاریخ تولد او را می‌دانم، پدر گفت شهزیا را برای او کابینی قرار بده، فرعون خشمگین شد و گفت او را پیش من بیاور اگر او را خواستم گرامیش خواهم داشت و گرنه او را پیش تو برمی‌گردانم، عمران گفت ای پادشاه آبروی مرا در مورد دختر برادرم مریز و او را با دادن خلعت و کابین گرامی دار و فرعون پذیرفت، مزاحم برگشت و این خبر را به آسیه داد و گفت دخترم اگر از این کار سرباز زنی موجب نابودی من و تو خواهد بود، آسیه گفت چگونه ممکن است زنی مومن در سرای مردی کافر باشد؟ ولی چندان پافشاری شد که با اجبار موافقت کرد، فرعون ده هزار اوقیه طلا و همان اندازه نقره و مقدار زیادی جامه و چیزهای تازه و گرانبها برای آسیه فرستاد و او را پیش فرعون آوردند و خداوند او را از فرعون در حمایت خویش گرفت و فقط به نگرستن به جمال آسیه قناعت کرد. فرعون پیش از آن نشانه‌ها و دلایل‌هایی یافته بود که نابودی پادشاهی او به دست جوانی از بنی اسرائیل خواهد بود گفت عمران را که بزرگ بنی اسرائیل است بیاورید تا نسبت به او و بنی اسرائیل نیکی کنم و او را به سرپرستی وزیران خود گماشت و هامان و دیگران به او حسد می‌بردند.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ، فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ إِلَّا بِرَشِيدٍ ﴿٩٧﴾

بسوی فرعون و بزرگان قوم وی فرستادیم ولی فرمان فرعون را پیروی کردند اما فرمان فرعون عاقلانه نبود. (۹۷)

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ، فَاتَّبَعُوا أَمْرَ فِرْعَوْنَ

موسی را به سوی فرعون و بزرگان او فرستادیم پس آن قوم از فرعون در کافر شدن پیروی کردند و از فرمان موسی سرباز زدند.

وَمَا أَمْرُ فِرْعَوْنَ إِلَّا بِرَشِيدٍ

أَمْرُ: اسم - ما - ب: حرف جز زائد - بِرَشِيدٍ: خبر ما

و در حالیکه امر و فرمان فرعون مایه قدرت و رشد و صواب نبود چون امروز از او پیروی کردند فردا روز قیامت باید تابع او باشند.

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ وَيُسَّ الَّوْرَدُ الْمَوْرُودُ ﴿٩٨﴾

در روز قیامت فرعون پیشاپیش قوم خویش است و وارد جهنمشان می کند که بد جای ورودیست. (۹۸)

يَقْدُمُ قَوْمَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فَأَوْرَدَهُمُ النَّارَ

يَقْدُمُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، قَوْمَهُ: مفعول به - يَوْمَ: مفعول فيه

فرعون در روز قیامت در پیشاپیش قوم خود بوده ایشان را به آتش وارد می کند.

وَيُسَّ الَّوْرَدُ الْمَوْرُودُ

يُسَّ: فعل ماضی (ذم) - الَّوْرَدُ: فاعل - الْمَوْرُودُ: نعت، مخصوص بالذم

و چه بد جایگاهی است آن ورودی. یعنی آتش دوزخ که فرعون و متابعان او در آن وارد شوند پس

تعبیر «بئس الورد المورود» متضمن پیامی بس هولناک برای دوزخیان است.

وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يُسَّ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ ﴿٩٩﴾

و [در این دنیا و روز قیامت] لعنتی بدنبالشان است و بد عطائی داده شدند. (۹۹)

وَأَتَّبِعُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ

وَأَتَّبِعُوا: فعل ماضی مجهول - (و) نایب فاعل

فرعون و قوم او در این دنیا گرفتار نفرین و لعنت شده اند و از رحمت خداوند سبحان رانده شده اند و

در آخرت نیز مورد نفرت خداوند و ملائکه قرار می گیرند.

يُسَّ الرَّفْدُ الْمَرْفُودُ

يُسَّ: فعل ذم - الرَّفْدُ: فاعل - الْمَرْفُودُ: نعت، مخصوص بالذم

این لعنت هر دو دنیا برای فرعون و قوم او چه بد بخششی است که به آنان داده شده است. یعنی: این

لعنت پیوسته و دائمی است و چه عطا و بخشش بدی است که به آنان بخشیده شده است.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْفَرَى نَقْصُهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ ﴿١٠٠﴾

این از خبرهای آن دهکده هاست که برای تو می گوئیم که بعضی پیاست و بعضی نابود شده

است

(۱۰۰).

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْفَرَى نَقْصُهُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَحَصِيدٌ

ذَلِكَ: مبتدا - مِنْ أَنْبَاءِ: جار و مجرور، خبر - مِنْهَا: جار و مجرور خبر مقدم - قَائِمٌ: مبتدا مؤخر

ای پیغمبر ﷺ این خبرها از اخبار هلاک شده شهرها و روستاها در زمان پیشین است که بر سر قوم کافران آمده و قصه آن را بر تو خواندیم و بعضی از این شهرها و دهکده‌ها هنوز برپاست و بعضی از آن‌ها همانند کشتزار درو شده و از بین رفته‌اند.

این قصه‌ها و سرگذشتها را برای قوم خود بازگو تا آنها را بدان وقایع پند دهی و به کمک و نصرت خداوند اطمینان حاصل کنی که برای قوم کافر عذاب دنیا و آخرت و برای مؤمنان نصرت دنیا و پاداش آخرت حتمی و قطعی است برای کسانی که بشنوند و عبرت گیرند.

وَمَا ظَلَمْنَهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ ءَالِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْنِيبٍ ﴿١٠١﴾

ما، ستمشان نکردیم بلکه بخودشان ستم کردند و همینکه فرمان پروردگار بیامد خدایانشان که سوی خدا می‌خواندند، کاری بر ایشان نساختند و جز خسرانشان نیفزودند. (۱۰۱)

وَمَا ظَلَمْنَهُمْ وَلَكِنْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَمَا أَغْنَتْ عَنْهُمْ ءَالِهَتُهُمُ الَّتِي يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ لَمَّا جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ

أَغْنَتْ: فعل ماضی - الهه: فاعل

و ما بر اهل این شهرها و روستاها و بر هلاکت ایشان ستم نکرده‌ایم بلکه آنان خود با تکذیب پیغمبران و ایدها و اذیت آنان بر نفسهایشان ستم کردند پس هیچ یک از آن عذاب‌هایی نیافتند و از آن خدایانی که آن را می‌پرستیدند و در مواقع نزول عذاب بتان خود را برای دفع آن می‌خواندند هیچ سودی نصیب آنان نگردید.

وَمَا زَادُوهُمْ غَيْرَ تَتْنِيبٍ

زَادُوهُمْ: فعل ماضی - (و) فاعل - هم: مفعول به - غَيْرَ: مفعول به ثانی - تَتْنِيبٍ: مضاف الیه

و بتان به ایشان چیزی نیفزودند جز زیانکاری و خسران و هلاکت در حالیکه آنان بر این باور بودند که بتان در بدست آوردن منافع، یاریشان می‌رسانند.

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرْآنُ وَهِيَ ظَالِمَةٌ إِنَّ أَخْذَهُ أَلِيمٌ شَدِيدٌ ﴿١٠٢﴾

مؤاخذه کردن پروردگار تو اینچنین بود، وقتی از آن دهکده‌ها که ستمگر بودند، مؤاخذه می‌کرد دیارشان را ویران کرد که مؤاخذه وی الم انگیز و سخت بود. (۱۰۲)

وَكَذَلِكَ أَخْذُ رَبِّكَ إِذَا أَخَذَ الْقُرْآنُ وَهِيَ ظَالِمَةٌ

وَكَذَلِكَ: جار و مجرور خبر مقدم - أَخْذُ: مبتدا مؤخر

مکافات پروردگار تو اینچنین است که درباره‌ی قوم نوح و عاد و ثمود و مدین گذشت و شهرها و روستاها را به ویرانه تبدیل کرد آن عذاب بر سر قوم تو نیز اگر ستمکار باشند خواهد آمد.

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابو موسی رضی الله عنه روایت است که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند متعال ظالم را مهلت میدهد، ولی وقتی که او را مورد عذاب قرار داد، نمی تواند از عذابش نجات یابد»، راوی می گوید: بعد از آن این آیت را تلاوت نمودند: (اگر پروردگارت مردمی را که ظلم کرده اند مورد عذاب قرار دهد، عذابش چنین است، و عذاب [خداوند متعال] سخت درد آور و شدید است).

إِنْ أَخَذَهُ ۖ إِلَيْمٌ شَدِيدٌ

أَخَذَهُ: اسم ان - إِلَيْمٌ: خبر ان - شَدِيدٌ: خبر ان ثانی

بدرستیکه مکافات و مجازات خداوند بسیار دردناک و سخت است.

إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّمَن خَافَ عَذَابَ ٱلْآخِرَةِ ۚ ذَٰلِكَ يَوْمٌ يَّجْمَعُ ۚ لَهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ ﴿١٠٣﴾
و در این برای کسی که از عذاب قیامت ترسد عبرتی هست، قیامت روزی است که همه ی مردم مجتمع می شوند و روز حضور یافتن [همه] است. (۱۰۳)

إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّمَن خَافَ عَذَابَ ٱلْآخِرَةِ

فِي ذَٰلِكَ: جار و مجرور خبر إِنْ - لَ: مزحلقه - لَآيَةٌ: اسم ان

بدرستیکه در این آیت ها و نشانه ها که به امت های گذشته به جهت گناهشان نازل شده که از عذاب آخرت می ترسند. و این عذاب همه درست و حق است هر چند دیر اتفاق افتد ولی عذاب سختی است و اتفاق افتادن آن حتمی و قطعی است.

ذَٰلِكَ يَوْمٌ يَّجْمَعُ

ذَٰلِكَ: مبتدا - يَوْمٌ: خبر - يَّجْمَعُ: نعت

آن روز یعنی قیامت روزی است که همه ی مردم در آن روز جمع می شوند و بحساب و کتاب آنان رسیدگی خواهد شد.

لَهُ ٱلنَّاسُ وَذَٰلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ

ذَٰلِكَ: مبتدا - يَوْمٌ: خبر - مَّشْهُودٌ: نعت

و آن روزی است که اهل ایمان از ملائکه و زمین از انسانها و حیوانات و جانوران در محضر خدا حاضر شوند.

وَمَا تُؤَخِّرُهُ ۖ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ ﴿١٠٤﴾

و ما آن روز را جز برای مدتی معین، به تأخیر نمی اندازیم. (۱۰۴)

وَمَا تُؤَخِّرُهُ ۖ إِلَّا لِأَجَلٍ مَّعْدُودٍ

می‌گوید: ما سالها و ماهها و روزها و ساعتها و دقیقه‌ها از آن روز که این دنیا را خلق کردیم تا روز قیامت همه را شمرده و دانسته و در علم قدیم خود جای داده و از خلق پوشیده داشته‌ایم که چند سال و چند ماه و چند روز و چند ساعت بگذرد قیامت خواهد شد زمانیکه آن وقت شمرده شده تمام شود قیامت می‌شود نه یک ساعت جلوتر و نه یک ساعت عقب‌تر.

پیر هرات، خواجه عبدالله انصاری گفت: طهارت کن، که قامت^۱ نزدیک است، توبه کن، که قیامت نزدیک است.

يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ ﴿١٠٥﴾

روزی بیاید که هیچکس جز با اجازه او سخن نگوید و از جمله آنها برخی بدبخت باشند و برخی نیکبخت. (۱۰۵)

يَوْمَ يَأْتُ لَا تَكَلُمُ نَفْسٌ إِلَّا بِإِذْنِهِ

يَوْمَ: مفعول فيه - يَأْتُ: فعل مضارع - (هو) فاعل

می‌گوید: روز قیامت روز سختی است، و ترسناک است هیچکس جرأت ندارد در آن روز سخن بگوید، و هیچکس قادر نیست در آن روز شفاعت کند، مگر به اجازه حق سبحانه و تعالی چنانکه در جای دیگر گفت: «لا يتكلمون الا من اذن له الرحمن»

فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ

مِنْهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - شَقِيٌّ: مبتدا موخر - و: عطف - خبر مقدم محذوف

سَعِيدٌ: مبتدا موخر

بدبخت‌اند در چنین روزی انسانها به دو گروه تقسیم می‌شوند گروهی از آنان به انواع عذاب گرفتار و بدبخت‌اند و گروه دیگر خوشبخت‌اند به جهت اعمال نیکشان غرق در نعمتهای گوناگون و اصحاب بهشت‌اند.

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ ﴿١٠٦﴾

اما کسانی که بدبخت‌اند در جهنم‌اند و در آنجا صدای بم و زیری دارند. (۱۰۶)

فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَشَهِيقٌ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - زَفِيرٌ: مبتدا موخر - وَشَهِيقٌ: معطوف

اما کسانی که بر آنها شقی و بدبختی نوشته‌اند پس در آتش دوزخ‌اند و برای آنها در آتش دوزخ فریادی سخت و ناله‌ای بزار و صدایی شدید است زفیر در اصل، همان مقدمه عرعر خراست. شهیق: دم فرو بردن. یعنی ضد زفیر است. مولانا گفت:

ناله کافر چو زشت است و شهیق زان نمی‌گردد اجابت را رفیق

خَلْدِيكَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ﴿١٠٧﴾
و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودان‌اند، مگر آنچه پروردگار تو خواهد که پروردگارت هر چه بخواهد می‌کند. (۱۰۷)

خَلْدِيكَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ
خَلْدِيكَ : حال - دَامَتِ : فعل ماضی - السَّمَوَاتُ : فاعل - الْأَرْضُ : معطوف
اهل دوزخ در آن دوزخ جاوید باشند تا مادامی که آسمانها و زمین پابرجاست، در اینجا سموات و زمین هر دو در عرف عرب کنایه از جاودانگی و نفی انقطاع است.^۱

إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ
بدرستی که پروردگار تو هر چه را بخواهد انجام می‌دهد و به هر چه اراده کند بر انجام آن قادر و تواناست و کسی غیر از او مانع آن نخواهد بود.

وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوذٍ ﴿١٠٨﴾
اما کسانی که نیک بخت‌اند، در بهشت‌اند و تا آسمانها و زمین هست در آن جاودان‌اند، مگر آنچه خدای تو خواهد، که این بخشی قطع نشدنی است. (۱۰۸)

وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ
الَّذِينَ : مبتدا - فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ : جار و مجرور خبر - خَلْدِيكَ فِيهَا : حال منصوب به ی

^۱ - مفسرین در این آیه و آیه ۱۰۸ در دو مورد اختلاف نظر دارند.

۱- در مورد، (... السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ) برخی گفته‌اند منظور سموات و ارض این دنیاست و برخی معتقدند که مراد از سموات و ارض، آسمانها و زمین آخرت است.

۲- در مورد استثناء در (إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ). (مادامت السموات والارض). کسانی که معتقدند که آیه فوق به آسمانها و زمین این دنیا اشاره دارد، می‌گویند: هدف از این نوع عبارت تأیید و جاودانگی و نفی انقطاع است - عذاب دایم برای دوزخیان و نعمت‌های مستمر برای بهشتیان است. همانگونه که عرب می‌گوید:

لَا أَفْعَلُ كَذَا مَالِحَ كَوْكَبٍ - تا زمانی که ستاره‌ای بدرخشد این کار را نخواهم کرد یعنی برای همیشه - (مادامت السموات والارض) ... ای مده دوامها و هذا عبارة عن التأييد و نفی الانقطاع علی منهای قول العرب: لَا أَفْعَلُ كَذَا مَالِحَ كَوْكَبٍ: روح المعانی جزء ۱۲ ص ۱۴۱ - لذا خلاصه معنی در مورد آیه ۱۰۷ این است که اهل دوزخ در دوزخ و عذاب جاوید و همیشگی می‌مانند و این خلود و دوام تا بقای آسمانها و زمین است یعنی برای همیشه است مگر آنکه خدای تو بخواهد تغییری در نظام کون و یا تغییری در کیفیت عذاب دوزخیان ایجاد نماید که همه چیز در قبضه و تصرف خداست.

و اما آنکسانی که خوشبخت شدند پس جاودان در بهشت‌اند و از نعمتهای آن بهرمند می‌شوند تا مادامیکه آسمانها و زمین پابرجاست می‌گویند منظور از سموات و مراد از زمین کنایه از تأیید است مگر آنچه پروردگار تو بخواهد از نعیم بهشت به دوستی افزون‌تر برساند که آن لقاء الله است.

عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْدُوزٍ

خداوند به ایشان عطا داد چه عطا دادنی آن عطائی که منقطع نمی‌شود و جاودان خواهد بود.^۱

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِنَّا لَمُوقِفُهُمْ

نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ ﴿۱۰۹﴾

در باره خدایانی که اینان می‌پرستند به تردید مباش، که پرستش جز بطریقی که پدرانشان از پیش می‌کرده‌اند، نمی‌کنند و ما نصیب آنها را تمام، بدون کم و کاست، می‌دهیم. (۱۰۹)

فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِّمَّا يَعْبُدُ هَؤُلَاءِ

انت: (اسم کان) - فِي مِرْيَةٍ: جار و مجرور، خبر کان

ای محمد(ص)! مراد امت وی است. می‌گوید، نگر که در پرستش این بتان که قریش آن را می‌پرستند ضلال و گمراهی است و در گمراه بودن آنها گمان مکنید چونکه آنان دین حق و راست را از دست دادند و به آئین آبا و اجداد خود دین پدران را تقلید کردند.

مَا يَعْبُدُونَ إِلَّا كَمَا يَعْْبُدُ آبَاؤُهُمْ مِنْ قَبْلُ

^۱ - در مورد این آیه. اهل بهشت در بهشت جاودانه می‌مانند و از نعمت‌های آن برخوردار می‌گردند مگر آنکه خدای تو بخواهد تغییری ایجاد نماید و نعمتی را جایگزین نعمت دیگری گرداند که این پخش قطع نشدنی است. و برخی از مفسرین که منظور از «سموات و ارض» در اینجا، آسمان‌ها و ارض آخرت است و چون آن‌ها برای همیشه و ابدی است، عذاب دوزخیان و یا نعمت‌های بهشتیان همه ابدی است. یعنی تا وقتی که آسمان‌ها و زمین برپاست و تا دوزخ است دوزخیان در آن بسر می‌برند و تا بهشت، بهشت است: بهشتیان در آن متمتع و بهره‌مند می‌شوند- گویا هر آن چیزی که بالای سر و زیر پای دوزخیان و یا بهشتیان قرار دارد، به آسمان و زمین تعبیر گردیده است. ابن عباس گفته است: «لکل جنة ارض و سماء» و هذا معنى قوله تعالى: (خالدين فيها ابداً) - تفسیر الواضع جزء ۱۲ ص ۵۲ ذیل آیه ۱۰۷ - علامه آلوسی در ذیل آیه فوق فرموده است:

و جوز أن يحمل ذلك على التعليق و المراد بالسموات و الارض، سموات الآخرة و ارضها، یعنی دائمه لایده، قال الزمخشري: و الدليل على أن لها سموات و ارض قوله سبحانه: (يوم تبدل الارض غير الارض و السموات) و قوله سبحانه: (و اورثنا الارض ننبوا من الجنة حيث نشاء)، روح المعانی جزء ۱۲ ص ۱۴۱ - ذیل آیه.

صاحب اضواء البیان در مورد آیه ۱۰۷ و آیه ۱۰۸ - هود. گفته است: خدای تعالی خلود اهل نار و اهل جنت را به مشیت و اراده‌ی خویش مقید ساخته و در مورد هر یک فرموده: (الا ماشاء ربك) سپس عدم انقطاع عذاب از مشرک و کافر و جاودانگی عطاها و نعمت‌های بهشتیان را بیان داشته است. لذا در مورد خلود اهل جنت فرموده است: (عطاء غیر مجذود) هود- ۱۰۸

و در مورد خلود اهل نار او فرموده: (كلما خبت زدهام سعيراً) - اسراء - ۹۷ - اضواء البیان فی ايضاح القرآن - جزء ۲ ص ۲۹ علامه‌ی آلوسی ضمن بیان توجیهاتی در مورد استثناء در (الا ماشاء ربك) - اظهار داشته است که موجه‌تر آنست که گفته شود: استثناء در هر دو جا صورت فرضی است یعنی اگر خدا بخواهد آن‌ها را بیرون می‌کند لیکن خدا نمی‌خواهد که دوزخیان از دوزخ و بهشتیان از بهشت بیرون آیند چون حکم خداوندی بر خلود آنهاست...

آن المعنى لو شاء لاخرجهم لکنه لا يشاء لانه سبحانه حکم لهم بالخلود - روح المعانی جزء ۱۲ ص ۱۴۴ عده‌ای هم در توضیح آیه (... الا ماشاء ربك)، گفته‌اند که استثناء راجع به قبل از ورود دوزخیان به دوزخ و بهشتیان به بهشت می‌باشد، یعنی دوزخیان در دوزخ و بهشتیان در بهشت، جاویدان و همیشگی هستند، جز زمانی که هنوز وارد آن - دوزخ و یا بهشت - نشده‌اند. که این زمان می‌تواند زمان دنیا و یا عالم برزخ باشد - تفسیر الکریم الرحمن تفسیر کلام المنان ج ۲ ص ۲۳۵

يَعْبُدُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل

ای پیغمبر! قوم بت پرست تو همان چیزهایی را می پرستند که آبا و اجدادشان در گذشته آنها را می پرستیدند و بدان طریق عبادت می کردند و سرنوشت منحرفان و بت پرستان پیشین را قبلاً برایتان بیان کردیم که چه عذابی دیدند و چه سرانجامی در آخرت خواهند داشت.

وَإِنَّا لَمَوْفُوهُم نَصِيبُهُمْ غَيْرَ مَنْقُوصٍ

(نا) اسم ان - ل: مزحلقه - موفو: خبر ان - غَيْرَ: حال

بدرستی که ما به کافران نتیجه کارشان را که همان عذاب باشد به تمام و کمال رساننده ایم بدانید برای اینان هم بی عیب و نقص نتیجه کارشان را خواهیم داد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَأَخْلَفَ فِيهِ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ

وَلَهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٌ (۱۱۰)

براستی موسی را کتاب دادیم و در آن اختلاف رخ داد، اگر اراده‌ی پروردگارت از پیش بر این نرفته بود؛ میان ایشان داوری شده بود که آنها درباره کتاب موسی سخت در شک اند. (۱۱۰)

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَأَخْلَفَ فِيهِ

ءَاتَيْنَا: فعل ماضی - نا (فاعل) - مُوسَى: مفعول به - الْكِتَابَ: مفعول به ثانی

و بتحقیق به موسی تورات دادیم و اهل تورات در آن اختلاف کردند و دو گروه شدند گروهی به وی ایمان آوردند و در ایمان ثابت قدم بودند و گروهی کافر شدند و پیغمبر و کتاب او را دروغگو خواندند ایشان با تورات همان کاری را کردند که قوم تو با قرآن دارند می کنند گفته اند این اختلاف بعد از بعثت حضرت رسول ﷺ است. که در تصدیق آنچه که از خبر نبوت محمد ﷺ بود، اختلاف کردند.

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ

كَلِمَةٌ: مبتدا - خبر محذوف

و اگر سخن پروردگارت قبلاً بر این نرفته بود یعنی سخن پروردگار این بود که عذاب کافران و کفر آنان تا روز قیامت به تأخیر انداخته شود اگر به تأخیر انداخته نشده بود درباره‌ی آنچه که در آن اختلاف پیدا کردند نتیجه کارشان را از مجازات و کفر می دیدند.

وَلَهُمْ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مُرِيبٌ

هم: اسم ان - ل: مزحلقه - لَفِي شَكٍّ: جار و مجرور، خبر

و بدرستی که قوم کفار هر آینه در حق قرآن تو ای محمد ﷺ در شک و تردیدند شک و تردیدی که با حق و حقیقت فاصله های زیادی دارد.

وَإِنْ كَلَّا لَمَا يُؤْفِقْنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَلَهُمْ إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ﴿١١١﴾

پروردگارت سزای اعمال همگیشان را تمام می دهد که او از اعمالی که می کنند، خبر دارد. (۱۱۱)

وَإِنْ كَلَّا لَمَا يُؤْفِقْنَهُمْ رَبُّكَ أَعْمَلَهُمْ

بدرستیکه همه اختلاف کنندگان مشرک و دشمنان کتابی اند پروردگارت حقاً جزای اعمال ایشان را به ایشان خواهد داد.

إِنَّهُ بِمَا يَعْمَلُونَ خَبِيرٌ

ه: اسم آن - خبیر: خبر آن.

بدرستیکه خداوند به آنچه که انجام می دهد از خیر و شر آگاه و داناست و چیزی از دید او پنهان نیست و از حساب و کتاب او خارج نیست.

به همه کار بنده دانا اوست بمکافات هم توانا اوست

فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿١١٢﴾

پایدار باش چنانکه دستور داده اند، و هر که با تو سوی خدا آمده نیز، و هیچ از حدود الهی تجاوز نکند که او بینای اعمال شماست. (۱۱۲)

فَأَسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا

فَأَسْتَقِمْ: فعل امر، فاعل (انت)

پس تو ای محمد ﷺ! با استقامت و ثابت قدم و استوار باشید همانطوریکه به تبلیغ آن فرمان داده شدی امر و نهی کنی و به راه راست هدایت کنی و از حدود الهی که بشما فرمان داده شده است تعدی و تجاوز نکنی. و راست باشید با هشیاری و مردی و جوانمردی پیغام برسانید و مردمان را به دین حق فرا خوانید. خواجه عصمت نجاری در صفت اهل استقامت گوید:

کسی را دامن اهل استقامت	که باشد بر سر کوی ملامت
ز او صاف طبیعت پاک برده	با طلاق هویت جان سپرده
تمام از کرد تن دامن فشانده	برفته سایه و خورشید مانده

إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ

ه: اسم آن - بصیر: خبر آن

بدرستیکه خدای عز و جل به آنچه انجام می دهد آگاه و داناست.

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ ﴿١١٣﴾

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِن أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ

بکسانی که ستم کرده‌اند متمایل نشوید که جهنمی می‌شوید و غیر خدا دوستانی ندارید و یاری کرده نمی‌شوید. (۱۱۳)

وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فْتَمَسَّكُمْ النَّارُ

و به مشرکان و کافران میل نکنید و تکیه نکنید زیرا که آتش دوزخ شما را فرو گیرد.
شیخ اجل سعدی گفت:

ظالمی را خفته دیدم نیم روز گفتم این فتنه است خوابش برده به
و آنکه خوابش بهتر از بیداری است آن چنان بد زندگانی مرده به

زیرا که اگر به آن ظالم تکیه کنی و او را حمایت کنی در این صورت او به گناه خود ادامه می‌دهد و تو نیز در گناه او شریک هستی.

شیخ اجل سعدی گفت:

خبیث را چو تعهد کنی و بنوازی به دولت تو گنه می‌کند به انبازی

وَمَا لَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ

لَكُمْ : جار و مجرور، خبر مقدم - مِّنْ : حرف جر زائد - أَوْلِيَاءَ : مبتدا مؤخر

و هیچ تکیه گاهی برای شما از دوستان غیر از خدای سبحانه و تعالی نیست که شما را از عذاب باز دارند و زیان و ضرر را از شما دور دارند پس تکیه‌گاه شما اوست و به او میل کنید و تکیه بر کافران و مشرکان نکنید که یاری کرده نمی‌شوید.

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرِي

لِلذِّكْرِ ۝۱۱۴

دو طرف روز و پاسی از شب، نماز بپادار که نیکها بدیها را نابود می‌کند، این اندرز برای اندرز گیران است. (۱۱۴)

وَأَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ وَزُلْفًا مِّنَ اللَّيْلِ

و نماز را در دو طرف روز یعنی نماز بامداد و ظهر و عصر است و از طرف دیگر زلفاً من اللیل یعنی نماز شام و عشاء یعنی نماز پنجگانه است بپا دارید.

إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ

الْحَسَنَاتِ : اسم إِنَّ - يُذْهِبْنَ : فعل مضارع، فاعل (ن)، جمله خبری

براستی نماز پنجگانه که در بالا مذکور شد بدیها را اگر گناهان کبیره نباشند می‌پوشانند آورده‌اند که عمرو بن عزیه الانصاری (رض) خرما می‌فروخت زنی زیاروی برای خریدن خرما به خانه او آمد عمرو او را بوسید و بلافاصله از کرده‌ی خود پشیمان شد و گریه‌کنان به محضر رسول ﷺ آمد جریان را به او تعریف کرد آیه فرود آمد إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ

مولانا گفت:

جزو خاکی گشت و رست از وی نبات هکذا یمحوا الا له السینات

ذَلِكَ ذِكْرِي لِلذَّكْرِ

ذَلِكَ: مبتدا - ذِكْرِي: خبر

این ذکر پندی است برای کسانی که پند می‌پذیرند و خداوند را به یکتایی به یاد می‌آورند و یاد می‌کنند. و بعضی بر آنند که ان الحسنات یدهن السیات در این آیه «سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله أكبر» است.

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿۱۱۵﴾

و صبور باش که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند. (۱۱۵)

وَاصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

وَاصْبِرْ: فعل امر، فاعل (انت) - لفظ الله: اسم ان - لَا يُضِيعُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر ان. و ای محمد ﷺ! بر امر و نهی که از طرف خداوند فرمان رسیده است شکبیا باش که خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌گرداند بلکه آن را به تمام و کمال به ایشان می‌دهد. این تعبیر اشاره بدان دارد که «محسنین» «نیکوکاران» کسانی هستند که این اوامر و نواهی را به معرض اجرا گذاشته باشند.

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ

أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿۱۱۶﴾

چرا از نسلهای پیش از شما، جز کمی از آنها که نجاتشان داده بودیم، صاحب خردان نبودند که از تباهکاری در این سرزمین جلوگیری کنند و کسانی که ستم کردند مطیع لذتهای خویش شدند و بزهکاران بودند. (۱۱۶)

فَلَوْلَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ

إِلَّا: حرف استثناء - قَلِيلًا: مستثنی

می‌گوید: هر قرنی از پیشینیان و در هر قومی از گذشتگان کسانی از زیرکان بودند که قوم را از فساد باز می‌داشتند و ما آن قوم را عذاب نکردیم البته آن گروه بسیار اندک بودند پس در میان آن گروه‌هایی که عذاب کردیم زیرکان نبودند تا ایشان را از فساد باز بدارند و اگر چنین زیرکان بودند و آنان را هدایت می‌کردند ما ایشان را عذاب نمی‌کردیم.

وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ

وَاتَّبَعَ : فعل ماضی - الَّذِينَ : فاعل

و این قوم از آرزوهای نفس و امیال و هوا و هوس خود پیروی کردند و از جمله گناهکاران و مشرکین بودند.

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ ﴿١١٧﴾

پروردگارت چنین نبود که این دهکده‌ها را، اگر مردمش اصلاحگران بودند، به ستمی هلاک کند. (۱۱۷)

وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ

خواست پروردگار تو بر این نیست و نبوده است که اهل شهرها و روستاها را هلاک کند اگر امر به معروف و نهی از منکر می‌کردند و بر یکدیگر ظلم و ستم نمی‌کردند و به شرک و کفر و طغیان روی نمی‌آوردند به این عذاب گرفتار نمی‌شدند چونکه مکافات کفر و شرک در دنیا عذاب و در آخرت آتش دوزخ است.

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ ﴿١١٨﴾

اگر پروردگار تو خواسته بود همه مردم را یک امت کرده بود ولی پیوسته در اختلاف خواهند بود. (۱۱۸)

وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ

لَجَعَلَ : فعل ماضی - فاعل (هو) - النَّاسَ : مفعول به - أُمَّةً : مفعول به ثانی

و اگر خداوند می‌خواست همه مردمان را یک ملت واحده می‌کرد و همه را راه می‌نمود و هدایت می‌کرد اما نخواست و در ازل حکم او چنان نرفت بلکه ایشان را بر ملتها و دینهای پراکنده و جدا جدا و مختلف آفرید یعنی از جهودی و ترسایی و گبرکی و ...

إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ

أَجْمَعِينَ ﴿١١٩﴾

مگر کسانی که پروردگارت به ایشان رحمت آورده و برای رحمت خلقشان کرده است. و سخن پروردگار تو بر این رفته که جهنم را از جنیان و آدمیان یکسره پر می‌کنم. (۱۱۹)

إِلَّا مَنْ رَّحِمَ رَبُّكَ

إِلَّا : حرف استثناء - مَنْ : مستثنی

مگر پروردگار تو به او رحمت کند و او را به ایمان هدایت کند و از این اختلاف محفوظ نگه دارد آنکه گفت:

وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ

و خداوند سبحانه و تعالی خلق کرد اهل اختلاف را همچنانکه اهل رحمت را خلق کرد گروهی را به رحمت آفرید ایشان نیکبختان اند و جایگاهشان بهشت جاوید است و قومی را به اختلاف و باطل آفرید ایشان بدبختان اند و جایگاهشان دوزخ است.

وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْإِنْسَانِ أَجْمَعِينَ

لَأَمْلَأَنَّ - فعل مضارع - (ن) توکید - (انا) فاعل - جَهَنَّمَ : مفعول به - مِنْ : حرف جز - الْإِنْسَانِ : جن و دیوان، مجرور به حرف جز

و سخن پروردگار تو با این کلمه تمام شد و فرمود هر آینه دوزخ را از آدمهای تبهکار و کافر و مشرک همه از ایشان پر خواهم کرد. شیخ سعدی گفت:

چه بودی که دوزخ ز من پر شدی، مگر دیگران را رهایی بدی

وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿١٢٠﴾

این همه اخبار پیغمبران بر تو می خوانیم تا دلت را بدان استوار کنیم و ضمن آن حق و وعظ و تذکار برای مؤمنان است. (۱۲۰)

وَكَلَّا نَقْصُ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ
كَلَّا : مفعول به مقدم - نَقْصُ : فعل مضارع - (نحن) فاعل

خداوند می فرماید: ای محمد ﷺ! اخبار پیغمبران پیشین و قصه های گذشتگان و آئین و روش آنان را از جهت صبر و شکیبایی آنان در مقابل بلاها و ایدها بر شما خواندیم تا بدانی همچنانکه آنان در مقابل این همه سختی ها صبر کردند و در آخر نصرتشان دادیم این قصه ها را از این جهت بیان کردیم تا اینکه دل قوی داری و در مقابل ایذا و اذیت دشمنان و تکذیب ایشان صبر کنی که حکم ما بر این رفته است. که سرانجام پیروزی از آن شماست.

وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرٌ لِلْمُؤْمِنِينَ

و در این سوره به تو آنچه که حق و راست و درست است آمده است و پندی و یادی است برای گرویدگان و ایمان آورندگان آنچه از بیان این قصه ها روشن است این قصه ها از زبان مصطفی (ص) که وی پیغمبری است امی و هرگز به معلمی نرفته و هیچ کتابی نخوانده جاری شده و به قوم خود بیان کرده است که این خود معجزه و حجت روشن است و دلالت تمام بر صحت نبوت و صدق رسالت حضرت مصطفی ﷺ.

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ إِنَّا عَمِلُونَ ﴿١٢١﴾

به کسانی که ایمان نیاورده اند بگو: باندازه توان خویش عمل کنید که ما نیز عمل می کنیم. (۱۲۱)

وَقُلْ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ أَعْمَلُوا عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ

و بگو ای محمد ﷺ! به کسانی که ایمان نمی آورند عمل کنید بر حالتی که بدان متمکن هستید و هر چه دوست دارید همان کار را انجام دهید و هر راهی را خواستید بروید.

إِنَّا عَمِلُونَ

(نا) اسم ان - عَمِلُونَ: خبر ان.

بدرستی که ما نیز آنچه که دوست داریم عمل می کنیم ولی بدانید سرانجام شما شکست و سرانجام ما پیروزی است.

وَأَنْظِرُوا إِنَّا مُنْظِرُونَ ﴿۱۲۲﴾

و منتظر باشید که ما نیز منتظریم. (۱۲۲)

وَأَنْظِرُوا

وَأَنْظِرُوا: فعل امر - (و) فاعل

منتظر و چشم براه باشید که در مقابل اعمال ما بما چه پاداشی می رسد.

إِنَّا مُنْظِرُونَ

(نا) اسم ان - مُنْظِرُونَ: خبر ان

و ما نیز منتظر و چشم براهیم که در مقابل اعمال شما بشما چه مکافی می رسد.

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ

بِغَفْلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۱۲۳﴾

غیب آسمانها و زمین خاص خداست و کارها یکسره باو باز گشت دارد، او را پرست و توکل بدو کن که پروردگار تو از اعمالی که می کنی غافل نیست. (۱۲۳)

وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الْأَمْرُ

وَلِلَّهِ: جار و مجرور، خبر مقدم - غَيْبُ: مبتدا مؤخر - يُرْجَعُ: فعل مضارع مجهول - الْأَمْرُ: نایب فاعل

علم و آگاهی از غیب آسمانها و زمین مخصوص خداست یعنی الله از آنچه دشمنان می کنند غافل نیست چونکه علم آسمانها و زمین و همه آنچه که گذشته است و بوده و خواهد بود از آن خداست و بازگشت همگان و همه امور به سوی اوست.

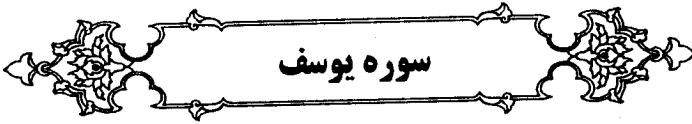
كُلُّهُ فَاعْبُدْهُ وَتَوَكَّلْ

كُلُّهُ: توکید

همه کارها بدو باز گردانیده شوند پس خدای یکتا را بپرستید و در کلیه امور به او توکل کنید چون او در قیامت جزای اعمال را از جهت ثواب و عقاب خواهد داد.

عَلَيْهِ وَمَا رَبُّكَ بِغَفِيلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

رب: اسم ما- ب: حرف جر زائد- يَغْفِيلٍ: خبر ما
و پروردگار تو از آنچه که بندگان می کنند از خوب و شر بی خبر و غافل نیست.



سوره یوسف: مکی است و آن یکصد و یازده آیه است.
ابن عباس گفت: چهار آیت از ابتداء سوره در مدینه فرو آمد و باقی همه در مکه نازل شده است و در این سوره ناسخ و منسوخ نیست از مصطفی ﷺ که گفت: به بندگان و بردگان خود سوره یوسف بیاموزید هر مسلمانی این سوره بخواند و به زیردستان خود بیاموزد ذائقه مرگ بروی آسان می شود و در خبر است که صحابه ی رسول الله گفتند یا رسول الله ما آرزوی آن داشتیم که الله تعالی بما سوره ای می فرستاد که در آن امر و نهی و وعده و وعید نبود تا دل های ما با خواندن آن پاک و گشاده می شد رب العالمین بر وفق آرزوی ایشان سوره یوسف فرستاد. که این سوره را «احسن القصص»، بهترین داستان ها گویند. یعنی در آن عبرتی برای خوانندگان است، چونکه در آن داستان ها و سرگذشت ها، سختی ها، بلاها، حزن ها و در نهایت شکیبایی هاست و خویشتن داری ها به تفصیل آمده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الرَّيْلَكَ ءَايَتْهُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿١﴾

در کشف الاسرار آورده است که این حروف از متشابهات قرآن است و تأویل آن را جز الله کسی نمی داند. (۱)

الرَّ

الف، لام، راه، این آیه های کتاب واضح است.

تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ

تِلْكَ: مبتدا - ءَايَاتُ: خبر

می گوید: این سوره آیات قرآن است، کتابی روشن و واضح و آشکار که حق را از باطل جدا کند و هر چه از دین و حلال و حرام برای شما نیاز باشد بیان می کند که معجزه بودن آن و معانی دقیق آن بر کسانی که تأمل می کنند آشکار است. می گویند علمای یهود به برخی از بزرگان عرب گفتند که از محمد ﷺ بپرسید که علت انتقال آل یعقوب از شام به مصر چه بوده است در پاسخ این سوره نازل شد.

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٢﴾

که ما این قرآن را به عربی نازل کرده ایم، شاید خردوری کنید. (۲)

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

(نا) اسم ان - أَنْزَلْنَاهُ : فعل ماضی، (نا) فاعل - ه: مفعول به، جمله خبر ان

بدرستی که ما کتاب را مراد سوره یوسف است که بر شما بیان می کنیم و آن را بزبان عربی فرستادیم و به لغت عرب تا شما که عرب زبان اید معانی آن را دریابید و امر و نهی آن را بفهمید و بدانید و در آن خردوری کنید و در زندگی روزمره تان بکار بندید شاید که رستگار شوید.
شیخ اجل سعدی گفت:

کسی بدیده انکار اگر نگاه کند نشان صورت یوسف دهد بنا خوبی
و گر بچشم ارادت نگه کند در دیو فرشته اش بنماید بچشم کروی

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ ﴿۳﴾

ما که این قرآن به تو وحی می کنیم، ضمن آن بهترین خبرها را برایت می خوانیم و گر چه پیش از آن از بی خبران بوده ای. (۳)

نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ

نَحْنُ : مبتدا - نَقُصُّ : فعل مضارع، (نحن) فاعل - جمله خبر

ما می خوانیم بر تو این قرآن را که نیکوترین همه قصه هاست و نیز گفته اند احسن القصص در آن قصه یوسف است چونکه این قصه بر ذکر مالک و مملوک و حاسد و محسود و شاهد و مشهود ذکر حبس و زندانی و خلاص و نیز در آن ذکر انبیاء است و صالحان و فرشتگان و شیاطین و تجار و علماء و جهال و صفت مردان و زنان و مکر و حيله ایشان رفت و نیز در آن ذکر توحید و عفت و ستر و تعبیر خواب و سیاست و معاشرت و چاره اندیشی برای زندگی است.

وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ

و بدرستی که تو پیش از نزول این سوره از غافلین و ناآگاهان و بی خبران بودی.
مولانا عبدالرحمن جامی گفت:

بی دلکش است قصه ی خوبان و زان میان تو یوسفی و قصه ی تو احسن القصص

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي

سَجْدِينَ ﴿۴﴾

چون یوسف به پدرش گفت: ای پدر! من، یازده ستاره بخواب دیدم، با خورشید و ماه، دیدمشان که مرا سجده می کنند. (۴)

إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَتَابَتْ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ

يَتَابَتْ: منادا- ی اسمِ اِنْ - رَأَيْتُ: فعل ماضی(ت) فاعل، جمله خبر اِنْ - أَحَدَ عَشَرَ: مفعول به- کَوْكَبًا: تمیز

در ابتدای این قصه نخست به تولد و کودکی یوسف می پردازیم و سپس به قصه آن خواهیم پرداخت در **نهایه الارب فی فنون الادب** آمده است که چون یعقوب عليه السلام از جنگهای خویش برگشت نزد همسر خود راحیل رفت و با او در آمیخت و او به یوسف و برادرش بنیامین حامله شد و هر دو را زائید و چهره ی یوسف چون قرص ماه بود، مادرش او را تا دو سالگی پرورش داد و مادر در گذشت چون یوسف به ده سالگی رسید یعقوب دستور داد گوسفند فربه ای از گله اش کشتند و خوراکی فراهم آوردند و پسران خود را جمع کرد و مشغول غذا خوردن شدند در این هنگام فقیری آمد و از ایشان چیزی خواست و با اصرار تقاضا کرد و چون یعقوب عليه السلام سرگرم بود به فرزندان خود دستور نداد که به او خوراک دهند و آن فقیر برگشت. و چون یعقوب از غذا خوردن فارغ شد پرسید آیا به این فقیر چیزی دادید؟ گفتند تو به ما دستور ندادی، به یعقوب وحی آمد که بنده ی مؤمن بیماری پیش تو آمد و بوی غذای تو را استشمام کرد و تو به او غذایی ندادی و دل او را سوزاندی و من دل تو را خواهم سوزاند و یعقوب سخت اندوهگین شد. می گوید: به یاد آور آن زمانی را که یوسف به پدر خود یعقوب گفت: گویند در این هنگام یوسف دوازده ساله بوده است بدرستی که من در خواب خود یازده ستاره و آفتاب و ماه را دیدم که مرا سجد می کنند و من بر سر کوهی بلند بودم که در حوالی آن رودی جاری و درختان سبز بودند.

یعقوب را ده پسر بود و با ایشان ده عصا که یازدهمین پسر یوسف بود یوسف زمانی که به سن دوازده سالگی رسید برادران را دید هر یکی عصائی دارند به پدر خود گفت ای پدر! برادرانم عصائی در دست دارند خداوند را دعا کن تا اینکه عصائی از بهشت به من مخصوص گرداند، پدر دعا کرد جبرئیل آمد و **قضیبی**^۱ از بهشت آورد از زبرجد سبز و به یوسف داد. پس یوسف روزی در میان برادران نشسته بود خواب بروی افتاد ساعتی بخت، آنکه از خواب ترسان و لرزان در آمد، برادران گفتند به تو چه شده است؟ گفت در خواب نمودند مرا که از آسمان شخصی آمد تازه روی خوش بوی با جمال و این عصا از من بستدی و همچنین عصاهای شما که برادران اید و همه بزمین زد آن عصای من درختی سبز گشت و برگها آورد و شکوفه در آن پدید آمد و میوه های گوناگون از آن در آویخت و مرغان خوش الحان بر شاخه های آن نشسته بودند تا بادی بر آمد و عصاهای شما همه از زمین برکند و بدریا افکند، برادران چون این شنیدند غمگین گشتند و بر روی حسد بردند یعقوب دانست که یوسف مرتبه بالائی خواهد

یافت و یازده ستاره برادران اوست و یعقوب و زوجه او عبارت از شمس و قمر هستند و تعظیم و تکریم او بجای آرند.
مولانا گفت:

دید یوسف آفتاب و اختران پیش او سجده کنان چون چاکران

قَالَ يَبْنَىٰ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ﴿٥﴾

گفت پسر کم رؤیای خویش را به برادرانت مگو که در کار تو نیرنگی کنند که شیطان، انسان را دشمنی آشکار است. (۵)

قَالَ يَبْنَىٰ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَىٰ إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا

لَا تَقْصُصْ: فعل مضارع، فاعل (انت) - رُءْيَاكَ: مفعول به - ک: مضاف الیه

یعقوب زمانی که این خواب را از یوسف شنید گفت ای پسرک من آگاه باش که این خواب را به برادران خود مگوئی که ایشان تعبیر آن دانند و بر تو مکر سازند.

إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

الشَّيْطَانُ: اسم ان - عَدُوٌّ: خبر ان - مُّبِينٌ: نعمت

بدرستی که دیو سرکش که ابلیس است برای آدمیان دشمن آشکار است، چون یوسف این سخن از پدر شنید گونه‌ی وی زرد شد و از ترس برادران که ایشان مردان خشن و مردافکن بودند غمگین گشت. یعقوب چون آثار ترس در چهره‌ی او دید او را بغل گرفت و وی را دلداری داد و تعبیر آن خواب را به وی گفت.

مولانا گفت:

یا چو دیوی کاو عدوی جان ماست نارسیده زحمتش از ما و کاست

وَكَذَٰلِكَ يَجْنِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ

كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ ﴿٦﴾

از این قرار پروردگارت تو را برمی‌گزیند و تعبیر حوادث رؤیا را تعلیم می‌دهد و نعمت خویش بر تو و بر خاندان یعقوب کامل می‌کند چنانکه پیش از این بر پدرانت ابراهیم و اسحق کامل کرده بود که پروردگارت دانا و فرزانه است. (۶)

وَكَذَٰلِكَ يَجْنِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ

كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ

يَحْيِيكَ: فعل مضارع - ك: مفعول به - رب: فاعل

یعقوب گفت ای پسر من! به این خواب که دیدی خداوند بر تو نعمت رسالت تمام کند که تو را پیغامبر کند و تو را پادشاهی خواهد آموخت و این از بهر آن گفت که پروردگار جهانیان به یعقوب وحی کرده بود که نعمت خود بروی تمام کند و بر برادران وی همچنانکه بر ابراهیم و اسحق تمام کرد که ایشان را پیغامبران گردانید.

إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ

رب: اسم إِنَّ - ك: مضاف الیه - عَلِيمٌ: خبر إِنَّ - حَكِيمٌ: خبر إِنَّ ثانی
بدرستیکه پروردگار دانا و حکیم است آنچه را انجام دهند می داند و نیز می داند که چه کسی را بر پیغامبری برگزیند و خلعت نبوت را به تن چه کسی بپوشاند.

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ ءَايَاتٌ لِّلسَّالِّينَ ﴿٧﴾

براستی که در سرگذشت یوسف و برادرانش، برای پرسندگان، عبرت‌هاست. (۷)

لَقَدْ كَانَ فِي يُوسُفَ وَإِخْوَتِهِ ءَايَاتٌ لِّلسَّالِّينَ

فِي يُوسُفَ: جار و مجرور، خبر کان مقدم - ءَايَاتٌ: اسم کان موخر

بتحقیق در قصه یوسف و در حکایات برادران او نشانه‌های قدرت و دلایل روشن و درست برای سؤال کنندگان است همانطوریکه گفتیم یوسف یازده برادر داشت که یکی از آنها بنیامین و آن برادر عیانی یوسف بود یعنی از یک پدر و از یک مادر و شش تای دیگر علاتی یعنی پدر یکی و مادر مختلف و ایشان پسران خاله یوسف بودند و چهار دیگر علاتی و ایشان از دو سریه بودند.

آن هنگام که یوسف خواب خود را بیان کرد یعقوب به کتمان آن سفارش فرمود و نعمت نبوت را به او بشارت داد بعضی از زنان برادران او شنیدند و صورت حال را به شوهران خود بعد از نماز شام باز گفتند در ایشان عرق حسد به حرکت در آمد و در نابودی او نقشه کشیدند.

إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٨﴾

آن دم که گفتند: یوسف و برادرش، نزد پدرمان از ما، که دسته‌ای نیرومندیم، محبوب‌ترند که پدر ما در ضلالتی آشکارست. (۸)

إِذْ قَالُوا لَيُوسُفُ وَأَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِمَّا نَحْنُ غُصْبَةٌ

ل: ابتداء - لَيُوسُفُ: مبتدا - أَحَبُّ: خبر

آن هنگام که برادران نامادری یوسف با یکدیگر گفتند هر آینه یوسف و برادر تنی او بنیامین نزد پدرمان از ما محبوب‌ترند در حالیکه ما برادرانی هستیم توانا و مرد افکن و ایشان بچه‌های خردسال و ناتوان هستند خاقانی گفت:

خواری من ز کینه توزی بخت
ای برادر در بلای یوسف نیز

از عزیزان مهربان برخاست
از نفاق برادران برخاست

إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

أَبَانَا: اسم إنَّ - نه: مضاف الیه - ل: مزحلقه - لَفِي ضَلَالٍ: جار و مجرور، خبر إنَّ

بدرستیکه پدرمان با این عزیز داشتن در گمراهی آشکار است برادران یوسف و بنیامین این جمله را آن زمانی گفتند که هم خبر خواب یوسف به ایشان رسید و هم دوست داشتن یعقوب یوسف را و نیز یعقوب خواهری داشت که پیراهن ابراهیم و کمر بند اسحق در اختیار داشت، زمانی که یعقوب خواب یوسف را به خواهر خود تعریف کرد. به پیش یوسف آمد و چشم یوسف ببوسید و آن پیراهن و کمر بند را به وی داد، پسران یعقوب چون این بشنیدند دل تنگ شدند به پیش عمه خود آمدند، و شکایت کردند که یوسف را با این هدیه مخصوص کردن و از حق ما چشم پوشی کردن چه معنی دارد؟ عمه او گفت من به برادرم یعقوب دادم و یعقوب به او داد. چون شیطان این کلمات را از ایشان شنید ظاهر شد و گفت یوسف می خواهد شما را به بندگی گیرد برخیزید و چاره‌ی کار کنید گفتند چکار کنیم گفت:



أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

یوسف را بکشید یا به سرزمینی دورش بیندازید تا توجه پدرتان فقط به شما معطوف گردد و آنگاه پس از این عمل مردمی شایسته شوید. (۹)

أَقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا يَخْلُ لَكُمْ وَجْهُ أَبِيكُمْ وَتَكُونُوا مِنْ بَعْدِهِ قَوْمًا صَالِحِينَ

أَقْتُلُوا: فعل امر - (و) فاعل - يُوسُفَ: مفعول به

یوسف را بکشید یا در زمینی بیندازید که از روی پدرتان خالی ماند یعنی در چاه بیندازید و بعد از یوسف شما شایستگان باشید، و از توبه کنندگان که این سخن نیز از القائنات شیطان است. مصرع: امروز گنه کنید و فردا توبه.

آیا فکر نمی کنید که برای عذر و توبه به فردا فردائی لازم است و بر بقای عمر اعتمادی نیست.

عمر برف است و آفتاب تموز اندکی ماند و خواجه غره هنوز

قَالَ قَائِلٌ مِنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوَّةَ فِي غَيْبَتِ الْجُبِّ يَلْقَاهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

فَاعِلِينَ: فعل امر (۱۰)

یکی از ایشان گفت: یوسف را مکشید! او را به قعر چاه افکنید که بعضی مسافران او را بگیرند اگر کننده‌ی کار هستید. (۱۰)

قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ لَا تَقْتُلُوا يُوسُفَ وَالْقَوْهُ فِي غَيَبَتِ الْجُبِّ يَلْتَقِطُهُ بَعْضُ السَّيَّارَةِ إِن كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

قَالَ: فعل ماضی - قَائِلٌ: فاعل

چون ایشان عزم را بر قتل یوسف جزم کردند گوینده‌ای میان برادران ایشان گفت می‌گویند روییل بود که از نظر سن و سال برادر بزرگترین و از جهت رأی و فکر از همه قوی‌ترین بود و بعضی گفته‌اند یهودا بود که از همه عاقل‌تر بود. مجاهد می‌گوید شمعون بود. یوسف را مکشید زیرا که کشتن کاری بس بزرگ و عواقب آن خطرناک است و او را در قعر چاه بیفکنید تا مسافران و گذرکنندگان او را از داخل آن بگیرند و به ناحیه‌ی دیگر ببرند و در اینصورت خیال شما از او راحت می‌شود.

قتاده گفت چاهی است معروف به بیت المقدس. کعب گفت میان مدین و مصر است. مقاتل گفت چاهی بر سه فرسنگی منزل یعقوب است که چاهی بسیار پر عمق و تاریک، آب آن شور زیر آن وسیع و دهانه‌ی آن تنگ می‌گویند سام بن نوح آن چاه را کنده است. گوید در این باره اتفاق کردند و پیش پدر آمدند و گفتند:

قَالُوا يٰٓأَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَنْصَحُونَ ﴿١١﴾

گفتند: ای پدر! برای چه ما را درباره یوسف امین نشماری در صورتیکه ما خیرخواهان اوئیم. (۱۱)

قَالُوا يٰٓأَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَىٰ يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَنْصَحُونَ

اب: منادی - ما: مبتدا - لَكَ: جار و مجرور خبر

پسران یعقوب به پیش پدر آمدند و تواضع کردند و گفتند ای پدر چرا در کار یوسف ما را امین نمی‌داری و چرا می‌ترسی و او را به ما به صحرا نمی‌فرستی؟ چنین برادر خوب روی که دوازده سالش است هرگز با ما بیرون نیامده و با مردم نشست و برخاستی ندارد فردا که بزرگ شود در میان مردم از مردم گریزان و بد دل می‌شود.

مولانا گفت:

جمله گفتندش میندیش از ضرر	یک دو روزش مهلتی ده ای پدر
تو چرا ما را نمی‌داری امین	یوسف خود بسپری با حافظین
تا بهم در موج‌ها بازی کنیم	ما در این دعوت امین و محسنیم

أَرْسِلْهُ مَعَا غَدًا يَّرْتَعِ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿١٢﴾

فردا وی را همراه ما بفرست که بگردد و بازی کند و ما او را حفاظت می‌کنیم. (۱۲)

أَرْسِلْهُ مَعَا غَدًا يَّرْتَعِ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

أَرْسِلْهُ: فعل امر مبنی - (انت) فاعل - ه: مفعول به - مَعَا: مفعول فیه - غَدًا: مفعول فیه

او را فردا با ما به صحرا بفرست تا به چراگاه آید و بازی کند و با مردم ارتباط اجتماعی برقرار کند و ما بر او مهربان و مشفقانیم و محافظ و نگهبان او خواهیم بود.
مولانا گفت:

هم از آن جا کودکانش در پسند یرتع و یلعب بشادی می زدند
همچو یوسف کش ز تقدیر عجیب یرتع و یلعب برد از ظل آب

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ، وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ ﴿١٣﴾
گفت: بردن او مرا غمگین می کند، بیم دارم از او غافل شوید و گرگ او را بخورد. (۱۳)

قَالَ إِنِّي لَيَحْزُنُنِي أَنْ تَذْهَبُوا بِهِ، وَأَخَافُ أَنْ يَأْكُلَهُ الذِّئْبُ وَأَنْتُمْ عَنْهُ غَافِلُونَ
أَنْ يَأْكُلَهُ: فعل مضارع منصوب - ه: مفعول به - الذِّئْبُ: فاعل - (و) حالیه - وَأَنْتُمْ: مبتدا - غَافِلُونَ: خبر

یعقوب گفت این چراگاه شما جایگاه گرگ است و من می ترسم که شما غافل باشید و او را گرگ بخورد.

از آن ترسم کز و غافل نشینید ز غفلت صورت حالش نبیند
درین دیرینه دشت محنت انگیز کهن گرگی برو دندان کند تیز

برادران نمی دانستند که گرگ انسان می خورد و این سخن را از زبان پدر خود شنیده بودند که بعداً دست به این حيله زدند و یعقوب از بهر آن گفت که او را در خواب نموده بود که یعقوب سرکوه ایستاده بود و یوسف در میان وادی و ده گرگ به قصد گرد وی در آمده، یعقوب خواست تا پائین بیاید و او را از ایشان نجات دهد راه فرود آمدن نبود و دستش بدان نرسید. گفت زمانیکه از نجات یوسف نومید شدم گرگ بزرگتر را دیدم که یوسف را در حمایت خویش گرفت آنکه زمین را دیدم که از هم باز شد و یوسف به شکاف زمین رفت آن ده گرگ برادران وی بودند و گرگ بزرگتر یهودا بود و یوسف را از قتل نجات داد و آن زمین که شکافته شد چاه است که یوسف را در آن افکندند چون یعقوب گفت من می ترسم که گرگ او را بخورد.

قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَسِرُونَ ﴿١٤﴾
گفتند اگر با وجود ما که دسته ای نیرومندیم گرگ او را بخورد، براستی که ما زیان کار خواهیم بود. (۱۴)

قَالُوا لَئِنْ أَكَلَهُ الذِّئْبُ وَنَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّا إِذًا لَخَسِرُونَ
أَكَلَهُ: فعل ماضی - الذِّئْبُ: فاعل - (و) حالیه - وَنَحْنُ: مبتدا - عُصْبَةٌ: خبر

فرزندان یعقوب گفتند با وجود این که ما ده نفر توانا و قوی هستیم بخدا اگر او را گرگ بخورد در آن صورت ما از زیانکاران خواهیم بود چون یعقوب مبالغه فرزندان را در حق یوسف شنید و یوسف هم این کار را دوست می داشت سیدی خواست که در آن خوراک بود و کوزه های آب و به برادرانش گفت چون تشنه شد آبش دهد چون گرسنه شد از این خوراک بدهیدش و از آنان پیمانها گرفت که او را برگردانند و خود آنان را بدرقه کرد و بر تپه بلندی نشست و به آنان نگاه می کرد تا از نظرش پنهان شدند، هر چند همان دم از فرستادن او پشیمان شد به خانه خود برگشت. برادران یوسف شروع به تند راه رفتن کردند و او از پی ایشان می رفت و می گفت بایستید تا برسم و ایشان نمی ایستادند و گفت آیم دهید، آبش ندادند و شمعون کوزه خوراکی را در دره ای افکند در حالیکه عرق از پیشانی او سرازیر می شد و اشک از دیدگان او جاری می گشت و با پای آبله کرده یوسف دانست که ایشان تصمیم به کاری دارند، آنان را صدا کرد و به حق خداوند و خویشاوندی سوگند داد و پیمانهای پدرش را به یادشان آورد یکی از ایشان سیلی به چهره او زد و او را به زمین افکند و به راه خود ادامه دادند و یوسف همچنان در پی ایشان می دوید تا آنان به محل گوسفندان خود رسیدند، و خواستند او را بکشند یهودا به ایشان گفت: اگر او را بکشید بر سر شما همان خواهد آمد که بر سر قایل که برادر خود هابیل را کشت.

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَّبَتِ الْجُبِّ وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنْتَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿١٥﴾

و چون او را بردند و هم سخن شدند که در قعر چاهش کنند بدو وحی کردیم که آنها را از این کارشان خبردار خواهی کرد و آنها ادراک نمی کنند. (۱۵)

فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَاجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَّبَتِ الْجُبِّ

پس آن زمان که برادران یوسف را بردند سفارش پدر را بر یک طرف انداخته و تصمیم گرفتند و سیلی بر چهره او زدند. برادران گفتند ای یهودا اکنون تدبیر چیست؟ یهودا گفت من چاهی دیده ام درین وادی او را در آن چاه افکنیم، تا راه گزری فرا رسد و او را ببرد موافقت کردند او را برگرفتند بسر چاه بردند، و پیراهن از وی در آوردند. بعلت آنکه پیراهن بخون آلوده پیش پدر برند و آن وی را نشانی بود که گرگ یوسف را بخورد، پس او را بچاه فرو گذاشتند و زمانیکه به نیمه چاه رسید طناب را از دست رها کردند یوسف قبل از این که به چاه انداخته شود به یهودا گفت چون به خانه برگردی به برادرم بنیامین و به خواهرم دینه سلام من برسان و ایشان را بنواز و این کاری که بر من روا داشتند هیچگاه پدرم را با خبر مکن. گفته اند از سر چاه تا به قعر آن یکصد و شصت گز بود. یهودا گفت چرا باید که پدر این خبر نشنود؟ گفت مبادا از روی دلتنگی بر برادرانم دعای بد کند و ایشان را آسیب رساند که اندوه آن بمن نیز باز می گردد اینست کمال شفقت و غایت محبت آن زمانیکه یوسف را به چاه فرو گذاشتند، رب العزه او را بقعر چاه رسانید، چنانکه هیچ رنجی به وی نرسید، و در میان آب سنگی بود، یوسف بر آن سنگ نشست و برادران از سر چاه برفتند، و گفته اند که آب آن چاه تلخ بود، چون یوسف

در چاه آرام گرفت آب آن خوش گشت. و گفته اند جبرئیل علیه السلام بهی از بهشت آورد و به وی داد تا بخورد و گفته اند رب العزه به وی فرشته ای فرستاد که او را ملک النور گویند. که آن فرشته در هنگام آتش نمرود مونس ابراهیم بود و مونس اسمعیل بود آن هنگام که هاجر به طلب آب آمد رفت و او را تنها بگذاشت، و آن هنگامیکه یونس در عراء از شکم ماهی بیرون آمد مونس یونس بود. و این ملک النور در چاه مونس یوسف بود.

وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهُمْ هَذَا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

ل: قسم - لَتُنَبِّئَنَّهُمْ: فعل مضارع - (ن) توکید - هم: مفعول به - (انت) فاعل - هَذَا: بدل

و ما وحی فرستادیم به سوی او بواسطه جبرئیل علیه السلام و در دل او الهام کردیم که اندوهناک مباش که بزودی تو را از قعر چاه بیرون خواهیم آورد و برادران تو را برای رفع حاجتشان به نزد تو خواهیم آورد هر آینه تو ایشان را به این کاری که کرده اند. بیگاهانی و به رخ آنها بکشی و حال آنکه در آن موقع ایشان نشانساند که تو یوسف هستی. برادران بعد از انداختن یوسف به چاه گفتند به پدر خود چه بگوئیم؟ یکی از ایشان گفت پدر از گرگ بر او می ترسید می گوئیم او را گرگ خورده، بزی را کشتند و خون و مقداری از موی آن را به پیراهن یوسف مالیدند و به پیش پدر باز گشتند.

وَجَاءَ وَآبَاهُمُ عِشَاءً يَبْكُونَ ﴿١٦﴾

و شامگاهان گریان نزد پدر خود آمدند. (۱۶)

وَجَاءَ وَآبَاهُمُ عِشَاءً يَبْكُونَ

جَاءَ وَ: فعل ماضی - (و) فاعل - آبَاهُم: مفعول به - هم: مضاف الیه - عِشَاءً: مفعول فیه

فرزندان یعقوب به پیش پدر خود در وقت عشاء (شبانگاهان) برگشتند و به دروغ گریه می کردند، دختر یعقوب نخست ایشان را دید گریان پیش یعقوب (پدر خود) آمد و گفت برادرانم را پراکنده و در حال گریستن دیدم یعقوب چون صدای گریه فرزندان خود را شنید سراسیمه از خانه بیرون آمد و گفت ای فرزندان من! بشما چه شده است و یوسف کجاست که او را نمی بینم. مولانا گفت:

گریه اخوان یوسف حیلست است کاندرونشان پر ز رشک و علت است

قَالُوا يَتَابَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْلَعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ وَمَا أَنْتَ

بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ ﴿١٧﴾

گفتند: ای پدر! ما به دویدن رفته بودیم و یوسف را نزد کالای خویش گذاشته بودیم گرگ او را بخورد، ولی تو (سخن) ما را، گرچه راستگو باشیم، باور نمی کنی (۱۷)

قَالُوا يَتَابَانَا إِنَّا ذَهَبْنَا نَسْتَبِقُ وَتَرَكْنَا يُوسُفَ عِنْدَ مَتْلَعِنَا فَأَكَلَهُ الذِّئْبُ

گفتند پدر جان مصیبت بزرگ و اندوه بی پایان فرار رسید ما برای مسابقه اسب تازی و دویدن و تیر افکندن به صحرا رفتیم و یوسف را تنها کنار کالاهای خود گذاشتیم پس گرگ او را خورد.

وَمَا أَنْتَ بِمُؤْمِنٍ لَّنَا وَلَوْ كُنَّا صَادِقِينَ

أَنْتَ: اسم مآ - ب: حرف جر زائد - مُؤْمِنٍ: خبر مآ

و تو سخن ما را باور نمی کنی! و اگر چه ما از راستگویان هستیم چرا که شما یوسف را دوست داری و فکر می کنی ما بدخواه او هستیم بدین جهت سخنان راست ما را (البته کذب است) باور نداری.

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ ﴿١٨﴾

و پیراهن یوسف را آلوده به خون دروغین بیاوردند گفت: [چنین نیست] بلکه ضمیر هایتان کاری [بزرگ] را با نظر تان نیکو نموده، در این مصیبت صبر جمیل نمایم و [که به رفع این بلا و مصیبت] فقط از خدا باید درخواست کمک کرد. (۱۸)

وَجَاءُوا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ

آن زمانیکه پیراهن یوسف را به خون دروغین آلوده کرده بیاوردند، یعقوب عليه السلام پیراهن را گرفت و نگریست و در آن هیچ نشانه ای از دریدگی ندید و فرمود ای پسرانم گرگ را با خوردن پیغامبر زادگان چه کار؟ و شروع به گریستن کرد، وقتی که پیراهن را دید آرامش در دل وی پدید آمد. دانست که یوسف زنده است و گرگ او را نخورده است. و ایشان دروغ می گویند، و آن پیراهن بروی خود می نهاد و می بوئید آنگاه فرمود در جستجوی آن گرگ بر آید و آن را پیش من آورید وگرنه بر شما نفرین می کنم و نابود می شوید، آنان بیرون رفتند و گرگی بزرگ گرفتند و شروع به زدن و کشیدن آن کردند و جانور را به حضور یعقوب آوردند، فرمود آن را چگونه شناختید؟ گفتند چون گرگ بزرگی است و به گوسفندان ما حمله کرد.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا

یعقوب به فرزندان خود گفت اینچنین نیست که شما می گوئید بلکه نفسهای سوء شما کار زشتی را در نظرتان زیبا جلوه داده است و سوسه شیطانی شما در انجام آن کار زشت شما را گرفتار کرده است چون گرگ را آوردند، یعقوب گفت منزّه است پروردگاری که بخواهد تو را با حجت و دلیل خود به سخن می آورد، گرگ زبان گشود و گفت پروردگاری جز خدای یکتا نیست که انبازی برای او نیست، ای رسول خدا! من در این منطقه گرگی غریب یکی از توله های خود را گم کردم و در جستجوی او به سرزمین تو آمدم و اینان مرا به سخن گفتن واداشت من فرزند تو را ندیده و نخورده ام چگونه ممکن است گرگ پیغامبر زادگان را بخورد؟ و یعقوب آن را رها کرد.

فَصَبْرٌ جَمِيلٌ

مبتدا محذوف - صَبْرٌ: خبر - جَمِيلٌ: نعت

این بخش از آیه در معنی زیاد کردن فایده بکار رفته است.

پس کار من صبری جمیل و نیکوست که در آن هیچ ناشکری و ناسپاسی نگویم و گله و شکایتی نکنم.

وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ

لفظ الله: مبتدا - الْمُسْتَعَانُ: خبر

و تنها از خداوند یکتا و یگانه یاری می خواهم در حق بیاوه گوئیها و دروغگوئیهای فرزندانم و کسی جز او یاری و کمک دهنده نیست.

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ. قَالَ يَبْشَرِي هَذَا غُلَامٌ وَأَسْرُوهُ بِضْعَةَ وَاَللَّهُ عَلَيْهِم

بِمَا يَعْمَلُونَ ﴿١٩﴾

و کاروانی بیامد و آبدار خویش بفرستادند که دلو خویش بینداخت و گفت: ای مزدگانی! این غلامی است، او را پنهان ساختند، کالایی دانسته او را فروختی و انمودند و خدا می دانست چه می کردند. (۱۹)

وَجَاءَتْ سَيَّارَةٌ فَأَرْسَلُوا وَارِدَهُمْ فَأَدْلَى دَلْوَهُ.

و کاروانی به نزدیکی آن چاه آمد و آنان گروهی بودند که از مدین به سوی مصر می رفتند پس به وارد خود (مسئول آبکش کاروان) گفتند برود تا از چاه آب برای آنان بیاورد و گویند نام این شخص مالک ابن دعر الخزاعی از اهل مدین بود. زمانیکه به بالاسر چاه رسید پس سطل خود را به چاه افکند و به یوسف وحی رسید که در دلو بنشین یوسف علیه السلام در دلو نشست و آن مرد او را بالا کشید در غزلیات شمس آمده است:

در چاه شب غافل مشو، در دلو گردون دست زن یوسف گرفت آن دلو را، از چاه سوی جاه شد

قَالَ يَبْشَرِي هَذَا غُلَامٌ

يَبْشَرِي: منادی - هَذَا: مبتدا - غُلَامٌ: خبر

و به کسی که همراهش بود گفت ای مژده که این پسری است و او را از چاه بیرون آوردند. مولانا گفت:

واردی بالای چرخ بی ستن جسم او چون دلو در چه چاره کن

گویند این کار در چهارمین روزی که او را در چاه افکنده بودند صورت گرفت، برادران یوسف بر سر کوه بودند و چون جمع شدند کاروانیان را بر سر چاه دیدند به آن سو دویدند.

وَأَسْرُوهُ بِضْعَةَ

أَسْرَوْهُ: فعل ماضی - (و) فاعل - ه: مفعول به - بَضْعَةً: حال

و برادران یوسف او را پنهان داشتند او بنده‌ی ماست تا اینکه به کاروانیان بفروشد و گفتند چند روزی است که گریخته است و ما در جستجوی او بودیم اکنون می‌خواهیم او را به شما بفروشیم و با زبان عبری به یوسف گفتند اگر منکر بندگی خود شوی تو را از ایشان می‌گیریم و می‌کشیم و چون کاروانیان از یوسف پرسیدند گفت آری بنده‌ام و مقصودش این بود که بنده خدایم.

وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَعْمَلُونَ

لفظ الله: مبتدا - عَلِيمٌ: خبر

و خداوند آنچه می‌کنند یعنی برادران یوسف که بر سر برادرشان یوسف چه آورده‌اند و چه حيله‌ای بکار برده‌اند آگاه و داناست.

وَشَرَّوْهُ بِشَمْنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ ﴿٢٠﴾

و وی را به بهایی ناچیز، در هم‌هایی چند، فروختند که بدو از بی رغبتان بودند. (۲۰)

وَشَرَّوْهُ بِشَمْنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ

شَرَّوْهُ: فعل ماضی - (و) فاعل - ه: مفعول به

سرپرست کاروان مالک بن دعر بود که او را به کمتر از بیست درم از ایشان خرید، گفته شده است او را به نوزده یا بیست و دو و یا چهل درم خریده و خداوند دانا تر است. و آنان پول را میان خود قسمت کردند، خداوند متعال در این باره می‌فرماید: و خریدندش به بهای اندک در هم‌های شمرده شده.

وَكَانُوا فِيهِ مِنَ الزَّاهِدِينَ

(و) اسم کان - مِنْ: حرف جر - الزَّاهِدِينَ: افراد بی‌رغبتان، مجرور به جر، خبر کان

و بودند در او از بی‌رغبتان. برادران یوسف به مالک گفتند: این بنده گریز پای و دزد است او را در بند کن که نگریزد و دزدی نکند. مالک او را در بند کشید و بر ماده شتری نشاند بیهودا سند فروش را نوشت و حرکت کردند و چون کاروان کنار گور مادر یوسف رسید آن حضرت خودداری نتوانست کرد و خویشتن بر گور مادر افکند و گریست، کاروانیان او را گم کردند و به جستجوی او فرستاد و او را دیدند که کنار گور مادرش نشسته است، یکی از ایشان بر او سیلی زد و گفتند چرا پیش از امروز چنین نمی‌گریستی که تو را نخریم. و یوسف را همچنان با خود بردند او را وارد مصر کردند.

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا
وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَلِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَىٰ
أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٢١﴾

و آنکس از مردم مصر، عزیز مصر، که یوسف را خریده بود به زن خود گفت، [منزلت و مقام] وی را گرامی بدار، شاید ما را سود دهد یا بفرزندیش بگیریم، چنین شد که یوسف را در آن سرزمین جا دادیم، تا تعبیر حوادث رؤیا را تعلیمش دهیم که خدا بکار خویش مسلط است ولی بیشتر مردم نمی‌دانند. (۲۱)

وَقَالَ الَّذِي اشْتَرَاهُ مِنْ مِصْرَ لِامْرَأَتِهِ أَكْرِمِي مَثْوَاهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا
قَالَ: فعل ماضی - الَّذِي: فاعل - اشْتَرَاهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - (هو) فاعل

در آن زمان در مصر پادشاه مصر ریان بن ولید عملیقی بود و تمام امور مملکت داری را به دست قطفیر که عزیز مصر می‌گفتند سپرده بود و بازرگانان جمع شده بودند دلال بپاخاست و فریاد بر آورد و فروش او را اعلان کرد و یوسف علیه السلام گریست و مردم بر قیمت او همچنان افزودند تا آنکه خارج از اندازه قطفیر او را خرید و اموال را حاضر آورد. تا بدانجا که نیم سنگ او زر و نقره و مشک و دیبا بدهد.

خریداران دیگر لب بیستند پس از زانوی خاموشی نشستند

گوید، مردی از سرزمین کنعان که بر ناقه‌ای سوار بود کنار یوسف ایستاد ناقه گردن کشید و یوسف را بو کرد، یوسف از صاحب ناقه به زبان عبری پرسید که کیست؟ گفت مردی از کنعانم، یوسف به او فرمود چون به کنعان برگشتی سلام مرا به یعقوب برسان و نشانه‌های مرا به او بده و چون آن مرد برگشت این خبر را به یعقوب داد و یعقوب در مقابل این مژده او را دعا کرد و گفت خدایا او را داخل بهشت فرما و مال و پسرانش را افزون کن.

آنگاه مالک پیش یوسف آمد و یوسف به او گفت من یوسف پسر یعقوب نواده ابراهیم خلیل هستم و داستان برادران خود را با او گفت، مالک فریاد برآورد و گفت به خدا سوگند نمی‌دانستم و تو برای من طلب آموزش کن که من هم از فرزندان مدین پسر ابراهیم هستم، یوسف گریست، مالک به او گفت از تو می‌خواهم که دعا کنی و از خداوند بخواهی که به من فرزند پسر عنایت فرماید یوسف دعا کرد و خداوند بیست و چهار پسر به مالک عنایت فرمود. می‌گوید: از اهل مصر یعنی قطفیر (عزیز) یوسف را خرید و به زن خود یعنی زلیخا گفت این غلام را گرامی بدار و خوب محافظت کن و به او برس شاید که برای ما در کار زراعت و امور روزگار سود رساند و او را بجای فرزندی بگیریم.

وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ

و همچنانکه محبت یوسف را در دل او جای دادیم و او را در زمین مصر متمکن ساختیم تا در آن تصرف کند.

وَلْيُعْلَمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ

وَلْيُعْلَمَهُ: فعل مضارع منصوب - ه: مفعول به - (نحن) فاعل

و به او تعبیر خوابها و درک معانی کتب الهی را یاد دادیم.

وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - غَالِبٌ: خبر

و خداوند بر کارش غالب و مسلط است و بر کار یوسف و حیل و برادرانش و سرانجام به عزت و به سرداری رساندن او داناست و اما بیشتر مردمان نمی دانند که روال کارها تحت قدرت و خواست و اراده اوست.

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ؕ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ﴿٢٢﴾

و همینکه یوسف به سن بلوغ رسید، فرزاندگی و دانشی بدو دادیم و نیکو کاران را چنین پاداش می دهیم. (۲۲)

وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ ؕ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا

بَلَغَ: فعل ماضی - فاعل (هو) - أَشُدَّهُ: مفعول به - ه: مضاف الیه

و آن زمان که یوسف به رشد خود به هیجده سالگی یا بیست سالگی رسید و گویند میان سی و چهل به او حکمی دادیم که آن نبوت است.

وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ

و همچنین پاداش می دهیم برای نیکوکاران. گوید و چون زلیخا یوسف را بدید از زیبایی او در شگفت ماند و به او مهربانی کرد و گفت کسی چون تو شایسته نیست به صورت برده خرید و فروش شود و یوسف ساکت بود و از گوشت های جانوران کشته شده به وسیله ی ایشان نمی خورد، زلیخا گفت چرا از گوشت این جانوران نمی خوری گرمی داشتن ما را بپذیر و بوستانی دارم که می خواهم آن را نگهبانی کنی، یوسف علیه السلام گفت این کار را می پذیرم و یوسف چندان از آن باغ و بوستان مراقبت کرد که آباد شد و او از محصول آن می خورد، عشق و محبت در دل زلیخا جای گرفت و آن را چندان پوشیده داشت که نزدیک بود از پای در آید، دایه زلیخا پیش او آمد و گفت ای سالار زنان مصر داستان خود را برای من بگو و او عشق خود به یوسف را اظهار داشت، دایه گفت زلیخا خود را به بهترین صورت بیاراید و چنان کرد و بر تخت نشست و یوسف را خواست دایه درها را از بیرون بست و در این هنگام یوسف منظور و خواسته زلیخا را فهمید. یوسف در آن هنگام هیجده یا بیست ساله بود.

وَرَوَدَتْهُ الْمَلِكَةُ وَفِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ، وَعَلَقَتْ الْأُتُوبَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ

إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ ﴿٢٣﴾

و آن زن که یوسف در خانه وی بود [بر رغم میل وی] از او کام می‌خواست روزی درها را [محکم] بست و گفت: مال توام، گفت: خدا نکند که وی مربی من است و منزلت مرا نکو داشته است که هرگز ستمگران رستگار نمی‌شوند. (۲۳)

وَرَوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ. وَعَلَّقَتِ الْأَبْوَابَ وَقَالَتْ هَيْتَ لَكَ

عَلَّقَتِ : فعل ماضی، فاعل (هی) - الْأَبْوَابَ : مفعول به

در این آیه کریمه کنایه به منظور پنهان نمودن موضوعی که تصریح بدان شایسته نیست آمده است. همانطوریکه گفتیم زلیخا که یوسف در خانه‌اش بود از او کامجوئی خواست، زلیخا که او زن عزیز مصر بود درها را بست. به قولی در آنجا، هفت در بود که زلیخا یکی از پس دیگری درها را بست و گفت پیش آی، یعنی ای یوسف بشتاب و پیش من بیا که من از آن توام، بدینگونه از او کامجویی خواست.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ إِنَّهُ رَبِّي أَحْسَنَ مَثْوَايَ

ه: اسم ان - رب: خبر ان - ی: مضاف الیه

و گفت بشتاب و پیش من آی که من برای توام یوسف که این حال بدید گفت پناه به خدا که او مربی من است. نیکو کرد جایم را و من بخاطر بزرگداشت امروز قدرشناس باشم و حق نعمت این خانه را مراعات کنم و دست خیانت در حرم او دراز نکنم.

إِنَّهُ لَا يَفْلِحُ الظَّالِمُونَ

بدرستیکه ستمکاران یعنی حق ناشناسان که درمقابل نیکی بدی کنند از رستگاران نخواهند بود یوسف این می‌گفت و می‌گریست.

آنکه روی به سوی آسمان کرد و گفت: پروردگارا! چه گناه کردم که بر من خشم گرفتی و مرا در این بلا افکندی؟ اگر من گناهکار باشم حرمت آبا و اجداد من براندازی و ایشان را به عیب و عار من شرمسار نکنی.

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ. وَهَمَّ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهٖ. كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ

وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ ﴿۲۴﴾

وی رو به یوسف کرد و یوسف، اگر برهان پروردگار خویش ندیده بود، رو بدو کرده بود، چنین شد تا گناه و بدکاری از او دور کنیم که وی از بندگان خاص ما بود. (۲۴)

وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٖ وَهَمَّ بِهَا وَ بَدْرَسْتِيْكَ زَلِيْخَا به آمیزش یوسف به قصد زنا قصد کرد^۱ و یوسف برای دفع وی بطریق فرار تصمیم گرفت زلیخا بازوی یوسف بگیرفت و او را در قبه‌ی درونی هر دو درها را ببست، گفت: ای یوسف تو چرا کوتاهی می‌کنی که با من بخندی و سخنی نیک گوئی؟ که من شیفته توام، یوسف سر در پیش افکند. لحظه‌ای ساکت و خاموش نشست، زلیخا دست بزد و مقنعه از سر بینداخت و سر و گردن برهنه کرد و به یوسف التماس کرد و شروع به زاری کردن نمود و گفت ای سنگین دل! چرا بر من نمی‌بخشائی و با من با لب یاقوت سخن نمی‌گوئی، و سپس جمال بروی عرضه کرد و داعیه لذت و شهوت نفسی پدید کرد تا شاید فریفته شود.

لَوْلَا اَنْ رَّآ بُرْهٰنَ رَبِّهٖ

اگر یوسف برهان پروردگار خود را ندیده بود یعنی اگر آن را ندیده می‌گرفت هر آینه احتمال گرفتار شدن وی در دام آن زن افسونگر وجود داشت. لیکن خداوند یوسف را به خاطر ایمان و صداقتش و علم و آگاهی وی از فرجام سوء خیانت، از آن دام برهانید و یوسف را از آلوده شدن به گناه و فحشاء محفوظ و مصون نگه داشت این است که رب العالمین گفت:

۱- (ولقد همت به ...) هم زلیخا از روی قصد و عزم قوی بر انجام عمل فحشاء بوده است چون مقدمات آن را از قبیل بستن درها، فراهم کرده بود.

«... والمعنى انها قصدت المخالطة و عزمت عليها عزمًا جازماً...» (و هم بها) در مورد هم یوسف علیه اسلام دو نظریه وجود دارد. برخی نظریه می‌گویند که «هم» منتفی است به خاطر رؤیت البرهان و جواب «لولا» محذوف است ولی چون برهان رب که همانا آگاهی یوسف از تحریم عمل زناست، از قبل وجود داشته، لذا هیچ نوع میلان از جانب یوسف صورت نگرفته است یعنی اگر ایمان و پایداری و آگاهی یوسف از تحریم عمل زنا، نمی‌بود مسلماً یوسف در دام زن افسونگر گرفتار می‌شد، لیکن خداوند یوسف را به خاطر ایمانش و آگاهی وی از فرجام سوء عمل فحشاء از آن دام نجات داد و یوسف آن زن را از خودش دور ساخت.

«هم بها» هم بدفعها عن نفسه و منعها عن ذلك القبيح لانه الذي يستدعيه حاله عليه السلام و قد جاء همت بقلان أى قصده و دفعه-

عده‌ای از مفسرین مجرد هم و میلان غیر اختیاری را منتفی دانسته‌اند. این عده می‌گویند: هم یوسف مجرد میلان نفس بدون قصد و اراده بوده است که این نوع میلان تحت تکلیف داخل نیست و به خاطر آنکه یوسف گرفتار هیجانات فطری بشری خود نشود اقدام به فرار می‌نماید- که البته از هر دو (از قصد و اراده زلیخا و میلان فطری غیر اختیاری یوسف)، بطور مشکله به «هم» تعبیر گردیده است

و هم بها: ای مال الی مخالطتها بمقتضى الطبیعه البشریه ... و مثل ذلك لا یبکار بدخل تحت التکلیف، لانه علیه السلام قصدها قصداً اختیاریاً لان ذلك امر مذموم تناری الآیات علی عدم اتصافه علیه السلام به.

و در مورد جواب «لولا» می‌گویند: که جواب محذوف است و از سیاق کلام فهمیده می‌شود- و جواب «لولا» محذوف یدل علیه الکلام ای لولا مشاهدته البرهان لجری علی موجب میله الجبلی لکنه حیث کان مشاهداً له استمر علی ما هو علیه من قضیه البرهان. برهان: منظور از کلمه برهان «برهان» علم یوسف به تحریم عمل زنا و آگاهی وی از فرجام خیانت بوده است.

«والمراد بالبرهان ما عنده علیه السلام من العلم الدال علی تحریم ما همت به- رؤیت برهان: منظور از «رؤیت برهان» یقین کامل یوسف به این که خداوند در هر حال مراقب اعمال وی است، در حدیقه گویا با مشاهدهی خدا و یا با مشاهدهی دلایل تحریم اعمال ناشایست، یوسف از عمل فحشاء سرباز می‌زند و اقدام به فرار می‌نماید- «کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک» «لولا ان را برهان ربه»: ای حجت‌ه الباهره الداله علی کمال قبح الزنا و سوء سبيله-

و المراد برؤيته لها کمال ايقانه بها و مشاهده لها مشاهده واصله الی مرتبه عین یقین: روح المعانی جزء ۱۲ ص ۲۱۳ و ۲۱۴- التفسیر الواضح جزء ۱۲ ص ۷۳ و ۷۴

حاصل کلام آنکه هر دو نظریه ارتکاب هر نوع گناهی را از یوسف علیه السلام منتفی می‌دانند، لیکن گروه اول می‌گویند که هیچ نوع میلانی و رغبتی ولو به صورت غیر اختیاری از ناحیه یوسف به خاطر رؤیت برهان، سر نزده است. و گروه دوم که مجرد «هم» را منتفی نمی‌دانند، می‌گویند: هم یعنی میلان نفس به صورت غیر اختیاری بنا به اقتضاء بشری نمی‌گردد، لیکن یوسف علیه السلام با آگاهی از حرمت عمل فحشاء و ایمان و یقین کامل وی به خدا که در حد «عین یقین» بوده و از آن به «رؤیت برهان» تعبیر گردیده، از انجام عمل معصیت خودداری ورزیده است.

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ

همچنین او را بر عصمت و پاکی و پاکدامنی پایدار گردانیدیم تا اینکه از وی خیانت در حرم عزیز را بگردانیم و از آن عمل زشت یعنی زنا باز داریم یوسف از قبیح زنا آگاه بود برخاست و به سوی در شتافت تا بگریزد.

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ

چنین کردیم: یعنی از جانب خود به یوسف ^{علیه السلام} آگاهی کامل دادیم تا بخود آید و عهد و پیمان را بیاد آورد تا از وی بدی یعنی خیانت به عزیز در مورد همسرش و فحشاء و زنا را باز گردانیم چرا که او از بندگان مخلص ماست یعنی یوسف از کسانی است که خدای عزوجل او را برای رسالت خویش خالص گردانیده و او را از افتادن در چاه معصیت مصون نگه داشته است.

وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٥٥﴾

از پی هم سوی در دویند و پیراهن یوسف را از عقب بدرید و شوهرش را پشت دریافتند، گفت: سزای کسی که بخاندان تو قصد بد کند جز این نیست که زندانی شود یا عذابی الم انگیز بیند. (۲۵)

وَأَسْتَبَقَا الْبَابَ وَقَدَّتْ قَمِيصَهُ مِنْ دُبُرٍ وَأَلْفَيَا سَيِّدَهَا لَدَا الْبَابِ

وَأَسْتَبَقَا: فعل ماضی، (ا) فاعل - الْبَابُ: مفعول به

و آن زمانیکه یوسف به در خانه رسید تا بیرون رود زلیخا در کنار در به او رسید و پیراهن یوسف را کشید و آن را از پشت درید ناگاه قطفیر شوهر زلیخا در آمد زمانیکه قطفیر (عزیز مصر) یوسف و زلیخا را در حالت اضطراب دید دانست که اتفاق بدی روی داده است قبل از اینکه عزیز سؤال کند زلیخا بسخن درآمد و شروع به گفتن کرد.

قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

مَا: مبتدا - جَزَاءُ: خبر

زلیخا چون شوی خود را دید بشورید خواست تا تهمت خود بر یوسف افکند و گفت جزای کسی که به اهل تو بدی کند چیست؟ و با این کار خواست خود را تبرئه کند و گفت: من در خانه خوابیده بودم که این غلام بر بالا سر من آمد تا دست بی ادبی بر من دراز کند و حرمت تو را به خیانت تباه گرداند. من بیدار شدم، و او از من گریخت، من خواستم او را بگیرم تا ادب کنم، و دنبال کردن و پاره کردن پیراهن یوسف بخاطر آن بود. زلیخا چون تهمت را به یوسف بست و گناه را به گردن او انداخت بترسید از این که مبادا یوسف را آسیبی برسانند. به شوهر خود گفت جزای وی آنست که او را به زندان افکنند و

بزنند. تا با زندانی شدن و تازیانه خوردن ادب شود. و این عذابی دردناک است چون یوسف این سخن را شنید که وی را به زندان و عذاب تهدید می‌کنند و او را متهم ساخته‌اند، گفت:

قَالَ هِيَ رَوَدَّتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ ﴿٣٦﴾

یوسف گفت: وی از من کام می‌خواست و یکی از کسان و بستگان زن که حاضر بود گفت: اگر پیراهن یوسف از جلو دریده شده، زن راست می‌گوید و او دروغ‌گوست. (۲۶)

قَالَ هِيَ رَوَدَّتْنِي عَنْ نَفْسِي وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِّنْ أَهْلِهَا هِيَ: مبتدا- رَوَدَّتْنِي: فعل ماضی- ن وقایه- ی: مفعول به- فاعل (هی)

آن زمانیکه سخنان زلیخا در واقع تهمت او را شنید گفت او بر من دروغ می‌گوید که این عمل کرده‌ی اوست و شرمساری من و دلتنگی تو ای عزیز از اوست. یوسف در نظر نداشت آن حال را فاش کند اما چون بر وی دروغ نهاد و گناه را برگردن وی انداخت قطفیر خواست یوسف را با شمشیر بزند و خدایش او را نجات داد و سپس یوسف مجبور به فاش آن شد.

عزیز زمانیکه ایشان را چنان دید بشک افتاد که از ایشان کدامیک گناهکار است پسر عموی زلیخا که با عزیز در آن ساعت نشسته بود مردی حکیم و دانا بود. گواهی داد گواهی‌دهنده از کسان زلیخا.

إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ فَصَدَقَتْ وَهُوَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

قَمِيصُهُ: اسم کان- ه: مضاف الیه- قُدَّ: فعل ماضی مجهول، نایب فاعل (هو) جمله خبر کان

پسر عموی زلیخا گفت «إِن كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ قُبُلٍ» و گفته‌اند آنجا پسرکی دو ماهه خواهرزاده‌ی زلیخا نام آن طفل یلمیخا بود که به فرمان خدا زبان گشود و گفت ای قطفیر شتاب مکن من صدای پاره شدن پیراهن را شنیدم.

فغان زد کای عزیز آهسته‌تر باش	ز تعجیل عقوبت بر حذر باش
عزیز از گفتن کودک عجب ماند	سخن با او به قانون ادب راند
که ای ناشسته لب ز آرایش شیر	خدایت کرد تلقین حسن تقریر
بگو روشن که این آتش که افروخت	کز انم پرده‌ی عز و شرف سوخت

و خداوند متعال در این آیه می‌فرماید:

گواهی داد گواهی‌دهنده‌ای از اهل زلیخا و گفت ای عزیز اگر گریبان یوسف، (پیراهن یوسف) از جلو دریده شده است زلیخا راست می‌گوید و یوسف از دروغ‌گویان است.

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٣٧﴾

و اگر پیراهن وی از عقب دریده شده باشد زن دروغ می‌گوید و او راست‌گوست. (۲۷)

وَإِنْ كَانَ قَمِيصُهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ فَكَذَبَتْ وَهُوَ مِنَ الصَّادِقِينَ

وَهُوَ: مبتدا - مِنَ الصَّادِقِينَ: جار و مجرور خبر

و اگر گریبان پیراهن یوسف از پشت دریده شده پس زلیخا دروغ می گوید و یوسف از راست گویان است. چونکه یوسف از زلیخا گریخته و زلیخا از پشت بدنال او آمد و پیراهنش را کشید و پاره کرد. مولانا جامی گفت:

عزیز از طفل چون گوش این سخن کرد
روان تفتیش حال پیرهن کرد
چو دید از پس دریده پیرهن را
ملامت کرد آن مکاره زن را

(۲۸)

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ
و چون پیراهن وی را دید که از عقب دریده بود، گفت: این نیرنگ شماست که نیرنگ شما بزرگ است. (۲۸)

فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قُدَّ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ

رَأَى: فعل ماضی - (هو) فاعل - قَمِيصَهُ: مفعول به

پس آن زمانیکه عزیز پیراهن یوسف را دید که از پشت دریده شده و خیانت زن خویش و دور بودن یوسف از گناه را دانست روی به زن خویش کرد و گفت: بدرستی آن سخن که با من گفתי از کید و حيله شماست که زنان اید.

زلیخا هر چه می گوید دروغست
دروغ او چراغ بی فروغست
مولانا گفت:

روح را از عرش آرد در حطیم
لاجرم کید زنان باشد عظیم

إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ

كَيْدَكُنَّ: اسم إِنَّ - عظیم: خبر إِنَّ

بدرستی که حيله و نیرنگ شما زنان بسیار عظیم و بزرگ است پس رو به سوی یوسف کرد و گفت:

ز کید زن دل مردان دو نیمست
عزیزان را کند کید زنان خوار
ز مکر زن کسی عاجز مباد
زنان را کیدهای بس عظیم است
بکید زن بود دانا گرفتار
زن مکاره خود هرگز مبادا

(۲۹)

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا وَاسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنْتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ

ای یوسف! این را ندیده بگیر و ای زن! از گناه خویش آمرزش بخواه که تو خطاکار بوده ای. (۲۹)

يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا

یوسف: منادی - أَعْرِضْ: فعل امر - (انت) فاعل

عزیز گفت: ای یوسف از این اتفاق مهم بگذر و آن را پنهان دار و در این مورد با کسی سخن مگو عبدالله عباس گفت: براحتی گذشتن عزیز از این کار نشانه‌ی بی‌غیرتی او نبود بلکه به امانت و صداقت یوسف معتقد بود و بر دینداری وی اعتماد داشت و دانست که یوسف بری از گناه است.

وَأَسْتَغْفِرِي لِدُنْيَاكَ

وَأَسْتَغْفِرِي: فعل امر - (ی) فاعل

آنکه به زن خود گفت و ای زن تو در مقابل گناهی که مرتکب شدی از خداوند طلب آمرزش کن.

إِنَّكَ كُنْتَ مِنَ الْخَاطِئِينَ

ک: اسم آن - ت: اسم کان - مِنَ الْخَاطِئِينَ: جار و مجرور، خبر کان - جمله خبر آن بدرستی که تو از جمله گناهکاران بودی و آن خبر در مصر افشا شد و زنان و خواتین مصری زبان ملامت بر زلیخا گشودند.

غم عشق از ملامت تازه گردد و زین غوغا بلند آوازه گردد

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٣٠﴾

زنانی در شهر گفتند: زن شاه از غلام خویش کام می‌خواهد تا او را از حفظ نفس وی غافل کند همانا محبت وی در دلش جای گرفته است برآستی وی را در ضلالتی آشکار می‌بینیم. (۳۰)

وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ

امْرَأَتُ: مبتدا - الْعَزِيزِ: مضاف الیه - تُرَاوِدُ: فعل مضارع، فاعل (هی)، جمله خبر

زمانیکه این سخن در شهر مصر پراکنده شد و این خبر به زنان بزرگان مصر رسید گروهی از زنان مصر زلیخا را ملامت و سرزنش کردند - گفته‌اند دوازده زن از اکابر مملکت بودند و در کشف آمده پنج زن بودند و در دیوان مختمقلی شش زن آمده است می‌گوید «آلتی خاتون قویما دیلار ارکینه» شش خاتون مصری زلیخا را به حال خود آزاد نگذاشتند و ملامتش کردند.

قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا

شَغَفَهَا: فعل ماضی - ها: مفعول به - (هو) فاعل - حُبًّا: تمیز

این زنان گفتند زن عزیز فتنه غلام عبرانی شده و دوستی و مهر غلام در پوست و استخوان او جای گرفته و اثر پذیر شده است.

إِنَّا لَنَرَاهَا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

بدرستیکه ما آن زن را (زلیخا) در گمراهی آشکار و خطای روشن با وجود داشتن شوهری مانند عزیز که ملک مصر در اختیار اوست شیفته و فریفته غلام عبرانی شده است می بینیم.

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا ۖ وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ
أَخْرِجْ عَلَيْنَّ فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ
كَرِيمٌ ﴿٣١﴾

و همینکه زلیخا ملامت و افسون سرائیهای زنان مصری را در باره خود شنید، کس نزدشان فرستاد و مجلسی فراهم کرد و بهر یک از آنها کاردی داد و به یوسف گفت: نزد آنها برو، همینکه وی را بدیدند حیران او شدند و دستهای خویش بیریدند و گفتند: از خدا بدور، این بشر نیست، این جز فرشته ای بزرگوار نیست. (۳۱)

فَلَمَّا سَمِعَتْ بِمَكْرِهِنَّ أَرْسَلَتْ إِلَيْهِنَّ وَأَعْتَدَتْ لَهُنَّ مُتَّكًا ۖ وَآتَتْ كُلَّ وَاحِدَةٍ مِّنْهُنَّ سِكِّينًا وَقَالَتِ
أَخْرِجْ عَلَيْنَّ

ءَاتَتْ : فعل ماضی - (هی) فاعل - كُلَّ : مفعول به - سِكِّينًا: به معنی کارد، مفعول به ثانی

پس زلیخا سخنان ایشان را که در پشت سر او می گفتند و ملامتش می کردند شنید گفت من آنان را که مکر کردند و ملامت کردند حاضر می کنم مراسم بزرگداشت بجای آورد و برای ایشان تکیه گاهی از متکاهای لطیف مهیا گردانید و آماده ساخت و در حال تکیه به بالش داشتند طعام می خوردند و پیش هر یک یک طبق ترنج گذاشت و کاردی بدست آنان داد و از طرف دیگر یوسف را پیش خود فرا خواند و گفت: ای یوسف فرمانبردار باش و نیاز من را برآورده کن. گفت هر چه که در آن گناهی نباشد فرمانبردارم و امر تو را اطاعت می کنم، یوسف را پیش خود بنشاند و گیسوی وی با مروارید بتافت و لباس سبز بروی پوشاند و خزی سیاه بر سرش گذاشت.

مولانا جامی گفت:

بپای خود زلیخا سوی او شد	در آن کاشانه هم زانوی او شد
بزاری گفت کای نور دو دیده	تمنای دل محنت رسیده
فتادم در زبان مردم از تو	شدم رسوا میان مردم از تو
گرفتم آنکه در چشم تو خوارم	به نزدیک تو بس بی اعتبارم
مده زین خواری و بی اعتباری	ز خاتونان مصرم شرمساری
فرود آویخت گیسوی معبر	به پیش حله اش چون عنبر تر
بسر تاج مرصع از جواهر	ز هر جوهر ارش لطف ظاهر
ز خلوت خانه آن کنج نهفته	برون آمد چو گلزار شکفته

و گفت هر گه که من اشاره کنم تو از پشت پرده بیرون بیا و خود را بنمایان، تا آنکه زنان بنشستند و زمانی گذشت و زنان مشغول صحبت بودند و آن زمان که دست به کارد و ترنج بردند. زلیخا که بر تخت نشسته بود و کنیزکان بر پای ایستاده بودند. روی به زنان کرد و گفت شما به من عیب گرفتید و ملامت کردید و مرا در کار یوسف مستحق ملامت دیدید! ایشان گفتند بلی چنین است.

فَلَمَّا رَأَيْنَهُ أَكْبَرْنَهُ وَقَطَّعْنَ أَيْدِيَهُنَّ وَقُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا هَذَا بَشَرًا

قَطَّعْنَ : فعل ماضی، (ن) فاعل - أَيْدِيَهُنَّ : مفعول به - هن: مضاف الیه

زن دبیر و وزیر و سالار خراج و صاحب دیوان را دعوت کرد و گویند آن زنان که درباره ی زلیخا سخن گفتند زن ساقی پادشاه و نانوائ او و صاحب دیوان و سالار زندان بود و الله اعلم. پس آن هنگام که زنان، یوسف را دیدند، آن زنان ترنجه را با کارد می بریدند یوسف را در کمال جمال کامل یافتند. یکبار همه شیفته ی دیدار او شدند و خود را فراموش کرده و از خود بدر رفتند و در آن حالت شیفتگی و سرگردانی دسته های خود را بریدند و خون آلود کردند و از بریدن دسته های خود احساس الم و درد نکردند.

کرش بینی و دست از ترنج بشناسی
مولا نا جامی گفت:
رواست که ملامت کنی زلیخا را

چو هر یک را در آن دیدار دیدن
ندانسته ترنج از دست خود باز
یکی تیغ از انگشتان قلم کرد
گروهی زان زنان کف بریده
ز تیغ عشق یوسف جان نبردند
جمال یوسف آمد خمی از می
مولا نا گفت:

از زنان مصر یوسف شد سمر
پاره پاره کرده ساعدهای خویش
که ز مشغولی بشد ز ایشان خبر
روح و اله که نه پس داند نه پیش

إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ

هَذَا: مبتدا - مَلَكٌ: خبر

گفتند: این آدمیزاد نیست مگر فرشته بزرگواری چونکه اینچنین جمال نیکو به تمام معنا در ساخت وجودی بشر نیست و حال آنکه یوسف بشر بود و اینان در آن حالت طبیعت بشری خود را فراموش کرده بودند.

چو دیدندش که جز والا گهر نیست
نه چون آدم ز آب و گل سرشتست
بر آمد بانگ کین هذا بشر نیست
ز بالا آمده قدسی فرشتست

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ وَلَقَدْ رَوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ وَلَئِنْ لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ

لَيَسْجَنَنَّ وَلَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ ﴿٣٢﴾

گفت: این همانست که درباره او ملامت کرده اید، من از او کام خواستم و او خویشتن داری کرد. اگر آنچه بدو فرمان می دهم نکند و خواهش مرا رد کند زندانی می شود و از حقیران می شود. (۳۲)

قَالَتْ فَذَلِكُنَّ الَّذِي لُمْتُنَنِي فِيهِ

ذَلِكُنَّ: مبتدا - الَّذِي: خبر

آن زمانیکه زنان مصری از دیدن جمال کمال یوسف به تعجب افتادند زلیخا گفت: این همان غلامی است که شما مرا به عشق وی سرزنش و ملامت کردید همه با هم گفتند نخیر بر تو ای زلیخا بر عشق یوسف جای سرزنش و ملامت نیست.

وَلَقَدْ رَوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ فَاسْتَعْصَمَ

لَقَدْ: حرف تحقیق - رَوَدْتُهُ: فعل ماضی، (ت) فاعل - ه: مفعول به

بدرستی که من از او درخواست کردم که حاجت مرا برآورده سازد پس خود را به جهت ارتکاب گناه نگاهداشت و توجه ای به من نکرد.

وَلَئِنْ لَّمْ يَفْعَلْ مَا ءَامُرُهُ لَيَسْجَنَنَّ وَلَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ

زلیخا گفت: اگر یوسف آنچه را که من دستور می دهم انجام ندهد هر آینه حبس کرده شود و از خوار شدگان خواهد بود. گویند، زنان با یوسف در خلوت دیدار کردند تا او را برای پذیرفتن تقاضای زلیخا آماده کنند و هر یک از ایشان هم از او کامجویی خواستند که یوسف نپذیرفت و آنان به خانه های خود برگشتند. آنگاه زلیخا باز یوسف را خواست و تقاضای خود را تکرار کرد و گفت اگر نپذیرد زندانی خواهد شد.

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ

الْجَاهِلِينَ ﴿٣٣﴾

گفت: پروردگارا! زندان برای من، از گناهی که مرا بدان می خوانند، خوشتر است، اگر نیرنگشان از من دور نکنی، مایل ایشان می شوم و از جهالت پیشگان می شوم. (۳۳)

قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ

و این آن زمانی بود که آن زنان مصر در دعوت زلیخا بودند و به یوسف گفتند چرا فرمان سیده ی خویش را اطاعت نمی کنی یوسف گفت: ای پروردگار من! زندان بمن محبوب تر و دوست تر از آنچه این زنان مرا بسوی آن از مخالفت با زلیخا می خوانند است.

شعر

عجب در مانده‌ام در کار اینان مرا زندان به از دیدار اینان
به از صد سال در زندان نشینم که یکدم طلعت اینان به بینم
بنا محرم نظر دل را کند کور زد و لخنانه‌ی قرب افکند دور

وَلَا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ

أَصْبُ : عشق می‌ورزم، فعل مضارع - (انا) فاعل

یوسف گفت: پروردگارا! اگر مرا از کید و مکر ایشان در پناه خود نگیری ترس این می‌رود که بسوی ایشان میل کنم و سخن ایشان را اجابت کنم و با ارتکاب آنچه که شایسته نیست از نادانان باشم یعنی از کسانی خواهم شد که جهال و نادانان آن را مرتکب می‌شوند.

بدینگونه بود که یوسف علیه السلام به سوی خدای عزوجل التجا کرد آنگاه که بلا بر او گران و سنگین شد و از در افتادن در فتنه‌ی بزرگ ترسید. مولانا گفت:

یوسف از کید زلیخای جوان مانده در زندان برای امتحان

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ، فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۳۱﴾

پروردگارش اجابتش کرد و نیرنگشان را از او دور کرد که او شنوا و داناست. (۳۴)

فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ، فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ

فَاسْتَجَابَ : فعل ماضی - رب: فاعل

پس پروردگارش دعای او را اجابت کرد و از او مکر ایشان را باگردانید.

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

ه: اسم ان - هُوَ: ضمیر فصل - السَّمِيعُ : خبر ان - اَلْعَلِيمُ : خبر ان ثانی

بدرستی که او دعای دعاکنندگان را شنوا و به کسی که به او از شر شیطان و مکر مکاران پناه آورده است داناست.

ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّتُهُ حَتَّىٰ حِينٍ ﴿۳۵﴾

آنگاه با وجود آن نشانه‌ها که دیده بودند، بنظرشان رسید که او را تا مدتی زندانی کنند. (۳۵)

ثُمَّ بَدَأْ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّتُهُ حَتَّىٰ حِينٍ

پس از آنکه نشانه‌ها و علامات پاکی یوسف را دیدند تصمیم گرفتند او را تا مدتی زندانی کنند تا اینکه رسوایی‌ها فروکش کند و زلیخا نیز سر عقل بیاید. پس یوسف را به زندان آوردند: یوسف قدم در زندان نهاد گفت بسم الله والحمد علی کل حال. و در صحن زندان درختی خشک بود یوسف گفت مرا دستوری ده تا زیر آن درخت نشینم و آن جا وطن گیرم، زندان بان او را بزیر آن درخت خشک فرو

آورد، یک شب آنجا عبادت کرد، بامداد آن درخت خشک سبز گشته بود و زیروی چشمه‌ی آب پدید آمده و در آن زندان محبوس بودند چون آن حال دیدند همه پیش وی به تواضع در آمدند شاید رأی عزیز و دیگران در به زندان افکندن یوسف علیه السلام بدین جهت بود تا بساط این رسوایی خود را جمع کرده و به شایعه‌هایی که در این باره میان مردم افتاده بود پایان دهد.

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ نَبِّئْنَا بِتَأْوِيلِهِ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٣٦﴾

دو غلام با وی به زندان شدند، یکی شان گفت: برؤیا خویش را دیدم که انگوری می‌فشارم و دیگری گفت: خویش را دیدم که روی سرم نانی می‌برم که مرغان از آن می‌خورند. ما را از تعبیر آن خبردار کن که تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (۳۶)

وَدَخَلَ مَعَهُ السِّجْنَ فَتَيَانٍ

دَخَلَ : فعل ماضی - مع : مفعول فیه - السِّجْنَ : مفعول به - فَتَيَانٍ : فاعل

می‌گویند دو غلام از آن ملک مصر در زندان رفتند و گفته‌اند دو غلام از آن عزیز شوهر زلیخا بودند یکی از آن دو شراب دار وی به نام نبو بود و دیگری خباز وی به نام مجلث بود و گناه ایشان آن بود که نقشه کشیده بودند تا ملک را با آن غذائی که تهیه می‌کنند زهر دهند چونکه گروهی از مصریان به آن دو رشوت داده بودند و ایشان را مأمور این کار کرده بودند پس شراب دار پشیمان شد و در شراب زهر نریخت اما خباز در طعام زهر ریخت و پیش ملک گذاشت. شراب دار گفت «ایهاالملك لا تأکله فانه مسموم» خباز گفت: «و لا تشرب ایهاالملك فان الشراب مسموم» پس ملک به شراب دهنده گفت که اول بار خود شراب را بیاشام، بیاشامید و آسیبی به او نرسانید.

چونکه در آن زهر نبود. و به خباز گفت تو طعام که خود آورده‌ای بخور. نخورد که در آن زهر بود دانست که هلاک وی در آن است. پس ملک خشم گرفت و هر دو را بزندان فرستاد، پس ایشان یوسف را دیدند که تعبیر خواب می‌کرد، آن دو گفتند این غلام عبرانی را با خوابی که ساخته بودند یا دیده بودند بیازمائیم.

قَالَ أَحَدُهُمَا إِنِّي أَرَانِي أَعْصِرُ خَمْرًا سَاقِيْ گفـت: من در خواب دیدم که در بوستانی بودم و از درخت انگور سه خوشه گرفتم و شیرۀ آن را بیرون آوردم و در جام کردم و به ملک می‌دادم تا می‌خورد.

در این بخش از آیه علاقه مایکون آمده است.

وَقَالَ الْآخَرُ إِنِّي أَرَانِي أَحْمِلُ فَوْقَ رَأْسِي خُبْرًا تَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْهُ
أَحْمِلُ : فعل مضارع، (انا) فاعل - فَوْقَ : مفعول فیه - خُبْرًا : مفعول به

و خباز گفت من چنان دیدم که سه سبد بر سر داشتیم و در آن خوردنیهای رنگارنگ بود و سباع و مرغان می آمدند و از آن می خوردند.

نَبَشْنَا بِتَأْوِيلِهِ

اکنون برای ما تعبیر این خواب را بیان کن.

إِنَّا نَزَّلْنَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

بدرستی که ما تو را در زندان از نیکوکاران می بینیم پس با تأویل و تعبیر این خواب ما را مورد لطف و نیکویی خود قرار بده. یوسف نخواست تعبیر خواب آنان را بزودی باز گوید چونکه در آن مکروهی به یکی از آنان متوجه بود پس از پاسخ دادن به ایشان خودداری کرد.

قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُزْفَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي

﴿۳۷﴾

یوسف گفت: غذایی که خوراک شما شود برای شما نمی آورند، مگر شما را از تعبیر آن پیش از آنکه وقوع یابد خبردار کنم، این از آن چیزهاست که پروردگارم بمن تعلیم داده که من، آئین گروهی را که بخدای یکتا ایمان ندارند، خودشان، آخرت را منکرند، رها کرده ام. (۳۷)

قَالَ لَا يَأْتِيَكُمَا طَعَامٌ تُزْفَانِهِ إِلَّا نَبَأُكُمَا بِتَأْوِيلِهِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَكُمَا

لَا يَأْتِيَكُمَا : فعل مضارع - کما: مفعول به - طَعَامٌ: فاعل

یوسف آن دو تن را به اسلام و ایمان دعوت کرد و به ایشان گفت که من پیغامبر خدایم و تعبیر خواب را می دانم، می گوید اگر یکی از شما در خواب غذایی ببیند که دارد آن را می خورد من از عاقبت آن خبر می دهم و از تعبیر آن خبردار می کنم از آنچه که شما در خانه خود می خورید همچنانکه عیسی علیه السلام به قوم خویش چنین گفته بود. چون یوسف چنین گفت ایشان گفتند این فعل کاهنان است یوسف گفت که این معجزه ای من است نه کار کاهنان.

ذَلِكُمَا مِمَّا عَلَّمَنِي رَبِّي

ذَلِكُمَا: مبتدا - مِمَّا: جار و مجرور، خبر

اینکه شما گفتیم این الهام و وحی از طرف پروردگار من است که آن را خداوند به من پیاموخت.

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ

ی: اسم آن - تَرَكْتُ: فعل ماضی - (ت) فاعل - جمله خبر آن

بدرستی که من آئین و روش گروهی را که بخدا نمی گروند و به آخرت ایمان نمی آورند ایشان ناگرویدگان و کافرانند می دانم. این بیان یوسف علیه السلام دلیل بر آن است که برای فرد ناشناس جایز است تا از خودش توصیف کند برای اینکه شناخته شود و از او بهره گرفته شود.

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَتْ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ
ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ ﴿٣٨﴾

آئین پدران خویش، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، را پیروی می کنم، ما را نسزد که چیزی را با خدا انباز کنیم، این کرم خدا بر ما و بر همه مردم است ولی بیشتر مردم سپاس نمی دارند. (۳۸)

وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَائِي إِِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ
وَاتَّبَعْتُ: فعل ماضی، ت: فاعل - مِلَّةٌ: مفعول به

هر آینه من از دین پدران خود ابراهیم و پسرش اسحاق و یعقوب که پدر ماست پیروی کرده ام مراد بفهماند که اهل بیت ما و آباء و اجداد ما از پیغمبران اند.

مَا كَانَتْ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ

و روا نیست که ما پیغمبران چیزی را به خدا شریک و انباز گیریم بلکه او را به یگانگی می پرستیم.

ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْنَا وَعَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ

ذَلِكَ: مبتدا - مِنْ فَضْلِ: جار و مجرور، خبر

این توحید و یگانه پرستی خدای سبحانه و تعالی از لطف و فضل خدای تعالی است که به ما وحی کرده و ما را با آن آگاه کرده است و همچنین لطف و فضل اوست بر دیگر مردمان اما اکثر مردمان با آنکه به ایشان پیغمبرانی آمده است از این فضل و کرم و موهبت الهی سپاسگزاری نمی کنند و قدر شناس آن نعمت نیستند.

يَصْصِجُ السَّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿٣٩﴾

ای یاران زندان! آیا خدایان پراکنده و بی حقیقت بهترند یا خدای یگانه مقتدر. (۳۹)

يَصْصِجُ السَّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ

ءَأَرْبَابٌ: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

ای یاران و دوستان زندانی من! آیا خدایان پراکنده که شما از زر و نقره و چوب و آهن بزرگ و کوچک و متوسط دارید بهتر است یا خدای یگانه که در ذات و صفاتش بی همتا و بر همه چیز غالب و چیره است؟

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَءَابَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ
سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَعْلَمُونَ ﴿٤٠﴾

و بدانید که آنچه غیر خدا، جز نامهایی را که شما و پدرانتان نامیده‌اید نمی‌پرستید و خدا دلیلی درباره آن نازل نکرده، فرمانروائی خاص خداست و فرمان داده که جز او نپرستید، این آئین محکم است ولی بیشتر مردم از روی جهالت نمی‌دانند. (۴۰)

مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ
سَمَّيْتُمُوهَا: فعل ماضی - تم: فاعل - ها: مفعول به

و شما این معبودهائی که غیر از خدا می‌پرستید، چیزی جز نامهایی نیست که بی‌جهت و برهان شما و پدرانتان آنها را خدا نامیده‌اید و خداوند هیچ دلیل و برهانی برای نام گذاری آنها که خدا بنامند فرو نفرستاده است.

إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ

الْحُكْمُ: مبتدا - لِلَّهِ: جار و مجرور، خبر

و هیچ حکمی نیست که بپرستید چیزی را غیر از خدای یگانه زیرا که تنها او مستحق پرستش و عبادت است.

أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ

و خداوند به زبان پیغمبران مردم را فرمان داد اینکه غیر از او کسی یا چیزی مپرستید و سزاوار پرستش تنها اوست.

ذَٰلِكَ الَّذِي يُقِيمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

ذَٰلِكَ: مبتدا - الَّذِي: خبر

این مخصوص ساختن وی به پرستش دین قیم است یعنی: دین مستقیم و درست است ولی بیشتر مردم این حقیقت را نمی‌دانند که فقط این دین، دین درست و این راه، راه مستقیم است. یوسف علیه السلام در زندان بدیشان که در برابر آنان روش تدرج در دعوت و الزام حجت را به کار گرفت، آنگاه با شیوه‌ی زیرکانه خود به تعبیر خواب آن دو زندانی پرداخت و فرمود:

يَصْجِي السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا وَأَمَّا الْآخَرُ فَيُصْلَبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ ﴿٤١﴾

ای یاران زندان! اما یکیتان شرابی به آقای خویش می‌نوشاند و اما دیگری بردار می‌شود و مرغان از سر او می‌خورند، کاری که درباره آن نظر می‌خواستید، انجام گرفت. (۴۱)

يَصْجِي السِّجْنِ أَمَّا أَحَدُكُمَا فَيَسْقِي رَبَّهُ خَمْرًا

أَحَدُ: مبتدا - فَيَسْقِي: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر

آنکه یوسف تعبیر خواب را بیان کرد و گفت خبرداری ای یاران زندان! خواب بدی دیده‌اید، سپس به ساقی گفت تو سه روز دیگر در زندان خواهی بود و سپس پادشاه تو را بیرون می‌آورد خزانه‌های خود را به تو تسلیم می‌کند و تو ساقی و گنجور او خواهی شد.

وَأَمَّا الْآخِرُ فَيُضَلَّبُ فَتَأْكُلُ الطَّيْرُ مِنْ رَأْسِهِ

الْآخِرُ: مبتدا- فَيُضَلَّبُ: فعل مضارع مجهول، نایب فاعل (هو)، جمله خبر

و اما تو ای ناناو پس از سه روز به دار آویخته می‌شوی و گردنت را می‌زنند و پرندگان از سر تو خواهند خورد. ناناو گفت من خوابی ندیده بودم و آن را ساختم و پرداختم یوسف فرمود: حکم کرده شد کار خواب که در آن طلب تعبیر می‌کردند.

قُضِيَ الْأَمْرُ الَّذِي فِيهِ تَسْتَفْتِيَانِ

قُضِيَ: فعل ماضی مجهول- الْأَمْرُ: نایب فاعل

این چیزی است که شما درباره‌ی آن از من نظر خواستید و من آن را بشما بیان کردم و خلاف آنچه گفتم صورت نخواهد گرفت.

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ

رَبِّهِ فَلَيْثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾

آنگاه یوسف به آنکس که می‌دانست از آن دو تن، نجات یافتنی است، گفت: نزد آقای خویش یاد کن ولی شیطان بیاد آوردن آقای خود را از یاد او برد یوسف چند سالی در زندان بماند. (۴۲)

وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ

ه: اسم ان - نَاجٍ : خبر ان

آنکه یوسف به یکی از زندانیان که ساقی بود گفته بود که شما از زندان آزاد خواهی شد و کشته نخواهی شد گفت در نزد ارباب خود مرا به یاد آور و به او بگو که من بی‌گناه هستم و در زندان محبوس هستم تا مرا از این محنت نجات دهد.

ز عدل شاه دوران بی‌نصیبی

بگو هست اندر آن زندان غریبی

هست این از طریق معدات دور

چنینش بی‌گناه می‌سند رنجور

مولانا گفت:

تا مرا او واخرد از حبس نیز

یاد من کن پیش تخت آن عزیز

فَأَنَسَهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَيْثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ

أَنَسَهُ: فعل ماضی - ه: مفعول به - الشَّيْطَانُ: فاعل

خداوند متعال در این باره می فرماید: و گفت به آن کسی که پنداشت از آن دو نفر رهایی خواهد یافت یاد کن از من نزد پروردگارت و شیطان او را از یاد کردن به آقایش فراموشی داد. و مقصود فراموشی ساقی است پس یوسف در زندان ماند می گویند یوسف بعد از این واقعه هفت سال در زندان ماند و یوسف از خداوند طلب آمرزش داشت تا آنکه خداوند به او وحی فرستاد که بزودی از زندان بیرون می آیی و خداوند میان تو و پدر و برادرانت را جمع می کند و خوابت راست خواهد بود، یوسف برای خداوند سجد شکر بجای آورد.

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ ﴿٤٣﴾

شاه گفت: که من، به رؤیا هفت گاو فربه دیدم، که هفت گاو لاغر آنرا می خوردند و هفت خوشه سبز و دیگر خشکیده. ای بزرگان اگر تعبیر رؤیا می کنید مرا درباره رؤیایم نظر دهید. (۴۳)

وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ

سِمَانٍ: فربه، چاق - عِجَافٌ: جمع اعجاف: لاغر - يَابِسَاتٍ: جمع بابس، خشک، رسیده و ملک گفت بدرستی که من هفت گاو چاق و فربه را در خواب دیدم که هفت گاو لاغر آنها را می خوردند و هفت خوشه سبز و تازه دیدم که دانه های آن منعقد شده بود و هفت خوشه دیگر دیدم که خشک شده بود و زمان درو آن رسیده پس این خوشه های خشک بر آن خوشه های سبز که دانه های آن منعقد شده بود پیچیدند و ایشان را در خاک ریز خرد کرده بپوشیدند.
مولانا گفت:

هفت گاو لاغر پر از گزند هفت گاو فربه را می خورند

يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ إِن كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ

ای قوم کاهنان و تعبیر کنندگان و بزرگان قوم در حق تعبیر خواب به من جواب دهید اگر شما از روی علم و دانش معبر خواب هستید.

گوید، خداوند متعال چنین مقدر فرمود که پادشاه مصر ریان بن ولید ثروان شبی خواب دید که از آن ترسید خوابگزاران را خواست.

این خواب پادشاه مصر به خواست و تقدیر الهی سبب شد تا یوسف عليه السلام به طور آبرومندانه و با عزت و کرامت از زندان آزاد شد.

قَالُوا أَضْغَتْ أَحْلَامٌ وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ ﴿٤٤﴾

گفتند: این خوابهای آشفته است و ما به تعبیر چنین جوابها واقف نیستیم. (۴۴)

قَالُوا أَضْغَتْ أَحْلَامٌ

مبتدا محذوف - أَضْعَفْتُ : خبر

حکیم های اهل علم و معبران گفتند این خوابها شوریده پریشان است.

وَمَا نَحْنُ بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالَمِينَ

و ما به تعبیر و تاویل این نوع خوابها قادر نیستیم. ملک از پاسخ اینها متحیر و خشمگین شد و مقرری آنها را قطع کرد و در دریای تفکر فرو رفت و گفت این مشکل مرا چه کسی می تواند بگشاید و راه تعبیر این خواب را چه کسی بمن آشکار می کند مصراع: یارب این خواب پریشان مرا تعبیر چیست؟ ساقی آن کسی که هم سلولی زندانی یوسف بود. ملک را متحیر و متفکر دید و در این هنگام خداوند موضع را به یاد ساقی آورد.

وَقَالَ الَّذِي نَجَّا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ ﴿٤٥﴾

آنکس از آن دو تن که نجات یافته بود، و پس از مدتی بخاطر آورد، گفت: من از تعبیر آن خبرتان می دهم، مرا بفرستید. (۴۵)

وَقَالَ الَّذِي نَجَّا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ

وَادَّكَرَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - بَعْدَ: مفعول فیه

آن ساقی که از زندان آزاد شده بود و از قهر ملک نجات یافته بود قول یوسف را بعد از زمان بسیار طولانی به یاد آورد و گفت من شما را به تعبیر این خواب خبر می دهم کسی را که با من در زندان بود پس مرا به زندان بفرستید که در آنجا کسی هست که تعبیر خوابهای پریشان و شوریده را به نیکویی می داند و او غلامی زیبا و دانا و خردمند است و بر ملت ابراهیم است و چون من او را دیدم پیوسته شب نماز می کرد و به روز روزه داشت و بیماران را عیادت می کرد و از بهر ایشان دارو می خرید و غمگینان را تسلی می داد ملک از این خبر شادمان شد و دستور داد برخیز و به زندان برو و خبر بیاور ساقی به زندان آمد و به یوسف عرض ادب کرد.

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٤٦﴾

ای یوسف راستگوی! در باره هفت گاو فربه که هفت لاغر آن را می خورند و هفت خوشه سبز و دیگر هفت خوشه خشکیده، بما نظر بده، شاید نزد کسان باز گردم، شاید آنان [حقیقت را] بدانند. (۴۶)

يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعُ عِجَافٍ وَسَبْعِ سُبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ

يُوسُفُ: منادا - ای: بدل - ها: تنبيه

ای یوسف! ای راست گوینده! درباره هفت گاو فربه که ایشان را هفت گاو لاغر می خوردند فتوا بده و تاویل آنر برای ما بیان کن و نیز درباره هفت خوشه سبز و هفت خوشه خشک دیگر که برایشان پیچیدند و رسیده ها نارسها را تباہ کرده اند که همه ی معبران در آن حیران اند نظر تو درباره تعبیر این خواب چیست؟

لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ

(ی) اسم لعل - اَرْجِعُ: فعل مضارع - (انا) فاعل، جمله خبر لعل

تا اینکه با جواب کامل و قانع کننده ای به سوی مردمان یعنی ملک و همراهان او باز گردم شاید با تعبیر این خواب شما را به سوی خود بخوانند آیا تعبیر این خواب را می دانی؟ یوسف گفت این خواب را تعبیر نمی کنم تا پیش پادشاه برگردی و از او بپرسی، که سبب آنکه آن زنان دستهای خود را بردند چیست؟ ساقی پیش شاه برگشت و به او خبر داد، زنان را خواست کسانی از ایشان را که زنده مانده بودند آوردند و پادشاه به ایشان گفت: چه بود حال شما چون از یوسف کامجویی خواستید گفتند پاک است به خدا ما بر او هیچ گونه بدی نمی دانیم، زن عزیز گفت اکنون حق آشکار شد من از او کامجویی خواستم و او از راستگویان است. چون آنان چنین گفتند، شاه گفت: او را پیش من آورید تا او را ویژه خود گردانم. و چون یوسف پیش شاه آمد او را همراه خود بر تخت نشاند و از نام و نسب او پرسید، یوسف نام و نسب خویش و داستان خود و برادرانش را به او گفت، آنگاه پادشاه گفت آنچه در خواب دیده ام شنیده ای و دوباره برای یوسف چنین بازگو کرد، که نخست هفت ماده گاو در کمال زیبایی دیدم و هر یک شاخهای بزرگ داشتند یکی از ایشان مرا بر شاخهای خود نشاند و من از روی گاوی به روی گاو دیگر می رفتم تا آنکه بر همگی سوار شدم در همان حال هفت گاو لاغر ناتوان ظاهر شدند و هر یک از ایشان یکی از گاوهای فربه را خورد و همان یکی باقی ماند که من بر شاخهای او بودم، و چون گاو لاغر برای خوردن آن آمد مرا از روی خود افکند و گاو لاغر آن را خورد، آنگاه گاوهای لاغر بال در آوردند سه گاو به خاور و سه گاو به باختر رفتند و یکی اینجا ماند، در همان حال هفت خوشه گندم در نهایت سبزی و خرمی دیدم که در این دشت رویدند و در آنها هفت سنبله خشک پدیدار شد و آنان بر خوشه های سرسبز پیچیدند و بر آنها غالب آمدند، و این خوابی است که دیده ام. در تعبیر این خواب یوسف فرمود:

هفت گاو فربه هفت سالی است که در آن کشت و زرع و فراوانی خواهد بود و آنچه بدروید در سنبله اش باقی بگذارید که بهتر باقی می ماند، گاوهای لاغر و نزار هفت سالی است که در آن قحطی و سختی است و آن چه را در سالهای فراوانی درو کرده اید می خورید مگر اندکی که در خانه های خود انداخته اید. اما خوشه های سرسبز هم همان سالهای فراوانی است و خوشه های خشک سالهای گرسنگی است، و این تعبیر خواب تو است.

ریان (ملک مصر) گفت اکنون به من بگو که چه کسی را بر این کار بگمارم یوسف گفت: مرا بر خزانه های زمین بگمار که من حفظ کننده ی دانایم.

گفت این کار چگونه برای تو فراهم است و تو مردی عبری هستی و زبان مردم مصر را نمی دانی یوسف فرمود خداوند همان روز که وارد مصر شدم تمام این زبانها را به من آموخت، پادشاه انگشتر خویش را بیرون آورد و آن را در انگشت یوسف کرد و به یاران خود گفت این عزیز مصر و جانشین من در مصر است از او شنوا و فرمانبردار باشید.

ثعلبی می گوید: یوسف در سن سی سالگی به وزارت برگزیده شد.

همچنین ثعلبی می گوید: پادشاه عزیز مصر را عزل کرد و به جای او یوسف را گماشت و پس از اندکی عزیز در گذشت.

یوسف روزی برای قضاوت و صدور حکم میان مردم در خیمه می نشست و دیگر روزها حرکت می کرد و دستور به کشاورزی و شخم زدن می داد و خزانه هایی برای اندوختن سنبله های گندم می ساخت و همه را از گندم انباشت.

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ ۖ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا نَأْكُلُونَ ﴿٤٧﴾

گفت: هفت سال بیابی کشت می کنی، هر چه درو کردید آن را جز اندکی که می خورید در خوشه گذارید. (۴۷)

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَابًّا

تَزْرَعُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل - سَبْعَ: مفعول فیه - دَابًّا: مفعول مطلق

یوسف گفت که شما هفت سال (اشارت به گاوان فربه) است زراعت را به عادت معمولی خود کشت کنید.

فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ ۖ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا نَأْكُلُونَ

فَذَرُوهُ: فعل امر - (و) فاعل - ه: مفعول به - قَلِيلًا: مستثنی

پس آنچه از غلات بدروید آن را در خوشه خود بدون اینکه خوشه ی آن را باز کنید بگذارید و انبار کنید و ذخیره نمائید مگر اندکی از آن را که به قدر حاجت باشد و نیاز به خوردن دارید از خوشه بیرون آورید تا آنکه سالهای نعمت و فراوانی سپری شود و سالهای قحط و سختی فرارسد.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ هُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ ﴿٤٨﴾

آنگاه از پی این سالها، هفت سال سخت بیاید، که آنچه از پیش برای آنها نهاده اید مگر اندکی که محفوظ دارید، به مصرف می رسد. (۴۸)

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ هُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَحْصِنُونَ

سپس بدنبال این فراخی هفت سال قحطی و سختی بیاید و در این هنگام آنچه را که برای چنین روزی اندوخته اید و انبار کرده بودید می خورید مگر اندکی از آن را برای بذر زراعت نگه می دارید در آن سالها مردم را از زراعت و بذرافشانی منع کرد که می دانست محصولی نخواهد داد، آنان آنچه داشتند

خوردند و چون تمام شد به پادشاه پناه آوردند و او گفت به عزیز بگوئید که خزانه‌های گندم در دست اوست و نزد او آمدند و او به آنان خوراک داد.

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ ﴿٤٩﴾

عاقبت از پی این سالها سالی بیاید که به مردم در آن باران می‌رسد و در آن آب می‌گیرند. (۴۹)

ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ

يُغَاثُ: فعل مضارع مجهول - النَّاسُ: نایب فاعل

پس بعد از آن سالهای قحطی و سختی به فریاد مردمان رسیده خواهد شد یعنی که به مردمان باران دهند و نبات و نعمت فراوان بود و در آن سال بیفشردن آنچه افشردنی باشد. مثل کنجد و انگور و امثال آن این نشانه زیادی نعمت و میوه‌های گوناگون است. در اینجا یوسف علیه السلام آنان را از امری آگاه ساخت که از او راجع به آن چیزی پرسیده بودند، گویی خدای عزوجل از طریق وحی او را بر آن آگاهانید.

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِي بِهٖ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالَ الْإِنْسُوۥۥۥ

فَقَطَّعَ أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَذِبِهِنَّ عَلِيمٌ ﴿٥٠﴾

شاه گفت: او را نزد من آرید. چون فرستاده پیش وی آمد، گفت سوی آقای خویش باز گرد و از او بپرس قصه زنانی که دستهای خویش ببریدند چه بود که پروردگار من از نیرنگشان آگاه است. (۵۰)

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِي بِهٖ

أَتُؤْتِي: فعل امر - (و) فاعل - (ن) وقایه - (ی): مفعول به

ساقی چون تعبیر خواب را از یوسف شنید بازگشت و پادشاه را از تعبیر وی آگاه کرد ملک گفت: آنکس که این خواب را تعبیر کرد به پیش من آرید. همین ساقی بازگشت و گفت ای یوسف مژده باد که خلاصی آمد. ملک تو را می‌خواند اجابت کن.

فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ قَالَ أَرْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسَأَلَهُ مَا بَالَ الْإِنْسُوۥۥۥ

فَسَأَلَهُ: فعل امر - ه: مفعول به - (انت) فاعل - مَا: مبتدا - بَالَ: خبر

پس آن زمان فرستاده به او آمد یوسف به ساقی گفت: باز گرد و به پیش ارباب خود برو و از وی بپرس که پیش از آنکه من بیرون آمم تا حال آن زنان که دستهای خویش بریدند چیست؟ تا بداند که ایشان را چه افتاد و از کجا افتاد و آن کید که برای ایشان ساختند چه کسی ساخت و هدف از آن حيله چه بود مراد کید زلیخا و برائت خود از کید او بوده است تا بر ملک کاملاً مشخص شود که یوسف بی‌گناه است و جای هیچگونه تهمتی باقی نماند.

إِنَّ رَبِّي بِكَذِبِهِنَّ عَلِيمٌ

رب: اسمِ اِنَّ - عَلِيمٌ: خبرِ اِنَّ

بدرستی که پروردگار من به حيله و کيد و نيرنگ زنان آگاه و داناست.

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْتُ حَشْ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ قَالَتِ

أَمْرَأْتُ الْعَزِيزِ الْفَنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٥١﴾

[شاه به زنان] گفت: قصه شما آندم که از یوسف کام می خواستید چه بود گفتند: از خدا بدور، درباره او بدی نمی دانیم زن شاه گفت: اکنون، حق جلوه گر شد، من از او کام می خواستم و او راستگوست. (۵۱)

قَالَ مَا خَطْبُكَ إِذْ رَاوَدْتَنِّي يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ

مَا: مبتدا - خطب: خبر

آن زمانیکه رسول (ساقی) از نزد یوسف بازگشت و آن پیغام به ملک باز گفت. پادشاه کسی را بدنبال زلیخا فرستاد و زلیخا و آن زنان را حاضر کردند ملک به ایشان گفت کار شما و قصه شما در آن روز که بدعوت زلیخا آمده بودید چیست؟ میان زلیخا و یوسف چه بحث و گفتگویی بود و زلیخا به سخنان بچه دو ماهه اشاره کرد ملک گفت می خواهم بدانم که یوسف آن حال متهم بود یا نه؟

قُلْتُ حَشْ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ

حَشْ: فعل ماضی - (هو) فاعل

ایشان گفتند حَشْ لِلَّهِ پاک است خداوند از آنکه از آفریدن مردی پاکیزه بمانند یوسف عاجز باشد ما بر یوسف هیچ بدی نه کم و نه زیاد ندانستیم و بر وی هیچ بدی قائل نیستیم.

قَالَتِ أَمْرَأْتُ الْعَزِيزِ الْفَنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ

زن عزیز یعنی زلیخا گفت اکنون راست و درست پیدا و آشکار شد و حق از باطل جدا گشت: چون آن زنان یوسف را مبرا کردند.

أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

(انا): مبتدا - رَاوَدْتُهُ: فعل ماضی - ت: فاعل - ه: مفعول به، جمله خبر

زن عزیز گفت من یوسف را برای کامجویی جستم و آرزوی وصال هم صحبتی او را داشتم و بدرستی که او از راست گویان است در آنچه که در مورد تبرئه خویش و نسبت دادن مراوده و کامخواهی به من، گفته است.

ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ ﴿٥٢﴾

[یوسف گفت] چنین شد تا شاه بداند که من در غیاب او خیانت نکرده ام که خدا نیرنگ خیانتکاران را به هدف نمی رساند. (۵۲)



وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي ۚ إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ۖ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ۚ إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ
 من خویش را مبرا نمی کنم که نفس اماره انسان را پیوسته به گناه فرمان می دهد مگر آن را که
 پروردگار رحم کند که پروردگار من آمرزگار و رحیم است. (۵۳)

وَمَا أُبْرِئُ نَفْسِي ۚ

أُبْرِئُ: فعل مضارع - (انا) فاعل - نَفْسِي: مفعول به - (ی): مضاف الیه
 یوسف گفت:

و من نفس خود را بری از گناه نمی دانم و از میل به آرزوها و هوسها تبرئه نمی کنم.

إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ ۖ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ۚ

النَّفْس: اسم إن - ل: مزحلقه - لَأَمَّارَةٌ: خبر إن

بدرستی که نفس آدمی به بدی امر کننده است یعنی آنچه که در آن رضا و خشنودی خدا نیست امر
 می کند همانطوریکه گفت من نفس خود را از آن بری و منزه نمی دانم که آن نفس در طبیعت انسانها
 سرشته شده است اگر چه من اطاعت کننده و فرمانبردار نفس خود نبودم آنکه گفت: این اشارت به
 رحمت خداوند من است که هر که را بخواهد از آن نفس اماره دور و منزه می کند.
 شیخ سعدی گفت:

کند مرد را نفس اماره خوار اگر هوشمندی، عزیزش مدار

إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ

رب: اسم ان - غَفُورٌ: خبر ان - رَحِيمٌ: خبر ان ثانی

بدرستی که پروردگار من آمرزنده و رحیم است برای کسی که به نفس اماره روی نیاورد در حدیث
 شریف آمده است که رسول خدا ﷺ فرمودند: چه می گوئید درباره ی رفیقی که به همراه دارید، رفیقی
 که اگر او را گرمی داشته و اطاعتش کنید شما را به هلاکت می اندازد. و اگر او را خوار سازید و عریان
 و گرسنه بدارید، شما را به بهترین فرجام می رساند؛ گفتند: یا رسول الله! این چنین رفیقی. بدترین رفیق
 در روی زمین است فرمودند: سوگند به خدایی که جانم در قبضه ی قدرت اوست، این رفیق همانا
 نفس های شماست که در میان پهلوهائیان است.



وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهَذِهِ ۖ أَسْتَخْلِصُهَا لِنَفْسِي ۖ فَلَمَّا كَلَمَهُ ۖ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ
 شاه گفت: وی را نزد من آرید که او را مخصوص خویش کنم و همینکه با او سخن کرد گفت اکنون،
 تو نزد ما صاحت اختیار و امینی. (۵۴)

وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهَذِهِ ۖ أَسْتَخْلِصُهَا لِنَفْسِي ۖ

اَتُّوْنِي: فعل امر - (و) فاعل - (ن) وقایه - (ی): مفعول به

پادشاه مصر فرمود یوسف را به پیش بیاورید تا مهمات مملکت داری را به وی تفویض کنم چونکه در نزد پادشاه، خرد و کفایت و امانت داری یوسف و پاکي او از خیانت معلوم و مشخص شده بود. پس خاصگان خود را به زندان فرستاد تا یوسف بیرون آید. یوسف چون خواست از زندان بیرون آید زندانیان فریاد برآوردند یوسف ایشان را دلداری داد و به نجات ایشان امیدوار کرد و در حق زندانیان دعا کرد و گفت: بار خدایا دل‌های نیکان و مردان را بر ایشان مشفق گردان و خبرهای بیرون زندان را برای زندانیان مپوشان پس غسل کرد و به نظافت شخصی خود رسید و لباس نیک پوشید و قصد سرای ملک کرد. چون بر ملک رسید به زبان عربی سلام کرد آنکه به او به زبان عبرانی دعا کرد ملک گفت این چه زبان است گفت زبان پدران من یعقوب و اسحق و ابراهیم. ملک از یوسف خوشش آمد یوسف در آن هنگام سی ساله بود ملک با ندیمان و نزدیکان خود می‌نگرد و می‌گوید جوانی بدین سن و سال این همه علم و عقل و ذکاوت و تیزهوشی ندیدم که ساحران از تعبیر خواب من عاجز شدند و او آن را تأویل کرد و از عاقبت آن ما را خبر داد.

ز قرب مقدمش چون شه خبر یافت	باستقبال او چون بخت بشتافت
کشیدش در کنار خویشتن تنگ	چو سر و گلرخ و شمشاد گلرنگ
به پهلوی خودش بر تخت بنشاند	به پرشهای خوش با وی سخن راند

فَلَمَّا كَلَّمَهُ، قَالَ إِنَّكَ آلْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ

ک: اسم ان - آلْيَوْمَ: مفعول فیه - لَدَيْنَا: مفعول فیه - مَكِينٌ: خبر ان - أَمِينٌ: خبر ان ثانی

پس آن زمانیکه ملک با وی سخن گفت و از تعبیر خواب خود سؤال کرد و جواب خوب و قانع کننده‌ای از یوسف شنید ملک گفت بدرستی که تو امروز در پیش ما با ارزش هستی و هر چه خواستی به من بگو تا من آرزوی تو را برآورده سازم. آنکه ملک گفت می‌خواهم که تعبیر خواب را یکبار دیگر بمن بنمایی و رأی تو در این کار چیست و اصلاح کار چگونه خواهد بود. یوسف گفت در این هفت سالی که در پیش داریم دستور دهید تا کشت بسیار کنند و هر چند می‌توانند در انبارها ذخیره کنند و دانه‌های غذایی را همه در خوشه‌ها دست نخورده بگذارند تا هم برای مردمان غذا باشد و هم کاه آن برای چهار پایان علف باشد و نیز از اطراف در وقت قحط سالی بشما روی می‌آورند تا هر چند که خود می‌خواهی می‌فروشی و از آن گنجهای زیادی می‌توانی بدست آوری.

جوابی دلکش و مطبوع گفتش چنان کامد از آن گفتن شگفتش

قَالَ أَجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْهٗ

یوسف به شاه گفت: خزینه‌های این سرزمین بمن سپار که من در حفظ [دارائی و مصارف] آن دانا هستم. (۵۵)

قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ

اجْعَلْنِي: فعل امر - (ن) و قایه - (ی): مفعول به - (انت) فاعل

یوسف گفت مرا مسئول اموال و خزینه های زمین مصر کن یعنی مرا بر آنچه حاصل ولایت مصر باشد از نقود و اطعمه و ذخایر خواروبار بگردان یوسف این مقام را از پادشاه خواست چونکه خود را در اجرای عدالت عادل می دانست.

بمن تفویض کن تدبیر این کار که ناید دیگری چون من پدیدار

إِنِّي حَفِيزٌ عَلَيْهِ

ی: اسم - حَفِيزٌ: خبر - عَلِيْمٌ: خبر - ثانی

بدرستیکه من حافظ و نگهدارنده خزان و اطعمه و مستغلات هستم و به مسائل اقتصادی و به آنچه که مرا وکیل آن قرار می دهد عالم و بصیر و آگاه هستم و آن را در غیر مصارف آن صرف نمی کنم و به وجوه جمع و تفریق و درآمد و برآمد آنها به خوبی دانایم.

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا

نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٥٦﴾

بدینسان یوسف را در آن سرزمین تمکن دادیم که در آن هر کجا خواهد، مقام گیرد، مرحمت خویش را بهر که خواهیم می رسانیم و پاداش نیکوکاران را تباه نمی کنیم. (۵۶)

وَكَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ

پس از آنکه تفسیر خواب بر ملک بیان شد یوسف یکسال در خانه ملک بود می گوید: و همچنین ملک را بر او مهربان و عزیز و مکرم گردانیدیم ملک می گفت ای یوسف تو از مقربان و خاصگان من هستی در این مملکت هیچ چیزی از تو دریغ نیست و او را بعنوان وزیر اقتصاد خود پذیرفت.

يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ

يَتَّبِعُوا: منزل می گرفت، فعل مضارع - (هو) فاعل - حَيْثُ: مفعول فیه

و بدین طریق یوسف را در سرزمین مصر جاه و مقام بخشیدیم و هرگونه می خواست منزل و مأوا می گرفت..

نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

و لَا نُضِيعُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - أَجْرَ: مفعول به

و ما رحمت و نعمت خود را به هر کس که بخواهیم می بخشیم و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کنیم و به اندازه اعمال او جزا خواهیم داد.

آیه کریمه دلالت می‌کند که بر عهده گرفتن مقام و منصب در نظام پادشاه ستمگر به جهت برپاداشتن حق و عدالت برای کسی که به نفس و دین و علم خویش مطمئن است و دارای صلاحیت تصدی این مقام هم باشد جایز است.

وَلَا جَرْمَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَنْقُونَ ﴿٥٧﴾

و پاداش آخرت برای کسانی که ایمان آورده و پرهیزکاری کرده‌اند بهتر است. (۵۷)

وَلَا جَرْمَ الْآخِرَةَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا وَكَانُوا يَنْقُونَ

ل: ابتدا- اجر: مبتدا- خَيْرٌ: خبر

و مزد و پاداش آخرت به خاطر بقا و جاودان بودن آن بهتر است برای کسانی که به خداوند بزرگ گرویده و ایمان آورده‌اند و از فاحشه‌ها و فساد همچون یوسف پرهیز می‌کردند هم پاداش دنیوی و هم پاداش اخروی به نیکوکاران می‌دهیم. پاداش دنیوی آن است که او را از قعر چاه به جاه رسانیدیم و در آخرت بخاطر خویشتن‌داری از فحشاء در بهشت برین جای خواهیم داد بیت:

بدنیا و عقبی کسی قدر یافت که او جانب صبر و تقوی شتافت

در اینجا جا دارد که از مالک بن دعر آن شخصی که یوسف را به شهر مصر آورد سخن را از سر گیریم. گوید، مالک بن دعر با پسران خود که بیست و چهار تن بودند پیش یوسف آمدند و برابر او ایستاد و به یوسف آنچنان که بر شاهان سلام می‌دهند سلام داد و گفت ای عزیز مرا می‌شناسی. یوسف گفت آری به نظرم شبیه مردی هستی که مرا به این سرزمین آورد، گفت آری همانم، یوسف علیه السلام او را به خود نزدیک ساخت و از جوانانی که همراهش بودند پرسید، گفت اینان پسران من‌اند که از برکت دعای تو به من عنایت شده‌اند، یوسف به او و پسران جامه و گندم بسیار داد از او پرسید آیا از سرزمین کنعان عبور کردی؟ گفت آری و در کمال سختی و گرفتاری بودند و کسانی را که تو را به من فروختند دیدم که آهنگ آمدن پیش تو دارند و می‌خواهند از تو خواروبار بگیرند، یوسف از این خبر شاد شد. مفسران گفتند زمانی که ملک مصر بر یوسف تحویل گردید همان سال آثار برکت وی پیدا گشت، رود نیل وفا کرد و نعمت فراخ گشت، جبرئیل آمد و گفت امسال اول هفته سال فراخی نعمت است یوسف بفرمود تا به همه‌ی صحرا و به وادی تخم ریختند، آنگه کندوها و انبارها را از آن خوشه‌های غله پر کردند و همچنین هفت سال پیایی جمع کردند این هفت سال بر آمد که درخت میوه نیاورد و کشته خوشه نپرورد.

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ ﴿٥٨﴾

برادران یوسف بیامدند و بر او در آمدند ایشان را بشناخت اما آنها وی را نشناخته بودند. (۵۸)

وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ وَهُمْ لَهُ مُنْكَرُونَ

وَجَاءَ: فعل ماضی- إِخْوَةُ: فاعل- يُوسُفَ: مضاف الیه، مجرور به فتحه (غیر منصرف)

قحطی و سختی در همه جهان پدید آمد و سرزمین کنعان هم گرفتار آن شد، یعقوب علیه السلام به پسران خود گفت می بینید در چه قحطی و دشواری قرار داریم و به من خبر رسیده است که مردم از هر جا به سراغ عزیز مصر می روند و از او خواروبار می گیرند و او به مردم نیکی می کند و به خدای ابراهیم مؤمن است، هر کالایی دارید بردارید و پیش او روید و آنان چنان کردند و رفتند.

می گوید: و برادران یوسف به مصر آمدند تا به مردمان خود طعام ببرند یوسف ایشان را شناخت ولی برادران او یوسف را نشناختند ابن عباس گفت از آن جهت یوسف را نشناختند که از آن روز که او را به کاروان فروختند دیگر ندیده بودند و دیگر اینکه یوسف تاج بر سر و طوق در گردن و جامه ی حریر بر تن بر تخت ملک نشسته بود چون برادران به پیش یوسف رفتند به عبرانی سخن گفتند، یوسف چنان وانمود کرد که سخن ایشان نمی داند مترجم را حاضر کردند تا کار برایشان مشتبّه نشود. یوسف علیه السلام از ایشان پرسید شما به جاسوسان می مانید گفتند ای ملک پناه بر خدا ما پسران یک پدریم که یعقوب علیه السلام است گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند دوازده فرزند پسر، یکی را در کودکی گرگ بخورد و یکی را پدر در پیش خود نگه داشت یوسف گفت من چگونه می توانم بدانم که راست می گوئید. روئیل گفت ما برادرمان را که پیش پدرمان مانده است می آوریم که او هم همین گونه به تو خبر دهد.

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالِ اَتُوتُنِي بِاَخٍ لَّكُمْ مِّنْ اَيِّكُمْ اَلَا تَرَوْنَ اَنِّيْ اُفِي الْكَيْلِ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِ ﴿٥٩﴾

و چون به لوازمشان مجهزشان کرد. گفت برادری را که از پدر خویش دارید پیش من آرید، مگر نمی بینید که من پیمانه تمام می دهم و بهترین پذیرائی کنانم. (۵۹)

وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ قَالِ اَتُوتُنِي بِاَخٍ لَّكُمْ مِّنْ اَيِّكُمْ

وَلَمَّا: مفعول فیه - جَهَّزَهُمْ: فعل ماضی - فاعل (هو) - هم: مفعول - هم: مضاف الیه
و آن زمانیکه یوسف کار و بار ایشان را آماده کرد و هر یک را یک شتر بار گندم داد و گفتند یک شتر بار به جهت برادر ما که در خدمت پدر است بدهید و گفت آن دیگر برادری که در خدمت پدر است به پیش من بیارید یعنی برادر علالتی او (از یک پدر و یک مادر).

اَلَا تَرَوْنَ اَنِّيْ اُفِي الْكَيْلِ وَاَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِ

(ی) اسم آن - اُفِي: فعل مضارع - (انا) فاعل - اَلْکَيْل: مفعول به - اَنَا: مبتدا - خَيْرُ: خبر
می گوید: آیا نمی بینید که من پیمانه را تمام می پردازم و از بهترین میهماندارانم؟

فَاِنْ لَّمْ تَاْتُوْنِيْ بِهِ فَلَآ كَيْلَ لَّكُمْ عِنْدِيْ وَلَا تَقْرَبُوْنِ ﴿٦٠﴾

و اگر آن برادر را پیش من نیارید نزد من پیمانه ندارید و نزدیک من نیائید [و تقاضای کمک مکنید]. (۶۰)

فَإِنْ لَّمْ تَأْتُونِي بِهِ، فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ

کَیْل: اسم لای نفی جنس - لَکُمْ: جار و مجرور خبر لای نفی جنس

و اگر بنیامین را (برادر اعیاتی) پیش من نیاورید پیمانهای برای شما نزد من نیست و نزدیک من میائید که در آن صورت از شما پذیرایی نمیکنم چنان که این بار هم پذیرایی کرده و هم پیمانها را بشما دادم.

قَالُوا سُرُودٌ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ ﴿٦١﴾

برادران گفتند تا بتوانیم می کوشیم که پدرش را راضی کرده این کار را خواهیم کرد [یعنی برادر را همراه بیاوریم]. (۶۱)

قَالُوا سُرُودٌ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ

(نا) اسم ان - فاعلون، خبر ان

گفتند بزودی از پدر او چاره می جوئیم بدرستی که ماکنندهی این کاریم.

وَقَالَ لِفَتْنَيْنِهِ أَجْعَلُوا بِضْعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا أُنْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ ﴿٦٢﴾

و یوسف به غلامان خویش گفت: کالای ایشان را در بارهایشان بگذارید تا نزد خانوادهی خود بر می گردند، آن را باز یابند و شاید باز آیند. (۶۲)

وَقَالَ لِفَتْنَيْنِهِ أَجْعَلُوا بِضْعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا أُنْقَلَبُوا إِلَى أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ

يَرْجِعُونَ

بامداد که بار ایشان را بساختند و آماده کردند یوسف به غلامان خود دستور داد آن بضاعت و کالایی که ایشان در مقابل بهای گندم آورده اند مخفیانه در میان گندم بگذارید. این کار را بدان جهت کرد که ایشان دیگر درمی برای خرید گندم نداشتند که دوباره برگردند و نیز گفته اند یوسف این کار را بخاطر آن کرد که از دیانت و امانت ایشان شناخت که ایشان بی بها طعام نخورند، چون آن بضاعت بینند باز گردند و برادرش بنیامین را بیارند و نیز یوسف عارش آمد که بهای گندم را از پدر و برادران بگیرد.

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا

لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٦٣﴾

همینکه پیش پدر باز گشتند، گفتند: ای پدر پیمانها از ما منع شد برادرمان را با ما بفرست که پیمانها بتوانیم گرفت و ما او را حفاظت می کنیم. (۶۳)

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى أَبِيهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا آخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا

لَهُ لَحَافِظُونَ

يٰۤاَبَا نَسَا : منادا- نا: مضاف اليه- مُنْعَ : فعل ماضی مجهول- اَلْكَيْلُ : نایب فاعل

پس ایشان به کنعان بازگشتند، دل شاد پیش یعقوب در آمدند و آن نیکی و حرمتی را که عزیز مصر با ایشان کرده بود بازگفتند، گفتند ای پدر مردی در سیاست مداری چون پادشاهان و در حسن خلق همچون پیغامبران، مهمان نواز، متواضع، مهربان، مبارک سیما، با لطافت فرشتگان آن زمانیکه ما احوال و قصه خود و نام شهر و نام پدرمان و برادرمان بنیامین را بازگو کردیم، آنکه از ما بنیامین را طلب کردند تا ما بنیامین را به پیش او ببریم پس پیمانه از ما منع کرده شد یعنی اگر بنیامین را به پیش او ببریم حکم کرد دیگر طعام بما ندهند پس ای پدر برادرمان بنیامین را با ما بفرست تا کیل و پیمانه ای بگیریم از برای طعام مورد نیازمان مطمئن باشید که ما حافظ و نگهبان برادرمان بنیامین باشیم.

قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ ۚ قَالَ لَهُ خَيْرٌ حَفِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ

الرَّحِيمِ ﴿٦٤﴾

یعقوب گفت: آیا من همانقدر درباره ی این برادر بشما مطمئن و ایمن باشم که درباره یوسف بودم خدا بهترین نگهبان و مهربانترین مهربانان است. (۶۴)

قَالَ هَلْ ءَامَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا ءَامَنُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ مِن قَبْلُ

در این آیه صنعت تلمیح^۱ آمده است. یعقوب عليه السلام گفت: ای فرزندان آیا شما را بر بنیامین امین شمرم همچنانکه شما را امین شمردم به برادر او پیش از این یعنی به یوسف. نخیر من شما را امین نمی شمارم و فرزند خود بنیامین را بشما نمی سپارم.

قَالَ لَهُ خَيْرٌ حَفِظًا

لفظ الله: مبتدا- خَيْرٌ: خبر- حَفِظًا: تمیز

پس خدای بهتر است از جهت محافظت و او نگهدارنده است من به او توکل می کنم و فرزند خود را به او می سپارم.

وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّحِيمِينَ

هُوَ: مبتدا- أَرْحَمُ: خبر- الرَّحِيمِينَ: مضاف اليه

و او بخشنده ترین بخشنندگان و مهربان ترین مهربانان است و نگاه داشت فرزندم با اوست و او به من ببخشاید و مرا به مصیبت و دلسوختگی دو فرزند مبتلا نگرداند.

^۱ - اشاره به داستانی در کلام است و دو ژرف ساخت تشبیه و تناسب دارد، اولاً ایجاد رابطه ی تشبیهی بین دو مطلب و داستانی است و ثانیاً بین داستان، تناسب وجود دارد. در این آیه اشاره به قابل اعتماد و امین نبودن برادران در حق یوسف اشاره شده است. مثال فارسی:

بیستون کنند فرهاد نه کاری است شگفت شور شیرین به سر هر که فتد کوه کن است

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتْعَهُمْ وَجَدُوا يَضَعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَتَّبِعْنَا مَا نَفَعُنَا هَذِهِ

بِضَاعِنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ ﴿٦٥﴾
و چون برادران کالای خویش بگشادند، جنس خویش بیافتند که پیشینیا ن داده بودند گفتند: ای پدر دیگر چه می خواهیم، این جنس ماست که پسمان داده اند، برای کسان خویش آذوقه می آریم برادر خویش را حفظ می کنیم و بار یک شتر بیشتر می گیریم که این پیمانه ای اندک است. (۶۵)

وَلَمَّا فَتَحُوا مَتْعَهُمْ وَجَدُوا يَضَعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ
و آن زمانیکه بارهای خود را باز کردند دیدند که بضاعت و کالایی که در مقابل گندم و غذا به یوسف داده بودند در میان بارهایشان است.

قَالُوا يَتَّبِعْنَا مَا نَفَعُنَا

آب: منادی - (نا): مضاف الیه - ما: مفعول به مقدم - نَبَعِي: فعل مضارع - (نحن) فاعل
پسران یعقوب علیه السلام گفتند ای پدرمان ما دیگر از عزیز مصر که شخص بسیار متواضع و غریب نواز است چه می خواهیم.

هَذِهِ بِضَاعِنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا

هَذِهِ: مبتدا - بِضَاعِنَا: بدل - رُدَّتْ: فعل ماضی مجهول - (هی) نایب فاعل، جمله خبر
این بهای همان گندم و غذایی است که ما آن را به ایشان داده بودیم به ما برگردانده است.

وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ أَخَانَا وَنَزِدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ

وَنَمِيرُ: غذا و خوراک، فعل مضارع - (نحن) فاعل

پسران به پدرشان گفتند: و به کسان خود طعام می آوریم و برادر خود را در رفتن و آمدن محافظت می کنیم و بار شتر را نسبت به بار قبلی بیفزائیم آن چه که اکنون با خود آورده ایم در مقابل لطف و توجه عزیز مصر اندک است.

ذَلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ

ذَلِكَ: مبتدا - كَيْلٌ: خبر

و این پیمانه اندک است بلکه بار بیشتر می گیریم.

قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُوا مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ ﴿٦٦﴾

گفت: هرگز او را با شما نمی فرستم تا بنام خدا پیمانی دهید، وی را بمن باز آرید مگر آنکه مجبور شوید. و چون پیمان خویش بدادند گفت خدا ناظر سخنان ماست. (۶۶)

قَالَ لَنْ أَرْسِلَهُ مَعَكُمْ حَتَّى تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ

حتی توئوتون: فعل مضارع منصوب - (و) فاعل - (ن) و قایه - (ی) مفعول به - مَوْثِقًا: مفعول به ثانى
یعقوب فرمود من بنیامین را با شما نمی فرستم تا زمانی که شما عهد و پیمان کنید و تعهد کنید و بخدا
قسم خورید و بحق پیامبران سوگند یاد کنید که با بنیامین مکر نکنید و او را صحیح و سالم به پیش من
برگردانید اگر مکر کنید به شما عذاب نازل شود و همه هلاک خواهید شد. برادران بنیامین پیمان پدر
را پذیرفتند و سوگند خوردند که در حق بنیامین مکر نکنند.

فَلَمَّا أَتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ

فَلَمَّا: مفعول فیه - أَتَوْهُ: فعل ماضی، (و) فاعل - ه: مفعول به - مَوْثِقَهُمْ: مفعول به ثانى

زمانی که این عهد و پیمان بین فرزندان و پدرشان یعقوب منعقد شد. بنیامین را حاضر کرد و پیراهن
یشمین خود را به او داد و عمامه کثانی که از اسمعیل مانده بود و شالی که از ابراهیم به ارث برده بود
به وی داد و گفت آن روزی که به پیش عزیز می روی این پیراهن را بپوش و این عمامه را بر سر کن شال
را بر دوش بیفکن که آن را برای کفن کردن خود گذاشته بودم که یادگار عزیزان و بزرگان است.

بنیامین عصائی بدست گرفت و به همراه برادران به سوی مصر حرکت کرد، پدر او را مشایعت کرد
یعقوب زمانی که به زیر درختی که تا آنجا یوسف را مشایعت کرده بود رسید دست بگردن بنیامین
آورد و زار بگریست آنکه با پسران خدا حافظی کرد و به ایشان این وصیت را کرد که رب العزه گفت.

وَقَالَ يَبْنَئِ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنْ أَحْكَمْتُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿٦٧﴾

گفت: ای پسر کان من! از یک دروازه درون مشوید و از دروازه های مختلف درون شوید. در قبال
خدا برای شما کاری از من ساخته نیست که فرمان روائی خاص خداست توکل بدو می کنم و توکل
کنان باید به او توکل کنند. (۶۷)

وَقَالَ يَبْنَئِ لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ

پس از آنکه یعقوب به عهد و پیمان پسران خود موافقت کرد و آنان را تا زیر درخت مشایعت کرد
سفارش کرد و گفت ای پسران من به درون شهر مصر همگی از یک در وارد نشوید بلکه دو نفر دو نفر
از دروازه های مختلف وارد شوید تا چشم بدگزدنی به شما نرساند چون شما را با این شکوه و عظمت
بینند متحیر خواهند شد.

وَمَا أُغْنِي عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ

البته من بلا را با این نصیحتی که می‌کنم چیزی از سرنوشت شما دفع نمی‌کنم حکم و فرمان و مشیت از قضای خداوند تبارک و تعالی است.
بیت:

من جهد همی کنم قضا می‌گوید بیرون ز کفایت تو کاری دگر است

إِنْ أُلْحُكُم إِلَّا لِلَّهِ

أُلْحُكُم: مبتدا- لِلَّهِ: جار و مجرور خبر

حکم و فرمان فقط از آن خداست و جز او کسی قادر به حکم و تغییر سرنوشت و قضای بشری نیست.
عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ

من در تمام امور به او توکل می‌کنم و در کارهایم از او استمداد می‌جویم.

وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

و باید توکل کنندگان به او توکل کنند و بس، و امور مهمه را به او واگذار کنند
«و من يتوكل على الله فهو حسبه»

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي

نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٦٨﴾

و چون از آنجا که پدرشان فرمانشان داده بود درون شدند، چیزی از خدا آنان را بی‌نیاز نکرد فقط میلی در ضمیر یعقوب بود که آن را عمل کرد او دانا بود زیرا تعلیمش داده بودیم ولی بیشتر مردم، دانا نیستند. (۶۸)

وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ

أَمَرَهُمْ: فعل ماضی- هُمْ: مفعول به- أَبُو: فاعل

و آن زمانیکه فرزندان یعقوب آن طوریکه پدرشان یعقوب دستور داده بود از دروازه‌های مختلف وارد شوند انجام دادند سودمند نیفتاد و قضائی را که خدای تعالی بر ایشان حکم کرده بود جاری شد.

مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةٌ فِي نَفْسٍ يَعْقُوبَ قَضَاهَا

اما چنین ورودی آنان را از خواست خدای تعالی و قضای الهی دور نکرد و در مصر به دزدی متهم شدند و برادرشان بنیامین به گروگان گرفته شد و غمها یکی پس از دیگری روی کرد مگر آن حاجتی که در دل یعقوب بود.

وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

ه: اسم آن - ل: مزحلقه - ذو: خبر آن

و بدرستی که یعقوب صاحب علم و دانش بود و در سایه‌ی وحی که ما به او نازل می‌کردیم چیزهایی را می‌دانست از جمله می‌دانست که یوسف زنده است و سرانجام خواب او به حقیقت می‌پیوندد اما اکثر مردم نمی‌دانند.

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٦٩﴾

و چون به نزدیک یوسف شدند، برادرش را پیش خود جا داد و گفت: من برادر تو ام از اعمالی که می‌کرده‌اند غمگین مباش. (۶۹)

وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

ی: اسم آن - انا: مبتدا - اخو: خبر - ک: مضاف الیه - جمله انا اخوک: خبر آن

گوید: آن زمانیکه ایشان به مصر رسیدند و به پیش یوسف آمدند یوسف آنان را به خود نزدیک ساخت و برای آنان تخت بنهادند. یوسف خود را آرایش داد و تاج بر سر گذاشت و بر تخت شاهی نشست و برادر خود بنیامین را در پیش خود جای داد و سپس روی به بنیامین کرد و گفت ای جوان نام تو چیست؟ گفت نام من بنیامین است. یوسف گفت فرزند داری؟ جواب داد بله فرزند دارم گفت اسم او را چه نامیدی گفت یوسف، گفت چرا نام او را یوسف گذاشتی؟ گفت برای آنکه من برادری داشتم نام وی یوسف بود بدان جهت نام فرزند خود را یوسف گذاشتم تا از برادرم یادگار باشد یوسف بعد از شنیدن این سخن زیر برقع مدتی ساکت شد و بگریست. آنگاه فرمود به ایشان طعام بیاورید. یوسف گفت هر دو برادر که از یک پدر و مادرند با هم بر سر یک سفره بنشینند و دو دو همی نشستند و بنیامین تنها ماند. یوسف گفت تو چرا نمی‌نشینی بنیامین گفت من برادری که از یک پدر و مادر باشد ندارم سرنوشت برادر اعیانی من معلوم نیست چه شده است زنده است یا مرده. یوسف روی سوی برادران کرد، گفت چون بنیامین تنهاست به او بگوئید تا با من در یک سفره بنشیند برادران همه بر پای خاستند و عزیز مصر را آفرین گفتند. پس یوسف او را با خود بر سر یک سفره برای طعام نشاند. یوسف دست را از آستین بیرون کرد تا غذا بخورد دست یوسف را دید و لحظه‌ای در بدنش احساس سردی کرد و اشک از چشمان او سرازیر شد و طعام نخورد. یوسف گفت چرا غذا نمی‌خوری؟ گفت برای من طاقت غذا خوردن باقی نماند بعد از آنکه دست و انگشتان تو را دیدم بسیار به دست و انگشتان برادرم شبیه است. یوسف چون آن سخن را شنید. بسیار غمگین و افسرده شد و گریه بر روی افتاد اما صبر کرد تا برادرش از او بویی نبرد. یوسف گفت آیا می‌خواهی که من برادر تو باشم؟ بنیامین گفت تو یوسف نیستی که از راحیل زاده شده باشی و پدر او یعقوب باشد یوسف این سخن شنید و

بگریست. برخاست و او را در برگرفت و گفت: **إِنِّي أَنَا أَخُوكَ**. اندوهگین مباش و غم مخور که من یوسف برادر تو هستم.

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ ﴿۷۰﴾

و چون بار آن کاروان را آماده ساختند جام زرین شاه را در بار برادرش نهاد آنگاه بانگ زنی بانگ زد ای کاروانیان! شما دزدانید. (۷۰)

فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَّازِهِمْ جَعَلَ السَّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ

جَهَّزَهُمْ : فعل ماضی، فاعل (هو)، هم: مفعول به

هنگامیکه بار ایشان را آماده کرد پیمانه پر بهای پادشاه را که آن از زر یا نقره بود در داخل بار بنیامین گذاشت کاروان برادران یوسف به حرکت در آمدند و به راه افتادند و از شهر بیرون رفتند جمعی از ملازمان یوسف از پشت سر آنها رسیدند پس ندا کننده صدا کرد و گفت ای کاروان بدرستی که شما دزدان هستید چون برادران یوسف این صدا را شنیدند.

قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ ﴿۷۱﴾

شتابان سوی آنان آمدند و گفتند چه کم کرده اید. (۷۱)

قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقَدُونَ

وَأَقْبَلُوا : فعل ماضی - (و) فاعل - مَاذَا : مفعول به

گفتند به آن کسانی که ملازمان پادشاه بودند روی آوردند شما چه چیزی را کم کرده اید که دنبال آن هستید.

قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ ﴿۷۲﴾

گفتند: جام شاه را کم کرده ایم و هر که آن را بیارد بار یک شتر طعام دارد و من ضامن آن هستم. (۷۲)

قَالُوا نَفَقْدُ صُوعَ الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ

نَفَقْدُ : فعل مضارع، فاعل (نحن) - **صُوعَ** : مفعول به

گفتند پیمانه پادشاه را که پیمانه غله بود کم کرده ایم و هر کسی آن را بیاورد یک بار شتر در برابر آن طعام می گیرد و رئیس آنان هم در برابر آن این پاداش تضمین کرد.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْتَنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ ﴿۷۳﴾

برادران گفتند: بخدا شما می دانید که ما نیامده ایم در این سرزمین فساد کنیم و ما دزد نبوده ایم. (۷۳)

قَالُوا تَاللّٰهِ لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَّا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ
(نا) اسم کان - سَرِقِينَ: خبر کان

برادران یوسف بعد از شنیدن این سخن گفتند بخدا این عجب است که شما می گوئید ما بدان نیامده ایم که در سرزمین مصر فساد کنیم و تبهکاری به راه اندازیم. چونکه ایشان هر که به مصر می آمدند دهنهای چهار پایان را می بستند تا از کشتزار مردم هیچ چیز نخورند و مردم هم از ایشان آن را دیده بودند.

قَالُوا فَمَا جَزَاءُ ۖ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ ﴿٧٤﴾
گفتند: اگر دروغ گفته باشید. سزای آن چیست؟ (۷۴)

قَالُوا فَمَا جَزَاءُ ۖ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ
ما: مبتدا - جَزَاءُ ۖ: خبر

ندا کنندگان گفتند اگر شما دروغ گفته باشید جزای آن دزدی چیست؟ و چگونه او را مجازات باید کرد.

قَالُوا جَزَاءُ ۖ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاءُ ۖ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ ﴿٧٥﴾
گفتند: سزای آن همان کس است که دربار او یافت شود، خود او را به بندگی برگیرند، که ما ستمگران را چنین سزا می دهیم. (۷۵)

قَالُوا جَزَاءُ ۖ مَنْ وَجَدَ فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاءُ ۖ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ

جَزَاءُ ۖ: مبتدا - خبر محذوف - مَنْ: مبتدا - وَجَدَ: فعل ماضی مجهول - (هو) نایب فاعل، جمله خبر
برادران جواب دادند که مجازات دزدی آنست که آن دزد را به جهت آن دزدی برده بگیرند جزای دزدی در نزد ما که از خاندان یعقوب علیه السلام هستیم این است و یوسف این اقرار را بدان جهت از ایشان می گرفت تا بنیامین را با این اقرار و به حکم ایشان باز گیرد و برگرداند.

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَلِكَ كِدْنَا لِيُوسُفَ ۖ
مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ وَفَوْقَ
كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلَيْهِ ﴿٧٦﴾

[جستجو] از ظرفهای ایشان پیش از ظرف برادرش آغاز کرد و عاقبت آن را از ظرف برادرش بنیامین بیرون آورد، بدینگونه برای یوسف تدبیر کردیم که در آئین شاه حق نداشت برادر خویش را بگیرد، مگر خدا می خواست. هر که را بخواهیم مرتبه ها بالا ببریم و بالاتر از هر صاحب دانشی، دانشوری هست. (۷۶)

فَبَدَأَ بِأَوْعِيَّتِهِمْ قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ
بَدَأَ: فعل ماضی، فاعل (هو)

پس مأموران نخست بارهای برادران را شروع به بازرسی کردند و سپس بار برادرشان بنیامین را سپس از میان بار بنیامین پیمانه را بیرون آوردند.

كَذَلِكَ كَذَبْنَا يُوسُفَ

ما همچنین این تدبیر را به یوسف آموختیم یعنی پیمانه را در داخل بار بنیامین بگذارند این را بدان جهت کردیم که تا برادرش در کنار او با او باشد.

مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ

(هو) اسم کان - ل: جحدود - يأخذ: فعل مضارع - (هو) فاعل، جمله خبر کان

چونکه برای یوسف طبق قانون شاه مصر سزاوار و شایسته نبود که برادر خود را بگیرد مگر اینکه خدا می خواست.

زمانیکه مأموران آن پیمانه را از میان بار بنیامین پیدا کردند برادران یوسف از حیا و شرم سر در پیش افکندند و زبان طعن بر بنیامین گشودند و با دست بر چهره های خود زدند و گفتند بنیامین مادرت بر سوک تو بگیرد که ما را رسوا کردی. بنیامین گفت من این کار را نکرده ام، گفتند پس چه کسی در بار تو آن را نهاده است؟ گفت همان کسی که کالاها را در بارهای شما قرار داد.

نَرَفَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ

نَرَفَعُ: فعل مضارع - نحن: فاعل - دَرَجَاتٍ: مفعول مطلق

و ما با اعطای دانش خود درجات هر کسی را که بخواهیم بالا می بریم همانگونه که درجات یوسف را با بخشیدن انواع علوم و معارف و عطیه ها و کرامت ها به درجات بالا بردیم.

وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ

وَفَوْقَ: مفعول فیه، خبر مقدم - عَلِيمٌ: مبتدا موخر

و بالای هر علمی عالمی است تا آنگاه که نهایت علم به خدای تعالی برسد. آنگه یوسف گفت این چه کاری است که کردید مگر نمی گفتید که ما پیغمبر زادگان هستیم.

قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسْرَهَا يُوسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا

لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ ﴿٧٧﴾

گفتند: اگر او دزدی کرده برادرش یوسف نیز پیش از این دزدی کرده بود یوسف این را در دل گرفت و به ایشان اظهار نکرد. گفت شما بسیار مردم بدی هستید و آنچه را حکایت می کنید خدا بهتر داند. (۷۷)

قَالُوا إِن يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَّهُ مِنْ قَبْلُ

پروردگار جهانیان یوسف را در مقابل سخنی که گفته بود **انکم لسا رقون** هر آینه شما دزدید با این کلمات که بر زبان برادران یوسف جاری می شود عقوبت کرد. و آن این بود که برادران یوسف گفتند: اگر بنیامین دزدی کند جای شگفت نیست که آن عمل زشت دزدی را از مادرشان به ارث برده اند چونکه قبلاً برادر هم تنی او که یوسف بود نیز دزدی کرده است.

ثعلبی می گوید، دانشمندان درباره دزدی که یوسف را بدان وصف کرده اند اختلاف نظر دارند سعید و قتاده گوید. یوسف شیء زرین از پدر بزرگ مادری خود برداشت و آن را شکست، مجاهد می گوید، روزی فقیری بر در خانه آمد و یوسف تخم مرغی را برداشت و به او داد، وهب می گوید، از سفره برای نیازمندان خوراک بر می داشت.

فَأَسْرَهَا يَوْسُفُ فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ

أَسْرَهَا: فعل ماضی - (ها) مفعول به - يَوْسُفُ: فاعل

یوسف از دل نسبت به این سخن ناراحت شد ولی ناراحتی خود را در دل پنهان داشت و آن را اظهار نکرد.

قَالَ أَنْتُمْ شَرُّ مَكَانًا

أَنْتُمْ: مبتدا - شَرُّ: خبر - مَكَانًا: تمیز

اما در دل گفت شما در دزدی مقام و منزلت بیشتری در پیشگاه خداوند دارید زیرا که شما برادر خود را از پدر دزدیدید و او را به قمر چاه انداختید.

وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ

لفظ: اللَّهُ: مبتدا - أَعْلَمُ: خبر

و خداوند داناتر است به آنچه که وصف می کنید و دزدی را بمن نسبت می دهید پس یوسف بنیامین را به ملازمان خود سپرد و برادران وی هر چند در خلاص کردن او کوشیدند بجائی نرسید گفتند که پسران یعقوب دارای نیرو و قدرت و توان بودند که اگر یکی از ایشان بانگ می کرد چهار فرسنگ صدای وی شنیده می شد و هر کسی صدای او را می شنید در دل خود ترسی احساس می کرد و اعضای بدنش سست می شد و زن باردار بار می نهاد. روبیل برادر بزرگتر در آن حالت به بنیامین خشم گرفت چنانکه مویهای بدنش سیخ شد و از لباسش بیرون زد و آن خشم فروکش نمی کرد مگر که بوقت خشم از نژاد ایشان کسی دست به وی بزند یوسف چون روبیل را در آن آتش خشم دید به پسر خود گفت: برو و دست به وی زن تا خشم وی فرو نشیند و ساکن گردد. پسر یوسف دست به وی زد و ساکن گشت. روبیل گفت: در این شهر چه کسی از تخمه و نژاد یعقوب است. یوسف گفت یعقوب کیست؟ گفت از نژاد ابراهیم است. روایت کرده اند که دیگر بار روبیل خشم گرفت و آهنگ تخت یوسف کرد. یوسف

نقاب بسته از تخت پائین آمد و او را در ربود و گفت ای کنعانیان شما به زور و به قوت خود مغرورید و می‌پندارید کسی بر شما چیره نخواهد شد.

شیخ سعدی گفت:

نه هر بازو که در وی قوتی هست بمردی عاجزان را بشکنند دست

ضعیفان را مکن بر دل گزندی که درمانی بجور زورمندی

قَالُوا يٰأَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴿٧٨﴾

گفتند: ای پادشاه! او را پدر پیر بزرگسال است، یکی از ما را بجای او بگیر که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم. (۷۸)

قَالُوا يٰأَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ
لَهُ: جار و مجرور، خبرِ إِنَّ - أَبًا: اسمِ انْ

برادران گفتند ای عزیز (یوسف) بنیامین پدری دارد پیر و با همت و والا مقام، محنت روزگار چشیده و در سوگواری فراق پسری که از او غایب شده نشسته و بنیامین را دوست دارد و غمخوار وی است.

بنیامین را بر عجز و محنت کشیده او ببخشی و بر جراحت زخمش نمک میاش یکی از ما برادران را بجای او برده گیر و او را خلاص کن.

شیخ سعدی گفت:

که در مصر چون من عزیز نبود چون حاصل همین بود، چیزی نبود

إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

نا: اسمِ ان - نَرَاكَ: فعل مضارع، فاعل (نحن) ک: مفعول به

بدرستی که ما تو را از نیکوکاران می‌بینیم به جهت نیکویی‌ها که در حق ما کردید و طعام و آذوقه‌ای که به ما بخشیدید.

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعَيْنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذَا لَطَلِمُوا

گفت: خدا نکند جز آنکس را که کالای خویش پیش او یافته ایم بگیریم و گرنه ستمگر خواهیم بود. (۷۹)

قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَّعَيْنَا عِنْدَهُ

قَالَ : فعل ماضی - (هو) فاعل - مَعَاذَ : مفعول مطلق

یوسف گفت به خدا پناه می برم پناه بردنی از آنکه غیر از آنکسی را بگیرم که از میان بار او پیمانہ پیدا شده است یعنی غیر از بنیامین که پیمانہ از میان بار او پیدا شده کسی را بجای او نمی گیریم و به این گرفتن به خدا پناه می بریم اگر چنین کاری کنیم بی گناه را بجای گناهگار گرفته باشیم.

إِنَّا إِذَا لَطَلِمُوتٌ

نا: اسم ان - لَطَلِمُوتٌ : خبر ان

بدرستی که اگر چنین کنیم یعنی بی گناهی را بجای گناهکار بگیریم هر آینه از ستمکاران خواهیم بود.

فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ﴿٨٠﴾

و همینکه از او نومید شدند، رازگویان به کنار می رفتند برادر بزرگشان گفت: مگر نمی دانید که پدرتان از شما بنام خدا پیمان گرفته و پیش از این درباره یوسف تقصیر کرده اید، هرگز از این سرزمین بیرون نشوم تا پدرم به من اجازه دهد یا خدا برای من داوری کند که او بهترین داوران است. (۸۰)

فَلَمَّا اسْتَيْسَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا

خَلَصُوا : فعل ماضی - (و) فاعل - نَجِيًّا : حال

پس آن زمانیکه برادران از یوسف نومید شدند و دانستند که یوسف برادرشان را به ایشان نمی دهد از مصریان جدا شدند و به کناری رفتند و با یکدیگر مشورت کردند.

قَالَ كَبِيرُهُمْ أَلَمْ تَعْلَمُوا أَنَّ أَبَاكُمْ قَدْ أَخَذَ عَلَيْكُمْ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ وَمِنْ قَبْلُ مَا فَرَّطْتُمْ فِي يُوسُفَ

پس بزرگتر آنان از جهت سن و خرد و عقل بود یعنی یهودا یا روبیل گفت آیا شما نمی دانید که پدرتان از شما پیمان و تعهدی گرفت و شما به خدا قسم خوردید تا بنیامین را سالم به پدرمان برگردانید و پیش از این هم در حق یوسف تقصیر و کوتاهی کردید و سوگندان خود را وفا نکردید.

فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ حَتَّى يَأْذَنَ لِي أَبِي أَوْ يَحْكُمَ اللَّهُ لِي

فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ : از این سرزمین حرکت نمی کنم، فعل مضارع منصوب - (انا) فاعل - الْأَرْضَ : مفعول به

پس من از این سرزمین حرکت نمی‌کنم و بیرون نمی‌روم تا زمانی که به اخراج من از مصر پدرم دستوری دهد یا خدای تعالی برایم به برگشت پیش پدرم حکم کند در غیر این صورت تا دم مرگم من در این شهر خواهم ماند.

وَهُوَ خَيْرُ الْحَكِيمِينَ

هُوَ: مبتدا- خَيْرُ: خبر- الْحَكِيمِينَ: مضاف الیه

و او بهترین حکم‌کنندگان است براستی و بدرستی حکم کند و حکم او به مقتضای عدل و داد است.

أَرْجِعُوا إِلَيَّ أَيْكُمْ فَقُولُوا يَتَابَانَا إِنَّكَ سَرَقْتَ وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا

كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ ﴿٨١﴾

نزد پدرمان روید و گوئید: ای پدر! پسرت دزدی کرد و ما جز آنچه می‌دانیم و شاهد آن بوده‌ایم گواهی نمی‌دهیم که ما دانای غیب نیستیم. (۸۱)

أَرْجِعُوا إِلَيَّ أَيْكُمْ فَقُولُوا يَتَابَانَا إِنَّكَ سَرَقْتَ

أَبْنُكَ: اسم ان-ك: مضاف الیه- سَرَقْتَ: فعل ماضی- (هو) فاعل، جمله خبر ان

پس از مشورت یهودا همان برادر بزرگشان گفت من با شما نمی‌آیم زیرا که من روی دیدار یعقوب را ندارم که به پدر خبری بدهم که داغی بر دل ریش پدرم نهم و این خبر تلخ را به او بیرم شماها بازگردید و به پدرمان بگوئید ای پدر جان همانا برادرمان بنیامین دزدی کرده است.

وَمَا شَهِدْنَا إِلَّا بِمَا عَلَّمْنَا وَمَا كُنَّا لِلْغَيْبِ حَافِظِينَ

و ما گواهی نمی‌دهیم مگر آنچه می‌دانیم گواهی می‌دهیم که پیمانه پادشاه از میان بار او بیرون آمد و راز پشت پرده را خدا داند ما به ظاهر قضیه دزدی او را دیدیم و گواهی می‌دهیم نمی‌دانیم که آیا خود او این پیمانه را دزدیده یا در میان بار او نهاده شده و به او تهمت زده‌اند؟

وَسَلِّ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا وَإِنَّا لَصَدِيقُونَ ﴿٨٢﴾

از دهکده ای که در آن بوده‌ایم و کاروانی که با آن آمده‌ایم پیرس که ما راست می‌گوئیم. (۸۲)

وَسَلِّ الْقَرْيَةَ الَّتِي كُنَّا فِيهَا وَالْعِيرَ الَّتِي أَقْبَلْنَا فِيهَا

نا: اسم کان- فِيهَا: جار و مجرور، خبر کان

و از اهل آن روستایی که ما در آن بودیم پیرس مراد اهل مصر است و نیز از آن کاروان که به همراه ما از مصر به سوی کنعان حرکت کرده بود پیرس چونکه این کاروان جماعتی از اهل کنعان و از همسایگان یعقوب بودند که به همراه ایشان بودند و از حال و وضع واقعه مطلع بودند.

وَإِنَّا لَصَدِيقُونَ

نا: اسم ان - ل: مزحلقه - لَصَدِّ قُوت : خبر ان

و بگوئید بدرستی که ما از راستگویان هستیم بعد از این مشورت به حکم یهودا از مصر به سوی کنعان حرکت کردند و بخدمت پدر رسیدند شمعون به برادران گفت زمانیکه شما این سخن به پدر بگوئید پدر، شما را متهم خواهد ساخت به سبب آن حال که بر یوسف رفته بود.

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا فَصَبْرٌ جَمِيلٌ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۸۳﴾

گفت [چنین نیست] بلکه ضمیر هایتان کاری [بزرگ] را بشما نیکو وانمود، صبری نیکو باید شاید خدا همه را بمن آورد که او دانای فرزانه است. (۸۳)

قَالَ بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ أَمْرًا

سَوَّلَتْ: فعل ماضی مفرد مونث غایب - أَنْفُسُكُمْ: فاعل - أَمْرًا: مفعول به
آن زمان که پدرشان را از ماجرا با خبر کردند یعقوب گفت بلکه نفس های اماره شما کار زشتی را که خواسته اید در نظرتان آراسته است و شما را به آن گرفتار کرده است.

فَصَبْرٌ جَمِيلٌ

صَبْرٌ: مبتدا - جَمِيلٌ: نعت - خبر محذوف

مفهوم این قسمت از آیه در زیاد کردن فایده آمده است.

پس صبر و شکیبائی نیکو بر من است از این واقعه ای که پدید آمده است.

عَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَنِي بِهِمْ جَمِيعًا

لفظ اللَّهُ: اسم عسی - أَنْ يَأْتِيَنِي: فعل مضارع، فاعل (هو) - ی: مفعول به، جمله خبر عسی
امید است که خدای تعالی همه ایشان را یعنی یوسف و بنیامین را به من بازگرداند.

إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

ه: اسم ان - هُوَ: ضمیر فصل - الْعَلِيمُ: خبر ان - الْحَكِيمُ: خبر ان ثانی

بدرستی که او به حال من داناتر است. و بر آنچه که می کند در کارها و قضا و قدر خویش حکیم است و به حال من که به این پریشانی مبتلا شده ام آگاه است.

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَأْسَفُ عَلَيَّ يُوسُفَ وَأَبِصْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ ﴿۸۴﴾

آنگاه [یعقوب] روی از آنها برگردانید و گفت: ای دریغ از یوسف، و دید گانش از غم سپید شد و از غم آکنده بود. (۸۴)

وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَأْسَفُ عَلَيَّ يُوسُفَ وَأَبِصْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزْنِ فَهُوَ كَظِيمٌ

و یعقوب از پسرانش روی برگردانید و گفت ای وای بر من و بر جدائی از یوسف بگریست و فریاد زد صاحب کشف آورده است که حضرت رسول ﷺ از جبرئیل علیه السلام پرسید که غم و اندوه و فریاد یعقوب در فراق یوسف چگونه بود جبرئیل فرمود برابر هفتاد مادر پسر مرده، حضرت رسول ﷺ فرمود به یعقوب چه مقدار پاداش و مزدی نوشتید جواب داد برابر مزد صد شهید. چون هیچ کس در آتش جدایی یعقوب از یوسف نسوخت که چهل سال از زمان جدایی تا زمان وصال او چشم یعقوب از گریه خشک شد و از بار جدایی او پشت مبارکش خمیده گشت و هر دو چشم او از غم و اندوه جدایی سفید شد و دلش از برای فرزندان پر از خشم بود ولی ظاهر نمی کرد.

شیخ سعدی گفت:

چو یعقوبم از دیده گردد سپید، نبرم ز دیدار یوسف امید
بیت:

ردی است درین سینه که گفتن نتوانم وین طرفه که آن نیز نهفتن نتوانم

قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَوُاْ تَذَكَّرُ يُّوسُفَ حَتَّىٰ تَكُوْنُ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنُ مِنَ الْهٰلِكِيْنَ ﴿٨٥﴾
فرزندانش گفتند: بخدا آنقدر یاد یوسف میکنی تا سخت بیمار شوی یا بهلاکت افتی. (۸۵)

قَالُوا تَاللّٰهِ تَفْتَوُاْ تَذَكَّرُ يُّوسُفَ حَتَّىٰ تَكُوْنُ حَرَضًا اَوْ تَكُوْنُ مِنَ الْهٰلِكِيْنَ

تَفْتَوُاْ تَذَكَّرُ: همیشه باشی - حَرَضًا: مصدر است به معنی نزدیک شدن به مرگ

آن زمانیکه پسران اضطراب پدر را شنیدند و و اسفا گفتن او را مشاهده نمودند گفتند بخدا همیشه در ناله و آه و زاری هستی و همیشه به یاد یوسف هستی آنچنان بگری تا اینکه بیمار شوی و یا از جمله هلاک شدگان باشی.

قَالَ اِنَّمَا اَشْكُوْا بَنِيَّ وَحَزَنِيْ اِلَى اللّٰهِ وَاَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٨٦﴾
[یعقوب] گفت: شکایت غم و اندوه خویش، فقط بخدا می برم و از لطف بی حساب خدا چیزها می دانم که شما نمی دانید. (۸۶)

قَالَ اِنَّمَا اَشْكُوْا بَنِيَّ وَحَزَنِيْ اِلَى اللّٰهِ وَاَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ

اَشْكُوْا: فعل مضارع - (انا) فاعل - بَنِيَّ: مفعول به - (ی) مضاف الیه

یعقوب آن زمانیکه شروع به گریستن کرد آنچنانکه همسایگان او از وی دلتنگ شدند. مفسران گویند همسایه ای پیش یعقوب آمد، گفت ای یعقوب تو را بس شکسته و کوفته و ضعیف می بینم و سن تو هنوز به آن نرسیده که چنین ضعیف باشی یعقوب گفت ای پسران! غیر از این نیست که من شکایت به خدا می کنم بشما و به غیر شما شکایت نمی کنم و حل مشکل و پایان غم و اندوه خود را از او می خواهم و گفت من داناتر از شما در حق این مشکل و شما نمی دانید و خداوند به او وحی کرد که از

گریستن خودداری کن که بزودی چشمت را بر می گردانم و میان تو و فرزندانت را جمع می کنم و یعقوب علیه السلام ساکت و آرام شد.

يٰۤيٰٓبَنِيَّ اٰذْهَبُوْا فْتَحَسُّوْا مِنْ يُّوسُفَ وَ اَخِيْهِ وَلَا تَاْنِسُوْا مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ اِنَّهٗ لَا يَاْنِسُ مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُوْنَ ﴿٨٧﴾

پسر کان من! بروید و یوسف و برادرش را بجوئید و از گشایش خدا نومید مشوید که جز گروه کافران از گشایش خدا نومید نمی شوند. (۸۷)

يٰۤيٰٓبَنِيَّ اٰذْهَبُوْا فْتَحَسُّوْا مِنْ يُّوسُفَ وَ اَخِيْهِ وَلَا تَاْنِسُوْا مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ

پسران یعقوب زمانیکه احوال بنیامین را با پدر خود بگفتند پدرش گفت: ای پسران من! بروید و از حال یوسف و برادرش خبر بگیرید و از رحمت و فضل خداوند مأیوس مشوید. مولانا گفت:

نیستم امیدوار از هیچ سو و آن کرم می گویدم لاتیاً سو

اِنَّهٗ لَا يَاْنِسُ مِنْ رَّوْحِ اللّٰهِ اِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُوْنَ

بدرستیکه جز کافران از رحمت و فضل خدای تعالی مأیوس نمی شوند. مولانا گفت:

گر کران و گرس تاینده بود	آنکه جویندست یابنده بود
در طلب زن دائما گوهر دو دست	که طلب در راه نیکو رهبرست
گفت آن یعقوب با اولاد خویش	جستن یوسف کنید از حد بیش
هر خسی خود را درین جستن بجد	هر طرف رانید شکل مستعد
گفت از روح خدا لاتیاً سو	همچو گم کرده پسر رو سوبسو
از ره حس دهان پرسان شوید	گوش را بر چهار راه او نهید
هر کجا لطفی ببینی از کسی	سوی اصل لطف ره یابی عسی

پسران به فرمان پدر عزم مصر کردند و آماده سفر شدند و بارها برداشتند و روی به مصر آوردند و این سومین بار است که برادران یوسف به مصر رفتند.

فَلَمَّا دَخَلُوْا عَلَيْهِ قَالُوْا يٰٓاَيُّهَا الْعَزِيْزُ مَسْنَا وَ اَهْلَنَّا الضَّرَّ وَ جِئْنَا بِضَعَةٍ مُّزَجَلَةٍ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا اِنَّ اللّٰهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِيْنَ ﴿٨٨﴾

[پس چون برادران به امر پدر باز به مصر آمده] و بر شاه وارد شدند گفتند: ای عزیز مصر! ما و کسانمان بیوا شده ایم و کالائی نا چیز آورده ایم، پیمانه تمام ده و بما بخشش کن که خدا بخششگران را پاداش می دهد. (۸۸)

فَلَمَّا دَخَلُوْا عَلَيْهِ قَالُوْا يٰٓاَيُّهَا الْعَزِيْزُ مَسْنَا وَ اَهْلَنَّا الضَّرَّ وَ جِئْنَا بِضَعَةٍ مُّزَجَلَةٍ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا

یا: حرف ندا- ای- منادا- ها: تنبیه- الْعَزِيزُ: بدل

آن زمانیکه برادران به مصر داخل شدند و به خدمت یوسف آمدند گفتند ای عزیز مصر برای ما و اهل و کسان ما سختی و بی‌نوائی و گرسنگی رسیده است و بضاعت و کالایی که شایستگی شما را ندارد آورده‌ایم پس پیمان را برای ما پرده و برای ما بیش از حد معمول در مقابل کالایی که آورده‌ایم ببخش.

إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ

لفظ الله: اسم إِنَّ - يَجْزِي: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر إِنَّ

بدرستی که خدای تعالی به نیکوئی پاداش دهد آن را که از روی بخشش، مهمان پذیر و غریب نواز باشند و به بینوایان ببخشند آنگاه نامه‌ای را که حضرت یعقوب نوشته بود به یوسف دادند یوسف نامه را خواند و گریه بر وی افتاد و نتوانست خویشتن را نگه دارد.

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ ﴿٨٩﴾

گفت دانید که وقتی نادان بودید با یوسف و برادرش چه کردید؟ (۸۹)

قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ

ابن اسحاق گفت: علت این سخن آن بود که برادران در مقابل یوسف اظهار عجز و بیچارگی نمودند و درویشی خود را اظهار کردند و از عزیز مصر تصدق درخواست کردند در دل یوسف رقتی حاصل شد و بر عجز و بیچارگی ایشان و بر بینوایی آنان صبر کردن بیش از این طاقت نداشت برخاست و به خانه رفت و بسیار بگریست و زاری کرد. آنگاه بیرون آمد و گفت آن پیمانه‌ای را که بنیامین دزدیده بود بیارید، آوردند، یوسف گفت. آیا می‌دانید که پیمانه از چه چیز خبر می‌دهد؟ می‌گوید شما این غلام یعنی بنیامین را که پیش پدر بیاوردید برای پدر جدایی از او بسیار سخت بود و بشما نصیحت کرد که به او گوش دهید و ضایع نکنید، چنانکه هم مادری وی را پیش از این ضایع کردید، آنگاه روی به برادران کرد

و گفت: هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ يَوْسُفَ وَأَخِيهِ

گفت: آیا می‌دانید که با یوسف چه کردید؟ اول بار قصد کشتن وی را کردید، سپس او را به خواری در چاه افکندید، پس او را به بندگی به مالک دعر فروختید، و گفته‌اند مالک دعر آن زمان که یوسف را خریده بود خطی از ایشان گرفته بود مبنی بر فروش او و آن خط در دست یوسف بود. آن ساعت آن خط بیرون آورد و به ایشان نشان داد و گفت: شما از جمله نادانان بودید که این کار را کردید و به برادران یقین شد که این عزیز یوسف برادرشان است.

قَالُوا أَوَ لَكِ لَا أَنْتَ يَوْسُفُ قَالَ أَنَا يَوْسُفُ وَهَذَا أَخِي قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَن

﴿٩٠﴾

يَتَّقُ وَيَصِيرُ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

گفتند مگر تو یوسفی؟ گفت من یوسفم و این برادر من است، خدا بما منت نهاد که هر که پرهیزد و صبور باشد خدا پاداش نیکو کاران را تباہ نمی‌کند. (۹۰)

قَالُوا أَيْ تَنَاكَ لَا تَنْتَ يُوسُفُ

ک: اسم ان - انت: ضمیر فصل - یوسف: خبر ان

زمانیکه یوسف با این سخن، ایشان را توییح کرده بود تاج از سر فرو نهاد و بر گوشه‌ی سر او خالی بود که یعقوب هم و اسحق هم همان خال داشتند و یوسف تبسم کرد. برادران به یوسف گفتند تو حقیقتاً یوسف هستی و این جمال و کمال از آن توست آیا از دیگری نیست؟ بیت

که دارد از همه خوبان رخ چنین که تو داری تبارک الله از این روی نازنین که تو داری

قَالَ أَنَا يُوسُفُ وَهَذَا أَخِي

أنا: مبتدا - یوسف: خبر - هذا: مبتدا - اخي: خبر

یوسف گفت من یوسف هستم و این برادر من بنیامین است.

قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا

مَنَّ: فعل ماضی - لفظ الله: فاعل

خداوند به ما منت نهاد که هر که در شدائد و سختی‌ها صبور و شکیبا باشد پاداش آن را خواهد داد.

إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ

ه: اسم ان - من: مبتدا، جازم - يتَّقِ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر - جمله من يتَّقِ خبر ان بدرستی هر که از خدای تعالی بترسد و تقوا پیشه کند و بر طاعت و اجتناب از گناه صبر و شکیبا باشد پس بتحقیق خدای تعالی مزد و پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند زمانیکه برادران یوسف را شناختند روی به تخت آوردند و خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت پائین آمد و برادران را در کنار گرفت.

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ

گفتند: بخدا که خدا تو را بما برتری داده و ما از خطا کاران بوده‌ایم. (۹۱)

قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ ءَاثَرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا وَإِنْ كُنَّا لَخَطِئِينَ

(ت) قسم - لفظ الله: مجرور به حرف جز

گفتند: به خدا سوگند. که خداوند تو را بخاطر پرهیزکاری و نیکوکاری و صبر و شکیبائی‌ات بر ما برتری داد و بدرستیکه ما از خطا کاران و گناهکاران هستیم به جهت آن عملها که در حق تو کرده‌ایم و دروغهایی که بر پدرمان بافته‌ایم.

قَالَ لَا تَتْرِبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ يَقْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

گفت: اکنون ملامتی بر شما نیست، خدا بیامرزتان که او از همه رحیم‌تر است. (۹۲)

قَالَ لَا تَأْتِيَنَّكَ عَلَيْهِمُ الْقَوْمُ

یوسف در جواب ایشان گفت امروز هیچگونه سرزنش و توبیخی در کار نیست و خطا و گناه شما را به رختان نمی‌کشم.

يَغْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ

خداوند شما را بیامرزد و از گناهانتان بگذرد که شما امروز این چنین به گناه و خطای خود معترف شدید.

وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

هُوَ: مبتدا - أَرْحَمُ: خبر - الرَّاحِمِينَ: مضاف الیه

و خداوند بخشنده ترین بخشنندگان است و خداوند به وسیله توبه از گناه گناهکاران می‌گذرد و بر توبه کنندگان بخشنده و مهربان است پس زمانیکه برادران را اینچنین دلداری داد به سر قصه پدر رفت و گفت:

أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٩٣﴾

این پیراهن را ببرید و به صورت پدرم بیندازید که بینا می‌شود کسان خود را همگی پیش من آرید. (۹۳)

أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَى وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا

أَذْهَبُوا: فعل امر - (و) فاعل - هَذَا: بدل

چون برادران، یوسف را شناختند و با هم هم صحبت شدند، یوسف گفت حال پدرم چگونه است؟ بعد از مفارقت از من کار به کجا رسید. گفتند غمگین و رنجور است از بس گریه کرده بینائی خود را از دست داده است. یوسف زاری و جزع کرد از حق سبحانه و تعالی وحی آمد ای یوسف گریه و زاری مکن پیراهن خود را به وی بفرست که چون بوی پیراهن بمشام او برسد بینائی خود را باز یابد یوسف.

بفرمان حق سبحانه و تعالی پیراهن در آورد و به ایشان داد و گفت أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي ...

این پیراهن مرا با خود به کنعان ببرید و آن را بر چهره‌ی پدرم یعقوب بیندازید تا بینائی او باز گردد و چشمش بحال اول برگردد.

مولانا گفت:

گفت یوسف ابن یعقوب نبی بهر فالقوا علی وجه ابی

ضحاک و سدی و مجاهد و جماعتی مفسران گفتند آن پیراهن از حریر بهشت بود و آن چیزی بود که خدای تبارک و تعالی با آن ابراهیم را پوشاند یهودا گفت آن پیراهن را بمن بدهید تا من آن را ببرم چونکه پیراهن خون آلود دروغین یوسف را هم من برده بودم و غم و اندوه را بر دل پدرم من نهاده بودم تا امروز به مزدگانی این پیراهن من ببرم تا من موجب شادی وی گردم.

وَأَتَوْفٍ بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ

و شما همگی از بزرگان و خدم و خانواده خود را نزد من بیاورید.

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ ﴿٩٤﴾

و همینکه کاروان بیرون شد! پدرشان گفت: اگر سفيهم نمی شمارید، من بوی یوسف احساس می کنم. (۹۴)

وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ قَالَ أَبُوهُمْ إِنِّي لَأَجِدُ رِيحَ يُوسُفَ لَوْلَا أَنْ تُفَنِّدُونِ

و آن زمانیکه کاروان برای بردن پیراهن یوسف و انداختن آن بر چهره یعقوب حرکت کرده بود یعقوب به نبیرگان اهل خود گفت که من بوی یوسف می یابم با توجه به اینکه فاصله مصر تا کنعان هشتاد فرسنگ بود این بوی را توسط باد صبا از حق سبحانه و تعالی یافت و گفت اگر شما مرا به نقصان عقل و پیر خرف شده نسبت ندهید من بوی این پیراهن را می یابم.

شیخ سعدی گفت:

چرا در چاه کنعانش ندیدی
دمی پیدا و دیگر دم نهان است
گهی بر پشت پای خود نبینم

زمصرش بوی پیراهن شنیدی
بگفت احوال ما برق جهان است
گهی بر طارم اعلى نشینم
مولانا گفت:

شد زیوی دیده ی یعقوب باز
بوی یوسف دیده را یاری کند
که ز حال بوالحسن پیشین چه دید
با مریدان جانب صحرا و دشت
در سوادری ز سوی خارقان
بوی را از باد استنشاق کرد
همچنانکه مصطفی را از یمن
هر نبی را مست کرد و پرطرب
اندرین ده شهر یاری می رسد
می زند بر آسمانها خرگهی
از من او اندر مقام افزون بود
حلیه اش واگفت ز آبرو ذقن
یک بیک واگفت از گیسو و رو
از صفات و از طریق و جا و بود

بود و ای چشم که باشد نور ساز
بوی بد مر دیده را تاری کند
آن شنیدی داستان بایزید
روزی آن سلطان تقوا میگذشت
بوی خوش آمد مر او را ناگهان
هم بر آنجا ناله ی مشتاق کرد
گفت بوی بوالعجب آمد بمن
از او یس و از قَرَن بوی عجب
گفت زاینسو سو بویی یاری می رسد
بعد چندین سال می زاید شهی
رویش از گلزار حق گلبون بود
چیست نامش گفت نامش بوالحسن
قد او و رنگ او و شکل او
حلیه ی روح او را هم نمود

قَالُوا تَاللّٰهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلٰلٍ اَلْقَدِيمِ ﴿٩٥﴾

گفتند: بخدا که تو در ضلالت دیرین خویش هستی. (۹۵)

قَالُوا تَاللّٰهِ إِنَّكَ لَفِي ضَلٰلٍكَ اَلْقَدِيْمِ

اطرافیان یعقوب به او گفتند، به خدا قسم، بی گمان تو در مرکب خیالات سوار هستی و در خرافات و چیزهای محال پرواز می کنی.

فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيْرُ اَلْقَنَهُ عَلٰی وَجْهِهِۦ ۚ فَارْتَدَّ بَصِيْرًا ۚ قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ اِنِّيْٓ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ ﴿٩٦﴾

و چون نوید رسان بیامد و پیراهن بصورت وی افکند بینا گشت و گفت: مگر بشما نگفتم من از خدا چیزها می دانم که شما نمی دانید. (۹۶)

فَلَمَّا اَنْ جَاءَ الْبَشِيْرُ اَلْقَنَهُ عَلٰی وَجْهِهِۦ ۚ فَارْتَدَّ بَصِيْرًا ۚ

پس آن زمانی که مژده دهنده مراد یهودا آمد گفته اند یهودا با برادران بدون توقف سروپا برهنه دوید تا به کنعان رسید و به پیش پدر خود آمد و پیراهنی را که یوسف داده بود بر روی پدر بپفکند پس چشمان او بینا گشت رودکی گفت:

نگارینا شنیدستم که گاه محنت و راحت
یکی از کیدش پدر خون دوم شد چاک از تهمت
پیراهن اولی اشاره به آیه ۱۸ سوره یوسف دارد که گفت:

و جَاءُوْا عَلٰی قَمِيْصِهٖۤ بَدْمَ كَذِبٍ ۚ پیراهن یوسف را که بر آن خون دروغین بود آوردند.
پیراهن دوم اشاره به آیه ۲۵ سوره یوسف دارد که گفت:

«و استبقا الباب و قدت قمیصه من دبر» آن دو برای رسیدن به در به هم پیشی گرفتند (یوسف و زلیخا) و او (زلیخا) پیراهن یوسف را از پشت درید.

پیراهن سوم اشاره دارد به آیه ۹۳ سوره یوسف که گفت:

اذهبوا بقمیصی هذا فالقوه علی وجه ابی یأت بصیراً . یوسف گفت: این پیراهنم را ببرید و آن را بر چهره ی پدرم بپفکنید تا بینا شود.

قَالَ اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ

آیا من بشما نگفتم این که چیزهایی از الهام خدا می دانم؟

اِنِّيْٓ اَعْلَمُ مِنَ اللّٰهِ مَا لَا تَعْلَمُوْنَ

(ی) اسم ان - اَعْلَمُ: فعل مضارع - (انا) فاعل - جمله خبر ان

براستی که من با توجه به الهام خدای تعالی از شما دانایتر هستم و می دانم آنچه را که شما نمی دانید.

قَالُوْا يٰٓاَبَانَا اَسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا اِنَّا كُنَّا خٰطِئِيْنَ ﴿٩٧﴾

گفتند پدر جان! برای ما در باره گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطا کار بوده ایم. (۹۷)

قَالُوا يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ

سپس برادران یوسف به پدر گفتند که ای پدر ما! از خدای تبارک و تعالی از برای ما آمرزش بخواه بدرستی که ما از گناه کاران و خطاکاران بودیم.

قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿۹۸﴾

گفت: برای شما از پروردگار آمرزش خواهم خواست که او آمرزگار و رحیم است. (۹۸)

قَالَ سَوْفَ اسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي

گفتند: پدر جان برای ما درباره ی گناهان ما آمرزش بخواه که ما خطاکار بوده ایم: یعقوب فرمود زود باشد که برای شما از پروردگار آمرزش گناهان شما را خواهم خواست.

زجاج می گوید: یعقوب علیه السلام در دم به دعا شتاب نکرد زیرا گناه آنان بسیار بزرگ بود لذا تا در سحرگاهان در خلوت خویش با خدایش در حقشان دعایی خالصانه نموده و جویای اجابت گناهانشان شد.

إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

ه: اسم ان - هو: ضمیر فصل - الْغَفُورُ: خبر ان - الرَّحِيمُ: خبر ان ثانی.

بدرستی که او آمرزنده و بخشایگر مهربان است و گناه گناهکاران را می بخشد یعقوب علیه السلام از آن رو آمرزش خواستن را بر ایشان به تأخیر افکند تا رأی یوسف علیه السلام را درباره ی آنان بداند، یا راستین بودن توبه ی آنان را بیازماید.

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيَهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ ﴿۹۹﴾

و چون نزد یوسف شدند، پدر و مادرش را پیش خود جای داد و گفت: به مصر در آئید که اگر خدا خواهد در امان خواهید بود. (۹۹)

فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ ءَاوَىٰ إِلَيْهِ أَبْوِيَهُ وَقَالَ ادْخُلُوا مِصْرَ إِن شَاءَ اللَّهُ ءَامِنِينَ

گوید: جبرئیل برای یعقوب قبل از حرکت به سوی مصر ناقه ای از ناقه های بهشت آورد و یعقوب بر آن نشست و همراه فرزندان و زن خویش از کنعان بیرون آمد و آهنگ مصر کرد و آنان هفتاد و هشت تن بودند، و یعقوب علیه السلام برای فرزندان خود دعا کرد و آنان هنگامی که به مصر رسیدند خداوند متعال ایشان را آمرزیده بود. یوسف همراه گروهی بسیار از مردم برای استقبال و دیدار پدر بیرون آمد و همینکه یوسف پدر را دید از اسب پیاده شد و یعقوب هم ناقه ی خود را خواباند و دست برگردن یکدیگر در آوردند و گریستند.

پس از عمری به یکدیگر رسیدن
بشادی دست در آغوش کردن
بهم گفتن سخن وز هم شنیدن
ز عاشق دفتر غم باز کردن

چه خوش حالیست روی دوست دیدن
شراب خوشدلی را نوش کردن
بکام دل زمانی آرمیدن
زدلبر بر حال هجر آغاز کردن

می‌گوید: پس آن هنگام که بر یوسف داخل شدند یوسف در آن منزل، پدر و خاله‌ی خود را که بجای مادرش بود در پیش خود جای داد و دیگر بار پدر و مادر خود را به بغل گرفت و از احوال خاله‌ی خود پرسش کرد و برادرزادگان را محبت کرد و گفت به مصر در آئید اگر خدا بخواهد از قحط و تهیدستی و تنگدستی از ایمنان خواهید بود.

وَرَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَأْتِي هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿١٠٠﴾

و پدر و مادر خویش را به تخت بالا برد و همگی سجده کنان به رو در افتادند، گفت: پدر! این تعبیر رؤیای پیشین من است که پروردگارم آن را محقق کرد. و به من نیکی کرد که از زندانم بیرون آورد و شما را از پس آنکه شیطان میان من و برادرانم را بهم زد [از بادیه بیاورد] که پروردگار درباره آنچه اراده کند دقیق است که او دانای فرزانه است. (۱۰۰)

وَرَفَعَ أَبُوبِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَخَرُّوا لَهُ سُجَّدًا

رَفَعَ: فعل ماضی - (هو) فاعل - أَبُوبِهِ: مفعول به - ه: مضاف الیه

و پدر و خاله‌اش را که نامادری اوست بالا برد و بر تخت خودنشاند و پدر و خاله و برادران بر روی در افتادند و یوسف را سجده کردند و اکرام نمودند چون توحیت و تعظیم در آن زمان سجده بوده و برای احترام سجده می‌کردند البته پرستش جز خداوند را سزا نیست حسن گفت: بر زمین بخاطر احترام پیشانی سائیدن است نه از روی پرستش، یوسف علیه السلام چون آن حالت را مشاهده کرد.

وَقَالَ يَأْتِي هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ

گفت: پدر جان این سجده کردن تو مرا تعبیر آن خوابی است که من در ایام کودکی دیده بودم. می‌گویند یعقوب در وقت مرگش به کنعان رفت و در همانجا در گذشت و در کنار گور پدرش اسحاق مدفون شد. ثعلبی می‌گوید: یعقوب در مصر در گذشت و به یوسف وصیت کرد که جسد او را به بیت المقدس حمل کند و در کنار گور پدرش اسحاق و پدر بزرگش ابراهیم دفن کند یوسف با برادران و بزرگان مصر و لشکرهای خود همراه جسد پدر که آن را در تابوتی از چوب ساج نهاده بود به بیت المقدس آمد و دفن کردند.

قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا

جعل: فعل ماضی - ها: مفعول به - رَبِّي: فاعل - حَقًّا: مفعول مطلق

بدرستی که خداوند آن خواب را راست و حق گردانید و آن را به واقعیت تبدیل کرد.

وَقَدْ أَحْسَنَ بِي إِذْ أَخْرَجَنِي مِنَ السِّجْنِ وَجَاءَ بِكُم مِّنَ الْبَدْوِ مِن بَعْدِ أَنْ نَزَغَ الشَّيْطَانُ بَيْنِي وَبَيْنَ إِخْوَتِي

الْبَدْوِ : بادیه- أَنْ نَزَعَ : تباهی و فساد انداخت، أَنْ : حرف مصدری- نَزَعَ : فعل ماضی- الشَّيْطَانُ : فاعل

یوسف گفت بدرستی که خداوند سبخانه و تعالی آن زمان که مرا از زندان بیرون آورد نیکوئی کرد و مرا از زندان بیرون آورد و به تخت رسانید که آن عزیز مصر است یوسف در اینجا از چاه که برادرانش به حيله او را انداخته بودند یادی نکرد چون نخواست که برادران را منفعّل و ناراحت کند و شما را نیز از بادیه و آن سرزمینی است در فلسطین و در شام که سرزمین یعقوب علیه السلام است به اینجا آورد و بعد از اینکه شیطان میان من و برادرانم تباهی و فساد انداخت یعنی شیطان وسوسه انداخت حال در کنار هم نشسته و با هم بعد از اینهمه جدائی همصحبّت شده‌ایم. می‌گویند مدت جدایی یوسف سی و چهار سال بوده است.

إِنَّ رَبِّي لَطِيفٌ لِّمَا يَشَاءُ

رب: اسم ان - ی: مضاف الیه - لطیف: خبر ان

بدرستی که پروردگار من لطف کننده است و هر که را بخواهد لطف می‌کند و از زندان به تخت می‌کشاند. (از چاه به چاه می‌رساند)

إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ

ه: اسم ان - هُوَ: ضمیر فصل- الْعَلِيمُ: خبر ان - الْحَكِيمُ: خبر ان ثانی.

بدرستی که او به تمام کارها دانا است و حکیم است که کارها را از روی حکمت انجام می‌دهد.

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ

وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقَّقَنِي بِالصَّدِيقِينَ (۱۰۱)

پروردگارا! مرا این سلطنت دادی و تعبیر حوادث رؤیا به من آموختی خالق آسمانها و زمین تویی در دنیا و آخرت مولای منی مرا مسلمان بمیران و قرین شایستگان کن. (۱۰۱)

رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ

عَلَّمْتَنِي : فعل ماضی - (ت) فاعل - (ن) و قایه - (ی): مفعول به

پروردگارا! بدرستی که به من پادشاهی و مملکت داری دادی و به من قدرت تعبیر خوابها و رؤیاها آموختی.

فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

ای پروردگار جهانیان بوجود آورنده آسمانها و زمینها تو هستی.

أَنْتَ وَلِيٌّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

أَنْتَ: مبتدا- وَلِيٌّ: خبر

پروردگارا! تو یار و یاور من در دنیا و آخرت هستی و تو حافظ و کمک‌رسان و پروردگار من هستی و من تنها تو را می‌پرستم و تنها از تو کمک می‌طلبم.

تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَالْحَقَّقْنِي بِالصَّالِحِينَ

تَوَفَّنِي: فعل امر - (ن) وقایه - (ی): مفعول به - (انت) فاعل - مُسْلِمًا: حال

پروردگارا مرا مسلمان بمیران و مرا به صالحان و متقیان ملحق بگردان. مفسران گفتند: یوسف آن زمانی گفت پروردگارا مرا مسلمان بمیران و آرزوی مرگ در دل جای داد که سرزمین مصر تحت سیطره او بود و پدر و مادر و برادران و اقوام همه به وی رسیدند و تعبیر خوابی که دیده بود بر وی راست آمد و قبل از او هیچ پیغمبری آرزوی مرگ نکرده بود. رب العالمین دعای یوسف در حق مرگ اجابت کرد.

گوید، چون مرگ یوسف فرا رسید به پسر خود افرایم وصیت و سفارش کرد که قوم را آنچنان که شاید و باید رهبری کند و دشمن مصریان بت پرست باشد و در راه خدا با آنان پیکار کند و رحلت فرمود. ثعلبی می‌گوید مورخان گفته‌اند یوسف علیه السلام پس از یعقوب بیست و سه سال زندگی کرد و در یک صد و بیست سالگی در گذشت.

گویند، جسد آن حضرت را همانجا که مرده بود دفن کردند آنجا که او را دفن کرده بودند سرسبز و خرم بود و سوی دیگر خشک، مردم به پادشاه شکایت کردند او به افرایم پیام داد که جسد یوسف علیه السلام را به آن سو منتقل کند و اگر چنین نکند او را خواهد کشت و افرایم چنان کرد، آن سوی آباد و سرسبز و سوی نخستین گرفتار خشکی شد. ناچار گور آن حضرت را یک سال به این سو و سال بعد به سوی دیگر منتقل می‌کردند و سرانجام تصمیم گرفتند جسد او را میان رود نیل دفن کنند و چنان کردند و از برکت او هر دو سوی نیل آباد شد و تابوت آن حضرت همچنان میان نیل بود تا خداوند موسی علیه السلام را برانگیخت و به او فرمان داد تابوت یوسف علیه السلام را با خود ببرد و موسی علیه السلام آن را بیرون آورد و به بیت المقدس برد و آنجا دفن کرد و آرامگاه او در آنجاست.

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ ﴿١٠٢﴾

این از خبرهای غیب است که به تو وحی می‌کنم و تو هنگامیکه همدست شده بودند و نیرنگ می‌کردند، نزد ایشان نبود. (۱۰۲)

ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ

ذَلِكَ: مبتدا - مِنْ أَنْبَاءِ: جار و مجرور خبر

ای پیغمبر اسلام! آنچه را که بشما گفتم تو را از وقایع آنان خبر دادیم از خبرهای غیب است که ما به جهت آشکار شدن دلایل اعجاز آن را به تو وحی می‌کنیم.

وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ يَمْكُرُونَ

(و) دومی: حالیه - وَهُمْ : مبتدا - يَكْرُؤْنَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و تو ای محمد ﷺ! آن زمانیکه برادران یوسف مشورت کردند و مکر کردند که یوسف را به چاه اندازند تو حاضر و شاهد واقعه بودی و گفتن این داستان که احسن القصص است برای قوم خود دلیل روشن بر پیغمبری و وحی پروردگار تو خواهد بود.

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ ﴿١٠٣﴾

و بیشتر مردم، هر چند تو علاقمند باشی. مؤمن نخواهند شد. (۱۰۳)

وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ

أَكْثَرُ: اسم ما - ب: حرف جز زائد - بِمُؤْمِنِينَ: خبر ما

و هر چند تو ای پیغمبر ﷺ بر ایمان آوردن انسانها حریص و آزمند هستی و دوست داری که همه مسلمان شوند و به خدا بگروند و در قیامت پاداش خود را ببینند و به بهشت برسند اما بدانید که اکثر آنان به جهت عناد و ستیزه جوئی و پافشاری در کفر و فساد ایمان نخواهند آورد.

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ﴿١٠٤﴾

تو برای پیغمبری از آنها مزدی نمی خواهی که آن، جز اندرزی برای جهانیان نیست. (۱۰۴)

وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ

و تو از ایشان در مقابل تبلیغ بر دین و تشویق آنان و ادای احکام و حدود و شرائط آن مزدی نمی خواهی آنطوریکه قصه گویان مزد می خواستند.

إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ

هُوَ: مبتدا - ذِكْرٌ: خبر

این قرآن که از طرف خدای سبحانه و تعالی آمده است تنها برای انسانهای زمان شما نیست بلکه برای کل عالمیان که روزگار باقی است پند و اندرز است.

وَكَايْنِ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ ﴿١٠٥﴾

و چه بسیار نشانه ها در آسمان ها و زمین هست که بر آن می گذرند در حالیکه از آن ها روی بر می گردانند. (۱۰۵)

وَكَايْنِ مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ

و چه بسا علامتها و نشانه های قدرت خداوند در آسمانها و زمین هاست از جمله نشانه ها در آسمانها، استواری آنها بدون ستون است و آراسته بودن آنها به ستارگان درخشان است و نشانه های زمین عبارتند از کوهها و دریاها و جنبندگان که همگی دال بر وجود خدای یگانه است که دشمنان از این

نشانه‌ها بسادگی می‌گذرند و از آن روی بر می‌گردانند نه در آن خردوری می‌کنند و نه با چشم عبرت به آن می‌نگرند.

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ ﴿۱۰۶﴾

و بیشترشان به خدا ایمان نیاورند جز اینکه مشرک باشند. (۱۰۶)

وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ

و بیشتر ایشان بخدای تعالی ایمان نمی‌آورند مگر اینکه از شرک‌آوردندگان باشند و به خدا شریک قرار می‌دهند در این آیه هم کلمه ایمان و هم کلمه مشرک آمده است که این دو کلمه ضد یکدیگرند چونکه مؤمن را مشرک نگویند و مشرک را مؤمن نگویند.

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۰۷﴾

بگو آیا ایمن شده‌اند که پوشش از عذاب خدا به ایشان رسد یا قیامت ناگهان در آن حال که خبر ندارند. بر آنها در آید. (۱۰۷)

أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَشِيَةٌ مِّنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

تَأْتِيَهُمْ: فعل مضارع - هم: مفعول به - السَّاعَةُ: فاعل - بَغْتَةً: حال - (و) حالیه - هُمْ: مبتدا - لَا يَشْعُرُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

آیا این مشرکان از این عذابی که از سوی پروردگارشان آنان را فرا می‌گیرد ایمن هستند و فکر می‌کنند که عذاب الهی آنان را فرا نگیرد یا اینکه قیامت ناگهان به سراغ آنان نیاید و ایشان آمدن آن عذاب یا قیامت را نمی‌دانند و درباره آن چاره سازی نمی‌کنند مراد از غاشیه، عذابی است همه‌گیر که همگان را پوشش دهد و به قولی: مراد از غاشیه همان برپا شدن قیامت است و به قولی دیگر: غاشیه عبارت از صاعقه‌ها و کوبنده‌هاست یعنی قیامت غافل‌گیرانه در حالیکه از آمدن آن بی‌خبر باشند.

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۱۰۸﴾

بگو راه من و پیروانم همین است که خلق را از روی بصیرت بسوی خدا می‌خوانم، خدای یکتا را از شرک منزّه می‌دانم و من از مشرکان نیستم. (۱۰۸)

قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ

هَذِهِ: مبتدا - سَبِيلِي: خبر، (ی) مضاف الیه

ای محمد ﷺ به ایشان بگو کار و روش من و مأموریت من این است که مردم را به پرستش خدای یگانه با دلایل روشن و یقین می‌خوانم و آنان را به دین درست و راست دعوت می‌کنم.

عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي

و مردم را با بینائی آشکار و با دلیلی قاطع و روشن به خدای یگانه فرا می خوانم و هر کسی که به متابعت من در آید پس او نیز مردم را به پرستش خدای یکتا می خوانند.

وَسُبِّحَنَ اللَّهُ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ

سبحان: مفعول مطلق - أَنَا: اسم ما - مِنَ الْمُشْرِكِينَ: جار و مجرور، خبر ما
و خداوند از هر گونه شریکی که مشرکان با آن صفت می آورند پاک و منزّه است یعنی او از هر گونه شریک و همتایی منزّه و پاک است.

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ﴿١٠٩﴾

پیش از تو نفرستاده ایم مگر مردانی از اهل دهکده ها که به آنها وحی می کرده ایم. آیا در این سرزمین نمی گردند تا بنگرند سرانجام کسانی که پیش از آنها بوده اند چسان بوده است؟ و سرای آخرت برای کسانی که پرهیزکاری کرده اند، بهتر است، چرا خردوری نمی کنید؟ (۱۰۹)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ

و ما پیش از تو پیغمبرانی نفرستادیم، مگر اینکه مردان را وحی فرستادیم بدیشان از اهل شهرها و دهها و روستاها مراد توسط حضرت رسول ﷺ که از جنس خودتان است بعنوان خاتم الانبیاء فرستادیم تا مردم را به راه راست هدایت کند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَيْفَ: خبر کان - عَاقِبَةُ: اسم کان

آیا کافران در سرزمین شام و یمن و بر سرزمین عاد و ثمود سیر نمی کنند و از آن نمی گذرند با دیده عبرت بنگرید که پیش از این سرانجام کار آن قوم چگونه بود که پیغمبران را انکار کردند و معجزات آنان را تکذیب کردند به چه بلایی گرفتار شدند و شما نیز از نزول عذاب ایشان عبرت بگیرید و پیغمبر را که با دلایل روشن و معجزات آشکار و ظاهر فرستادیم تکذیبشان نکنند تا در این دنیا به عذاب الهی گرفتار نشوند و در آخرت به دوزخ نروند.

وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا

ل: ابتدا - دار: مبتدا - خَيْرٌ: خبر

و هر آینه خانه آخرت یعنی بهشت و نعمت های آن از نعمت های فانی و لذات زودگذر این دنیا بهتر و باقی ماندنی تر است.

أَفَلَا تَعْقِلُونَ

آیا خردوری نمی‌کنید و درباره نزول عذاب دنیا و آتش دوزخ آخرت نمی‌اندیشید و عبرت نمی‌گیرید؟

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْشَسَ الرَّسُلُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١١٠﴾

تا وقتی که از ایمان آوردن مردمان نومید شدند و کافران پنداشتند که به دروغ وعده داده شده‌اند در آنحال نصرت ما بیامدشان و هر کس که خواستیم رهایی یافت و صلابت ما از گروه بدکاران دفع نمی‌شود. (۱۱۰)

حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْشَسَ الرَّسُلُ وَظَنُوا أَنَّهُمْ قَدْ كُذِّبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا

این آیه مربوط به آیه قبل است می‌گوید: به پیغمبران پیغام می‌رسید و پیغمبران نیز به قوم خود عذاب را اعلام می‌کردند و چون عذاب نازل نمی‌شد کافران گمان می‌بردند که با ایشان در وعده و وعید دروغ می‌گویند. ابواللیث سمرقندی در تفسیر خویش نقل می‌کند که: این تفسیر عائشه (رض) نیکوترین تفسیر و پسندیده‌تر به مقام شامخ انبیای الهی است. یعنی بعد از آن بود که حضرت نصرت و یاری خدای سبحان بطور ناگهانی به پیامبران علیهم السلام در رسید.

فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ

می‌گوید به پیغمبران یاری و کمک ما آمد یعنی بعد از تکذیبشان عذاب بر قومشان فرو آمد پس هر کسی را که ما خواستیم از تابعان پیغمبران نجات یافتند و تکذیب کنندگان هلاک شدند.

وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ

آن زمانیکه عذاب ما به گروه کافران فرو آمد آن عذاب از کافران باز گرفته نشود و در عذاب گرفتار خواهند بود.

لَقَدْ كَانَتْ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ﴿١١١﴾

همانا در سرگذشت آنها برای صاحبان عقل و خرد عبرتی هست، این (قرآن) سخنی نیست که ساخته باشند بلکه تصدیق کننده ی کتابهایی است که پیش از آن بوده است و هرچیزی را کامل بیان می‌کند و برای اهل ایمان هدایت و رحمت خواهد بود. (۱۱۱)

لَقَدْ كَانَتْ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ

فِي قَصَصِهِمْ: جار و مجرور، خبر مقدم- عِبْرَةٌ: اسم گات، مبتدا موخر

می‌گوید آن خداوندی که قدرت خود را به یوسف نشان داد و از قعر چاه به جاه رساند و پس از جدایی از پدر و مادر و برادران و اقوام دوباره وصلت حاصل شد پس قادر است محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بر دشمنان نصرت دهد و عزیز و گرامی گرداند.

هر آینه در قصه‌ی انبیاء و واقعه‌های امتهای گذشته و یا در قصه یوسف که احسن القصص است و بمناسبت در آیه‌های قبل تفسیر آن رفت برای صاحبان عقل عبرتها و پندهایی است که از آن عبرت

گیرند. عبرت‌ها و اندرزهایی که از داستان یوسف علیه السلام برگرفته می‌شود، بسیار است از جمله‌ی آن عبرت‌ها:

- ۱- تولد و رشد یوسف علیه السلام در خاندان نبوت و برخورداری وی از تربیت و اخلاق متعالی، روزنه‌هایی از نور و نصرت را در تنگناهای حوادث و سختیها به سوی او گشود.
- ۲- نعمت و محنت، گاهی محنت به نعمت و راحت می‌انجامد، همانگونه که داستان یوسف علیه السلام با غم‌ها و حوادث سخت آغاز شد، اما سرانجام به نعمت و جاه و تخت شاهی انجامید.
- ۳- آشکار شدن کینه‌ها در بین برادران که آن عقده و کینه گاهی آنان را به نابودی تبدیل می‌کند و یا گذشت روزگار دوباره آنان را به هم نزدیک کند و هم صحبت نماید.
- ۴- خویشتن‌داری، پاکدامنی، عفت و تقوی که ارزش واقعی و حقیقی یک انسان مخلص در آن خلاصه می‌شود در این قصه کاملاً به چشم می‌خورد.
- ۵- خلوت زن با مردی که نسبت به یکدیگر حرام کرده شده است و سبب فتنه و برانگیزنده‌ی شهوت حیوانی می‌شود که در انگیزه‌ی زلیخا نسبت به یوسف مشاهده شد در این قصه کاملاً از عواقب این فتنه شوم به خوانندگان آگاهی می‌دهد.
- ۶- داشتن ایمان قوی و خالص به پروردگار جهانیان همچون جوشنی است که انسان مؤمن را از ارتکاب به فتنه و از مهالک نجات می‌دهد، چون از عواقب شوم آن هراسناک می‌شود و از فتنه، خویشتن را محفوظ و مصون می‌دارد.
- ۷- روی آوردن محنت‌ها و بلاها و سختی‌ها و حبس‌ها هیچگاه مسیر مؤمن حقیقی را از راه خدا باز نمی‌دارد چنانچه یوسف علیه السلام بلاها دید و محنت‌ها کشید و حبس‌ها گذراند ولی هیچگاه از راه خدا باز نماند حتی در زندان هم به عبادت و دلجویی و تفقد دیگران می‌پرداخت چون می‌دانست که بعد از هر بلایی آسانی و بعد از هر تنگی فراخی است چنانکه حافظ گفت:
یوسف گم گشته باز آید به کنعان غم مخور

کلبه‌ی احزان شود روزی گلستان غم مخور

- ۸- در پایان این سوره می‌توان نتیجه گرفت که حسد، موجب خواری و خسران است چنانچه برادران یوسف در خواری به پای یوسف به سجده افتادند و اما در مقابل، صبر، کلید گشایشهاست چنانکه یعقوب علیه السلام به جدایی فرزند خود صبر کرد و گفت: برایم نیست مگر صبر جمیل و این نهایت اخلاص بنده مؤمن به پروردگار خویش است. چون در حدیث شریف آمده است که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: صبر جمیل چیست؟ فرمودند: «صبری که با شکایت و گله همراه نباشد». که نهایت آن پیروزی است.

صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم‌اند بر اثر صبر نوبت ظفر آید

مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَىٰ وَلَٰكِن تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ كُلِّ شَيْءٍ
وَهْدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

اسم کان، ضمیر هو، مستتر - حَدِيثًا: خبر کان

و قرآن یک افسانه‌ی بر بافته و ساختگی نیست و داستان خیالی و دروغین نمی‌باشد. بلکه آن وحی منزل آسمانی است که از جانب خداوند بر پیغمبر نازل شده است و کتابی است که کتابهای پیغمبران گذشته را تصدیق می‌کند و هر آن چیزی که محتاج به دین و دنیای انسانها باشد در آن آمده است و به کسانی که ایمان آورده‌اند راه نماینده است و به یکتاپرستان بخشش و رحمت است.

سوره الرعد

سوره الرعد چهل و سه آیه و مکی است و جملگی در مکه فرود آمده است. ابن عباس و مجاهد گفت جمله به مدینه فرو آمده است اما قول درست تر آنست که در مکه نازل شده است بجز دو آیت، در این سوره در باب رعد و برق و بارش سخن بمیان آمده بدانجهت رعد نامیده اند و نیز از اثبات اصول دین یعنی توحید، نبوت و معاد سخن به میان آمده است. در این سوره دو آیت به آیت سیف منسوخ است که در جای خود بدان اشاره خواهیم کرد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الْمَرْءُ تِلْكَ ءَايَةُ الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴿١﴾
الف. لام. میم. رآ، این آیات کتاب خداست، و آنچه از پرورد گارت بتو نازل شده درست است ولی بیشتر مردم، به آن ایمان نمی آورند. (۱)

الْمَرْءُ

ابن عباس گفت: من خدا هستم دانا ترم و می بینم یعنی آنچه که در عرش است یا ثری (خاک) است می دانم و گفتار و کردار شما را می بینم.

تِلْكَ ءَايَةُ الْكِتَابِ

تِلْكَ : مبتدا - ءَايَةُ : خبر - الْكِتَابِ : مضاف الیه.

می گوید: ای محمد ﷺ آن قصه های پیغمبران را که بشما گفتم و آئین و سرگذشت گذشتگان را در قرآن به تو بیان کردم همچنان در کتابهای تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود بیان کردیم.

وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ

وَالَّذِي : مبتدا - الْحَقُّ : خبر

و به ایشان گفتیم این کتابهای خداوند است، آیات و کلام همه با یکدیگر موافق و مصدق اند. ابن عباس گفت: ءَايَةُ الْكِتَابِ؛ قرآن است یعنی هر چه پیش از این سوره از احکام و اخبار و قصص بیان شد همه حق و راست است پس به آن چنگ بزن و به آن عمل کن و اما اکثر مردم اهل مکه به آن ایمان نمی آورند بدانجهت در آن خردوری نمی کنند و در معانی آن نمی اندیشند.

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ ﴿٢﴾

خدای ذاتی است که آسمانها را بدون ستونهایی که آن‌ها را ببینید برافراخت! سپس به عرش پرداخت و خورشید و ماه را بخدمت گرفت که هر یک در مدتی معین سیر می کنند، خداوند تدبیر امور آفرینش می کند و توضیح آیه ها را مفصل بیان می کند شاید به معاد قیامت، ایمان بیاورید. (۲)

اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ أَسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ
لفظ الله: مبتدا - الَّذِي: خبر.

خداوند آن است که آسمانها آفرید و آنرا بی ستون نگه داشت شما آن آسمانها را بی ستون به چشم خود می بینید پس عرش بر آن مستولی شد خورشید و ماه را برای مصالح بندگان مسخر گردانید تا در رفت و آمد روز و شب به کسب و کار و به استراحت خود پردازند آیا غیر خدای جل جلاله چه کسی بعد از آفرینش به این جهان هستی فرمانروائی می کند.

آسمان و زمین بعدل بپاست حق از شاهان بغیر عدل نخواست
گرینا شد ستون خیمه بجائی کی بود خیمه بی ستون بر پائی

كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى

كُلٌّ: مبتدا - يَجْرِي: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر.

هر کدام از آنها تا زمان مشخص به سیر و حرکت خود می پردازد و این حرکت تا روز قیامت که وقت موعود است ادامه دارد.

يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ

کم: اسم لعل - توفنون: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

خداوند کار این جهان هستی را از جهت بوجود آوردن و نابود کردن و زنده گردانیدن و میراندن چاره اندیشی می کند و آنرا دقیقاً زیر نظر دارد و آیت های قرآن را برای شما بیان می دارد و شما را بوسیله آن امر به معروف و نهی از منکر می کند تا شاید به دیدار پروردگار خود یقین حاصل کنید و جزای اعمال خود را در قیامت ببینید و بدانید که هر که بر آفریدن این چیزها قادر است به از بین بردن آن نیز قادر خواهد بود.

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ﴿٣﴾

اوست خدائیکه زمین بگسترده و در آن کوهها و جویها ساخت و از هر قسم میوه دو صنف پدید آورد، و روز را به شب می پوشاند، که قطعاً در این امور برای گروهی که بیندیشند، عبرت‌هاست. (۳)

وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا

رَوَاسِيَ: جمع راسته، کوههای استوار.

و اوست آن قادر مطلق که زمین را بعد از آفرینش آسمانها بیافرید. این آیت بر کروی بودن شکل زمین دلیل است، رب العزه از زیر کعبه زمین را بر یک طبقه گسترانید آنگه آنرا بشکافت و هفت طبقه ساخت و در آن کوه ها و جویها قرار داد.

وَمِنْ كُلِّ الشَّجَرِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشَى اللَّيْلُ النَّهَارُ

و آنگاه از زمین هر نوع میوه ها در آورد و جفت نر و ماده ای در آن بیافرید که ضدیکی دیگرند در مقابل بزرگ کوچک و در مقابل گرم سرد و در مقابل شیرین تلخ قرار داد و شب را به روز در می پوشاند تا هوای روشن با آمدن شب تاریک گردد و شب تیره با آمدن روز روشن و تابان گردد.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

فِي ذَلِكَ: جارو مجرور خبر آن - ل: مزحلقه - لَآيَاتٍ: اسم آن.

بدرستیکه در این آیت ها و آثار و صنع نشانه هایی بر قدرت صانع پروردگار حی تواناست هر آینه در آن نشانه روشنی است برای کسانی که در آن بیندیشند و عبرت بگیرند.

از در بخشندگی و بنده نوازی	مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا
قسمت خود می خورند منعم و درویش	روزی خود می برند پشه و عنقا
حاجت موری به علم غیب بداند	در بن چاهی به زیر صخره صما
از همگان بی نیاز و بر همه مشفق	از همه عالم نهان و بر همه پیدا
هر که نداند سپاس نعمت امروز	حیف خورد بر نصیب رحمت فردا
بار خدایا مهیمنی و مدبر	وز همه عیبی منزهی و مبرا
ما نتوانیم حق حمد تو گفتن	با همه کرو بیان عالم بالا

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَةٌ وَجَنَّتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفِضَ لِّبَعْضِهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ



در زمین قطعه هایی پهلوی هم هست با باغهایی از تاک و کشت و نخل آنهم نخلهای گوناگون، [چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه]، که همه بیک آب سیراب می شود، اما میوه بعضی از آنرا بر بعضی دیگر مزیت داده ایم، که در این برای گروهی که خردوری می کنند عبرت‌هاست. (۴)

وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَةٌ وَجَنَّتٌ مِّنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنَوَانٌ وَغَيْرُ صِنَوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ

وَفِي الْأَرْضِ جَارٌ وَمَجْرُورٌ خَبَرِ مُقَدِّم - قَطَعَ : مبتدا موخر - مُتَجَوِّزَاتٌ : نعت.

و قطعه هایی در زمین است که همه به یکدیگر متصل و پیوسته است بعضی از آن قطعه ها شایستگی کشت و زرع را دارد که نبات می دهد و درخت می روید و یکی شوره زار است که نبات نمی دهد و درخت نمی روید آنکه در آن زمین مستعد درخت انگور می روید و در زمین نامستعد و شوره زار نه، در یکی خرماستان دارای چند شاخه از یک اصل و ریشه می روید و در دیگری نه، در یکی زیتون و در دیگری نه، در یکی ترنج و نارنج در دیگری نه، در حالیکه این تاکستان و خرماستان و درختستان با یک نوع آب سیراب می گردند.

وَنُفِضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ

و جدا می گردانیم بعضی از آن میوه ها را از لحاظ طعم به برخی دیگر یکی شیرین و دیگری تلخ و نیز میوه ها را از جهت شکل و رنگ و بوی و طعم جدا می گردانیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

فِي ذَلِكَ : جار و مجرور خبر إِنَّ مقدم - ل: مزحلقة آیت: اسم ان موخر.

بدرستیکه در آن میوه ها که از لحاظ طعم و بو و شکل و رنگ مختلف اند در آفرینش آن هر آینه دلائل روشنی است که نهایتاً صانعی برای این صنع که در ثمره مختلف اند وجود دارد و آن جز خدای تبارک و تعالی نیست خداوند عزوجل در سه آیه فوق، دلائل مختلف از دلیلهای آسمانی و زمینی را بر قدرت و عظمت و وجود و یگانگی خود آورده است که به آن دلائل تامل کرد و از آنها باید درسهای ایمان آموخت.

وَإِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا

بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلُلُ فِي أَغْنَاقِهِمْ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ﴿٥﴾

اگر شگفت آری شگفت از گفتار آنهاست که براستی وقتی خاک شدیم، دوباره از نو زنده می شویم ! اینان کسانی اند که پروردگارشان را منکر شده اند، آنها بگردنهایشان غلهاست، آنها اهل جهنم اند و خودشان، در آن جاوداند. (۵)

وَإِنْ تَعَجَّبَ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَءِذَا كُنَّا تُرَابًا أَوْنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ
عجب: خبر مقدم - قول : مبتدا موخر.

ای محمد! ﷺ اگر قرار باشد به چیزی تعجب کنی، شگفت انگیز ترین چیز گفتار کافران است که می گویند: آیا هنگامی که بمردیم و خاک شدیم دوباره زنده می شویم و جای شگفتی آن است که مشرکان خدای تعالی را صانع و خالق آسمان و زمین و اهل آن می دانستند با توجه به اینکه هیچ اثری از آنان نبود آفریده شده و هیچ فکری نمی کردند آفریده شده اند، آن خدایی که بر آفرینش و بوجود آوردن قادر باشد آیا بر زنده کردن بعد از مرگ قادر نخواهد بود؟

مانند چهار مرغ خلیل از پی فنا در دعوت بهار بین امتثال گل

أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَئِكَ الْأَغْلُلُ فِيْ أَعْنَاقِهِمْ
 أُولَئِكَ : مبتدا - الْأَغْلُلُ : مبتدا - فِيْ أَعْنَاقِهِمْ : خبر، جمله الْأَغْلُلُ فِيْ أَعْنَاقِهِمْ خبر
 أُولَئِكَ - الْأَغْلُلُ ، جمع غل به معنی زنجیر آهنی - اعناق: جمع عنق به معنی گردن.
 آن مشرکانی که ایمان نیاوردند و به پروردگار خود نگرویدند به جهت ایمان نیاوردن به خدای یگانه
 در روز حشر و نشر در گردن های ایشان غل و زنجیر بسته می بینی.

وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
 أُولَئِكَ : مبتدا - أَصْحَابُ : خبر.
 و آنان ملازمان آتش دوزخ اند به جهت کفرشان و تکذیبشان.

هُمْ فِيْهَا خَالِدُونَ
 هُمْ : مبتدا - خَالِدُونَ : خبر.
 آن مشرکانی که به پیغمبر ایمان نیاوردند و قرآن را تکذیب کردند در آتش دوزخ جاودان می مانند و
 از آن بیرون نمی آیند.

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَتُ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُوْ
 مَغْفِرٍ لِلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ ﴿٦﴾
 [ای رسول! کافران بجای آمرزش از شما] به وقوع عذاب آتش پیش از رحمت، شتاب دارند، حال
 آنکه پیش از آنها چه عذابها برامتان کافر گذشته رسید که پروردگارت به مردم درباره ستم کردنشان
 صاحب مغفرت است و هم پروردگارت سنگین مجازات است. (۶)

وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَتُ
 الْمَثَلَتُ : جمع مثله، عذاب ترسناک و وحشتناک.

این آیت در شان مشرکان مکه فرو آمده است که از رسول خدا ﷺ عذاب خواستند و از روی تمسخر
 و استهزاء می گفتند اگر عذابی دارید بما بیاورید. می گوید:

عذابی به شتاب برای مشرکان نفرستادیم و این عذاب را تا روز قیامت تاخیر کردیم چونکه آن عذابی
 را که خداوند مقرر گردانیده است به روز قیامت انداخته و این عذاب عقوبت سیئه و بدی است و این
 انداختن و موکول کردن آن به روز قیامت تاخیر حسنه و نیکویی است و حال آنکه قبل از شما این
 عقوبتها و عذابها در زمان مقرر خود برای مشرکان و مکذبان صورت گرفته و به تاخیر انداخته نشده

است اگر عبرت گرفتنی است پس باید از سرنوشت گذشتگان عبرت گیرند که چگونه بر آنان عذاب سختی نازل شده است.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلَى ظُلْمِهِمْ
رب: اسم ان - ل: مزحلقه - ذو: خبر.

و بدرستی که پروردگار تو با توجه به ستمهایی که می کنند و گناهایی که مرتکب می شوند بخشنده و آمرزنده است و در صورت توبه کردن اگر توبه نصوح باشد گناهان ایشان را می آمرزد.

وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ

رب: اسم ان - ل: مزحلقه - لشدید: خبر ان.

و بدرستی که پروردگار تو بر کافرانی که به گناه اصرار می ورزند و استغفار و توبه نمی کنند هر آینه سخت عقوبت است و جایگاهشان آتش جهنم است و در آن جاودان می مانند.

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
کسانی که کافرند گویند چرا از پروردگارش معجزه ای به او نازل نمی شود، تو فقط بیم رسانی و هر گروهی را رهبری هست. (۷)

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِّن رَّبِّهِ

آنکسانی که کفر ورزیدند به محمد ﷺ می گویند: نشانه ای و معجزه ای بمانند معجزات عصای موسی و زنده کردن مرده بوسیله عیسی از طرف پروردگارش نازل نشده است و ما معجزاتی بمانند عصای موسی و ید بیضا و احیای مرده بوسیله عیسی می خواهیم.

إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ
أَنْتَ: مبتدا - مُنْذِرٌ: خبر.

ای محمد ﷺ غیر از این نیست که شما فقط پیام رسان هستی و دین خود را تبلیغ کنی و در رساندن آن کوتاهی نکنی و آنان را از عواقب کارشان بترسانی و تو پیغمبر خدا هستی و وظیفه تو رساندن پیغام و تبلیغ دین و هدایت قوم به سوی الله است و بس.

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزِدَادُ
بِمَقْدَارِ (۸)

خداوند داند که هر زنی چه بار دارد و در رحمها چه کم شود و چه فزاید و همه چیز نزد او [در علم ازلی] باندازه است. (۸)

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيصُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزِدَادُ

لفظ الله: مبتدا - يَعْلَمُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر.

پس آن زمانیکه منکران و مشرکان گفتند ما حشرو بعث را انکار می کنیم:
اِذَا كُنَّا تُرَابًا اَنَا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ.

آیا آن زمانیکه ما بمیریم و خاک شویم هر آینه دوباره آفرینش نو خواهیم داشت در جواب ایشان خداوند جل جلاله از کمال قدرت و شواهد فطرت در آفرینش اول در رحم مادر و چگونگی تغییر و رشد و تبدیل بچه در رحم مادر از مرحله ای به مرحله دیگر خبر داد تا بر ایشان دلیل و حجت باشد و اقرار کنند که خداوند بر آفریدن بنده در رحم مادر قادر است پس او بر باز آفریدن آن بعد از فنا نیز قادر خواهد بود. و خداوند سبحانه و تعالی آنچه که در رحم مادر است می داند که پسر است یا دختر و می داند که رحما از چه چیز می کاهند و کم می شوند و به چه چیز می افزایند.

وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ

وَ كُلُّ: مبتدا - شَيْءٍ: مضاف الیه - عِنْدَهُ: مفعول فیه - ه: مضاف الیه - بِمِقْدَارٍ: جار و مجرور خبر.
و همه چیز در نزد خداوند به یک مقدار و به یک اندازه است که از آن نه کم شود و نه زیاد شود پس کودک را از شکم مادر متولد می کند پس چگونه قادر نباشد او را بعد از فنا شدنش دوباره زنده گرداند.

عَلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ﴿۹﴾
دانای غیب و شهود است و بزرگ و والا است. (۹)

عَلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ
مبتدا محذوف - عَلِمُ: خبر.

و خداوند از دیده ها پنهان است و داننده پوشیده هاست و پنهان را می داند و بزرگوار و والا و برتر است.

پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ ﴿۱۰﴾
از شما هر که، سخن آهسته کند یا آنرا بلند کند، و هر که بشب پنهان باشد یا روشنی روز باشد، (در علم خدا) بی تفاوت است. (۱۰)

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسْرَ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ
سَوَاءٌ: خبر مقدم - من: مبتدا موخر.

آیا آن کسی که سخنی پنهان می دارد با آن کسی که سخن را آشکار می کند و آن کسی که خویشتن را در شب مخفی می نماید با آن کسی که در روز مشغول کار و کسب خود می باشد یکسان و برابر است؟ خداوند اوضاع و احوال و رفتار و کردار ایشان را در هر کجا و در هر زمان و مکانی باشد می داند و چیزی از دید او پنهان و مخفی نیست.

لَهُ مُعَقِّبَتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ ﴿١١﴾

برای او فرشتگانی است از پی یک دیگر آینده که او را بفرمان خدا از پیش رو و از پشت سرش حفاظت کنند، و خدا نعمتی را که نزد گروهی هست، تغییر ندهد تا آنچه را در ضمیرشان هست، تغییر دهند و چون خدا برای گروهی بدی خواهد، کسی نمی تواند مانع آن شود، و ایشان را غیر خدا دوستداری نیست. (۸۱)

لَهُ مُعَقِّبَتٌ مِّنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ لَهُ: جارو مجرور خبر مقدم - مُعَقِّبَتٌ: مبتدا موخر.

فرشتگان الهی برای هر کسی مقرر شده اند که اعمال ایشان را می نویسند و آن فرشتگان اعمال و گفتار او را شب و روز چه آن عمل را پنهانی انجام دهند و چه آشکارا می نویسند و در دفتر اعمال او محفوظ است و این فرشتگان پیامش از جلو و از پشت سر او و از همه جوانب او می نویسند و به فرمان خداوند مراقب و محافظ اعمال و رفتار و کردار و گفتار او هستند و آنچه از ایشان صادر شود می نویسند.

إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ

لفظ **اللَّهُ**: اسم **إِنَّ** - **لَا يُغَيِّرُ**: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر **إِنَّ**.

بدرستی که خداوند وضع و حال هیچ گروهی را تغییر نمی دهد و نعمت از او بار نمی ستاند مگر اینکه آن قوم خود آنچه در نفس های ایشان است سرنوشت خود را تغییر دهند یعنی اخلاق خوب و پسندیده خود را به اخلاق پست تغییر دهند و دل و زبان را از ذکر خدا باز دارند و در خواب غفلت فرو روند.

وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ

إِذَا: مفعول فيه - أَرَادَ: فعل ماضی - لفظ **اللَّهُ**: فاعل.

و آن زمانی که حق سبحانه و تعالی برای قومی عذاب و عقوبت و هلاکت بخواهد کسی قادر به رد کردن آن عذاب و عقوبت و هلاکت، هم برای خود و هم برای دیگران نیست.

وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ

لَهُمْ: جارو مجرور خبر مقدم - **وَالٍ**: مبتدا موخر.

و کسی قادر به یاری آن قوم از نجات عذاب نیست مگر خدای سبحانه و تعالی که متولی امور ایشان است قادر است اگر بخواهد آن عذاب و عقوبت سخت را از ایشان باز دارد.

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمْ أَلْبَرَكُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ ﴿١٢﴾

اوست که برق را برای بیم و امید بشما می نمایاند و ابرهای گرانبار پدید می آرد. (۱۲)

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ
هُوَ: متبدا - الَّذِي: خبر.

در آیات قبل گفتیم که اعمال و رفتار و گفتار بندگان توسط فرشتگان محافظت می شود و بعد گفته شد که در صورت نزول عذاب کسی جز الله تعالی قادر به دفع آن نیست و اینک انسان را در دو کیفیت متضاد یعنی بیم و امید قرار می دهد و می گوید:

و خدای تعالی برق را که از میان ابر ظاهر می شود که نشانه باران است بشما می نماید از برق ترس مسافر یعنی باران برای مسافر زیان آفرین و خسران است و طمع و امید است برای کسی که نیازمند باران باشد مانند کشاورزانی که انتظار بارش آن را دارند پس انسان در میان دو چیز متضاد ترس و امید است که در آن واحد از یک چیز صادر می شود که در اینجا بارش باران در آن واحد برای قومی خسران و برای قومی رفع نیاز است.

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَكُوتُ مِنْ خِفَتِهِ. وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ
وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْحَالِ (۱۳)

رعد بستایش او و فرشتگان از بیم او تسبیح گویند، صاعقه ها می فرستد و هر که را خواهد دچار آن کند، باز هم کافران در باره خدا مجادله می کنند و او سخت گیر است. (۱۳)

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَكُوتُ مِنْ خِفَتِهِ
وَيُسَبِّحُ: فعل مضارع، الرَّعْدُ: فاعل.

و همه چیز از برای خدای تعالی تسبیح می گویند و حمد و ثنا می فرستند و رعد که نشانه باران است خدای تعالی را تسبیح می گوید و فرشتگان با خضوع و خشوع از هیبت و ترس و عظمت خدای تعالی به خدا حمد و ثنا می گویند.

وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ
يُرْسِلُ: فعل مضارع، فاعل (هو) - الصَّوَاعِقَ: مفعول به.

و خداوند صاعقه ها را برای هرکسی از کافران که بخواهد او را به هلاک برساند فرو می فرستد. آورده اند که در سال نهم از هجرت عامر بن طفیل به اربد گفت به پیش محمد ﷺ می رویم و او را به سخن مشغول می کنیم در آنحال تو از عقب وی بیائی و بر مقتل وی شمشیری بزنی. عامر محمد ﷺ را به سخن مشغول گردانید، آن ساعت به چشم اشاره کرد و اربد خواست که شمشیر از نیام بیرون آرد چهار انگشت او در نیام ماند هر چند تلاش کرد نتوانست آنرا بیرون آرد بعد از آنکه از نزد آن حضرت رفتند، اربد بر اثر صاعقه به هلاکت رسید و بسوخت و عامر بر اثر غده ای در گلویش به هلاکت رسید و حق سبحانه تعالی در شأن ایشان این آیت فرستاد وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ و خداوند

صاعقه را برای هر کسی از کافران که بخواهد او را به هلاک برساند فرو می‌فرستد و ایشان در حق خدای تعالی جدال می‌کنند و یا پیغمبر ﷺ را تکذیب می‌کنند و یا قدرت الهی را منکر هستند. در حدیث شریف طبرانی از ابن عباس رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول خدا ﷺ فرمودند: «چون صدای رعد را شنیدند، خدا تعالی را یاد کنید زیرا رعد بر کسی که خدا را یاد می‌کند اصابت نمی‌کند.

وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ

(و) حالیه: هو: مبتدا - شَدِيدٌ: خبر.

و خداوند برای کافرانی که با خدای تعالی و پیغمبر ﷺ مجادله می‌کنند و کتاب او را تکذیب می‌کنند سخت عقوبت است.

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَلِغِهِ وَمَا دَعَا الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ ﴿١٤﴾

دعوت حق خاص اوست، و کسانی جز او را می‌خوانند همه دروغ است و به هیچ وجه اجابتشان نکنند، مگر چون آنکس که دو دستش را به سوی آب برد که آب بدھانش رسد، اما آب بدھانش رسیدنی نیست و دعوت کافران جز به گمراهی نیست. (۱۴)

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ

لَهُ: جارو مجرور خبر مقدم - دَعْوَةُ: مبتدا موخر.

یعنی کلمه توحید لا اله الا الله تنها اوست که خدایی را سزااست و دیگری را نسزد و تنها اوست که مردم را به پرستش و عبادت او فرا خوانند و لا غیر.

وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبْسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَلِغِهِ

الَّذِينَ: مبتدا - لَا يَسْتَجِيبُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر

و کسانی که غیر از خدای چیزی می‌طلبند به هیچ وجه دعاهايشان اجابت نمی‌شود و فقط خداوند شایسته نیایش و دعاست.

آن کسانی که از غیر خدا می‌خواهند همچون کسی ماند که بر کنار آبی دور از آب نشسته باشد و کف دستهای خود را به سوی آب دراز کرده و التماس آب کرده باشد تا آب به دهانش برسد و در واقع آبی با التماس دعا در دهان او نخواهد بود زیرا که آب قدرت خلافت و دانائی را ندارد که با دعوت کسی در دهان او قرار گیرد.

وَمَا دَعَا الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

دُعَاءُ: مبتدا - فِي ضَلَالٍ: جار و مجرور خبر

و دعای کافران جز ضلال و گمراهی و بیهوده کاری نیست و محیط به کفچه پیمودن است یعنی کاری عبث و بیهوده انجام دادن.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴿١٥﴾

هر چه در آسمانها و زمین هست، بر غبت و یا به جبر با سایه هایشان بامداد و شبانگاهان سجده خدا می کنند. (۱۵)

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

وَظِلَالُهُمْ: سایه های آنان - بِالْغُدُوِّ: بامدادان - وَالْآصَالِ: شامگاهان.

آنچه در آسمانها و زمین است خواه ناخواه، خدای تعالی را سجده می کنند اهل آسمان بامیل و طبع خود سجده می کنند و در ایشان هیچ کراهیت نیست و اهل زمین گروهی بامیل سجده می کنند که مسلمانانی هستند که با میل و رغبت مسلمان شدند و یا قومی هستند که با اکراه و شمشیر مسلمان شدند و قومی هم منافقانند که به ظاهر اسلام دارند و به اجبار و به کره سجده می کنند البته شایسته است که سجده از روی خضوع و فروتنی و تواضع باشد نه از روی اجبار و اکراه همچنین سایه های آنها بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می افتند و پیوسته در برابر باری تعالی کرنش می کنند.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَّهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ ﴿١٦﴾

بگو پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ بگو خدای یکتاست، بگو: پس چرا غیر او دوستان گرفته اید که اختیار سود و زیان خویش ندارند، بگو مگر کور و بینا یکسان است و مگر ظلمات و نور یکسان است، مگر شریکانی که برای خدا نهاده اند، چون خلقت خدا خلقتی کرده اند و خلقتها بنظر ایشان درهم شده است؟ بگو خالق همه چیز خدای یکتاست و او یگانه مقتدر است. (۱۶)

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ

قُلْ: فعل امر، (انت) فاعل - مَنْ: مبتدا - رَبُّ: خبر.

بگو ای محمد ﷺ یعنی از کافران پرس که آفریدگار آسمانها و زمینها کیست؟

قُلِ اللَّهُ

پس کافران جواب می دهند، الله.

قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ أَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا

سپس خدای سبحانه تعالی به پیامبرش فرمان داد ای پیغمبر از کافران پپرس آیا ای کافران! حال که شما می دانید که آفریننده آسمان و زمین خداست پس چرا غیر از او را می پرستید و دوستان خود می گیرید؟ و ایشان چیزهایی هستند که نه به خود سود می رساند نه شما سودی می رساند و نه گزندى را از شما باز می دارد. چون به خود عاجزند پس به کار دیگران عاجز ترند.

قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ

يَسْتَوِي: فعل مضارع - الْأَعْمَى: فاعل

ای محمد ﷺ به کافران بگو آیا کور که شما هستید یعنی کور دل و انسان موحد و بینا که مومن اند با هم برابر و یکسان اند؟

أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ^۱

يَسْتَوِي: فعل مضارع - الظُّلُمَاتُ: فاعل

آیا تاریکیهای شرک و کفر و انکار با روشنائی توحید و معرفت پروردگار با هم برابر و یکسان اند؟
 أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَبَّهُ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ^۲
 آیا کافران برای خدا شریکانی قائل شدند و به زعم آنان آن بتان همچون خداوند دست به آفرینش آسمانها و زمین و آنچه در آن است زده اند و آیا گمان و وهمشان بر آن قرار گرفت که آفریده پروردگار جهانیان را با آفریده کذابی خود اشتباه گرفته باشند؟

قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهْرُ

لفظ الله: مبتدا - خَلِقُ: خبر

ای محمد ﷺ به کافران بگو که خدای تعالی آفریننده همه چیزهاست و انبازی و شریکی بر او نیست و او در خدایی یگانه است و بر همه چیز غالب و تواناست. فقط او سزاوار پرستش و اطاعت می باشد

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهٗ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ^(۷)

از آسمان آبی نازل کرد، که (در) دره ها و رودها به اندازه آن جریان یافت به اندازه گنجایش خودشان و سیل آب کفی بلند روی خود برداشت، بعضی چیزها که برای ساختن زیور یا ابزار در آتش می گذازند کفی مانند آنست، خدا حق و باطل را چنین مثل می زند اما آن کف، بکنار افتاده نابود می شود ولی چیزی که به مردم سود می دهد، در زمین می ماند خدا، مثلها را چنین می زند. (۱۷)

^۱ - بین کلمات اعمی و بصیر و نیز بین کلمات ظلمت و نور صنعت تضاد (مطابقه) وجود دارد.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا

فَسَالَتْ : جاری شد - أَوْدِيَةٌ : جمع وادی، دره ها - زَبَدًا : کف - رَابِيًا : برآمده، بالا آمده

این درباره حق و باطل و ایمان و کفر است مثالی است که خدای تعالی فرمود: در آیات گذشته توحید و شرک مقابله شده در اینجا حق و باطل مشخص می شود خداوند از ابریا از آسمان آبی را فرو فرستاد پس مقداری از آن آب به داخل رودخانه ها می رود هر وادی به اندازه گنجایش خود آب در خود جای داده است آب صافی که برای مردم در آن نفع باشد مثل حق است و آب ناپاک مثل باطل است و آن کف های آب است که در بالای آب قرار گرفته اند بی سود و بیهوده و بعد از مدتی دور انداخته می شود، ولی آنچه که برای زمین سودمند است در زمین ماندگار می گردد.

وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُ

يُوقِدُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - ابْتِغَاءَ : مفعول لاجله.

و خداوند مثال دیگری زد. باطل بمانند کفها و خس و خاشاک طلا و نقره سودمند و ماندگار نیست اگر فلزی روی آتش گذاخته گردد و ذوب شود به جهت خالص کردن زر ناب کفهایی همانند کفهای آب حاصل می شود که به هیچ وجه سودمند نیست یا آب خالص و پاک که در زیر کف آب است همچون حق است آنچه که در بالای آن قرار دارند همچون باطل و بی سود و بی مصرف است.

مولانا گفت:

تا بر آرد کوه از نقره جُفا

تا بجوشد بر سر آرد زر زید

بهر آنست این ریاضت این جفا

بهر آنست امتحان نیک و بد

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ

پس همچنین سخن حق را به آب خالص و پاک که برای منافع مردم از آسمان می بارد و نیز به زر خالصی که در آتش گذاخته شده باشد و باطل به کفی که بر روی آب است و خس و خاشاک فلزات است تشبیه شده است که بی فایده است.

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً

الزَّبَدُ : مبتدا - فَيَذْهَبُ : فعل مضارع، فاعل (هو) جمله خبر.

و اما کف روی آب و خس و خاشاک بالای فلزات دور انداختنی است و از آن جدا می شود و به دور ریخته می شود.

وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُتُ فِي الْأَرْضِ

مَا : مبتدا - يَنْفَعُ : فعل مضارع، فاعل (هو) - النَّاسُ : مفعول به.

و اما آنچه که به مردم سودمند است و منافع دارد چون آب پاک یا فلز ناب (زر و نقره خالص) و بی غش پس در زمین می ماند تا مردمان از آن بهره مند شوند.

كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

همچنین خداوند مثالهای زیادی را در مقابله حق و باطل می زند تا در آن خردوری کنند و به حق بگرایند و از باطل بگریزند تا دارای علم و فضیلت گشته و خدای عزوجل به او نعمت علم و دانش بخشیده هم خود می داند و هم به دیگران می آموزاند. اینچنین مثلها را در سوره بقره هم آورده و در سوره نور هم آمده که انشاء الله خواهد آمد.

لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۗ أُولَٰئِكَ هُمُ السُّوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَهُمُ جَهَنَّمُ وَيُسَّرُّ الْهَادُ

(۱۸)

کسانی که پروردگارشان را اجابت کرده اند نکوئیها دارند و کسانی که اجابت وی نکرده اند، اگر همه مال جهان داشته باشند و نظیر آن را فدای آسایش خود کنند آنها سختی حساب دارند، جایشان جهنم است که بد جایگاهی است. (۱۸)

لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ

لِلَّذِينَ: جارو مجرور خبر مقدم. - الْحُسْنَىٰ: مبتدا مؤخر.

انسانها به دو گروه تقسیم می شوند گروهی به راه حق و حقیقت می روند و گروهی به راه شیطان برای کسانی که فرمان پروردگار خود را قبول کردند پاداش نیکویی است که عبارت از آن بهشت است.

وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۗ

الَّذِينَ: مبتدا - فِي الْأَرْضِ: جارو مجرور خبر الذین - جَمِيعًا: حال.

و آن کسانی که فرمان خدای سبحانه و تعالی را قبول نکردند سرانجام بسیار بدی خواهند داشت در این صورت تمام چیزهایی که در زمین است از نقد و جنس و متاع و زمینهای زراعتی و غیره که در اختیار کافران باشد اگر در روز قیامت آن را فدا کنند تا ایشان را از عذاب برهاند سودی نخواهد داد.

أُولَٰئِكَ هُمُ السُّوءُ الْحِسَابِ

أُولَٰئِكَ: مبتدا - هُمُ: جار و مجرور خبر مقدم - سُوءُ: مبتدا مؤخر - جمله خبر أُولَٰئِكَ -

الْحِسَابِ: مضاف الیه.

حساب بسیار بد و سختی برای کافران در روز قیامت خواهد بود.

وَمَا لَهُمْ جَهَنَّمُ

ماوا: مبتدا - جَهَنَّمُ: خبر.

و بازگشتشان آتش دوزخ است و در آن جاودان می مانند.

وَيَسِّرُ الْهَادِ

وَيَسِّرُ: فعل ذم - الْهَادِ: فاعل.

و دوزخ چه جایگاه بدی است.

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۚ إِنَّمَا يَنْدَرُكُرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ ﴿١٩﴾

آیا مسلمانانیکه به یقین می دانند، آنچه از پروردگارت به تو نازل شده یعنی قرآن حق است، با آنکه کور است، [چگونه یکسان باشد]؟ براستی صاحبان خرد، اندرز می گیرند. (۱۹)

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ

می گویند این آیت در شان حمزه علیه السلام و بوجهل نازل شده است، و حمزه مردی قوی و نیرومند و با هیبت بود و قوم قریش او را بسیار احترام می کردند و از حشمت و هیبت او می ترسیدند و در زمان جاهلیت از حضرت رسول صلی الله علیه و آله حمایت می کرد و پیوسته رعایت حال او را نگه می داشت و از ترس وی کسی جرات نمی کرد حضرت رسول صلی الله علیه و آله را برنجاند. روزی حمزه علیه السلام به صحرا به دنبال آهوئی رفت و بوجهل فرصت را غنیمت شمرد و شروع به آزار رسول الله صلی الله علیه و آله کرد. حمزه چون به مکه آمد و دلش به دیدار حضرت رسول صلی الله علیه و آله می پیید در این اندیشه بود که کنیزک وی پیش آمد و گفت یا سیدی خبر نداری که بوجهل لعین با محمد صلی الله علیه و آله چه کرد محمد را برنجانید و زخمی کرد و ناسزا گفت حمزه همچنان خشم آلود برگشت و به خانه خدیجه آمد. رسول خدا چون وی را بدان حالت دید دانست که وی به میل خود نیامد بلکه او را آورده اند و به او خبر داده اند و از جام هدایت به او شربتی داده اند. حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت: من از اینکه بوجهل مرا رنجانید ناراحت و نگران نیستم و خوشحالی من هم بخاطر این نیست، خوشحالی من به چیز دیگری است. حمزه گفت یا محمد صلی الله علیه و آله شادی تو در چیست؟ گفت شادی من در آن بود که تو بگوئی لا اله الا الله محمد رسول الله. حمزه فوراً کلمه شهادت بگفت و مسلمان شد. دلهای مسلمانان با اسلام آوردن حمزه قوی گشت. رب العالمین در شان ایشان این آیت فرستاد: أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ می گوید:

آیا به کسی که می داند آنچه به تو از نامه و پیغام دادند رسالت رسول الله صلی الله علیه و آله و قرآن راست و درست است یعنی حمزه علیه السلام بن عبدالمطلب مانند کسی است که کور دل است و انکار حق و قرآن می کند یعنی بوجهل لعنت الله یکی و برابر است؟

إِنَّمَا يَنْدَرُكُرُ أُولَئِكَ الْأَلْبَابِ

بدرستی که صاحبان خرد و دانش از نزول قرآن و آیات و احکام و حدود و شرایط آن بهره می گیرند.

الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْعَيْثُقَ ﴿٢٠﴾

همان کسان که به پیمان خدا وفا کنند و پیمان شکنی نکنند. (۲۰)

الَّذِينَ يُؤْفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْعَيْثَ

يَنْقُضُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل - الْعَيْثُ : مفعول به

آنانکه به عهد و پیمان خدای تعالی وفا می کنند و گفته اند وفای به عهد همان امر به معروف و نهی از منکر است که ایشان را در قرآن و سنت مصطفی ﷺ الزام کردند و در آن هیچ خلاف نکردند و تعهد کنندگان آن پیمان به آن وفادارند و هیچگاه آن عهد را نمی شکنند و در آن خلاف نمی کنند.

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ ﴿٢١﴾

و کسانی که خدا آنچه را به پیوستن آن فرمان داده می پیوندند و از خدای خویش می ترسند و از سختی حساب بیم دارند. (۲۱)

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ

يَصِلُونَ : فعل مضارع، (و) فاعل - مَا : مفعول به.

و آنانکه پیوندهای خود را آن طوریکه خدای تعالی امر فرموده است برقرار می کنند مراد پیوندها و رابطه های اجتماعی در جامعه است که با هموعان خود خصوصاً با اقوام و خویشان برقرار می کنند اینکه به آنان ببیوندند و از عذاب پروردگار خود بترسند و از سختی عذاب و حساب باک دارند و از روز حشر و نشر در مقابل حساب و کتاب خدا می ترسند در هراس اند. پس اهل حق در قیامت در حق صلهی رحم و ترسی که از خدا دارند و از حساب روز جزا می ترسند اینان کسانی هستند که خود را محاسبه کنند قبل از این که محاسبه کرده شوند.

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ ﴿٢٢﴾

و کسانی که به طلب رضای پروردگارشان صبر کرده و نماز به پا داشته و از آنچه روزیشان داده ایم، نهان و عیان انفاق کرده اند و بدی را به نیکی رفع کنند، ثواب آن سرای، خاص ایشان است. (۲۲)

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرُؤُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةِ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ

ابْتِغَاءَ : مفعول لاجله.

و صفت دیگر اهل حق آنست که:

کسانی که مشکلات و رنج و آزار دیگران را بخاطر پروردگارشان تحمل می کنند و صبر و شکیبایی از خود نشان می دهند و نماز را با تمام احکام آن به پا دارند و از آنچه که بدیشان از رزق و روزی داده ایم پنهانی و آشکارا انفاق کنند و بدی را به نیکی پی پاسخ می دهند، و امتیاز مومن حقیقی در همین است، «گر تو با بد بدکنی پس فرق چیست؟» آن کسانی که به صفات فوق موصوف اند سرانجام نیکوئی

بر ایشان است و در دنیا و آخرت پاداش اعمال نیک خود را خواهند دید ایشان راست نیک سرانجام
سرای آخرت و در برگرفتن بهشت و نیز فرجام سرای دنیا و به میراث بردن زمین.

جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ

بَابُ (۲۳)

بهشت های جاودانی که خودشان با هر که شایسته بوده از پدرانشان و همسرانشان و فرزندانسان، داخل
آن شوند و فرشتگان از هر دری بر آنها در آیند. (۲۳)

جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ

جَنَّتٌ: بدل - عَدْنٍ: مضاف الیه - يَدْخُلُونَهَا: فعل مضارع - (و) فاعل - ها: مفعول به

سرانجام نیک نیکوکاران را در اینجا بیان می کند و می گوید: در آخرت بوستانهایی همیشگی و بهشت
های جاودانی است که نیکوکاران و مومنین در آن داخل شوند و همسران صالح خود بدانجا در آیند
یعنی: هم خودشان به بهشت عدن وارد می شوند و هم برای گرامیداشت آنان، پدران و مادران و زنان و
فرزندانسان به ایشان ملحق ساخته می شوند تا با دیدار جمع دوستان و عزیزان از نعمت های
بهشت (عدن) برخوردار شوند. و از هر دری از درهای منازل ایشان بر ایشان فرشتگان در آیند در عین
المعانی آورده که فرشتگان در شبانه روز در سه نوبت نزد ایشان می آیند و می گویند

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (۲۴)

درود بر شما برای آن صبوری که کردید، چه نیک است عاقبت آن سرای. (۲۴)

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ

سَلَامٌ: مبتدا - عَلَيْكُمْ: جارو مجرور خبر.

فرشتگان به آنان می گویند بشارت و درودتان باد در این بهشت جاودان و در این نعمت های بی کران
همیشگی و جاودان زندگی می کنید به جهت شکیبایی و صبوری و استقامتی که در عقیده و ایمان
داشتید و آزار و رنجها را در استقامت ایمان تان تحمل کردید در حدیث شریف آمده است که رسول
خدا ﷺ فرمودند: آیا می دانید اولین کسی از خلق خدا ﷺ که وارد بهشت می شوند کیستند؟ یاران
گفتند: خدا ﷺ و رسولش داناترند. فرمودند: اولین کسانی از خلق خدا ﷺ که وارد بهشت می شوند،
فقراي مهاجرانی هستند که مرزها به وسیله ایشان نگهبانی می شود، سیل ناملايمات و تهاجمات به
وسیله ایشان سد می گردد و یکی از ایشان می میرد در حالیکه نیازش در سینه اش باقی مانده و توانایی
برآوردن آن را در زندگی اش نداشته است. همچنین در حدیث شریف آمده است: رسول خدا ﷺ در
رأس هر سال به زیارت قبور شهدا رفته آنگاه خطاب به ایشان این آیه را می خواندند: (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ).

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ ﴿٢٥﴾

و کسانی که پیمان خدا را پس از پیمان بستن بشکنند و چیزی را که خدا به پیوستن آن فرمان داده بگسلند و در زمین تباهی کنند، لعنت خدا بر آنهاست و منزلگاه آتش دوزخ نصیب آنان است. (۲۵)

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ و آن کافرانی که بر خلاف افراد صالح فوق عهد و پیمانی را که با خدا بسته اند آنها بعد از اعتراف و محکم کردن و قبول کردن می شکنند که خداوند به وفای به آن دستور داده و تاکید کرده است می گسلند مراد از این وصلت و پیوند صله رحم است در حدیث شریف از ابویوب انصاری رضی الله عنه روایت است که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «روا نیست که کسی با برادرش بیش از سه روز مقاطعه نماید، بلکه باید با یکدیگر ملاقات نمایند، این به طرف آن رفته و آن به طرف این بیاید، و بهترین شان کسی است که اول سلام می دهد». و آنان در روی زمین بر خلاف عهد و پیمان شان با خدا به فساد و تبهکاری می پردازند.

وفای به عهد نکو باشد ار بیاموزی وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند

أُولَئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ

أُولَئِكَ : مبتدا - لَهُمُ : جار مجرور خبر.

لعنت خدا بر ایشان باد و بر ایشان باد دوری از رحمت خدا و سرانجام بدی در دنیا و آخرت، بر ایشان باد در دنیا خواری و عذاب و هلاکت و در آخرت آتش دوزخ.

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ ﴿٢٦﴾ خدا روزی را برای هر که بخواهد گشایش دهد یا تنگ گیرد، و کافران به زندگی دنیا شادمان شده اند و زندگی این دنیا در قبال آخرت، متاع قابلی نیست. (۲۶)

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ

لفظ الله: مبتدا - يَبْسُطُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر

خداوند رزق و روزی را برای هر کسی بخواهد گشاده می گرداند آنان را فراخ نعمت می گرداند اما آن روزی و نعمت را برای کسانی که بخواهد تنگ می گرداند.

وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا

وَفَرِحُوا: فعل ماضی، (و) فاعل.

آن کافران یعنی مشرکان اهل مکه به زندگانی دنیا و آنچه از مال و منال و متاع دنیوی که به ایشان داده شده است خوشحال و شاد می شوند.

وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ

(و): حالیه - ما: نفی - الْحَيَوةُ: مبتدا - الدُّنْيَا: نعت - مَتَّعٌ: خبر.

و زندگانی این دنیا که بر خورداری اندک از مال و منال دنیا و فناپذیر است در مقابل سرای آخرت و نعمت های آن جهان کالایی بیش نیست در حدیث شریف آمده است: «دنیا در برابر آخرت جز مانند این که یکی از شما انگشتش را در دریا فرو برد، نیست - و به انگشت سبابه خویش اشاره کردند - پس باید بنگرد که با آن چه چیز را از دریا بیرون می آورد» مولانا گفت:

در زمان برجست کای یاران وداع انما الدنيا وما فيها متاع

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَصْطُلُ مِنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ
أَنَابَ (۲۷)

ای رسول کسانی که کافرند گویند چرا معجزه ای از پروردگارش به او نازل نمی شود، بگو: خدا هر که را خواهد گمراه کند و هر که باز آید او را به سوی خویش هدایت می کند. (۲۷)

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ

أَنَزَلَ: فعل ماضی مجهول - آيَةٌ: نایب فاعل

و آنانکه ایمان نیاوردند می گویند چرا بر محمد ﷺ آیه ای و معجزه ای از جانب پروردگارش آنطوریکه ما می خواهیم فرستاده نمی شود همچنانکه بر پیغمبران پیشین فرستاده شده است چون معجزه عصا و یدیضا موسی و زنده کردن مرده بوسیله عیسی.

قُلْ إِنَّ اللَّهَ يَصْطُلُ مِنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ

لفظُ اللَّهِ: اسم إِنْ - يَصْطُلُ: فعل مضارع، فاعل (هو) جمله خبر إِنْ

ای محمد ﷺ به ایشان بگو بدرستی که خداوند کسی را که بخواهد گمراه می گرداند چه آیتی و نشانه ای برای آنان نفرستد و چه نفرستد و هر که به وی باز گردد خداوند به سوی خود هدایت می کند و راه می نماید بدون نزول آیتی و معجزه ای بنابراین فرود آوردن نشانه ها و معجزات را در امر هدایت و گمراهی هیچ تاثیری نیست بلکه هدایت و گمراهی همه بدست خدا ﷻ است. پس هر کسی را سزاوار هدایت بداند راه می نماید، در غیر آن او را در سراسیمگی گمراهی رها می کند.

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (۲۸)

همان کسان که ایمان دارند و دلهایشان بیاد کردن خدا آرام می گیرد بدانید که دلهای بیاد خدا آرام می گیرد. (۲۸)

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ

آمَنُوا: فعل ماضی، (و) فاعل.

کسانیکه ایمان آوردند و گرویدند دلهایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می کند و در دلهایشان با گفتن و شنیدن نام و یاد خدا یقین پیدا می شود و وسوسه ها و شبهات شیطانی از دلشان برچیده شده در قلبهایشان سکون و اطمینان حاصل می شود.

أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ

تَطْمَئِنُّ: فعل مضارع - الْقُلُوبُ: فاعل.

آگاه باشید و بدانید که دلهای مومنان به ذکر خدا آرام می شود چون دل ذکرکنندگان از ما سوای الله منقطع و به خدا ^{تعالی} متوجه می شود و فروغ ذکر الهی جل جلاله از دلهای ایشان هر نوع وحشت و اضطراب دنیوی و وساوس شیطانی را زایل می نماید بهر حال ذکر و یاد خدا آرام بخش دلهاست.



الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ

کسانی که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، خوشی و سرانجام نیک از آنهاست. (۲۹)

الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ

طُوبَىٰ: نام درختی است در بهشت (اسم خاص بهشت)، مبتدا - لَهُمْ: جار و مجرور خبر.

در خبر است از مصطفی پر رسیدند که یا رسول الله طوبی چیست؟ گفت درختی است که اصل آن در خانه من و شاخه های آن در خانه های مومنان است. می گوید:

کسانیکه ایمان آورده اند و عملهای نیکو و شایسته کرده اند خوشابحال ایشان که جایگاهشان در بهشت است و چه جایگاه زیبایی است. شیخ سعدی گفت:

بر از شاخ طوبی کسی بر نداشت، که امروز تخم ارادت نکاشت

چنانکه در حدیث شریف آمده است: «در بهشت نعمتهایی است که نه آنهارا چشمی دیده و نه گوشی شنیده و نه بر قلب هیچ بشری خطور کرده است».

كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَّتَتَلَوُا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ



يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَآبٍ

چنین، ترا به امتی فرستادیم که پیش از او امتهای گذشته، تا آنچه را به تو وحی کرده ایم بر آنها بخوانی، و ایشان به رحمان کفر می ورزند بگو: پروردگار من اوست که خدائی جز او نیست، بدو توکل می کنم و توبه بدو باید برد. (۳۰)

كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَّتَتَلَوُا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ

يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَنِ

(و) حالیه، هم: مبتدا - يَكْفُرُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر.

همچنانکه پیغمبران زیادی پیش از تو به سوی امتی که پیش از آنان آمده اند و رفته اند فرستادیم تا آنچه که به تو وحی کرده ایم برای آنان بخوانی یعنی قرآن را در حالیکه به خدای جل جلاله که رحمن نام اوست نمی گروند مراد کافران مکه است زمانیکه به ایشان گفته شد خدای رحمن را سجده کنید و به او بگروید.

قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

هُوَ: مبتدا - رب: خبر - هُوَ: بدل.

ای محمد ﷺ! به این مشرکان مکه بگو که رحمن آفریدگار و خدای من است هیچ معبودی غیر او شایسته پرستش و عبادت نیست.

عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابُ

عَلَيْهِ: جارو مجرور خبر مقدم - مَتَابُ: مبتدا موخر.

ای پیغمبر! به آنان بگو که: بر او توکل کرده ایم یاری دهنده و کمک رسان فقط اوست و بازگشت من به سوی اوست آورده اند که گروهی از قریش گفته اند ای محمد ﷺ اگر دوست داری که ما پیرو و دنباله رو تو باشیم کوهها را از حوالی مکه بردار تا عرصه زمین برای کشت گشاده گردد و زمین را بشکاف تا چشمه ها و جویهای از آب در آن جاری گردد و ما زراعت کنیم آیت آمد.

وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانَا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْقُ بَلْ لَلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا
أَفَلَمْ يَأْنِسِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ
بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ ﴿٣١﴾

اگر قرآنی توانست بود که کوهها بدان حرکت داده می شد یا زمین بدان شکافته می شد یا مردگان بدان سخنگو می شدند آری که فرمان همه به اراده خداست آیا کسانی که ایمان آورده اند (از ایمان اینان) مایوس نشده اند (و ندانند) که خدا اگر می خواست همه مردم را هدایت می کرد، کسانی که کافرنند پیوسته بسزای کردارشان، حادثه ای هولناک به آنها میرسد یا به نزدیک دیارشان مصیبتی رخ می دهد تا خدا وعده خویش بیارد که خدا خلاف وعده نمی کند. (۳۱)

وَلَوْ أَنَّ قُرْءَانَا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كَلِمَ بِهِ الْمَوْقُ

قُرْءَانَا: اسم ان - سُيِّرَتْ: فعل ماضی مجهول - الْجِبَالُ: نایب فاعل، خبر ان.

سبب نزول این آیت آن بود که مشرکان قریش گفتند یا محمد! اگر می خواهی از تو متابعت کنیم و به تو ایمان بیاوریم این مکه را با این قرآن به حرکت در آور تا زمین مکه برای ما گشاد گردد و آماده زراعت شود و چشمه ها در آن جاری گردد تا کشت کنیم رب العالمین در جواب این آیت فرستاد و گفت: ای محمد ﷺ! مشرکانی که می گویند کتابی به جای این قرآن و معجزه های همچون معجزات موسی

و عیسی بیاور، بالفرض اگر قرآنی باشد که کوهها با آن به حرکت درآید یا زمین با قدرت آن شکافته شود و یا مردگان بوسیله آن زنده شوند و به سخن درآیند بازهم برخی از اینها که طلب معجزه و کتاب می کنند به جهت عناد و ستیزه جوئی شان بشما ایمان نخواهند آورد و به دین شما نخواهند گروید ای پیغمبر! وظیفه تو تبلیغ است و بس.

بَلِّغْ لِلَّهِ الْأَمْرَ جَمِيعًا

لِلَّهِ : جارو مجرور خبر مقدم - الْأَمْرُ : مبتدا موخر - جَمِيعًا : حال.

بلکه تمام کارها و امور در اختیار و فرمان خداست و قدرت مطلقه اوست و هرگاه که بخواهد آیتی نازل می کند.

أَفَلَمْ يَأْتِئِصِ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا

ای محمد! آیا مسلمانان هنوز از ایمان آوردن مشرکان ناامید نشدند و قطع امید نکردند و هر آینه اگر خداوند بخواهد همه مردمان را هدایت می کند و راه می نماید پس از ایمان آوردن دوستان و برادران و پدران دست بردارید و ایشان را به حال خود رها کنید آنچه که وظیفه توست تبلیغ و رساندن پیام خداست و بس.

وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ

الَّذِينَ : اسم زال - تُصِيبُهُمْ : فعل مضارع - هم : مفعول به - قَارِعَةٌ : عذاب سخت و کوبنده، فاعل، جمله خبر زال

به آنانکه کافر شدند پیوسته عذابی سخت و کوبنده و خانمان سوز و از بیخ برکننده به جهت آنچه که تکذیب کردند و عناد نمودند و پیغمبر را متابعت ننمودند می رسد و اگر این عذاب و بلا به خانه های آنان فرو نیاید تا وقتی که وعده خدای که حق است و آمدنی است یعنی قیامت بیاید و بحساب و کتاب آنان رسیدگی شود.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ

لفظ الله: اسم إِنَّ - لَا يَخْلِفُ: فعل مضارع، فاعل (هو) جمله خبر إِنَّ - الْمِيعَادَ: مفعول به

بدرستی که خدای تعالی خلاف وعده نمی کند و آن قیامت آمدنی است و سزاوار جزای انسانها قطعی است سپس خداوند برای تسلی خاطر حضرت رسول ﷺ می فرماید:

وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ

عِقَابِ ﴿٢٢﴾

پیش از تو پیغمبرانی استهزاء شدند و کسانی را که کافر بودند مهلتی دادم و آنگاه مواخذه کردم، و عقوبت کردن من چه سخت بود. (۳۲)

وَلَقَدْ أَسْتَهْزِئُ بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ فَأَمَلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثَمَّ أَخَذَتْهُمُ

و بتحقیق پیغمبران پیش از تو را نیز استهزاء و مسخره کردند که الان تو را دارند استهزاء می کنند پس به کافرانی که ایمان نیاورده بودند فرصت دادم و مهلت دادم و مدتی ایشان را در آسایش و راحتی رها کردم چون رسالت پیغامبر را پذیرفتند پس ایشان را عقوبت کردم عقوبت سختی.

فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ

فَكَيْفَ : خبر کان - عِقَابِ : اسم کان.

این سخن از راه تهدید گفته است پس عقوبت من برای ایشان چگونه خواهد بود یعنی عقوبتی خواهم کرد که چه عقوبتی !

أَفَمَن هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ
فِي الْأَرْضِ أَمْ يَبْظَاهِرُ مِنَّا الْقَوْلُ بَلْ زَيْنٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرَهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ وَمَن
يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن هَادٍ ﴿٣٣﴾

آیا خدایی را که مراقب اعمال همه کسان است فراموش کردند و برای خدا شریکان نهاده اند بگو: نام خدایان خود بگویید مگر خواهید خدا را از شریکان زمینی که از آن آگاه نیست آگاه سازید یا از سخنی آشکار خبر دهد (نه) بلکه، برای کسانی که کافرنند نیرنگشان آرایش گرفت و از راه در شدند و هر که را خدا گمراه کند راهنمایی ندارد. (۳۳)

أَفَمَن هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ

مَن: مبتدا - خبر محذوف - هُوَ: مبتدا - قَائِمٌ: خبر.

ای محمد ﷺ! آیا خداوندی که همه انسانها را آفریده است و نگهبان و مراقب کلیه اعمال انسانهاست مانند کسی است که از همه جایی خبر می باشد؟ یعنی آیا مانند بتانی هستند که نه تدبیر اموری کنند و نه ناظر و مراقب اعمال هستند نه به خود سود می رسانند و نه به دیگران و خداوند آنچه از نیکی و بدی می کنید به حسب آن پاداش دهنده است.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ

آیا چنین خدایی برابر است با بتهایی که عاجز و ناتوان هستند نه سودی می رسانند و نه زیبایی که مشرکان این اصنام را از برای خدا شریک قائل اند؟

قُلْ سَمُّوهُمْ

به آن مشرکان بگو: این بتها را نام گذاری کنید و او صافی برای آنان قائل شوید که مثل خود بی سود و زیان باشند و به خدای سبحان و تعالی انباز مگیرید.

أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ يَبْظَاهِرُ مِنَّا الْقَوْلُ

یا مگر خداوند عَلَّمَ را به آنچه که در زمین نمی‌داند خبر می‌دهید؟ به آن چیزی که نخست خداوند فرمود نام شرکاء را بیان کنید بلکه خداوند بر روی زمین شریکی برای خود قائل نیست و بتان را شریکان نام می‌گذارد سپس فرمود چگونه نام چیزی را می‌برید که در حقیقت وجود ندارد بی مورد و تو خالی و بی حقیقت است آن بتان را شریکان نام گذاری می‌کنید و به آن سخن بی اساس و سرسری فریفته می‌شوید. در عبارت صنعت طباق (تضاد) وجود دارد.

بَلْ رُئِيَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ
رُئِيَ: فعل ماضی مجهول - مکر: نایب فاعل.

بلکه در نظر کافران، دروغهایشان آراسته شده است چون دنباله رو هوا و هوس خود هستند و تصور می‌کنند که برای خدا شریکانی است و با این عقیده در گمراهی و ضلالت قرار گرفته اند و از راه خدا که راه سعادت و توفیق و هدایت است باز داشته شده اند.

وَمَنْ يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ

لَهُ: جارو مجرور خبر مقدم - وَمَنْ: حرف جر زائد - هَادٍ: مبتدا موخر.

و هر کس خدا را فرو گذارد و به او چنگ نزند خداوند او را در ضلالت و گمراهی می‌افکند پس برای او توفیق دهنده‌ای نیست که راه نماید و هدایت کند. حق تعالی در این دو آیه، از طریق اقامه حجت بر بطلان راه و روشی که مشرکان بر آن قرار دارند، درخواست معجزات از سوی آنان را نیز به طور ضمنی رد کرده است و بعد از اقامه حجت، این هشدار مطرح می‌شود که:

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ ﴿٣٤﴾
در زندگی این دنیا عذابی دارند و عذاب دنیای دیگر سخت‌تر است و از (عذاب) خدا نگهداری ندارند. (۳۴)

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلِعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ

لَهُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - عَذَابٌ: مبتدا موخر - أَشَقُّ: سخت‌تر و با مشقت‌تر و برای کافران عذابی سخت در زندگانی دنیا است و آن قحط و گرسنگی و مصیبت و سایر بلاهاست و عذاب آخرت برای کافران عذابی بسیار سخت‌تر و دشوارتر خواهد بود و آن آتش دوزخ است.

وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ

لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ: حرف جر زائد - وَاقٍ: مبتدا موخر

و نیست نگاهدارنده‌ای که ایشان را از عذاب خدای تعالی یعنی عذاب دنیوی و اخروی نگاهدارد تا معذب نشود و وعده خدا حتمی و قطعی است و خلاقی در آن نیست. سپس به اهل تقوی بشارت داده و به اهل کفر هشدار داده می‌گوید:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظُلُّهَا تِلْكَ عُقْبَى
الَّذِينَ أَتَقَوْا وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ ﴿٣٥﴾

وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده‌اند (اینست که) در آن جویها روانست، میوه و سایه آن دائم است، این سرانجام کسانی است که پرهیزکاری کرده‌اند و سرانجام کافران جهنم است. (۳۵)

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ

مَثَلُ: مبتدا - خبر محذوف

صفت بهشتی را که به پرهیزگاران و باور دارندگان وعده داده شده است که در قیامت به آن داخل شوند آنست که:

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمنه بهشت‌هایی را وعده داد که در زیر درختان آن جویهایی که از آب و غسل و خمر و شیر روان است و در آن جاودان مانند.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت

أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظُلُّهَا

اکل: مبتدا - دَائِمٌ: خبر

همیشگی است و بر خلاف میوه‌های دنیوی هرگز قطع نمی‌شود و نیز سایه آن همچون سایه دنیوی از بین نمی‌رود و دائمی است. بیت:

سایه دولت او در دو جهان جاوید است ای خوش آن بنده که این سایه فتد بر سر او

تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ أَتَقَوْا

تِلْكَ: مبتدا - عُقْبَى: خبر

این نعمت بهشت مخصوص کسانی است که پرهیزکار و متقواند.

وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ

و سرانجام کافران به خاطر اعمالشان و تکذیبشان آتش دوزخ است و آنان غیر از این فرجام، عاقبت دیگری ندارند.

وَالَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ الْكِتَابُ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُكْرِ بِعَصَاهُ قُلْ إِنَّمَا
أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَتَابِ ﴿٣٦﴾

کسانی که کتاب آسمانیان داده ایم از این قرآن که به تو نازل شده شادمانند و از دسته ها [ی مخالف] کسانی که بعضی آنها انکار کنند بگو: من دستور یافته ام که خدای یکتا را پرستم و بدو شرک نیاورم، و خلق را به سوی او می خوانم و باز گشت همه به سوی اوست. (۳۶)

وَالَّذِينَ آمَنَتْهُمْ الْكِتَابَ يَقْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ

الَّذِينَ: مبتدا - يَقْرَحُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، جمله خبر

اینان مؤمنان اهل کتابند عبدالله بن سلام و اصحاب وی و نجاشی و اصحاب وی که در تورات و انجیل نام رحمن بسیار دیده و خوانده بودند می گوید:

به آنان که کتاب آسمانی عطا کردیم از آنچه بر تو از قرآن نازل شده است خوشحال و شادمانند و از میان اهل کتاب مشرکانی هستند که به سبب تعصبات مذهبی و تقلید کورکورانه آباء و اجدادشان آن کتاب آسمانی را نمی پذیرند و انکار می کنند.

قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ

أُمِرْتُ: فعل ماضی مجهول - ت: نایب فاعل

ای پیغمبر ﷺ! به سخنان ایشان گوش فرامده و راه مستقیم خود را پیش گیر و به ایشان بگو جز این نیست که من امر کرده شده ام خدای یگانه را به یکتایی پرستم و به او شریکی نگیرم چه شما خوشتان بیاید و چه ناخوشتان بیاید.

إِلَيْهِ أَدْعُوا وَإِلَيْهِ مَتَابِ

إِلَيْهِ: جار و مجرور، خبر مقدم - مَتَابِ: مبتدا موخر

و بگو که مردم را به سوی او فرا می خوانم و به پرستش و عبادت او دعوت می کنم و محل بازگشت و رجوع من به سوی اوست من از او هستم و به سوی او بازگردانده می شوم.

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا وَلَئِنْ أَتَيْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ

وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ ﴿٣٧﴾

چنین، قرآن را به زبان عربی نازل کرده ایم، اگر با وجود این دانشی که سوی تو آمده هوسهایشان را پیروی کنی در قبال خدا دوست و نگهداری نخواهی داشت. (۳۷)

وَكَذَلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا

برای پیشینیان کتابهایی از قبیل زبور و تورات و انجیل فرستاده شده و اکنون برای پیغمبر ما ﷺ قرآن فرستاده شده است که آخرین جدا کننده حق و باطل است می گوید: ای پیغمبر ﷺ همانطوریکه کتابهای آسمانی را برای پیغمبران پیشین فرستادیم قرآن را هم بعنوان داور و جدا کننده حق از باطل به زبان عربی که کتابی محکم و تغییر ناپذیر است به تو فرستادیم.

وَلَكِنْ أَتَبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ مَا جَاءَكَ مِنَ الْإِلَهِ

و اگر تو آرزوهای مشرکان را که شما را به دین آباء و اجداد خود می خوانند بعد از آنکه به تو علم و دانشی بخشیدیم پیروی کنی و به خواسته های آنان گردن نهی در آن صورت

مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ

لَكَ : جار و مجرور خبر مقدم - مِنْ : حرف جر زائد - وَلِيٍّ : مبتدا موخر

کسی نیست که تو را از عذاب خدای تعالی یاری دهد و به تو سودی برساند و از عقاب حق تعالی تو را باز دارد این خطاب به پیغمبر ﷺ است ولی مخاطب امت او هستند و ابلاغ و ترساندن دیگران است که مواظب و مراقب باشند و از راه مستقیم به انحراف نروند و بزرگترین پشتیبان خود را که همان یاری خداوند است از دست ندهند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِشَايَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ ﴿٣٨﴾

پیش از تو پیغمبرانی فرستادیم که همسران و فرزندان داشتند و هیچ پیغمبری حق نداشت جز به اجازه خدا، معجزه ای بیارد که هر مدتی را مکتوبی هست. (۳۸)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً

این جواب بوجهل و عبدالله بن ابی و مشرکان قریش است که از رسول خدا آیت می خواستند که کوههای مکه را با آن آیات قرآنی به حرکت در آورد و زمین شکافته گردد و آب در آن جاری باشد تا برای کشت و زرع مستعد گردد و نیز معجزات چون معجزات موسی و عیسی بیاورد می گوید:

و ما قبل از تو نیز پیغمبرانی را مأمور تبلیغ انسانها برگزیدیم و زنان و فرزندان به آنان داده ایم همه آنان از انسانها و از نوع جنس خودشان بودند و با مردم نشست و برخاست کرده اند. ای دشمنان دین چرا در حق پیغمبر خدا ﷺ چیزی را ناجایز می شمارید که پیغمبران پیش از او آن را داشته اند و پیغمبر ﷺ نیز از این امر مستثنی نیست.

وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِشَايَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

و هیچ پیغامبری به خودی خود ادعای نبوت نکرد مگر خدا او را مأمور کرده است و به هیچ پیغمبری اجازه آن داده نشده است که از نزد خود آیتی بیاورد مگر به خواست و اجازه ما که فقط خداوند قادر به فرستادن آیات است با توجه به مقتضای زمان و مکان آیت می فرستد نه به خواست بی مورد و بی محتوای استهزاء کنندگان.

لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ

لِكُلِّ : جار و مجرور خبر مقدم - أَجَلٍ : مضاف الیه - كِتَابٌ : مبتدا مؤخر.

هر وقتی حکمی مقدر شده باشد آن حکم فرود آید و برای هر زمانی معجزه‌های مخصوص است که مصلحت و حکمت در آن است. لذا تورات و انجیل به زمان‌های خاصی مخصوص بوده و قرآن کریم به زمان خاص دیگر از عمر دنیا که باقی مانده است. از این جهت خداوند فرمود:

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ ۖ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ ﴿٣٩﴾

خدا هر چه را خواهد محو می‌کند و ثبت می‌کند اصل و مایه همه کتابها نزد خداست. (۳۹)

يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ

يَمْحُوا : فعل مضارع - لفظ الله : فاعل - الله : مفعول به

می‌گوید لوح محفوظ که اصل کتابهاست و ریشه و اصل نسخه‌ها به نزدیک اوست محو و اثبات می‌کند یعنی خداوند آنطوریکه خود بخواهد آنچه را که بخواهد محو می‌کند و آنچه را که بخواهد به حکمت خود ثبت می‌کند.

وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

وَعِنْدَهُ : عند : مفعول فيه - ه : مضاف الیه، خبر مقدم - أُمُّ : مبتدا موخر

و اصل کتاب که لوح محفوظ است در نزد اوست یعنی هر گونه تغییر و تبدیل و محو و ثبت و تمام دفاتر قضا و قدر در قبضه قدرت و اقتدار اوست و خداوند هیچ تغییری یا محوی بدون اسباب و وسیله صورت نمی‌دهد. پس برای قضای الهی هیچ تغییر و تبدیلی نیست و آن قضایی که ثابت و تغییر ناپذیر است حتماً واقع می‌شود و آن قضایی که به وسیله اسباب محو و نابود می‌شوند اموری هستند که به دعاها و یا به صله‌ی رحم و یا به نیکوکاری با اقوام و خویشان و نزدیکان محو می‌شوند. که آن چیز در ازل سرنوشت محو شدن بر آن نوشته شده است.

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ ﴿٤٠﴾

یا اینکه شمه‌ای از آن عذاب را که به ایشان وعده داده‌ایم بتو نشان می‌دهیم و یا روح تو را پیش از آن می‌گیریم که فقط رساندن پیام بعهده توست و حساب کردن با ماست. (۴۰)

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَقَّعَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ

و اگر بعضی از آنچه را که وعده کرده بودیم از عذاب به کافران نشان دهیم یا ترا بمیرانیم پیش از نزول آن عذاب یعنی ما اختیار داریم که بعضی وعده‌ها را در حال حیات تو به انجام رسانیم و بعضی را بعد از وفات تو ظاهر گردانیم تو در انتظار آن نباشید زیرا که در علم خدا برای هر چیزی وقت مناسبی لازم است. وظیفه تو تبلیغ و رساندن پیام الهی است که آن را ادا کن و حسابرسی اعمال ایشان و پاداش و مکافات آنان از آن ماست. و سپس به یکی از معجزات و نشانه‌ها اشاره می‌کند و می‌گوید:

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَخْكُمُ لَا مَعْصِيَةَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤١﴾

مگر نمی بینید که ما داریم این سرزمین را از اطراف آن نقصان می دهیم؟ خدا حکم می کند و هیچکس بر رد حکمش قادر نیست و او تند حساب است. (۴۱)

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا
آیا اهل مکه نمی بینند و نمی دانند بدurstیکه ما سرزمین کفار را رو به نقصان و زوال می کنیم و تاثیر و اقتدار و نفوذ اسلام و حوزه قلمرو مسلمانان را روز به روز بیشتر می کنیم و از دست کافران بیرون می آوریم؟

وَاللَّهُ يَخْكُمُ لَا مَعْصِيَةَ لِحُكْمِهِ

لفظ وَاللَّهُ: مبتدا - يَخْكُمُ: فعل مضارع، فاعل (هو)، جمله خبر

و خداوند حکم می کند و حکومت های کافران را نابود می کند و حکومت های دیگری را جایگزین آن قرار می دهد چون حکم او حتمی و قطعی است آن هنگام که به مناسبت و ضرورت حکم کند چه کسی قادر است آن حکم را حتی یک دقیقه به تأخیر و عقب بیندازد. اوست که یکی را به جاه و دیگری را به چاه رساند، یکی را زنده و دیگری را بمیراند و دین اسلام را بر ادیان دیگر برتر داده است و اهل ادیان دیگر قادر به از بین بردن آن نخواهند بود.

وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

وَهُوَ: مبتدا - سَرِيعُ: خبر - الْحِسَابِ: مضاف الیه

و او سریع الحساب و زود حساب است یعنی در آخرت بعد از اینکه عذاب دنیوی را به کافران چشاند در قیامت در وقت حساب قطعاً تأخیری واقع نمی شود پس هر چیزی که خداوند در قرآن گفته است شدنی و آمدنی است و وقوع آن را حتمی و قریب بدانید.

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسِعِلَهُ الْكَفَرُ لِمَنْ عَقِبَى الدَّارِ ﴿٤٢﴾

کسانی که پیش از آنها بوده اند نیز نیرنگ می کرده اند ولی تدبیرها همه خاص خداست، می داند که هر کس چه می کند و به زودی کافران خواهند دانست که عذاب آن سرای از آن کیست؟ (۴۲)

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا

لله: جار و مجرور خبر مقدم - الْمَكْرُ: مبتدا موخر - جَمِيعًا: حال

می گوید: قبل از مشرکان اهل مکه کافرانی بودند که به پیغمبران خود مکر و حيله ساختند و در ابطال دین حق اقداماتی صورت دادند آنطوریکه مشرکان اهل مکه دارند با تو مکر می کنند.

يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ

و خداوند تمام حيله‌ها و مکرهای آنان را می‌داند و هر نفسی هر کاری چه خیر و چه شر انجام می‌دهند می‌داند و به آن آگاه است.

وَسَيَعْلَمُ الْكَافِرُ لِمَنْ عَقِبَى الدَّارِ

کافران پیغمبران پیشین کیفر اعمال خود را دیدند و چشیدند و آن عذاب و هلاکت در دنیا و آخرت دوزخ در آخرت است و زود باشد که مشرکان اهل مکّه نیز عاقبت کار خود را خواهند دید.

در کارخانه عشق زکفر ناگزیر است آتش کرا بسوزد گر بوله‌ب نباشد

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ

عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

کسانی که کافرنده، گویند: تو پیغمبر نیستی، بگو بین من و شما خدا گواه باشد و آنانکه علم کتاب آسمانی نزد اوست کافی و بس است. (۴۳)

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا

ت: اسم لیس - مُرْسَلًا: خبر لیس

گفته‌اند این آیت به آیت سیف منسوخ است و کافران می‌گویند ای محمد ﷺ تو فرستاده خدا نیستی، در جواب کافران بگو:

قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ

كَفَى: فعل ماضی - ب: حرف جز زائد - لفظ الله: فاعل - شَهِيدًا: تمیز

بگو: از تکذیب شما چیزی ساخته نمی‌شود و خدا میان من و شما کافی است و قرآن که کلام خداست بر نبوت من شاهد و گواه است. مولانا گفت:

گفت ای احمد بگو این چیست زود
چون خرداری ز راز آسمان
یا بگویند آنکه ما حقیق و راست
گفت آری حق از آن قادرتر است
در شهادت گفتی آمد بی درنگ
گوهر احمد رسول الله سفت
زد ز خشم آن سنگها را بر زمین

سنگها اندر کف بوجهل بود
گر رسولی چیست در دستم نهان
گفت چون خواهی بگویم آن چه‌است
گفت بوجهل این دوم نادرتر است
از میان مشت او هر پاره سنگ
لا اله گفت و الا الله گفت
چون شنید از سنگها بوجهل این

وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

عِنْدَهُ: مفعول فيه - ه: مضاف الیه، خبر مقدم - عَلَّمَ: مبتدا موخر

و علم کتاب یعنی لوح محفوظ در نزد اوست و آن جبرئیل علیه السلام است که به صورت وحی بر پیغمبر نازل کرده است و کسانی که از علم قرآن و حقایق آن آگاه شده‌اند نیز از دل گواهی می‌دهند که من در باره قرآن به شما دروغی نگفتم و آن حق و حقیقت و کلام باری تعالی است.

سوره ابراهیم

سوره ابراهیم مکی است مگر دو آیت «الم تر الى الذين بدلوا... که در مدینه در شأن شهیدان بدر فرو آمده است به غیر از این دو آیه همه مفسران متفق القول گفته‌اند که سوره ابراهیم در مکه فرود آمده است و سوره ابراهیم پنجاه و دو آیه است. چون در این سوره داستان پیامبران اولی العزم در آن آمده که گویای حقایق اعتقادی و دینی می‌باشد برای روشن ساختن مشرکان قریش و بیرون آوردن مردم از تاریکی‌ها به سوی روشنایی سوره «ابراهیم» نامگذاری شده است.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می‌برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند بخشنده مهربان

الرَّكَتَبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ ﴿۱﴾

الف، لام، را، این کتابی است که به تو نازل کرده‌ایم، تا مردم را به اذن پروردگارشان از ظلمات به نور ببری [یعنی] براه خدای نیرومند ستوده. (۱)

الرَّ

الف، لام، را- منم خدای دانا می‌دانم و می‌بینم یعنی آنچه که در عرش است یا خاک می‌دانم و گفتار و کردار شما را می‌بینم.

رَكَتَبُ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
الرَّ: مبتدا- رَكَتَبُ: خبر

این قرآن کتابی است که آن را به سوی تو فرستادیم تا به خواست و فرمان خداوند عموم مردم دنیا را از عرب و عجم، سیاه و سفید، فقیر و توانگر، پادشاه و گدا همه را از ظلمات و تاریکی و جهل و اوهام و نادانی و کفر و شرک و شهوت و شک و گمراهی بیرون آرد و در پرتو نور معرفت و بصیرت ایمان و یقین و هدایت استوار و مستحکم گرداند.

بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى صِرَاطٍ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ
صِرَاطٍ: بدل، از برای نور است.

و با استفاده از این کتاب به توفیق پروردگارشان به راه خداوند چیره‌ی ستوده در آیند یعنی بوسیله‌ی این حکم و فرمان پروردگار متعال به تو که آنها را به سوی ایمان دعوت کنی و احکام و برنامه‌های روشنگر دین حق را به آنان تعلیم دهی.

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ ﴿٢﴾

خدایی که هر چه در آسمانها و هر چه در زمین هست از اوست و وای بر کافران از عذابی شدید. (۲)

اللَّهُ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

لفظ **اللَّهُ** : بدل- **لَهُ** : جار و مجرور خبر مقدم- **مَا** : مبتدا مؤخر

معبودی بر حق و خدای یگانه او راست و آنچه که در آسمانهاست از فرشتگان و آنچه در زمین است از انسانها و اهل آن همه از آن خداست و او صاحب و مالک جهان هستی و آخرت است و چه کسی غیر از او قادر به پادشاهی دنیا و آخرت است.

کیست درین دیرگه دیر پای کاو لمن الملک زند جز خدای

وَوَيْلٌ لِلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ

وَوَيْلٌ : هلاک و نابودی، مبتدا- **لِلْكَافِرِينَ** : جار و مجرور، خبر

و برای کافران و مشرکان عذاب سختی است که بدیشان رسد وای بر کافران از عذاب سخت و شدید!

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا

عِوَجًا أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿٣﴾

همان کسان که زندگی این دنیا را از دنیای دیگر بیشتر دوست دارند [یعنی کافران]، و خلق را از راه خدا بگردانند و آن را منحرف خواهند، آنها در ضلالتی دورند. (۳)

الَّذِينَ يَسْتَحِبُّونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا

الَّذِينَ : بدل- **يَسْتَحِبُّونَ** : فعل مضارع، (و) فاعل- **الْحَيَاةَ** : مفعول به

کافران کسانی هستند که از روی نادانی و جهالت زندگانی دنیا را بر زندگانی آخرت دوست می‌دارند و انسانها را از راه مستقیم منحرف می‌کنند و از ایمان آوردن به پیغمبر و قرآن باز می‌دارند و می‌گویند اسلام که پیغمبر تبلیغ آن را می‌کند و قرآن به آن حکم می‌نماید راه کجی است و انسان را به هدف اصلی نمی‌رساند.

أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ

أُولَئِكَ : مبتدا- **فِي ضَلَالٍ** : جار و مجرور، خبر- **بَعِيدٍ** : نعت

آن کافرانی که بدین صفت که گفتیم موصوف‌اند در گمراهی سخت و عمیقی قرار گرفته‌اند.

چونکه ایشان سه اصل را برگزیده‌اند- و کافران همگی در این صفت شریک‌اند

۱- زندگانی دنیا بر آخرت

۲- بازداشتن خلق از راه خدا

۳- طلب کجی و ناراستی و پیروی از هواهای شیطانی

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ ۚ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ فَيُضِلَّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٤﴾

هیچ پیغمبری را جز به زبان قومش نفرستادیم. تا برای آنها بیان کند و خدا هر که را خواهد گمراه کند و هر که را خواهد هدایت کند که او نیرومند و فرزانه است. (۴)

وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ ۚ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ
و ما هیچ پیغمبری را نفرستادیم مگر به زبان قوم او تا اینکه بر ایشان اوامر و نواهی و احکام و حدود و شرایط و فرائض دین را بیان کند.

فَيُضِلُّ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِيَ مَنْ يَشَاءُ

يُضِلُّ : فعل مضارع- لفظُ اللَّهِ : فاعل- مَنْ : مفعول به

پس خداوند هر که را بخواد گمراه می‌گرداند از کسانی که به پیغمبر ﷺ نگرویدند و قرآن را تکذیب کردند و هدایت می‌کند و راه می‌نماید هر که را بخواد یعنی توفیق می‌دهد تا به راه راست و مستقیم در آید.

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

هُوَ : مبتدا- الْعَزِيزُ : خبر- الْحَكِيمُ : خبر ثانی

و اوست که در حکم خود غالب و چیره است و به مقتضای زمان و مکان هر گه که بخواد حکم می‌کند و کسی قادر نیست حکم او را دفع کند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا ۚ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٥﴾

موسی را با معجزه‌های خویش فرستادیم که قومت را از ظلمات بیرون آر و به عالم نور برسان و روزهای خدا را بیادشان یار که در این یادآوری بر هر شخصی که صبور و شکرگزار است عبرتی هست. (۵)

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ
أَنْ : حرف تفسیر- أَخْرِجْ : فعل امر- (انت) فاعل- قَوْمَكَ : مفعول به

و ما موسی را با دلایل روشن و معجزات آشکار فرستادیم معجزات نه گانه چون عصا و ید بیضا و و به او گفتیم اینکه قوم خود را که بنی اسرائیل اند از تاریکیهای جهالت و ظلمت به سوی روشنائی علم و یقین بیرون آر.

وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِنَا اللَّهُ

ذَكِّرْهُمْ : فعل امر - هم: مفعول به - (انت) فاعل

وایشان را پند بده و به ایشان عذابی که به کافران پیشین گذشته اعمال شده است بیان کن. ایام الله: وقایعی که خداوند ﷻ برای رهایی آنان پدید کرد، واقعه‌ای همچون آزادی از اسارت فرعون، شکافتن دریا، سایبان ساختن ابر، فرو فرستادن من و سلوی و نعمت‌های دیگر.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ

فِي ذَلِكَ خبر إِنَّ - ل: مزحلقه - لَآيَاتٍ : اسم إِنَّ .

بدرستیکه در این آیت دلایلی روشن بر قدرت خداوند سبحانه تعالی است برای هر صبرکننده‌ای که بر بلاها و دردها شکرگزار باشند. چه اگر به او بلایی و محنتی برسد صبور و شکیباست و اگر به او خوشی و نعمتی برسد، بدان شکرگزار است که هر دو را به خیر خود می‌پندارد. چنانکه شیخ اجل سعدی گفت: اگر تیغ قهر برکشد، نبی و ولی سر در کشد و گر غمره‌ی لطف جنباند، بدان بنیکان در رساند.

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنجَاكُمْ مِنْ عَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدْحِثُونَ أَسْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ فِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِّنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ ﴿٦﴾

و چون موسی بقومش گفت: نعمت دادن خدا را بخودتان یاد آرید آندم که از فرعونیان که به سختی عذابتان می‌کردند و پسرانتان را سر می‌بریدند و زنانتان را زنده نگه می‌داشتند و در اینها از جانب پروردگارتان، ابتلائی و امتحانی بزرگ بود. (۶)

وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنجَاكُمْ مِنْ عَالِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُدْحِثُونَ أَسْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكُمْ يَسُومُونَكُمْ : فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به - سُوءَ : مفعول به ثانی

ای محمد ﷺ به یاد آور آن را که موسی بر قوم خود بنی اسرائیل گفت ای قوم من نعمت‌هایی را که خدا بشما بخشش کرده است بیاد آورید و شکرگزار باشید چون خداوند شما را از دست کسان فرعون نجات داده است آل فرعون شما را به بندگی می‌گرفتند و به شما عذاب سخت می‌رسانیدند و پسران شما را می‌کشتند چونکه منجمان گفته بودند در بنی اسرائیل فرزندی بدنیا می‌آید که هلاک فرعون بدست

او خواهد بود و دختران شما را زنده می‌گذاشتند تا در خدمت زنان ایشان باشند و خدمت کار اهل آنان باشند.

وَفِي ذَٰلِكُمْ بَلَاءٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَظِيمٌ

فِي ذَٰلِكُمْ: جار و مجرور، خبر مقدم - بَلَاءٌ: مبتدا موخر

و در آن بلا و محنت و رنجاندن از طرف پروردگارتان برای شما آزمایش بزرگی بود تا اینکه معلوم گردد که شما این نعمت‌ها را چگونه پاس می‌دارید!

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ ﴿٧﴾
و چون پروردگارتان اعلام کرد که اگر سپاس دارید افزونتان دهم و اگر کفران کنید عذاب من بسیار سخت است. (۷)

وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ

ل: قسم - لَأَزِيدَنَّكُمْ: فعل مضارع - (ن) توکید - کم: مفعول به - (انا) فاعل

ای بنی اسرائیل آن زمان را بیاد آور که پروردگارتان شما را آگاه گردانید و فرمود اگر بر نعمت‌های من شکرگزار باشید و از جان و دل به شکر نعمت‌های من بپردازید هر آینه نعمت‌های شما را افزون خواهم کرد و اگر شکرگزار نعمت‌های من نباشید و کفران نعمت کنید هر آینه عذاب من بسیار سخت و شدید است.

شیخ سعدی گفت:

خدا را نداشت و طاعت نکرد
که بر بخت و روزی قناعت نکرد
مختومقلی فراغی گفت:

شکر را در هر روز کار خویش کن
در همه احوال دنیا فکر کن
مرگ را یاد آر ذکر بیش کن
اینچنین خود را معاد اندیش کن

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ ﴿٨﴾

موسی گفت: اگر شما و هر که در زمین هست همگی کافر شوید خدا از همه بی‌نیاز و ستوده است. (۸)

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنَّ تَكْفُرًا أَنْتُمْ وَمَن فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
أَنْتُمْ: توکید - جَمِيعًا: حال

و موسی گفت ای قوم من! اگر شما کفر کنید و در مقابل نعمتها ناسپاسی کنید از کفران نعمت به خود شما و هر که در روی زمین از جن و انس هست زیان می‌رسد نه به خدای بی‌نیاز.

فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ

لفظ الله: اسم ان - ل: مزحلقه - لَغْنِيٌّ: خبر ان - حَمِيدٌ: خبر ان ثانی

پس بدرستی که خدای از عبادت شما و شکر و سپاس شما بی نیاز و ستوده است یعنی هر قدر ذکر سپاس بیشتر باشد حاصل آن شکرگزاری به خود شاکر برمی گردد چونکه خدای سبحان با این شکرگزاری خشنودی خود را به شما اعلام می کند و به فضل و رحمت خود می افزاید. بیت:

بذکرش جمله موجودات گویا همه او را از روی شوق جویا

الَّذِي أَنْتَبَهُمُ الْآلِذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ ﴿٩﴾

مگر خبر کسانی که پیش از شما بوده اند، قوم نوح و عاد و ثمود، و کسانی که پس از آنها بوده اند، که جز خدایشان نداند، بشما نرسیده؟ که پیغمبران شما با دلیل ها بسوی شما آمدند ولی آنها دستهایشان را بدهانهایشان فرو بردند و گفتند: ما از آئینی که ما را بدان می خوانید بسختی در شک هستیم و بدان کافریم. (۹)

الَّذِي أَنْتَبَهُمُ الْآلِذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ

الَّذِي أَنْتَبَهُمُ: فعل مضارع - کم: مفعول به - نَبَّؤُا: فاعل - قَوْمِ: بدل

ای موسی! آیا به شما خبر کسانی که قبل از تو بودند قوم نوح علیهم السلام و قبیله ی عاد و قوم ثمود نیامد؟ جای تعجب است که چندین قوم پیش از شما تباہ شدند و شما از حال وضع آنان عبرت نگرفتید.

وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ

و آن اقوامی که بعد از ایشان بودند.

لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ

که کسی تعداد بیشمار ایشان را بعد از ایشان نمی داند مگر خدای تعالی می داند چه تعداد بودند و به چه بلایی مبتلا گردیدند.

جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ

جَاءَتْهُمْ: فعل ماضی - هم: مفعول به - رسل: فاعل

پیغمبران شما برای آنان معجزات آشکار و دلایل روشنی آوردند ولی کافران پیشین از فرط غیظ و خشم دستهای خود را بر دهان گرفتند یا از فرط تعجب دست بر دهان نهادند - ممکن است ضمیر ایدیه هم به کفار و ضمیر افوا هم به رسل برگردد در اینصورت چنین خواهد بود که آن قوم لعنت شده دستهای خود را به دهان پیغمبران نهادند تا نتواند هیچ حرفی بزند و از دهانش جاری گردد.

آن قوم کافران گفتند ما به آن چیزی که شما به آن فرستاده شده‌اید نمی‌گرویم و ایمان نمی‌آوریم و دلایل و معجزات آشکار شما را نمی‌پذیریم و رسالتتان را تصدیق و باور نمی‌داریم و بدرستی که ما نسبت به آنچه که ما را به آن از توحید و ایمان می‌خوانید در شک و تردید هستیم و قصد شما از این تبلیغ بدست آوردن قدرت و حاکمیت در میان اقوام است و نیز دست یابی به اموال و ثروت‌های کلان می‌باشد و با این جملات خواستند تصمیم و اراده‌ی پیغمبر خدا را در دعوت و تبلیغ بی‌رنگ و یا کم رنگ کنند.

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِی اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَتْ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَاتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾

پیغمبران‌شان گفتند مگر در خدای یکتا، ایجاد کننده آسمانها و زمین شکی هست شما را دعوت می‌کند تا گناهانتان را آمرزش دهد و تا مدتی معین نگاهتان دارد. گفتند: شما جز بشرانی مثل ما نیستید که می‌خواهید از خدایانی که پدرانمان می‌پرستیده‌اند منصرف مان کنید پس برای ما دلیلی روشن بیاورید. (۱۰)

قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِی اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ
قَالَتْ : فعل ماضی - رُسُلُهُمْ : فاعل

عبارت استفهام انکاری است که با آن حقیقت چیزی را نفی و انکار کنند. پیغمبران ایشان به آنان گفتند در یکتائی و بی‌همتائی الله تعالی در شک و گمان باشید و یقین بدانید که او خداوند یگانه و بی‌مانند است، آفریدگار آسمانها و زمین اوست پس بی‌گمان بدانید که معبود تنها اوست و غیر از او سزاوار پرستش و عبادت نیست.

وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى
يَدْعُوكُمْ : فعل مضارع - (و) فاعل - کم: مفعول به

او شما را به ایمان فرا می‌خواند تا در صورت ایمان آوردن گناهان شما را ببامرزد و کارهای ناپاک و گناهان قبل از ایمان آوردنتان را صرف نظر می‌کند و آن را به تأخیر می‌اندازد تا فرصت کافی برای برگشت به ایمان و به آغوش اسلام ایجاد شود و شما را بدان گناهان عذاب و مکافات نمی‌کند تا مدت معینی که در آن، زمان مرگتان فرارسد.

قَالُوا إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا
أَنْتُمْ : مبتدا - بَشَرٌ : خبر

آن اقوام در جواب پیغمبرانشان که گفته بودند آیا شما فرشتگان آسمان هستید یا فراتر از نوع بشر از کدام نوع؟! چون شما نیز بمانند ما انسان هستید و بظاهر شما هیچ فضیلتی نسبت بما ندارید پس چگونه سخنان شما را باور کنیم شما می گوئید که ما از دین آباء و اجدادمان دست برداریم و پیرو شما باشیم ما هرگز چنین کاری نمی کنیم.

تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَتْ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأَتُونَا بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ

(هو) اسم کان- يَعْبُدُ : فعل مضارع- آبَاؤُنَا : فاعل، جمله خبر کان

شما دوست دارید ما از دین و آئین آبا و اجدادمان دست برداریم یعنی از پرستش بتان، اگر راست می گوئید پس برای ما دلیل های روشن و معجزات اشکاری که ما پیشنهاد می کنیم بیاورید هر چند که این اقوام از پیغمبرانشان معجزه می دیدند ولی از روی عناد و ستیزه جویی باور نمی کردند و دشمنان زمان پیغمبر ما ﷺ نیز همچنین بود با توجه به دلایل آشکار و معجزات قوی باور نداشتند و می گویند برای ما حجتی آشکار بیاورید که بر صحت ادعایان دلالت کند. در حالیکه پیغمبران برای ادعای نبوت خود دلایل روشن و آشکار آورده بودند با وجود این از روی تعصب و سرسختی در عقاید فاسق خود محکم و پا برجا مانده بودند.

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۖ

وَمَا كَانَتْ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَىٰ اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١١﴾

پیغمبرانشان گفتندشان ما جز بشرانی مثل شما نیستیم ولی خدا بهر کس از بندگان خویش بخواهد منت می نهد و ما حق نداریم جز باذن خدا دلیلی برای شما بیاریم و مؤمنان باید بخدا توکل کنند. (۱۱)

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۖ

نَحْنُ : مبتدا- بَشَرٌ : خبر

پیغمبر ایشان به آنان گفتند ما جز بشری بمثل شما نیستیم یعنی درست است ما نه فرشته ایم و نه مخلوق دیگر بلکه در بشریت مانند شما هستیم آیا در میان شما افراد بشر به اعتبار احوال و مدارج از زمین تا آسمان تفاوت نیست خداوند به هر که بخواهد به بعضی از بندگان خود منت می نهد و به نعمت نبوت و کرامت رسالت فضیلت و برتری می دهد.

وَمَا كَانَتْ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُم بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ

لَنَا : جار و مجرور خبر کان- أَنْ نَأْتِيَكُم : فعل مضارع- کم : مفعول به- (نحن) فاعل، اسم کان محذوف

و برای ما میسر نیست آنچه از معجزه می طلبید برای شما بیاوریم و نسبت به آوردن آن قادر نیستیم و کسی هم نیستیم که معجزه خلق کنیم مگر به اذن و فرمان و خواست خداوند یگانه و ما بدون خواست و اراده خدای تعالی کاری نمی توانیم انجام دهیم.

نظم

ناتوانی و عجز، لازم ماست قدرت و اختیار زان خداست
کارها را بحکم راست کند او تواناست هر چه خواست کند

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ

و آنانکه ایمان آوردند و به خدا گرویدند باید کارها و امور خود را به خدا واگذارند و به او توکل کنند و ما نیز در مقابل عناد و ستیزگی شما به خدا توکل می‌کنیم یعنی توکل ما پیامبران باید فقط بر خدای عزوجل باشد، نه بر گرایش شما به ایمان و پشتیبانی‌تان از ما.

وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ ﴿۱۲﴾

چرا بخدا که به طریقت‌هایمان هدایت‌مان کرده توکل نکنیم، بخدا به این آزارها که بما می‌کنید صبر خواهیم کرد توکل کتان باید بخدا توکل کنند. (۱۲)

وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا

مَا: مبتدا - لَنَا: جار و مجرور، خبر

خداوندی که جام توحید و معرفت را به ما نوشانید و راه موفقیت حقیقی را برای ما هموار کرد در مقابل این نعمت بزرگ او چگونه ما به او توکل نکنیم در حالیکه ما را به راه راست و درست هدایت فرمود.

وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا

ل: قسم - وَلَنَصْبِرَنَّ: فعل مضارع، ن: توکید، فاعل (نحن)

شما ای کافران هر چند به ما زیان برسانید و اذیت و آزارمان کنید ما دست از توکل خدای یکتا بر نمی‌داریم و بر آن صابر و شکیبا خواهیم بود.

وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ

و بر خدا توکل می‌کنیم و باید که متوکلان در توکل به خدای یگانه ثابت قدم و استوار باشند. تکرار این جمله نمایانگر استقامت و صبر و پایداری پیامبران علیهم‌السلام در مقام توکل بخدای یگانه است.

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا فَأَوْحَى إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ ﴿۱۳﴾

کسانیکه کافر بودند به پیغمبرانشان گفتند: شما را از سرزمین خودمان بیرون می‌کنیم یا به آئین ما باز گردید و پروردگارشان به آنها وحی کرد که این ستمگران را هلاک خواهیم کرد. (۱۳)

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِرُسُلِهِمْ لَنُخْرِجَنَّكُمْ مِّنْ أَرْضِنَا أَوْ لَتَعُوذُنَّ فِي مِلَّتِنَا

قَالَ : فعل ماضی - الَّذِينَ : فاعل

کافران و گمراهان آنکسانیکه نگریدند و ایمان نیاوردند به پیغمبران خود گفتند شما یا به آئین ما که همان دین آباء و اجداد ماست برگردید اگر به آئین ما برنگردید ما شما را از سرزمین مان بیرون می‌کنیم.

فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ

فَأَوْحَىٰ : فعل ماضی - رب : فاعل

پس خداوند به پیغمبران خود وحی کرد و سوگند یاد کرد که آنها چگونه شما را بیرون می‌کنند ما این ظالمان را زودتر از اقدامشان به هلاکت خواهیم رساند و کاری می‌کنیم که خود آنان را از سرزمین‌شان بیرون کنیم. و شما را در آن ساکن می‌گردانیم. کافران اهل مکه نیز خواستند مسلمانان را برای همیشه از مکه خارج نمایند و سرانجام هجرت پیغمبر ﷺ سبب شد که در آنجا اسلام و مسلمانان برای ابد سلطه داشته باشد و از کافران نشانی باقی نماند.

وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ ﴿١٤﴾

و شما را از پی ایشان در این سرزمین سکونت خواهیم داد این موهبت خاص کسی است که از عظمت من و از تهدید من ترسد. (۱۴)

وَلَنُسَكِّنَنَّكُمْ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِمْ

ل: قسم - نسکننکم: فعل مضارع - (ن) توکید - کم: مفعول به - (نحن) فاعل

و هر آینه بعد از نابودی کافران شما را در سرزمین ایشان جایگزین می‌کنیم و ساکن می‌سازیم البته این ظلم و ستمی آشکار از سوی آنان بود که پیامبران (ع) را به صرف این که دعوت خداوند ﷻ را بر ایشان آورده‌اند، از سرزمین و خانه و کاشانه‌شان بیرون می‌کنند.

ذَٰلِكَ لِمَنْ خَافَ مَقَامِي وَخَافَ وَعِيدِ

ذَٰلِكَ : مبتدا - لِمَنْ : جار و مجرور، خبر

این موفقیت از آن کسانی است که از جاه و جلال و مقام و شکوه و عظمت من می‌ترسند و از تهدید و وعیدهای من در هراس‌اند.

وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ﴿١٥﴾

و فیصل کار خواستند [طلب فتح کردند] و همه گردنکشان ستیزه جو نومید گشتند. (۱۵)

وَأَسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ

خَابَ: پیروز نشد فعل ماضی - كُلُّ: فاعل - عَنِيدٍ: باطل گرا، نعت

آن زمانیکه از ایمان آوردن و گرویدن به اسلام نا امید شدند. پیغمبران طلب فتح و پیروزی کردند و بر هلاک دشمنان نصرت خواستند و خداوند هم فتح و پیروزی بخشید هر قوم گردنکش و باطل‌گرایی

زیان دیده و ناموفق شدند. سزای کسی که از اقرار توحید «لا اله الا الله» سرباز زد جز خسران دنیا و آخرت نخواهد بود.



مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ
جهنم در انتظار اوست و آب چرک و خون به او بنوشانند. (۱۶)

مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَيُسْقَىٰ مِنْ مَّاءٍ صَدِيدٍ
ماءٍ: صَدِيدٍ: آبی که خونابه است.

از روبروی دوزخ است و در روز حشر او را در دوزخ افکنند و به او آبی که از تن دوزخیان می‌چکد (خونابه) بپاشانند.

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِغُهُ، وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ
وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ

جرعه جرعه می‌نوشد و نزدیک نیست که آن را به سهولت فرو برد و مرگ از هر طرف بدو رو کند اما مردنی نیست و عذاب سخت در پیش دارد. (۱۷)

يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِغُهُ، وَيَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَمَا هُوَ بِمَيِّتٍ
وَلَا يَكَادُ يُسِغُهُ: آن را گوارا نمی‌یابد

آن آبی که از تن دوزخیان بیرون می‌چکد کافران آن را با تکلف و بارنجی تمام جرعه جرعه می‌نوشند و آن را نمی‌تواند به جهت تلخی و گندگی از گلو فرو برند دردهای مرگ از هر طرف از اعضای بدن او به سراغ او می‌آید و در حالیکه مرده نمی‌شود و نمی‌میرد و در عذاب سخت اینچنین گرفتار می‌شود.

وَمِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ

وَمِنْ وَرَائِهِ: جار و منجور، خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا موخر

و بدنال آن سختی و محنت به عذابی سخت مبتلا می‌شود و آن داخل شدن در دوزخ و آتش جهنم است که در بدترین جایگاه قرار داده می‌شود.

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ
مِمَّا كَسَبُوا عَلَىٰ شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

حکایت کسانی که به پروردگارشان کافرنند، اعمالشان چون خاکستری است که در روز طوفانی باد سخت بر آن وزد. از اعمالی که کرده‌اند چیزی بدست ندارند که ضلال و گمراهی بی‌انتهای همین است. (۱۸)

مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ

خبر مقدم محذوف - مَثَلُ: مبتدا مؤخر

در این آیه شریفه صنعت تشبیه آمده، یعنی تشبیه اعمال انسان کافر به خاکستری در روز طوفانی مانده شده است. بعضی کافران تصور می کردند و می گفتند ما نیز کارهای خوبی کرده ایم و بنحوی به عبادت خدا پرداخته ایم و به عیادت بیماران رفته ایم و در هنگام مصیبت دیگران را تسلی داده ایم آیا این کارها در قیامت به کار نمی آید در جواب ایشان آمده است:

حال و وضع آنانکه به پروردگار خود کافر شده اند اعمالشان بمانند خاکستری است که بوسیله باد در روز طوفانی به هوا برخیزد و در اطراف پراکنده سازد و هیچ کس بر جمع آن قادر نباشد و از آن نفع نگیرد.

لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

پس اگر اعمالشان همچون خاکستر بر باد رود در قیامت قادر نخواهند بود به چیزی از آنچه در دنیا انجام داده اند دست یابند و از آن کمک بگیرند.

ذَٰلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ

ذَٰلِكَ: مبتدا - هُوَ: ضمیر فصل - الضَّلَالُ: خبر - الْبَعِيدُ: نعت

آن تصور ایشان که می گفتند ما نیکویی کرده ایم و در قیامت به کار آید آن گفتار، بی نهایت از راه حق و درست دور است.

جهان ای پسر ملک جاوید نیست	ز دنیا وفاداری امید نیست
نه بر باد رفتی سحرگاه و شام	سریر سلیمان علیه السلام
با آخر ندیدی که بر باد رفت	خنک آنکه با دانش و داد رفت

الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ ﴿١٩﴾

مگر ندانی که خدا آسمانها و زمین را بحق آفرید و اگر بخواهد شما را ببرد و خلقی تازه آرد. (۱۹)

الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ

آ: استفهام - لم: حرف جزم - تر: فعل مضارع، فاعل (انت) - لفظ الله: اسم آت - خَلَقَ: فعل ماضی، فاعل (هو)، جمله خبر آن

آیا نمی بینی برستی که خداوند آسمانها و زمین را به حق و حقیقت آفریده است؟ از

مشاهده ی نظام محکم و منظم آسمانها و زمین این یقین پیدا می شود که آفریننده ی آن صانعی حکیم و داناست.

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ

ای اهل مکه! اگر خداوند بخواهد شما را نیست و نابود می گرداند و آفریده ی جدیدی به جای شما بیارد که در کفر و تکذیب همچون شما نباشد.

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَعْزِيزُ ﴿۲۰﴾

که این برای خدا گران نیست. (۲۰)

وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَعْزِيزُ

ذَلِكَ: اسم ما- ب: حرف جر زائد- يَعْزِيزُ: خبر ما

این میراندن و زنده کردن دوباره و این آفرینش در نزد خدا کار سختی و مشکلی نیست که شما نمونه‌های آن را در دنیا در زنده کردن عیسی علیه السلام مرده را و یا دوباره زنده شدن چهار مرغ خلیل دیدید.

وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَّيْنَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ ﴿۲۱﴾

و همگی به پیشگاه خدا روند و بجالت زبون به کسانی که بزرگی کرده‌اند گویند همانا ما پیرو شما بودیم، آیا عذاب خدا را از ما دفع توانید کرد؟ گویند: اگر خدا ما را به ایمان هدایت کرده بود ما نیز شما را هدایت کرده بودیم چه بیتابی کنیم و چه صبر کنیم برای مان یکسان است و گریزگاهی نداریم. (۲۱)

وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعَفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُغْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ

وَبَرِّزُوا: فعل ماضی- (و) فاعل- جَمِيعًا: حال

در روز حشر و نشر همه در برابر خدا ظاهر و آشکار می‌گردند در آن موقع متابعان کافر به متبوعان خود خواهند گفت:

شما خود را در دنیا بزرگ نشان می‌دادید و ما نیز از شما پیروی کرده بودیم که امروز در چنین روزی که ما مبتلا به مصیبت و عذاب شده‌ایم بکار آید آیا می‌توانید مقداری از عذاب را به ما سبک‌تر کنید و یا خود بردارید؟ آن مستکبران و پیش روان جواب می‌دهند.

قَالُوا لَوْ هَدَّيْنَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ

هَدَّيْنَا: فعل ماضی- نا: مفعول به- لفظُ اللَّهِ: فاعل

آن پیش روان و متکبران از روی عذر خواهی می‌گویند ما به شما آن چیزی را نشان دادیم و هدایت کردیم که خود بودیم و خود کردیم، پنداشتیم که خود راهبر هستیم و شما راه را می‌نمائیم، نمی‌دانستیم که خود بی‌راه بودیم و شما را بی‌راه کردیم، اگر خدای تعالی ما را به راه راست هدایت می‌کرد ما نیز راه درست را به شما می‌نمودیم. تا هم ما از عذاب نجات می‌یافتیم و هم شما را از عذاب نجات می‌دادیم آنکه در میان آتش و عذاب با یکدیگر می‌گویند راه ما آنست که صبر می‌کنیم مگر رستگاری حاصل

شود چونکه هر که در دنیا صبر کرد رستگار شد اگر پانصد سال در آن عذاب صبر کنند صبر بر ایشان به کار نیاید و سودی نخواهد داد آنکه بعد از صبر جزع و زاری کنند و بهم دیگر می‌گویند جزع کنیم شاید بر ما رحم کنند پانصد سال جزع می‌کنند و کسی بر ایشان رحم نکرد. آنکه نومید شوند و گویند.

سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرُ عَنَّا أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ

سَوَاءٌ: خبر مقدم - أَجْرُ عَنَّا: فعل ماضی، (نا) فاعل، جمله به تأویل مصدر مبتدا مؤخر - مَّحِيصٍ: در پناهگاه، راه نجات

برای ما اگر جزع کنیم و زاری کنیم یا بر عذاب صبر کنیم یکسان است از هیچکدام فایده‌ای به ما نمی‌رسد و برای ما هیچ گریزگاهی و پناهگاهی نیست که بتواند از عذاب آتش دوزخ ما را نجات دهد.

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَلَوْلَا أَنْفُسُكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِي إِنْ كَفَرْتُمْ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿٢٢﴾

و همینکه کار خاتمه پذیرد، شیطان گوید خدا بشما وعده درست داد و من نیز به [خلاف حقیقت] بشما وعده دادم و با شما تخلف کردم مرا بر شما تسلطی نبود جز اینکه دعوتان کردم و اجابت کردید. مرا ملامت نکنید خودتان را ملامت کنید. من فریاد رس شما نیستم و شما نیز فریاد رس من نیستید، که من آن شرکی که پیش از این [در کار خدا] برایم قاتل بوده‌اید، کافرَم که ستمگران عذابی الم انگیز دارند. (۲۲)

وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَقَالَ: فعل ماضی - الشَّيْطَانُ: فاعل - لَمَّا: مفعول به

زمانیکه کار حسابرسی خلق در روز قیامت تمام شود و سرنوشت هر یک مشخص گردد، بهشتیان به بهشت فرو آیند و دوزخیان به آتش جهنم، کافران به ابلیس رو می‌آورند و او را ملامت می‌کنند و می‌گویند این تو بودی که ما را به این روز سیاه انداختی و تو بودی که در دنیا راه کج بما نشان دادی آنکه برای ابلیس در میان آتش منبری می‌سازند به بالای آن منبر می‌رود و به ایشان جواب می‌دهد و می‌گوید ای اهل آتش: إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ. ای دوزخیان بدانید که الله شما را در دنیا وعده‌ای داد که رستاخیزی هست و حسابرسی برای شما خواهد بود و بهشت و دوزخی وجود دارد و ثواب و کیفری خواهد بود آن وعده‌ای که خدای تعالی کرده بود حق و راست است و امروز خداوند وعده‌ی خود راست کرد و سزای هر کس را به مقتضای حال خود داد. و اما من شما را وعده دروغ دادم.

و وَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ و می‌گفتم که رستاخیز و بهشت و دوزخی نخواهد بود. و آنچه که به شما گفتم و وعده دادم خلاف حقیقت و باطل بود.

وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي

لِي: جار و مجرور خبرکان مقدم- مِّن: حرف جر زائد- سُلْطَانٍ: اسم کان موخر

ابلیس گفت: ای دوزخیان من بشما دسترسی نداشتم و قدرت و توانائی در من نبود به آنچه که بشما گفتم با قهر و غلبه نبود.

و ما چنین امکانی را نداشتیم بیش از این نبود که من شما را دعوتی کردم و وسوسه‌ای برانگیختم و شما بدعوت من پاسخ مثبت دادید و آن را اجابت کردید.

فَلَا تَلُمُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ

تَلُمُونِي: فعل مضارع- (و) فاعل- (ن) و قایه- (ی): مفعول به

پس مرا سرزنش نکنید بلکه خودتان را سرزنش کنید که خودتان مقصر و گناهکار بودید که دعوت بی‌دلیل و بی‌جهت مرا اجابت کردید.

مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنتَ بِمُصْرِخِي

أَنَا: اسم ما- بِمُصْرِ: ب: حرف جر زائد- مُصْرِ: خبر ما

و من فریاد رس شما نیستم و شما را از عذاب دوزخ رهاننده نیستم امروز نه من به درد شما می‌خورم و به فریاد شما می‌رسم و نه شما به فریاد من می‌رسید.

إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ

ی: اسم ان- كَفَرْتُ: فعل ماضی، (ت) فاعل، جمله خبر ان.

بدرستی که من امروز از اینکه مرا در دنیا برای خدا شریک قائل شدید دوری می‌جویم و از شرک شما بیزارم.

إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

الظَّالِمِينَ: اسم ان- لَهُمْ عَذَاب: لَهُمْ: جار و مجرور خبر مقدم- عَذَابٌ: مبتدا موخر جمله خبر ان.

بدرستی که برای ستمگران و ظالمین عذابی دردناک و الم‌انگیز و مداوم خواهد بود.

وَأَدْخِلِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا

يَا ذِينَ رَبِّهِمْ تَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ﴿۲۲﴾

و کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند به بهشت ها برده می شوند که در زیر درختان آن جویبارها روان است، به حکم پروردگار خویش در آن جاودانند و درود گفتنشان در آنجا سلام و احترام است. (۲۳)

وَأَدْخِلِ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ

وَأَدْخِلْ : فعل ماضی مجهول - الَّذِينَ : نایب فاعل

آیت قبل در حق حال دوزخیان و کافران بود و این آیت در حق حال مؤمنان و سرانجام کار ایشان است.

پس از آنکه کار خود را در دنیا انجام دادند و از این دنیا رفتند و سرنوشت هر کس مشخص شد یعنی دوزخیان به دوزخ شدند و بهشتیان به بهشت فرو آمدند آنکه بهشت را که بهشتیان در آن جای و مسکن می گیرند و صف می کند و می گوید:

آنانکه ایمان آوردند و به آنچه که خداوند از پیغمبر ﷺ و قرآن فرستاد بگرویدند و اعمال شایسته و نیکو انجام داده اند به بهشت هایی داخل کرده شوند که در زیر درختان آن جویهایی از آب و غسل و خمر و شیر روان است. و در آن باذن الله تعالی جاودان مانند.

چشم حافظ زیر بام قصر آن حوری سرشت شیوهی جنات تجری تحتها الانهر داشت

يَجْتَنِبُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ

تحیه: مبتدا - سَلَامٌ : مبتدا ثانی - خبر ثانی محذوف، جمله خبر تحیه

و درود و سلام فرشتگان برایشان است یعنی فرشتگان به جنتیان می گویند سلامتان و گوارایتان باد.

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي

السَّمَاءِ ﴿٢٤﴾

مگر ندیدی خدا چگونه مثالی زد؟ سخن نیک چون نهال نیک است بیخ آن در زمین استوار است و شاخش رو به آسمان است. (۲۴)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ

ضَرَبَ : فعل ماضی - لَفْظُ اللَّهِ : فاعل - مَثَلًا : مفعول به - كَلِمَةً : بدل - طَيِّبَةً : نعت

ای آدم عاقل آیا ندیدی و نمی دانی خداوند چگونه مثلی زد؟ سخن خوب و پاکیزه را که همان کلمه توحید است بمانند درختی پاک که آن درخت خرماسست که بیخ و ریشه آن در زمین فرو رفته و

محکم است و شاخه‌های آن در آسمانها و فضا پراکنده شده باشند همچنین در دل بنده‌ی مؤمن ایمان و معرفت به تصدیق پیغمبر ﷺ و قرآن و اخلاص و شهادت زبان و خواندن قرآن ثابت و محکم می‌گردد. مولانا گفت:

بر فلک برهاست ز اشجار و فَا
اصلها ثابت و فرعه فی السماء

تَوَفَّىٰ أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ يَّاذُنُ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۲۵﴾
همیشه [آن درخت نیکو] به اذن پروردگارش میوه خود را می‌دهد، خدا این مثلها را برای مردم می‌زند شاید اندرز گیرند. (۲۵)

تَوَفَّىٰ أَكْلَهَا كُلِّ حِينٍ يَّاذُنُ رَبِّهَا

تَوَفَّىٰ: فعل مضارع، فاعل (هی) - أَكْلَهَا: مفعول به

گفته‌اند که مؤمن را به درخت خرما از آن جهت تشبیه کرده است که هیچ درختی از روی معنی شبیه آدمی نیست مگر درخت خرما و این شباهت را بین آدمی و درخت خرما بعنوان وجه شبه آورده‌اند. آیا نمی‌بینی که سر هر درختی را ببرند و قطع کنند دیگر بار از اصل خود شاخه می‌آورد مگر درخت خرما که سر از وی برگیرند خشک می‌شود صفت آدمی همین است تا زمانی که سر در تن پیا برجاست همه‌ی تن نیز برپا و برجاست.

چون سر از تن جدا شود تن نیز از بین می‌رود و وجه شبه دیگر آن آنست که هر درختی بدون لقاح و غیر آبستن میوه و بار می‌دهد و درخت خرما بدون لقاح بار و میوه نمی‌دهد. وجه شبه سوم آن این است که درخت خرما از فضله (باقیمانده) خاک حضرت آدم ﷺ آفریده شده است. می‌گوید: میوه‌ی خود را می‌دهد هر وقتی که خداوند به دادن میوه حکم کند می‌گویند آن درخت خرما باشد که گفته‌اند به مدت شش ماه از وقت شکوفه زدن تا پخته شدن کامل خرما در مراحل مختلف از بسر و رطب و قمر وقت می‌گذرد در واقع درخت خرما در اکثر فصول از میوه خالی نیست.

وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ

خداوند این چنین مثلها را برای مردم می‌زند شاید از آن پند و اندرز گیرید و به سوی ایمان و پربار شدن درخت ایمان روی آورید.

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَيِّثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَيِّثَةٍ اجْتَنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ ﴿۲۶﴾
و حکایت سخن بد چون نهال بدی است که از زمین کنده شده و هیچ قراری ندارد. (۲۶)

وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَيِّثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَيِّثَةٍ اجْتَنَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ
اجْتَنَّتْ: پراکنده شده، فعل ماضی مجهول - (هی) نایب فاعل

و سخن ناپاک که آن کلمه کفر خلاف توحید است یا پرستش بتهاست مانند درخت حنظل که میوه‌ی آن تلخ و کریه و ناخوشبو است می‌باشد که از روی زمین برکنده و بریده شده است.

نه بیخی و ریشه‌ای در زمین دارد و نه شاخی در هوا.

نه بیخی گزان باشد او را مدار نه شاخی که گردد بدان سایه دار
گیاهی است افتاده بر روی خاک پریشان و بی حاصل و خارناک

خداوند سبحانه و تعالی درخت ایمان را در آیه قبل به درخت خرما تشبیه کرد و کلمه کفر و عبادت و پرستش بتها را به درخت خنظل تشبیه کرده است.
قطعه :

نهال سایه دری شرع میوه‌ی دارد چنان لطیف که بر هیچ شاخساری نیست
درخت زندقه شاخی است خشک و بی سایه که پیش هیچکس هیچ اعتباری نیست

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللَّهُ
الظَّالِمِيْنَ وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَآءُ ﴿٢٧﴾

خدا کسانی را که ایمان آورده اند به گفتاری استوار در زندگی دنیا و در دنیای دیگر ثابت می گرداند
و خداوند ستمگران را گمراه کند، و خدا هر چه بخواهد می کند. (۲۷)

يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ
يُثَبِّتُ : فعل مضارع - لفظُ اللَّهِ : فاعل - الَّذِينَ : مفعول به

يُثَبِّتُ در اینجا آن است که کلمه شهادت و ایمان بر زبان و در دل او متمکن باشد.

اگر گناهی از ایشان سرزند آن گناه ایمان وی را باطل نمی گرداند مگر گناهی که از وی سر زده انکار در توحید و یاشک در دل باشد می گوید: خداوند آنان را که ایمان آورده اند هم در این دنیا و هم در آن دنیا نیکی می دهد. در این دنیا روزی نیک می بخشد و از ترس مشکلات محفوظش می دارد و در آن دنیا هم ایشان را در نعمتهای فراوان و بخششهای بی پایان و همیشگی جاودان می گرداند.

وَيُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِيْنَ

وَيُضِلُّ : فعل مضارع - لفظُ اللَّهِ : فاعل - الظَّالِمِيْنَ : مفعول به

و خداوند گمراه می گرداند ستمکاران و ظالمان را که به کلمه توحید ایمان نیاورده اند و راه نیافته و هدایت نشده اند این گمراهی هم در دنیا و هم در وقت سؤال قبر است.

در حدیث شریف به روایت عثمان بن عفان رضی الله عنه آمده است: «چون رسول خدا صلی الله علیه و آله از دفن میت فارغ می شدند، بر سر قبر وی می ایستادند و می فرمودند: برای برادران آمرزش بخواهید و برایش پایداری مسئلت کنید زیرا که او همین حال مورد پرسش قرار می گیرد.

وَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَآءُ

وَيَفْعَلُ : فعل مضارع - لفظُ اللَّهِ : فاعل - مَا : مفعول به

و خداوند انجام می دهد و عمل می کند آنچه را که وعده داده است از تثبیت قومی که ایمان آورده اند و گمراهی قومی که ستمکار شده اند. یعنی برای مؤمنین در وقت مرگ توفیق ادای کلمه شهادت می دهد و در وقت سؤال نکیر و منکر مومن را به قبول حق گویا می کند. اما کافر، که فرشتگان در هنگام مرگ بر وی فرود می آیند و بر روی و پشت او می زنند و آن هنگام که در قبر قرار گیرد از او سوال می شود که پروردگارت کیست، دم فرو می بندد چون که خدای تعالی حقیقت را بر وی پوشیده می گرداند و یا به او بگویند پیغمبر تو کیست؟ باز در می ماند و خداوند ستمگران را اینچنین عذاب می کند. **مولانا گفت:**

پس خریدار است هر یک را خدا در مژدای فعل الله مایشاء

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ ﴿٢٨﴾

مگر آنکسان را ندیدی که نعمت خدا را به ناسپاسی تغییر دادند و قوم خویش را به سرای هلاکت در آوردند؟ (۲۸)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَلُوا نِعْمَتَ اللَّهِ كَفْرًا وَأَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ
این آیه مدنی است.

در حق کسانی که در شجره خبیثه وارده شده اند می گوید: آیا ندیدی و نمی نگری آنانکه نعمتهای خدا را با ناسپاسی تبدیل به کفران کرده اند و چون در نعمت ناسپاسی کردند نعمت از دست ایشان رفت؟ و نیز آیا ندیدی آن کسانی که اهل مکه قدر نعمت حضرت رسول ﷺ و وجود مبارک او را ندانستند و سرانجام او را از مکه بیرون کردند چه بی مقدار و خوار و ذلیل گشتند؟ بعضی از آنها در جنگ بدر کشته شدند و بعضی هم مغلوب و شکست خورده شدند.

جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيُسَكُّ الْقَرَارُ ﴿٢٩﴾

جهنمی است که بدان وارد می شوند و بد قرارگاهی است. (۲۹)

جَهَنَّمَ

جَهَنَّمَ: عطف بیان است یعنی آن دارالبوار جهنمی است.

يَصْلَوْنَهَا

که بدان وارد شوند (بدان دارالبوار، جهنم).

وَيُسَكُّ الْقَرَارُ

و دوزخ قرارگاه بدی است که اهل شجره خبیثه بدان داخل شوند.

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَدَادًا لِيُضِلُّوهُ عَنْ سَبِيلِهِ ۖ قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ ﴿٣٠﴾

برای خدا مانندها پنداشتند تا [کسان را] از راه وی گمراه کنند بگو بهره مند شوید و به لذات دنیوی مشغول باشید و سرانجام تان جهنم است. (۳۰)

وَجَعَلُوا لِلَّهِ أَدَادًا لِيُضِلُّوهُ عَنْ سَبِيلِهِ ۖ

وَجَعَلُوا: فعل ماضی - و: فاعل - أَنْدَادًا: مفعول به

و برای خدا همانندهایی قائل شدند و آن بتان را پرستش و عبادت کردند و آنان را خدا نام گذاشتند و بدین طریق مردمان را از راه خدا که همان راه حق و مستقیم است گمراه کردند.

قُلْ تَمَتَّعُوا فَإِنَّ مَصِيرَكُمْ إِلَى النَّارِ

امر در معنای تهدید آمده است، می‌گوید:

ای پیغمبر ﷺ! به آنان بگو که از این دنیای فانی و زودگذر بهره ببرید زیرا که بازگشت شما به سوی آتش دوزخ است که آن بدجایگاهی است.

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ

يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ ﴿۳۱﴾

[ای رسول!] به بندگان من که ایمان آورده‌اند بگو از آن پیش که روزی بیاید که در آن نه معامله باشد و نه دوستی، نماز کنند و از آنچه روزیشان داده‌ایم پنهان و آشکارا انفاق کنند. (۳۱)

قُلْ لِعِبَادِيَ الَّذِينَ ءَامَنُوا يُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ

يَوْمٌ لَا بَيْعٌ فِيهِ وَلَا خِلَالٌ

يُقِيمُوا: فعل مضارع - (و) فاعل - الصَّلَاةَ: مفعول به

بعد از آگاهی و تنبیه کافران و سرانجام کار و جایگاه ایشان خداوند مؤمنین مخلص را آگاه می‌کند که آنها کاملاً بیدار و هشیار باشند، و اجازه ندهند در پرستش خدای یکتا خدش‌های وارد شود می‌گوید: ای محمد ﷺ به بندگان مؤمن مخلص من بگو، باید نماز را به صورت شایسته با رعایت ارکان آن به جای آورند و از آنچه که برای آنها بخشیده‌ام نفقه کنند (زکات دهند) پیش از آنکه روزی فرا رسد که در آن معامله و داد و ستدی نباشد و در آن دوستانی نباشند و از ایشان سود ببرند بلکه در آن روز اغلب دوستان دشمن گردند.

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ

رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفَلَكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرٍ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ ﴿۳۲﴾

خدای یکتاست که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی نازل کرد و با آن میوه‌ها را برای روزی شما پدید آورد و کشتی را به خدمتان گماشت که باذن خدا به دریا می‌رود و جویها به خدمت شما گماشت. (۳۲)

اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ

رِزْقًا لَكُمْ

لفظ **اللَّهُ** : مبتدا - **الَّذِي** : خبر - **وَأَنْزَلَ** : فعل ماضی - (هو) فاعل - **مَاءً** : مفعول به

خداوند آسمانها و زمین را و آنچه که در آن است بیا فرید و از آسمان آبی فرو فرستاد یعنی باران، پس بوسیله آب آن باران از انواع میوه‌ها برای شما روزی قرار داد تا بدین طریق روزگار بگذرانید.

وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِي

سَخَّرَ : فعل ماضی - فاعل (هو) - **الْفُلْكَ** : مفعول به

و برای شما کشتی را مسخر گردانید تا اینکه به فرمان او، طبق خواسته‌ی شما هر جا که می‌خواهید راه می‌رود. و آن را در جهت مصالح و منافع خود به کار می‌گیرد.

وَسَخَّرَ لَكُمُ الْأَنْهَارَ

سَخَّرَ : فعل ماضی، فاعل (هو) - **الْأَنْهَارَ** : مفعول به

و برای شما رودخانه را مسخر گردانید تا از آن در زراعت و آشامیدن بهره‌ی کاملی ببرید.

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ **وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ** ۳۳

و نیز خورشید و ماه را به خدمت شما گماشت که پیوسته روانند و شب و روز را بخدمت شما گماشت. (۳۳)

وَسَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبَيْنِ

سَخَّرَ : فعل ماضی - (هو) فاعل - **الشَّمْسَ** : مفعول به - **دَائِبَيْنِ** : حال

و خورشید و ماه را برای شما مسخر گردانید که دائماً در حال چرخش است برای سود بردن و گرما از آن بهره می‌برید.

وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ

وَسَخَّرَ : فعل ماضی - فاعل (هو)

و نیز برای شما شب و روز را مسخر گردانید که بدنبال یکدیگر می‌آیند تا در روز به کسب و کار مشغول شوید و در شب به استراحت بپردازید.

خاقانی گفت:

منزل شب را تو دراز آوری روز فرو رفته تو باز آوری

وَأَتَاكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنْ الْإِنْسَانَ
ظَلُمٌ كَفَّارٌ ۳۴

و هر چه خواستید بشما عطا کرد اگر خواهید نعمت خدا را بشمارید شماره کردن آن نتوانید که انسان ستم پیشه و ناسپاس است. (۳۴)

وَأَتَاكُم مِّن كُلِّ مَآسَأَلْتُمُوهُ

و بشما هر چه را که خواسته باشید داده است. یعنی آنچه بشر بدان نیازمند است داده است.

وَلِإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا

تَعُدُّوا: فعل مضارع - (و) فاعل - نِعْمَتَ: مفعول به

و اگر بخواهید نعمت‌های بی‌کران خداوند را که به فضل و کرم خود بخشیده است بشمارید قادر به شمارش آن نیستید یعنی به هیچ وجه نعمتهای خداوند تعالی را نمی‌توان شمارش کرد و شکر نعمتهای او را بجای آورد. مولانا گفت:

لا یعد این داد و لا یحصی ز تو من کلیم از بیانش شرم رو

إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ

بدرستیکه انسان هر آینه ستمگر و ناسپاس است و شکر نعمت‌های فراوان خدا را بجای نمی‌آورد و شکر گزار نیست.

در گلستان شیخ سعدی آمده است.

منت خدای را، عزوجل، که طاعتش موجب قربت است و بشکر اندرش مزید نعمت. هر نفسی که فرو می‌رود ممد حیات است و چون بر می‌آید مفرح ذات. پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که برآید؟ کز عهده شکرش بدر آید

اعلموا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور. سوره سبا/ ۱۴

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر به درگاه خدای آورد

ورنه سزاوار خداوندیش کس نتواند که بجای آورد

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ

و چون ابراهیم گفت: پروردگارا! این دیار را امن کن و من و فرزندانم را از اینکه بتان را عبادت کنیم برکنار دار. (۳۵)

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ اجْعَلْ هَذَا الْبَلَدَ آمِنًا وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ

رَبِّ: منادی - اجْعَلْ: فعل امر - (انت) فاعل - هَذَا: مفعول به - الْبَلَدَ: بدل - آمِنًا: مفعول به ثان

رؤسای قریش کفران و ناسپاسی آنها در آیه فوق «الم تر الذین بدلوا نعمه الله الآیه» بیان شد به آنها قصه‌ی ابراهیم را یادآوری می‌کند و می‌گوید که چون شما فرزندان او می‌باشید و به مجاورت کعبه الله و حرم شریف مشرف هستید و ابراهیم این کعبه را بر توحید بنیاد نهاد و به میمنت دعای او شهر مکه را آبادان گردانید آیا سزاوار است که بعد از او فرزندان او به شرک بگرایند می‌گوید:

و یاد کن آن زمانیکه ابراهیم در مناجات گفت پروردگارا! این شهر را (مکه) امن گردان و مرا و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگه دار.

رَبِّ إِنِّهِنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ ﴿٣٦﴾
 پروردگارا! [این! بتان و بت پرستان] بسیاری از مردم را گمراه کرده‌اند پس هر که پیروی من کند از من است و هر که عصیان و شرک آرد اختیارش با تو است که تو آمرزگار و رحیمی. (۳۶)

رَبِّ إِنِّهِنَّ أَضَلَّلْنَ كَثِيرًا مِّنَ النَّاسِ

حضرت رسول ﷺ فرمود: پروردگارا! این بتان بسیاری را گمراه کردند، گفته‌اند که اضلال بتهاست که شیطان در دهنهای آن بتان می‌شود و آواز می‌دهد و کافران به آن گمراه می‌شوند، آورده‌اند که حجرین ابی حجر التمیمی گفت: بوجهل در میان جمعی نشسته بود و بت خود را در کنار خود نهاده گفت. یا سیدی اهج محمد! محمد را هجو کن یعنی او را ناسزا بگو بت، محمد ﷺ را هجو کرد و ناسزا گفت آنطوری که از دهن وی آواز می‌آمد و می‌شنیدند، حضرت رسول ﷺ در مسجد نشسته بود فرشته‌ای آواز کرد که السلام علیک یا رسول الله! رسول خدا ﷺ جواب داد تو چه کسی هستی. هاتف جواب داد من فرشته‌ام این کار شیطانی است که بر دهنهای بتان سخن گفته شد. یا رسول الله ﷺ فردا به بوجهل و به آن بت گذر کن تا آن شنوی که چشمت روشن باشد رسول خدا ﷺ روز دیگر به بوجهل برگذشت و بوجهل همچنان بت در پیش خود نهاده و او را سجود می‌کرد و می‌گفت یا سیدی اهج محمد! این بار از دهن بت آن شنیدند: انی عبد الله ... تا آخر که مدح رسول الله ﷺ تمام شد، بوجهل آن بت را بر زمین زد و بشکست سپس رسول خدا ﷺ فرمود:

فَمَنْ تَبِعْنِي فَإِنَّهُ مِنِّي

ه: اسم آن - مِنِّي: جار و مجرور - (ن) وقایه، خبر آن

پروردگارا من مردم را به توحید فرا می‌خوانم پس هر کسی از ایشان از من پیروی کند، او از من است.

وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ

وَمَنْ: مبتدا جازم - عَصَانِي: فعل ماضی - (ن) وقایه - (ی) مفعول به - (هو) فاعل

و هر که از فرمان من سرپیچی کند و نافرمانی کند پس بدرستی که تو آمرزنده و رحیم هستی. با توفیق توبه ایشان را بیامری و بر ایشان رحم کنی.

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْعَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ ﴿٣٧﴾

پروردگارا! من فرزند خویش را بدره ای غیر قابل کشت نزد بیت الحرام تو، سکونت دادم. پروردگارا! تا برای تو نماز بپا کنند. پس دلهای مردم را به سوی آنها مایل کن و از میوه‌ها روزیشان ده شاید سپاس دارند. (۳۷)

رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ ذُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ عِنْدَ بَيْتِكَ الْمُحَرَّمِ

رب: منادا- ی: اسم ان - اَسْكَنْتُ: فعل ماضی، (ت) فاعل، جمله خبر ان.

پروردگارا! بدرستی که من فرزندان خود را مراد اسمعیل علیه السلام است که بعد از تولدش از هاجره در سرزمین بدون کشت و زرع در کنار خانه تو که آن را حرام ساخته‌ای سکونت داده‌ام آن زمان که ابراهیم با ساره به مصر رفتند در مصر مرد ظالمی از ظالمان روزگار بود به این مرد کافر دل کافر کیش گفتند مردی به مصر آمده و به همراه وی زنی بسیار زیبا و با جمال بغایت خوبی و نیکویی است. آن ظالم در ساره طمع کرد. کسی را به پیش ابراهیم فرستاد و او را به پیش خود خواند و گفت این زن با شما چه نسبتی دارد ابراهیم گفت او خواهر من است از ترس اینکه اگر بگوید زن من است او را هلاک کند و از وی بستاند.

گفت اگر خواهرت باشد او را آرایش کرده به سوی من بفرست تا به وی بنگرم، ابراهیم باز آمد و ساره را خبر کرد که این جبار ظالم ترا از من می‌خواهد و من از ترس هلاکت تو گفتم تو خواهر من هستی ساره بیامد، زمانیکه به پیش آن ظالم رفت ساره را بدید. خواست که دست بوی کشد، دستش خشک گشت، بدانست که کار وی عظیم‌تر از آنست که وی فکر می‌کرده پشیمان گشت چون ساره بازگشت آن ظالم آن هنگام که ساره را باز گردانید کنیزکی نیکو روی به وی داد نام او هاجر بود ساره آن کنیزک را به ابراهیم داد و گفت برای تو از من فرزند متولد نمی‌شود. این کنیزک را به تو دادم تا شاید از او برای تو فرزندی متولد شود و برای ما چشم روشنی باشد، پس به کار و همت و غیرت نیکویی که ساره کرده بود رب العالمین برای ساره از ابراهیم درس نود سالگی ساره فرزندی داد سدی و محمد بن یسار گفت: که هاجر به اسمعیل باردار شد و ساره به اسحق و هر دو به یک وقت وضع حمل کردند و هر دو فرزند با هم بزرگ شدند. و در روایتی گفته شده است که اسمعیل سیزده سال از اسحق بزرگتر بوده است.

گویند روزی ابراهیم، اسمعیل را بر دامن خود گرفت و او را نوازش بیش از اندازه کرد که از نوازش اسحق بیشتر بود ساره زمانی آن نوازش را دید خشم گرفت و گفت فرزندی که از کنیزک متولد شده بیشتر از فرزند من می‌نوازی. از سر غیرت سوگند یاد کرد و گفت که از اندام هاجر مقداری می‌برم پس از آن، از گفتن این سخن پشیمان گشت و عذر خواست ابراهیم برای کفارت سوگند فرمود هر دو گوش او را سوراخ کن، آن خود سنتی گشت در زنان که سنت حسنه و پسندیده‌ای است گفته‌اند آن زمان که اسمعیل و اسحق هر دو بهم آویختند که کودکان بهم برآویزند. ساره دیگر باره خشم گرفت و گفت ما در یک شهر با هم ساکن نمی‌شویم و از روی رشک به ابراهیم گفت که دل من چنان می‌خواهد که هاجر و پسر او اسمعیل را به جایی ببری که در آن هیچ آبی و آبادانی نباشد جبرئیل وحی آورد که هر چه ساره می‌گوید انجام دهد پس ابراهیم علیه السلام بر براقی نشسته و هاجر و اسمعیل را سوار آن کرده در مدت کوتاهی از شام بر زمین حرم مکه آمد و در وادی مکه ایشان را بی‌کس و تنها رها کرد و دعا کرد خدایا من زن و فرزند خود را در این وادی ساکن ساختم در جایی که نه آب دارد که در آن بتوان کشت

و زرع کرد و نه آبادانی پروردگارا! نزدیک خانه‌ی تو که حرام کرده شده است هاجره و اسمعیل را به تو سپردم و برگشت و گفته‌اند که چون ابراهیم از ایشان بازگشت هاجره بدنبال او رفت و گفت ای ابراهیم ما را به که و می‌گذاری و می‌سپاری؟ ابراهیم گفت الله مرا چنین فرمانی داد. هاجره گفت پس الله ما را تباه نخواهد کرد. گفته‌اند پس از آنکه ابراهیم رفت حضرت جبرئیل علیه السلام آمد و گفت تو کیستی؟ گفت: ما از اهل ابراهیم هستیم مرا و پسر مرا را رها کرد و خود برفت. و چون آفتاب برآمد و گرما سخت شد و آبی که همراه او بود تمام شد هاجره برخاست و به چپ و راست می‌دوید و در جستجوی آب بود و نمی‌یافت و پیش اسمعیل برگشت و دید او با انگشتان خود در محل چاه زمزم به جستجوی آب از زمین پرداخته است و از زمین آب جوشیده است هاجره برای خداوند سجده کرد و سنگ و شن برگرد آن چید که آب پراکنده نشود و می‌گفت ای آب فرخنده بایست و مهار شو، جبرئیل هاجر را ندا داد که مترس و بر تو مژده باد که خداوند بزودی این مکان را آباد خواهد فرمود:

گوید در این هنگام کاروانی از یمن رسید که آهنگ شام داشت و مسیر ایشان از کنار کعبه بود آنجا پرندگان را دیدند که به زمینی فرود می‌آیند و گفتند پرندگان جز در کنار آب و آبادی فرو نمی‌آیند و چون آنجا آمدند اسماعیل و هاجره و آن چشمه آب را دیدند و از او پرسیدند گفت من کنیز ابراهیم خلیل الله هستم و این کودک پسر اوست ما را اینجا گذاشته و خود به شام برگشته است.

از او اجازه گرفتند تا از آب استفاده کنند اجازه داد، آنان بعد پرسیدند آیا کسی در مورد این آب با تو ستیزه و ادعایی دارد؟ گفت نه که خداوند این را برای من و پسر من بیرون آورده است.

گفتند اگر ما همراه همسران و خاندان خود اینجا بیایم و در همسایگی و پناه شما ساکن شویم، آیا ما را از استفاده از آب منع می‌کنید؟ هاجره گفت نه، که این آب از خداوند است و آن را آفریده‌های خداوند می‌آشامند.

آنان به شهر خود برگشتند و افراد خانواده را برداشتند و همراه آنان و چهارپایان و دامهای خود به محل حرم آمدند و با او انس گرفتند.

ابراهیم بعد از مدتی که اسماعیل بزرگ شد به سوی اسماعیل به مکه برگشت و خانه کعبه را با او ساخت.

رَبَّنَا لِيُقِيمُوا الصَّلَاةَ فَاجْعَلْ أَفْعَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْهِمْ وَارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ

رب: منادی - لِيُقِيمُوا : فعل مضارع - (و) فاعل - الصَّلَاةَ : مفعول به

پروردگارا! ایشان را در مسکن لم یزرع ساکن گردانیدیم تا اینکه نماز را بر پا دارند و تو را پرستش و عبادت کنند پس دلهای بعضی از مردمان را برای زیارت خانه‌ات متوجه آنان گردان و ایشان را از میوه و دیگر محصولات بهره‌مند ساز تا شاید از محبت تو با دعا و نماز سپاسگزاری کنند.

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ وَمَا يَخْفَى عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

پروردگارا هر چه را پنهان کنیم یا عیان کنیم تو می دانی که در زمین و آسمان چیزی از خدا پنهان نیست. (۳۸)

رَبَّنَا إِنَّكَ تَعْلَمُ مَا نُخْفِي وَمَا نُعْلِنُ

ک: اسم ان - نعلم: فعل مضارع - (انت) فاعل، جمله خبر ان - ما: مفعول به
پروردگارا! بدستیکه تو آنچه را که پنهان می کنیم و آنچه را که آشکار می کنیم از امور اسمعیل و
هاجره می دانی و از صبر ساره آگاه هستی.

وَمَا يُخْفِي عَلَى اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ

و هیچ چیز بر خدای تعالی از عمل در اهل آسمانها و زمین پنهان و مخفی نیست. آری تو به احوال و
مصالح ما از خود ما داناتری و از خود ما به ما مهربان تری.

آنچه پیدا و پنهان است همه با دانش تو یکسان است

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ ﴿٣٩﴾

ستایش خدا را که با وجود پیری، اسمعیل و اسحاق را بمن بخشید که او شنوای دعاست. (۳۹)

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي وَهَبَ لِي عَلَى الْكِبَرِ إِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ

الْحَمْدُ: مبتدا - لِلَّهِ: جار و مجرور، خبر

سپاس و ستایش بر آن خدایی راست که با فضل و کرم خود در سرپیری و بزرگسالی در حالیکه از
بچه دار شدن نا امید بودم دو فرزند اسمعیل و اسحاق بمن بخشید.

إِنَّ رَبِّي لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ

رَب: اسم ان - ل: مزحلقه - لَسَمِيعُ: خبر ان - الدُّعَاءُ: مضاف الیه
بدستیکه پروردگار من شنونده و اجابت کننده دعا است چونکه دعای ابراهیم را در حق تولد
فرزندان او شنید و اجابت کرد ابراهیم گفت پروردگارا این فرزندان را از صالحین قرار بده.

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ ﴿٤٠﴾

پروردگارا! مرا و فرزندان مرا نماز گزار گردان و دعای مرا اجابت فرما. (۴۰)

رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي

رَبِّ: منادا - اجْعَلْنِي: فعل امر - ن: وقایه - ی: مفعول به - فاعل (انت) - مُقِيمَ: مفعول به ثانیه
پروردگارا! مرا برپا دارنده نماز بگردان و فرزندان مرا نیز از جمله برپادارندگان نماز قرار بده و با
برپا داشتن نماز مرا و فرزندانم را گرامی گردان.

رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ

پروردگارا! همه ی دعای مرا اجابت کن و عبادتم را بپذیر.

رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ ﴿٤١﴾

پروردگارا! روزی که حساب پیا شود، من و پدر و مادرم را با همه‌ی مؤمنان پیامرز. (۴۱)

رَبَّنَا أَغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ

پروردگارا مرا و پدر و مادر مرا و مؤمنان را پیامرز و بر آنها ببخشای آن روزیکه حساب کرده می‌شود. غالباً این دعا را هنگامی کرده بود که از مردن پدرش در حال کفر خبر نداشت و هدف این است که او را به اسلام رهنمونی کن و در روز قیامت شایسته‌ی آمرزش گردان. چون برای کافر دعا کردن شایسته نیست. والله اعلم.

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ
الْأَبْصَارُ ﴿٤٢﴾

هرگز مپندار که خدا از اعمالی که ستمگران می‌کنند، غافل است بلکه کیفر ظالمان را به تأخیر می‌افکند تا آن روزی که چشمهایشان در آن روز خیره می‌شود. (۴۲)

وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ

وَلَا تَحْسَبَنَّ : فعل مضارع مجزوم - (ن) توكيد - (انت) فاعل - لفظ الله : مفعول به - غَافِلًا : مفعول به ثانی

این آیه در معنای دوام آمده است.

و ای محمد! خدای تعالی را از آنچه ظالمان می‌کنند غافل و بی‌خبر مپندار و خداوند همه را می‌داند و در روز قیامت عقوبت خواهد کرد باید دانست که هیچ کار چه بزرگ و چه کوچک در نزد پروردگار مخفی و پنهان نیست بلکه به ظالمان مهلت می‌دهد تا از گناهان باز آیند و توبه کنند.

إِنَّمَا يُؤَخِّرُهُمْ لِيَوْمٍ تَشْخَصُ فِيهِ الْأَبْصَارُ

تَشْخَصُ : فعل مضارع - الْأَبْصَارُ : فاعل

جز این نیست که عذاب و عقوبت ایشان به روز قیامت تأخیر می‌اندازیم تا از هول و دهشت روز رستاخیز چشمانشان باز مانده و خیره بمانند.

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ وَأَفْنِدْتَهُمْ هَوَاءً ﴿٤٣﴾

[و مردمان] دیدگان بیکجا دوخته، سرها بر افروخته‌اند، چنانکه پلکشان بهم نمی‌خورد و دلهایشان به اضطراب است. (۴۳)

مُهْطِعِينَ مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ

مُهْطِعِينَ : عجله کنندگان در حالت خواری، حال - مُقْنِعِي رُءُوسِهِمْ : آنانکه سرهای خود به بالا گرفته باشند، حال - يَرْتَدُّ : فعل مضارع - طرف: چشم، پلک، فاعل می‌گوید:

در روز قیامت از فرط پریشانی و حیرت سخت چشم شان در حالت خواری به سوی بالا خیره می ماند و به هر طرفی که نگران باشند به همان سو بوده مژه بر هم نمی نهند.

وَأَقْدَمَهُمْ هَوَاءً

افده: مبتدا - هَوَاءً: خبر

و در حالیکه دلایشان از عقل و دانش تهی می گردد و از فرط خوف و دهشت به لرزه می افتد بهر حال روز قیامت برای ظالمین روز بسیار سخت و هراس انگیزی خواهد بود.

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ نُجِبْ

دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرُّسُلَ أُولَئِكَ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ ﴿٤٤﴾

[ای رسول ما!] این مردم را بترسان، روزی که عذاب موعود بیایدشان کسانی که ستم کرده اند گویند: پروردگارا! ما را تا مدتی به تاخیر افکن تا دعوت تو اجابت کنیم و پیرو پیغمبران شویم، مگر شما نبودید که پیش از این قسم خوردید که زوال ندارید. (۴۴)

وَأَنْذِرِ النَّاسَ يَوْمَ يَأْتِيهِمُ الْعَذَابُ فَيَقُولُ الَّذِينَ ظَلَمُوا رَبَّنَا أَخْرِنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ

وَأَنْذِرِ: فعل امر، فاعل (انت) - النَّاسُ: مفعول به - يَوْمَ: مفعول به ثانی

ای محمد ﷺ! مردمان اهل مکه را از روز رستاخیز که در آن عذاب سختی است بترسان در آن روز سخت آنانکه ستم کردند و ستمکار بودند و پیغمبر و قرآن را تکذیب کردند می گویند پروردگارا! عذاب ما به تاخیر بینداز و دوباره ما را به آن دنیا بفرست و مهلت ده.

نُجِبْ دَعْوَتَكَ وَتَتَّبِعِ الرُّسُلَ

نُجِبْ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - دعوت: مفعول به

تا دعوت به یکتا پرستی تو را پاسخ گفته اجابت کنیم و از پیغمبران متابعت کنیم و مسلمان شویم باین زمان اندک و هنگام قریب و نزول معجزات قرآن را که از جانب توست راست و درست بدانیم.

أُولَئِكَ تَكُونُوا أَقْسَمْتُمْ مِنْ قَبْلُ مَا لَكُمْ مِنْ زَوَالٍ

(و) اسم کان - أَقْسَمْتُمْ: فعل ماضی - تم: فاعل، جمله خبر کان

فرشتگان در جواب ایشان می گویند آیا شما قبلاً در دنیا از سوگند خورندگان نبودید که شما پابنده خواهید بود و می گفتید ما در این دنیا خواهیم بود و برای زندگی دنیوی ما پایانی نخواهد بود و روز قیامتی در کار نیست و حساب و کتابی نخواهیم داشت؟

وَسَكَنتُمْ فِي مَسْكَانٍ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَنَبَّيْتُ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ

وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ ﴿٤٥﴾

و در مسکنهای ایشان که ستم کرده بودند ساکن شدید و بشما عیان گشت که با آنها چه کرده بودیم
برای شما مثلاً زدیم. (۴۵)

وَسَكَنْتُمْ فِي مَسْكَانِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ وَتَبَيَّنَ لَكُمْ كَيْفَ فَعَلْنَا بِهِمْ
وَضَرَبْنَا لَكُمْ الْأَمْثَالَ

وَتَبَيَّنَ: فعل ماضی- فاعل محذوف- کَيْفَ: حال

این آیت از جانب پروردگار در پاسخ سؤال آنان که گفته بودند ما را به دنیا برگردان تا مسلمان شویم و متابعت پیغمبران و معجزات کتاب شما را تکذیب نکنیم آمده است.

میگوید: شما در سرزمینی ساکن شدید که در آن گذشتگان و مردمان ظالمی چون قوم عاد و ثمود و ... سکونت گزیده بودند هر چند برای آنان دلایل روشن آوردیم عبرت نگرفتند پس در حق آنان چگونه اعمال کردیم و چگونه آن اقوام ظالم را به هلاکت رساندیم آنان بر نفسهای خود ستم کردند. و برای شما آشکار شد که چگونه در حق آنان عمل کردیم و شما آثار قدرت عذاب هولناک را از آنان شنیدید و آثار و بقایای آن عذاب را مشاهده کردید و از حال وضع ایشان (پیشینیان) برای شما مثالها آوردیم تا عبرت گیرید ولی پند پذیر نبودید.

وَقَدْ مَكْرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ
الْجِبَالُ

و نیرنگ خویش بکردند و [سزای] نیرنگشان نزد خداست و گرچه از نیرنگشان کوهها هموار گردد. (۴۶)

وَقَدْ مَكْرُوا مَكْرَهُمْ وَعِنْدَ اللَّهِ مَكْرُهُمْ

مَكْرُوا: فعل ماضی، (و) فاعل- مَكْرَهُمْ: مفعول مطلق

ای پیغمبر ﷺ! امتها و جهان داران پیشین به پیغمبران و رسولان خود کافر شدند و به ایذا و رنجش آنان پرداختند همچنانکه مشرکان مکه به تو کافر می شوند و در قتل و نابودی تو نقشه ها می کشند و آن مکرها و نقشه ها و کفر ایشان در نزد خداوند ثابت و مشخص است و خداوند آنچه را که پوشیده است می داند و می بیند تا اینکه در قیامت چگونه ایشان را عقوبت کند.

وَإِنْ كَانَ مَكْرُهُمْ لِتَزُولَ مِنْهُ الْجِبَالُ

ل: حجود- لِتَزُولَ: فعل مضارع- الْجِبَالُ: فاعل

و ایشان هر چند با مکر بکوشند و در حق تو نیرنگ کنند و نقشه بکشند تا تو را از جای ببرند و میدان را برای آنها خالی بگذاری قادر نیستند کوه را از جای بجنبانند یعنی کار دین اسلام و نبوت مصطفی ﷺ همچون کوه استوار و پابرجاست مکر وی و تدبیر و نقشه ایشان در آن بی تأثیر خواهد بود که رب العزه وعده داد که این دین اسلام بر همه ی دینها غالب است و مصطفی ﷺ بر دشمنان چیره و غالب خواهند بود.

هست باد مکر ایشان کهریائی
کی تواند کوه را بردن ز جای
مولانا گفت:

کرد وصف مکرهاشان ذوالجلال
لتزول منه اقلال الجبال

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفَ وَعْدِهِ رُسُلُهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ ﴿۴۷﴾

مپندار که خدا از وعده خویش با پیغمبرانش تخلف کند که خدا نیرومند و انتقام گیر است. (۴۷)

فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلَفَ وَعْدِهِ رُسُلُهُ

تصور مکنید که خداوند با پیغمبران خود خلاف وعده می کند و سرانجام کار آنان پیروزی است و سرانجام کار کافران شکست است.

إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ

لفظ الله: اسم ان - عزیز: خبر ان - ذو: خبر ان ثانی

بدرستی که خدای تعالی عزیز و غالب و چیره بر هر کاری است و از کافران و مشرکان انتقام گیرنده است.

يَوْمَ يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿۴۸﴾

روزی که زمین به زمین دیگر بدل شود و آسمانها نیز، و [مردم] در پیشگاه خدای یکتای مقتدر حاضر شوند. (۴۸)

يَوْمَ يُبَدِّلُ الْأَرْضَ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتِ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ

بُذِلَ: فعل مضارع مجهول - الْأَرْضِ: نایب فاعل - غَيْرَ: مفعول

روزی که زمین به زمین دیگر بدل کرده شود و آسمانها به آسمانی دیگر بدل گردد یعنی رستاخیز، در آن روز آنان از گورها سر در آورده در پیشگاه خداوند یکتای قهار و مسلط بر همه چیز و حسابرس عموم مخلوقات حضور می رسانند و اعمال نیک و بد خود را می نمایانند تا به حساب آنان رسیدگی شود.

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ ﴿۴۹﴾

در آن روز گناهکاران را بینی که با غلها بهم بسته شده اند. (۴۹)

وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ مُّقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ

وَتَرَى: فعل مضارع - (انت) فاعل - الْمُجْرِمِينَ: مفعول به - مُّقَرَّنِينَ: حال

و در آن روز تبهاران و گناهکاران یعنی مشرکان را بهم بسته در غل و زنجیر مو بینی به جهت کفرشان این عذاب را خواهند دید و خواهند چشید.

سَرَابِلُهُمْ مِّنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهَهُمُ النَّارُ ﴿۵۰﴾

پیراهنشان از قیر است و آتش چهره هایشان را پوشانیده است. (۵۰)

سَرَابِيْلُهُمْ مِّنْ قَطِرَانٍ وَتَغْشَىٰ وُجُوهُهُمْ النَّارُ

سَرَابِيْلُهُمْ : جمع سربال، پیراهن - قَطِرَانٍ : ماده شبیه قیر

پیراهن‌های ایشان مثل قیر سیاه است و چهره‌های ایشان را آتش می‌پوشاند یعنی آتش سر و صورت‌های ایشان را فرا می‌گیرد و آنان را عذاب می‌دهد. چونکه چهره‌ی زیباترین و نمایان‌ترین عضو بدن یک انسان است همچنانکه قلب گرمی‌ترین عضو باطنی بدن یک انسان می‌باشد اگر با سوختن آتش چهره‌ی او تبدیل به رنگ سیاه شود. آن شخص بسیار زشت نمایان می‌شود که بین قطران و سیاه شده چهره ارتباط ظاهری وجود دارد که نهایتاً زشتی و بدریختی چهره را بدنبال دارد که نفرت انگیز است.

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٥١﴾
تا خدا هر که را هر چه کرده است سزا دهد که خدا تند حساب است. (۵۱)

لِيَجْزِيَ اللَّهُ كُلَّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ

لِيَجْزِيَ : فعل مضارع منصوب - لفظُ اللَّهِ : فاعل - كُلٌّ : مفعول به - مَّا : مفعول به

و قوع این کار یک امر یقینی است و آن را دور مپندارید و در هنگام حسابرسی هیچ درنگی نیست و خداوند در این روز هر کسی را به جزای اعمال خود می‌رساند بر حسب آنچه که در دنیا کسب کرده است جزا داده خواهد شد.

إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ

لفظُ اللَّهِ : اسم ان - سَرِيعُ : خبر ان

بدرستی که خداوند بر بندگان خود سریع الحساب است که حتی کوچکترین اعمال از نظر او دور نیست و بدون جزا نخواهد ماند.

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ، وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ ﴿٥٢﴾

این برای مردم بلاغی است تا بدان بیم یابند و بدانند که او خدائی یگانه است و تا صاحبان خرد اندرز گیرند. (۵۲)

هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذَرُوا بِهِ، وَلِيَعْلَمُوا أَنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ وَلِيَذَّكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ

هَذَا : مبتدا - بَلَاغٌ : خبر

این قرآن برای مردمان کافی است که بوسیله آن پند داده شوند بوسیله آن ترسانده شوند تا اینکه بدانند براستی خداوند یکتا و بی‌همتا است و شریکی بر او نیست. هر آینه که باید صاحبان خرد از آن پند گیرند و امر به معروف و نهی از منکر کنند و با این کار خویشان را از آتش دوزخ دور ساخته و خود را به بهشت رسانند.

سوره الحجر

سوره الحجر - سوره الحجر مکی است و نود و نه آیت می باشد. و حجر وادی است که در میان مدینه و شام و اصحاب حجر، قوم ثمودند. و سوره حجر بیشتر در محور اثبات توحید، نبوت و معاد می باشد. این سوره دارای نود و نه آیه می باشد.

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
از شر شیطان رانده شده به خدای یگانه و یکتا پناه می برم.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
به نام خداوند بخشنده مهربان

الرَّ تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْءَانٍ مُبِينٍ ﴿١﴾
الف، لام، را، این آیه های کتاب خدا و قرآن آشکار کننده است. (۱)

الر

الف - لام - را

منم خدای دانا می دانم و می بینم یعنی آنچه که در عرش است یا خاک می دانم و گفتار و کردار شما را می بینم.

تِلْكَ ءَايَاتُ الْكِتَابِ وَقُرْءَانٍ مُبِينٍ

تِلْكَ : مبتدا - ءَايَاتُ : خبر

این آیات کتاب خداوند تبارک و تعالی است، کتاب قرآن که آشکارکننده ای احکام است. راه راست را از گمراهی آشکار می کند و نشان می دهد که راه چیست و چاه کدام است آیات کتابی است جامع و عظیم القدر و وجوه اعجاز آن واضح و آشکار و شگفت آور و جداکننده حق از باطل است.

رُبِمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿٢﴾

چه بسا کسانی که کافرنند، آرزو کنند کاش مسلمان بودند. (۲)

رُبِمَا يَوَدُّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ كَانُوا مُسْلِمِينَ

چه بسا کافران چه در وقت مرگ یا در عذاب قبر یا روز حشر و نشر در دوزخ آرزو کنند و بگویند ای کاش ما مسلمان می بودیم چه این آرزو در گذشته باشد چه در آینده چنین آرزویی را در سر پیروارند این وعده عذاب بهر حال بودنی و راست است.

ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْمَلُونَ ﴿٣﴾

[ای رسول!] بگذار این کافران بخورند و از لذات حیوانی برخوردار شوند و به آرزوی دراز سرگرمشان کند، زود باشد که بدانند. (۳)

ذَرَّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْمَلُونَ

ذَرَّهُمْ: فعل امر - هُمْ: مفعول به - (انت) فاعل

این یک امر تحقیر است یعنی کافران را رها کنید و بگذارید در دنیا تا بخورند و از مال و منال بهره مند شوند و آن آرزو ایشان را مشغول گرداند و آرزوی طول و دراز داشته باشند پس زود باشد که بدانند وعده ما حق و راست و بودنی است و جزای کردار و گفتار خود را خواهند دید. در حدیث شریف از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند: «شخص پیر دلش در دو چیز جوان است، یکی: حب دنیا و دیگری آرزوی دراز».

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ ﴿٤﴾

و ما هیچ دهکده ای را هلاک نکردیم مگر آنکه مکتوبی معین داشت. (۴)

وَمَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرِيَةٍ إِلَّا وَلَهَا كِتَابٌ مَعْلُومٌ

لَهَا: جار و مجرور خبر مقدم - كِتَابٌ: مبتدا مؤخر

این آیت در جواب قریش است که گفته بودند از آسمان بما عذاب فرست و بدین ترتیب در عذاب و هلاک عجله داشتند. پروردگار جهانیان گفت:

ما هرگز اهل شهری و روستائی را هلاک نکردیم مگر اینکه برای هلاک ایشان وقتی معین نوشته شده بود در آن وقت معین هلاکشان کردیم تا به آن وقت موعود نرسند ایشان را هلاک نمی کنیم.

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا وَمَا يَسْتَعْجِرُونَ ﴿٥﴾

هیچ امتی از اجل خویش پیشی نمی گیرد و عقب نمی افتد. (۵)

مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلُهَا وَمَا يَسْتَعْجِرُونَ

هیچ گروهی و امتی در هلاک خود پیشی نگرفت و هیچ اجلی پیش از وقت معین به

وقوع نیفتاد. شیخ سعدی گفت: دو چیز محال عقل است خوردن بیش از رزق مقسوم و مردن پیش از وقت معلوم و نیز در سوره یونس آیه ۴۹ آمده است *اِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ*. زمانی اجلشان فرا رسد لحظه‌ای تأخیر نمی‌کند و لحظه‌ای پیش نمی‌افند.

روزی حضرت سلیمان علیه السلام با یکی از ندیمان خود نشسته بود ملک الموت حاضر شد و تند و تیز به ندیم سلیمان نگاه کرد. آن ندیم به سلیمان گفت از نحوه‌ی نگاه این شخص ترسیدم که به باد فرمان دهید تا مرا به هندوستان برد حضرت سلیمان به باد دستور داد و او را به هندوستان برد وقتی که به هندوستان رسید دید در آنجا ملک الموت حاضر بود و جانش گرفت و به پیش سلیمان برگشت وقتی که سلیمان سؤال کرد به چه علت به تندی به دوست ما نگرستی ملک الموت گفت عجب داشتم کار خدا را که من جان ایشان را چند لحظه بعد باید در هندوستان می‌گرفتم و ایشان در اینجا نشسته بود و به کار خدا تعجب کردم وقتی که به هندوستان رسیدم آنجا بود و جانش بگرفتم.

مولانا گفت:

ساده مردی چاشتگاهی در رسید	در سرای عدل سلیمان در دوید
رویش از غم زرد و هر دو لب کبود	پس سلیمان گفت ای خواجه چه بود
گفت عزرائیل در من اینچنین	یک نظر انداخت پر از خشم و کین
گفت هین اکنون چه می‌خواهی بخواه	گفت فرما باد را ای جان پناه
تا مرا زینجا به هندوستان برد	بو که بنده کان طرف شد جان برد
باد را فرمود تا او را شتاب	برد سوی خاک هندستان بر آب
چون به امر حق به هندستان شدم	دیدمش آنجا و جانش بستدم

وَقَالُوا يَتَّيْنَاهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ ﴿٦﴾

گویند: ای کسی که قرآن بدو نازل شده! بی‌گفت و گو تو دیوانه‌ای. (۶)

وَقَالُوا يَتَّيْنَاهَا الَّذِي نَزَّلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ إِنَّكَ لَمَجْنُونٌ

ای: منادا-ها: تنبیه- الَّذِي: بدل- نَزَّلَ: فعل ماضی مجهول- الذِّكْرُ: نایب فاعل

و کفار عرب این سخن از روی استهزاء گفتند که ایشان اعتقاد نداشتند که کتاب آسمانی به وی فرو می‌آید چون به رسالت پیغمبر ایمان نداشتند گفتند یا محمد! بدرستی که تو دیوانه‌ای که تو ما را از دین آباء و اجدادمان برمی‌گردانی و می‌خواهی که از تو بدون دلیل و برهان متابعت کنیم. آنگه دلیل و برهان خواستند.

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٧﴾

اگر راست می‌گویی چرا فرشتگان بما نازل نمی‌شوند؟ (۷)

لَوْ مَا تَأْتِينَا بِالْمَلَكَةِ إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

کافران قریش گفتند: ای محمد ﷺ اگر راست می‌گویی که من پیغمبر خدایم پس چرا با خود فرشتگان نیاوردی تا بصدق و راستی تو گواهی می‌دادند و در اینصورت ما نیز متابعت تو می‌کردیم؟ رب العالمین در جواب ایشان گفت:

مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ ﴿٨﴾
 ما فرشتگان را جز به حق نازل نمی‌کنیم و آن وقت دیگر مهلت نیابند. (۸)
 مَا نُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا كَانُوا إِذَا مُنْظَرِينَ
 نُنَزِّلُ: فعل مضارع - (نحن) فاعل - الْمَلَائِكَةُ: مفعول به

ما فرود نمی‌آوریم فرشتگان آسمان را مگر به مرگ ایشان، حق در اینجا مرگ است. و آن زمانیکه فرشتگان را به سوی ایشان فرستادیم دیگر مهلت نخواهند داد و قبض روح خواهند کرد و به عذاب سخت گرفتار خواهند نمود.

إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿٩﴾
 ما، خودمان، این قرآن را نازل کرده‌ایم و ما از آن محافظت می‌کنیم. (۹)
 إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ

(نا) اسم آن - نَحْنُ: مبتدا - نَزَّلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل، جمله خبر - جمله‌ی نحن نَزَّلْنَا: خبر آن
 پروردگار جهانیان فرمود: ما قرآن را که باعث شرافت انسانهاست فرو فرستادیم و آن را نگهدار و نگاهدار هستیم کسی از ابلیس و شیاطین و جن و انسان قادر نیستند در قرآن اضافه کنند و یا آن را نقصان نمایند.
 مولانا گفت:

مصطفی را وعده کرد الطاف حق	گر بمیری تو نمیرد این سبق
من کتاب معجزات را رافعم	بیش و کم کن را ز قرآن ما نعم
من ترا اندر دو عالم حافظم	طاغیان را از حدیث دافعم
کس نتاند بیش و کم کردن درو	توبه از من حافظی دیگر مجو
رونقت را روز روز افزون کنم	نام تو بر زر و بر نقره زخم
منبر و محراب سازم بهر تو	در محبت قهر من شد قهر تو
چاکرانت شهرها گیرند و جاه	دین تو گیرد ز ماهی تا بماه
تا قیامت باقیش داریم ما	تو مترس از نسخ دین ای مصطفی

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ ﴿١٠﴾
 پیش از تو نیز به فرقه‌های گذشتگان [پیغمبران] فرستادیم. (۱۰)
 وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي شِعَابِ الْأَوَّلِينَ

می‌گوید بتحقیق قبل از تو ای محمد ﷺ! به اقوام گذشتگان رسولان فرستادیم آنان نیز پیغمبران پیشین را تکذیب کردند و استهزاء نمودند این تکذیب و استهزاء در حق تو یک پدیده‌ی نوی نیست پس تو از استهزاء و تکذیب مشرکان قریش اندوهگین مباش.

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ ﴿١١﴾

ولی هیچ رسولی بر این مردم [نادان] نمی‌آید جز آنکه به استهزای او می‌پردازند. (۱۱)

وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِءُونَ

و به آن اقوام گذشته پیغمبری نیامد مگر اینکه از روی عناد و ستیزه جویی و کبر رسول را استهزاء می‌کردند ای رسول! همچنانکه قوم قریش بر تو استهزاء می‌کنند و تو در بین پیغمبران استثنا نیستی.

كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ﴿١٢﴾

بدینسان آن را [تردید را] در دل بدکاران راه می‌دهیم. (۱۲)

كَذَلِكَ نَسْلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ

در دل آنکسانی که از گناه دست نکشند در دل‌هایشان عادت استهزاء و تکذیب و تردید را جای می‌دهیم، و قتی که از راه گوش به دل‌هایشان وحی الهی وارد شود با تکذیب و استهزاء همراه خواهد بود.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ ﴿١٣﴾

قرآن را باور ندارند و آئین گذشتگان چنین بوده است. (۱۳)

لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ وَقَدْ خَلَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ

خَلَتْ: فعل ماضی - سُنَّةٌ: فاعل

آنان به قرآن ایمان نمی‌آورند بدرستی که سنت الهی در هلاک پیشینیان چنین رفته است که با استهزاء و تکذیب پیغمبران به هلاکت برسند و این وعید از برای اهل مکه است که پیغمبر و قرآن را تکذیب می‌کنند باید در انتظار عذاب و هلاکت همچون گذشتگان باشند و سرانجام متمردين هلاکت و رسوائی است.

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ ﴿١٤﴾

اگر دری از آسمان به ایشان بگشائیم تا دائم بر آسمانها بالا روند. (۱۴)

وَلَوْ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا مِّنَ السَّمَاءِ فَظَلُّوا فِيهِ يَعْرُجُونَ

(و) اسم ظل - يَعْرُجُونَ: عروج کنند، فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر ظل

و اگر برای آن مشرکان دری از آسمان در مقابل درخواستشان بگشائیم و از در آسمانها صعود کنند و برگردند و فرشتگان و عجائب آسمانها را با چشم خود ببینند باز هم این ستیزه جویان تسلیم حق نمی‌شوند.

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ ﴿١٥﴾

گویند: ما را چشم بند کرده‌اند، بلکه ما گروهی جادو زده‌ایم. (۱۵)

لَقَالُوا إِنَّمَا سُكِّرَتْ أَبْصَارُنَا بَلْ نَحْنُ قَوْمٌ مَسْحُورُونَ

سُكِّرَتْ: چشم بندی کرد، فعل ماضی مجهول - أَبْصَرْنَا: نایب فاعل
بلکه آن ستیزه جویان از نهایت دشمنی خواهند گفت:

حتماً ما را چشم بندی کرده‌اند و این چنین چیزی اصلاً حقیقت ندارد بلکه ما قومی جادو کرده شدگانیم یعنی محمد ﷺ ما را مسحور و جادو گردانیده است.

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ ﴿١٦﴾

در این آسمان برجها کردیم و آنها را برای بینندگان بیاراستیم. (۱۶)

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَزَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ

بدرستیکه ما بروج دوازده گانه و یا منازل آفتاب و ماه یا قصرهای آسمانی و سیارات هفتگانه را در آسمان آفریدیم. تا این که انسان‌ها از منافع آن برخوردار گردند چونکه برای یافتن راه‌های خشکی و دریا، و نیز برای شناخت وقت‌ها و زمان‌ها و امور بسیار دیگری می‌توان از آن بهره برد. و آسمانها را با ستارگان و سیارات بیاراستیم و زینت دادیم بدانکه به عبرت به آن نگرند و حق و حقیقت را بیابند و به وجود صانع پروردگار توانا پی ببرند.

وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ ﴿١٧﴾

و از همه شیطان‌های مطرود، محفوظش داشتیم. (۱۷)

وَحَفِظْنَاهَا مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ

وَحَفِظْنَاهَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ها: مفعول به

ما در آسمان برجهای نجومی بوجود آورده‌ایم و شیاطین در کارهای آسمانی هیچ دخالتی ندارند و آن بروج نجومی را از حيله همهی شیطان‌های رانده شده محفوظ داشته‌ایم.

آن شیاطین بر عنان آسمان
نشوند آن بر سر لوح غیب دان
خاقانی گفت:

جز تو فلک را خم دوران که داد
دیگ جسد را نمک جان که داد
چون قدمت بانگ بر ابلق زند
جز تو که یارد که انالحق زند

إِلَّا مَنْ أَسْرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ ﴿١٨﴾

مگر آنکه استراق سمع کند و تیر شهاب روشن شعله آسمانی او را تعقیب کند. (۱۸)

إِلَّا مَنْ أَسْرَقَ السَّمْعَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ

اما هر شیطانی که بخواهد به آسمان صعود کند و دزدکی به سخنان فرشتگان گوش فرا دهد یعنی سخنان فرشتگان را بشنود پس ستاره روشن و درخشان (شهاب) بدنبال او در آید و او را بسوزد. مولانا گفت:

ذکر حق کن بانگ غولان را بسوز چشم نرگس را ازین کرکس بدوز

در حدیث شریف در صحیح البخاری آمده است که:

از ابوهریره رضی الله عنه به نقل از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله روایت است که فرمودند: «چون خداوند متعال در آسمان امری را صادر نماید، ملائکه بالهای خود را به نشانه‌ی فرمان برداری بهم می‌زنند، [و صدای بالهای شان] مانند زنجیری است که به سنگ کوبیده می‌شود، چون اضطراب دلشان آرام گیرد می‌پرسند: پروردگار شما چه فرموده است؟ می‌گویند: حق را گفته و او از همه بلند مرتبه و بزرگتر است.

آنهاییکه استراق سمع می‌نمایند یکی بالای دیگری قرار داشته و این سخن را می‌شنوند، و بسا می‌شود که شهاب پیش از آنکه آن مسترق سمع، سخنی را که شنیده است برفیق خود برساند، به او اصابت کرده و او را می‌سوزاند، و گاهی هم می‌شود که شهاب به وی اصابت نمی‌کند، و آن کسی که استراق سمع نموده است سخنی را که شنیده است به دیگری که در پایین تر از وی قرار دارد، انتقال می‌دهد، و باز او به دیگری که بعد از وی قرار داد انتقال می‌دهد، تا اینکه به همین شکل، سخنی را که شنیده‌اند به زمین انتقال داده و اخیرا به ساحر و جادوگر می‌رسانند.

[ساحران و جادوگران] با آن سخنی که شنیده‌اند صد دروغ را یکجا کرده [و به مردم خبر می‌دهند]، اگر سخن‌شان راست شد، کسانی که آن سخن را شنیده‌اند می‌گویند: مگر [آن جادوگر] فلان روز برای ما نگفت که در فلان روز چنین و چنان خواهد شد؟ و آنچه گفته بود راست بر آمد، ولی در واقع این همان کلمه‌ای است که در اصل از آسمان شنیده شده است.

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ ﴿١٩﴾

و زمین را بگسترديم و در آن کوهها فکندیم و همه چیزهای مناسب در آن برویانیدیم. (۱۹)

وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا وَالْقَيْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ

وَالْقَيْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - رَوَاسِيَ : مفعول به

و ما زمین را بر روی آب از زیر خانه کعبه بگردانیدیم و در زمین کوههای سربه فلک کشیده و پابرجا و محکم برافراشته‌ایم و در این زمین از هر چیزی که خواستیم و تقدیر کردیم رویانیدیم و بوجود آوردیم این زمین را بر وزنی و معیاری که هیچ کس قادر به زیادی یا نقصان آن نیست باز کشیدیم این چه زمین است که عرش برین رشک برد با همه رفعت بدین.

چونکه نیم محرم دیوار تو می‌نگرم بر در و دیوار تو

آنکه شرف یافت بیدار تو جان چه بود تا کند ایثار تو

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُمْ بِرَزَاقِينَ ﴿٢٠﴾

و در آنجا برای شما و برای کسانی که شما برای آنها روزی نمی‌دهید لوازم معیشت قرار دادیم. (۲۰)

وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعِيشَ وَمَنْ لَنْتُمْ لَهُ رِزْقَيْنَ

وَجَعَلْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - مَعِيشَ : مفعول به

و برای شما در زمین آنچه از وسایل زندگی انسان باشد از قبیل گیاهان و معادن و غیره قرار دادیم نه تنها برای استفاده انسانهاست بلکه برای همه‌ی موجودات زنده و مخلوقات که شما روزی آنها را نمی‌دهید و از اختیار شما خارج‌اند در آن است.



وَلَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ (۲۱)

هر چه هست، خزینه‌های آن نزد ماست و آنرا جز به اندازه معین نازل نمی‌کنیم. (۲۱)

وَلَنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ

خزینه‌های آب و باران که اصل همه‌ی چیزها و مایه‌ی همه گیاهان و میوه‌هاست به نزد ماست و در حکم و فرمان ماست و روزی همه خلق در دست و در اختیار ماست.

وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ

نُنْزِلُهُ : فعل مضارع - هـ : مفعول به - (نحن) فاعل

و این آب آسمان است که از آسمان به فرمان حق در ابر آید، آنگاه از ابر به زمین آید، قطرات آن بر شمرده و هنگام بارش باران می‌داند که هر قطره‌ای در کجا به زمین فرو آید و اندازه و مقدار آن را معین می‌کند که در آن چیزی نیفزایند و از آن چیزی نگاهند. در این آیه مبارکه نیز معجزه‌های بزرگ دیده می‌شود که علوم جدید در صدد دسترسی بر آنهاست.



أَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوْفِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ (۲۲)

بادها را آبتن کنان فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم و از آن سیرابتان کردیم، و شما ذخیره کنان آن نبودید. (۲۲)

وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوْفِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ

وَأَرْسَلْنَا : فعل مضارع - (نا) فاعل - الرِّيحَ : مفعول به - لَوْفِحَ : حال

و فرستادیم از آسمان بادهای بارانی، ابرهایی که باران را هستند تا از آن باران فرود آید، و با آن آب شما را سیراب می‌گردانیم و آنگاه آب در چشمه، رود، کاریز و چاه گردآمده تا از آن برای نوشیدن و برای حیوانات و مزارع استفاده کنید.

وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ

أَنْتُمْ : اسم ما - ب : حرف جز زائد - بِخَازِنِينَ : خبر ما

و شما آن فرو فرستاده شده را نگهدارنده و محافظ در چاه و چشمه و رودها و کاریزها نیستید همچنانکه قادر به منع آب باران نیستید آن را تمام کننده و پایان برنده هم نیستید.

وَلِإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي ۖ وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ ﴿٢٣﴾

و ماينم که زنده کنيم و بميرانيم و ما [پس از مرگ همه] باقی می مانيم. (۲۳)

وَلِإِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِي ۖ وَنُمِيتُ وَنَحْنُ الْوَارِثُونَ

(نا) اسم آن - وَنَحْنُ : مبتدا - نُحْيِي : فعل مضارع - (نحن) فاعل، جمله خبر - جمله نحن نُحْيِي : خبر آن و بدرستیکه ما در بعث و نشر زنده می گردانيم و در دنیا می میرانيم و وارث جهان می باشيم يعنی خدای يگانه با صفات کامل خود باقی می ماند همه ی مخلوقات و جانداران در روز رستاخيز که اسرافيل در صور خود بدمد خواهند مرد جز الله تعالى.

سیدی، شاعر ترکمن گفت: *أول اسرافيل چالسه صوری حق دان باشقه جاندار قالماز*، يعنی زمانیکه اسرافيل در صور خود بدمد غير از حق تعالى در روی زمین جانداري باقی نمی ماند.

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ ﴿٢٤﴾

و بی گمان از پيش رفتگان شما را می شناسيم و قطعاً پس ماندگان را نیز شناسيم. (۲۴)

وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ

عَلِمْنَا: فعل ماضی، نا (فاعل) - الْمُسْتَقْدِمِينَ : مفعول به

و بتحقيق ما دانسته ايم که جهان داران و اقوام پيشينيان چه حال و وضعی داشتند و نیز حال و وضع پسینيان را که چه بوده اند و چه کرده اند و تا قیامت چه خواهند کرد می دانيم.

وَلِإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ ﴿٢٥﴾

پروردگار تو است که محشورشان می کند که او فرزانه و داناست. (۲۵)

وَلِإِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَحْشُرُهُمْ

رب: اسم آن - هُوَ : مبتدا - يَحْشُرُهُمْ : فعل مضارع، فاعل (هو) - هم: مفعول به

بدرستیکه پروردگار تو متقدمين و متاخرين همه را در روز قیامت جمع می کند و پاداش هر یک را به مقتضای اعمالی که در دنیا انجام داده اند به آنان می دهد.

إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ

ه: اسم آن - حَكِيمٌ : خبر آن - عَلِيمٌ : خبر آن ثانی

بدرستیکه او حکيم و داناست آشکار و نهان را می داند و به مقتضای اعمال انسانها حکم می کند و حکم به حق می دهد و کسی قادر نیست حکم او را دفع و یا تبدیل نماید و دانش او نیز بر همه چیز فراگیر است پس چگونه کافران به او کفر می ورزند؟!

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ مِنْ حَمَءٍ مَسْنُونٍ ﴿٢٦﴾

انسان را از گل خشک، از گل سیاه بو گرفته، بساختيم. (۲۶)

وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ مِنْ حَمَءٍ مَسْنُونٍ

صَلْصَلٍ: گل خشکیده- حَمَءٍ: تیره رنگ- مَسْنُونٍ: گندیده و بو داده

و بدرستی که انسان را یعنی حضرت آدم علیه السلام را از گل خشکیده و تیره رنگ و بو گرفته آفریدیم. رب العالمین آدم را از پنج چیز آفرید از گل و آب و آتش و نور و باد. فرشتگان را از نور آفرید و جن را از آتش و مرغان را از باد و جنبندگان و حشرات زمینی را از خاک و دریا را از آب آفرید همانطوریکه در سوره بقره آیه ۳۰ بیان آن رفت به چگونگی آفرینش آدم علیه السلام می پردازیم که در سوره بقره ذکر آن مفصلاً گفته شد.

در مرصاد العباد نجم الدین رازی آمده است.

خداوند به فرشتگان گفت: که من از آب و گل آدم می سازم این را بخودی خود می سازم بی واسطه که در او گنج معرفت تعبیه خواهم کرد.

پس جبرئیل را فرمود که برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیار جبرئیل برفت خواست که یک مشت خاک بردارد، خاک گفت:

ای جبرئیل چه می کنی؟ گفت: تو را به حضرت می برم که از تو خلیفی می آفریند. خاک سوگند برداد به عزت و ذوالجلال حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم، و تاب آن نیارم من نهایت بعد اختیار کرده ام تا از قهر الوهیت ایمن باشم که قربت را خطر بسیار است نزدیکان را بیش بود حیرانی. کایشان دانند سیاست سلطانی. چون جبرئیل ذکر سوگند شنید به حضرت بازگشت گفت: خداوند تو داناتری، خاک تن در نمی دهد. میکائیل را فرمود برو. او برفت همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود تو برو همچنین سوگند برداد و بازگشت. حق تعالی عزرائیل را خطاب کرد تو برو، اگر به میل و رغبت و اختیار نباید به اکراه و اجبار برگیر و بیار.

عزرائیل بیامد و به قهر یک قبضه خاک از روی زمین گرفت و بیاورد آن خاک را میان مکه و طائف فرود کرد. مولانا گفت:

که بینی آن خاک پر تخیل را
مشت خاکی هین بیاور با شتاب
سوی کره خاک بهر اقتضا
داد سوگندش بسی سوگند خورد
سینه ام پر خون شد از شور آبه ات
لیک حق لطفی همی آموزدم
امر او کز بحر انگیزد گرد
صم و بکم و عمی من از غیر او
خاک مشغول سخن چون بی خودان

گفت یزدان زود عزرائیل را
آن ضعیف زال ظالم را بیاب
رفت عزرائیل سرهنگ قضا
خاک بر قانون نفیر آغاز کرد
دل همی سوزد مرا بر لابه ات
بر نفیر تو جگر می سوزدم
بنده فرمانم نیارم ترک کرد
من ندانم خیر الا خیر او
ساحرانه در ربود از خاکدان

برد تا حق تربت بی رای را تا بمکتب آن گریزان پای را

جملگی ملائکه را در آن حالت انگشت تعجب در دندان تحیر مانده که آیا این چه سر است که خاک ذلیل را از حضرت عزت به چندین اعزاز می خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری با حضرت عزت و کبریائی چندین ناز و تعزز می کند. الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سر ملائکه فرو می گفت: « شما چه دانید که ما را با این مشتی خاک از ازل تا ابد کارها در پیش است.»

درد دل خسته دردمندان دانند نی خوش نشان و خیره خندان دانند
از سر قلندری تو گر محرومی سری است در آن شیوه که رندان دانند!

پس از ابر کرم باران محبت بر خاک آدم بارید، و خاک را گل کرد و به ید قدرت از گل دل کرد، و در دل چندین شور و فتنه حاصل کرد. جمله ملا اعلی کروی و روحانی در آن حالت متعجب وار می نگرستند که حضرت جلت به خداوندی خویش در آب و گل آدم چهل شبانه روز تصرف می کرد. در مخزن الاسرار نظامی گنجوی آمده است.

علم آدم صفت پاک او خمر طینه شرف خاک او

حدیث قدسی: خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً.

در بعضی روایات آن است که چهل هزار سال در میان مکه و طائف با آب و گل آدم از کمال حکمت دستکاری قدرت می رفت، همچنین چهل هزار سال قالب آدم میان مکه و طائف افتاده بود، و هر لحظه از خزاین مکنون غیب گوهری دیگر لطیف و جوهری دیگر شریف در نهاد. در غزلیات مولانا آمده است.

ای نیست کرده هست را، بشنوسلام مست را مستی که هر دو دست را پابند دامت می کند
آن کوز خاک ابدان کند، مردود را کیوان کند ای خاک کن! وی دود دل! بنگر کدامت می کند

چون نوبت به دل رسید گل آدم را از ملاط بهشت بیاوردند، و به آب حیات ابدی بسرشتند.

با آن نگار کار من آن روز افتاد کآدم میان مکه و طائف فتاده بود

هیچ کس را از ملائکه مقرب در آن واقعه محرم نمی ساختند. هر چند که ملائکه در آدم تفرس می کردند (درک و دانستن) نمی دانستند که این چه مجموعه ای است. تا ابلیس یکبارگی گرد او طواف می کرد و با آن یک چشم اعورانه بدو در می نگریست دهان آدم گشاده دید گفت: باشد که این مشکل را گره گشایی یافتم، تا من بدین سوراخ فرو روم. بینم چه جایی است؟

چون فرو رفت و گرد آدم بر آمد. در آنجا نموداری از آن دید. سر را بر مثال آسمان یافت و تن را بر مثال زمین یافت و چنانکه در عالم کبری چهار فصل بود بهار و خریف و تابستان و زمستان، در آدم چهار طبع بود. حرارت و برودت و رطوبت و یبوست (خشکی) در چهار چیز تعبیه: صفرا و سودا و بلغم و خون و در هر یک حکمت های بسیار است. چون ابلیس گرد جمله ی قالب آدم بر آمد هر چیزی را که بدید از او اثری باز دانست که چیست؟ اما چون به دل رسید هر چند کوشید که راهی

یابد تا در اندرون دل در رود (داخل شود) هیچ راه نیافت با خود گفت:
هر چه دیدم سهل بود کار مشکل اینجاست. اگر برای ما وقتی آفتی رسد از این شخص، از این موضع
تواند بود (دل).

آورده اند که چون روح به قالب در آمد، در حال گرد جملگی ممالک بدن برگشت، روح نازنین که
چندین هزار سال در جوار قرب رب العالمین به صد هزار ناز پرورش یافته بود، از آن وحشتها نیک
متوحش گشت. آهی سرد بر کشید گفتند: ما تو را از بهر این آه فرستاده ایم! بخار آن به بام دماغ او بر
آمد. در حال عطسه ای بر آدم افتاد. حرکت در وی پیدا شد، دیده بگشود، فرا خنای عالم صورت بدید
روشنی آفتاب مشاهده کرد گفت الحمد لله. خطاب عزت در رسید که یرحمک ربیک ذوق خطاب به
جانش رسید، اندک سکونتی در وی پدید آمد. خواستی تا قفس قالب بشکند، و لباس آب و گل بر خود
پاره کند.

آن بلبل محبوس که نامش جان است دستش به شکستن قفس می نرسد!



وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ
و پیش از آن جن را از آتش سموم خلق کردیم. (۲۷)

وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ

خَلَقْنَاهُ : فعل ماضی - (نا) فاعل - هـ : مفعول به

پیش از آدم مراد پدر جنیان ابلیس علیه اللعنه است و او را جن یا «جان» نامیدند، به سبب آنکه از
چشمها پنهان است. سموم: باد سوزانی است که در روزهای گرم پدیدار گشته و در منافذ جلد نفوذ
می کند. این تعبیر اشاره ای است بر بروود طبع انسان و حرارت طبع جن و تنبیهی است بر شرف و
برتری آدم بر جن.



وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَلِیْقٌۢ بِشْكْرًا مِّنْ صَلٰٓصِلٍۭ مِّنْ حَمٍَۭٔ مَّسْنُونٍ
و یاد کن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: هر آینه من بشری را از گل خشک از قسم
لای سیاه بوی گرفته خواهم آفرید. (۲۸)

وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ خَلِیْقٌۢ بِشْكْرًا مِّنْ صَلٰٓصِلٍۭ مِّنْ حَمٍَۭٔ مَّسْنُونٍ

(ی) اسم ان - خَلِیْقٌۢ : خبر ان - بِشْكْرًا : مفعول به

اعلام این امر به فرشتگان، گرمی داشتی از آنان و تعلیمی برای بندگان است تا شایستگان را از کارهای
خود آگاه ساخته و اهل خبره و خرد را در جریان تصمیم های خویش قرار دهند.



فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فَقَعُوْا لَهُۥ۟ سٰجِدِیْنَ
و چون آنرا پرداختم و از روح خویش در آن دمیدم، سجده کنان برابر او بیفتید. (۲۹)

فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيْهِ مِنْ رُّوْحِیْ فَقَعُوْا لَهُۥ۟ سٰجِدِیْنَ

فَعْمُوا: فعل امر - (و) فاعل - سَاجِدِينَ: حال

پس ای فرشتگان! آن زمانیکه صورت و شکل و قیافه او را راست کردم و خلقت آن را به کمال و به پایان رساندم و از روح خود که یک روح پاک و شریف و باشکوه است در آن دمیدم. مولانا گفت:

جز نفخت کان زوهاب آمده است روح را باش آن دگرها بیهوده است

نگاه از حضرت عزت و جلال، این ندا در عالم فرشتگان دادند که «انی جاعل فی الارض خلیفه» من در روی زمین خلیفه قرار دادم و خلقت آدم را به کمال به اتمام رسانیدم.

پس خلیفه ساخت صاحب سینه تا بود شاهیش را آئینه

پس صفای بی حدودش داد او و آنکه از ظلمت ضدش بنهاد او

دو علم بر ساخت اسپید و سیاه آن یکی آدم دگر ابلیس راه

در میان آن دولشگرگاه زفت چالش و پیکار و آنچه رفت رفت

سپس فرمود همگی به آن سجده کنید و سجده کنان در برابر او خم شوید.

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ﴿۳۰﴾

فرشتگان همگی شان یکسره سجده کردند. (۳۰)

فَسَجَدَ الْمَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ

فَسَجَدَ: فعل ماضی - الْمَلَائِكَةُ: فاعل - كل: توکید - أَجْمَعُونَ: توکید

پس همگی فرشتگان یکجا حضرت آدم را در هنگام صدور فرمان الهی، بی هیچ گونه تأخیر و درنگی سجده کردند. در این آیه صنعت تقیید مسندالیه بکار رفته است.

إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿۳۱﴾

مگر ابلیس، که از همراهی سجده کنان ابا ورزید. (۳۱)

إِلَّا إِبْلِيسَ

مگر ابلیس که از سجده کردن سرباز زد.

أَبَى أَنْ يَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

پس سجده نکرد و سرکشی کرد و استکبار نمود و از جمله سجده کنندگان نبود.

قَالَ يٰإِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ ﴿۳۲﴾

خداوند ﷻ گفت: ای ابلیس! چرا هم آهنگ سجده کنان نشدی. (۳۲)

قَالَ يٰإِبْلِيسُ مَا لَكَ أَلَّا تَكُونَ مَعَ السَّاجِدِينَ

خداوند فرمود ای ابلیس! چرا آدم ﷺ را با سجده کنندگان سجده نکردی و قصد و هدف تو از این کار

چیست؟

در علت نافرمانی ابلیس آورده اند که:

وی اصلاً جن بود با ملائک آمیزش تمام داشت حق سبحانه تعالی به جهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد یعنی رانده شده و ناامید از رحمت خدا پس ابلیس را از فرشتگان مستثنی کرد.

﴿۳۳﴾

قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِشَيْءٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلَاصِلٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ
گفت من آن نیستم که انسانی را که از گل خشک، از گل سیاه بو گرفته، ساخته ای سجده کنم. (۳۳)

قَالَ لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِشَيْءٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلَاصِلٍ مِنْ حَمَلٍ مَسْنُونٍ

(انا) اسم کان - ل: جحد - لِأَسْجُدَ: فعل مضارع - (انا) فاعل، جمله خبر کان

ابلیس گفت من از او بهترم که من از آتش نورانیم و او از خاک ظلمانی که نورانی ظلمانی را چگونه سجده کند که او را از گل خشک و از گل سیاه بو گرفته و گندیده آفریده ای.

دیگر بار گفت من خدمت تو کردم دیگری را چون سجده کنم و دیگر اینکه ابلیس که اصلاً از جن بود و در میان جنیان عابد و پارسا بود و همیشه در هوای خلافت زمین بود، با خلیفه آدم مأیوس شد و حسد در دل وی قرار گرفت و ملعون جاوید شد.

از عمر بن عبدالعزیز آورده اند که اول کسی که از فرشتگان سجود کرد اسرافیل بود.

﴿۳۴﴾

قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ
گفت: پس بیرون شو که تو مطرودی. (۳۴)

قَالَ فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ

ک: اسم ان - رَجِيمٌ: خبر ان.

خداوند فرمود: ای ابلیس از آسمان یا از بهشت بیرون شو بدرستی که تو از رحمت و خیر و نیکی رانده شده ای. حق سبحانه تعالی به جهت نافرمانی او را ابلیس لقب نهاد. یعنی رانده شده و ناامید از رحمت خدا.

﴿۳۵﴾

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ
و تا روز رستاخیز لعنت نصیب توست. (۳۵)

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

عَلَيْكَ: جار و مجرور، خبر ان - اللَّعْنَةُ: اسم ان

و بدرستی که لعنت و دور شدن و رانده شدن تا روز قیامت نصیب توست.

﴿۳۶﴾

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ
گفت پرورد گارا! مرا تا روز قیامت که خلق زنده شوند مهلت بده. (۳۶)

قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ

ابلیس گفت: پروردگارا! پس به من مهلت بده تا روزیکه برانگیخته شوند چون ابلیس می دانست که بعد از بعث مرگ نیست حق تعالی درخواست ابلیس را اجابت کرد. و به قولی ابلیس درخواست نکرد که نمیرد بلکه درخواست کرد که عذابش تا روز قیامت به تأخیر افتد و در دنیا معذب نشود.

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ ﴿٣٧﴾

فرمود: هر آینه تو از مهلت داده شدگان. (۳۷)

قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ

خداوند تعالی ضمن رد درخواست ابلیس فرمود: بدرستی که تو از مهلت داده شدگان تا روز وقت معینی یعنی زمان فناء خلق هستی.

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ﴿٣٨﴾

گفت: تا روز وقت معین. (۳۸)

إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ

پروردگار متعال درخواست ابلیس را بدینگونه پذیرفت و به او خبر داد که او از جمله آن مخلوقاتی است که اجلهایشان را تا روز قیامت به تأخیر انداخته است و در این روز است که ابلیس همراه سایر خلائق با نفخه اول می میرد.

بنابراین، خدای تعالی بر ابلیس تا برانگیخته شدن مجدد خلق مهلت نداد بلکه بر اساس سنت خود در خلافتش، مرگ و فنا در دنیا را بر وی حتمی گردانید.

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ نَارِجَتِي لَأَرْسِلَنِّي لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿٣٩﴾

شیطان گفت پروردگارا به سبب آن گمراهی که نصیب من کردی، زمین را در نظرشان می آرایم و همگی شان را گمراه می کنم. (۳۹)

قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ نَارِجَتِي لَأَرْسِلَنِّي لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

ل: قسم - وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ: فعل مضارع - (ن)توکید - هم: مفعول به - (انا)فاعل

ابلیس گفت پروردگارا! من هر آینه با زینت فریبده دنیا، گناهانشان را برای آدمیان در زمین دنیا که خانه ی غرور است زینت می بخشم و گمراه گردانم ابلیس این کلمات را از فرط ناراحتی و از روی انتقام به زبان آورد هدفش این بود که چون به تو پروردگارم نمی توانم آسیبی برسانم اما به جهت رانده شدنم از بارگاه ایزد تعالی از خلق او (انسانها) انتقام کشم. مولانا گفت:

هین بخوان ربّ بما أغويتني تا نگردي جبری و کژکم تنی

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ ﴿٤٠﴾

مگر آنها که بندگان اخلاص مند تواند. (۴۰)

إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ

ابلیس گفت: من آدمها را گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلص و پاکیزه و متقی تو که از شرک و کفر و مکر بری و دور باشند.

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ ﴿۴۱﴾

گفت: این [اخلاص مندی] راهی است که مستقیم بمن می‌رسد. (۴۱)

قَالَ هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ

خداوند ﷻ فرمود: این مخلص و پاکیزه و متقی و مؤمن بودن راهی است حق و درست که من حفظ ایشان را از گمراهی و انحراف به عهده گرفته‌ام و من مراقب و محافظ رعایت حال و اعمال آنان هستم.

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ ﴿۴۲﴾

در حقیقت، تو را بندگان خاص من تسلط و غلبه نخواهد بود مگر گمراهانی که پیروی کنند. (۴۲)

إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنْ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ

عِبَادِي: اسم ان- لَكَ: جار و مجرور، خبر لَيْسَ - سُلْطَانٌ: اسم لَيْسَ، جمله خبر ان بدرستیکه بر بندگان مخلص و متقی ما که در بالا ذکر شد مکر و فریب تو موثر نخواهد بود و تو قادر به مسلط آنها نیستی مگر کسانی که خود از روی جهل تابع هوا و هوس شیطانی باشند در اینصورت مکر تو بر آنان کارگر خواهد بود و متابعت تو خواهند نمود.

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۴۳﴾

و جهنم وعده گاه همگی آنهاست. (۴۳)

وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ

و بدرستیکه جهنم وعده گاه همه‌ی آنان است یعنی کسانی که متابعت شیطان کردند و گمراه شدند.

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ ﴿۴۴﴾

که آن دوزخ را هفت در است هر دری برای ورود دسته‌ی از گمراهان معین گردیده است. (۴۴)

لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ

لَهَا: جار و مجرور خبر مقدم- سَبْعَةُ: مبتدا مؤخر- لِكُلِّ: جار و مجرور خبر مقدم- جُزْءٌ: مبتدا مؤخر

آن دوزخ را هفت در است و به هر دری پاره‌ای از ایشان (گناهکاران) تقسیم شده است که دنباله رو شیطان شده‌اند. در کشف الاسرار آمده که:

انس بن مالک گفت: آن روز که جبرئیل امین این آیت آورد دریای حیرت و سوزش مصطفی ﷺ به جوش آمد و بگریست بسیار سخت، چندان بگریست که جانهای صدیقان صحابه از آن گریه در

سوزش افتاد و دلها در گدازش درآمد به حدی رسید که دلها از ترس به گلوگاه رسید و هیچ کس از صدیقان صحابه جرأت نداشت که از رازهای گریه مصطفی ﷺ بپرسد که آن چه حال است و چه بوده که سرور عالمیان و مهتر ترسیدگان چنان غمگین و اندوهگین نشسته. سرانجام عبدالرحمن عوف بر فاطمه زهرا (س) رفت چون می دانست که رسول خدا ﷺ در دیدار فاطمه آسایش و انسی بود اگر چه غمگین باشد بلکه با دیدن فاطمه زهرا غم وی بکاهد. گفت یا فاطمه رسول خدا را دیدیم بس حیران و گریان با دردی عظیم و سوزی تمام، چه آیت بروی فرود آمده و چه چیز وی را بر آن داشته؟ و هیچکس از ما جرأت نداریم و نمی توانیم که از حال او بپرسیم مگر تو به آن اسرار رسی و آن حال باز دانی فاطمه شمله ای کهنه نهاده بود، آن شمله بپوشید و قصد حضرت مصطفی ﷺ کرد، عمر خطاب او را در آن شمله ای کهنه بدید، دلش بر جوشید، نفس دردناک از سوز جگر برآورد و گفت و اندوه ها، کسری و قیصر با سرکشی و عناد خود در نعمت و راحت در میان حریر و دختر رسول ثقلین به یک شمله ای کهنه روز به سر می آرد.

فاطمه آن سخن از عمر بشنید، چون بر رسول رسید گفت یا رسول الله ﷺ جان و تن من فدای تو باد، چرا می گیری و چه چیز تو را چنین اندوهگین کرده است؟ که دلهای یاران از این اندوه تو در غرقاب است، هر یکی در حسرت شده و بی خورد و بی خواب گشته، رسول خدا ﷺ گفت: چون نگریم ای جان پدر و چرا اندوه نخورم؟! از برای ضعفا و گنهکاران امت خویش و حال آنکه جبرئیل آمده و آیتی بدین صعبی آورده که: **وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ** فاطمه گفت یا رسول الله مرا خبر کن از دری از آن درهای دوزخ که چگونه است و عذاب آن چه مقدار است؟ گفت ای فاطمه چه پرسى آنچه طاقت شنیدن آن نداری! و وهم و فهم هیچکس بدان نرسد، بدانکه: در هر دری از آن درهای دوزخ هزار وادی است (بیابان) در هر وادی هفتاد هزار شهرستان، در هر شهرستان هفتاد هزار سرای، در هر سرایی هفتاد هزار خانه، در هر خانه ای هفتاد هزار صندوق، در هر صندوقی هفتاد هزار گونه عذاب. فاطمه چون این بشنید بیفتاد و بیهوش شد، چون به هوش باز آمد می گفت:

الويل الويل لمن دخل النار. فاطمه این را که از رسول خدا شنید به ابوبکر صدیق ﷺ گفت، ابوبکر با آن همه مرتبت خویش چون صفت دوزخ شنید بر سوخت و همچون مار بر خود پیچید. گفت: ای کاش بوبکر در عالم آزادگی همچون آن مرغک می بود که بر درخت مباح می نشست و از میوه ای که ثمره اوست می خورد تا فردا بر اونه حساب بودی نه عذاب عمر خطاب ﷺ گفت: ای کاش عمر را هرگز درین دنیا نام و نشان نبودى و مادر وی را نمی زائید تا ذکر دوزخ به گوش نمی شنید.

و علی بن ابی طالب گفت: کاش مادر مرا نمی زائید، و ای کاش درندگان پوست مرا پاره پاره می کرد تا این توصیف جهنم به گوش نمی شنیدم.

پیر هرات گفت: کاشکی عبدالله خاک شدی، و نام او از دفتر وجود پاک شدی.

هفت در دوزخند در تن تو ساخته نقششان درو در بند
هین که در دست تست قفل امروز در هر هفت محکم اندر بند

﴿۴۵﴾

و پرهیزکاران در بهشت‌ها و چشمه‌هایند. (۴۵)

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ

الْمُتَّقِينَ: اسم إِنْ - فِي جَنَّاتٍ: جار و مجرور، خبر إِنْ.

آنچه که از مکافات و عذاب دوزخ گفتیم متابعت کنندگان شیطان بود و اما پاداش پرهیزکاران در بهشت‌هایی است که در زیر درختان آن چشمه‌هایی از آب و شیر و خمر و غسل جاری است.

﴿۴۶﴾

أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ

سلامت با ایمنی وارد آن شوید. (۴۶)

أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ءَامِنِينَ

أَدْخُلُوهَا: فعل امر، (و) فاعل - ها: مفعول فیه - ءَامِنِينَ: حال

این آیه در معنی اکرام (بزرگداشت) آمده است، می‌گوید:

پروردگار پرهیزکاران یا فرشتگان به آنان می‌گویند از تمام آفت‌ها در این بهشت در امان باشید و در حالت ایمنی و آسوده به بهشت وارد شوید و از نعمت‌های بیکران آن بهره‌مند شوید.

﴿۴۷﴾

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ

کینه‌ای که در سینه‌هایشان بوده برون کرده‌ایم، برادرانه بر تختها روبروی هم بر تخت عزت بنشینند. (۴۷)

وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِّنْ غِلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ

وَنَزَعْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - ما: مفعول به - إِخْوَانًا: حال

و آنچه در سینه‌های بهشتیان از کدورت که در دنیا با هم داشتند از سینه‌هایشان بیرون می‌کنیم و با دل‌های پاک داخل بهشت می‌شوند آنجا به یکدیگر حسد نورزند با کمال الفت و محبت برادرانه بسر برند و بیدار یکدیگر شاد شوند و روبروی یکدیگر بر روی تخت‌های عزت و کرامت نشسته صحبت کنند.

﴿۴۸﴾

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ

در آنجا رنجی به ایشان نرسد و از آن بیرون شدنی نباشند. (۴۸)

لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ

هُم: اسم ما - بِمُخْرَجِينَ: ب: حرف جر زائد - مُخْرَجِينَ: خبر ما

در بهشت به بهشتیان هیچ رنجی و مشقتی و بیماری نیست و همیشه در آنجا تندرست باشند چون بهشت جایگاه نعمت و راحت است و در آن جاودان می ماند.

نَبِّئِ عِبَادِيَ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٤٩﴾

بندگان من را آگاه ساز که من بسیار آمرزگار و رحیم ام. (۴۹)

نَبِّئِ عِبَادِيَ أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ

ای محمد ﷺ به بندگان من خبر ده و به ایشان بگو من کسانی که از گناه خود توبه کنند و از من طلب مغفرت و آمرزش کنند آمرزش کننده و مغفرت کننده هستم.

گر چه جرم تو از عدد بیش است سبقت رحمتی از آن پیش است
چه عجب گر عذاب ننماید برگنه پیشگان ببخشايد

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ ﴿٥٠﴾

و عذاب من عذاب الم انگیز است. (۵۰)

وَأَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ

عذاب: اسم ان - هو: مبتدا - الْعَذَابُ: خبر (جمله خبر ان) - الْأَلِيمُ: خبر ثانی و بدرستی که عذاب من بر گناهکاری که از گناه خود توبه نکند و از من طلب مغفرت و بخشش نکند دردناک و الم انگیز است.

شیخ اجل سعدی در بوستان گفت:

به تهدید گر بر کشد تیغ حکم بمانند کر و بیان صم و بکم
و اگر در دهد یک صلاي کرم عزازیل گوید نصیبی برم

وَنَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ ﴿٥١﴾

و آنها را از مهمانان ابراهیم خبر کن. (۵۱)

وَنَبِّئُهُمْ عَنْ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ

و به آنان از میهمانان ابراهیم خلیل الله خبر بده که فرشتگان به تعداد دوازده بودند در لباس انسانها به مهمانی به خانه ابراهیم خلیل الله آمده بودند.

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ ﴿٥٢﴾

وقتی به نزد او شدند و گفتند سلام بر تو. گفت: ما از شما ترسانیم. (۵۲)

إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ فَقَالُوا سَلَامًا

آن زمانیکه به ابراهیم در آمدند پس گفتند بر تو سلام می کنیم سلام کردنی پس ابراهیم جواب سلام را گفت و ابراهیم ترسی در دل خود احساس کرد چونکه آنان آن زمان که طعام داده بودند غذا نخوردند

قَالَ إِنَّا مِنْكُمْ وَجِلُونَ

(نا) اسم ان- وَجِلُونَ : ترسندگان، خبر ان

ابراهیم گفت بدرستی که ما از شما در هر آسیم و می ترسیم چونکه غذای آماده شده ابراهیم را نخورده بودند چون فرشتگان سخن بیمناکی ابراهیم را شنیدند گفتند:

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ ﴿۵۲﴾

گفتند: مترس که ما تو را به پسر دانا بشارت می دهیم. (۵۲)

قَالُوا لَا تَوْجَلْ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ عَلِيمٍ

لَا تَوْجَلْ : فعل مضارع مجزوم - (انت) فاعل

فرشتگان گفتند ای ابراهیم! از ما بیمناک مباش بدرستی که ما تو را به پسر به نام اسحق پسر بسیار دانا و در سن بلوغ علم نبوت به وی خواهد رسید مژده و بشارت می دهیم.

قَالَ أَبَشِّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تَبَشِّرُونَ ﴿۵۳﴾

گفت: چگونه مرا که پیر شده ام بشارت می دهید و به چه چیز بشارت می دهید. (۵۳)

قَالَ أَبَشِّرْتُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبَرُ فِيمَ تَبَشِّرُونَ

أَبَشِّرْتُمُونِي : فعل ماضی - تم: فاعل - (و) اشباع - (ن) وقایه - (ی) مفعول به

ابراهیم گفت: ای فرشتگان! آیا شما به من بشارت فرزند به نام اسحق می دهید در حالیکه سن من به پیری رسیده چگونه و با چه اصولی، آیا من دوباره جوان می گردم یا در حالت پیری این امر به تحقق می پیوندد؟

قَالُوا بَشِّرْنَا بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْفَاطِنِينَ ﴿۵۴﴾

گفتند: تو را بحق بشارت دادیم، و از نا امیدان مباش. (۵۴)

قَالُوا بَشِّرْنَا بِالْحَقِّ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْفَاطِنِينَ

(انت) اسم کان - مِنْ : حرف جر - الْفَاطِنِينَ : مأیوس و نا امید شدگان مجرور به حرف جر، خبر کان فرشتگان گفتند تو را به داشتن فرزند مژده دادیم برآستی و درستی و بی شک و شبه، پس از نا امیدان مباش و این از نعمت های خداوند است که به ابراهیم و ساره فرزندی را مژده می دهد از پدر و مادر عجوزه نازا.

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ ﴿۵۵﴾

ابراهیم گفت: جز گمراهان کسی از رحمت پروردگار خود نومید نمی شود. (۵۵)

قَالَ وَمَنْ يَقْنَطُ مِنْ رَحْمَةِ رَبِّهِ إِلَّا الضَّالُّونَ

وَمَنْ: مبتدا- يَقْنَطُ: فعل مضارع- (هو) فاعل، جمله خبر

ابراهیم گفت من از رحمت خداوند نا امید نیستم و چه کسی از رحمت پروردگار خود نا امید می شود مگر گمراهان و نا آگاهان بی خبر از قدرت خداوند. بلکه از آن جهت بعید پنداشتم و این سؤال در من ایجاد شد که من پیر و سالخورده ام چگونه از من فرزندی پدید آید؟

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ ﴿۵۷﴾

ای فرستادگان پس کار شما چیست؟ (۵۷)

قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ

ما: مبتدا- خطب: کار مهم، خبر

حضرت ابراهیم علیه السلام گفت: ای فرستادگان خدا، ای فرشتگان مامور شده از جانب خدا! غیر از مژده فرزندان کار مهم دیگر شما چیست؟ حال و مقام و شأن و مرتبه شما چگونه است و به چه کاری آمده اید؟

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ ﴿۵۸﴾

گفتند: ما به گروهی بدکار فرستاده شده ایم. (۵۸)

قَالُوا إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمٍ مُّجْرِمِينَ

فرشتگان گفتند بدرستی که ما به سوی قوم گناهکاری فرستاده شده ایم و همه ی آنان را نابود می کنیم و عذاب می دهیم و به هلاکت می رسانیم ابراهیم گفت آنها چه کسانی هستند و کدام قوم اند؟ گفتند قوم لوط.

إِلَّا ءَالَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۵۹﴾

مگر اهل بیت لوط [و خانواده نبوت] که ما همه آنها را از بلا نجات خواهیم داد. (۵۹)

إِلَّا ءَالَ لُوطٍ

ابراهیم گفت آیا آنان را هلاک می کنی در حالیکه در آن آل لوط است، گفتند ما به هلاکت می رسانیم مگر خانواده لوط را.

إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ

(نا) اسم ان- ل: مزحلقه- لَمُنَجُّوهُمْ: خبر ان- أَجْمَعِينَ: توکید

براستی ما همه ی آنها را از بلا و عذاب نجات خواهیم داد.

إِلَّا أَمْرَأَتَهُ قَدَرْنَا لَهَا مِنَ الْغَيْرِ ﴿۶۰﴾

مگر زن او که مقرر کرده ایم که وی از باقی ماندگان است. (۶۰)

إِلَّا أَمْرَأَتَهُ قَدَرْنَا

أَمْرَأَتَهُ: مستثنی

ما به هلاکت می‌رسانیم قوم لوط را مگر خانواده‌ی او را که نجات خواهیم داد ولی از میان خانواده او زن لوط را به سزای اعمال مشرکانه‌اش می‌رسانیم و او جزو هلاک‌شدگان خواهد بود.

همسر لوط با بدان بنشست
سگ اصحاب کهف روزی چند
خاندان نبوتش گم شد
پی نیکان گرفت و مردم شد

إِنَّهَا لَمِنَ الْغَافِرِينَ

الْغَافِرِينَ : سایر مردم

بدرستیکه زن او را که بمانند سایر مشرکان به جهت کفر و نفاق پنهانی‌اش جزو هلاک‌شدگان قرار می‌دهیم.

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ ﴿٦١﴾

و چون فرستادگان به نزد خاندان لوط آمدند. (۶۱)

فَلَمَّا جَاءَ آلَ لُوطِ الْمُرْسَلُونَ

پس آن هنگام که فرستاده شدگان از جانب خداوند یعنی فرشتگان به پیش خانواده لوط آمدند لوط به آنان گفت بدرستیکه شما را نمی‌شناسم.

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ ﴿٦٢﴾

گفت: شما گروهی ناشناسید. (۶۲)

قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ مُنْكَرُونَ

کم: اسم آن - قَوْمٌ: خبر آن.

لوط گفت شما را نمی‌شناسم بدرستیکه شما قوم ناشناس هستید، ایشان جواب دادند.

قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ ﴿٦٣﴾

گفتند: [نه] بلکه آنچه را [عذابی را] که در آن شک همی کردند بیاورده‌ایم. (۶۳)

قَالُوا بَلْ جِئْنَاكَ بِمَا كَانُوا فِيهِ يَمْتَرُونَ

(و) اسم کان - يَمْتَرُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل، خبر آن

فرشتگان گفتند ما از بیگانگان نیستیم بلکه آمده‌ایم تا اینکه قوم تو را به آن چیزی که تو قوم خود را با آن می‌ترسانیدی و ایشان در نزول آن شک می‌کردند عذاب می‌دهیم و به هلاکت می‌رسانیم.

وَأَيُّنَا بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَدِيقُونَ ﴿٦٤﴾

برای تو [خبر] حق آورده‌ایم و ما راست می‌گوئیم. (۶۴)

وَأَيُّنَا بِالْحَقِّ وَإِنَّا لَصَدِيقُونَ

نا: اسم ان - ل: مزحلقه - لَصَدِقُونَ : خبر ان.

این آیه در جواب سؤال لوط است که به ایشان گفته بود: *بِمِائِيْتُمُونِي وَمِنْ اَيْنَ تَقُولُونَ لِي مَا تَقُولُونَ؟* به چه آمدید و آنچه می گوئید از کجا می گوئید؟ ایشان گفتند: براستی ما آمديم و حق و حقيقت و راستی به تو آوردیم و به فرمان خداوند جل جلاله آمديم و عذاب و هلاکت به قوم تو آوردیم اندوهگین مباش چونکه ما از راستگويان هستيم.

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْنَفِتْ مِنْكَ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ ﴿٦٥﴾
پاسی از شب خاندان خویش را از این دیار بیرون کن، تو نیز از پی ایشان برو و هیچیک از شما بجا نماند، به آنجا بروید که دستور دارید. (۶۵)

فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَاتَّبِعْ أَدْبَارَهُمْ وَلَا يَلْنَفِتْ مِنْكَ أَحَدٌ وَامْضُوا حَيْثُ تُؤْمَرُونَ
فَأَسْرِ : فعل امر، فاعل (انت)

پس ای لوط! اهل خانواده‌ی خود را پاسی از شب که بگذرد از این شهر بیرون ببر و خود نیز بدنبال آنان بیرون شو و در رفتن عجله کنی و نباید یکی از شما برگردد و عظمت و هول عذاب را مشاهده کنی و به آنجا که فرموده شده‌اید یعنی به سرزمین شام یا مصر که اهل آن هلاک خواهند شد بروید و در امان باشید و با آسایش خاطر به ذکر و شکر خدای تعالی بپردازید.

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَتُولَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ ﴿٦٦﴾
و این مطلب را بدو خبر دادیم که بنیاد اینان چون بصبح رسند قطع می شود. (۶۶)

وَقَضَيْنَا إِلَيْهِ ذَلِكَ الْأَمْرَ أَنَّ دَابِرَ هَتُولَاءِ مَقْطُوعٌ مُصْبِحِينَ
وَقَضَيْنَا : فعل ماضی - (نا) فاعل - ذَلِكَ : مفعول به - الْأَمْرُ : بدل

و ما به لوط توسط فرشتگان این خبر را دادیم و مفهوم آن پیام این بود که بزودی بنیاد این گروه بریده خواهد شد آن زمانیکه صبح گردد یعنی در صبح همگی قوم از بیخ برکنده خواهند شد از ایشان یکی باقی نخواهد ماند.

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ ﴿٦٧﴾
و اهل آن شهر شادمان بیامدند. (۶۷)

وَجَاءَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ

خبر به قوم فرستاد و آنان را از آمدن مهمانان غریبه آگاه گردانید چون زن لوط مهمانان نیکو رو را دید آن هنگام که صبح گردید اهل شهر را از آمدن مهمانان خبر داد قوم لوط به خانه‌ی لوط آمدند در حالیکه یکدیگر را به آمدن آن مهمانان مژده می دادند و می گفتند مهمانان بسیار زیبا روی و خوش صورت به خانه لوط آمدند و بدین ترتیب در وی طمع می کردند.

قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ ﴿٦٨﴾

گفت: اینان میهمان من اند، مرا رسوا مکنید. (۶۸)

قَالَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ ضَيْفِي فَلَا تَفْضَحُونِ

هَٰؤُلَاءِ: اسم ان - ضیف: خبر ان

لوط از آمدن قوم خود به خانه اش به جهت طمع ایشان در میهمانان ترسید و بدیشان گفت مبادا کار خلافی صورت دهید اینان میهمانان من هستند، زیرا رسوایی میهمان رسوائی میزبان است.

وَأَنْقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ ﴿٦٩﴾

از خدا بترسید و مرا خفیف و خجل مکنید. (۶۹)

وَأَنْقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ

وَأَنْقُوا: فعل امر، (و) فاعل - لفظ الله: مفعول به

در این عمل زشتان که طمع آن را در سر می‌پرورانید از خدا بترسید این عمل شرم آور را ترک کنید میهمان غریب مرا میازارید آبروی مرا نگهدارید و مرا در بین اهل قریه و در چشم میهمانان خوار و ذلیل مسازید.

قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ ﴿٧٠﴾

گفتند: مگر تو را از [حمایت] جهانیان [بیگانگان] منع نکرده ایم. (۷۰)

قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ

آن گروه گفتند ای لوط آیا ما تو را از حمایت بیگانگان نهی نکرده بودیم؟ ما آبروی تو را نمی‌ریزیم و رسوایت نمی‌کنیم این تو خود هستی که آبروی خود را با پناه دادن غریبه‌ها می‌ریزی.

قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ ﴿٧١﴾

گفت: اگر قصدی دارید اینان دختران من اند. (۷۱)

قَالَ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ

حال که شما مرا از حمایت میهمانان بیگانه‌ام منع می‌کنید اگر چنین است پس دست به اعمال زشت نزید بلکه این دخترها به منزله‌ی دختران من هستند و هر پیغمبری بمنزله پدر امت خود است پس بشرط اسلام و طریقه شریعت و با نکاح اسلامی ایشان را بگیرید تا جانب حلالیت آن حفظ شود و در نجاست حرام آلوده مشوید.

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ ﴿٧٢﴾

ای محمد! بجان تو قسم که آنها در گمراهی خویش سرگردان بودند. (۷۲)

لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ

ل: ابتدا - عمر: مبتدا - خبر محذوف

ای محمد ﷺ! بجان تو، که قوم لوط در گمراهی آشکار خود سرگردان بودند و در مستی و شهوت رانی و جهالت غرق بودند بدین جهت بلایی و عذابی و هلاکتی بر آنان نازل کردیم و همه را هلاک گردانیدیم.

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ ﴿٧٣﴾

پس قوم لوط آفتاب دم (صبحگاهان) دچار صیحه شدند. (۷۳)

فَأَخَذْتَهُمُ الصَّيْحَةُ مُشْرِقِينَ

فَأَخَذْتَهُمُ: فعل ماضی - هم: مفعول به - الصَّيْحَةُ: فاعل - مُشْرِقِينَ: حال

صبحگاهان در حالیکه وقت طلوع و درخشش خورشید بود جبرئیل علیہ السلام بانگ و صیحه‌ای زد پس این بانگ همه‌ی اقوام لوط را فراگرفت و خانه‌های ایشان را نگویند گردانید و با این عذاب صیحه و صاعقه جملگی قوم به هلاکت رسیدند.

فَجَعَلْنَا عَلَيْهِمْ سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَابَةً مِّن سِجِّيلٍ ﴿٧٤﴾

و دیارشان را زیر و رو کردیم و سنگها از گل سخت بر آنها بارانیدیم. (۷۴)

فَجَعَلْنَا عَلَيْهِمْ سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَابَةً مِّن سِجِّيلٍ

فَجَعَلْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - عالی: مفعول به - سافل: مفعول به ثانی

پس ما آن شهر را زیر و زیر گردانیدیم و سرنگونشان کردیم و بر سر ایشان بارانی از سنگ آن هم سنگهایی از گل متحجر شده بارانیدیم و هلاکشان گردانیدیم.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ ﴿٧٥﴾

که در این برای باریک بینان عبرتی است. (۷۵)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّمُتَوَسِّمِينَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور - ل: مزحلقة - ایت: اسم ان.

بدرستیکه در هلاکت قوم لوط هر آینه برای عبرت نشانه‌هایی است برای صاحبان خرد که با باریک بینی به این واقعه توجه کنند و حقیقت آن را دریابند و عبرت گیرند.

وَأَنهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ ﴿٧٦﴾

و دیارشان در راهی دایر است. (۷۶)

وَأَنهَا لِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ

ها: اسم ان - لِسَبِيلٍ: جار و مجرور، خبر ان.

و بدرستیکه آثار بقایای آن باقی مانده است و مسافرانی که از آنجا کاروان می‌گذرانند آن را می‌بینند.

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٧٧﴾

که در این برای مؤمنان عبرتی هست. (۷۷)

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ

فِي ذَلِكَ: جار و مجرور، خبر إِنَّ - ل: مزحلقه - لَآيَةً: اسم آن.

بدرستیکه در این عذاب نشانه‌هایی است برای آنانکه از آن خرابه‌ها دیدن کنند و اهل باریک اندیش و تحقیق‌اند و نشانه‌هایی بر قدرت پروردگار است که انسان عاقل از آن عبرت گیرد و بداند که قدرت خداوند در برابر سرکشان چگونه است.

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَّالِمِينَ ﴿٧٨﴾

و اهل شهر ایکه مردمی ستمگر بودند. (۷۸)

وَإِنْ كَانَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ لظَّالِمِينَ

أَصْحَابُ: اسم کان - الْأَيْكَةِ: مراد قوم شعیب است، مضاف الیه - لظَّالِمِينَ: خبر کان

و بدرستیکه اهل ایکه مراد قوم شعیب در شهر مدین ساکن بودند در نزدیک شهر جنگلی پر از درختان بود آنجا نیز بعضی ساکن بودند گناه این قوم شرک و بت پرستی و راهزنی و غارتگری بود و نیز در وزن و پیمانه مکر می‌کردند تا اینکه خداوند حضرت شعیب را بر آنان مبعوث کرد تا آنان را به راه راست هدایت کند.

فَأَنقَمْنَا مِنْهُمْ وَلِئَهُمَا لِيَإِمَامٍ مُّبِينٍ ﴿٧٩﴾

و از آنها انتقام گرفتیم، و آن دو شهر [دیار لوط و ایکه] راهی روشن و آشکار است. (۷۹)

فَأَنقَمْنَا مِنْهُمْ

پس از ایشان یعنی قوم شعیب که بین راه حجاز و شام پائین تر از قوم لوط مسکن داشتند انتقام کشیدیم که در سوره شعراء انشاء الله بیان خواهد شد.

وَلِئَهُمَا لِيَإِمَامٍ مُّبِينٍ

و این دو قوم یعنی قوم لوط و شعیب شهرهای ویران شده‌شان بر سر راه حجاز و شام آشکار است.

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ ﴿٨٠﴾

مردم حجر نیز پیغمبران را دروغگو شمردند. (۸۰)

وَلَقَدْ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْحِجْرِ الْمُرْسِلِينَ

كَذَّبَ : فعل ماضی - أَصْحَبُ : فاعل - الْمُرْسَلِينَ : مفعول به

و بدرستیکه قوم صالح (أَصْحَبُ الْحِجْرِ) مسکنهایشان در شمال مدینه واقع است بنام حجر موسوم بود و خداوند حضرت صالح را به آنان مبعوث کرد و آنان نیز پیغمبران خود را تکذیب کردند و بر ایذا و رنجش پیغمبر برخاستند تا اینکه به عذاب سختی گرفتار شدند که آن صیحه و زلزله و صاعقه بود.

وَأَيُّنْتَهُمْ ءَايَاتُنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ ﴿٨١﴾

و آیه‌های خویش به آنها دادیم و از آن روی همی گردانیدید. (۸۱)

وَأَيُّنْتَهُمْ ءَايَاتُنَا فَكَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ

وَأَيُّنْتَهُمْ : فعل ماضی - (نا) فاعل - هم : مفعول به

و ما نشانه‌ها و آیت‌های خود را بر ایشان فرستادیم و معجزات خود را بدیشان نمودیم ولی آنان به آن نشانه‌ها و معجزات روی گردان شدند و آن را زیر پا گذاشتند و تکذیبشان کردند و به همین جهت شتر را پی کرده و دستورهای پیامبرشان را نادیده گرفتند.

وَكَاَنُوا يَنْجُحُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ ﴿٨٢﴾

و در کوهها خانه‌های بی خطر می تراشیدند. (۸۲)

وَكَاَنُوا يَنْجُحُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا ءَامِنِينَ

(و) اسم کان - يَنْجُحُونَ : فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

و این قوم کوهها را می بریدند و می تراشیدند و تصورشان این بود که ایشان را از عذاب ایمن خواهد نمود زهی فکر باطل که اگر عذاب خدا رسد همان سنگهایی که از کوهی تراشیدند بر سرشان خواهد ریخت و هلاکشان خواهد نمود.

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ ﴿٨٣﴾

و چون صبح در شدند دچار صیحه شدند. (۸۳)

فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ مُصْبِحِينَ

أخذت: فعل ماضی - هم : مفعول به - الصَّيْحَةُ : فاعل - مُصْبِحِينَ : حال

چون صبح درآمد پس ایشان را صیحه عذاب فرا گرفت و در اول روز یکشنبه با صیحه جبرئیل علیه السلام هلاک شدند چنانچه چگونگی آن عذاب در سوره هود گذشت.

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿٨٤﴾

پس آنچه کسب می کردند، کاری برایشان نساخت. (۸۴)

فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ

پس آنچه کسب کردند از مالها و متاع و سنگها و خانه‌های تراشیده شده از کوهها و نیروی جسمانی هیچکدام از آنها از ایشان عذاب را دفع نکردند.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآيَةً ۖ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ﴿٨٥﴾

آسمانها و زمین را با هر چه ما بین آن هست جز بحق نیافریده‌ایم، قیامت آمدنیست، پس [از این منکران] بگذر، گذشت کردنی نیکو. (۸۵)

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ

خَلَقْنَا: فعل ماضی - (نا) فاعل - السَّمَوَاتِ: مفعول به

خداوند حال و سرگذشت امتهای گذشته را بیان می‌کند تا عبرت باشد برای کسانی که باریک اندیش و عاقل باشند که این جهان بیهوده آفریده نشده است می‌گوید:

و ما آسمانها و زمین و آنچه که در آن است نیافریدیم مگر به حق و راستی تمام هستی دارای حکمتی است و از روی حق و راستی و با حکمت آفریده شده است و به قدرت و عزت و پادشاهی خویش آفریدیم و با عدل و انصاف آفریدیم و با فرمان و دانش تمام آفریدیم.

وَإِنَّ السَّاعَةَ لَآيَةً ۖ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ

السَّاعَةُ: اسم إِنْ - ل: مزحلقه - اینه: خبر إِنْ - اصْفَح: فعل امر - فاعل (انت) - الصَّفْحَ: مفعول مطلق - الْجَمِيلَ: نعت

و بدرستی که قیامت خواهد آمد و آمدن آن حق و بودنی است و خداوند از تکذیب کنندگان انتقام خواهد گرفت پس ای پیغمبر! در گذر و عفو کن چه عفو کردنی و اعمال نیک انجام بده و در برابر ایذا و رنج کفار صبور و شکیا باش.

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨٦﴾

که پروردگار تو آفریدگار داناست (۸۶)

إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ

رب: اسم إِنْ - ک: مضاف الیه - هُوَ: ضمیر فصل - الْخَلَّاقُ: خبر إِنْ - الْعَلِيمُ: خبر إِنْ ثانی.

بدرستی که پروردگار تو آفریننده‌ی بسیار دانایی است آنانکه در مقابل ایذا و جفای مشرکان صبر و شکیانی می‌کنند می‌داند و در جای دیگر در سوره «یس» می‌فرماید:

«أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ»

وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِ وَالْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ ﴿٨٧﴾

ای محمد تو را هفت آیه ستوده (سوره حمد) داده‌ایم با این قرآن بزرگ. (۸۷)

وَلَقَدْ ءَاتَيْنَاكَ سَبْعًا مِّنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْءَانَ الْعَظِيمَ

ءَاتَيْنَاكَ: فعل ماضی - (نا) فاعل - ک: مفعول به - سَبْعًا: مفعول به ثانی

و بدرستی که به تو سبع المثنائی دادیم یعنی هفت آیه از قرآن که در نماز مکرر خوانده می شود یعنی ام القرآن یا فاتحه الكتاب است که در نمازهای پنجگانه مکرر تلاوت می شود که تفسیر آن در سوره حمد گذشت.

و همه ی قرآن بزرگ را به تو بخشیدیم. در مقابل این همه نعمت بزرگ که خدا ﷻ به تو ارزانی کرده توجه کن و از مخالفت کافران تنگدل مباش و همواره صبور و شکیبا باش.

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضَ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿۸۸﴾
دیدگان خویش به آن چیزها که نصیب دسته هائی از ایشان کرده ایم نگران مکن، به حالشان غم مخور و با مؤمنان نرمخویی کن. (۸۸)

لَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَخَفِضَ جَنَاحَكَ لِلْمُؤْمِنِينَ
لَا تَمُدَّنَّ: مضارع مجزوم - (ن) توكید - (انت) فاعل - عين: مفعول به

بر مصطفی ﷺ در آیت حرام کرده شده است که مبادا به این دنیا رغبت کند و هر آن چیزی را که چشم پسندد آرزو کند می گوید:

ای محمد ﷺ! هر دو چشم خود را بسوی آن چیزی که از دسته های مالها دادیم باز مکن زیرا که این نعمت ها را کسانی دوست دارند که بر شرارت و شقاوت آنان بیفزاید یعنی مشرکان و آن مشرکان را که از مال اندک این دنیا بهره مند شوند رها کن و بهره مند شو به آنچه از قرآن در حق دین و علم به تو دادیم و به سوی مالهای دنیا توجه و التفات مکن. و به آن کسانی که راه کفر را پیش گرفتند و به تو نمی گروند و قرآن را تکذیب می کنند غمگین و اندوهگین مباش و برای مؤمنان که راه حق و حقیقت را پیش گرفتند بالهای خود را بگستران و با آغوش باز با آنان رفتار کن.

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ ﴿۸۹﴾

و بگو که من خودم بیم رسان آشکارم. (۸۹)

وَقُلْ إِنِّي أَنَا النَّذِيرُ الْمُبِينُ

ی: اسم ان - أَنَا: مبتدا - النَّذِيرُ: خبر، جمله (انا النذیر)، خبر ان - الْمُبِينُ: خبر ثانی

گفته اند که این آیت به آیتی که قبلا گذشت مربوط است یعنی «آتینا هم آیاتنا فکانوا عنها معرضین» ای محمد ﷺ! به کافران بگو: بدرستی که من بیم کننده و ترساننده آشکاری هستم با بیان و دلیل و برهان و حجت چه بپذیرید و چه انکار کنید من پیغام خدا را روشن و آشکار ابلاغ می کنم و شما را به عواقب تکذیب می آگاهانم چونکه تغییر دادن درون دل آنان در تصرف تو نیست بلکه آن در اختیار خداست و بس.

تو پیام را برسان و غصه مخور و از تکذیب آنان اندوهگین مباش.



كَمَا أُنزِلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ

همچنانکه عذاب آیات خدا را بر تقسیم کنندگان نازل نمودیم. (۹۰)

كَمَا أُنزِلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ

اگر ایمان نیاورید و متابعت رسول نکنید و قرآن و معجزات او را تکذیب کنید عذابی به شما همچون عذاب قسم خواران گذشتگان می فرستیم یعنی عذابی که اقوام گذشته که برای تکذیب و مخالفت انبیاء قسم خورده بودند و به دروغ قسم می خوردند. که این کثیرمقتسمین را به معنی قسم خواران گرفته است البته معناهای دیگری از مقتسمین کرده اند - مثل تقسیم کنندگان - مشرکین - و غیره. اگر تقسیم کنندگان بگیریم. معنی آیت چنین می شود: خداوند بشما عذابی می فرستد آن گونه که بر تقسیم کنندگان فرستاد.



الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ

کسانی که قرآن را قسمتها پنداشتند. (۹۱)

الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ

عِضِينَ: قسمت قسمت، پاره پاره، مفعول به ثانی

همان تقسیم کنندگان که قرآن و آیات الهی را تجزیه و تقسیم کردند و یا همان قسم خورندگانی که برای تکذیب و مخالفت انبیاء بدروغ قسم خورده بودند.



فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

قسم بخدایت که همگی شان را | در آنچه می کرده اند | سخت مواخذه خواهیم کرد. (۹۲)

فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ

پس به پروردگار تو سوگند هر آینه از آنچه از تقسیم و تکذیب یا قسم و تکذیب می کردند همه سئوال خواهیم کرد در حدیث شریف آمده است که رسول خدا ﷺ در تفسیر (فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) فرمودند: «لا اله الا الله» مورد پرستش قرار می گیرند.



عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

روزی از آنچه که می کنند باز خواست می شوند. (۹۳)

عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

(و) اسم کان - يَعْمَلُونَ: فعل مضارع - (و) فاعل، جمله خبر کان

یقیناً از این گروه کفار از همگی آنان در روز قیامت می پرسیم، از آنچه در دنیا از اعمالی که می کردند دو برابر آن مورد مواخذه قرار می گیرند.

فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ ﴿٩٤﴾

آنچه را دستور داری آشکار کن و از مشرکان روی بگردان. (۹۴)

فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ

فَأَصْدَعْ: فعل امر - (انت) فاعل

پس اقدام کن به آنچه که خداوند تو را از او امر و نواهی فرموده است و از قوم مشرکین روی بگردان و در تبلیغ کوتاهی مکن و پیغامهای خدا را به آشکارا برسان این مشرکین قادر نیستند بر تو آسیبی برسانند.

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ ﴿٩٥﴾

که ما [شر] استهزاء گران را از تو کوتاه می کنیم. (۹۵)

إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ

بدرستی که ما تو را از شر مسخره کنندگان محفوظ می داریم تو ای پیامبر تبلیغ خود را بی ترس و مداوم انجام بده و مطمئن باش که هیچ آسیبی به تو نمی رسد و تمسخرکنندگان را در دنیا و آخرت سزا می دهیم.

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿٩٦﴾

کسانی که با خدای یکتا، خدای دیگر می انگارند بزودی، خواهند دانست. (۹۶)

الَّذِينَ يَجْعَلُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ

استهزاء کنندگان به خدای یگانه شریک می گیرند و معبود دیگری را همراه خدا قرار می دهند و بتان را خدا می گیرند و آن را می پرستند.

فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ

فَسَوْفَ: استقبال - يَعْلَمُونَ: فعل مضارع، (و) فاعل

زود باشد که عاقبت کردار خود را ببینند، مکافات آنان در قیامت عذاب آتش دوزخ است.

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ ﴿٩٧﴾

ما می دانیم که تو، سینه ات از آنچه می گویند تنگ می شود. (۹۷)

وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِمَا يَقُولُونَ

ک: اسم ان - يَضِيقُ: فعل مضارع - صدر: فاعل، جمله خبر ان

و بدرستی که ما می دانیم آنچه که کافران از استهزاء و تکذیب و شرک می گویند برای شما سخت است و دل تو را تنگ می کند در این حال توجه خود را از آنها بگردان و به تحمید و تسبیح خدای تعالی مشغول باش، مثل نماز، عبادت و سجده و ... تا دل تو گشاده گردد و احساس دلتنگی نکنی. عادت

رسول الله ﷺ این بود که در حال وقوع امر مهم به نماز می‌شتافتند تا آن مشکل با نماز و سجده و عبادت و دعا آسان گردد.



فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ
به ستایش پروردگارت تسبیح گوی و از سجده کنان باش. (۹۸)

فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ وَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ

(انت) اسم کان - مِنَ السَّاجِدِينَ : جار و مجرور، خبر کان.

پس به پروردگارت تسبیح و تحمید، سبحان الله و الحمد لله بگو: چونکه گفته‌اند سبحان الله نصف المیزان و الحمد لله ملاً المیزان. و از جمله نمازگزاران و سجده‌کنندگان باش.

تسبیح به پاکی تنزیه کردن و به پاکی یاد نمودن و تحمید حمد گفتن بسیار و تکبیر بزرگ گردانیدن و تهلیل لا اله الا الله گفتن است سمره بن جندب گفت: رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت: افضل الکلام اربع: فاضل تر و زیاده‌تر از جهت ثواب چهار کلمه‌اند. سبحان الله، الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر.

رواه مسلم: رسول الله ﷺ فرمود: کسیکه سبحان الله و بحمده در روز صد بار بگوید - حظب خطایاه ...، افکنده شود و کم کرده شود گناهان او مگر آنکه به مانند کف دریا باشد (بخشیده می‌شود)

جابر رضی الله عنه گفت: رسول الله ﷺ فرمود: کسی که سبحان الله العظیم و بحمده بگوید. برای او درخت خرما در بهشت نشانه شود.



وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ
عبادت پروردگار خویش کن تا ساعت یقین بر تو فرا رسد. (۹۹)

وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ

وَأَعْبُدْ : فعل امر، فاعل (انت) - رب: مفعول به

و پروردگار خود را عبادت و پرستش کن تا آن زمان که به تو یقین فرا رسد یعنی مرگ فرا رسد آن حادثه‌ای که قرار است اتفاق بیفتد بیفتد بعضی عارفان یقین را به معنی و ارادت قلبی گرفته‌اند که در روح المعانی آمده است.